

یادداشت مترجم

سر. ا. دینسن داس خاور شناس نامی انگلیسی در مقدمه‌ای که به ترجمه انگلیسی (۱۹۲۸) «ترکستان» بارتولد نوشته این کتاب را

Barthold's epoch-making Work

یعنی «تألیفی از بارتولد که عصر نوینی را [در تاریخ آسبای میانه و تا حدی ایران] می‌گشاید» نامیده است و به گمانم این تعریف، چون بامقدمه آقای بطروشفسکی - ناظر چاپ دوم روسی «ترکستان»، که ترجمه آن از نظر خوانندگان می‌گذرد - تلفیق شود مرا از وصف کتاب معاف می‌کند.

اما ترجمه کتاب ... سی چهل صفحه آغاز ترجمه را اسناد مبینی مینوی مرور کرده‌اند. سپاسگزارم. درینا که حالت مزاجی و گرفتاریهای دیگر ایشان مانع از ملاحظه تمام کتاب شد و البته اگر سراسر ترجمه «ترکستان» از زیر نظر دقیق و محققانه ایشان می‌گذشت کیفیت دیگر ...

* * *

اکنون چند سخن درباره دشواری‌های ترجمه:

مشکل کلامن و دیگر کسانی که به ترجمه - و یا حتی تألیف و تصنیف - این گونه کتابها می‌پردازند، همانا نام جاها و، تا حدی، کسان است. فقدان برخی صداها مثل

«ه» و «ق» و «غ» و غیره در الفبای روسی دشواری به وجود می آورد و تحریر صحیح بعضی نامها را - حتی پس از مراجعه به مأخذ اصلی هم - متعذر می سازد. زیرا که در منابع اصلی فارسی و عربی و مغولی و ترکی و اوغوری و چینی (که ایران را «یوسی» و «عرب» را «تاشی» می نویسند) که مأخذ مؤلف بوده نیز این کلمات به صورت های مختلف تحریر شده. تازه معلوم نیست که یکی از آن صورت ها با تلفظ اصلی کلمه مطابقت داشته باشد. بعضی ازجاهائی که نام برده شده دیگر وجود ندارد و با لطمع مردم بومی نام آن محال را فراموش کرده اند و به فرض محال اگر تحقیق محلی هم به عمل آید کوشش بی حاصلی خواهد بود.

با در نظر گرفتن مراتب پیش گفته این هرج و مرج که گاه محققان و دانش پژوهان و نویسندگان و به ویژه مترجمان را دچار گم گشتگی می سازد بهتر نمایان خواهد شد، به ویژه که برخی نامهای جغرافیائی فقط در تألیفهای متقدمان آمده و الحال مفهوم خارجی و وجود مادی ندارد.

اکنون نمونه ای چند از این موارد که در واقع مثنی از خروار است:

نام قوم «قرلق» را که ترك نژاد بوده به صورتی که در تألیفهای گوناگون آمده برای مثال یاد می کنیم:

در تاریخ و صاف	=	بصورت	قرلقان
در تاریخ بدخشان	=	»	قارلیغ
در جامع التواریخ رشیدی	=	»	قارلوقان
در راحة الصدور راوندی	=	»	خورلق
در زین الاخبار گردیزی	=	»	خلخ
در جهانگشای جوینی	=	»	قرلقان و قرلقان (هر دو گونه)
در تاریخ بناکتی	=	»	قیالیق
در حدود العالم	=	»	خلخ و خلخیان و ترك خلخی
در مسالك و معالک استخری	=	»	خرنخیان و خلخ (و یکجا خلخ، که البته غلط نسخ است)
این حوقل	=	»	الخرنخیه
در «سیرت جلال الدین» نسفی	=	»	قیالیق و قرلیغ و قرلق و الخ و قس علیهذا.

دیگر :

نام تفاجار بصورت «تخوچار» و «طفاچر» و «تفاجر» آمده.

نام «جوچی» بصورت «توشی» و «چنگیزخان» بصورت «چنگیزخان» (در جامع‌التواریخ رشیدی) و نام «جبه» بصورت «یمه» و «چژه به» آمده است. و از اینگونه بسیار.

مشکل دیگر مربوط به ارجاعها بوده است. در کتاب بار تولد غالباً به صفحه‌ها بعد مراجعه شده. مثلاً درس ۵۰ می‌نویسد «به صفحه ۴۷ رجوع شود». با تکنیک چاپ متداول درممالک غربی این امر ممکن است و در ایران هم این امکان رجوع دارد ولی با در نظر گرفتن تیراژ کم کتابها متداول نیست و مقرون به صرفه نمی‌باشد. گاه در مورد ارجاع به ماقبل هم، چون در حین غلط‌گیری اصل چاپ شده در دسترس نبوده، ناگزیر نوشته شده: «رجوع شود به حدود ص...». بجای چند مورد که ارقام تقریبی ارائه شده، پس از اتمام چاپ کتاب در ضمن غلطنامه‌ای که بناچار به آخر آن اضافه خواهد شد ارقام صحیح و تحقیقی ارجاعها گذارده می‌شود.

دیگر اینکه برخی توضیحات درمیان [] گذارده شده. این توضیحات از مترجم است، جز در چند مورد معدود که از هیئت تحریریه ناظر بر چاپ دوم روسی می‌باشد.

کریم کشاورز

فهرست

شرح زندگانی آکادمیسین و. و. بارتولد (از بطروشفسکی).....	۱
پیشگفتار بطروشفسکی.....	۱۰
مقدمه مؤلف بر چاپ ۱۹۰۰ م.....	۳۷
مقدمه ، متون و منابع	
۱- عهد پیش از مغول.....	۳۳
۲- هجوم مغول.....	۱۰۶
۳- کتابهای کمکی.....	۱۵۵
فصل اول	
در جزئیات ایام ماوراءالنهر.....	۱۶۷
فصل دوم	
آسیای میانه پیش از قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری).....	۴۰۱
فصل سوم	
قراخانیان و خوارزمشاهیان.....	۶۷۹
فصل چهارم	
چنگیزخان و مغولان.....	۷۹۱
فصل پنجم	
ترکستان در زیر سلطه مغولان.....	۹۵۹
تواریخ و قایم.....	۱۰۶۵
ضمیمه ها: رؤس مطالب ، رساله پایان تحصیل تحت عنوان	
« ترکستان در زمان هجوم مغولان ».....	۱۰۸۹
سخنرانی پیش از دفاع از رساله پایان تحصیل.....	۱۰۹۳
منابع و مآخذ و فهرست ها:	
منابع: الف - مجموعه ها و منتخبات.....	۱۱۰۹
ب - کتب تحقیقی دیگر.....	۱۱۳۷
فهرست ها: اشخاص.....	۱۱۸۳
اماکن.....	۱۲۵۳
دودمانها قبایل و فرقه ها.....	۱۴۰۱
کتابها و مقالات.....	۱۳۰۹
توضیح بعضی اختصارات.....	۱۳۲۷
ارجاعات تقریبی و تعیین صحیح صفحات.....	۱۳۲۹



واسیلی ولادیمیرویچ
بارتولد
(۱۸۶۹ - ۱۹۳۰)

شرح زندگانی آکادمیسین

و.و. بارتولد^۱

واسیلی ولادیمیریچ بارتولد، درسوم (۱۵) نوامبر سال ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ ق.ه) در شهر سن پترزبورگ در خانواده آلمانی روسی شده‌ای بدنیا آمد. نیاکان پدری وی از مردم منطقه ساحلی دریای بالتیک بودند. نیای مادری او کشیشی لوتری بود که از هامبورگ به روسیه مهاجرت اختیار کرده و پدر و.و. بارتولد دلال بورس بود. و.و. بارتولد در حسب حال خود ۲

۱- رجوع شده به شرح زندگانی «و.و. بارتولد، به قلم خود او» مجله «آگانیوک»، ۱۹۲۷، شماره ۴۰. «بارتولد و.و.» مطالبی برای تنظیم شرح زندگی اعضای پیوسته فرهنگستان علوم به صورت لفتنامه، بخش ۱، پترزگرا، ۱۹۱۵، ص ۲۴-۱۹، ای. کراچکوسکی، «خاطره و.و. بارتولد»، کراسنایا گازتا، لنینگراد، شماره ۱۹۷ (۲۵۵۵) ۱۹۳۰/۸/۲۱ (چاپ عصر) ان. یا. مار، «واسیلی ولادیمیریچ بارتولد»، - (اخیر فرهنگستان دولتی، تاریخ فرهنگ مادی)، ۱۹۳۱، شماره ۱، ص ۱۲-۸، ای.ای. اومنیاکوف، «و.و. بارتولد، به مناسبت سی‌امین سال مقام استادی، نشریه دانشگاه دولتی آسیای میانه، تاشکند، شماره ۱۴، ۱۹۲۶، ص ۲۰۶-۱۷۵.

M. Dostojevskij, W. Barthold-zum Gedächtnis. Versuch einer Charakteristik. - Wl, Bd XII, H. 3; 1931 S. 89-180

P. Pelliot, W. Barthold, - «T. oung Pao», t. XXVII, 1930, PP. 458-459

برای آشنائی با دیگر تألیفات مربوط به شرح زندگی بارتولد رجوع شود به «فهرست کتب و تألیفات آکادمیسین و.و. بارتولد» نوشته ای.ای. اومنیاکوف (بخش VII).

۲- مجله «آگانیوک»، ۱۹۲۷، شماره ۴۰ (از این پس به عنوان «شرح حال به قلم خود او» نامیده خواهد شد).



می نویسد که : ثروت پدرش را فرزندان وی حفظ نکردند و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (۱۳۳۶ هـ . ق .) هیچ يك از فرزندان پدر او در شمار مهاجران در نیامده ، ولی تمول این خاندن به و . و . بارتولد اجازه داد تا در روزگار کودکی و جوانی ، معلومات انسانی جامع الاطرافی کسب کند و به ویژه زبانهای باستانی کلاسیک (یونانی و لاتین قدیم) و السنه اصلی کنونی اروپای غربی را فراگیرد و از آن پس رشته تخصصی را که از ایام مکتب آرزو می کرده - یعنی تاریخ را - برگزیند . در سال ۱۸۸۷ بارتولد دینماز هشتم سن بطربورگ را به پایان رسانید و به اخذ مدال طلا موفق گردید ؛ و پس از آنکه تردیدی که در انتخاب تاریخ باستان و یا تاریخ کشورهای خاورمیانه و نزدیک پیدا کرد ، سرانجام رشته اخیر را برگزید و در پائیز همان سال ۱۸۸۷ وارد دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه سن بطربورگ شد و در بخش عربی ، فارسی ، ترکی ، تاتاری ، به تلمذ پرداخت .

بارتولد در سالهای دانشجویی زبانهای عربی و فارسی و ترکی را ، کما هو حقه فرا گرفت ولی آنچه بیش از هر چیز جالب توجه وی بود ، همانا تاریخ کشورهای خاورمیانه و نزدیک در قرون وسطی بوده . در آن زمان در دانشکده مزبور این بخش شرق شناسی در مقام قیاس با فقه اللغة مقام سوم را واجد بوده . بعدها بارتولد متذکر شده که : تاریخ شرق را در دانشکده فقط يك معلم یعنی استاد و سلوفسکی تدریس می کرده ، که تاریخ جهانگردی اروپائیان را در مشرق زمین به صورت يك رشته کلی درس می داده و از آن گذشته چند درس هم در تاریخ آسیای میانه می افزوده . استاد ن . ای . و سلوفسکی که کرسی تاریخ مشرق زمین را به عهده داشت (۱۹۱۸-۱۸۴۸) بارتولد را در انتخاب شغل و فعالیت کاملاً مخیر ساخت و آزاد گذاشت . رهبر علمی واقعی و . و . بارتولد و یکنور رمانویچ روزن (۱۹۰۸-۱۸۴۹) که دانشمندی برجسته و دارای معلومات کثیر الجوانب بوده ، شمرده می شود . ۲ . با اینکه اسلاف وی فرانسوی بودند ، میهن پرستی روسی و پرشور بود و به آینده بزرگ و درخشان دانش شرق شناسی روسی ایمان داشت ۳ و با عشق و حرارتی سرشار به تعلیم شرق شناسان جوان همت می گماشت ۴ . و . و . بارتولد ، به گفته خود وی « در ضمن اشتغالات دانشگاهی ، مانند

۱- شرح حال به قلم خود او .

۲- رجوع شود به مجموعه « خاطرات آکادمیسین و . و . روزن » ، تحت نظر ای . یو . کراچنکوسکی ، مسکو-لنینگراد ، ۱۹۳۷ (به ویژه مقاله آ . یو . پاکوبوسکی تحت عنوان « و . و . روزن مورخ » .

۳- و . و . روزن یکی از معتبران دعوت کننده بین المللی شرق شناسی سن بطربورگ در سال ۱۸۷۶ بوده .

۴- و . و . روزن می خواست اهمیت بین المللی شرق شناسی روسی را بالا برد و به این سبب ، از شاگردان خویش جداً می خواست تا به رغم عقیده ای که در آن زمان در اروپای غربی رواج داشته که ، « کتب نوشته شده به زبان روسی را کسی نمی خواند » ، Rossica non Leguntur تألیفات خود را به زبان روسی منتشر کنند .

دیگر شرق شناسان جوان آن زمان، بیشتر تحت رهبری هارون روزن استاد عرب شناس قرار داشته؛ وی مردی بود هنرمند و مستعد و جلدی که شرق شناسان مبتدی را بسوی خویش جلب می‌کرده^۱ و. بارتولد دردانشگاه با. پ. م. ملیورانسکی ترک‌شناس (۱۹۰۶ - ۱۸۶۸) نزدیک شد و تاحدی که تفاوت سنی و موقع اجتماعی اجازه می‌داده به آکادمیسین و. و. رادلوف (۱۹۱۸ - ۱۸۳۷) ترک‌شناس نیز تقرب جست^۲.

و. و. بارتولد هم در دانشگاه به کارهای علمی و تحقیقی پرداخت. وی در سال ۱۸۸۹ به خاطر نوشتن رساله‌ای به عنوان «در باره مسیحیت در آسیای میانه»^۳ از طرف دانشکده به دریافت مدال نقره مفتخر گردید. بارتولد پس از اتمام دروس دانشگاهی، در سال ۱۸۹۱ به متابعت اژاندوز و. ر. روزن و به منظور تکمیل رشته تخصصی خویش، به هزینه خود به بلاد ییگانه سفر کرده، از فنلاند و آلمان و سوئیس و شمال ایتالیا و اطیش و مجارستان و کراکوف دیدن کرد، در دانشگاه گال جزو شنوندگان دروس اوگوست مولر (۱۸۹۲ - ۱۸۴۸)، اسلام‌شناس مشهور بوده و بعدها مکرراً از وی همچون یکی از معلمان خویش یاد کرده و در دانشگاه استراسبورگ از مستمعان تئودور نلدکه (۱۹۳۰ - ۱۸۳۶) عرب‌شناس نامی بوده^۴ و. بارتولد پس از بازگشت به میهن دردانشگاه سن پتر بورگ «به منظور آماده شدن برای کسب منصب استادی کرسی تاریخ مشرق» باقی ماند (۱۸۹۲).

در سال ۱۸۹۳ برای احراز مقام علمی استادی (ماژیستر) با کسب موفقیت امتحان داد^۵. در سال ۱۸۹۶ پس از نیل به درجه مدرس رشته تخصصی به تدریس در دانشگاه سن پتر بورگ آغاز کرد^۶. پاره‌ای از درس‌های وی بعدها چاپ و منتشر شد^۷. و. و. بارتولد در فاصله سالهای ۱۸۹۷ و ۱۹۰۱ گنجینه‌بان مجموعه سکه‌ها و مدال‌های

۱- از تاریخ زندگی به قلم خود وی.

۲- همانجا.

۳- این اثر در سال ۱۸۹۳ به عنوان «در باره مسیحیت در ترکستان پیش از دوران مغول» منتشر شده (ZVORAO). ولی نخستین نوشته چاپ شده بارتولد «ایسول پیزانی» بوده.

۴- کراکوف در آن زمان جزو خاک اطیش - هنگری بوده.

۵- ت. نلدکه عضو فرهنگستان روسیه نیز بوده (از ۱۸۸۵ به سمت عضو وابسته و از ۱۹۲۷ آکادمیسین افتخاری).

۶- در آن زمان «باقی‌ماندن در دانشگاه به منظور کسب منصب استادی» به تقریب معادل دوره آسپیرانی کنونی دانشگاه‌های شوروی بوده و امتحان مقام علمی استادی نیز با امتحان کاندیدائی برابر بوده است.

۷- درس آزمایشی وی در موضوع «تأسیس امپراطوری چنگیز خان» بوده (که در سال

۱۸۹۶ منتشر شد. ZVORAO, T.X.)

قدیمی دانشگاه سن پترزبورگ بوده. بارتولد در فاصله سال های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ برای بررسی متون اصیل فراوان، که بیشتر آنها به چاپ نرسیده بوده، تلاش فوق العاده کرد و کار بزرگی انجام داد و در همان سنین بر اثر مطالعه منابع یاد شده تألیف اساسی خویش را تحت عنوان «ترکستان در عهد هجوم مغولان» آفرید^۱ و اثر مزبور را در پائیز سال ۱۹۰۰ به دانشکده زبان های شرقی به عنوان رساله علمی عرضه داشت، تا درجه علمی استادی را به وی تفویض کنند.

ولی پس از دفاع وی از رساله، دانشگاه درجه عالی دکتری واجتهد در تاریخ شرق را به وی اعطاء کرد^۲.

در سال ۱۹۰۱ بارتولد سمت استاد فوق العاده و از ۱۹۰۶ مقام استادی عادی دانشگاه سن پترزبورگ را داشته. از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ دبیر دانشکده زبان های شرقی بوده. در سال ۱۹۱۰ وی را به عضویت وابسته فرهنگستان علوم و در سال ۱۹۱۳ (۱۲ اکتبر) به مقام عضویت [پوسته] فرهنگستان (آکادمیسن) برگزیدند. از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۱۲ دبیر شعبه شرقی انجمن باستان شناسی روس بود، و از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ سر دبیر یادداشت های شعبه شرقی انجمن باستان شناسی روس «(ZVORAD)» بوده^۳. و. و. بارتولد با انجمن جغرافیائی روس نیز همکاری می کرده و «سفرنامه مارکو پولو» که توسط ای. پ. مینایف ترجمه شده بوده از طرف انجمن مزبور تحت نظر و به اهتمام وی به حلیه طبع آداشته گردید^۴. در سال ۱۹۱۲ بارتولد یکی از مؤسسان و سردبیر مجله «عالم اسلام» (میراسلام) در اسلام شناسی بوده. بارتولد پس از انتشار شماره اول این مجله تقاضای ماکاروف وزیر داخله وقت را که می خواست نامجله مزبور از صورت علمی خالص خارج شده، و عملاً سخنگوی سیاست ملی و استعماری رژیم نزاری گردد، رد کرد و در نتیجه از سردبیری مجله برکنار شد. بارتولد یکی از دو دبیر کمیته دوسی بررسی اوضاع آسیای میانه و شرق بوده، که در سال ۱۹۰۳ تأسیس

۱- در سال ۱۸۹۸-۱۹۰۰ در سن پترزبورگ چاپ و منتشر شده (بخش اول دعوت، بخش دوم «تحقیقات»).

۲- در این باره مشروح تردد مقدمه این مجلد سخن گفته شده، مراجعه شود.

۳- نشریه ای که به طور غیر مرتب از ۱۸۸۶ تا ۱۹۲۱ طبع و منتشر می شده و ناشر افکار شرق شناسان روسی و مؤسس و مدیر آن و. د. روزن بوده (تا در گذشت وی در سال ۱۹۰۸).

۴- در سال ۱۹۰۲ در سن پترزبورگ منتشر شد (به فهرست کتاب شناسی مندرج در پایان این مجلد، بخش 1/B) بنگرید.

۵- نشریه انجمن شرق شناسی.

گشته بود، همه صورت مجلس‌های کمیته، در تمام مدت وجود آن بنا به گفته بارتولد، تنها به توسط خود وی تنظیم می‌شده^۱.

بارتولد بارها به منظور اشتغال و مطالعه در گنجینه‌های نسخ خطی و یا کارهای باستان‌شناسی به آسیای میانه سفر کرد. مثلاً در سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۸۹۴ از طرف دانشگاه سن پترزبورگ و فرهنگستان علوم به آسیای میانه رفت و در ۱۹۰۲ از طرف کمیته روسی مطالعه اوضاع آسیای میانه و شرق به منظور اجرای حفاریات در سمرقند، به آنجا سفر کرد و در سال ۱۹۰۴ و همچنین ۱۹۱۶ چنین نوشت: «از همه سفرهایم به آسیای میانه سفری که در سال ۱۹۰۲ انجام دادم و در طی آن جز آشنائی با آثار و نسخ خطی و طبقه دیگری نداشتم، موفقیت آمیزتر بوده. در زمینه تاریخ مشرق به سبب وفور مدارک و منابعی که هنوز مورد استفاده کسی قرار نگرفته چون شخص به قرائت نسخه‌های خطی پردازد همان حظ و لذتی را درک می‌کند که کاشف جهانی نوین، حین کاوش آثار بلاد کهن احساس می‌کند»^۲. و. بارتولد در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ مأموریت‌های علمی را در قفقاز (آنی) نیز انجام داد. وی غالباً به شهرهای خارج سفر می‌کرد و از آن جمله: در ۱۸۹۵ (به پاریس و لندن و آکسفورد و هلند) و در سال ۱۸۹۸ (به آلمان) و ۱۹۰۵ (به آلمان و اطریش و وین و تورین و سوئیس) و در سال ۱۹۰۶ (به اطریش و صربستان و بلغارستان و ترکیه و مصر) و در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ (به ایتالیا و ونیز و پادست) و در سال ۱۹۰۹ (به فنلاند) و در سال ۱۹۱۱ (به ایرلند و آمریکای شمالی و آلمان و فرانسه) و در سال ۱۹۱۲ (به وین و تیونینگن و هامبورگ و لوبک) و در ۱۹۱۳ (به سوئد و نروژ) و در ۱۹۱۴ (به سوئد و دانمارک و انگلستان و جبل الطارق و تولون و ایتالیا و یونان و بلغارستان و رومانی) سفر کرد.

و. بارتولد از لحاظ پشت‌کار ممتاز بود و با اینکه وی به شغل تدریس اشتغال داشته، و با انجمن‌ها و مجلات علمی نیز همکاری می‌کرده، مع‌هذا تحقیق و پژوهش را کار اصلی خویش می‌شمرد^۳. بارتولد به تاریخ ایران و سرزمین‌های قفقاز و کشورهای عربی و اقوام ترک و مغولان و اسلام‌شناسی می‌پرداخته ولی بیش از همه در زمینه تاریخ آسیای میانه کار کرده است. وی سنت‌مطالعه تاریخ آسیای میانه را که اسلاف او، و. گریگوریف و ن. ای. و سلوفسکی

۱- رجوع شود به «خاطراتی دربارهٔ م. ۴. دودین» نوشته بارتولد. «مجموعه موزه انسان‌شناسی و نژادشناسی فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س.». مجلد ۹، ۱۹۳۰، ص. ۳۵۰ حاشیه ۱.

۲- به گفته بارتولد شرکت وی در حفاریات «بدون تأثیر نفوذ رادلوف نبوده» (تاریخ زندگی به قلم خود وی).

۳- تاریخ زندگی به قلم خود وی.

۴- همانجا.

– بنا نهاده بودند، تعقیب کرد. بارتولد در آسیای میانه فعالیت علمی و اجتماعی وسیعی داشته و با کسانی که به مطالعه اوضاع نواحی مختلفه می پرداختند رابطه داشته و در کارهای محفل دوستانه باستان شناسی در ترکستان شرکت می جست، (۱۹۱۷–۱۸۹۵) ۱ و با نشریه های «انخبار ترکستان»، «اطراف»، «ترکستان روس» و دیگر مجلات و نشریات محلی همکاری می کرده؛ فعالیت علمی و تحقیقی بارتولد به شدت بسط می یافته. ۲ در دهه دوم قرن بیستم همه، اعم از علمای روسیه و با ممالک دیگر، به رهبری بارتولد در شرق شناسی نرون وسطی معترف و مدعن گشته بودند.

پس از انقلاب کبیر سوسالینسکی اکبر، فعالیت علمی و اجتماعی و مساعی علمی و سازمانی بارتولد پیش از پیش توسعه یافت و وی ریاست دائمی شرق شناسان فرهنگستان علوم را به عهده داشته و در امور مصلحتی و تدارکات تأسیس دانشگاه دولتی آسیای میانه (ساگو SAGU) در تاشکند شرکت می نموده و محفل و. و. رادلوف را که همه شرق شناسان در آن گرد آمده بودند، هدایت می کرده (از سال ۱۹۱۸) و زن پس مدیریت دفتر ترک شناسی (۱۹۲۸–۱۹۳۰) و نیابت ریاست فرهنگستان دولتی فرهنگ مادی (گائیمک GAIMK) و سرگیری مجله علمی «ایران» ۳ و دیگر نشریات فرهنگستان علوم را به عهده داشته. و. و. بارتولد مأموریت های بسیاری را که از طرف دولت شوروی – به منظور ایجاد کرسی های تاریخ مشرق زمین و کتابخانه های علمی و گنجینه های نسخ خطی و موزه ها – در جمهوری های شرقی شوروی – به وی محول شده بوده انجام داد و در فاصله سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ – تدریس در انستیتوی جدید التأمین زبان های شرقی لنینگراد Ljvva و دیگر مدارس عالی آن شهر را تعقیب می کرد. بارتولد در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ سفرهای علمی به آسیای میانه کرد و به دعوت سازمان های محلی برای ایراد سخنرانی در دانشگاه های مسکو و بساکو (۱۹۲۴) ۴ و تاشکند (۱۹۲۵ و ۱۹۲۷) مسافرت کرد.

در سال ۱۹۲۵ به تاشکند و سمرقند و بخارا و شهر سبز و در ۱۹۲۷ به تاشکند و بخارا و خیوه رفت. و در سال ۱۹۲۶ در کارهای کنگره ترک شناسی اتحاد شوروی در باکو شرکت

- ۱- رجوع شود به تألیف ب. و. لونین زیر عنوان «از تاریخ شرق شناسی و باستان شناسی روس در ترکستان». محفل دوستانه باستان شناسی در ترکستان (۱۹۱۷–۱۸۹۵)، تاشکند، ۱۹۵۸.
- ۲- تا سال ۱۹۱۳ بیش از ۱۵ تألیف از وی منتشر شده بوده و حال آنکه مقالات او در دائرة المعارف، در این شمار نیامده.

۳- سه شماره از آن منتشر شد (لنینگراد ۱۹۲۹–۱۹۲۷).

- ۴- سلسله سخنرانی هایی که تحت عنوان «مقام نواحی کرانه دریای خزر در تاریخ عالم اسلام»، که در دانشگاه دولتی آذربایجان (باکو) در طی سال ۱۹۲۸ ایراد گشته و در سال ۱۹۲۵ در باکو منتشر شده.

جست . در سال ۱۹۲۶ در تاشکند مراسمی به مناسبت بیست و پنجمین سال دفاع وی از رسالهٔ دکتری^۱ و سی‌امین سال تدریس (۱۹۲۶ - ۱۸۹۶) برگزار شد و کوششی به عمل آمد تا از تألیفات علمی وی استنتاجی کلی بعمل آید^۲.

بعد از انقلاب هم بارتولد چند سفر به دیگر کشورها کرد؛ در سال ۱۹۱۷ (به فنلاند) و در ۲۳-۱۹۲۲ (به فنلاند و آکسفورد و لندن و بلژیک و هلند و آلمان). در سال ۱۹۲۳ به سمت نمایندهٔ فرهنگستان علوم روسیه در کنگرهٔ مورخان (در بروکسل) شرکت جست و در لندن - در King's College سخنرانی هائی در تاریخ ترکان و مغولان ایراد کرد و در همان ایام به اتفاق ه. آ. ر. گیب مقدمات چاپ ترجمهٔ انگلیسی تألیف بزرگ خویش یعنی «ترکستان در عهد هجوم مغول» را فراهم آورد^۳. در سال ۱۹۲۶ به دعوت دولت ترکیه، برای ایراد سخنرانی هائی در استانبول^۴ به آن کشور، و در سال ۱۹۲۹ به آلمان؛ (برلین هامبورگ، گوتینگن) سفر کرد.

پس از انقلاب اکثر فعالیت و. و. بارتولد در زمینهٔ تحقیق و پژوهش نیز کاهش نیافت. وی گذشته از تألیفات علمی بزرگ و اساسی^۵ بسیاری کتب علمی عامه فهم مانند «اسلام»، «فرهنگ و تمدن مسلمانان» (هر دو تألیف در ۱۹۱۸)، «تاریخ ترکستان» (۱۹۲۲)،^۶ «تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان» (۱۹۲۷)، و همچنین رسالاتی در تاریخ تاجیکان (۱۹۲۵) و قرقزان [خسرخیزان] (۱۹۲۷)^۷ و ترکمنان (۱۹۲۹) به رشتهٔ تحریر درآورد و مرحلهٔ نوبنی در امر مطالعهٔ تاریخ اقوام یاد شده - تاریخی که در آن زمان تقریباً نامعلوم بوده - گشود. آکادمیسین ای. یو. کراچکوسکی دربارهٔ تألیفات علمی عامه فهم و. و. بارتولد چنین نوشته: «این کتب با این که هم سطح فهم عامه نوشته شده، برای متخصصان نیز بسیار قابل استفاده

۱- به مناسبت بیست و پنجمین سال دفاع بارتولد از رسالهٔ دکتری وی مجموعهٔ مقالاتی به عنوان عربی «عقد الجمان» (کردن بند مروارید) با زیر عنوان «به و. و. بارتولد از طرف دوستان ترکستانی و شاگردان و بزرگ دارندگان وی» (تاشکند ۱۹۲۷) منتشر شد.

۲- منظور ماقالهٔ مذکور ای. ای. اومنیاکوف است در «بولتن SAGU»، ۱۹۲۶، شمارهٔ ۱۴ (به فهرست کتبیدرجوع شود) که به مناسبت سی‌امین سال استادى و. و. بارتولد چاپ و منتشر شده بوده.

۳- در سال ۱۹۲۸ چاپ شده.

۴- سخنرانی هائی و. و. بارتولد در تاریخ اقوام ترك آسیای میانه که در دانشگاه استانبول ایراد گشته و در ۱۹۲۷ به زبان ترکی چاپ شده و زان پس در سال ۱۹۳۵ به آلمانی منتشر شده و در ۱۹۴۵ ترجمهٔ فرانسوی آن (adaptation) به طبع رسیده است.

۵- از آن جمله به ویژه به «الغریک و عهد او» (pg ۱۹۱۸) و امیر علی شهر و زندگی سیاسى «در مجموعهٔ امیر علی شیر» لنینگراد ۱۹۲۸ اشاره می‌کنیم.

۶- کفرانس هائی که در SAGU (در تاشکند) ایراد کرده.

۷- چاپ دوم آن در ۱۹۴۳ منتشر شده.

می باشد - زیرا نه تنها مجموع استنتاج های علمی را در دسترس خواننده می گذارد بلکه وی را با نتایج مهمی که بر اثر تحقیقات شخص مؤلف کسب گردیده ... آشنا می کند^۱ بر روی هم در طی فاصله سال های ۱۹۳۰-۱۸۹۲ بیش از ۴۰۰ تألیف علمی و و. بارتولد چاپ و منتشر شده و چند اثر وی نیز بعد از مرگش بچاپ رسیده^۲. بسیاری از تألیفات او به زبان های دیگر ترجمه شده (از آن جمله به زبان های ترکی و فارسی و عربی) و در کشورهای خارجه طبع و منتشر شده است و و. بارتولد یکی از پر ثمرترین همکاران «دائرة المعارف اسلام» بوده و ۲۴۶ مقاله در دائرة المعارف مزبور منتشر کرده.

در ماه ۴۰ سال ۱۹۲۸ مازیا آلکسیونا^۳ همسر محبوب بارتولد به ناگهان درگذشت و این پیش آمد آخرین سال های زندگی آن دانشمند را تیره و تلخ ساخت. زندگی خصوصی بارتولد با وی پیوند ناگسستی داشت (ایشان فرزندی نداشتند) و چیزی از مرگ همسر بارتولد، نگذشت که او هم در ۱۹ اوت ۱۹۳۱ در سن شصت و یک سالگی در آسایشگاهی نزدیک لنینگراد بر اثر بیماری کلیه درگذشت و وی را در گورستان اسمولسک لنینگراد در یک گور کنار همسرش به خاک سپردند.

آکادمیسین ن. یا. مار در جلسه فرهنگستان علوی ا. ج. ش. س. که به خاطرۀ بارتولد اختصاص داده شده بود نطقی ایراد کرده چنین گفت: «او علایق استواری به دانش انتراسی و همچنین به زندگی روزمره و خانواده داشت. برخی کسان از واسیلی ولادیمیرویچ (بارتولد) خوش قلب و گشاده دل چون آتش بیم داشتند. اوصداقت را حتی در دشمن خویش هم پشتیبانی می کرد و غدر و دودویی را - حتی اگر از برادرش هم سر می زد - نمی بخشید. او در محیط ریاکارانه جامعه و زندگی قدیم، مردی بود مشکل پسند. مطبوع نبود، در اجتماع تنها بود، محفلی از دوستان در گرداگردش وجود نداشت. ولی برعکس از اقصی نقاط به سوی او روی می آوردند»^۴ جوانان، شاگردان و بوم شناسان محلی و کارکنان علمی و سازندگان مؤسسات علمی نو بنیاد جمهوری های شرقی شوروی به طرف او روی می آوردند. واسیلی ولادیمیرویچ (بارتولد) همیشه به ایشان عنایت و توجه داشت و همواره معلومات وسیع و تجربیات علمی خویش را با ایشان در میان می نهاد. ظاهری خشن ولی جذاب داشت. بسیار اصولی و سخت گیر و

۱- ای. یو. کراچکوسکی. «رسالات مربوط به تاریخ عرب شناسی روسی». مسکو - لنینگراد ۱۹۵۰، ص ۲۲۵ - ۲۲۴.

۲- رجوع شود به فهرست کتاب شناسی، در پایان این مجلد.

۳- مازیا آلکسیونا نا خواهر کوچک استاد والن تین آلکسیویچ زوکوسکی ایران شناس نامی روس (۱۹۱۸-۱۸۵۸) بود. خواهر دیگر زوکوسکی بنام الکساندرا آلکسیونا همسر آکادمیسین نیکولای پاکولویچ مار (۱۸۹۲-۱۹۳۴) و مادر ایران شناس شوروی یوری نیکولایویچ مار (۱۸۹۲-۱۹۲۵) بوده. وی در سال ۱۹۳۹ درگذشت.

۴- «اخبار GAIMK»، ۱۹۳۱، شماره ۱، ص ۸.

درعین حال نسبت به شاگردان خویش خوش نیت و دلسوز بود. همواره بسیار صادق و صمیمی و مستقل و رک بود و زیر بار هیچ گونه بی‌عدالتی نمی‌رفت و جاپلوسی و مقام جوئی و دورویی را که در محیط فرهنگستانی پیش از انقلاب بسیار رایج بود، دشمن می‌داشت. وی در ضمن دروس دانشگاه به هیچ وجه شگردهای هنر نطافی را بکار نمی‌بست. فوق‌العاده ساده سخن می‌گفت، گوئی خودمانی صحبت می‌داد. ولی در عوض امتیاز بارز دروسی وی این بود که با نظم دقیق به تدارک و تهیه آنها می‌پرداخت. دروسش با تجزیه و تحلیلی ظریف و مطالبی فراوان مستخرج از منابع و متون آمیخته بود و آراه و عقاید کهنه را سخت مورد انتقاد قرار می‌داد. چنین بود سیمای آن انسان و دانشمند نازنین که چنان میراث کلانی بکشور خویش و دانش شرویی عطا کرده ۱.

ای. پطروشفسکی

۱- نگارنده برای تنظیم این تذکره حیات، گذشته از منابعی که ذکر شده، از فهرست کامل مسافرت‌ها و مأموریت‌های علمی و.و. بارتولد که به دست خود وی نوشته شده، (تا ۱۹۲۵) و استاد ا.ل. تروئسکایا لطفاً به من ارائه داده، استفاده کرده است. یعنی جزئیات را استاد و.آ. کراچکوسکایا و استاد آن. کونونوف عضو وابسته فرهنگستان علوم شوروی و استاد ای.ای. زاردوین و استاد و.ف. مهنورسکی و استاد ای.ای. اومنیاکوف و گ.و. شیتوف (آخرین آسمیران و.و. بارتولد) در اختیار ما گذارده‌اند. نگارنده مراتب سپاسگزاری عمیق خویش را به همه اشخاص یاد شده تقدیم می‌دارد.

مقدمه

کتاب «ترکستان در عهد هجوم منول»^۱ تألیف و. و. بارتولد مورخ بزرگ روسی و شوروی و متخصص تاریخ قرون وسطی و شرق آسیا است که باعث غنای تاریخ مشرق در قرون وسطی گردیده. بخش نخست این تألیف - یعنی «متون» که به سال ۱۸۹۸ در سن پترزبورگ طبع و منتشر شده، حاوی مستخرجات برگزیده‌ای است (و در بسیاری از موارد مفصل)، از منابع متون اصلی فارسی و عربی که در آن زمان فقط به صورت نسخ خطی وجود داشته^۲؛ بخش دوم «ترکستان» یا بخش ویژه تحقیقات

۱ - زین پس برای مراعات اختصار «ترکستان» نسامیده خواهد شد.

۲ - در بخش نخست متونی از تألیف‌های زیر وارد شده است: گردیزی، «زین الاخبار»، (مؤلف مجهول)، «مجموع التواریخ و القصص»، «الفرناطی»، «کتاب تحفة الالباب و نعمة الاعجاب»، «منتجب الدین بدیع، منشی سلطان سنجر - بمقدمه خود بارتولد رجوع شود)، «انشاء»، نسفی، «کتاب القند فی تاریخ سمرقند»، «سمانی»، «کتاب الانساب»، «عمادالدین اصفهانی»، «خریده القمر و جریده المهر»، «الکاتب السمرقندی»، «اعراض السیاسة فی افراض الریاسة»، محمدبندادی، «کتاب التوصل الی الترتیل»، «محمدبن نجیب بکران»، «جهان نامه»، «عوفی»، «جوامع الحکایات و لسوامع الروایات»، (مؤلف مجهول)، «یتخانه»، «جوینی»، «تاریخ جهانگشای»، «رشیدالدین»، «جامع التواریخ»، «جمال قرشی»، «ملحقات الصراح»، «حمدالله مستوفی قزوینی»، «تاریخ گزیده»، «الیافعی»، «مرآت الجنان»، تألیفی مجهول المؤلف Cod. Bodl. Th. Hyde 31 آثار حافظ ابرو، «کتاب معز الانساب فی شجرات سلاطین منول»، (نام مؤلف ذکر نشده)، «ضحیح الخوافی»، «مجموع فضیحی»، «نجره الانراک»، «خلاصة تاریخ اربع اولوس، النربیک»، «اسفزاری»، «روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات»، «معین الفقراء»، «کتاب ملازاده»، «معروف به «مزارات بخاراه»».



به سال ۱۹۰۰ در سن پترزبورگ از چاپ خارج شد. در همان سال « ترکستان » به دانشکده زبان های شرقی دانشگاه سن پترزبورگ، همچون رساله علمی به منظور اخذ درجه علمی اسنادی تاریخ شرق، عرضه گشت. دفاع از رساله علمی در جلسه ۱۹ نوامبر (۲ دسامبر به حساب قدیم) سال ۱۹۰۰ بعمل آمد؛ نخستین کسی که رسماً در باره تألیف و. و. بارتولد اظهار عقیده کرد، استاد ن. ای. وسلوفسکی^۱ بود که نظر بسیار تحسین آمیزی در باره اثر مزبور داد و اشاره کرد که: « این تألیف را نمی توان عجله چنان که شایسته آن است ارج نهاد، زیرا موضوع مورد تحقیق تازه وارد حوزه علم می گردد » و در آینده « هیچ يك از محققان تاریخ ترکستان نمی توانند کتاب بارتولد را نادیده انگارند ». دومین نظر دهنده رسمی استاد و. آ. ژوکوسکی بود که با عقیده تحسین آمیز و عالی ن. ای. وسلوفسکی موافقت کرد. دانشکده شایستگی بارتولد را برای احراز درجه علمی مورد تقاضای وی تصدیق کرد و در عین حال چون دانشنامه عرضه شده اهمیت فوق العاده داشته تصمیم گرفت از شورای عالی دانشگاه سن پترزبورگ تقاضا کند که درجه عالی علمی دکتری را به بارتولد تفویض کنند.^۲ شورای دانشگاه در ماه دسامبر همان سال با رأی دانشکده موافقت کرده به موجب ماده ۸۸ « آئین نامه دانشگاه های روسیه مورخ ۱۸۸۴ » درجه دکتری تاریخ مشرق را برای بارتولد تصویب کرد.^۳ در سال ۱۹۲۸ در سلسله انتشارات ا. ج. و. گیب « E. J. W. GIBB MEMORIAL » (SERIES, NEW SERIES, V) ترجمه انگلیسی « ترکستان » (بخش ۲، « تحقیقات ») که مؤلف، خود آن را از روی مدارك و مطالب تازه دستکاری و تکمیل کرده بود، با مقدمه ای بقلم ا. دنیسون رامس منتشر شد.^۴ شخص و. و. بارتولد به کمک ح. ا. ر. ر.

۱- وی در آن زمان کرسی تاریخ مشرق دانشکده زبان های شرقی دانشگاه سن پترزبورگ را داشته.

۲- شرح دفاع از رساله در روزنامه « اخبار ترکستان » چاپ تاشکند (شماره ۹۷ مورخ ۳ (۱۶) دسامبر ۱۹۰۰، در سرمقاله به عنوان « بحث و. و. بارتولد » مندرج است. هیات تحریریه روزنامه در سرمقاله مزبور « با مسرت قلبی موفقیت درخشان دانشمند محترم را که نیرو و استعداد خویش را وقف مطالعه موهن ما کرده، تبریک می گوید.

۳- رجوع شود به « گزارش اوضاع و فعالیت دانشگاه سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۰، که توسط استاد ن. یا. مار تنظیم شده ص ۵۳، ۱۹۰۱، SPB.

4- W. Barthold, « Turkestan down to the Mongol invasion » 2 - d ed. transl. from the original Russian and revised by the author with the assistance of H. A. R. Gibb, London, 1928 (GMS NS, V)

(زین پس این چاپ را به نام چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ خواهیم خواند) - بخش نخست « متون » مجدداً طبع نشده است.

گیب ترجمه انگلیسی «ترکستان» را مرور کرد. در سال ۱۹۳۱ ترجمه ازبکی «ترکستان» (بخش ۲، تحقیقات) چاپ و منتشر شد. ۱. در سال ۱۹۵۸ چاپ دوم انگلیسی «ترکستان» انتشار یافت و امتیاز آن بر چاپ اول فقط در این است که تزیینات در دفاع از رساله خویش و همچنین اضافات و اصلاحات - ADDENDA ET CORRI (GENDA استاد مینورسکی نیز بدان منضم گردیده).

«ترکستان» بارتولد - به طوری که ۱. دنیسون‌داس در مقدمه چاپ ۱۹۲۸ منصفانه خاطر نشان کرده - تألیفی است که در مطالعات تاریخ آسیای میانه، عهد نوینی را گشوده. ۲. البته پیش از و. و. بارتولد نیز عده‌ای از شرق شناسان مشهور به مطالعه تباریخ آسیای میانه (تقریباً فقط تاریخ سیاسی آن)، پرداخته بودند (مانند ن. و. خانیکوف، و. و. گریگوریف، پ. ای. لرخ، ن. ای. وسلوفسکی) ولی تألیفات ایشان در برخی مسائل خاص بوده و. و. بارتولد نخستین کسی بود که موضوع مطالعه در تباریخ آسیای میانه را هم سطح علم تاریخ عصر خویش ساخت. ویژگی‌های این تألیف بر ارجح در چند کلمه بیان کردن کار آسانی نیست. ۳.

نخست یادآور می‌شویم که وی منابع و متون بسیاری را که اکثراً در آن زمان هنوز به چاپ نرسیده بوده، در دسترس دانشمندان قرار داد و به مطالعه کامل آنها همت گماشت. بارتولد هم از ستین جوانی مساعی فراوان به منظور کشف نسخ خطی و معلوم داشتن منبع اصلی مآخذ آنها و بررسی و تطبیق متون خطی انجام داد. در ظرف مدت شصت سالی که از تاریخ چاپ اول «ترکستان» به زبان روسی می‌گذرد فقط تعداد بسیار معدودی منابع و مآخذ تازه در تاریخ آسیای میانه در دسترس دانشمندان قرار گرفته و بدین سبب فهرست مآخذی که در این کتاب مندرج است تا زمان حاضر اهمیت خود را حفظ کرده و جغرافیای تاریخی آسیای میانه و گرنه کلی دوره بندی تاریخ سیاسی آسیای میانه، از قرن هفتم تا دوازدهم

۱- Manquilar devride Turkistan ترجمه فاتح کریم‌اف، مسکو - سمرقند ۱۹۳۱،

این چاپ اکنون جزو کتابهای نادر است.

۲- با عنوان و همان شماره.

۳- رجوع شود به چاپ انگلیسی ۱۹۲۸، ص XIII (مقدمه).

«Berthold's epoch - making work»

۴- هنوز کاملاً اهمیت این تألیف روشن نشده. رجوع شود به: ن. یا. مار، «واسیلی ولادیمیریچ بارتولد»، اخبار GAIMK، ۱۹۳۱، شماره ۱، آ. یو. کراچکوسکی «مشکل تاریخ اجتماعی اقوام شرق در تألیفات آکادمیسین بارتولد» VPU، ۱۹۴۷، شماره ۱۲، ای. ای. اومنیاکوف، «اهمیت تألیفات آکادمیسین بارتولد در تاریخ آسیای میانه MPVNKV، ای. یو. کراچکوسکی» و. و. بارتولد در تاریخ اسلام‌شناسی، IAN شوروی، سری VII، OON، ۱۹۳۴، و. آ. کراچکوسکایا، و. و. بارتولد - سکه شناس و نبشته (= کتیبه) شناس، VII: 2V، ۱۹۵۳.

نیز کماکان معتبر است. گذشته از این حتی دوره بندنی که دانشمندان شوروی - آ. یو. یا کوپوسکی و س. پ. نولتوف و دیگران - برای تاریخ اجتماعی و اقتصادی تنظیم کرده‌اند هم بر روی هم، تا حدی به گره و و. و. بارتولد نزدیک و شبیه است. البته چون و. و. بارتولد در زمینه پژوهش و تحقیق تکامل و تطور تاریخی آسیای میانه پیشقدم بود، دوره بندنی پیشنهادی وی، یا دقیقتر بگوئیم گره کار او جنبه بسیار کلی دارد - ولی اساس آن تا کنون هم متزلزل نشده، غالباً در این ایام هم محققان، برای پدیده‌های تاریخی که مؤلف ترکستان به آنها اشاره کرده، فقط تعاریف و اصطلاحات دقیقتری می‌دهند و بس. و. و. بارتولد هنگامی که به تألیف «ترکستان» پرداخت نخست در نظر داشت به تحقیق در تاریخ آسیای میانه در دوران هجوم مغول و بعد از آن (تا سال ۱۲۶۹ م.) اکتفا کند و فقط تا حدی که درک موضوع منتخب از طرف مؤلف الزام و ایجاب نماید، به تاریخ دوار ماقبل پردازد. ولی از آنجائی که مسائل اساسی تاریخ آسیای میانه در آغاز قرون وسطی مورد مطالعه قرار نگرفته بوده، و. و. بارتولد به ناچار طرح کار خویش را بالکل تغییر داد و به پژوهش در سیر تکامل تاریخی آن سرزمین، از زمان فتح اعراب همت گماشت، تاریشه پدیده‌ها و سازمان‌های اجتماعی را که ویژه دوران هجوم مغولان بوده معلوم دارد. بالنتیجه در جریان کار ترکیب و حدود زمانی تحقیقات دستخوش دگرگونی فاحش گشت و پس از اتمام تألیف معلوم شد که دوران فتوحات مول کمتر از يك پنجم کتاب را اشغال کرده. بنابراین محتوی کتاب وسیعتر از عنوان آن است، و در واقع تألیفی است عمومی در تاریخ آسیانه میانه از قرن هفتم تا آغاز قرن سیزدهم م.^۱

و. و. بارتولد در «ترکستان» به نحو قانع کننده‌ای نشان داده که فتح ماوراءالنهر به دست اعراب در آغاز قرن هشتم م.، فقط يك عامل خارجی نبوده، بلکه موجب استقرار مناسبات جدید اجتماعی و شکل‌های نوین دولتی متکی به مرکزیت بیشتر و به ویژه اساس مالیاتی تازه گشت و اینها را به همراهی دین نو، اسلام و خط عربی با خود آورد. مؤلف «ترکستان» خاطر نشان کرده که بزرگان ایرانی محلی - دهقانان - چیزی نگذشت که با فاتحان عرب ساختند و با سران ایشان جوش خوردند و طبقه زمین دار واحدی را تشکیل دادند.

زانپس بارتولد خصوصیات دولت‌های طاهریان و صفاریان و سامانیان (قرن‌های نهم و دهم م.)، را روشن کرده و با کمال وضوح و دقت (گرچه بدون استعمال اصطلاحات متداول در تألیفات تاریخی ما) [منظور نویسنده شورویهاست] مبارزه‌ای را که در قرن دهم م. میان گروه‌های مختلف طبقه زمین داران (بزرگان زمین دار محلی و شهرستانی، با دهقانان

۱- به این سبب در چاپ‌های انگلیسی‌اندکی عناوین فصول تغییر کرده (بماقبل رجوع شود) ولی ما عناوینی را که مؤلف در چاپ اول کتاب قید کرده محفوظ داشته‌ایم.

که تملکشان بر پایه ملک داری به شیوه آلو Aileu ۱ مبتنی بوده و گسرایش های گریزان از مرکز یعنی پاشیدگی فتودالی داشتند از یکسو و اعیان خدمتگزار دولت که با زمین داری دولتی و دستگاه اداری مرتبط بوده اند و از سیاست مرکزیت طلبی سامانیان پشتیبانی می کردند از سوی دیگر (جریان داشته ، شرح داده است .

مؤلف « ترکستان » مدارك و مطالب مثبت فراوان آورده که به باری آن می توان درباره اعتلای عظیم اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان در قرن های نهم و دهم م . داوری کرد . عامل برجسته ترقی اقتصادی این دوران عبارت بود از تکوین نوع جدیدی از شهرها (اکنون ما می توانیم اینان را شهرهای دوران اعتلای فتودالیزم بخوانیم) . بارتولد بر اثر پژوهش در نقشه سمرقند و بخارا و دیگر بلاد آسیای میانه ، معلوم کرد که در قرنهای نهم و دهم و یازدهم م . بتدریج مرکز زندگی شهری از شهرستان های قدیمی اشرافی به حومه شهر (به عربی : ریض و به فارسی : بیرون) که بخشی بازرگانان و پیشه وران بوده ، منتقل گشت . این یکی از مهمترین کشفیات بارتولد بوده ، گرچه وی آن استنتاج هائی را که بعدها بیرون و دنبال کنندگان پژوهش های وی و به ویژه م . ا . ماسون و آ . یو . باکوبوسکی بعمل آوردند ، بعمل نیاورد .

آنچه و . و . بارتولد در وصف حرکت قبایل صحرانشین ترك ۲ ، که به منظور مهاجرت و تسخیر و تصرف اراضی در پایان قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم م . به جنبش در آمده بودند - نوشته کمتر واجد اهمیت نیست . بارتولد تأسیس دولت های قراخانیان و سلجوقیان را توسط ترکان همچون مرحله نوینی در سیر تکاملی جامعه ماوراءالنهر و خواندیم و خراسان می داند - مرحله ای که باعث استواری سیادت سیاسی بزرگان صحرانشین و لشکری ترك و استقرار شیوه اقطاع و تضعیف دستگاه دولت مرکزی گردید . یکی از کشفهای علمی بزرگ بارتولد معلوم داشتن این حقیقت بوده که در طی قرن یازدهم دهقانان - یعنی بزرگان قدیمی زمین دار ایرانی - از میان رفتند . دهقانان جای خود را بالاجبار به بزرگان لشکری و صحرانشین ترك دادند و پایه اتکالی اجتماعی اینان همانا زمین داری مشروط لشکریان یا رسم اقطاع بوده ، که در عهد سامانیان نیز وجود داشته ولی در

۱- آلو (Aileu) - مالکیت بلا شرط و موردی زمین در عهد فتودالیزم در اروپای غربی ، که صاحب زمین مجبور نبود خدمتی در ازای مالکیت ، برای سلطان یا «سوزرن» انجام دهد . این شکل مالکیت در برابر فief (چیزی شبیه به اقطاع) بوده که شخص متصرف زمین می بایست خدمت لشکری انجام دهد (آلو اندکی با سیورغال مشابه دارد) . «مترجم» .

۲- بارتولد در تألیفات متأخر خویش از کلمه « ترکان » به مفهوم مجموع اقوام ترکی زبان استفاده کرده . این اصطلاح که در آن زمان مورد قبول پاره ای از شرق شناسان روسی بوده با اصطلاح کنونی شرق شناسان شوروی مطابقت ندارد . ایشان کلمه ترکان (Turki) را در مورد ترکان آناتولی و یا عثمانی بکار می برند .

دوران قراخانیان و سلجوقیان در قرن یازدهم م. به مراتب بیش از پیش بسط و توسعه یافت و بر اثر آن قدرت متصرفان اراضی اقطاعی یا اقطاع داران، افزون شد و در عوض نفاذ حکم دولت مرکزی کاهش پیدا کرد.

بارتولد در ضمن تاریخ آسیای میانه در قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم م. (در فصل سوم) وصف بسیار روشنی از دولت خوارزمشاهیان کرده؛ و نشان داده که قدرت سیاسی آن دولت موهوم بوده و تضادهای داخلی آن را شرح داده و علل و اسباب انقراض آن را بیان و توجیه کرده است که چرا و چگونه متصرفات خوارزمشاهیان به آن سرعت و سهولت مسخر مغولان شد و به دست ایشان افتاد. حتی اکنون هم جز اندکی نمی‌توان به این سخنان افزود. باید به دو قهره شرح مختصر ولی ذی قیمتی که در همان فصل آمده اشاره کنیم؛ یکی در باره شاهزاده نشین روحانی صلور بخارا یا برهانیان^۱ و دیگری در باره قیام پیشه‌وران بخارا به رهبری سنجر ملک.

بارتولد در ضمن شرح ویژگی‌های دوران نوین تاریخ آسیای میانه، دورانی که پس از فتوحات مغولان آغاز گردیده بود، (در فصل ۴) آن قلد مطالب تازه در باره جامعه صحرانشین مغول در آغاز قرن سیزدهم و دولت صحرائی مغولان و سازمان لشکری ایشان به دست می‌دهد که هیچ يك از مغول‌شناسان دوران ماقبل وی نداده بوده. وی از نظرگاه تازه‌ای به نقش تاریخی امپراطوری چنگیزخان نگریست و مسائل بسیاری طرح کرد که بعدها موضوع بحث تألیفات تاریخی مورخان شوروی و یگانه قرار گرفت.

این نکته شایسته توجه است که بارتولد نه تنها در «ترکستان» بلکه در تألیفات بعدی خویش نیز از اصطلاح «فتودالیزم» استفاده نکرده؛ گرچه اصطلاحات «اقطاع لشکری» و شیوه اقطاع^۲ را که با فتودالیزم رابطه دارد بکار برده. ظاهراً در این مورد حزم و احتیاط خاصی را که شایسته محقق پیش آهنگ بوده بکار بسته و با در نظر گرفتن ویژگی‌های تکامل و پیشرفت جامعه‌های قرون وسطایی آسیای مقدم و میانه و علم مطالعه سابقین در این موضوع نخواسته شتاب کند و تعریف پر مسئولیتی را برای تمام آن دوره قائل شود. وی فقط در پایان عمر خویش تسمیه سازمان اجتماعی آسیای مقدم و میانه را در قرون وسطی به نام فتودالیزم مقدور شمرد^۳. با این حال در نتیجه تحقیقات بارتولد موضوع وجود فتودالیزم در کشورهای آسیای مقدم و میانه ثابت شده، بر پایه علمی استواری قرار گرفت و وی از روی مدارك موجود نشان داد که در قرون وسطی شیوه‌های زمین داری و

۱- بعدها بارتولد این شرح را بسط داد و تکمیل کرد (در مقاله «برهان»
 (El, I, S. 816/817

۲- در چاپ انگلیسی از کلمات «military fiefs»، «System of fiefs» استفاده شده.

۳- و. و. بارتولد، «در موضوع فتودالیزم در ایران»، - «شرق نو» شماره ۲۸، ۱۹۳۰.

مناسبات اجتماعی و مؤسساتی وجود داشته که ویژه جوامع فتودالی می باشد. «ترکستان» و دیگر تألیفات بارتولد مقدمات استنتاجی را که اکنون همه مورخان آسیای مقدم و میانه در آن متفق الرأی می باشند فراهم آورد، بدین معنی که در قلمرو دولت های سلجوقیان و قراخانیان، از قرن یازدهم م. به این طرف، سیادت ترك فتودال و صحرانشین (و در قرن سیزدهم م. سیادت مغول و ترك) بر روستائیان تابع و اسکان یافته ایران و دیگر اقوام تابعه بصورت ویژه «اقطاع» در آمده بوده و اعمال می گشته. اوصاف ممیزه تکرین فتودالیزم در محیط صحرانشینان ترك و مغول و شکل دولت فتودالی صحرانشینی نیز دقیقاً در نتیجه تحقیقات بارتولد معلوم گشته بود. آکادمیسین ب. یا. ولادیمیر تسف^۱ و پس از وی بسیاری دیگر از مورخان شوروی دنبال این پژوهش ها را گرفته مطالعات را تعقیب کردند^۲.

جهان بینی تاریخی و. و. بارتولد، و نظر او نسبت به مکتب های تاریخ نگاری زمان خویش تاکنون کماهو حق مورد بررسی قرار نگرفته. بدیهی است که وی از لحاظ نظری با مورخان کنونی شوروی هم عقیده نبوده، با این حال در افکار نظری وی مطالب بسیاری دیده می شود که او را به مورخان معاصر شوروی نزدیک می کند. وی برای تضادهای اجتماعی اهمیت بسیار قائل بوده و به موضوع مبارزه اجتماعی و قیام های مردم علیه گروه حاکمه حتی در «ترکستان» توجه کرده است و در اثر یاد شده (وبه ویژه در دیگر آثار بارتولد) به قیام روستائیان سپید جامگان (منبع، ۱۶۲ - ۱۶۰ ه.) و نهضت قزلباشان در قرن دهم م. و قیام سنجر ملک در بخارا در ۶۰۴ - ۶۰۳ ه. و قیام روستائیان و پشه و ران واحه بخارا در ۶۳۶ ه. به پیشوائی محمود طسارایی، اشاره شده است^۳. وی برای تضادهای اجتماعی اهمیت بسیار قائل و معتقد بوده که پیدایش دولت نتیجه جبری تکرین طبقات است... این اندیشه را بارتولد در سال ۱۸۹۶، حتی پیش از چاپ و انتشار «ترکستان» بیان کرده بوده^۵. وی همین نظر را ۳۳ سال بعد به نحو دقیقتری ابراز داشته چنین می گوید:

- ۱- تألیف کلاسیک او با عنوان «سازمان اجتماعی مغولان، فتودالیزم صحرا نشینی مغول» را در نظر داریم که در سال ۱۹۳۴ در لنینگراد بچاپ رسیده.
- ۲- رجوع شود به تألیفات تازه (بعد از ۱۹۳۰) که در فهرست کتاب شناسی منقول است.
- ۳- در فصل پنجم «ترکستان» که فقط اکنون منتشر می شود.
- ۴- نهضت مردم سمرقند در سال ۱۳۶۵ م. ، ZVORAO مجلد XVII، ۱۹۰۶، در «تاریخ نهضت های روستائی در ایران»، از گذشته دور و نزدیک: مجموعه مطالعات در تاریخ عمومی به افتخار... ن. ای. کارایف، پطروگراد مسکو، ۱۹۲۳، «مقام نواحی کرانه دریای خزر در تاریخ عالم اسلام»، باکو، ۱۹۲۵ ص ۸۴-۸۲ (در باره نهضت مردم مازندران در سال ۱۳۶۰ م.)، «منبع تازه ای در تاریخ تیموریان»، ZIVAN، مجلد ۵، لنینگراد، ۱۹۳۵، «در باره نهضت مردم خوزستان»، در حدود ۱۴۴۰ - ۱۴۵۰، مقاله، متن فارسی از جعفری با ترجمه روسی.
- ۵- تأسیس امپراطوری چنگیزخان، ZVORAO، مجلد دهم، ۱۸۹۷.

« حتی در شرایط زندگی صحرانشینی هم بدون تشدید تضادهای طبقاتی ، زمینه‌ای برای پیدایش يك حكومت نیرومند وجود نداشته . قوم صحرانشین ، بیش از همه قادر است بدون وجود خان زندگی کند . ولی چون خان پیدا می‌شده در مبارزه‌ای که وی بخاطر کسب قدرت با قوم خود بعمل می‌آورده ، گاه بیش از آنچه بعدها صحرانشینان در فتح سرزمین‌های متمدن و با فرهنگ خون می‌ریختند ، خان به خونریزی در قوم و قبیله خویش دست می‌زده است ^۱ .

بارتولد ضمن توجه به پاره‌ای از نهضت‌های روستائی آسیای میانه و ایران به این نکته اشاره کرده که نمایندگان قشرهای عالی این ممالك ، چه در زمان فتوحات اعراب و چه در دوران هجوم مغولان ، بخاطر حفظ امتیازات و اراضی خویش ، بالنسبه به آسانی با فاتحان و سلطه ییگانگان از در سازش درآمدند و در نتیجه نهضت‌های عامه مردم در برابر مهاجمان ییگانه ، در عین حال ، به صورت مبارزه برضد اشراف خودی نیز درآمد . بارتولد به مناسبت بحث و تحقیق در نقش تاریخی نهضت‌های دینی شیعی و غیره در آسیای میانه و ایران ، در قرون وسطی ، بارها تصریح کرده است که مذهب شیعه بیشتر در محیط روستا انتشار و رواج می‌یافته و معتقدات مذهبی در این موارد لقافه ظاهری نهضت‌های خلق بوده ، مثلاً ضمن بحث در قیام‌های مردم طبرستان (مازندران) در سالهای ۱۹۲۵ و ۳۰ هجری که زیر لقافه تشیع وقوع یافته بوده ، خاطر نشان کرده که منشاء این قیام‌ها سلب مالکیت از اراضی جماعات توسط توانگران بوده و « در این مورد نهضت شیعه بر اثر پایمال شدن منافع روستائیان پدید آمده بوده » ^۲ . وی از قیام عامه مردم خوزستان به پیشوائی مشعش در سال ۸۲۵ هجری (این قیام گرایش‌های ضد فتودالی و مساوات‌طلبی داشته) سخن گفته چنین نتیجه می‌گیرد : مسلماً قیام مشعش نیز همان جنبه‌ای را داشته که بسیاری دیگر از قیام‌های دیگر ایران در زیر لوای تشیع داشته بودند . به این معنی که مستمندان در زیر لوای دین علیه توانگران برخاستند ^۳ . بارتولد هم مبارزه پیروان مذاهب سنی - حنفی و شافعی - را با یکدیگر و هم مبارزه اینان را - متفقاً - با شیعیان ری و اصفهان و نیشابور و مرو و دیگر شهرها در قرون دوازدهم و آغاز قرن -

۱- « رابطه زندگی اجتماعی با شیوه اقتصادی ترکان و منولان » ، Iosok مجلد ۳۴ ، شماره ۴-۱۲ ، ۱۹۲۹ ، ص ۳ .

۲- رجوع شود به تألیفات زیر : « در تاریخ نهضت‌های روستائی ایران » ، ص ۴۰-۵۸ « بازدید تاریخی ایران » ، ص ۳۳ . [تألیف در ۱۹۲۶] .

۳- « ترکستان » ، بخش ۲ ، ص ۲۷۳-۲۷۲ اصل روسی ، « در تاریخ نهضت‌های روستائی ایران » ، ص ۴۰-۵۸ « بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران » ، ص ۱۵۶ [تألیف در ۱۹۰۳] این کتاب به نام « تذکره مختصر جغرافیائی ایران » به وسیله مرحوم حمزه سردادور به فارسی ترجمه و در ۱۳۰۸ منتشر شده .

۴- « منبع جدیدی در تاریخ تیموریان » ، ص ۲۲ .

سیزدهم مبارزه‌ای مبتنی بر تضادهای طبقاتی می‌داند و چنین می‌گوید: «ظاهر آذربایران لویای مذهب مبارزه‌ای اقتصادی میان عناصر و قشرهای گوناگون ساکنان شهری، و بسویژه میان شهر و روستا جریان داشته ۱». بارتولد حدس می‌زند که در این جدال شافعیان نماینده سران شهری (یعنی بزرگان زمین‌دار و بازرگانان کلان) و حنفیان نماینده پیشوران و قشرهای متوسط شهری و شیعیان نماینده روستائیان نواحی کشاورزی مجاور شهرها بوده‌اند. این حدس بارتولد کاملاً بر اثر مطالعه متون و منابع تأیید می‌گردد. البته این مسأله به تحقیقات بیشتری در آینده نیازمند است که در جزئیات آن نیز کاملاً پژوهش شود.

با این حال باید متذکر شویم که علاقه بارتولد به تاریخ اجتماعی و تاریخ تضادهای طبقاتی و نهضت‌های مردم کشورهای آسیای مقدم و میانه، بیشتر در تحقیقات دیگر وی تجلی کرده و در «ترکستان» با نسبه جای کمتری به این مسائل اختصاص داده شده. در این کتاب بارتولد بیشتر به مناسبات بین المللی و تاریخ سیاسی دولت‌های آسیای میانه از قرن هشتم تا آغاز قرن سیزدهم میلادی و همچنین جغرافیای تاریخی و اقتصادی آسیای میانه در دوران یادشده پرداخته است.

بارتولد مخالف سرسخت نژاد پرستی و «اروپوسانتریسم»^۲ - دو گرایش به اصطلاح علمی اما کاملاً ساختگی و کاذب که در میان مورخان اروپای غربی رسوخ بسیار داشته بوده است. وی با این عقیده مخالف بود که «اقوام شرق» تاریخی به معنی و مفهوم اروپائی این کلمه ندارند و در گذشته هم نداشته بوده‌اند و بدین سبب اسلوب‌هایی که مورخان اروپائی برای مطالعه تاریخ تدوین کرده‌اند در مورد تاریخ شرق قابل تطبیق و اجرا نمی‌باشد^۳.

وی در نقطه‌ای که پیش از دفاع از رساله خویش در دانشگاه سن پترزبورگ در پائیز سال ۱۹۰۰ ایراد کرد چنین گفت: «می‌بینیم که آدمیان در همه‌جا یکسانند، و تفاوت بین فرهنگ و تمدن مشرق و مغرب را کاملاً می‌توان چنین توجیه و مدلل کرد که کوشش فکری اقوام شرقی به سبب اوضاع و احوال خاصی متوجه طریق دیگری شده و هیچ لزومی ندارد که به فرضیات بی‌بایه غیر تجربی و ساختگی متوسل شده بگوئیم که میان طبیعت انسان شرقی و طبیعت انسان غربی اختلاف اساسی و یا ویژگی‌های نژادی نامرتدنی وجود دارد. شرح و توضیح تاریخ شرق امری است ضروری و گونه قوانینی که فقط بر بایه تاریخ اروپا تدوین و تنظیم شده باشد بناچار یک‌جانبه خواهد بود و به هدف غائی علم تاریخ، یعنی کشف و توضیح قوانینی که سیر حیات جسامه بشری بطور اعم تابع آن است، نخواهیم رسید ۴».

۱- در تاریخ نهضت‌های روستائی ایران، ص ۶۲-۶۱.

۲- Europocentrisme، عقیده‌ای که اروپا و اروپائیان را گل‌سرسبد بشریت می‌شمارد و هیچ بایه علمی ندارد و با نژاد پرستی پهلوی می‌زند. (مترجم)

۳- بارتولد، «تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و روسیه» چاپ دوم، ص ۲۲.

۴- رجوع شود به ضمیمه ۲ همین مجلد صفحه ۶۰۷ کلیات بارتولد چاپ ۲ جلد ۱.

از این اظهارنظرها و دیگر گفته‌های و. و. بارتولد چنین بر می‌آید که وی با مکتب تاریخ‌نگاری و آراء ریکرت - ویندل‌باند در تاریخ (که در روسیه ر. یو. ویرود. م. پطروشفسکی^۱ در تألیفات خود از آن طرفداری کرده‌اند) مخالف بوده. پیروان این مکتب می‌گفتند که علم تاریخ، برخلاف علوم به اصطلاح «نوموگرافیک» [که قوانین را تعمیم می‌دهند یا از جزء استنتاج کلی بعمل می‌آورند]، علمی است «ایدیوگرافیک»، یعنی علمی که رویدادهای تاریخی فردی (مطلقاً فردی) و تکرارناپذیر را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بارتولد معتقد بود که «سیر تکامل تاریخی اروپا و آسیا تابع قوانین واحدی است»^۲ و اگر این گونه افکار و عقاید نظری وی در تألیف پیشین او یعنی «ترکستان» کمتر منعکس شده، سبب آن همان حزم و احتیاط محقق پیش‌آهنگ بوده که از استنتاجات آمیخته به شایزدگی احتراز می‌نموده است. بارتولد معتقد بود که اگر استنتاجات نظری بر پایه استوار تجزیه و تحلیل حقایق واقع (که مبتنی بر نتایج مطالعه دقیق متون و منابع است) متکی نباشد، اهمیت و ارزش علمی نخواهد داشت.

این صفت عالی و ارجمند اسلوب علمی بارتولد را دنبال‌کنندگان پژوهشهای وی - یعنی مورخان شوروی - نه تنها آنان که بلاواسطه جزو شاگردان وی بودند، بلکه حتی کسانی که تحت تأثیر تألیفات او قرار گرفتند نیز، اخذ و کسب کردند^۳.

اینجا درباره جهان بینی تاریخی و. و. بارتولد به تفصیل سخن نمی‌گوئیم. پیش از این گفته شد که در این موضوع هنوز چنانکه باید و شاید بررسی و تحقیق نشده، با این حال از گفتن این نکات نمی‌توان خودداری کرد که مؤلف «ترکستان» مخالف نژادپرستی و اروپو-سانتریزم^۴ بوده برخلاف گروهی از شرق‌شناسان (و از آن جمله برخی از شرق‌شناسان بزرگ اروپای غربی) از افکار استعمارطلبانه بدور بوده و دیدی است که هیچگاه به پستی‌نگرانی و قلم خویش را در مدح فتوحات رژیم نژادی ویا سیاست استعماری و ملی آن رژیم در آسیای میانه و قفقاز بگردش درنیاورد. و از این جهت در عقاید و سنن بهترین نمایندگان شرق‌شناسی روسی - یعنی و. و. روزن، ن. یا. مار، س. ف. اولدنبورگ، ای. یو. گراچکوسکی -

۱- ب. ای. پطروشفسکی نویسنده این مقدمه و مؤلف کتاب، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول، که مترجم کتاب حاضر آن را به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۴۴ به وسیله سازمان مطالعات اجتماعی به طبع رسیده، اشتباه نشود. (مترجم)

۲- و. و. بارتولد (تقریظ بر کتاب) ن. آ. آریستوف. یادداشت‌هایی در ترکیب نژادی قبایل و اقوام ترک Zvoro مجلد ۱۸۹۹، ص ۳۵۵.

۳- در این باره به مقالات مندرجه در مجلد XXV مسکو، ۱۹۶۰ رجوع شود، و. و. استرووه، «شرق شناسی شوروی در ۴۰ سال» (ص ۳۹-۳)؛ و. آ. رامودین، «مهم شرق‌شناسان لنینگراد در مطالعه تاریخ آسیای میانه» (ص ۴۱-۳۰)؛ ن. و. پیگولوسکایا، «شکل‌های پیش از سرمایه داری در خاور نزدیک و میانه» در تألیفات شرق‌شناسان لنینگراد (ص ۲۰۳-۱۹۲)؛ ای. پطروشفسکی، «روستا و روستائیان خاور نزدیک در قرون وسطی، در تألیفات شرق‌شناسان شوروی» (ص ۲۱۷-۲۰۴).

۴- به توضیح مترجم درس ۱۸ حاشیه ۲ رجوع شود.

شريك و سهيم بود. بارتولد كه ميهن پرستی روسی بود عقیده داشت كه دانشمندان روسی می توانند مطالعه و تدوین تاریخ سرزمین های آسیای مقدم و میانه را به عهده گیرند و بسايد چنین کنند.^۱

بدیهی است كه اکنون ما نمی توانیم با همه استنتاجات مؤلف «ترکستان»^۲ موافق باشیم. از آنجمله ارزیابی کلی بارتولد را در «ترکستان» و دیگر تألیفات او^۳ درباره فتوحات مغول نمی پذیریم و استنتاجات مربوط بدان ارزیابی را قبول نداریم. در این ایام مودخان شوروی جمله بر آنند كه بارتولد اهمیت ویرانی و تالان و خرابی و سقوط اقتصادی و فرهنگی را كه در واقع نتیجه هجوم مغول و متعاقب آن، فرمانروائی فاتحان صحرا نشین در سرزمین های مورد تظاول ایشان بوده، ناچیز شمرده و كمتر از آنچه بوده قلمداد کرده است. بارتولد به نحو مشهودی اهمیت تأسیس امپراطوری چنگیزیان را در ترقی و پیشرفت بازرگانی ترانزیتی و كاروانی و استقرار و استوارى روابط فرهنگی میان کشورهای آسیا را، بسیار بیش از آنچه در واقع بوده، جلوه گر ساخته است. در هر دو مورد نتایج سودمند فتوحات مغول بسیار ناچیز بوده و به هیچ وجه جبران ویرانیها و آسیبها و انهدامها را نمی كرده، ویرانیهایی كه ممالك خاور نزدیک و میانه دیگر قادر نبودند پس از آن كاملاً^۴ كمر راست كنند؛ همچنان كه دیگر نتوانستند به سطح رونق و تكامل اقتصادی و اعتلای فرهنگی پیشین خویش برسند. با این حال باید متذكر شویم: عللی كه باعث شده بارتولد احیاناً به تحسین نقش تاریخی امپراطوری چنگیزخان پردازد، هیچ وجه مشتركی با نظرهائی كه محرك اصحاب «پان توركیست» بوده، نداشته. بارتولد تعبیر يك جانبه مورخان قدیمی قرن نوزدهم را درباره تاریخ فتوحات مغول - كه مغولان را فقط همچون بربران ویران كننده و تاراجگر و تالانگر می شمردند - مورد انتقاد و تجدید نظر قرار داد و كوشید برخی جهات تازه و خصوصیات ناشناخته دولت مغول را نشان دهد. پان توركیست ها فاتحان صحرا نشین ترك و مغول قرون وسطی را از نظرگاه نژاد پرستی و نصب قومی تحسین كرده اند و چنانكه ادوارد براون بحق خاطر نشان كرده غلو ایشان در ترجیح و ستایش آن دستگاه به عقاید تاریخی ه. هورت (H. Howorth) و لئون كائین (L. Cahun) كه اقوام «نژاد ترك و مغول» را واجد لیاقت خاص و استعداد های نظامی و اداری و تشكیلاتی و ویژه ای می دانستند، پیوند دارد.^۴

۱- رجوع شود به ضمیمه ۲ این مجلد، ص ۶۱۰-۶۰۸ اصل روسی.

۲- «ترکستان»، بخش ۲، ص ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۵۱، ۵۰۰، ۴۹۶، (به ص ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۲۹ - اصل مجلد حاضر رجوع شود)

۳- مثلاً رجوع شود به «مقام نواحی کرانه دریای خزر در تاریخ عالم اسلام»، ص ۷۱، ۷۵.

۴- رجوع شود به: E. G. Browne, «A History of Persian literature under Tartar dominion», Gampridge 1920, P. P. 14-15.

در تألیفات تاریخی دوران شوروی بطور کلی نتیجه ارزیابی اهمیت تاریخی امپراطوری چنگیزخان، از حیث سودمندی، منفی است^۱... ولی این گونه اختلاف نظرها در استنتاج از وقایع، میان مؤلف «ترکستان» و مورخان معاصر شوروی بسیار کم است.

مورخان شوروی تألیفات آکادمیسین و.و. بارتولد، بزرگترین مورخ سرزمین‌های خاوری را که مساعی فراوان برای استقرار اولویت دانش ما در زمینه پژوهش تاریخ گذشته اقوام خاورمیانه مبذول داشته، بسیار ارج می‌نهند. نام و.و. بارتولد بطوری که آکادمیسین ای. یو. کراچکوسکی به حق متذکر شده یکی از آن نام‌هائی است که «مرکز در تاریخ فرهنگ ما و تاریخ فرهنگ جهان فراموشی نخواهد شد»^۲. از دیرباز وقت آن رسیده بود که تألیفات و.و. بارتولد و در درجه اول مهمترین اثر وی یعنی «ترکستان» تجدید چاپ شود. در چاپ حاضر کلیات آثار بارتولد، «ترکستان» مجلد نخست را تشکیل می‌دهد.

ضمناً فقط «تحقیقات» (یعنی بخش دوم چاپ نخست‌دوسی) تجدید چاپ می‌شود. طبع مجلد «متون» (بخش اول چاپ نخست روسی) لازم به نظر نیامد، زیرا غالب منابعی که در «بخش متون» از آنها استفاده و فصولی که انتخاب شده، اکنون بطور کامل طبع و نشر یافته است. بدین‌این اکنون همراه «ترکستان» به تجدید چاپ آن منتخبات متون حاجتی نیست [۳].

مبنای چاپ حاضر «ترکستان» متن چاپ نخست روسی است؛ ولی چاپ مزبور را نمی‌توانستیم بلا تغییر به صورت اول تجدید کنیم، زیرا پس از انتشار چاپ اول روسی باره‌ای از عقاید بارتولد، بخصوص نظری در جغرافیای تاریخی و تاریخ‌گذاری و من‌شناسی دچار دگرگونی گشت. تغییرات مزبور در چاپ ترجمه انگلیسی کتاب که توسط مؤلف تصحیح و تکمیل شده و در سال ۱۹۲۸ منتشر گشته (و منجمله اشاراتی به نسخ خطی تازه و منابع و متون جدید انتشار و تحقیقات و مدارک نوین حیات‌های باستان‌شناسی را در بر دارد) وارد شده است. اگرچه آن تغییرات و تكمله‌ها بیشتر مربوط به تحقیقات درجه دوم بوده است ولی از لحاظ کمیت بسیار اهمیت دارد. همه تغییرات مزبور در چاپ حاضر وارد شده ۴ و بدین سبب این

۱- به حاشیه ۵۳۰ اصل (فصل ۴) و فهرست کتب رجوع شود.

۲- ای. یو. کراچکوسکی، «رسالات مربوط به تاریخ عرب‌شناسی در روسیه»، ص ۱۴۳.

۳- به حاشیه ۲ ص ۱۰ رجوع شود.

۴- ما تغییرات و تکلیف‌هایی را که در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ وارد شده فقط پس از تحقیق لازم در صحت آنها وارد چاپ حاضر کرده‌ایم. درباره‌ای موارد (موارد معدود) تغییرات و تاریخ‌هایی که در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ آمده، نادرست بوده است، مثلاً چاپ روسی ۱۹۰۰ ص ۱۴۶ سطر ۲۸-۲۹ با چاپ انگلیسی ۱۹۳۸ ص سطر ۲۱ مقابله شود.

طبع با چاپ روسی سال ۱۹۰۰ تفاوت فاحش دارد. ولی چون این تغییرات رتکلمها بوسیله خود مؤلف بعمل آمده و یا مورد تأیید وی بوده در این چاپ منشاء آنها قید نشده است.

استاد ای. ای. اومیاکوف، شاگرد و. و. بارتولد، برای نخستین بار از وجود فصلی از «ترکستان» که منتشر نشده و مربوط است به دوران اول حکم‌فرمایی مغول در آسیای میانه (یعنی از تاریخ مرگ چنگیزخان تا قورولتای کرانه رود نلس [طراز] و تأسیس دولت مغولی ویژه‌ای در آسیای میانه که اصطلاحاً چغتایان نامیده می‌شوند) ۱ خبر داد. م. ل. ولین عرب‌شناس و کلرمند علمی انستیتوی شرق‌شناسی فرهنگستان علوم شروع کرده به مقدمات طبع فصل مزبور که به خط خود مؤلف بود ۲ ولی جنگ میهنی [مقصود جنگ با آلمان‌هیتلری است] این کشف و ابتکار را عقیم گذاشت و در ۱۹۴۳ ولین درگذشت.

اما درباره زمان تحریر این فصل (فصل پنجم) «ترکستان» هیچ مدرک دقیقی در دست نداریم. این که در نسخه خطی فصل مذکور برخلاف فصول پیشین، اشاره‌ای به «متون» نشده است ۳، این حدس را پدید می‌آورد که فصل مزبور قبل از دیگر فصل‌های تطبیق و «متون»، شاید در سال ۹۶-۱۸۹۵، نوشته شده. ولی استاد ای. ای. اومیاکوف شاگرد بارتولد که از نزدیک با وی مأنوس و آشنا بوده معتقد است که این حدس قابل تأیید نیست. وی گمان می‌کند که علت اشاره نکردن بارتولد به «متون» در فصل پنجم، (گرچه مطالب متون تا ۱۲۶۹ میلادی، [۶۶۸ هجری] انتخاب و مهیا شده بوده) چنانکه در مقدمه چاپ ۱۹۰۰ «ترکستان» گفته شده، این بوده که وی در جریان کار تنظیم کتاب نقشه نخستین خویش را تغییر داده تصمیم گرفت کتاب را به درگذشت چنگیزخان (سال ۱۲۲۷ م. ۶۲۴ ه.) ختم کند و بنا بر این فصل پنجم را به کتابی که آماده طبع بود، منضم نسازد؛ محتملاً بدین سبب این فصل به صورت ناتمام محفوظ مانده. در موارد اشاره به نسخ خطی اختصاراتی که غیر مکشوف مانده بکار برده شده، و به بعضی از منابع (مثلاً میرخواند) اشاره مبهمی شده، در دوسه مورد جای خالی باقی گذاشته شده که مؤلف گویا می‌خواسته بعداً پر کند. بارتولد، به گفته خود وی ۴ از این فصل چندان راضی نبوده. فقدان منابع و متون نقلی مربوط به قرن سیزدهم و قلت اطلاعات، راجع به خاورمیانه در دیگر منابع آن زمان، موجب می‌شد که بسیاری از جواب تاریخ (به خصوص تاریخ داخلی) آسیای میانه در عهد منظور تاریک بماند. بدین سبب مؤلف طبع و انتشار فصل پنجم را به وقت دیگر گذارد و در انتظار کشف منابع تازه و قرا گرفتن آنها در دسترس دانشمندان

- ۱- گرچه مؤسس واقعی آن قاید و خان، یکی از اخلاف اوکتای قاآن بوده
- ۲- بایگانی فرهنگستان علوم شوروی P88, op. 1, R12 (در ۲۵ ورق دور)
- ۳- در چاپ حاضر، در این فصل اشاره به متون، در میان < > بعمل آمده.
- ۴- رجوع شود به مقدمه مؤلف بر چاپ اول روسی.

و ترجمه کامل «یوآن - شی»^۱ نشست. با این حال بارتولد بعضی از مسائل خاص را که در فصل مزبور طرح شده در دیگر تألیفات خویش مورد بحث قرار داده است، مانند «تاریخ مختصر هفت آب»^۲ و «الغریک و زیمان او»^۳ و غیره.

ما فصل یاد شده را تحت عنوان فصل پنجم «ترکستان» در این مجلد آورده ایم. «ترهای» بارتولد در دفاع از رساله^۴ (ضمیمه^۱) و «نطق او در دفاع از رساله^۵» را (ضمیمه^۱) نیز منظم ساخته ایم. این نطق شایان توجه خاص است زیرا عقاید بارتولد درباره تئوری سیر تاریخ و وظایف علم تاریخ و مورخان شرق شناس روسی در آن منعکس است.

در چاپ اول روسی و دو چاپ انگلیسی «ترکستان» فقط فهرست مختصر و خلاصه ای از کتب؛ که به هیچ وجه همه تألیفات مورد استفاده بارتولد را در بر نمی گیرد، منقول است. ولی ما لازم دهنیم فهرست کاملی از منابع و متونی که مورد استفاده و. و. بارتولد بوده ضمیمه چاپ حاضر سازیم و فهرست متون و تحقیقات جدیدی را هم (که پس از چاپ ترجمه مجاز انگلیسی در سال ۱۹۱۸ طبع و منتشر شده) به آن اضافه کنیم.

در چاپ های پیشین «ترکستان» (یعنی در چاپ اول روسی و دو چاپ انگلیسی) در مورد اشاره و ارجاع به مآخذ شیوه واحدی به کار نرفته. مثلاً در مورد اشاره به چاپ بخشی از تألیف رشیدالدین فضل الله که توسط ای. ن. برزین بعمل آمده در حاشیه، گاه فقط «برزین» و گاه «رشیدالدین، کارهای شعبه شرق» و گاه «کارهای شعبه شرق» نوشته شده. در برخی موارد در صفحات منقول به متن فارسی و ترجمه روسی اشاره شده و درباره ای موارد دیگر فقط به ترجمه اشاره

۱- «یوآن-شی» (چینی) = تاریخ یوآن، یوآنسلاله امپراطوران منغول بوده که از ۱۲۸۰ تا ۱۳۶۸ میلادی در چین حکومت می کرده و فاتحان منغول در قرن ۱۳ میلادی آن را در چین تأسیس کرده بودند و بر اثر قیام های مردم سرنگون شد. (مترجم)

۲- هفت آب (چیت سو)، ناحیه ای در جنوب شرقی کازا خستان کنونی، میان دریای چای بلخشی و جبال آلانوی چونگاری در شمال تیان شان. وجه تسمیه آن هفت رود بزرگی است که در آن ناحیه جاری می باشد بدین قرار: ایللی، قره تال، بهن، آق سو، پسا، بسکان، سرکند. کلمه «هفت آب» در متون قدیمه نیز آمده. (مترجم)

۳- به صورت ضمیمه چاپ اول «ترکستان» (فقط در بخشی از تیراژ) و همچنین در روزنامه «ترکستان دوس» سال ۱۹۰۰، شماره ۲۸ (در مقاله T. لیپوسکی تحت عنوان «نامه های وامل از پلر بورگ» (II))، با معذوفات مختصر، چاپ شد. خود بارتولد نیز تزیینات را بطور خلاصه در MSOS منتشر کرده. (Bd IV, Abt. 2, 1901, S. 170 - 179) مینورسکی در ۱۹۵۸ در ترجمه انگلیسی «ترکستان» منتشر کرده.

۴- از روی نسخه خطی به خط مؤلف (بایگانی فرهنگستان علوم شوروی، ف. ۱۰۶۸، شماره ۱۳ در ۱۶ ورق). ای. ای. اومیناکوف از وجود این نسخه خطی خبر داد. اهمیت آثار آکادمیسین د. و. بارتولد در تاریخ آسیای میانه M. Pvnkv ص ۶۷۸.

گشته و گاه نیز تنها به متن ارجاع گشته ولی این نکات قید نشده است. ما کوشیده‌ایم در حدود امکان شیوهٔ ارجاع و اشاره اختصارات واحدی را بکار بندیم. ۱. بارتولد ضمن اشاره به چاپ‌های تألیفات جغرافیون عرب (در سلسله انتشارات مشهور - Bibliotheca Geographorum Arabicorum در حواشی، همه‌جا فقط به شمارهٔ مجلد آن سلسله انتشارات اشاره کرده ولی نام مؤلف را یاد نکرده است) و حال آنکه مجلدهای ۷ و ۶ آن سلسله انتشارات هر یک حاوی آثار دو مؤلف است) ۲ و ضمناً اشاره به مجلد ۶ (یعنی این خرداذه و قدما) به سرخلاف اشاراتی که به دیگر مجلدها شده، مربوط به متن عربی نبوده بلکه به ترجمهٔ فرانسوی است.

به منظور وحدت شیوهٔ اشارات و ارجاعات در حواشی اسامی جغرافیون را آورده و در مورد اشاره به این خرداذه و قدما بجای ارجاع به ترجمهٔ فرانسوی به متن عربی اشاره نموده‌ایم. در چاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸ بجای اشارات و ارجاعات کلی بارتولد به نسخ خطی (و بعضاً به «متون») به چاپ‌های تازهٔ متون مزبور اشاره شده است (مثلاً به چاپ‌های تألیفات، سمعانی، جویینی و غیره)؛ ما این اشارات و ارجاعات تازه را در چاپ حاضر محفوظ داشته و در عین حال اشاره به نسخ خطی و «متون» را هم، از آنجائی که معرف طرز و جریان کار مؤلف بوده، نقل کرده‌ایم و در میان دو زاویه <> چاپ‌های جدید متون و منابعی که پس از سال ۱۹۲۸ بعمل آمده و همچنین پاره‌ای چاپ‌های قدیمی معروف را که بارتولد اشاره نکرده، آورده‌ایم.^۳

توضیحات و حواشی ما و ح.آ.ر. گیب (در چاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸) و و. ف. مینورسکی (در چاپ انگلیسی سال ۱۹۵۸) ۲ هم در میان دو زاویه <> قرار داده شده و در هر مورد کلمهٔ «ناشر» «گیب» و یا «و.م.» قید شده است.

۱- در حواشی عناوین آثار مذکور توسط بارتولد را به اختصار داده عنوان کامل را در فهرست کتب در پایان کتاب نقل کرده‌ایم.

۲- مجلد ۶، آثار ابن خرداذبه (ص ۱۸۴-۱) و قدما (ص ۲۶۶-۱۸۵)، متن عربی؛ مجلد ۷، آثار ابن رسته (ص ۲۲۹-۳) و [المیلدان] تألیف جغرافیائی یعقوبی (ص ۳۶۰-۲۳۲)، متن عربی.

۳- مثلاً به تاریخ و صاف چاپ سنگی بمبئی متن کامل ۱۲۴۹ ه. ق. (بارتولد به چاپ ناقص‌ها اشاره می‌کند) و همچنین به متن فارسی «طبقات ناصری» (کلکته، ۶۴-۱۸۶۳) که توسط نسائو- لیس طبع و منتشر شده (بارتولد به ترجمهٔ انگلیسی راورتی اشاره می‌کند) اگر در ضمن اشاراتی که به مؤلف واحدی شده گاه به دو چاپ و گاه فقط به یک چاپ ارجاع گشته، مقصود این است که آن چاپ دیگر ناقص است. چاپ فارسی متن تاریخ گوردیزی (محمد ناظم) و چاپ یاد شدهٔ طبقات ناصری جوزجانی توسط نسائو- لیس از این گونه است (ترجمهٔ راورتی هم ناقص است).

۴- در چاپ انگلیسی ۱۹۵۸ «تکمله‌ها و اصلاحات» و. ف. مینورسکی (Addenda et Gorrigena) در فهرست جداگانه‌ای منقول است (ص XIII-XIV اصل). در چاپ حاضر حواشی مزبور در صفحات مربوط قید شده است.

هنگامی که نسخه خطی چاپ حاضر برای طبع داده شده بود، در مسکو (در کتابخانه انستیتوی اقوام آسیائی فرهنگستان علوم شوروی) نسخی از چاپ روسی و انگلیسی «ترکستان» کشف گردید که پیشتر از آن و. و. بارتولد بوده. در حواشی نسخه روسی یادداشت‌های فراوان (بامداد و جوهر) به خط خود بارتولد دیده می‌شود.

در اکثر موارد این یادداشت‌ها با اصلاحات و تکمله‌هایی که در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ بعمل آمده مطابقت دارد. ظاهراً بارتولد در جریان آماده کردن چاپ انگلیسی از این نسخه استفاده کرده. در نسخه انگلیسی ۱۹۲۸ که به بارتولد تعلق داشته تقریباً بیست یادداشت وجود دارد که پاره‌ای از آنها مربوط به تصحیح اغلاط چاپی اتفاقی بوده و باقی بر اثر تقریظ پ. پلبو که در سال ۱۹۳۰ (۱) اندکی پیش از درگذشت بارتولد، منتشر شده بعمل آمده بوده. همه یادداشت‌های مزبور را در ضمن حواشی صفحات مربوطه آورده‌ایم.

چنانکه پیش ازین گفتیم فصل پنجم «ترکستان» نا تمام مانده بوده و اشارات و ارجاعات آن به مآخذ کامل نبوده؛ بدین سبب تکمیل آن مستلزم کار و کوشش عظیمی بوده. از قبیل کشف حروف اختصاری مربوط به متون و مآخذ خطی (۲) کشف اشارات مبهمی که به متون و مآخذ شده (مثلاً به میر خواند) (۳). اشاره به چاپ‌های جدید منابع و متون (۴) و تکمله‌ها و حواشی گوناگونی که از طرف هیأت تحریریه ناشر بعمل آمده. معدودی از ملاحظات و حواشی س. ل. ولین متوفی رام که محفوظ مانده بوده در این چاپ گنجانیده‌ایم (با حروف اختصاری «س. و.»).

متن چاپ حاضر بر پایه چاپ اول روسی ۱۹۰۰ و چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ «ترکستان» (۵)، در آغاز توسط آن. آ. بطروا، با همکاری ل. ن. کارسکایا تهیه شده است. و فهرست‌ها را ت. آ. استسگوویچ و ت. م. سی‌پنکوا ول. ای. نیکولایو انتظیم کرده‌اند. نظارت کلی بر این چاپ توسط نگارنده این سطور بعمل آمده. نگارنده توضیحات و حواشی هیأت تحریریه ناشر و اشارات و ارجاعات اضافی و دنباله جدول تواریخ و قایم (مربوط

1- P. Pelliot. Notes sur le «Turkestan» de M. W- Barthold, «Toung Pao», Vol. XXVII, 1930, PP. 12-58.

۲- در نسخه خطی فصل پنجم بار تولد، ضمن اشاره به رشید الدین و جوینی در موارد مختلف به نسخ خطی متفاوت ارجاع کرده. ما این ارجاعات را محفوظ داشته ایم و در همین حال به چاپ‌های جدید آثار مؤلفان مزبور نیز اشاره کرده‌ایم.

۳- چون چاپ‌های بمبئی در لنینگراد وجود نداشته مجبور شدیم به چاپ لکنهوی مهر- خواند که بدتر است اشاره و ارجاع کنیم. چاپ ۱۲۷۰ طهران به مراتب بهتر و صحیح تر است ولی شماره صفحات ندارد و اشاره و ارجاع بر آن غیر مقدور می‌باشد.

۴- به «متونی» که در نسخه خطی بارتولد وجود نداشته نیز اشاره کرده‌ایم.

۵- چاپ انگلیسی ۱۹۵۸ چنان که پیشتر گفتیم مطابق با چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ است.

به فصل پنجم) و «تذکره حیات» بار تو لندا که در آغاز این مجلد آمده و همچنین فهرست کتاب شناسی [منابع و مآخذ] مربوط به مجلد حاضر را تنظیم کرده است. فهرست کتب را یو. ا. برگل با اطلاعات بسیار تکمیل کرده و دقیق تر ساخته است.

در تهیه مقدماتی فصل پنجم (منتشر نشده بوده) بانو ن. ن. تومانوویچ شرکت جسته است. ولی کارهای بعدی مربوط به آماده ساختن فصل مزبور برای طبع (و همچنین ضمیمه‌های ۲۹۱) توسط نویسنده این سطور صورت گرفته.

با خشنودی و مسرت وظیفه خویش می‌دانیم که برای مشورت‌ها و اندرزا و برخی اصلاحات و انتقادات و توصیه‌های فنی که «ا. گک. بولشاکوف» و «یو. ا. برگل» و «ل. ت. گوزلیان» و «آ. ای. دوانور» و «س. گک. کلیاشنورنی» و «آ. ن. کونونوف» و «ن. ر. میکلوخوماکلای» و «و. ف. مینورسکی» و بانو «ت. آ. مینورسکایا» و بانو «ن. و. پیگولوسکایا» و «ب. ل. ریفتین» و «م. ن. صلاح‌الدینوا» و «ا. ای. اسمیرنوا» و «ای. ای. اومیاکوف» ک. ن. یوزباشیان بعمل آورده‌اند سپاسگزاری کنیم.

ای. پطروشفسکی

مقدمه مؤلف

به چاپ اول روسی در سال ۱۹۰۰

چنانکه خواننده خود متوجه خواهد شد عناوین فصول کتاب حاضر با محتوی آن چندان مطابقتی ندارد و علل این عدم مطابقت به شرح زیر است: مؤلف نخست مهم ترین دوران تاریخ آسیای میانه، یعنی عهد فرمانروائی مغول را به عنوان موضوع مطالعه ویژه خویش برگزیده بوده. ضمناً می خواسته فقط تاحدی که تاریخ قرون پیشین برای هدف وی سودمند است و در مواردی که اصلاح و یا تکمیل استنتاج های محققان پیشین ضرورت پیدا کند، بدان پردازد. ولی چون از نزدیک با کتب و متون مربوط به موضوع آشنا شد دید که اصلاً استنتاج هایی که مبتنی بر بررسی متون و منابع اصیل باشد تاکنون بالکل بعمل نیامده و اگر مستقلاً خود به پژوهش و تحقیق در منابع مزبور نپردازد، محال است بتواند برای این پرسش که «مغولان آسیای میانه را در چه وضعی یافتند و آن وضع چگونه پدید آمده بوده؟» حتی پاسخی تقریبی پیدا کند. از بنرو، برغم نقشه نخستین، ناگزیر بخش اعظم کتاب را به تاریخ دوران پیش از مغول وقف کرد. این کتاب به صورت کنونی کوششی است برای پاسخ گویی به سؤالات زیر: عامل تعیین کننده جریان تاریخ درسرزمین مورد مطالعه،



پیش از مغولان چه بوده؟ و ایشان با چه چیز وارد ترکستان شدند و تسخیر آن سرزمین به چه نحوی صورت گرفت؟

نخست مؤلف در نظر داشت برای پاسخ گوئی به این پرسش ها در فصل آخر کتاب نظاماتی را که مغولان در آسیای میانه برقرار ساختند مورد بررسی و مطالعه قرار دهد و تألیف خویش را با شرح وقایع تا سال ۶۶۸ ه. ق، یعنی تأسیس دولت مستقل مغولی در ترکستان، پایان بخشد. طبق این نقشه مطالب «بخش متون»، که قسمت اول کتاب را تشکیل می‌داده، و همچنین مندرجات مقدمه «بخش تحقیق» تقسیم و تنظیم گشته بود. ولی بعد مؤلف معتقد شد که بهتر است از لحاظ يك پارچگی تألیف، آن را به مرگ چنگیز خان خاتمه بخشد و وقایع دهه های بعدی را در تاریخ دولت جغتایان مورد بررسی قرار دهد. این قسمت اخیر را مؤلف عجلاله^۱ به عهده نمی‌گیرد زیرا منابع و متون اسلامی در این باره بسیار کم است و گمان نمی‌رود فهم تاریخ آسیای میانه در قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی تا زمانی که ترجمه کامل «یو آن شی» به دست نیست میسر باشد^۲.

مؤلف در ضمن طبع متون شرقی فقط هدفهای تاریخی را در نظر داشته نه فقه- اللغوی را و بدین سبب فقط از تألیفات تاریخی آن فصول را که مربوط به موضوع کار او بوده استخراج کرده و مطالبی را که از لحاظ مورخ واجد اهمیت نبوده گذاشته و گذشته است. تقریباً بجای همه این گونه مطالب متروک خطی کشیده شده. سبب کوتاهی برخی از این مستخرجات این است که مؤلف بخش مهمی از نسخ خطی را فقط مدت کوتاهی برای استفاده در دسترس داشته و ناگزیر فقط مهم ترین مطالب را استخراج کرده. قطعات نسخ لیدن و آکسفورد و پاریس و لندن در سال ۱۸۹۵ رونویس شده بوده و در همان ایام نیز چاپ «بخش متون» آغاز گردیده بوده. مؤلف با کمال میل اعتراف می‌کند که اکنون به این کار اندکی با دید دیگر، دیدی متفاوت با نظر پنج سال پیش خویش، می‌نگرد و اگر امروز به این تألیف می‌پرداخت آن را

۱- [یو آن شی] = تاریخ یوآن یا سلسله امپراطوران مغولی که از ۱۲۸۰ تا ۱۳۶۸ م در

چین فرمانروا بودند] - رجوع شود به صفحه ۲۳ حاشیه ۱.

کامل تر و دقیق تر به پایان می‌رسانید. در آن زمان هنوز چنانکه باید و شاید با دشواری‌های کار استنساخ متنها و مقابلهٔ رونوشت و نسخهٔ خطی و صفحات غلط‌گیری که در بادی نظر اموری ساده می‌نماید، واقف نبود. بدین سبب ناگزیر فهرست درازی از اصلاحات و تصحیح اغلاط ضمیمه کردیم. از غلط‌نامهٔ مزبور نیک مشهود است که بیشتر خطاها در استنساخ قطعات مستخرج از انساب سمعانی؛ که از روی نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی صورت گرفته بوده روی داده و گمان نمی‌رود کسانی که از نسخهٔ خطی مزبور استفاده کرده‌اند از این امر در شگفتی شوند. شاید اکنون نیز بعضی از اشتباهات رفع نشده باشد ولی گمان نمی‌رود در میان آن‌ها خطاهائی که از لحاظ مورخان حائز اهمیت باشد، یافت شود.

مؤلف به هیچ وجه امیدوار نیست که کتاب وی، یعنی نخستین آزمایشی که در بیان تاریخ ترکستان از روی منابع و متون اصیل با توجه به شرایط اجتماعی و زندگی به عمل آمده، خالی از نقایص باشد. آنجا که مورخ نمی‌تواند به تألیفات پیشینان چنانکه لازم است متکی باشد، ناچار وجود نقایص احتراز ناپذیر است. از این رهگذر تنظیم و تألیف جغرافیای تاریخی ماوراءالنهر دشواریهای ویژه‌ای را در برداشته. مؤلف کوشیده تا از همهٔ متون و اطلاعات مربوط به آثار باقی مانده و محفوظ قدیم استفاده کند. ولی بسیاری از مسائل فقط به توسط کسانی که امکان تحقیق در محل را داشته باشند، قابل حل است. مؤلف در ضمن تنظیم و تألیف بخش مزبور [جغرافیای تاریخی، مترجم] بیش از دیگر موارد و سایر بخش‌های تألیف خویش، دریافته که کارهای مقدماتی محققان ترکستان تا چه حد برای متخصصان پایتخت، لازم و ضروری است و در این موضوع نمی‌تواند مطلب تازه‌ای به آنچه در مطبوعات ترکستان منقول است بیفزاند. («اخبار ترکستان» سال ۱۸۹۹، شماره ۸۷)^۱ : از یکسو «وظیفهٔ مقامات

۱- و. و. بارتولد «پاسخ به آقای و. بارتولد» (به قلم و. ل. ویاتکین) در جواب نامهٔ و. و. بارتولد تحت عنوان «پاسخ به آقای و. و. که در شمارهٔ ۴۲ «اخبار ترکستان» مورخ ۴

محلی جمع آوری مواد خام است و هر قدر ماده خام بیشتر گردد آید، کار تنظیم و تنقیح علمی آن آسان‌تر و استنتاج‌ها صحیح‌تر و منفعت‌تر خواهد بود» ولی در عین حال «برای اینکه کار شائقان متفنن محلی با موفقیت قرین باشد باید بتوانند به میزان وسیع‌تری از نتایج تحقیقات دانشمندان استفاده کنند و به هر تقدیر در ضمن کار تألیفاتی را در دسترس داشته باشند که جهت یابی در امر تحقیق را برایشان مقدور سازد و از کار و کوشش بی‌حاصل - یعنی تحصیل حاصل و مکشوفات دیگران را جستن و آمریکا را دوباره کشف کردن - مصونشان دارد». بدین طریق گونه‌ای از دور و تسلسل پدید می‌آید؛ به این معنی که از یکطرف کارهای پژوهندگان محلی، تا زمانی که «نتایج تحقیقات دانشمندان» در دسترس ایشان قرار نگیرد؛ ممکن نیست موفقیت آمیز باشد؛ و باز از طرفی دیگر استنتاج‌های دانشمندان محقق هم، تا وقتی که مقامات محلی «مواد خام» کافی در دسترس ایشان نگذاشته باشند «صحیح و جامع» نخواهد بود. چاره این وضع و راه خروج از این حلقه افسون شده دور و تسلسل آن است که دانشمندان محقق و پژوهندگان محلی بکوشند تا آنچه مقدورشان است در دسترس یکدیگر قرار بدهند و با نقایص کارهای خویش، نقایصی که مولود این وضع موقت است، بسازند. مؤلف امیدوار است که کتاب وی تا حدی به پژوهندگان محلی کمک کند تا در تاریخ آسیای میانه (تا مرگ چنگیزخان) «جهت یابی» کنند و پژوهندگان محلی نیز از قبل خود مدارک و مطالبی برای اصلاح خطاهای کتاب و همچنین تفحصات و تحقیقات آینده در دسترس محققان بگذارند.^۱

بتاریخ همان سال نقل می‌کند (این نامه را بارتولد در پاسخ تقریظ و. ل. ویاتکین به ترجمه روسی کتاب لهن پول تحت عنوان «طبقات سلاطین اسلام»، SPB 1889 که زیر نظر بارتولد منتشر شده بود، نوشته) - هیئت تحریریه <

۱- طبع کتاب اصطلاحات و تکمله‌ها پایان یافته بود که مؤلف با مقاله ن. ف. سمیت نیاکوسکی در باره دره ذرافشان (مجله اول شماره 2 Torgo سال 1900) و مقاله و. آ. سیه

مؤلف با در نظر گرفتن خوانندگان ترکستانی، کوشیده است از استعمال اصطلاحاتی که فقط قابل فهم متخصصان باشد احتراز نماید و در این کتاب اطلاعات بسیاری که برای متخصص امر تازگی ندارد نقل کرده است. به این سبب از انضمام نقشه به بخش جغرافیائی صرف نظر کرده؛ زیرا پژوهندگان ترکستانی که با فن نقشه برداری آشنا هستند چنین کاری را برپایه مطالعه مطالب گرد آمده در کتاب و آشنائی مستقیم با آن سرزمین، خیلی بهتر انجام خواهند داد. ضمناً باید توجه خاصی به مسیر رودهای بزرگ مبذول داشت. جهت و مسیر شاخه های اصلی آمودریا (جیحون) و سیردریا (سیحون) و زرافشان، چنانکه از مندرجات کتاب معلوم است، در دوران پیش از مغول با وضع کنونی فرق فاحش داشته^۱.

در پایان مؤلف وظیفه خود می داند مراتب حق شناسی عمیق خویش را به کسانی که ضمن کار در کتابخانه های سن پطر بورگ و لندن و آکسفورد و کمبریج و پاریس و لیدن وی را یاری کرده و به معلمانی که در سن پطر بورگ و کشورهای خارجی در کار او نظارت داشته اند، تقدیم دارد. اندیشه تحقیق در اخبار اعراب راجع به ترکستان، نخستین بار در دوران دانشجوئی توسط استاد د. آ. خولسون به مؤلف تلقین شده بود.

مؤلف با سپاسگزاری صمیمانه از معلم در گذشته خویش آ. مولر، که سعادت تلمذ وی را در آخرین سال حیات استاد داشته، یاد می کند. ک. گ. زالمان لطفاً

→
کلائیور درباره ویرانه های ولایت یردوف [Ptkia - سال پنجم] آشنا شد. [یردوف - ۳۰-۲۵ کیلومتری تومار - اوتقول، در کنار ویرانه ای که «خشت قلعه» نامیده می شود، این ویرانه ها باقی مانده «جند» قدیم است - مترجم] «اصلاحات و تکملهائی که بر پایه مندرجات این دو مقاله به عمل آمده بوده در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ منقول است - هیئت تحریریه.»

۱- «نقشه ضمیمه «ترکستان» و دیگر مجلدات «تألیفات» بارتولد، اکنون در دست تهیه برای چاپ است و دریاکت جداگانه ای به یکی از مجلدات منضم خواهد شد - هیئت تحریریه.»
[و اگر تا پایان چاپ این ترجمه به دست ما رسید به آخر متن فارسی منضم خواهد شد - مترجم]

تجدید نظر در اوراق غلط‌گیری (متون فارسی) و بارون و. ر. روزن و ن. یا. مار (متون عربی و مقدمه) را به عهده گرفتند. فهرست کتب یاد شده و نسخ خطی را ک. آ. اینوسترانتسف تنظیم کرد. رفتار بارون و. ر. روزن با شاگردانش از دیر باز معروف است و محتاج به عرض سپاسگزاری نیست. مؤلف فرض خود می‌داند به این نکته اشاره کند که مانند دیگر رفیقان ارشد خویش از اندرهای بارون روزن استفاده کرده و دردقایق دشواری که درزندگی هر محقق مبتدئی بسیار است، همواره از معاضدت‌های معنوی وی برخوردار بوده است.

و. بلا تولد

ژوئن سال ۱۹۰۰

مقدمه

متون و منابع

۱ - عهد پیش از مغول

دقیقاً معلوم نیست که پیش از فتوحات مسلمانان در آسیای میانه تألیفات تریخی وجود داشته یا نه؟ سخنان سیوآن تسزان جهانگرد چینی (قرن هفتم میلادی)^۱ حاکی از وجود چنین تألیفاتی است. ولی حتی نام‌های آثار مزبور نیز به دست ما نرسیده. اگر سخنان بیرونی^۲ نویسنده قرن یازدهم میلادی را باور کنیم، چنین برمی آید که فاتحان عرب و بویژه همتیبه ابن مسلم (در آغاز قرن هشتم میلادی) در ایران و سفد و خوارزم، کاهنان (که نمایندگان فرهنگ محلی بودند) و کتب ایشان را نابود کردند. ولی منابع متقدم تر ز چنین نابودئی که در واقع احتمال وقوع آن ضعیف است هیچ سخن به میان نیاورده‌اند^۳. در اخباری که راجع به فتوحات عرب به ما

۱ - ترجمه ژولین، ۱۳، ۱.

۲ - آثار الباقیه چاپ زاخاؤو، ۳۶ - ۴۸ - ترجمه زاخاؤو، ۴۲ - ۵۸.

۳ - استاد زاخاؤو ناشر آثار بیرونی عقیده دارد که بیرونی در شرح فتوحات

قتیبه محتملاً تحت تأثیر داستان فتح استخر به دست اسکندر بوده و از آن یاد کرده است.

Sachau «Zur Geschichte, I. S. 29».

رسیده، هیچ روی دادی که حاکی از وجود روحانیان متنفذ محلی باشد که خلق را به مقاومت در برابر اعراب برانگیخته باشند، منقول نیست. احتمال اقوی این است که در آسیای میانه هم مانند ایران دوران ساسانیان تألیفات تاریخی به معنی صحیح کلمه، وجود نداشته و فقط روایات و افسانه‌هایی در میان خلق رایج و شایع بوده و آن هم پس از اسلام آوردن مردم اهمیت خود را از دست داده به فراموشی سپرده شد، بدون آنکه فاتحان به این منظور به زور متوسل شوند.

به هر تقدیر درباره جریان و عواقب فتوحات عرب فقط از روی گفته‌های خود اعراب می‌توانیم داوری کنیم. در طی سه سده اول پس از مبدأ تاریخ اسلامی، زبان عربی تقریباً لسان همه آثار منشور در سراسر متصرفات مسلمانان بوده. از قرن چهارم هجری به تدریج فارسی، زبان ادبی بخش شرقی جهان اسلام گشت و این مقام و اهمیت خود را تا عهد ما نیز محفوظ داشته. تعداد تألیفات منشور ترکی اکنون نیز فوق‌العاده اندک است.

نخست در اروپا تألیفات فارسی و عربی مؤلفان دوران متأخر راه یافتند، تألیفاتی که به نقل قول از آثار پیشینیان پرداخته آثار اصیل را از جریان خارج کرده بودند. از کتب عربی در قرن هفدهم میلادی تألیفات [جرجس بن-العمید] ^۱ (وفات در سال ۶۷۲ هجری) و ابوالفرج ^۲ (وفات در

1- «Historia Saracenica, quæ Res Gestæ Muslimorum» ... Arabice olim exarata à Georgio Elmacino ... Et latine reddita operâ ac studio Th. Erpentii, Lugduni Batavorum 1825; Brockelmann, GAL, BDI, 348.

2- «Historia Compendiosa dynastiarum» authore Gregorio Abul-Pharajio... Arabice edita & Latine versa, ab F. Pocockio, Oxoniae, 1803; Brockelmann, GAL, Bd II, S. 44 sq.

سال ۶۸۵ هجری) به زبان لاتینی ترجمه شده بوده؛ مدت مدیدی تألیف نویسنده دیگری که به نقل گفته های دیگران پرداخته و در قرن چهاردهم، میزیسته یعنی ابوالفداء^۱ واجد اهمیت بیشتری بوده و در پایان سده گذشته متن و ترجمه لاتینی آن طبع و منتشر شد. اکنون ثابت شده که ابوالفداء در شرح تاریخ شش قرن نخستین هجری تقریباً کلمه به کلمه اثر یک ناقل متقدم تر یعنی ابن اثیر (عزالدين ابوالحسن علی بن محمد) را که شرح وقایع را تا سال ۶۲۸ هجری نوشته (مؤلف در سال ۶۳۰ هجری وفات کرد) استنساخ کرده است. فقط بعد از چاپ و انتشار تألیف عالی ابن اثیر^۲ محققان تاریخ شرق اسلامی توانستند بر پایه استواری مستقر گردند. مؤلف با انصافی عظیم و شم انتقادی که در آن عهد از نوادر بوده از هر جا برای تألیف خویش مدارك و مطالب گردآورده و در مواردی که دچار اشکال شده و نمی دانسته کدام يك از دو متن متغایر المضمون را ترجیح دهد، هر دو گفته را آورده است. اثر وی فقط وقایع نگاری و شرح روی دادهای خارجی نیست بلکه ابن اثیر تا آنجا که حدود تألیف اجازه داده ما را با افکار و گرایش هایی که در ادوار گوناگون حکم فرما بوده و خوی و خلق و ویژگی های رجال تاریخی و غیره آشنا می کند. در کتاب وی مقام شایسته ای به بزرگان ادب داده شده.

1 - Abulfedao «Annales moslemici», Arabice et Latine. Opera et studiis J. J. Reiskii ..., ed. J. G. Chr. Adler, t. I-V, Hafniae 1789 - 1794. Brockelmann, GAL. Bd II, S. 44 sq.

2 - Ibn-el-Athiri, «Chronicon quod perfectissimum inscribitur», ed. C. J. Tornberg, Vol. I-XIV, Upsaliae et Lugduni Batavorum 1851-1876.

گذشته از این، تاریخ ابن اثیر در سال ۱۳۰۱ هجری (۱۸۸۳ میلادی) در قاهره هم چاپ و منتشر شده. رجوع شود به: Brockelmann, GAL., Bd I, S. 345 sq.

منبع اصلی ابن‌اثیر، در تاریخ سه قرن اول اسلام، تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری بوده که خود از راویان و از آثار پیشین استفاده و نقل کرده و تاریخش به سال ۳۰۲ هجری، ختم می‌شود (مؤلف مزبور در سال ۳۱۰ هجری درگذشته). گروهی از شرق‌شناسان در سال ۱۹۰۱ میلادی به چاپ این تألیف همت گماشته‌اند و این خود در شرق شناسی گام بزرگی به پیش می‌باشد.^۱ ک. بروکلمان^۲ دانشمند آلمانی تحقیقی در بارهٔ موضوع رابطهٔ ابن‌اثیر و طبری بعمل آورده است و به این نتیجه رسیده که پس از طبع و انتشار اثر طبری نیز تألیف ابن‌اثیر مقام برجسته‌ای را در میان منابع اصیل - حتی در مورد تاریخ قدیم‌ترین دورهٔ اسلامی - حفظ خواهد کرد. به گفتهٔ بروکلمان هدف طبری این بوده که مجموعی از همهٔ اطلاعات اعراب را در تألیف خویش بیاورد. وی غالباً به نقل مطالب منابع خویش اکتفا کرده و گاه مطالبی را که از تألیفات گوناگون گرفته در گمنام واحدی تلفیق نموده، ولی تقریباً به موضوع صحت نسبی فلان و یا بهمان روایت یعنی به سنجش و انتقاد توجهی نداشته است^۳، در تألیف طبری انتقاد بالکل مفقود است و این خود حتی برای آن عهد نیز موجب شگفتی می‌باشد. گذشته

1- Annales quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djarir at - Tabari, Cur aliis ed. M. j. de Goeje, Lugduni Batavorum, series I, 1879-1890, series II, 1881-1889; series III, 1879-1890 Introductio, glossarium addenda et emendanda, 1901; Indices, 1901
رجوع شود به ،
Brockelmann, GAL., Bd I, S. 345 sq.

2- Brockelmann, «Das Verhaitnis».

۳ - > در تألیف ک. بروکلمان انتقاد به شیوه‌های طبری با قید کلمهٔ

(gelegentlich) «گاه» به عمل آمده است ... و. م. <

از این مطالب تاریخ طبری، برخلاف اکثر تألیفات دیگر، هر قدر به زمان حیات مؤلف نزدیکتر می‌شود مختصرتر و کوتاه‌تر می‌گردد و این اختصار مطالب در شرح وقایع عصر خود مؤلف به منتها درجه می‌رسد و بطوری که بروکلیمان می‌گوید شاید کبر سن طبری. (وی در سال ۲۲۴ هجری متولد شده بوده) سبب آن بوده. ولی ابن اثیر با مهارت زایدالوصفی مطالب و مدارکی را که در دسترس داشته تنظیم نموده و تألیف سلف خویش را تکمیل کرده. منابع وی در بسیاری از موارد عجالة^۱ بر ما مجهول است و در پاره‌ای از موارد نیز امکان رسیدگی به دقت و صحت گفتار وی موجود و نتایج این رسیدگی آنچنان به سود وی است که می‌توان، حتی در مواردی که منابع وی بالکل مجهول باشد نیز به او اعتماد کرد. اینکه عقیده بروکلیمان تا چه حد درست و منصفانه است از نمونه زیر مشهود می‌باشد:

مثلاً تفصیل زرد و خورد اعراب با چینیان را (سال ۱۳۴ هجری قمری)، زرد و خوردی که سر نوشت بخش عربی آسیای میانه را تعیین کرد؛ فقط در اثر ابن اثیر می‌یابیم. نه طبری و نه بطور کلی دیگر تألیفات تاریخی تاریان که به دست ما رسیده، هیچک سخنی در این باره نگفته‌اند. و ضمناً باید گفته شود که «تاریخ چینی سلاله کان» نیز سخنان ابن اثیر را تأیید می‌کند.

از میان آثار متأخرتر عربی که در آن به نقل گفته‌های پیشینیان خویش پرداخته‌اند و از لحاظ ما واجد اهمیت است کتاب معجم گونه «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» ابن خلکان (شمس الدین احمد بن محمد. وفات در سال ۶۸۱ هجری قمری) را می‌توان یاد کرد که چند بار

۱ - بارتولد «در باره مسیحیت در ترکستان» ص ۷ و همچنین «Documents»

Chavannes ۱۴۲ sq. ۲۹۷ ص

تعالی نیز در «لطایف» از این نبرد یاد کرده (۱۲۶).

طبع و منتشر گشته و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است^۱. در این کتاب مؤلف غالباً منابع خویش را معرفی می کند^۲ و گاه مستخرجات مفصل از تألیفاتی که از بین رفته به دست می دهد. «تاریخ عمومی» ابن خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن، وفات در سال ۸۰۸ هجری) که در مشرق طبع و منتشر شده، با اینکه نویسندگان مقالات مربوط به سلاطین مختلف شرقی غالباً، به موازات ابن اثیر به او نیز اشاره و استناد می کنند، برای ما واجد اهمیت کمتر است^۳.

ابن خلدون که در اسپانیا و افریقا می زیسته در مقام قیاس با ابن اثیر از لحاظ تاریخ آسیای میانه مطالب اندکی به دست می دهد و به نظر می رسد که ابن خلدون از کتاب ابن اثیر استفاده کرده. و حتی آن اطلاعات قبلی که وی نقل کرده و در اثر ابن اثیر یافت نمی شود غالباً ناب خرده گیری و انتقاد را ندارد. نظرهای عالی تاریخی و فلسفی ابن خلدون که در مقدمه مشهور^۴ وی منقول است نیز چندان تناسبی با آسیای میانه ندارد.

1 - Ibn Chalikani «Vitae Illustrum virorum» ... ed ... F Wustenfeld, fasc. I-XIII, Göttingae, 1835 - 1837; «Kitab Wafayat al-aiyan. vies des hommes illustres de l'Islamisme» en arabe, par Ibn Khallikan, publiées... Par le Bn Mac Guckin de Slane, t. I, Paris. 1842.

گذشته از این چاپ شرقی (بولاق) ۱۲۷۵ هجری رجوع شود به بروکلمان، GAL. Bd I, S. 328 sq. Ibn khallikan's «Biographical Dictionary» transl. from the Arabic by Bn Mac Cuckin de Slane vol. I-IV, Paris, 1842 - 1871.

۲ - درباره این منابع رجوع شود به «Über die Quellen» Wustenfeld.

۳ - در بولاق، سال ۱۲۸۴ هجری «رجوع شود به فهرست کتاب شناسی».

۴ - متن و ترجمه فرانسوی منتشر شده XVI - XXI Notices et extraits, «رجوع شود به فهرست کتاب شناسی».

بدیهی است که ما فقط در صورتی می‌توانیم شرایط انتقاد تاریخی را مراعات کنیم و بکار بندیم که از آثار متأخری که مطالب پیشینیان را نقل کرده‌اند، بالاتر رفته به منابع اولیه ایشان دست یابیم. بر اثر مسامحه چند تن از عرب‌شناسان بخش مهمی از منابع و متون اصلی عربی که محفوظ مانده طبع و منتشر شده‌است. متأسفانه تعداد این آثار نسبت به تألیفات تاریخی نخستین سده‌های هجری که فقط نامشان باقی مانده و بر ما معلوم است بسیار ناچیز می‌باشد. در بارهٔ سیر تکامل تألیفات تاریخی اعراب بارها نوشته‌اند.^۱ در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که آثار و کتب تاریخی از عهد امویان هم تألیف می‌شده ولی بسط و توسعهٔ تعلیمات و آموزش در عهد عباسیان، در همهٔ شؤون دانش موجب ترقی و ازدیاد تألیفات و کتب گشت، بطوری که در پایان قرن دهم میلادی، فهرست مفصل ابوالفرج محمد بن اسحق الندیم، مشهور به ابن ندیم، (فهرست العلوم) توانست پدید آید. تألیف ابن ندیم را فلوگل و ردیگر^۲ چاپ و منتشر کرده‌اند و خود از لوازم کار هر کس که در شأنی از شؤون تاریخ و ادب عرب مطالعه کند

1 - Kremer, Cultur Geschichte, Bd II, S. 414-425

همچنین ر. ک. دربارهٔ مورخان متقدم عرب به ابن سعد، III، مقدمهٔ تراخانو و مقاله

او در ۱۹۰۴ - MSOS, Bd, VII - <Sachau. «Studien» > رجوع شود به کار های جدید فی. روزنفال و ح. آ. ر. گیب در فهرست کتاب شناسی، هیات تحریریّه >

2 - «Kitab al - Fihrist» Mit Anmerkungen hrag. von G. Flügel, nach dessen Tode besorgt, von J. Roediger und A. Müller. Bd I.: den Text enthaltend, von J. Roediger, Leipzig, 1871; Bd II: die Anmerkungen und Indices enthaltend, von A. Müller, Leipzig, 1872, Brockelmann, GAL, Bd, I, S. 147 sq.

یادداشت مختصری در تألیف یاقوت دربارهٔ این مؤلف وجود دارد («ارشاد» -

. (۳۰۸ - VI

یکی هم این فهرست است. گذشته از این حاوی پاره‌ای اطلاعات عمومی تاریخی است که در منابع دیگر دیده نمی‌شود. فهرست اسامی مورخان عرب را در دائرة المعارف مشهور مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین وفات در ۳۴۵ هجری) یعنی «مروج الذهب» (مرغزارهای طلائی) که متن و ترجمه فرانسوی آن را جاردیه دمینار (Barbier de Meynard)^۱ چاپ و منتشر کرده نیز می‌توان یافت. مسعودی نام‌های چندی را که در الفهرست ابن ندیم وجود ندارد به دست می‌دهد. ابن قتیبه (ابو محمد عبدالله - ابن مسلم. وفات در ۲۷۶ هجری) هم اطلاعات چندی در باره مورخان متقدم عرب، در دائرة المعارف مختصر خویش که توسط ویوستنفلد (Wüstenfeld) طبع و منتشر شده، می‌دهد.^۲

از میان تألیفاتی که در الفهرست ابن ندیم مذکور است؛ آثار مدائنی^۳ (ابوالحسن علی بن محمد. وفات در سال ۲۱۵ یا ۲۲۵ هجری) که به گفته خود اعراب^۴ درباره تاریخ خراسان و هندوستان و فارس مفصل‌تر

۱ - مسعودی «مروج الذهب» - I - ۱۰ و بعد، Brockelmann, GAL, Bd I, S. 143 sq. رجوع شود به انتقاد سخت مارگوارت درباره مسعودی. در مقدمه اثر او تحت عنوان: «Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge», S. XXXV. (سلف خبرنگاران و جهانگردان روزگار ما).

۲ - ابن قتیبه - «کتاب المعارف» ۲۶۵ و بعد. همین دانشمند کوشیده تا اطلاعاتی در مقاله‌ای تحت عنوان:

«Die Geschichtschreiber der Araber und ihre werke»

در باره مورخان عرب گرد آورد.

۳ - الفهرست I ۱۰۳-۱۰۰ شرح زندگی در اثر یاقوت («ارشاد» - ۷-۳۱۸-۳۰۹). به گفته طبری (III-۱۳۳۰) مدائنی در سال ۲۲۸ هجری در گذشته.
۴ - «الفهرست» - I ۹۳۰ این اظهار نظر از طرف کسی که به عمل آمده که در ۲۴۸ هجری وفات کرده (همانجا، ۱۰۵).

از دیگران سخن گفته ، ممکن بود اهمیت خاصی داشته باشد . و واقعاً طبری در شرح وقایع و نواحی شرقی غالباً به نقل از ابوزید (عمر بن شبی النعمیری که در سال ۲۶۲ هجری به سن نود سالگی در گذشته) ، به مدائنی اشاره و استناد می‌کند^۱ . الفهرست جزو تألیفات مدائنی تذکره حیات خلفا را تا معتصم (۲۱۸-۲۲۸ هجری قمری) ذکر می‌کند . از دیگر کتب وی آنچه ممکن بود برای ما واجد درجه اول اهمیت باشد عبارت است از :

۱- کتاب فتوحات خراسان ۲۰- کتاب مربوط به حکومت اسد بن عبدالله القسری ۳۰- کتاب مربوط به حکومت نصر بن سیمار ۴۰- کتاب داستانهای مربوط به قتیبه بن مسلم . بدیهی است که مدائنی از تألیفات متقدم‌تر و از آن‌جمله از آثار ابن اسحق (محمد بن اسحق بن یسار ، وفات در سال ۱۵۰ و یا ۱۵۱ هجری) نویسنده شرح زندگی پیامبر ، که تاریخ خلفائی نیز دارد ، استفاده کرده است^۲ . مورخی دیگر یعنی علی بن مجاهد که در «الفهرست» از وی یاد نشده ولی مسعودی^۳ مؤلف کتاب اخبار امویانش می‌داند ، نیز از تألیف ابن اسحق بهره گرفته و مدائنی مستقیماً به او اشاره و استناد می‌کند .

نویسنده‌ای که در تاریخ عراق بیش از دیگران صاحب نظر شمرده می‌شده ابومخنف^۴ (لوط بن یحیی العامری الازدی) است . می‌دانیم که

۱- در باره وی رجوع شود به «الفهرست» ۱- ۱۱۳-۱۱۱ ، مسعودی - ، «مروج» - II ، و همچنین یاقوت ، «ارشاد» ، VI - ۴۸ .
 ۲- «الفهرست» - ۹۲ I .
 ۳- «مروج» - I - ۲ .
 ۴- درباره وی رجوع شود به «الفهرست» ۱- ۹۳ ، مسعودی «مروج» : ۱۰۰ ، ابن قتیبه - «کتاب المعارف» - ۲۶۷ ، یاقوت «ارشاد» ، VI - ۴۸ ،
 Wustenfeld, «Der Tod des Husein». S. 34 ;
 رجوع شود به مقاله من «ابومخنف» در Zvorao (مجلد XVII من ۱۴۷-۱۴۹) .

خراسان مدت مدیدی جزو ولایت عراق بوده . و طبری بدین سبب در شرح وقایع خراسان در اغلب موارد به ابومخنف استناد می‌کند .

این منابع طبری به‌دست ما نرسیده . در قلبلی از آثار قرن سوم هجری که محفوظ مانده و قسمتی از آن چاپ و منتشر شده ، در باره وقایع بخش شرقی قلمرو دولت اسلامی حتی مختصر تر از تألیف طبری سخن گفته شده . گرچه گاه در آثار مؤلفان مزبور پاره‌ای اخبار که در تألیف طبری وجود ندارد دیده می‌شود . از آن جمله باید پیش از همه «فتوح البلدان» بلاذری^۱ (ابوالحسن احمد بن یحیی و به روایتی دیگر ابوجعفر متوفی به سال ۲۷۹ هجری) را نام برد . این تألیف که به عقیده مسعودی بهترین کتاب در تاریخ فتوحات عرب می‌باشد به توسط استاد دگوله^۲ شرق شناس هلندی طبع و منتشر شده است . از میان منابع بلاذری که طبری ظاهراً ، مورد استفاده قرار نداده ، آثار ابوعبیده^۳ (معمر بن المثنی التمیمی متوفی بین سالهای ۲۰۷ و ۲۱۱ هجری) ممکن بود بیش از همه برای ما واجد اهمیت باشد . بلاذری پاره‌ای اطلاعات که در دیگر منابع وجود ندارد از ابوعبیده

۱ - «الفهرست» ج - ۱۱۳ ، مسعودی «مروج» I - ۱۱۱ ؛

Kremer, Culturgeschichte, Bd II, S, 420.

2 - «Liber expugnationis regionum» Auctore ... al-Beládsori ..., ed. M. j. de Goeje, Lugduni Batavorum, 1888; Brockelmann, GAL, Bd I, S. 141 .

[در کتب فارسی نام دگوله (دخوله) نوشته می‌شود . ما املاى بارتولد را حفظ

کردیم - مترجم] .

۳ - «الفهرست» I ، ۵۴-۵۳ ، ابن قتیبه ؛ کتاب المصارف ، ۶۹ ، ابن خلکان شماره ۷۴۱ (ترجمة دسطن ، III ، ۳۸۸ و بعد) ، شرح مفصلی درباره ابوعبیده در کتاب گولده زیهر آمده .

(Goldziher, «Muhammedanische Studien». Bd I.s. 194-200).

که یکی از بهترین آشنایان به تاریخ عرب شمرده می‌شده، اخذ کرده است. مثلاً ابو عبیده برخلاف دیگر منابع، از روی یقین می‌گوید که نخستین لشکرکشی اعراب به آن سوی آمودریا (جیحون) در زمان خلیفه عثمان و عبداللّٰه بن عامر امیر خراسان صورت گرفته بوده^۱ و در منابع چینی هم خبری وجود دارد که اعراب در فاصله سال‌های ۳۰ و ۳۵ هجری ناحیه مایمرغ (در جنوب شرقی سمرقند) را تالان و ویران کردند^۲.

تاریخ عمومی یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح) که توسط استاد هائوتسما^۳ طبع و منتشر شد شایسته توجه خاص است. این کتاب در نیمه دوم قرن سوم هجری نوشته شده و به وقایع سال ۲۵۸ هجری خاتمه می‌یابد. یعقوبی، بنا به گفته ناشر^۴ هیچ وجه مشترکی با طبری و منابع وی ندارد و به گروه دیگری که مسعودی و [جرجس بن العمید] المکین و اوتیخیوس (ابن بطریق) و دیگران را نیز بدان منسوب توان کرد^۵، تعلق

۱ - بلاذری، ۴۰۸.

۲ - بیچوون، «مجموعه اطلاعات»، چاپ اول مجلد ۳، ص ۱۲۴۵-Chavan, nes. Documents, ص ۱۴۴، مع هذا ممکن است در اینجا اشتباهاً «مو» در متن چینی به جای «مرو» نوشته شده باشد.

3- Ibn Wadih qui dicitur al - ja' qubi, «Historiae». Ed. M. Th. Houtsma, Paris 1, Historiam ante - islemicam continens; pars 2. historiam islemicam continens, Lugduni, Batavorum. 1883; Brockelmann, GAL, Bd I, S. 228; یاقوت، «ارشاد»، ۲، ۱۵۶، و بعد

۴ - یعقوبی، «تاریخ»، ۱، ص VIII

۵ - اسکندرانی < (ملکیون ارتودوکس) > . بطریق اسکندریه متوفی به سال ۳۲۸ هجری اثر وی که از لحاظ ما اهمیتی ندارد در قرن هفدهم چاپ و به لاتینی

دارد. با این حال یعقوبی در تنظیم تاریخ خراسان از منبع اصلی طبری، یعنی تألیفات مدائینی^۱، استفاده کرده. مع هذا گاه در اثر وی جزئیات جالب توجهی یافت می شود که در تألیف طبری وجود ندارد. سرانجام باید از تألیف ابوحنیفه (احمد بن داود الدینوری، متوفی به سال ۲۸۸ هجری) که توسط میرحسین چاپ و منتشر شده یاد کنیم. این اثر به رغم اختصار آن، که فقط تا سال ۲۲۷ هجری تاریخ وقایع را ذکر کرده، برای مسایلی فایده نیست^۲.

در قرن سوم هجری، به موازات تألیفات تاریخی، کتب جغرافیا نیز وجود داشته و آثار سیاحانی که به خاطر ارضای کنجکوی مردم و توجه ایشان به وصف سرزمین های کم شناخته می نوشتند و همچنین تألیفات کسانی که برای رفع حوایج مقامات دولتی به شرح مسالک و تدوین راهنماهای رسمی و تنظیم کتب آمار درباره درآمد نواحی مختلفه می پرداختند، در این شمار است. این گونه آثار در نیمه شرقی کشور نیز، حتی در قرن دوم هجری نوشته شده. مثلاً از «کتاب خراج خراسان» تألیف حفص بن منصور مروزی دبیر علی بن عیسی والی خراسان (۱۸۰ - ۱۹۱ هجری)^۳ می توان یاد کرد. تألیفات جغرافیائی قرن های سوم و چهارم توسط دگوه [دخوئه] زیر

→ ترجمه شد، و بعدها در مجموع «Corpus scriptorum Christianorum orientaliū» به طبع رسیده.

۱- یعقوبی، «تاریخ»، ۴، ۱۱.

2- Abu Hanifa ad - Dinaweri, «Kitab al-akhbar at-tiwāḡl». Publié par V. Guirgass, Leide. 1888; Brockelmann, GAL, Bd I, S, 123, Kratchkowsky, «Préface etc. à Abu Hanifa», Leide. 1912. (1913, LXVII Bd. ZDMG, Saybold تقریظ)

۳- دمتون، ص ۲ (ازگردبزی).

عنوان مشترک *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*، چاپ و منتشر شده. قدیم‌ترین تألیف از آثار مزبور از ابن خردادبه است^۱ (عبیدالله بن عبدالله ابن خردادبه). جلس زده می‌شود که روایت اول آن در سال ۲۳۲ هجری و روایت دوم، که کامل‌تر است، در حدود سال ۲۷۲ هجری نوشته شده است. از لحاظ زمان، تألیف مذکور یعقوبی^۲ که در ۲۷۸ هجری نوشته شده بعد از آن قرار دارد. آثار ابن رسته (ابوعلی احمد بن عمر)^۳ و ابن فقیه همدانی مربوط به نخستین سال‌های قرن دهم میلادی می‌باشد.

از هم پاشیدگی خلافت که در قرن نهم میلادی آغاز شده بود در قرن دهم حقیقتی واقع و عملی انجام شده بوده، در نقاط مختلفه سلاطین مستقل پدید آمده بود که غالباً با یکدیگر در جنگ بودند و هر امیر و سلاطینی می‌کوشید زرق و برق بیشتر به تخت‌گاه و دربار خویش بدهد. و بدین منظور شاعران و دانشمندان مورد حمایت واقع می‌شدند و از این رو پاشیدگی امپراطوری اسلامی می‌بایست به پیشرفت دانش و ادب، لااقل از لحاظ کمیت کمک کند. از میان سلاطین قرن دهم میلادی بویژه خاندان بویه که در عراق و مغرب ایران حکم فرما بودند و سامانیان که ماوراءالنهر و مشرق ایران را در تصرف داشتند، برای ما واجد اهمیت‌اند.

چون روابط نزدیکی (دوستانه و خصمانه) میان خاندان بویه و

1 - Brockelmann, GAL, Bd I, S. 225, BGA VI.

درباره زمان تألیف این رساله جغرافیائی رجوع شود به ابن خردادبه، مقدمه، ص ۲۰۰، XVIII، XX - به نظر مارگوارت (Streifzüge, S. 390) که می‌گوید فقط يك روایت وجود داشته و آن هم در ۲۷۲ هجری پایان پذیرفته، توجه شود.

2 - BGA, VII.

3 - BGA, V. Brockelmann, GAL, Bd I, S. 227.

یادداشت بسیار مختصری در اثر یاقوت (ارشاد، II، ۶۳).

سامانیان وجود داشته، تألیفات تاریخی که در دربار آل بویه نوشته شده محتملاً از لحاظ مطالعه تاریخ آسیای میانه نیز دارای اهمیت می‌توانست بود. ولی دریغ که آثار گمشده مزبور را عجلاناً باید هیچ و نابوده انگاشت. از آثار یاد شده [تاریخ] تألیف ابوالحسن ثابت بن سنان الصابی (صابی) پزشک^۱ دربار معزالدوله بویی را باید یاد کرد. تألیفات ثابت (وفات در سال ۳۶۵ هجری) زمانی از ۲۹۵ (از تاریخ بر تخت نشستن خلیفه مقتدر) تا ۳۶۳ هجری را دربرمی‌گرفته.

تألیف خواهرزاده وی ابوالحسین هلال بن المحسن [الصابی]^۲ (وفات در سال ۴۲۸ هجری) که به سال ۴۴۷ هجری خاتمه می‌یابد، ذیل تألیف سابق الذکر است. قطعه کوچکی از تاریخ مزبور که فقط حاوی وقایع سه سال (۳۹۰ - ۳۹۲ هجری) می‌باشد در یکی از نسخ خطی موزه بریتانیا (Cod. Add. 19360) محفوظ مانده است. داستان جالب توجهی در باره اشغال بخارا از طرف قراخانیان که متن و ترجمه آن را جارون و ر. روزن چاپ و منتشر کرده^۳، در آن اوراق مسطور است. [ابوالحسن] محمد بن هلال، مشهور به غرس النعمه، فرزند هلال مذکور ذیلی به کتاب پدر نوشته

۱ - درباره وی رجوع شود به Chwolsohn. «Die Ssabier». Bd I, S. 578 sq.

«الفهرست»، I، ۳۰۲؛ ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۴۷۶، ۴۹۱.

یاقوت «ارشاد»، II، ۳۹۷.

۲ - درباره وی رجوع شود به Chwolsohn. «Die Ssabier» Bd I. S. 608 sq.

۳ - روزن، «داستان هلال الصابی»، ص ۲۷۲ و بعد.

Brockelmann. GAL. I. S. 323؛ مستخرج از اثر هلال توسط آمد روز منتشر شده و زان پس مجدداً در «Eclipse» مجلد ۳ انتشار یافته. ترجمه استاد مارگولیس در مجلد VI.

و آن را به تاریخ ۴۷۶ هجری ختم کرده است.^۱

گذشته از تألیفات مذکور از آثار دیگری نیز یاد شده است . مثلاً^۲ در انساب سمعانی (در باره وی به بعد رجوع شود) از تاریخ ابو محمد اسمعیل بن علی الخطیبی سخن رفته و سمعانی کتاب مزبور را منبعی قابل اعتماد می خواند.^۳

ابو اسحق ابراهیم بن هلال^۴ متوفی به سال ۳۸۴ هجری از خاندان ثابت و هلال بوده و در سال ۳۷۱ هجری تاریخ خاندان بویه را تحت عنوان « کتاب التاج فی دولة الدیلم » برای عضدالدوله دیلمی نوشته . مؤلفان بعدی غالباً مستخرجاتی از این اثر نقل کرده اند و از لحاظ سبک و انشاء نمونه ای ممتاز شمرده می شده ولی گمان نمی رود که از لحاظ اعتبار تاریخی نیز ممتاز بوده باشد زیرا هدف مستقیم آن تجلیل آل بویه بوده و خود مؤلف معترف است که برای نیل به این مقصود کتاب خویش را با تخیلات مجبانه ای پر کرده است .^۵ در این ردیف سرانجام از جوینی مورخ^۶ نام می بریم که در قرن هفتم هجری آثار خویش را به رشته تحریر در آورده و هنگام

۱- زان پس مؤلفان مختلف به این کتاب ذیل هائی نوشته آن را به ۶۱۶ هجری رساندند ؛ حاجی خلیفه ، II ، ۱۲۳ ؛ حواشی و ملاحظات این تألیف از ابن قفطی مأخوذ می باشد (۱۱۰ و بعد) .

۲- « متون » ص ۵۷ (سمعانی ، چاپ مارمویوس ، ذیل کلمه « الخطیبی ») ؛ یاقوت « ارشاد » ، II ، ۳۴۹ .

3 - Chwolson « Die Ssabier » , Bd I, S. 588 sq.

این اثر ، چاپ تورنبرگ VIII ، ۳۹۷ ، III ، ۱۱ ، ۷۴ ، بروکلمان ، GAL Bd. I, S. ۹۶ ، تاریخ زندگی دراث یاقوت (« ارشاد ») ، I ، ۳۵۸-۳۲۴) با مستخرجاتی از اثر دخترزاده او هلال . [به شهادت پاره ای مأخذ ، هلال - خواهرزاده ابوالحسن ثابت بن سنان است نه دخترزاده او . در این باره رجوع شود به : الاعلام زرکلی ۹۴۰۹ و مأخذی که در آن کتاب مذکور است .] (مترجم) .

۴- توجه شود به : Goldziher « Muhammedanische Studien » , Bd I, S. 159

۵- نسخه خطی ورقة ۲۷۵ / 2. 34 GPB IV. « جیل » به جای « جنگه » از نسخه

خطی GPB خانیکوف ۱۷۱ اخذ شده .

تسخیر الموت ، تخت گاه اسماعیلیان (۶۵۴ هجری قمری) در کتابخانه رئیس آن مذهب کتابی به نام «تاریخ جیل و دیلم» که توسط مؤلف مجهولی برای لخر النولۃ دیلمی (وفات به سال ۳۸۷ هجری) نوشته شده بوده ، کشف کرد^۱.

فرمان روایان مشرق ، یعنی سامانیان نیز در حمایت نویسندگان و دانشمندان از خاندان بویه دست کم نداشته اند . سامانیان خود ایرانی بودند و بیشتر از شعر فارسی و شاعران فارسی گو حمایت می کردند . ولی در عین حال در دربار ایشان شاعران و دانشمندان بسیار که به زبان عربی می نوشتند نیز وجود داشتند. در کتاب «یتیمۃ الدهر» کمالی (ابومنصور عبید الملک بن محمد ، متوفی به سال ۴۲۹ یا ۴۳۰ هجری) اطلاعات مبسوطی در باره شاعران اخیر الذکر موجود است . بخش آخر یتیمه (بخش چهارم) مربوط به شاعران خراسان و ماوراءالنهر می باشد . مؤلف که در سال ۳۸۲ هجری سفری به بخارا کرده بوده با پاره‌ای از ایشان شخصاً آشنائی داشته . در خلال اطلاعات مربوط به تاریخ حیات شاعران آن زمان ، مطالب جالب

۱- درباره تالیف این مکتوبه و ذیل نویسان آن بعد سخن خواهد رفت (در همین مقدمه). مستخرجات فراوان از تواریخ مفقود مربوط به آل بویه در «ارشاد» یاقوت وجود دارد . متأسفانه متن مزبور (که توسط د. س. مارگولیس برای GMS. VI چاپ و منتشر شده) هنوز ناقص است و فاقد فهرس می باشد. به یادی که از «تاریخ» وزیر ابواسعد منصور بن الحسین الابی متوفی به سال ۴۲۱ هجری در «ارشاد» (II. 304 و 355) شده و همچنین چندبار در «معجم» نام برده شده (Index. VI. 730) و به شرح حال ابوحیان توحیدی (یاقوت «ارشاد» ، I. ۴۰۷-۳۸۰) که در آن چند بار به تألیف هجائی او - مثالب وزیرین - در هجو دو وزیر، یعنی ابوالفضل بن العفیه و اسمعیل بن عباد اشاره شده ، توجه شود. مستخرجاتی از تألیف مذکور در شرح حال شخص اخیر الذکر نیز وارد شده (یاقوت «ارشاد» ، I. ۳۴۳-۲۷۳). پربهترین اطلاعات مربوط به حکومت واسطلاحات اداری دولت های ایرانی قرن دهم میلادی در «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله محمد بن یوسف الخوارزمی مندرج است . رجوع شود به :

توجهی حاکی از وضع زندگی در قلمرو دولت سامانیان به دست می آید .
کتاب ثعالبی موسوم به « یتیمۃ الدهر فی محاسن اهل العصر » در مشرق
(در بیروت به سال ۱۸۷۳ میلادی = ۱۲۹۰ هجری قمری) طبع و منتشر شده .
مستخرجانی از بخش آخر آن ، به زبان فرانسوی ، توسط باربیسه دمینار در
Journal asiatique، انتشار یافته^۲.

۱- > به گفته بروکلمان ، در دمشق در سال ۱۳۰۴ هجری = ۸۷ - ۱۸۸۶
میلادی همان جایی که بارتولد مورد استفاده قرار داده منظور نظراست - هیأت تحریری <
تألیف همان مؤلف در پاره سخنان سلاطین و وزیران و نویسندگان مشهور نیز تا حدی
شایان توجه است . متن و ترجمه لاتینی این اثر توسط والتون طبع و منتشر شده .
*Specimene litteris orientalibus , exhibens Taalibi Syntagma
dictorum brevium et auctorum ,» quod... ed. Latine reddidit, et
annotatione illustravit J . J. Ph . Valetan, Lugduni Batavorum, 1884.*

> درباره ثعالبی رجوع شود به حاشیه ۲۹۱ صفحه ۶۸ . هیأت تحریری <

۲- J.A. Ser . 5, t. I, III . مستخرجانی از دیگر بخشهای تألیف ثعالبی را

می توان در کتب زیر یافت : F. Dietrici, Mutannabbi und Seifuddaule ;
aus der Edelperle des Tsaeliqi, «Leipzig, 1847 ; R. Dvörák,» Abū Firās...
Leiden, 1895 .

در اثر اولی فهرست اسامی همه شاعرانی که در تألیف ثعالبی آمده منقول است .
دانشنامه دکتر دیتریسی نیز درباره یتیمۃ الدهر ثعالبی می باشد .

(F. Dietrici, « De anthologia Arabica Tsaalebi Unio aetatis
Thaalibi مؤلف لطایف المعارف » نیز می باشد . (Berolini . 1848)
(Latáiföl - ma'arif auctore ... et - Tha'alibi ... ed. p. de Jong
Lugduni Batavorum , 1867 و در آن تألیف برخی اطلاعات با ارزش در پاره کاغذ
سرمقندی و دیگر اشیا مورد معامله و بازرگانی وجود دارد . رجوع شود به بروکلمان
GAL. Bd I. S. 284 sq.

به گفتهٔ ثعالبی، در عهد سامانیان بخارا «آشیان جلال و کعبهٔ فرمانروائی و مجمع افراد برجستهٔ زمان بوده»^۱، ابن‌سینای مشهور که از کتابخانهٔ سامانیان در زمان نوح بن منصور (متوفی به سال ۳۸۷ هجری) بهره گرفته بوده در سرگذشت خویش^۲ آن را چنین وصف می‌کند:

«من وارد سرایی شدم که خانه‌های بسیار داشت و در هر خانه‌ای صندوق‌های کتاب که روی هم انباشته بودند؛ در يك خانه از آن کتاب‌های عربی و شعر؛ در دیگری فقه و بدین گونه در هر خانه‌ای کتاب‌های يك علم. پس فهرست کتاب‌های اوایل را مطالعه کردم و آنچه را که بدان نیاز داشتم خواستم و کتاب‌هایی دیدم که نامشان بر بسیاری از مردم پوشیده بود و من هم پیش از آن ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم. پس این کتاب‌ها را خواندم و از آنها سودها بردم و اندازهٔ هر مردی را در دانش وی شناختم».

مع‌هذا، ظاهراً، تألیفات تاریخی در دولت سامانیان به آن درجهٔ پیشرفت و ترقی که در قلمرو آل یویه داشته، نرسیده. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی (متوفی به سال ۳۶۳ هجری)^۳، وزیر عبدالملک و منصور، در سال ۳۵۲ هجری تاریخ طبری را به زبان فارسی برگرداند ولی ذیل متن

۱ - ثعالبی، «نیمه» چاپ بیروت، IV، ۳۳، مستخرجات در ترجمهٔ باریبه دمینار، III، ۲۹۱.

۲ - ابن‌ابی‌اصیبیه، II، ۴، همچنین ابن‌قفطی، ۴۱۶. توجه شود به این خلکان چاپ ویوستنفلد؛ شمارهٔ ۳۰۸، (ترجمهٔ فصلان، I، ۴۴۱)، در آنجا مضافاً گفته شده که کتابخانه اندکی بعد دچار حریق شد و شایعاتی وجود داشته که ابن‌سینا خود آن را آتش زده تا آنها دارندهٔ معلومات مکتوبه از آن‌کتاب باشند.

۳ - این تاریخ را گردیزی نقل کرده (آکسفورد، نسخهٔ خطی، ل. ۱۲۹)

آن را تا عهد خویش ننوشت. آقای زوتنبرگ کتاب بلعمی را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است.^۱ گذشته از تألیف مزبور (که اکنون پس از چاپ و انتشار اصل عربی تألیف طبری تقریباً هیچ اهمیت تاریخی ندارد)^۲، می‌توان از «تاریخ ولات خراسان» نوشته ابوالحسین علی بن احمد سلامی^۳ به زبان عربی، یاد کرد. نام این مؤلف در کتاب معالیمی

دکتر ریو اشتباهاً سال ۳۸۶ هجری نقل کرده (pers. MSS, Vol. I, p 70) و ضمناً به *Notices et extraits t. IV. < Do Sacy. Histoire de Yéménaidoula >* م ۳۶۳ استناد می‌کند و حال آنکه در آنجا از ابوعلی سمججوری سخن رفته نه بلعمی. با این حال در اثر عتبی ذیل حوادث سال ۳۸۲ از ابوعلی بلعمی یاد شده است. رجوع شود به عتبی، منینی، ۱۷۰؛ عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ل ۲۲. فرشخی چاپ شفر، ۱۵۹.

1- *Chronique de Abou - Djafar - Mohammed - ben- Djarir - ben-iezid Tabari. Traduite Sur la version persane d' Abou - a'li Mohammed Bel - ami...* par H. Zotenberg, t. I - IV, Paris, 1887 - 1874.

> اصل فارسی چند بار به وسیله چاپ سنگی در مشرق زمین منتشر شده. در باره بلعمی رجوع شود به، «persian literature» Storey، «Balami» Barthold،

> هیأت تحریریه - Vol I, pt I, sect. II, fasc. I, pp. 61-85.

۲- > در این ایام متخصصان با این استنتاج صریح موافق نیستند. اکنون معلوم شده که بلعمی ظاهراً از يك روایت کتاب طبری که در دست نیست استفاده کرده (و همچنین از پاره‌ای منابع دیگر) بدین سبب کتاب بلعمی اطلاعاتی چند را که چاپ لیدن - چایی که مبتنی بر روایت خلاصه شده تألیف طبری است - فاقد آن است، بدست می‌دهد - هیأت تحریریه >.

۳ - طبق نوشته ابن خلکان چنین است ولی باید ابوعلی حسین باشد. رجوع شود به «تاریخ سفاریان» بارتولد S. 174 sq

مذکور است^۱ ولی تقریباً هیچگونه اطلاعی در باره وی نمی دهد . فقط می گوید که وی از نزدیکان ابوعربین محتاج چغانی (صغانی) و پسر او ابوعلی و شریک سرنوشت ایشان بوده (می دانیم که ابوعلی چند بار علیه نوح بن نصر قیام کرد و اندکی پیش از مرگ خویش که در سال ۳۴۴ وقوع یافت بر ضد عبدالملک نیز خروج کرد) . بطوری که بعد خواهیم دید ، کتاب سلامی بی تردید منبع اصلی مؤلفانی بوده که اطلاعات مشروحی در باره تاریخ خراسان و ماوراءالنهر به دست می دهند و بویژه گردیزی و ابن الحیر از آن استفاده کرده اند . گذشته از ابن الحیر ، جوینی^۲ و ابن خلکان نیز^۳ از تألیف سلامی بهره گرفته اند . مؤلف مزبور تاریخ خراسان را مشروحاً نگاشته ولی ظاهراً کوشیده است « سیاهکاری ها » ی

۱ - « یتیمه » چاپ بیروت ۱۷ ، ۲۹ ، مستخرجات ترجمه باریه دهنبار ، ۲۱۲ ، ۱ .

۲ - اشاره به سلامی در تاریخ جوینی ، نسخه خطی ۳۴ ، ۲ ، ۱۷ ، ۱۲۷۵ .
< چاپ قزوینی ، III ، ۲۷۱ ، و . م . >

۳ - در ترجمه های مربوط به : ۱ - طاهر بن حسین (شماره ۳۰۸) . ۲ - عبدالله ابن طاهر (شماره ۳۵۰) ۳ - فضل بن سهل (شماره ۵۴۰) . ۴ - قتیبة بن مسلم (شماره ۵۵۳) ۵ - مهلب بن ابی صفره (شماره ۷۶۴) . ۶ - صفاریان (شماره ۸۳۸) . از تألیف سلامی چند بار در « ارشاد » یاقوت نقل شده ، مثلاً : در سرگذشت جیهانی (۲۹۳ ، ۷۱) . ابن ماکولا (سمعانی چاپ مارمغولیوس زیر عنوان « الیفتلی ») یعنی ابو نصر علی بن الوزیر ابوالقاسم هیبت الله (متوفی به سال ۴۷۳) مؤلف « کتاب الاکمال » نیز از آن استفاده کرده . توجه شود به میرخواند ، « تاریخ آل بویه » ، چاپ ویلکن ، Wüstenfeld, Die Geschichtschreiber . S. 72. ۱۰۸ . ترجمه حال ابن ماکولا در اثر یاقوت (« ارشاد » ، ۷ ، ۴۴۰ - ۴۳۵) آمده و یک تألیف تاریخی دیگر وی نیز - « کتاب الوزراء » - در آن یاد شده .

حکام آن ناحیه را پنهان دارد . مثلاً داستان خیانت طاهر بن حسین و محتملاً^۱ حکایت الحاد نصر بن احمد در تألیف وی وجود نداشته . در تألیفات تاریخی که تحت تأثیر سلامی نوشته شده (البته گاه این تأثیر غیر مستقیم بوده) هیچ خبری در باره این واقعه مذکور نیست و حال آنکه وقوع آن به هیچ وجه مورد تردید نمی باشد و ما می کوشیم تا در ضمن بازدید تاریخی سامانیان این نکته را ثابت کنیم^۱ . از اسلاف سلامی می توان ابو القاسم عبدالله بن احمد البسغی التمیمی (متوفی به سال ۳۱۹ هجری) مؤلف کتابهای «محاسن آل طاهر» و «مفاخر خراسان» را نام برد^۲.

ظاهر آ در قلمرو دولت سامانیان تألیفات جغرافیائی بیش از کتاب های تاریخی پیشرفت و ترقی داشته^۳ . ابوزید احمد بن سهل البسغی جغرافی دان مشهور (متوفی به سال ۳۲۳ هجری) در متصرفات ایشان یعنی در شهر

۱ - در «ارشاده» (۶۰۰۱۱) تألیفی (که شاید برخی بخش های آن متأخرتر باشد) از ابوالحسن محمد بن سلیمان به نام « فرید التاریخ فی اخبار خراسان » یاد شده است : > به جای «فریدالتاریخ» باید «مزیدالتاریخ» خواند (رجوع شود به حاشیه اواسط فصل ۲ درباره ابوالحسن عتبی) و . م . <

۲ - حاجی خلیفه ، ۷ ، ۴۱۲ ، ۷۱ ، ۷۰

Wüstenfeld, «Die Geschichtschreiber», S. 33

۳ - ۴۴ . قران مدارك و مطالب مربوط به این تألیفات و معلومات اعراب را در باره چین و هندوچین گرد آورده است « Relations de Voyages et textes » (« Relations de Voyages et textes », Persans et turks relatifs a l' Extrême - Orient du Ville au XVIIIe ... Siècles », traduits, revus et annotés par G. Ferrand, t. I-II, Paris, 1912 - 1914..

(با شماره گذاری واحد برای هر دو مجلد) . در مجلد دوم (ص ۶۲۷ و بعد) «متون چینی و ژاپونی و تمیلی واکاوی و مالائی» نیز منقول است .

بلخ می زیسته^۱ بنا به گفته مقدسی جغرافی دان که در دوران بعد زندگی می کرده تألیف بلخی بطور کلی تفسیری بوده برای نقشه های جغرافیائی که وی تنظیم کرده بوده و بدین سبب تألیف وی بسیار مختصر است و جزئیات فراوانی را - بویژه در شرح بلاد - ذکر نکرده^۲؛ تألیف بلخی فقط به صورت مکملی که توسط ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلی استخری تحریر یافته (در حدود ۳۴۰ هجری قمری)^۳ به دست ما رسیده. تألیف استخری نیز بعداً توسط ابوالقاسم بن حوکل^۴ تکمیل شده (در حدود ۳۶۶ هجری قمری) استخری و ابن حوکل از مردم سرزمین های غربی بوده اند ولی به ماوراءالنهر سفر کرده آن خطه را مشروحاً معرفی کرده اند.

مقدسی (شمس الدین ابو عبدالله بن احمد. در حدود ۳۷۵ هجری)^۵ نیز

۱- درباره وی و روایات مختلف تألیف او رجوع شود به رساله دخویه ،

(de Goeje, «Die istekhri - Balki Frage», S. ۴۲ - ۵۸)

به رقم این تألیف پروکلمان اشتباه خویش را تکرار کرده اظهار می دارد که کتاب موجود در کتابخانه برلن تألیف بلخی می باشد. درباره نسخه خطی جدید رجوع شود به گراچکوسکی : «Préface etc. à Abū - Ilanif», p. 24

Seybold, ZDMG, Bd LXVII S. 541

و تقریظ ،

> رجوع شود همچون به ، گراچکوسکی . تألیفات عربی در جغرافیا ، ص ۱۹۵ -

۱۹۶ - مبحث تحریریه .<

۲- مقدسی ، ۴- ترجمه این اظهار نظر دخویه .

(Die istekhri - Balki Frage, S. 50).

. BGA I - ۳

. BGA II - ۴

۵- BGA III ، چاپ دوم ، ۱۹۰۶ ، تقریباً بدون اصلاحات . در باره قرائت

مانند ایشان جهانگرد بوده و یکی از بزرگترین جغرافی‌دانان همه ازمه و اعصار شمرده می‌شود. به عقیده کرمر^۱ (منقول از شپرفنگر) «اخبار وی در باره آب و هوا و محصولات بازرگانی و سکه‌ها و اوزان و مقادیر و آداب و رسوم و خراج و بیگاری‌های مرسوم در هر کشور از جمله مهمترین مدارک تاریخ فرهنگ مشرق زمین می‌باشد»^۲.

ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی^۳ وزیر سامانی که در عهد صفیری نصر بن احمد (۳۰۲ هجری قمری) امور ملک را اداره می‌کرده حامی ادب و زید بلخی بوده است. بنا به گفته گردیزی^۴ جیهانی مؤلف آثار بسیار، در همه شؤون دانش، بوده و از آن جمله است تألیفی در جغرافیا (مانند دیگر تألیفات هم‌نوع خود) به نام «مسالك و ممالك». مقدسی^۵ در باره این تألیف چنین اظهار نظر می‌کند: «مؤلف بیگانگان را گرد آورده و از

→

نام مقدسی یا مقدسی رجوع شود به De Goeje, JA, Ser. q. t. XIV, P. 387 و مقدمه چاپ ۱۹۰۶ با پاسخ آ. فیشر <Al - magdisi> - <Fishe> در S. LX, Bd, ZDMG, 404 sq. و همچنین Schwarz, «Iran im Mittelalter. Bd II» مقدمه. در انساب سمانی (چاپ مارگولیس ورق b ۵۳۹) نام وی را به صورت مقدسی آورده.

1 - «Kremer» Culturgeschichte Bd II. S. 433.

۲ - <جزئیات در اثر گراچکوسکی>، «تألیفات جغرافیائی عربی ص ۲۱۸ -

۲۱۰ ای. یو. گراچکوسکی شکل «مقدسی» را پذیرفته - هیأت تحریریه.>

۳ - «الفهرست»، I، ۱۳۸، که اشتهاً پسر ابو عبدالله - ابوعلی که در دوران متأخرتر زندگی می‌کرده نام برده شده است.

۴ - «متون»، ص ۶.

۵ - مقدسی، ۳-۴.

ایشان در باره ممالك پرسید که چگونه بدانها می توان راه یافت و راه های وصول به آنها در چه حال است؟ و همچنین از ارتفاع کواکب و درازی سایه در سرزمین ایشان سؤال کرد تا بدین طریق امر تسخیر نواحی را آسان کند و راه های وصول بدانها را بداند و همچنین ستاره ها و گردش فلکی را نیک بشناسد. می دانیم که وی چگونه عالم را به هفت اقلیم تقسیم و برای هر اقلیم ستاره ای معین کرد. وی گاه از ستارگان و هندسه صحبت می دارد و گاه مطالبی را نقل می کند که سودی به حال عامه خلق ندارد و گاه به شرح بنان هند می پردازد و گاه از عجایب سند سخن می گوید و گاه مالیات ها و درآمدها را بر می شمرد. بر من یقین است که وی حتی از توقفگاه هایی که کمتر کسی از آن خبر دارد و منزلگاه های دور دست هم یاد می کند. وی ایالات را بر نمی شمرد و به تقسیمات دسته های لشکری اشاره نمی کند و به وصف شهرها نمی پردازد و از آنها مشروحاً سخن نمی گوید. ولی از راه هایی که به شرق و غرب و شمال و جنوب ممتد است یاد می کند و از جلگه ها و کوه ها و دره ها و تپه ها و درختان و رودهایی که بر سر راه های مزبور است به تفصیل صحبت می دارد. در نتیجه کتاب او طویل شده. وی ناگزیر به اکثر راه های نظامی توجه نکرده فقط به وصف شهرهای عمده اکتفا نموده است. مقدسی در یکی از روایات جغرافیای خویش چنین می گوید: « کتاب او را در هفت مجلد در کتابخانه عضدالدوله (۳۷۳ - ۳۶۵ هجری) بدون نام مؤلف، دیدم. دیگران می گفتند که این کتاب از آن ابن خردادجه است. در نیشابور دو روایت خلاصه شده را دیدم که یکی به جیبهای و دیگری به ابن خردادجه نسبت داده شده بود. مضمون و محتوی هر دو کتاب همانند بود؛ فقط در کتاب منسوب به جیبهای مطالبی افزوده شده بود»

از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که جیبهائی کتاب خویش را از روی اطلاعاتی که گرد آورده بوده نوشته ولی از تألیف ابن خردادبه نیز استفاده فراوان کرده است . موارد اشاره و استناد به اثر ابن خردادبه که در اثر گردیزی و مستخرجات او (از تألیف جیبهائی) دیده می‌شود با متن چاپ شده مطابقت ندارد . و چون بنا به تحقیق دخویه^۱ نسخه کامل جغرافیای ابن خردادبه تا کنون به دست نیامده ، نمی‌توان گفت که منظورش آن اثر بوده یا تألیف دیگر و مبسوط‌تر مؤلف به نام (جمهرة انساب الفرس)^۲ . امید واثق داریم که با گذشت زمان در آسیای میانه و یا هندوستان نسخ خطی تألیف جیبهائی و ابن خردادبه که منبع اطلاعات جیبهائی بوده و یا لا اقل ترجمه فارسی آنها به دست آید^۳ .

گردیزی تألیف ابن خردادبه و جیبهائی را در شمار منابع اصلی خویش ، در تنظیم فصل مربوط به ترکان ، نام می‌برد^۴ . بی شک مؤلف مجهول تألیف جغرافیائی « حدودالعالم » که در سال ۳۷۲ هجری به زبان فارسی برای یکی از امیران دست نشانده سامانیان یعنی ابوالحارث محمد

1 - BGA, VI, PP XV - XVII

۲- الفهرست ، I ، ۱۴۹ ، X ، BGA, VI, P, X

۳- مطلبی که در چاپ روسی ۱۹۰۰ - بر پایه مستخرجات > جوزجانی - ترجمه < راورتی ، II ، ۹۶۲-۹۶۱ ، حاشیه - نوشته شده دایر بر اینکه نسخه خطی ترجمه فارسی ظاهراً به دست سرگرد راورتی افتاده ، تأیید نشده است . از زمان مرگ او در ۱۹۰۷ ، فقط محدودی از نسخ خطی وی به معرض فروش گذاشته شد و در میان آنها هیچ يك از کتاب‌های مذکور (که پروفیسور براون در نامه ۲ ژانویه ۱۹۲۳ اطلاع داده) یافت نشده . > درباره جیبهائی رجوع شود نیز به ، گراچکوسکی ، «تألیفات جغرافیائی عربی» ، ص ۲۲۴-۲۱۹ < .

۴- رجوع شود به ، بارتولد ، (گزارش سفر به آسیای میانه) ص ۱۲۶ .

ابن احمد فریغونی امیر گوزکانان نوشته شده، نیز از همان منابع استفاده کرده. تنها نسخهٔ مکشوف این تألیف بسیار شایان توجه در بخارا در سال ۱۸۹۲ میلادی (۱۳۱۰ هجری) پیدا شده و به آ. ک. توماسینی تعلق دارد.^۱ اهمیت تألیف مزبور در این است که به مراتب مشروح تر از تألیفات جغرافیائی عربی، که به دست ما رسیده، از متصرفات ترکان و بطور کلی بخش غیرمسلمان آسیای میانه سخن می گوید.

در زمان سامانیان تألیفاتی در تاریخ پاره‌ای شهرها نیز نوشته شد. اصل هیچ‌یک از این گونه آثار، که مربوط به آسیای میانه باشد، به دست ما نرسیده. بنا به وصفی که در تألیفات گوناگون در بارهٔ کتب یاد شده به عمل آمده و مستخرجاتی که از آنها در دست است (بخصوص در انساب سمانی) آثار مذکور را، جز معدودی از آنها، باید مذهبی خواند نه تاریخی. عادتاً مؤلف کلمات قصاری منسوب به محمد (ص) و یا اصحاب وی در محاسن شهر خویش نقل می کند و زان پس شیوخ و مقدسینی را که از شهر برخاسته اند برمی شمرد و برای شرح دیگر وقایعی که در زندگی شهر روی داده جای کمی باقی می ماند.

۱- مقالهٔ آ. ک. توماسینی دربارهٔ این نسخهٔ خطی > جغرافیایان ایرانی که جدیداً کشف شده <، در Zvoraq مجلد X، ص ۱۳۷ - ۱۲۱ چاپ شده است. توماسینی می خواسته نسخهٔ خطی مزبور را منتشر کند ولی تا زمان مرگش (اول دسامبر ۱۹۲۰) این نیت را عملی نداشت > نسخهٔ خطی توماسینی - حدود العالم، به چاپ عکسی با مقدمه و فهرست و. و. بارثولد در سال ۱۹۳۰ در لنینگراد (چاپ فرهنگستان علوم شوروی) منتشر شده، ترجمهٔ انگلیسی با حواشی و. ف. مینورسکی «Hudud - al - Alam ... Transl. and explained by V. Minorsky with the Preface by V. V. Barthold ... London, 1937 (GMS NS, XI)». V. Minorsky. Addenda to the Hudud - al - Alam, BSOAS, vol. XVII, pt 2, 1935 - هیأت تحریریه > [دو چاپ دیگر، ۱- توسط آقا سید جلال تهرانی، ۲- توسط دکتر منوچهر ستوده].

ابوعبدالله محمد بن احمد بن سلیمان البخاری (متوفی به سال ۳۱۲ هجری) ^۱ نیز تاریخ پایتخت سامانیان را به رشته تحریر در آورده. انسکی بعد در سال ۳۳۲ هجری ادوینر محمد بن جعفر النرشخی (متوفی به سال ۳۴۸ هجری) ^۲ «تاریخ بخارا» را که «به عبارت بلیغ» عربی نوشته شده بوده، تقدیم نوح بن نصر کرد، این کتابی است «در ذکر بخارا و مناقب و فضائل او و آنچه در وی است و در روستاهای وی از مرافق و منافع و آنچه به وی نسبت دارد» و ذکر حادثاتی که در فضیلت بخارا آمده است از قول پیامبر و شاگردان وی. در قرن ششم هجری ^۳ که «بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت» نمی نمودند ادوینر احمد بن محمد بن نصر القباوی به خواش دوستان (ظاهراً بدون آنکه کتاب را به پادشاه وقت تقدیم کند) آن تألیف

۱- حاجی خلیفه، II، ۱۱۲، VII، ۶۵۴،

Wüstenfeld, «Die Geschichtschreiber», S. 33.

شاید این شخص همان الفنجاری باشد. به احتمال قوی اینکه حاجی خلیفه البخاری و «الفنجاری» را علی حده ذکر کرده بدان سبب بوده که وی از نسخه‌ای خطی استفاده کرده که در ترجمه حال مؤلف اخیر الذکر «الفنجاری» - هیأت تحریریه - نقیض دوم وی از قلم افتاده بوده و سال مرگ او اشتهاً بجای ۴۱۲ هجری، ۳۱۲ نوشته شده بوده. مشابهت دو نام و دو تاریخ مؤید این نظر است. به گفته حاجی خلیفه نام البخاری ابوعبدالله محمد بن احمد بن سلیمان و نام الفنجاری ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بوده (رجوع شود به «متون» ص ۶۳، سمعانی، چاپ مارگولیس، ورق ۴۱۱ ب).

۲- درباره وی رجوع شود به:

(Otd. Ott. 8-) Lersch, «Sur les monnaies», P. 424.

۳- «در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ اشتهاً و در قرن XIII» (In the thirteenth century)

نوشته شده. در چاپ روسی ۱۹۰۰ «در قرن XII» بوده - هیأت تحریریه -.

را به زبان فارسی برگرداند و اندکی از آن حذف کرد؛ زیرا «در نسخه عربی ذکر چیزهایی بود که در کار نبود و نیز طبیعت را از خواندن آن ملالتی می افزود». تألیف همای در سال ۵۲۲ هجری پایان یافت. در سال ۵۷۴ هجری محمدبن زفر بن عمر باری دیگر آن را «به طریق اختصار ذکر کرد» و بدان صورت تقدیم امیر آن روزی بخارا صدر عبدالعزیز کرد. چندی بعد مؤلف مجهولی ذیلی به کتساب نوشت و آن را به دوران هجوم مغول رسانید. و بدین شکل به دوران ما رسید و در سال ۱۸۹۲ شاد روان شفر آن را چاپ و منتشر کرد^۱. ترجمه فرانسوی این اثر با حواشی و تعلیقات مشروح که دانشمند یاد شده نوید داده بوده^۲ منتشر نشد. در سال ۱۸۹۷ ن. س. لیکوشین «تاریخ بخارا» را تحت نظارت من در تاشکند به زبان روسی ترجمه کرد^۳.

تألیف فرسخی برای امیری نوشته شده که البته در سلك روحانیت نبوده و گذشته از این در عهدی به رشته تحریر در آمده که هنوز گرایش

1 - «Description topographique et historique de Boukara» Par Mohammed Nershakhi, Suivie de textes relatifs à la transoxiane. Texte Persan Puqlié Par ch. Schefer Paris, 1892, (PELOV, IIIe sér, vol XIII).

این کتاب در بخارا نیز با چاپ سنگی منتشر شده.

۲ - فرسخی، چاپ شفر، ص ۱۷.

۳ - محمد فرسخی، «تاریخ بخارا» ترجمه از فارسی توسط لیکوشین تحت نظر و. و. پارتولد، تاشکند، ۱۸۹۷ > ترجمه فرسخی به زبان انگلیسی توسط ر. فرای منتشر شده.

(«The history of bukhara», Transl. from a Persian abridgement of the Arabic original by Nershakhi. R. N. Frye. Cambridge, Mass.

> هیأت تحریریه - ۱۹۵۴

به زهد و تقدس چندان حکم فرما نبوده و بدین سبب متن اصلی آن بیش از تواریخ دیگر شهرها حاوی اطلاعات تاریخی بوده . نرشخی گاه مشروح تر از طبری در باره لشکر کشی‌های اعراب سخن می‌گوید . ظاهراً مؤلف از آثار مورخان عرب که به دست ما نرسیده استفاده کرده است . وحنی در یکجا ، علی‌الظاهر ، به مدائینی استناد و اشاره می‌کند^۱ . مترجم فارسی این تألیف ضمن حذف مطالبی که به نظر وی بی فایده و ملال آور بوده ، در عین حال مطالبی از دیگر منابع گرفته بدان افزوده است . یکی از این اضافات که در نظر ما بیش از همه واجد اهمیت است حکایاتی است که در تاریخ قدیم بخارا از کتاب « خزائن العلوم » ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری گرفته و دیگر داستان مقنع که از کتاب شخصی به نام ابراهیم مأخوذ داشته است . محتملاً منظور همان ابواسحق ابراهیم بن العباس الصولئ ، شاعر نامی^۲ (متوفی به سال ۲۴۳ هجری) می‌باشد که تألیفات تاریخی هم دارد . ابن ندیم در « الفهرست »^۳ در داستانی مذهبی به کتاب صولئ مذکور اشاره می‌کند .

۱- نرشخی - چاپ شفر ۵۸ - محتملاً بجای مدائینی « باید مدائینی » خوانند.

۲- درباره وی رجوع شود به ، الفهرست I ، ۱۲۲ ، II ، ۱۵۷ ،

Goldziher, «Muhammedanische Studien, BDI, S. 114

ترجمه مبسوط او در «ارشاد» (I ، ۲۷۷ - ۲۶۰) آمده است . وی را نباید با مودخ ابوبکر محمد بن یحیی الصولئ اشتباه کرد (در باره وی رجوع شود به :

Brockelmann, GAL, BDI, S. 1 ، بارتولد ، « درباره برخی نسخ خطی کتابخانه‌های قسطنطنیه و قاهره » ، ص ۱۴۸ و بعد ؛ کراچکوسکی ، « اثناسار ابولعثاهیه » ، ص ۷۷ و بعد کراچکوسکی ، « در وصف نسخ خطی ابن طیفور » ، ص ۹۸ و بعد .

۳- الفهرست ، I ، ۳۴۴ .

ابو عبدالله محمد بن احمد البخاری الغنجدار (متوفی به سال ۴۱۲ هجری)^۱
 وراق (صحاف، کاغذگر) «تاریخ بخارا»^۲ی نوشته که سمعانی (به نقل از
 تألیف مستغفری) تواریخ مربوط به سلاله سامانی را از آن اخذ کرده است.
 سمعانی^۳ «تاریخ بخارا»ی ابوبکر منصور البرسخی^۴ را هم نام می برد.

ابو سعید عبدالرحمن بن محمد الادریسی (متوفی به سال ۴۰۵ هجری)
 که از مردم استرآباد و ساکن سمرقند بوده تاریخ هردو شهر را نوشته است.^۵
 در قرن دوازدهم میلادی ابوحفص عمر بن محمد نسفی (متوفی به سال ۵۳۷
 هجری) فقه و محدث نامی به «تاریخ سمرقند» وی ذیلی نوشت. این
 تألیف به نام «قند»^۶ و یا «قندیه» معروف بوده. محمد بن عبد الجلیل
 السمرقندی شاگرد نسفی مستخرجاتی از آن به عمل آورده^۷. ظاهراً همین
 روایت خلاصه شده که به زبان فارسی برگردانده شده به دوران ما رسیده
 است. چند نسخه خطی این تألیف در کتابخانه دانشگاه سن پترزبورگ

۱- ترجمه وی در «ارشاده» (VI، ۳۲۹) آمده و در وفات او دو تاریخ مختلف
 ذکر شده (۴۱۰ هجری و ۴۲۲ هجری).

۲- «متون»، ص ۵۳ که پس از «ابو» اشتهاً کلمه «بکر» افتاده است.
 ۳- سمعانی، چاپ مارگولیس، ورق ۷۴ ب، ذیل کلمه «البرسخی»، ولی
 ممکن است همان ابوبکر محمد نرشخی باشد.

۴- «متون»، ص ۵۲ (سمعانی چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الادریسی»)
 در انساب سمعانی نیز عنوان تألیف وی در تاریخ سمرقند ذکر شده است (ذیل کلمه
 «الخیشتری»، ورق ۲۱۵ آ)، «کتاب الاکمال لمعرفة الرجال».

۵- عنوان کامل تر آن «کتاب القند فی تاریخ سمرقند» است. به گفته سمعانی
 (چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الشکانی») عنوان اول آن «کتاب القند فی معرفة
 علماء سمرقند» بوده.

۶- حاجی خلیفه، II، ۱۳۳.

و موزه آسیائی فرهنگستان علوم وجود دارد^۱ . در این کتاب اخباری چند در باره عهد قبل از اسلام و روایاتی راجع به فتوحات عرب و مطالبی در باره پاره‌ای از ساختمان‌ها و سازمان آبیاری دیده می‌شود ؛ ولی بیشتر اوراق آن را احادیث و سرگذشت اولیاء و مزارات ایشان با شروح مفصل و اینکه مراسم زیارت و بزرگداشت ایشان در چه زمان و چگونه باید به عمل آید ، اشغال کرده است . حاجی خلیفه از یسک « تاریخ سمرقند » از مشغفری ، مؤلف « تاریخ نسف » ، یاد می‌کند.

کتاب «مفاخرات اهالی کش و نسف» اثر ابوالحارث اسدبن حمدوثی الورثینی^۲ (متوفی به سال ۳۱۵ هجری) به تاریخ دره کشکه دریا اختصاص داده شده . قریه ورثین در حومه نسف قرار داشته . تألیف دیگری در تاریخ کش و نسف به قلم ابوالعباس جعفر بن المستغفری (متوفی به سال ۴۳۲ هجری) می‌باشد ، که اخبار مربوط به رجال نامدار شهر نسف را در دومجلد گرد آورده وهشتاد طبقه از رجال مزبور را برشمرده است .

حکیم ابوعبدالله محمد بن عبدالله البیع النیسابوری (متوفی به سال ۴۰۵ هجری) تاریخ علمای شهر نیشابور را در هشت مجلد نوشته است^۳ .

۱ - «متون» ، ص ۴۸ . و . و . و . و یا لکین این کتاب را به زبان روسی ترجمه کرده . رجوع شود به SKSO ، شماره VIII ، و تقریظ و . و . بارتولد در ZVORAO ، مجلد XVIII ، ۱۹۰-۱۸۲ . آخرین مؤلفی که در کتاب یاد شده (که به دست ما رسیده) اظهار نظر وی دیده می‌شود سید احمد بن امیر ولی است که بعد از پایان قرن پانزدهم نوشته [کتاب «فتنیه» بیشتر درباره مزارات سمرقند است] .

۲ - «متون» ، ص ۶۹ (سمعانی چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الورثینی») .

۳ - «متون» ، ص ۵۴ ، ۶۸ (سمعانی چاپ مارگولیس ، ذیل کلمات «البیع» و «النیسابوری») . به گفته ابوالحسن بیهقی ، تألیف «البیع» در ۱۲ مجلد بوده .

ظاهرأ يك نسخه از این کتاب را حاجی خلیفه (متوفی به سال ۱۰۶۹ هجری قمری) کتاب شناس ترك در دست داشته . وی آغاز و پایان کتاب را نقل کرده زان پس چنین می افزاید^۱ : «دیدگان من هرگز به از این تاریخی ندیده بوده . من این تألیف را از میان کتبی که به رشته های مختلف مربوط می- باشند ، در مقام اول قرار می دهم . اکثر کسانی که در آن یاد شده اند شیخ وی (معلم و هادی وی) و یسا شیوخ شیوخ او می باشند . وی از صحابه و پیروان (پیامبر) که به خراسان آمده در آنجا مسکن گزیدند نیز یاد می کند و مختصراً در باره اصل و تبار و تاریخ ایشان سخن می گوید . و پیروان پیروان و زان پس نسل های سوم و چهارم [ایشان را برمی شمرد] و همه آنان را به شش دسته تقسیم کرده . افراد هر نسل به ترتیب الفبا نام برده شده اند ، کسانی که در فاصله سال های ۳۲۰- و ۳۸۰ هجری به نقل احادیث پرداخته بودند جزو دسته ششم به شمار آمده اند» . عبدالغافر بن اسماعیل الفارسی^۲ این تألیف را تا سال ۵۱۸ هجری رسانده و ذهبی (متوفی به سال ۷۴۸ هجری) که ناقل آثار دیگران است خلاصه ای از کتاب البیع ترتیب داده .

با اینکه کتاب بیع حاوی مطالب خاصی بوده - اگر بنا بر حکایتی که از آن اثر در انساب سمعانی ، درباره سیمجوریان نقل شده داورى کنیم ،

←

(Rieu, Suppl. Pers, p. 61) . > در باره این مؤلف رجوع شود به : Hamdani, Some Rare Manuscripts, p. 581. در «لسان المیزان»، ابن هاجر بارها از وی نقل شده (F. Krenkow) - و. م. < .

۱ - حاجی خلیفه ، ۱۱ ، ۱۵۵-۱۵۶ .

۲ - یاقوت از تألیف عبدالغافر (« ارشاد » ، ۱۱ ، ۱۰۷) در مورد سرگذشت

عالمی که در رمضان ۵۱۸ در گذشته نقل می کند . احمد زکی ولدی رونوشت این تألیف را در قسطنطنیه دیده .

ممکن بود برای ما واجد اهمیت فوق العاده باشد^۱. از داستان مزبور چنین مستفاد می گردد که سیمجوریان که آشکارا باسلالة سامانیان در مبارزه بودند از حسن توجه علنی روحانیان برخوردار بوده اند. اینان بطور کلی در مبارزه ای که میان دستگاه و ادارات دولت و اشراف لشکری جریان داشته بیشتر از گروه اخیر الذکر جانب داری می کرده اند.

ممکن است که تألیف جمیع منبع موردی^۲ و عوفی^۳ و حمدالله [مستوفی] هزونی^۴ بوده باشد. ایشان مبارزه بین ابوالحسین عتبی وزیر و سیمجوریان را به نحو دیگری (که برای وزیر چندان دلپذیر نبوده) که با وصف ابونصر عتبی مورخ (منبع اطلاعات ابن اثیر و رشیدالدین و میرخواند و غیره) متفاوت است، تقریر کرده اند^۵.

تألیف ابوالحمد بن سعید بن القاضی (متوفی به سال ۳۴۶ هجری) زیر عنوان «الكافي»^۶ در تاریخ خوارزم می باشد.

۱- «متون»، ص ۶۰ (سمعانی، چاپ مارگولیس. زیر کلمه السیمجوری).

۲- «متون»، ص ۱۲-۱.

۳- همانجا، ص ۹۳-۹۱.

۴- تاریخ گزیده، چاپ براون، ص ۳۸۵ و بعد؛ نرشخی، چاپ شفر، ۱۰۵.

۵- رجوع شود به مستخرجی از البیع که من در ZVORAO، مجلد XVIII، ص ۱۴۷ منتشر کرده ام > تحت عنوان «در باره برخی نسخ خطی شرقی در کتابخانه های قسطنطنیه و قاهره». نیز طبق «کتاب المنتظم» ابن الجوزی (نسخه قاهره «تاریخ»، ۱۳۰۶، درباره ابن جوزی رجوع شود به پروگلمان (GAL, BdI, S. 502).

۶- حاجی خلیفه، II، ۱۲۹. درباره تاریخ مرو رجوع شود به ژوکوسکی، «دیرانه های مرقومیه»، ص ۲، درباره تاریخ بلخ رجوع شود به:

«Shefer» Chrestomatie Persane t. I, pp. 62-63 (notes).

عهد حکم فرمائی سلاله ترکی قراخانیان بلاترديد دوران انحطاط ماوراءالنهر بوده. به رغم حسن نیت برخی از امیران یاد شده، نظر و عقیده‌ای که ایشان درباره کشور و دولت داشتند و آن را ملک طلق خاندان خانی می-شمردند و شیوه اقطاع داری و اقطاع بخشی و اغتشاشات احتراز ناپذیری که زاده آن عقیده بود، بالطبع سقوط کشاورزی و صنعت و بازرگانی و فرهنگ معنوی را به دنبال داشته. حتی عناوین کتب مربوط به قراخانیان بسیار کم است. از آن جمله است «تاریخ ترکستان» و «تاریخ خطای مجدالدین محمد بن عدنان که برای تمغاج خان ابراهیم بن الحسین (متوفی به سال ۵۹۷ هجری)^۱ نوشته شده بوده. در کتاب نخستین از «اقوام ترک و غریب ترکستان» و به گفته عوفی از شاهان متوفای ترک و در کتاب دوم از شاهان خطا سخن رفته. مؤلف که در قرن ششم هجری^۲ به تحریر کتاب خویش پرداخته بوده از این کلمه تمام چین را، به معنی کنونی این اصطلاح، درک نمی کرده، بلکه فقط کشور ختایان (کیدانیان) را در نظر داشته که در آن زمان بخش شمالی کشور میانه یا صحیح تر بگوئیم، امپراطوری قراختائیان یا لائوهای غربی را متصرف بوده اند.

عوفی از «تاریخ ترکستان» استفاده می کرده و افسانه عجیبی که ظاهراً منشأ کتابی دارد، درباره نای سلاله مزبور که به لقب «هرخان» ملقب گشته بوده، نقل می کند^۳. از «تاریخ ختا» در «بهجت التواریخ» شعرالله زعی^۴ (متوفی به

۱- حاج خلیفه، II، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۳. از مؤلف در لباب الالباب عوفی (I، ۱۷۹، و بعد II، ۳۷۸) یاد شده که خال وی بوده. > در چاپ روسی ۱۹۰۰ نوشته بود، برای تمغاج خان ابراهیم بن نصر (متوفی به سال ۴۶۰ هجری) «هیات بحریه»
۲- > در چاپ روسی ۱۹۰۰ غلط چاپی وجود داشته، «در قرن ۷»، هیات تحریری >
۳- «متون»، ص ۱۰۱-۱۰۰ (عوفی)

سال ۸۶۱ هجری) نیز یاد شده. گذشته از این محمد بن علی التوشی کتاب محمد بن عدنان را به زبان ترکی برگردانده.

ظاهر فقط يك تألیف تاریخی که در زمان قراخانیان در ماوراءالنهر نوشته شده در دست است به نام «اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة» تألیف محمد بن علی الحاکب السمرقندی^۱. این کتاب برای قلیچ قتمناج خان مسعود بن علی که در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی سلطنت کرده نوشته شده بود.

مؤلف بیشتر به سبب تنظیم روایت منشور «سندباد نامه بزرگ»^۲ مشهور است. از تألیف تاریخی وی تا حدی که بر ما معلوم است فقط يك نسخه باقی مانده^۳ و حاوی سرگذشت سلاطین مختلف تا سلطان سنجر می باشد. بیشتر داستان های کتاب جنبه لطیفه گوئی دارد و بر روی هم چندان جالب توجه نمی باشد جز شرح وقایع سلطنت قلیچ قتمناج خان^۴ که در زمان حیات مؤلف روی داده بوده.

از دانشمندانی که معاصر قراخانیان بوده در ترکستان شرقی می زیستند فقط يك مورخ یعنی ابوالفتوح عبدالغافر (یا عبدالغفار) بن حسین اللمعی را می شناسیم که در قرن پنجم هجری (پدر او که بعد از پسر زنده بوده در سال ۴۸۶ هجری وفات یافت) در کاشغر زندگی می کرده و تاریخ آن شهر را تألیف کرده است. اگر بنا بر قطعه ای که از تألیف وی در کتاب جمال قرشی منقول است (در باره او به بعد رجوع شود) داوری کنیم تألیف ابوالفتوح

۱- حاجی خلیفه، ۱، ۳۶۸. از این کتاب چند بار در «جوامع الحکایات» عوفی نام برده شده (بنا به اظهار شفاهی ح. م. نظام الدین).

۲- توجه شود به، اولدنبورگ، «در باره روایت فارسی»، ص ۲۵۵ و بعد.

۳- Cod. Lugd. 804 (Catalogus LB, Vol. III, p. 14).

۴- (متون) ص ۷۲-۷۱.

حاوی اخبار بسیار ولی آمیخته به افسانه و اشتباهات تاریخی بوده . در انساب سمعانی^۱ از يك اثر دیگر مؤلف مزبور به عنوان «معجم الشيوخ» یاد شده است .

نه تنها محققان اروپائی بلکه ناقلان اسلامی نیز اطلاعات خویش را در باره حوادث ماوراءالنهر در زمان قراخانیان منحصرأ از تألیفاتی که در ایران نوشته شده بوده اخذ کرده اند و این حقیقت حاکی از سقوط فرهنگ و دانش در قلمرو دولت مزبور می باشد. نخست البته باید از تألیفات مورخانی که در دربار سلاطین غزنوی بوده اند یاد کنیم . غزنویان در نواحی جنوب آمودریا (جیحون) جانشینان بلا فصل سامانیان بوده اند .

در زمان غزنویان تألیفات تاریخی بالنسبه فراوان بوده . مقدم ترین تألیف تاریخی آن زمان به قلم ابومنصور حسین بن محمد ثعالبی (هم عصر عبده الملک بن محمد که پیش از این از او نام برده ایم) برای برادر محمود ، یعنی ابوالمظفر نصر بن سبکتگین (متوفی به سال ۴۱۲ هجری) نوشته شده

۱- همانجا ص ۶۴ . (سمعانی ، چاپ مارگولیس ، زیر کلمات : الالعی ، و «الکاجفری») ص ۱۳۰-۱۲۹ (جمال قرشی) .

۲- اما خواندمیر تألیف این کتاب را به عبده الملک نسبت می دهد (خواندمیر ، تهران ، چاپ (۱۲۷۱ ، II ، ۱۴۰) از آنجائی که در نسخه خطی کتابخانه پاریس نام مؤلف ذکر نشده ، ممکن است حاجی خلیفه اشتباهاً نقل کرده و مؤلف کتاب «تاریخ» و «یتیمه» شخص واحدی باشد . ولی حاجی خلیفه می گوید که ، مؤلف تاریخ از مردم مرعش (در آسای غربی) و نویسنده « یتیمه » اهل نیشابور بوده و این موضوع امکان اشتباه را از طرف او رد می کند ، در کتاب ابن معین « فردوس العواریخ » ، ررن ۲۲۲ آ نام ثعالبی مورخ عبده المطلب بن محمد بن اسمعیل ذکر شده « به شماره بعدی حاشیه رجوع شود > .

بوده . این تألیف به چهار مجلد تقسیم شده و به زمان محمود خاتمه می‌یافته. فقط دو مجلد اول حاوی تاریخ پیش از اسلام و تاریخ محمد (ص) به دست ما رسیده . نام کتاب غرر اخبار سلاطین ایران و تاریخ آنان است^۱ [غرر اخبار ملوک القروس و سیرهم] .

اندکی پس از مرگ نصر کتاب «تاریخ الیمینی» ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی به زبان عربی تألیف شد که به حادثه درگذشت نصر پایان می‌یابد . در این اثر کامل‌ترین بازدید حوادث سالهای ۳۶۵ تا ۴۱۲ هجری مندرج است .

تألیف عتبی منبع اصلی ابن اثیر و دیگر ناقلان اخبار بوده است . به رغم وفور کلمات و جملات پرطمطراقی که مطالعه اصل تألیف عتبی را دشوار می‌سازد ، مؤلف مزبور به قول آ . مولر^۲ عقیده خویش را درباره حوادث با آزادی بسیار- بیش از آنچه از يك مورخ درباری انتظار می‌رود- ابراز می‌داشته . مؤلف در سرگذشتی که به قلم خود وی است اعتراف می‌کند که این کتاب را به منظور «تجلیل» محمود به رشته تحریر درآورده و به خاطر نوشتن آن عنایت وزیر را جلب نموده . با این حال جوانب تاریک آن سلطنت پرزرق و برق و قهرمردم را که بر اثر مالیات‌های توان‌فرسا از هستی ساقط شده بودند ، پنهان نمی‌دارد.

عتبی از خاندانی بوده که دو وزیر دوران سامانیان از آن برخاسته بودند و خود در زمان محمود شغل دولتی داشته و به این دلایل البته ذهن وی مشحون از اندیشه دستگاه اداری سلطنت مطلقه بوده و با مخالفت

1 - (Suppl. 742A) De Slane, «Catalogue BN, p. 284

«یکی بودن دو» تعالی‌بدون تردید ثابت شده» (Rosenthal, «From Arabic

books») p. 182 - ب . ف .

2 - Müller, «Der Islam,» Bd II S. 62.

روحانیان و بطور کلی عناصری که بسا حاکمیت کاتبان و کارمندان دولت سر خصوصیت داشتند، نظری منفی داشته.

اشپرنگر در سال ۱۸۴۷ در دهلی اصل عربی آن را چاپ و منتشر کرد (ظاهراً در پترزبورگ حتی يك نسخه از این چاپ نیز یافت نمی‌شود!) چاپ دیگری، در سال ۱۲۸۶ هجری با توضیحات و حواشی فقه‌اللفوی شیخ منینی در قاهره به عمل آمد. و سرانجام در سال ۱۳۰۱ هجری تألیف عتبی بسا متن ابن‌اکبر (در حاشیه کتاب) در قاهره طبع و منتشر شد. در موزه آسیائی فرهنگستان علوم يك نسخه خطی بسیار عالی «تاریخ الیمینی» که در ۶۶۲ هجری استنساخ شده^۱ موجود است.

در سال ۶۰۲ هجری ابوالشرف ناصح بن جعفر الجرفادهانی تألیف عتبی را به زبان فارسی برگردانده. ناقلان ایرانی از این ترجمه استفاده نموده و غالباً کلمه به کلمه متن ترجمه جرفادهانی را رونویس کرده‌اند. در سال ۱۲۷۴ هجری این ترجمه را به شیوه چاپ سنگی در طهران به طبع رساندند. شفر فصولی از آن را که به تاریخ ساسانیان مربوط بوده همچون ضمیمه‌ای به چاپ «تاریخ نرشخی» خویش افزوده (رجوع شود به ما قبل ص ۶۱ - ۶۰ - ۵۹) در سال ۱۸۵۸ رینولدس تألیف جرفادهانی را به انگلیسی ترجمه کرد^۲. و بنا به گفته منصفانه شفر و دکتر ریو^۳ این ترجمه

۱- نسخه خطی شماره ۵۱۰ <C 342>. رجوع شود به، Rosen, Notices sommaires, f 94. ترجمه فارسی در IV notices et extraits کاملاً به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته <de Sacy, Histoire de Yémineddoula>

در باره روایات عربی و فارسی آن رجوع شود به،

BRowne. A Literary history, Vol. II, p. 471.

2- The kitab -i-Yamini, Historical Memoire of the Amirsabaktagin and Sultan Mahmud of Ghezna... Transl. from the Persian Version of the contemporary Arabic Chronicle of al Utbi by J. Reynolds. London, 1858 (OTF).

3- Rieu. «Pers.» Mss, Vol. I, p. 157.

واجد دقت نیست . مؤلف فارسی متن عربی را بالنسبه دقیق ترجمه کرده و فقط جاهای معدودی را از قلم انداخته . ولی سرگذشت عتبی را که مؤلف به قلم خود به تألیف خویش منضم ساخته بود ، ترجمه نکرده است .

ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (متوفی در حدود سال ۴۴۰ هجری) که شاید بزرگترین دانشمند مسلمانان توان نامید^۱ معاصر عتبی بوده و تخصص وی در ریاضیات و نجوم بود ولی تألیفات تاریخی نیز دارد . «تاریخ خوارزم» وی به دست ما نرسیده . بیهقی داستان تسخیر کشور [خوارزم] را از طرف محمود از آن کتاب اخذ کرده است . در تألیف تاریخی بیرونی که استاد زاخاؤو متن و ترجمه انگلیسی آن را چاپ و منتشر کرده ، اطلاعات تاریخی پربهائی وجود دارد . استاد مزبور اطلاعات مذکور را به صورت منفعی در رساله خویش تحت عنوان :

«Zur Geschichte und Chronologie von kharezm» آورده^۲ .

در حدود سال ۴۴۲ هجری تألیف ابوسعید عبدالرحمن ضحاک گردیزی تحت عنوان «زین الاخبار» به فارسی نوشته شد ، این کتاب ، گذشته از فصل مربوط به ترکان (در باره این فصل رجوع شود به ماقبل ص ۵۸-۵۷) و فصل هندوستان^۳ ، حاوی تاریخ خلفا تا سال ۴۲۳ و تاریخ خراسان تا جنگ

۱- درباره وی رجوع شود به مقاله بارون و . ر . روزن در ZVORAO مجلد ۳ ، ص ۱۴۷ و بعد <تقریظ به چاپ زاخاؤو> .

۲- رجوع شود به قبل ص ۳۳ حاشیه ۳ . در باره نسخه خطی تازه (و کامل تر) تألیف بیرونی رجوع شود به : «Sálemann, »Zur handschriftenkunde», S. 861 sq. > همچنین رجوع شود به : خالیدوف ، «تکملها» ص ۱۴۷ و بعد - همان تحریریه> و ترجمه بیرونی در «ارشاده» (VI . ۳۱۴-۳۰۸) .

۳- اشاره بدان رجوع شود به : بیرونی ، «هندوستان» (تحقیق مالهند) ، ترجمه زاخاؤو ، II ، ۳۶۰ ، ۳۹۷ . این تذکر را مرهون س . ف . اولادنبورسکی می‌باشیم .

دینور میان مودود و محمود (۷۳۲ هجری) می‌باشد. در نتیجه فقدان تألیف سلامی، کتاب گردیزی را، که متأسفانه عجبالتاً دو نسخه خطی آن بر ما معلوم است - و تاریخ تحریر آن دو نسخه هم خیلی تازه است - از لحاظ

۱- مؤلف در چاپ اول اشتباه آله را تکرار کرده (Sachau-Ethé, Catalogue, II) و نسخه خطی آکسفورد (Ouseley, 240) را نسخه منحصر به فرد معلوم تألیف گردیزی شمرده است و حال آنکه نسخه دیگری از این تألیف در کمبریج موجود است (King, s⁸ College Library, 213) رجوع شود به شرح و توصیف نسخ خطی King's College (Palmer ne مورثی - برخلاف آنچه من اشتباهاً در «Festschrift Noldeke» تذکر دادم: (Amm., 173. S. 5) <Zur Geschichte der Saffariden> - از اثر گردیزی در ص ۱۲۰ یاد شده

<palmer, Catalogue, p. 120 NR 213>.

تاریخ آن چندان روشن نیست ولی ظاهراً ۹۳۰ هجری باید باشد (۱۵۲۴ میلادی) و شیوه خط نویسی و وضع ظاهر نسخه مزبور نیز مؤید این تاریخ است. بدلائی می‌توان فکر کرد که نسخه خطی آکسفورد از روی نسخه کمبریج نوشته شده. اغلب خطاها مطابق الثمن بالمثل در هر دو نسخه دیده می‌شود (مثلاً ترادف کلمات «عمر و دختر» توجه شود به «متون» ص ۶. حاشیه ۱۱)، با این حال در بعضی موارد قرائت نسخه آکسفورد را از روی نسخه کمبریج می‌توان اصلاح کرد، ۱: براون هم (A Literary History, Vol II, p. 183) در ۱۹۰۶ از نسخه آکسفورد به عنوان تنها نسخه معلوم یاد می‌کند. معلوم نیست واورثی که در حواشی خویش به «طبقات ناصری» جوزجانی (۱۱، ۹۰۱) از این تألیف مستخرجاتی آورده از چه نسخه‌ای استفاده کرده است. > اثر گردیزی (متن فارسی) از روی نسخه خطی کمبریج توسط استاد محمد ناظم چاپ و منتشر شده (نه کاملاً بلکه از ورق ۸۱ ب تا ۱۴۳ آ) (به فهرست کتابشناسی رجوع شود) از نظر گاه‌ناشر (رجوع شود به مقدمه، ص ۲ - ۱) تاریخ نسخه خطی کمبریج را نباید آنچنانکه و. و. بارتولد گمان می‌کرده، ۹۳۰ هجری خواند بلکه ۹۳ [۱۰] باید خوانده شود. ناشر دلایل چندی در دفاع از این عقیده ذکر می‌کند. يك چاپ جدید و کامل متن فارسی زین‌الخبار گردیزی توسط استاد نفیسی [طهران ۱۳۳۳ هجری شمسی (۱۹۵۴ میلادی)] تهیه شده - هیئت تحریریه <چاپ محمد ناظم مجدداً منتشر شده با مقدمه‌ای از محمد قزوینی که در آن بر تصرفات محمد ناظم خرده گرفته است>.

[متن کامل زین‌الخبار را اخیراً بنیاد فرهنگ ایران چاپ کرده - مترجم]

مطالعه تاریخ خراسان تا پایان کار سامانیان باید منبع اصلی شمرد .

متن کتاب گردیزی گاه به متن ابن اثیر بسیار نزدیک است و در بعضی موارد تقریباً ترجمه کلمه به کلمه آن است^۱ و البته سبب این مشابهت آن است که هر دو مؤلف از منبع واحد دیگری استفاده کرده اند . و آن منبع بی شک همان تألیف سلامی بوده . در کتاب ابن اثیر اخبار مفصلی در باره تاریخ سامانیان نامرگ ابوعلی چغانی وجود دارد . به احتمال قوی تألیف سلامی تا این حادثه رسانده شده بوده (رجوع شود به قبل ص ۵۲).

اما در باره وقایع سال های بین ۳۴۲ و ۳۶۵ هجری، که تقریباً در اثیر ابن اثیر اطلاعی وجود ندارد ، گردیزی بالنسبه به تفصیل سخن می گوید و مبنای اخبار او منبع دیگری است که ابن اثیر از آن خبر نداشته . متابعت گردیزی از سلامی را این نکته که گفته های گردیزی درباره عمرو بن لیث در مستخرجات کتاب ابن خلکان مأخوذ از تألیف سلامی کلمه به کلمه تکرار شده ، تأیید می کند^۲.

در سال ۴۵۰ هجری تألیف محمود وراق که تاریخ (چندین هزار سال) را تا ۴۰۹ هجری شامل بوده پایان یافت . خبر تألیف این کتاب را فقط در اثر بیهقی مورخ می یابیم^۳ و وی داستان احیای بنای شهر غزنه را توسط عمرو بن لیث نقل کرده است .

بیهقی می خواسته اطلاعات بیشتری در باره محمود [وراق] که

۱- بریزه در قطعات مربوط به احمد بن سهل « متون » ص ۶ و ابن اثیر ، چاپ نورنبرگ - VIII - ۸۶ .

۲- چاپ ویوستنفلد - شماره ۸۳۷ - ترجمه دسلن - IV - ۳۲۲ - ۳۲۶ ، « متون ص ۵۵ » .

۳- چاپ مورلی - ۳۱۷ < چاپ غنی - قیاض ۲۶۲-۲۶۱ > .

مورخ معتمدیش می‌خواند به خوانندگان خویش بدهد ولی به عللی که مربوط به وی نبوده نتوانسته . او چنین می‌گوید : « و این محمود ثقه و مقبول القول است [و] در ستایش وی سخن دراز داشتم اما ده پانزده تألیف نادر وی در هر بابی دیدم چون خبر به فرزندان وی رسید ؛ مرا آواز دادند و گفتند : ما که فرزندان و تیم ، همدستان نباشیم که تو سخن پدر ما ، بیش ازین که گفتی برداری و فرو نهی . ناچار بایستادم » محمود وراق اثر خویش را به سال ۴۰۹ هجری پایان داده و به همین سبب بیبھی حکایات خویش را از آن تاریخ آغاز کرده است .

تألیف ابوالفضل محمدبن حسین بیبھی (متوفی به سال ۴۷۰ هجری) در میان تألیفات تاریخی مسلمانان - و لا اقل آنچه بدست است - مقام کاملاً ویژه‌ای دارد . مؤلف کاملاً آگاهانه کتاب خویش را نقطه مقابل تألیفات مورخان می‌شمارد که می‌نویسند « فلان پادشاه فلان سال را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند و این آن را یا او این را بزد و برین بگذشتند »^۱.

بیبھی بر خلاف ابن گونه مورخان در باره همه حوادثی که خود گواه آنها بوده ، مشروحاً سخن می‌گوید . دیدیم که بیبھی از سال ۴۰۹ هجری حکایت آغاز می‌کند^۲ . فقط بخش کوچکی از تألیف بزرگ او - در دوران

۱- بیبھی ، چاپ مورلی ، ۸۳۴ <چاپ غنی- فیاض - ص ۳۵۴> .

۲- در نتیجه باید گفته دکتر ریو (Pers. MSS, Vol. I, p. 150) را که تألیف بیبھی از ظهور سلاله غزنوی آغاز گشته بوده خطا بدانیم . در مستخرجاتی که جوزجانی مورخ (به بند رجوع شود) از بیبھی نقل کرده در باره سبکتگین هم سخن گفته شده ولی این بخش ، ظاهراً از تاریخ محمود اخذ شده و یکی از گریزهای

سلطنت محمود (۴۳۳ - ۴۲۱ هجری قمری)؛ یعنی نصف آخر مجلد ششم

→

متعدد مؤلف بشمار می‌رود. در تاریخ مسعودی هم گریزهایی به سبکتکین زده شده (بیهقی، چاپ مورثی ۵۵۷ > چاپ غنی - فیاض - ص ۴۵۰ <) گذشته از چاپ مورثی يك چاپ طهران سال ۱۳۰۷ هجری که از روی نسخه خطی مورخ به سال ۱۳۰۵ هجری بعمل آمده نیز وجود دارد. چند نسخه از آن را استاد آ. ژوکوسکی در سال ۱۸۹۹ برای کتابخانه دانشگاه پترزبورگ اکتیاف کرده بوده. این چاپ شامل بخشی از تألیف بیهقی است که مورثی نیز به طبع رسانده ولی در آغاز چند صفحه اضافه دارد. ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق خویش اطلاعات چاپ توجهی در شرح زندگی ابوالفضل بیهقی بدست می‌دهد (تاریخ بیهقی - نسخه خطی موزه بریتانیا ورق‌های ۱۰۱ تا ۱۰۳ ب) و مطالبی چند در باره تألیف وی نیز می‌نویسد. در تاریخ بیهق گفته شده که تألیف ابوالفضل بیهقی پیش از سی مجلد بوده (از اول ایام سبکتکین تا اول ایام سلطان ابراهیم) (بدیهی است که وی از تألیف محمود وراق نیز استفاده کرده بوده) مؤلف در سال ۴۷۰ هجری (اوت - سپتامبر ۱۰۷۷ میلادی) بدرود جهان گفت. ابوالحسن بیهقی برخی از بخش‌های این تألیف را در کتابخانه‌های مختلف دیده بوده ولی «تمام ندیده» رجوع شود به Barthold, «Baihakia»

> چاپ انتقادی متن فارسی تاریخ بیهقی، غنی - فیاض که در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی (۱۹۴۵) بعمل آمده به مراتب بهتر است. يك چاپ تاریخ بیهقی که توسط ایران شناس نامی استاد سعید نفیسی آماده و منتشر شده نیز وجود دارد (مجلد اول و دوم متن فارسی است و مجلد سوم تعلیقات و حواشی مفصلی که به ویژه مطالب فراوانی درباره قراخانیان با اشاره به منابع بدست می‌دهد)، ترجمه روسی تاریخ بیهقی با توضیحات و تعلیقات در سال ۱۹۶۲ در تاشکند توسط آ. ک. آرفنس منتشر شده. (در این مورد وزین پس شرح کامل تألیفات جدیدی را که ما مذکور می‌داریم از لحاظ کتاب شناسی در فهرست کتب آخرین کتاب خواهید یافت) حیات تحریریه <.

و مجلدات هفتم و هشتم و نهم و قسمتی از مجلد دهم به دست ما رسیده . مورثی بخشی از تألیف بیهقی را که محفوظ مانده و در دست است در کلکته چاپ و منتشر کرده است .

این کتاب در سال ۴۵۰ و ۴۵۱ هجری نوشته شده . ولی معلوم نیست که تا به چه سالی رسیده بوده . فقط می دانیم که سی مجلد بوده^۱ . جوزجانی مورخ قرن ششم هجری^۲ و حافظ ابرو ناقل اخبار که در قرن هشتم و نهم هجری می زیسته^۳ قطعات مختصری از مجلدات اول آن را نقل کرده اند . ولی از بیست مجلد آخر آن مستخرجاتی ملاحظه نشده .

۷ - موللر^۴ تألیف بیهقی را « خاطرات روزانه يك کارمند ایرانی » خوانده و این تعریف درست نیست . می توان عقیده استاد زاخانو^۵ را صحیح تر شمرده آنرا « یادداشت های مؤلف » خواند . بیهقی کتاب خویش را در سنین پیری پس از ترك خدمت دولتی نوشت . وی در حدود سال ۳۸۶ هجری به دنیا آمد^۶ و نزدیک به سال ۴۱۲ هجری وارد خدمت شد و ۱۹ سال در دفتر تنظیم و تحریر اسناد سیاسی یا دیوان رسائل تحت ریاست ابونصر مشکان متوفی به سال ۴۳۱ اشتغال داشت^۷ . سلطان مسعود پس از سرگ ابونصر

۱ - به گفته فصیح ناقل اخبار که در قرن پانزدهم میلادی می زیسته (ورق ۲۶۳) و میخواند چنین است .

۲ - ترجمه راورتی ، I - ۶۷ و بمد (چاپ فائو - لیس - ۶ و بمد)

۳ - «متون» ص ۱۵۷ .

۴ - Müller, «Der Islam» BdII, S.1994

۵ - Sachau, «Zur Geschichte», II, S. 5

۶ - بیهقی ، چاپ مورثی ۲۴۶ <چاپ غنی - فیاض - ۲۰۹>

۷ - بیهقی ، چاپ مورثی ۷۳۹ <چاپ غنی - فیاض ۵۹۷ - ۵۹۶>

کماکان از مؤلف مزبور حمایت می‌کرد ولی پس از درگذشت مسعود وضع او دگرگون گشت. مدتی مضروب بود و باید گفت که خود تاحدی خویشتن را مقصر می‌دانسته^۱. زان پس باری دیگر بخدمت پذیرفته شد و در عهد سلطان عبدالرشید (۴۵۰ - ۴۴۱ هجری قمری) در رأس دیوان رسائل قرار گرفت^۲.

وی کاتب و کارگزاری بود که به دربار راه داشت و بالطبع بیشتر از حوادث و زندگی درباری و مأموران دیوان و تحریکات درباریان و عملة دستگاه دولت و رقابت اشخاص مختلفی که می‌خواستند به نحوی از انحاء در رأی سلطان اعمال نفوذ نمایند سخن می‌گوید. گذشته از این، در تألیف وی اخبار بالنسبه مشروحه درباره روابط خارجی دیده می‌شود. بیشتر نامه‌های رسمی که به سلاطین نوشته می‌شده به تحریر خود وی بوده ولی بسا این حال مستأسفانه، نتوانسته متن اصلی اسناد مزبور را نقل کند- زیرا اوراق را گویا هنگام برکناری وی از خدمت - به عنف از او گسسته بودند. وی خود چنین می‌نویسد:

« نامه‌های حضرت خلافت و از آن خانات ترکستان و ملوک اطراف [همه] به خط من رفتی و همه نسخه‌ها من داشتم و به قصد ناچیز کردند [و] دریفا و بسیار بار دریفا که آن روضه‌های رضوانی برجای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی [و] نوید نیستیم از فضل ایزد عز ذکره که آن [ها را] به من باز رساند - تا همه نبشته آید»^۳.

مع هذا فقدان اصل اسناد مانع از آن نشد که مؤلف تألیفی «نادر» و

۱ - بیهقی، چاپ مورلی- ۱۷۵۴ > چاپ غنی - فیاض، ۶۰۱ <.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی- ۱۱۲۲ > چاپ غنی - فیاض، ۱۱۰ <.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی- ۱۳۶۲ > چاپ غنی - فیاض، ۲۹۴ <.

واقعا پر بها برای آیندگان باقی گذارد. بطوری که استاد زاخاؤو به حق نوشته: بیبتهی وضع زندگی درباری را با صراحت و صداقت تام و تمامی شرح داده است. و علی رغم احترامی که نسبت به دیهیم سلطنت داشته حق خویش نمی‌داند که اعمال بد خداوندگار و سلطان خود را پنهان دارد^۱. مؤلف خود می‌گوید^۲ که پس از برکناری از خدمت بر همه حسابهایی که با مخالفان پیشین خویش داشته قلم بطلان کشیده و می‌کوشد تا حوادث را بدون غرض و جانب داری شرح دهد. و در واقع داستان‌هایی که از تحریکات و تفتینات درباری می‌نویسد از نظرگاه شاهد بی‌غرضی بیان شده.

تاریخ بیبتهی کمتر از آن چه استحقاق داشته تا کنون مورد استفاده قرار گرفته است. به ویژه ایسن نکته جالب توجه است که هیچ يك از دانشمندانی که در باره قراخانیان^۳ تألیفاتی کرده‌اند از اثر وی بهره مهمی نگرفته‌اند^۴ و حال آنکه مشروح ترین و دقیق ترین اطلاعات مربوط به سلاطه مزبور را در مدت زمانی طولانی فقط در تاریخ بیبتهی می‌توان یافت. تا حدی نقایص چاپ مورلی (حروف غیر واضح، فقدان سر فصل‌ها و فهرس و غیره) سبب این وضع بوده. خلاصه مفصلی از محتوی تاریخ

۱ - بیبتهی، چاپ مورلی - ۵۷۳ <چاپ غنی- فیاض، ۴۶۲>.

۲ - بیبتهی، چاپ مورلی - ۲۰۷ <چاپ غنی- فیاض ۱۷۹-۱۷۸>.

۳ - سمریگوروف، قراخانیان - Sachau, «Zur Geschichte», II, S. 38-40. Dorn, über die Münzen; Dorn, «Nachträge»;

جوزجانی، ترجمه راورتی، ۱، ۹۰۱-۹۰۰ (حاشیه راورتی) - گونادگوبلیک، چاپ رادلوف - ۱ - ص LXXX - LXXVIII (مقدمه) (رادلوف درباره اوبنوریان، ص ۱۲۵-۱۲۲).

۴ - اشاراتی در تألیفات زاخاؤو و راورتی دیده می‌شود.

بیهقی (به زبان فرانسوی) توسط بی برشتین - کازیمیرسکی در مقدمه چاپ دیوان منوچهری^۱ گنجانده شده ولی نویسنده خلاصه گاه معنی متن مورخ فارسی زبان را درک نکرده . مثلاً سخنانی که درباره اسناد رسمی پیشتر نقل شد به «تالیفات تاریخی» بیهقی منسوب گشته است^۲ .

جوزجائی مورخ قرن سیزدهم میلادی^۳ از تألیف دیگری در تاریخ غزنویان که معلوم نیست در چه زمانی نوشته شده نقل می کند به نام « تاریخ مجلول » ابوالقاسم محمد بن علی عمادی . کتاب مزبور حاوی تاریخ پیامبران و خلفای اموی و عباسی و شاهان باستانی ایران و غزنویان تا محمود بوده؛ یعنی از لحاظ محتوی به تقریب با تألیف معالبی انطباق داشته (رجوع شود به ص ۲۶۲) . مصنف «مجل التواریخ» (درباره وی به بعد رجوع شود) که در سال ۵۲۰ نوشته شده در تاریخ غزنویان به معاصر خویش امیر محمود عمادی فرزند امام السنجرى الغزنوى^۴ اشاره و استناد می کند . شاید این شخص همان محمد بن علی عمادی باشد .

پس از پیکار دندانقان (رمضان سال ۴۳۱ هجری قمری) بخش شرقی ایران از دست غزنویان بدر شده به تصرف سلجوقیان درآمد . در عهد آلپ ارسلان (۴۶۵ - ۴۵۵ هجری) هجوم سلجوقیان به ماوراءالنهر آغاز گشت و در زمان پسر وی ملکشاه (۴۸۵ - ۴۶۵ هجری) قراخانیان دست نشاندۀ و تابع

۱ - منوچهری ، ۱۳۱ - ۱۷ .

۲ - همانجا ، مقدمه - ص ۷ .

۳ - ترجمه داود لى ، I ، ص XXXIII - XXXII ، ۶۹ .

۴ - «مجل التواریخ» - نسخه خطی کتابخانه ملی - ورق ۲۶۳

د و مرا این تواریخ از املاء امیر عمادی محمود بن الامام السنجرى الغزنوى حفظه الله معلوم شد و آن را به محل اعتماد توان نوشت .

سلاطین سلجوقی گشتند. بالطبع تألیفات تاریخی که در قلمرو دولت سلجوقیان نوشته شده از لحاظ مطالعه تاریخ ماوراءالنهر نیز واجد اهمیت فوق‌العاده می‌باشد.

تألیفات تاریخی ویژه‌ای در باره سلاطین سلجوقی در قرن یازدهم [میلادی] تا حدی که اطلاع داریم، وجود نداشته. ولی سازمان دولتی و وضع زندگی اجتماعی آن عصر را از «سیاست‌نامه» - وزیر نامی نظام الملک (ابوعلی حسن بن علی طوسی متوفی به سال ۴۸۵ هجری) - می‌توان درک کرد.^۱ در سال ۱۰۹۱ میلادی = ۴۸۴ هجری سلطان به‌چندتن از عیان‌دولت مأموریت داد تا گزارش‌های درباره مملکت با اشاره به همه نقایص و اصطلاحات مقدور تهیه کنند. سلطان از میان تألیفاتی که به وی عرضه شده بود فقط نوشته نظام الملک را که از ۳۹ فصل مرکب بوده پسندید و تصمیم گرفت آن را دستور عمل قرار دهد.^۲ در این کتاب از وظایف مأموران مختلف

۱ - اصل فارسی این کتاب و ترجمه فرانسوی آن توسط شفر چاپ و منتشر شده.
«Siasset Naméh. Traité de gouvernement ... Texte persan» édité par Ch. Schefer, Paris, 1891 (PEVOV, IIIe, ser. Vol. VII. 1 - re partie); Supplément, Paris, 1897 (PELQV, IIIe sér. vol. VII, 2-e partie); traduit par Ch. Schefer, Paris, 1893 (PELOV, IIIe sér., vol. VIII).

این کتاب به نام «سیرالملوک» نیز معروف است.

«متن فارسی «سیاست‌نامه» را سید عبدالرحیم خلخالی در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی (۱۹۳۱ میلادی) بچاپ سرب‌ی رسانده. این چاپ به پای شفر نمی‌رسد. همچنین رجوع شود به ترجمه روسی «سیاست‌نامه» یا کتاب «شیوه حکومت» به قلم وزیر قرن یازدهم [میلادی] نظام الملک - ترجمه و مقدمه در مطالعه این اثر و حواشی و تعلیقات از ب. ن. زاخو در مسکو - لندن گراد - ۱۹۴۹ - هیأت تحریریه»

۲ - نظام الملک، چاپ شفر، متن ۲، ترجمه ۴، ۳.

و ارباب مشاغل سخن رفته و اندرز هائی در تمام شؤون اداره ملك داده شده است .

در سال ۴۸۵ هجری نظام الملك - پیش از سفر بازپسینش به بغداد - یازده فصل دیگر هم به محمد مغربی^۱ کاتب کتب شخصی سلطان تسلیم کرد که وی می بایست فقط پس از مرگ وزیر تقدیم سلطان کند . کاتب به حق می گوید که فصول اخیر الذکر را مؤلف « به سبب رنجی که بر دل او می بود از جهت مخالفان دولت » افزوده . و بدین سبب لحن نویسنده در این فصول به مراتب سخت تر و صریح تر از باقی کتاب است . نظر ما به کمال مقصود صدر دستگاه اداری ایران [نظام الملك] هر چه باشد ناچاریم اذعان کنیم که از سخنان او ایمان عمیق کسی که به خاطر عقاید خود مرگ را بر خویش تن هموار می کند ، پیدا است . او می داند که دشمنیش با اسمعیلیان به بهای زندگیش تمام خواهد شد ولی ایمان دارد که عقاید او پس از مرگش پیروز خواهد گشت^۲ . وی چنین می گوید : « سخن بنده آنگاه به یاد آید که ایشان (اسمعیلیان) عزیزان و بزرگان را بدین چاه انداختن گیرند و آواز طبل ایشان به گوشها برسد و سر ایشان آشکارا گردد و درین رخنه بدانند [سلطان بداند] که هر چه بنده گفت راست گفت »^۳.

بی شک تألیف نظام الملك منبع اصلی است برای بررسی سازمان سیاسی دولت های مسلمان مشرق . فصل های آخرین که راجع به اسمعیلیان می باشد گذشته از سرگذشت ایشان حاوی مطالب تاریخی فراوان است .

۱ - همانجا - معن ص ۲۱۰ - نام در ترجمه شفر از قلم افتاده ص ۳۰۲ .

۲ - همانجا - متن - ۲۹۵ - ترجمه ۲۹۹ .

۳ - در ترجمه ، (Que le prince sache) که گمان نمی رود با متن مطابقت

داشته باشد .

استاد خلدکه در تقریظی که به چاپ شهر^۱ نوشته در صحت مطالب یاد شده بطور کلی و بویژه اینکه - چگونگی اسمعیلیان نصر بن احمد سامانی را بالحداد خویش مؤمن ساختند - شك دارد. ولی تأیید صحت وقوع این واقعه را - که واقعاً مورخان اشاره بدان نمی کنند (رجوع شود به قبل ص ۵۳-۵۲) در «الفهرست» می یابیم.^۲ ترجمه شهر بطوری که از ملاحظات و مستخرجات منقول مشهود است گاه آن چنانکه باید و شاید دقیق نیست ولی تحریف مهمی از مفهوم اصل در آن دیده نشده.^۳

در قرن پنجم هجری نیز تألیفات ویژه ای در تاریخ دین بدید آمد و هم در «الفهرست» ابن ندیم جای بسیار به آثار مزبور اختصاص داده شده و ابن حزم اسپانیائی [اندلسی] (متوفی به سال ۴۵۶ هجری)^۴. «کتاب الملل والنحل» را نوشت. دزی و کرمر و گولتسیر از این تألیف - که از آن چند نسخه خطی محفوظ مانده - استفاده کرده اند. آقای شریفر اخیراً مستخرجات مبسوطی از آن را به چاپ رسانده است.^۵ چند سال بعد (در سال ۳۷۵ هجری) کتاب «بیان لادیان» ابوالمعالی محمد بن عبیدالله در غزنه نوشته شده. قطعاتی

۱ - ZDMG, Bd XLVI, S. 787.

۲ - «الفهرست» - I - ۱۸۸.

۳ - مثل های دیگر ذیلاً آورده شده. رجوع شود هم به ملاحظات استاد ا. براون در باره این اثر و چاپ آن که «نیازمند اصلاحات فراوان» است (ص ۲۱۲) و «ترجمه عالی به زبان فرانسوی» (ص ۲۱۴)

(Brown, A Lit. Hist. vol. II).

۴ - در باره وی رجوع شود به: روزن. ZVORAO مجلد ۸ - ص ۱۷۹-۱۸۰. Flügel. Handschriften. Bd II, S. 107 - 198.

۵ - Schreiner, Beiträge, S. 485 - 486

اکنون این کتاب در پنج بخش در قاهره چاپ شده (۱۳۲۱-۱۳۱۷).

از آن در منتخبات شفر مندرج است^۱ و ظاهراً نسخه منحصراً به فرد تألیف یاد شده به وی تعلق داشته. در سال ۱۹۱۵ ت. کریس قن سن ترجمه دانمارکی آن را منتشر کرد^۲.

از میان تألیفات قرن ششم هجری پیش از همه باید از کتاب مجهول المؤلف «مجمالتواریک والقصص» یاد کنیم. این کتاب در ۵۲۰ هجری نوشته شده و فقط يك نسخه خطی از آن در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد^۳. تاریخ سلاله‌های سلاطین مسلمان - به استثنای سلجوقیان - در این اثر خیلی مختصر منقول است. و فصول مربوط به شاهان ایران^۴ و هندوستان^۵ و اقوام ترك بیشتر اهمیت دارد. بویژه فهرست القاب امیران شرق مهم است و يك سلسله القابی که در هیچ يك از منابع دیگر وجود ندارد در این تألیف یافت می‌شود و افسانه‌ها و روایات مربوط به اصل و تبار قبایل ترك و قهرمانان نامی ایشان (ابونیم‌ها) اندکی با آنچه گردیزی نوشته تفاوت

1-Schefer, «Chrestomathie Persane», II, pp. 132-171; notes, pp. 132-133
اکنون نسخه خطی آن در پاریس است (Suppl. Pers. 1356. N p. fol. 195v 224)
Blochet - catalogue de la collection schefer, p. 76. توجه شود به:

2 - Abul - Maali «Fremstilling af Religionerne» oversat af A. Christensen, Ko, benhaven, 1915 (Studier fra Sprog og oldstidsforskning udgivet af det Philologisk-historiske Samfund, N 101)

> يك ترجمه فرانسوی توسط آ. ماسه (۱۹۲۶) وجود داشته - هیئت تحریریه <
Ancien fond Persan N = 82

۳- «مجمالتواریک (متن فارسی) را در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی ملک الشعراء

بهار در تهران چاپ و منتشر کرده است (۱۹۳۹ میلادی) و < .

۴ - رجوع شود به مستخرجات (مجمالتواریک) در چاپ مورلی .

۵ - (مجمالتواریک) - مستخرجات در چاپ رینو .

دارد ، از آن جمله باستانی ترین روایت افسانه‌ای که زادگاه ترک پسر یالخت را جائی نزدیک ایسیك كول^۱ می‌داند در این کتاب می‌یابیم. نسخه خطی مزبور به داستان ویرانی نیشابور به دست غزان پس از اسیری سلطان سنجر (۵۲۸ هجری) ختم می‌شود. ظاهراً این حکایت را بعدها خود مؤلف و یا شخص دیگری افزوده است.

مقارن آن زمان کتاب ابوالفتوح برکته‌بن مبارک‌بن اسمعیل (متوفی به سال ۵۲۵ هجری در نیشابور) به نام «لمعات التواریخ»^۲ نوشته شده. مؤلف پس از سال ۴۶۰ هجری در غزنه به دنیا آمده بوده. و تاریخ وی به سال ۵۰۰ پایان می‌یابد. «تاریخ آل سلجوق» نیز از آن همین قرن است و نام مؤلف آن ابو طاهر خاقونی در «تذکره دولتشاه» آمده. استاد ۱۰۱ براون وی را فقط به عنوان مؤلف «مناقب الشعراء» - [تذکره گونه‌ای حاوی احوال و آثار] منتخبات شاعران - نام می‌برد و متذکر می‌شود که از «تاریخ سلجوقیان» دولتشاه چنان آمیخته به ابهام و نامشخص نام برده که معلوم نیست کدام کتاب منظور نظر بوده^۳. از مطلبی که دولتشاه از این کتاب اخذ کرده و در شرح زندگی عمیق بخاری^۴ آورده کاملاً آشکار است که مؤلف کتاب همان [ابو] طاهر خاقونی معاصر سلطان سنجر بوده^۵.

۱ - «متون» - ص ۲۰ - ۱۹ ، ابوالغازی ، انساب الانراک ، چاپ دمزون ، < متن ۹۰ > ، ترجمه ۹۰ .

۲ - «متون» - ص ۷۰ (از «خریده القصر» عمادالدین اصفهانی) .

3 - Browne, «The Sources», P. 4 2.

۴ - دولتشاه - چاپ براون - ۶۵ - ۶۴ .

۵ - هوتک - در «Recueil» از همین ابوطاهر یاد می‌کند (به بند رجوع شود) < RTHS > II - ۸۹ (اثر دیگر وی - هجوی علیه وزیر است) و ۱۰۵ و بعد .
Browne, «A. lit. Hist», Vol. II, pp 183 sq .. 328 sq ..

شرف‌الدین ابونصر اخوئیسروان بن خالد کاشانی^۱ (متوفی به سال ۵۳۳) وزیر خلیفه مسترشد وزان پس - سلطان مسعود سلجوقی - در پایان دوران حیات خویش یادداشت هائی به زبان فارسی تحت عنوان جالب توجه «فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» نوشته . یادداشت‌ها مربوط به حوادث واقعه از ۴۶۵ تا ۵۲۹ هجری بوده و فقط به زبان عربی به صورت دست کاری شده و توسط عمادالدین اصفهانی به دست ما رسیده . مترجم عربی این اثر مؤلف را به غرض ورزی و کین جوئی از دشمنان خویش متهم می کند .

استاد هوکسما با این نظر موافق نیست و معتقد است که فقط شخصیت مؤلف در تألیف وی تجلی کرده و در این نوع آثار این پدیده احتراز ناپذیر است و حتی زیبایی و امتیاز این قبیل کتب بدان است .

عمادالدین اصفهانی (ابوعبدالله محمد بن محمود) - که در سال ۵۷۹ می نوشته ، تألیف کاشانی را [به عربی] ترجمه کرده ذیلی بدان نوشت (و به عقیده استاد هوکسما مطالبی را هم از آن حذف کرده) و تاریخ سلجوقیان را تا شوال ۵۸۵ هجری ادامه داده . تألیف وی به نام «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» تا حدی که اطلاع داریم فقط در يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است و مربوط به قرن گذشته می باشد باقی مانده^۲

→ همچنین رجوع شود به اطلاعاتی که مصحح « لباب الالباب » عوفی (I - ۶ و ب) گرد آورده . وجه تسمیه وی به «خاتونی» - این بوده که سمت مستوفی جوهر خاتون همسر سلطان محمد بن ملک شاه را داشته . توجه شود به راوندی - چاپ اقبال - ۱۳۶-۱۳۱ . ۱ - در باره وی و دو مؤلف بعدی رجوع شود به : بنداری ، چاپ هوکسما ،

مقدمه : همچنین رورن « افسانه های عربی » II ، ص ۱۹۱ - ۱۹۰ .

2 - Suppl. arabe , N-772 (de slane, «Caalogue BN» N 2145 ;

خلاصه‌ای [هم به عربی] از این تألیف به قلم بنداری (فتح بن علی بن محمد که در سال ۶۲۳ هجری قمری نوشته) موجود است که به نام « زبدة النصره و نخبة العصرة » موسوم می‌باشد . استاد هوتسما تألیف اخیر الذکر را چاپ و منتشر کرده . مؤلف کوشیده تا « همه حوادث و همه خصوصیات تاریخی و حتی نیکوترین درر فصاحت عمادالدین را » محفوظ دارد و نقل کند .

بنداری گاه چند کلمه‌ای در وقایع پایان قرن ششم و آغاز هفتم هجری به متن عمادالدین ملحق می‌سازد . این کتاب حتی به صورتی که توسط عمادالدین دست کاری شده به دشواری خوانده می‌شود و سبب آن و فور جملات پر طمطراق و لغات و عبارات نادره است . ولی کامل ترین منبع در تاریخ سلجوقیان می‌باشد (و در تاریخ وقایع بعد از ۵۲۰ هجری قدیم ترین منبع) و از این رهگذر واجد اهمیت فوق‌العاده است . در این کتاب مطالب بسیاری که در منابع دیگر وجود ندارد - حتی در تاریخ بخش شرقی امپراطوری سلجوقی و نواحی ماوراءالنهر و مجاور آن - می‌یابیم و حال آنکه بالطبع توجه مؤلف بیشتر به نواحی که زندگی خویش را در آنجا گذرانیده - بوده ، یعنی غرب ایران و عراق و سوریه ، معطوف بوده است .

منتخبانی به زبان عربی نیز به قلم عمادالدین مذکور به نام « خريدة القصر و جريدة العصر » وجود دارد که اطلاعات مختصری در بره بسیارى از نویسندگان و نمونه‌های آثار ایشان در آن گرد آمده . و ضمناً از تألیفات تاریخی نیز یاد کرده (شفر عنوان کتاب را « دوشیزه زیبای کاخ و بادداشتهای

در باره مؤلف و کارهای او رجوع به ، 314 Sq . GAL . Bdl . S .
در باره بنداری و حسینی [امیر صدرالدین ابوالحسن علی بن نصر الحسینی که در
صفحه بعد مذکور است] رجوع شود به ، Ibid; S. 321 Sq .

دوران « ترجمه کرده) . قطعه‌ای از این کتاب - در تاریخ یکی از وزیران عهد سلجوقی - را شفر چاپ و منتشر نموده است^۱.

در آخرین سالهای قرن دوازدهم میلادی، پس از سال ۵۹۰ هجری کتاب امیر صدرالدین ابوالحداد علی بن نصر الحسینی که در خدمت خوارزمشاه قشش بوده تألیف شد . این کتاب به نام « زبدة التواریخ » موسوم و شامل تاریخ سلجوقیان است . تنها نسخه معلوم آن در موزه بریتانیا محفوظ است^۲. به گفته استاد هودسما بخش عمده تألیف حسینی خلاصه‌ای است از کتاب عمادالدین . و مؤلف فقط در بیان تاریخ نخستین سلاطین سلجوقی از تواریخ دیگر استفاده کرده . وی ندره^۳ از منابع خویش یاد می‌کند و محتملاً کلمه به کلمه تألیفات مزبور را رونویس کرده . آنچه مؤلف در باره وقایع زمان خویش می‌گوید بیشتر اهمیت دارد . و وی در این مورد « جزئیات فراوانی را که تقریباً در دیگر منابع وجود ندارد نقل می‌کند ».

۱ - نظام الملك - چاپ شفر ، ضمیمه - ۱۲۲ - ۱۱۵ .

در باره نسخه خطی رجوع شود به : MS - Stowe , Orient. 7 . 2

Rieu . Suppl. Arab ., pp 324 - 344 . RTHS , I , PX - II , FXXXVI

روزن افسانه‌های عربی - III ص ۲۴۳ و بند که در آن قطعه‌ای مربوط به جنگ البارسلان با رومان‌دوین - متن و ترجمه روسی - منقول است . از این نسخه استاد وایت (Wright) بلافاصله پس از ابتیاع آن توسط موزه بریتانیا - استنساخ کرد تا بعدها آن را به چاپ رساند . ولی هنوز به طبع نرسیده . ک . زیوسهیم (Sussheim, «Prolegomenas») نیز بعدها چنین وعده‌ای داد ولی تا کنون (۱۹۲۵) کتاب چاپ و منتشر نشده . به گفته زیوسهیم « زبدة التواریخ » تنها منبع تاریخ مجهول المؤلفی است که در MS Stowe Orient. 7 . محفوظ می‌باشد > تألیف صدرالدین (۱) را محمد اقبال در لاهور به سال ۱۹۳۳ طبع و منتشر کرده ... و . م . < .

مقارن آغاز قرن سیزدهم میلادی - به سال ۵۹۹ هجری - در آسیای صغیر تألیف ابویعرب محمد بن علی الراوندی به نام «راحة الصدور و آية السرور» [به فارسی] نوشته شده. تألیف راوندی مختصر است و مطالب تازه و اندکی به دست می‌دهد. فقط يك نسخه خطی اصل فارسی آن - که به شادروان سفر تعلق داشته^۱ - معلوم است و وی تاریخ سلطنت سنجر - متن و ترجمه فرانسوی^۲ آن وزان پس تاریخ نخستین سلاطین سلجوقی - تا ملت شاه (فقط متن)^۳ را چاپ و منتشر کرده است. اکنون این کتاب بالتمام توسط محمد اقبال تصحیح شده و در انگلستان به چاپ رسیده است.^۴ کتاب راوندی

۱ - اکنون در کتابخانه ملی پاریس.

Suppl. pers. 1314; Blochet, Catalogue de la Collection

Schefer, p 85.

2 - Tableau du règne de Moïzz eddin Aboul Harith, Sultan Sindjar, par Mohanmed ibn Aly Ravendi. Texte persane publié... avec la traduction française, par Gh. Schefer, «nouveaux mélanges orientaux» pp. 1-47.

متأسفانه این ترجمه خطاهای فراوان دارد که بالکل مفهوم را تحریف می‌کند. کافی است بگوئیم که جمله «در سرکس فرستادند» ترجمه شده است، «Députa à SerKos» - [یعنی نماینده‌ای به سرکس فرستادند - مترجم] و ضمناً در حاشیه نوشته شده که «سرکس» شهری است در ناحیه کش ۱ (ص ۱۹، ۳۵).

۳ - راحة الصدور و آية السرور - در تاریخ سلجوقیان به قلم محمد بن علی بن

سلیمان الراوندی. چاپ شده به همت محمد اقبال - لیدن - لندن، ۱۹۲۱

(GMS OS, II).

۴ - نسخه خطی - b 8 - ۹۵۰ (D 118).

در عهد سلطان مراد دوم (۸۵۵ - ۸۷۵ هجری) به زبان ترکی ترجمه شده، و يك نسخه از این ترجمه در کتابخانه موزه آسیائی موجود است^۱. بخشی از متن ترکی مربوط به سلجوقیان آسیای صغیر (که مترجم تاریخ ایشان را ضمن ذیلی به سال ۶۲۲ هجری رسانده) توسط استاد هوتسما چاپ و منتشر شده است^۲.

« تاریخ آل سلجوق » جمال الدین علی بن یوسف القمطی (متوفی به سال ۶۳۶ هجری)^۳؛ مانند پاره‌ای تألیفات دیگر - که تاریخ تألیف آنها

۱ - نسخه خطی (D 116) 500 ba .

2- «Histoire des Seldjoucides d' Asie Mineure d' après Ibn Bl'bl'». Texte turc publié ... par M. Th. Houtsma , leide, 1902 (RTHS, Vol. III) در مقدمه اصل فارسی به شخصی به نام ابن یی‌یی منسوب گشته و به مقاله شفر در، «Récueil de Textes et de traductions .

استناد شده . < ابن یی‌یی ، مستخرجات در چاپ شفر > ، I ، و بعد . در مقاله مزبور گفته شده که ناصرالدین یحیی بن محمد مروف به ابن البیبی تاریخ سلجوقیان آسیای صغیر را از ۵۸۸ تا ۶۷۹ هجری نوشته و ترجمه ترکی این کتاب در قرن پانزدهم به عمل آمده و موجود است و نسخه خطی آن در کتابخانه هرتفولد مضبوط می‌باشد . برنالدو لور می‌خواست این نسخه را به طبع رساند ولی فرصت نیافت . در فهرست فلیشر اطلاعاتی در باره این تألیف وجود ندارد . در متن نسخه خطی موزه آسیائی ۵۹۰ ba (D116) (که چنانکه معلوم است از روی نسخه لیدن استنساخ شده) اشاره مستقیم به کتاب راوندی شده و آن را اصل این تألیف شمرده . مقایسه روایت ترکی با متن فارسی چاپ شده در این باره شکی باقی نمی‌گذارد . بخش دوم کتاب که حاوی تاریخ سلجوقیان آسیای صغیر است ، علی‌الظاهر ، واقعاً ترجمه تألیف ابن یی‌یی می‌باشد .

۳ - حاجی خلیفه ، II : ۱۰۹ .

معلوم نیست - به دست ما نرسیده. از آن جمله است: «ملك نامه» یا «ملوک‌نامه» نوشته مؤلفی مجهول که مأخذ و منبع میرخواند و ابوالفرج^۱ و محتملاً ابن‌الکیر بوده و «سلجوق‌نامه»^۲ که تنها منبع راوندی - در تاریخ ماقبل زمان وی - به قلم یکی از اقوام او به نام ظهیرالدین فیشابوری استاد سلطان ارسلان (۵۷۳ - ۵۵۷ هجری) و سلطان مسعود (۵۴۷ - ۵۲۸ هجری) بوده و در زمان سلطنت طغرل (۵۹۱ - ۵۷۳ هجری) آخرین سلطان سلجوقی عراق تألیف کرده^۳. داستان سرقت فیل از لشکرگاه سلطان مسعود در تألیف تاریخی و جغرافیائی حافظ ابرو^۴ (قرن پانزدهم میلادی) از کتاب اخیر‌الذکر نقل شده است. در «تاریخ بیهقی» نیز این داستان آمده است^۵. حمدالله [مستوفی] قزوینی ناقل اخبار مرقوم در آثار دیگران که در قرن چهاردهم میلادی می‌زیسته از یک «تاریخ سلجوقیان» به قلم ابوالعلاء احوال یاد می‌کند^۶.

۱ - چاپ برونس - کیرش، ۲۲۹ Barhebraei. Chronicon Syriacum

RTHS, P.IX.

۲ - حاجی خلیفه، III، ۶۰۶.

۳ - ممکن است که مورلی نیز از همان تألیف (مربوط به طغرل) تحت شماره C XXXVIII (P. 133) یاد می‌کند. (Morley, A descriptive Catalogue)
متأسفانه این نسخه خطی (چنانکه به من اظهار داشته‌اند) در کتابخانه مفقود شده.

۴ - نسخه خطی GPB 'دردن' ۲۹۰ - ورق ۱۹۶ a.

۵ - چاپ مورلی، ۷۰۹ - ۷۰۸؛ <چاپ غنی - فیاض، ۵۶۶>

۶ - حمدالله مستوفی قزوینی «تاریخ گزیده»، مستخرجات ترجمه دفرمری، ۲۱، نسخه خطی LGU ۱۵۳، ص ۱۲۵۶ چاپ براون، ۴۳۴؛ ترجمه براون، ۹۳؛ درباره تألیفات متأخر مربوط به تاریخ سلجوقیان رجوع شود به، «عراضة فی الحکایة السلجوقیة» محمدبن محمدالحسینی (قرن هشتم هجری).

نیمه دوم قرن دوازدهم (ششم هجری) و آغاز قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بطور کلی جزو تاریک ترین صفحات تاریخ اسلام است . مطالب منابعی که به ما رسیده بسیار متناقض است . حتی تعیین تاریخ مهم ترین حوادث نیز بسیار دشوار می باشد . و حال آنکه وقایع این دوران از لحاظ تاریخ اقوام مسلمان اهمیت فوق العاده دارد . سقوط فرمانروائی سلجوقیان و تابعیت ماوراءالنهر در برابر یک دولت بت پرست و نیروگرفتن دو سلاله نوین مسلمان یعنی خوارزمشاهیان و غوریان ، پیروزی خوارزمشاهیان در مبارزه با رقیبان مسلمان و قراختائیان بت پرست و اتحاد سراسر بخش شرقی جهان اسلامی در تحت لوای ایشان و تأسیس امپراطورئی که به ظاهر مقتدر می نمود ولی ضعف داخلی آن به محض نخستین تصادم با دشمن خارجی نمودار گشت ... اینها همه در این دوره وقوع یافت .

تألیفات تاریخی که برای غوریان و خوارزمشاهیان نوشته شده بوده به دست ما نرسیده . تاریخ هر دو سلاله فقط از آثار ناقلان قرن هفتم هجری برای ما معلوم است و در باره ناقلان یاد شده در فصل بعد سخن خواهیم گفت . منبع اصلی تاریخ غوریان همانا جوزجانی مؤلف «طبقات ناصری» می باشد .

→

Rieu, pers. MSS, vol. II, p 848 sq. Sussheim. örolegomena

دو چاپ وجود دارد - یکی قاهره ۱۳۲۶ هجری (۱۹۰۸ میلادی) و دیگری لندن ، ۱۹۰۹ ؛ رجوع شود به راوندی ، چاپ اقبال مقدمه ، ص ۱۷ XXX . تألیف ابو حامد محمد بن ابراهیم که رشیدالدین ذکر کرده با «راحة الصدور» محمد بن علی راوندی یکی است ، همانجا به ص ۷ XXX بتکرید . > ابو حامد فقط تکمله ای به تألیف تاریخی ظهیرالدین النیشاپوری که مورد استفاده محمد راوندی بوده ، نوشته است - د.م. <.

وی از کتاب «قصص الثانی» ابوالحسن هیشم [هیصم] بن محمد النابی^۱ استفاده کرده. در دیگر جاها این مؤلف به نام ابن الهیصم خوانده شده. کتاب ابن هیصم شامل تاریخ طاهریان و صفاریان و سامانیان و سلجوقیان نیز بوده^۲. جوزجانی در شرح تاریخ سلاطین غوریه از تألیف فیخرالدین مبارکشاه مروالرودی^۳ در انساب - که در آغاز قرن هفتم هجری نوشته شده بوده و مشتمل بر اطلاعات فراوان شایان توجه درباره زبان و قبایل ترکان است - بهره گرفته^۴.

بخش مهمی از «تاریخ جهانگشای» جوینی مربوط به خوارزمشاهیان است و از این رهگذر تنها منبع میرخواند و ناقلان ایرانی قبل از وی است.

۱ - و شاید البانی، در دیگر مستخرجات این مؤلف به نام ابن هیصم خوانده شده.

۲ - جوزجانی، ترجمه راوردی، ۱، ۱۱، ۱۹، ۲۶، ۵۵، ۱۱۶، ۳۲۰.

۳ - همانجا ص ۳۰۰ بنکرید درباره نسخه خطی ابتیاعی توسط الیس (A.G.Ellis)،

Ross - Gauthiot, «L. alphabet sogéien»; Ross, «The genealogies»

مؤلف بنا به گفته ابن اثیر (۱۶۰ - XII) در شوال ۶۰۲ هجری (مه - ژوئن ۱۲۰۶) درگذشت.

(بنکرید به، Ross, «The genealogies», p. 483)؛ ولی در تألیف او

ماه ذوالقعدة همان سال ذکر شده (ibid; p. 401).

۴ - نامه‌های قبایل (رجوع شود به ibid, p. 407 sq ...)

در تألیف محمود کاشغری قرن یازدهم - یاد شده «دقیق» به جای «دقی» و «یزغر» به جای «یزر» یا «یازیر». به خاطر امکان استفاده از نسخه خطی (در Oriental School لندن) از سر ۵۰۱. راس سیاست‌گذارم. > تألیف مروالرودی در سال ۱۹۲۷ توسط ۵۰۱. راس چاپ و منتشر شده. - هیئت تحریریه <.

جوینی^۱ و ابن اثیر^۲ هر دو، در شرح تاریخ خوارزمشاهیان از تألیف ابوالحسن علی بن زید^۳ بیهقی به نام «مشارب التجارب وغوارب الغرائب»^۴ استفاده کرده اند.

بنا به گفته جوینی «تاریخ بیهقی» دنباله تألیف دیگری - یعنی «تجارب الامم» - بوده و بدیهی است که منظور کتاب ابن مسکویه (ابوعلی

۱ - چاپ قزوینی، II، ۱۱، کتاب «مشارب التجارب»، که نتمه ذیل «تجارب الامم» است. از تصنیفات ابن فندق البیهقی.

۲ - چاپ تورنبرگ، XI، ۲۴۹ در این قطعه به مناسبت وقایع سال ۵۶۸ از این کتاب نقل شده ولی ظاهراً این تألیف در سال ۵۶۳ نوشته شده، زیرا در «تاریخ بیهق» از آن یاد شده و «تاریخ بیهق» در همان سال پایان یافته بوده که مؤلف در گذشته (۵۶۵ هجری). ممکن است ابن اثیر ذیل تألیف یاد شده را در دست داشته.

۳ - جوینی وی را ابن فندق می خواند.

۴ - حاجی خلیفه، V، ۵۴۴. «تاریخ بیهق» - تاریخ زادگاه مؤلف - نیز به قلم

وی می باشد. رجوع شود به ۱

Pertsch, «Verzeichnies.» S. 516, N 535.

Rieu, «Suppl. pers.,» P. 60 sq.

کال، «نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی» ص ۹-۷ (شماره ۵۹) که در آن (به خطا) استناد مؤلف به «تاریخ بیهق» علی بن ابوصالح الخاوری و «تاریخ نیشاپور» ابوعبدالله البیع منقول است - رجوع شود به Rieu, «Suppl. Pers.» p 61. > تاریخ بیهق ابوالحسن علی بن فندق را احمد بهمنیار در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی (۱۹۳۸) چاپ و منتشر کرده. - هیئت تحریریه <

احمد بن محمد متوفی به سال ۴۲۱ هجری) به همین عنوان می باشد.
جوینی - گذشته از این - به دائرة المعارف یا «جامع العلوم» محدث
و عالم روحانی مشهور فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر انرازی (متوفی
به سال ۶۰۶ هجری) اشاره و استناد می کند. (این دائرة المعارف برای خوارزمشاه

۱ - مجلدهای I و V و VI توسط کاتانی به شیوه عکسی برای GMS.
چاپ و منتشر شده. آمد وز و مارگولیوس مجلدهای پنجم و ششم را با ذیل ابوشجاع
و مستخرجاتی (در حواشی) از دیگر تألیفات تحت عنوان ،

«The Eclipse of the Abbasid Caliphate» (Oxford, 1920 - 21)
چاپ و منتشر گردانید. قطعه مربوط به سال های ۲۵۱ - ۱۹۸ هجری توسط دوگله
(Fragmenta. II) چاپ و منتشر شده. استاد د. س. مارگولیوس در مقدمه ای که به چاپ
مذکور (Eclipse. Vol. VII p 11) نوشته می گوشت ثابت کند که «ابن» پیش از نام مسکویه...
خطاست. نویسنده مجهول مقاله (Ibn Miskawaih) در EI, II - عقیده مخالفی
دارد و می گوید که مسکویه یا مشکویه نام جد مؤلف بوده. حاجی خلیفه (II, ۱۹۱۰)
از میان ذیل نویسان اثر وی فقط ابوشجاع محمد بن حسین (متوفی به سال ۴۸۸ هجری)
وزیر خلیفه مستظهر و محمد بن عبدالملک الهمدانی را نام می برد. خود «ابوالحسن» بیهقی
با اینکه عنوان کتابش اشاره آشکاری است به عنوان کتاب مسکویه - می گوید که
تألیف وی دنباله «تاریخ الیمینی» («تاریخ بیهقی»، نسخه خطی موزه بریتانیا، ورق ۵ - ۱۲)،
می باشد. يك تألیف دیگر بیهقی در تاریخ علماء [تتمه صوان الحکمه] به صورت نسخه
خطی در برلین محفوظ است. رجوع شود به ،

Brockelmann, GAL, Bd I, S. 324 و مستخرجاتی از این تألیف

laol - Wiedmann, Zu' Omer - i - Chajjam, S. 43 sq. رجوع شود به مقاله من

درباره مؤلف در «Barthold, Baihaki», EI و شرح زندگی او در «ارشاد» یاقوت

(V, 208-218) ، وی در روز شنبه ۲۷ شعبان ۴۹۹ هجری به دنیا آمد و در سال ۵۶۵ درگذشت.

کشی نوشته شده است)^۱. برای دوران متقدم تر تاریخ خوارزم تألیف بزرگ (۸۰ جلدی) ابو محمد محمود بن محمد بن ارسلان العباسی الخوارزمی درباره خوارزم و ساکنان آن بدون تردید اهمیت فوق العاده داشته (وی به سال ۵۶۸ وفات یافت). خلاصه ای از این تألیف به قلم ذهبی ناقل آثار پیشینیان خویش که در قرن نهم هجری می زیسته، بوده^۲. (رجوع شود به ۶۵-۶۳). یاقوت^۳ از کتاب خوارزمی داستان جانب توجهی را در باره شهرستانی مؤلف کتاب مشهور «الملل و النحل» نقل کرده^۴. حاجی خلیفه در شمار تواریخ خوارزم شاهیان

1 - Rieu, Suppl. Pers. p 102b; pertsch, «Verzeichniss»

S. 182 - 183 (No 92);

يك تألیف مختصر تاریخی که حتی و . وستنفلد از این مؤلف می دانسته

(Wüstenfeld, «Die Geschichtschreiber», S. 106

در آغاز قرن هشتم هجری نوشته شده (رجوع شود به «الفخری» - چاپ آلواردت).

۲ - حاجی خلیفه، II، ۱۲۹، VII، ۶۵۵

Wüstenfeld, «Die Geschichtschreiber», S. 90

که در مورد استناد وی به یاقوت به جای ۳۴۱ باید ۳۴۳ خوانده شود.

۳ - «معجم»، III، ۳۴۳.

۴ - یاقوت نیز از این تألیف یاد می کند (به خط مؤلف) که در تاریخ خوارزم به قلم ابو محمد بن ارسلان بوده [جای دیگر («ارشاد» III، ۲۱۲) وی را ابو احمد محمود بن ارسلان می خواند] از او در «ارشاد» (V، ۴۱۲) در شرح زندگی ابوالحسن علی بن محمد العمرانی (متوفی به سال ۵۶۰ هجری) شاکرد زمخشری (رجوع شود به، Brockelmann, GAL, Bell, S. 289 sq. و مؤلف تألیف جغرافیائی - که چند بار در «معجم» (رجوع شود به، Index, VI، 586) ذکر آن رفته - یاد شده است.

از تألیف سید صدرالدین به نام «تاریخ خوارزمشاهی» یاد می‌کند.^۱
 دو مجموعه از اسناد رسمی از منابع مهمه تاریخ زمان خوارزمشاهیان
 شمرده می‌شود. مجموعه اولی فاقد عنوان است^۲ و يك نسخه خطی آن در
 شعبه آموزش زبانهای شرقی وزارت امور خارجه مضبوط می‌باشد و جازون
 و ۲۰ روزن مشروحاً آن را وصف کرده^۳.
 بخش اعظم اسناد به قلم منتجب‌الدین بدیع نویسنده «عنه‌الکتابه»

۱ - حاجی خلیفه، II، ۱۲۹. البته این همان مورخ دوران سلجوقیان است که
 در بالا ذکر دی رفت (ص ۸۵-۸۶). در فهرست خطی (به زبان عربی) - اهدائی
 سرآئوزلی (Gore Ousley) - تألیفات مفقوده تاریخی که باید در مشرق زمین
 جست (فهرست مزبور اکنون در Oriental School لندن محفوظ است) (در ص
 ۱۴۸) از کتاب «بلاد جرجانیه»، حمزه اصفهانی یاد شده ولی من در دیگر منابع
 نامی از این کتاب ندیدم.

۲ - <در «متون» و. و. بارتولد (ص ۴۷-۲۳) از روی نسخه خطی انستیتوی
 زبانهای خارجی وزارت امور خارجه شماره ۲۸۲، بدون عنوان به نام «انشاء»
 اسناد منتخبی از این مجموعه (در این باره به حاشیه بعدی رجوع شود) منتشر شده -
 هیئت تحریریه < > این مجموعه توسط عباس اقبال در طهران و سال ۱۳۲۹ هجری
 شمسی (۱۹۵۰) منتشر شده و. م. <.

3 - Rosen, "des manuserits persans", p 148 sq.

اینجا عناوین اسناد ذکر شده. ضمناً اشتباهاً عنوان آخری از قلم افتاده؛
 بشکرید به «متون»، ص ۴۴، (انشاء) این نسخه خطی نیز مانند نسخ دیگر خطی
 اکنون به موزه آسیائی فرهنگستان علوم داده شده < اکنون «انستیتوی اقوام آسیائی
 فرهنگستان علوم شوروی» - هیئت تحریریه <.

دبیر سلطان سنجر می‌باشد . جوینی^۱ در داستان لشکر کشی سلطان سنجر به خوارزم در سال ۵۴۲ هجری از بدیع سخن می‌گوید . نامه جالب توجهی که از طرف خوارزمشاه ایل ارسلان^۲ به عنوان خلیفه نوشته شده بطوری که از منتخبات [یعنی «خریده القصر»] عمادالدین^۳ معلوم است ، به قلم و طواط شاعر است (متوفی به سال ۵۷۸ هجری) . محتملاً وی را نویسنده پاره‌ای از اسناد دیگر که از طرف خوارزمشاه صادر شده نیز باید شمرد . بویژه نامه‌های آتسز - چه آنجا که خویشتن را رعیت وفادار سنجر می‌خواند و چه سندی که در طی آن سخنانی در توجیه عصیان خود می‌گوید - شایان توجه است^۴. گذشته از این اسنادی که حاکی از مناسبات سلطان سنجر و خانان ترکستان است شایسته توجه خاص ما می‌باشد.

مجموعه دیگر به نام «التوسل الی الترسل»^۵ به قلم جبهاءالدین محمد

۱ - نسخه خطی - ورق ۱۰۲ ، GpB IV, 3, 34 ، چاپ قزوینی ، II - ۹ -

رسالة بدیع را جوینی یاد کرده (چاپ قزوینی ، I - ۸) .

۲ - دمتون ، ص ۳۲ - ۳۰ (انشاء) .

۳ - همانجا ، ص ۷۰ ، «خریده القصر» ، در باره و طواط (رشیدالدین

محمد علی الجلیل) رجوع شود به ،

Browne, A lit. Hist. Ethé, «neupersische Litteratur, S. 259 sq

مجلد دوم ص ۳۳۰ Sq .

۴ - دمتون ، ص ۴۴ - ۴۳ (انشاء) .

۵ - همانجا ص ۲۶ - ۲۳ (انشاء) .

۶ - در باره وی رجوع شود به ، حاجی خلیفه ، II ، ۴۶۳ ،

بن مؤید البغدادی است که در خدمت خوارزمشاه تکتش بوده . بنا به گفتهٔ حمدالله [مستوفی] قزوینی^۱ وی برادر شیخ مجدالدین بغدادی است که در زمان محمد خوارزمشاه به سیاست رسید .

مؤلف خود در مقدمه می‌گوید که بیشتر درنسا - یکی از بلاد خراسان - می‌زیسته تا اینکه سلطان وی را به خویشن نزدیک کرد و به رِبست «دیوان الانشاء» منصوب نمود و او از روی بی‌میلی فقط برای برآوردن خواهش دوستان و امثال فرمان سلطان مجموعهٔ اسنادی را که در طی يك دو سال اخیر نوشته مدون ساخته . این کتاب به وزیر اهداء شده بوده^۲ . از متن^۳ چنین برمی‌آید که اسناد مربوط به سال ۵۷۸ و ۵۷۹ هجری است گرچه وقایع مذکور در آنها را مورخان گاهی به زمان متأخرتری نسبت می‌دهند .

مناسفانه گفته‌های سیاحان اخبار قلیل تاریخی را چندان تکمیل نمی‌کند . بعد از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تألیفات جغرافیائی بیشتر جنبهٔ نقل قول از پیشینیان داشته . گذشته از این ، کتب مزبور در بخش غربی عالم اسلامی

→

«قطعاتی از کتاب «التوسل» را و . و . بارتوله در «متون» (ص ۸۲ - ۷۳) چاپ کرده است . این تألیف (متن فارسی از روی نسخه‌های خطی پاریس و لیدن) توسط احمد بهمنیار با مقدمهٔ میرزا محمد خان قزوینی در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی (۱۹۳۶) چاپ و منتشر شده - هیئت تحریریه > .

۱ - «متون» ، ص ۱۵۳ (تاریخ گزیده) . در «تاریخ گزیده» چاپ براون در این جا افتادگی دارد (نه در متن - ص ۷۸۸ اشاره شده و نه در ترجمه ص ۲۱۵) .

۲ - «متون» ص ۷۳ > چاپ بهمنیار ، ۴ و بعد > .

۳ - «متون» ص ۷۹ > چاپ بهمنیار ، ۱۵۵ > .

تألیف می‌شده. از میان سیاحان معدود قرن ششم هجری می‌توان نام شهاب‌الدین ابوعبدالله (با ابوحامد) احمد الغرناطی را که از مردم اسپانیا بوده، ولی به کشورهای شرقی و حتی اقصای شمال و کشور بلغاران کامی سفر کرده ذکر کرد. در تألیف او داستان بسیار جالب توجهی در باره کشف آرامگاه موهوم خلیفه [چهارم] علی (ع) در حوالی بلخ^۱، دیده می‌شود.

در حدود اواسط قرن ششم هجری اثر سمعانی (ابوسعبد عبدالتکریم بن محمد متوفی به سال ۵۶۲ هجری)^۲ به نام «کتاب الانساب» نوشته شد.^۳ مؤلف از مردم مرو بوده و تاریخ آن شهر را هم نوشته. یاقوت در مرو دو کتابخانه متعلق به خانواده سمعانی را دیده بوده.^۴ سمعانی در این نسب نامه خواسته است القاب و کنیه‌های شیوخ و دیگر کسانی را که به اسلام سودی رسانده‌اند به ترتیب حروف تهجی بیاورد و ضمناً اطلاعات مختصری در باره زندگی هر یک از آنها نقل کرده است. از آنجائی که بیشتر القاب از نام‌های شهرها و

۱ - «متون»، ۲۲ - ۲۱ در باره مؤلف و تألیف وی رجوع شود به

Brockelmann, GAL Bd I, S. 477 sq.

«اکنون این کتاب توسط فران منتشر شده. گیب - JA, t. CCV II -»

«چاپ جدید - نس، ۵۰ دبلر - ۱۹۵۳ - هیت تحریریه».

۲ - در برخی نسخ خطی و جاهی به جای «ابوسعبد»، «ابوسعید» نوشته شده

(مثلاً، ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، XI، ۱۵۲).

۳ - طبق ترجمه استاد و. آ. ژوکوسکی چنین است (دیرانه‌های مرو قدیم، ص ۳۵). مضمون کتاب چنین می‌رساند که معنی «انساب» بیشتر بمعنی «القاب خاندانی» است. (مفرد آن «نسب» است).

۴ - ژوکوسکی، «دیرانه‌های مرو قدیم»، ص ۲، ۳۴۰؛ یاقوت، «معجم».

روستاها مأخوذ بوده ، تألیف سمعانی از لحاظ جغرافیای قرون وسطی نیز واجد اهمیت است و یکی از منابع اصلی یاقوت بوده . مؤلف به منظور گردآوری مطلب برای کتاب خویش سفرهائی طولانی کرده و در سالهای ۵۵۰ و ۵۵۱ هجری^۱ در ماوراءالنهر و خوارزم بوده . وی در بخارا^۲ و سمرقند^۳ دروس مربوط به مواضع گوناگون دینی را استماع کرد و قریب دو ماه در نسف^۴ و ۱۲ روز در ترمذ گذرانده و غالباً چون از شهر یاروسثانی، که دیده، یاد می کند در عین حال جزئیات چندی را هم درباره آن شرح می دهد. مسلماً کتاب سمعانی برای تاریخ ادبیات اهمیت عظیمی دارد، گرچه متأسفانه ، وی تقریباً جز تألیفات دینی به چیز دیگری توجه نکرده (یکی از مستثنیات نادره رودکی شاعر می باشد)^۵ وی بالکل از جیهائی یاد نکرده . و در ذیل نام بلعمی فقط از ابوالفضل محمد بلعمی وزیر بزرگ^۶ نام برده و کلمه ای هم در باره فرزند وی - مترجم « تاریخ طبری » - سخن نگفته^۷.

۱ - « متون » ص ۶۶ (سمعانی، چاپ مارگولایوس - ذیل کلمه « الکندی).

۲ - « متون » ص ۶۲ ، ۶۵ (چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه « الکاشانی ، و

« المصار ») .

۳ - « متون » ص ۵۶ (چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه « النسی ») .

۴ - « متون » ص ۶۸ (چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه « الخدیمنکی ») .

۵ - « متون » ص ۵۵ (چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه « الترمذی ») .

۶ - « متون » ص ۵۴ ، ۵۸ (چاپ مارگولایوس - ذیل نامهای « البنجی » و

« المرذکی ») .

۷ - « متون » ص ۵۴ (چاپ مارگولایوس - ذیل کلمه « البلعمی ») .

۸ - استاد آ . ژوکوسکی ، (« ویرانه های مرو قدیم » - ص ۱۸) پدر و

پسر را اشتباهاً یکی می داند .

بنا به گفته ابن خلدون^۱ تألیف سمعانی مشتمل بر ۸ مجلد بوده و حتی در قرن سیزدهم میلادی (ششم هجری) جزو کتب نادره شمرده می شده. و خلاصه آن در سه مجلد از ابن المیر مورخ - بیشتر [از اصل] انتشار داشته^۲. چاپ عکسی نسخه خطی موزه بریتانیا را استاد مارگولایوس منتشر کرده است^۳. یک نسخه تقریباً کامل تألیف سمعانی در کتابخانه موزه آسیائی موجود است^۴. معجم جغرافیائی یاقوت^۵ (شهاب الدین ابوعبدالله العموی، متوفی به سال ۶۲۶ هجری) آنچنان معروف است که درباره آن مشروحاً سخن نخواهیم گفت. یاقوت مدارک و مطالب فراوان گرد آورد و بیشتر آنها را از کتابخانه های مرو جمع آوری کرد. وی تقریباً همه شهرها و روستاهای بالنسبه مهم کشورهای اسلامی را برمی شمرد.

یاقوت کوشیده تلفظ واقعی اسامی شهرها را که به سبب ویژگی های الفبای عرب در تعریب، تاحد ناشناخته ماندن، تغییر و تحریف می یابد، معلوم کند. ولی در این زمینه گاه توفیق نیافته و بخصوص در مواردی که نام شهرها را فقط از کتابها معلوم داشته بانا کامی روبرو شده است.

۱ - چاپ ویوستنفلد، شماره ۴۰۶، ترجمه دسلن، ۱۱۰ - ۱۵۷.

۲ - ویوستنفلد آغاز این خلاصه را چاپ و منتشر کرده،

(Specimen el - Lobabi sive Genealogiarum Arabum ... nunc primum arabice ed. et praefatus est F. Wüstenfeld, Cotingae, 1835)

3 - GMS. XX

4 - Rosen, «Notices sommaires», p. 148

در باره مؤلف و کتاب وی رجوع شود به بروکلمان

GAL, Bd I, S 329 sq.

۵ - توسط ویوستنفلد چاپ و منتشر شده. اطلاعات مربوط به شرح زندگی

یاقوت را در تألیف گرمز می توان یافت. (Culturgeschichte. Bd II, S. 433 - 436)

یاقوت سفرهای طولانی کرده ولی ، بدیهی است که به دیدن همه ممالك اسلامی توفیق نیافته . وی با آنکه به خوارزم رفته بوده هرگز در ماوراءالنهر نبوده. چنانکه دخویه^۱ به حق تذکرمی دهد نمی توان کورکورانه به تلفظ نامها- آنچنان که وی می گوید- اعتماد داشت. یاقوت معجمی از شروح زندگی دانشمندان نیز ترتیب داده و قطعاتی از کتب و رساله هائی را که اکنون مفقود شده ، نقل کرده است . بخشی از این تألیف که در دست است توسط استاد مارمولوجیوس^۲ طبع و منتشر شده^۳. باید از تألیف زکریا بن محمد القزوينی (متوفی به سال ۶۸۲ هجری) در هیئت و جغرافیا هم که به همت ویوستنفلد^۴ چاپ و منتشر شده ، یاد شود . مؤلف از کتاب یاقوت استفاده کرده ولی در بعضی جاها اطلاعاتی به دست می دهد که در «معجم» نتوان یافت .

در سال ۶۱۰ هجری صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر کتابی در

1 - BGA, I, pp. VII - VIII .

2 - The Irshād al - arīb ilā mārifat al - adīb or Dictionary of Learned Men of Yaeūt. Ed. by D. S. Margolichuth, vol .I - VII, Leyden - London, 1907 - 1927 (GMS, VI, 1-7)

اکنون خبر رسید که مجلدات مفقوده پیدا شده . رجوع شود به مقاله ناشر .

Margoliouth, A hitherto undiscovered volume .

3 - Zakariya Ben Muhammed el Cazwini's « Kosmographie » .I. Theil. « Die wunder der Schöpfung... » hrg. von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1849. II. Theil. « Die Denkmäler der Länder... » hrg. von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1848; Brockelmann, GAL Bd I, S. 481; Brown, « A lit. Hist. » vol II, p 482 sq.

وصف شهر بلخ و تاریخ آن به زبان عربی ترتیب داد . در این کتاب از « مزایای شهر و بنای آن و نهرها و درختان و میوه ها و باغها و گل‌های آن و مساجد و مدارس و عمران و آبادانی شهر و علما و شیوخ و شاهان مشهور و وفور جمعیت و احترام ایشان به فضلا و امنیت طرق و فراوانی وسایل زندگی و آرامش ساکنان و مجازات‌هایی که در حق برهم زندگان آرامش اعمال می‌شده » سخن گفته شده است . این تألیف در سال ۶۷۶ هجری به وسیله شخص نامعلومی از روی نسخه‌ای که به خط خود مؤلف بوده به زبان فارسی ترجمه شده . نسخه خطی ترجمه در کتابخانه ملی پاریس موجود است (Ancien Fond persan, 116) و قطعاتی از آن در « منتخبات فارسی » شفر [تحت عنوان فضایل شهر بلخ] مندرج است^۱.

در حدود سال ۶۲۵ هجری مجموعه حکایات منتخب محمد عوفی تحت عنوان « جوامع الحکایات و لوامع الروایات » در هندوستان به رشته تحریر درآمد^۲ . مؤلف در روزگار جوانی خویش به بخارا^۳ و خوارزم^۴

1 - Schefer. *Chrestomathie persane*, t I, pp. 88 - 103; notes, pp. 83.68.

۲ - رجوع شود به بارقوله ، « اخبار نازده اسلامی در باره روسیان » ، ص ۲۶۳

و بند . درباره مؤلف و کتاب او رجوع شود به ،

Browne, «A Lit. Hist.» vol. II, p. 447 sq.

(منقولات دیگر در فهرست) ؛ 213, 330, 332 GIPh, Bd II, مستخرجات و گریزها در تألیف مارگوارت (Komanen) . رجوع شود به فهرست ذیل کلمه « محمد عوفی » > تحقیق انتقادی م . نظام‌الدین درباره « جوامع الحکایات » بطور خلاصه در سلسله

انتشارات اوقاف گیب GMS, NS, VIII منشور شده <

۳ - «متون» ص ۹۳ .

۴ - «متون» ص ۸۸ .

بسیار سفر کرده بوده . از میان حکایات فراوانی که در کتاب وی منقول است داستان‌های بالنسبه متعدد مربوط به قراخانیان و بویژه طمغاج خان ابراهیم ابن نصر بیشتر اهمیت دارد^۱. این کتاب گذشته از لطایف ، فصولی در تاریخ (بخش اول ، فصل ۵) و جغرافیا (بخش ۴ ، فصل ۱۶) نیز دارد . در فصل اخیر الذکر بویژه آنچه در باره قبایل آسیای شرقی و ترك نوشته شده شایان توجه خاص است . مؤلف نخستین نویسنده مسلمانی است که از اویغوران سخن رانده است^۲.

محمّد بن نجیب بکران کتاب « جهان نامه » را برای محمد خوارزمشاه (۶۱۷ - ۵۹۷ هجری) به زبان فارسی نوشت . تا حدی که اطلاع داریم از این تألیف فقط دو نسخه خطی در دست است^۳ . در این کتاب پاره‌ای اطلاعات جالب توجه در جغرافیای ماوراءالنهر و تاریخ قراختائیان یافت می‌شود^۴ . مجملی از تاریخ قراختائیان که ماوراءالنهر را به زیر سلطه خویش درآورده بودند ، در تألیف جوینی مورخ مندرج است که در این مورد بخصوص مشحون از خطاها و مبهمات و تناقض های فراوان می‌باشد . با این حال

۱ - «متون» ص ۸۷ - ۸۴ .

۲ - همانجا ص ۹۹ . تا حدی که اکنون اطلاع حاصل است کلمه « اویغور » یا « اویغور » نخستین باری که در تألیفات عربی ذکر شده در « دیوان لغات الترك » محمود کاشغری بوده است (پایان قرن ۱۱ میلادی) .

۳ - تومانسکی ZVORAO مجلد IX ، ص ۳۰۳-۳۰۲ و همچنین تومانسکی « جغرافیای ایران تازه یافته شده » ص ۱۲۴ .

۴ - «متون» ، ص ۸۲ - ۸۱ > اکنون متن « جهان نامه » توسط یو . ۱ . بورشچفسکی از روی نسخه خطی لنین گراد به شیوه عکسی [و در تهران بچاپ سری] چاپ و منتشر شده است . - هیئت تحریریه <

کتاب جوینی تقریباً تنها منبع ناقلان بعدی بوده . اما واقعه استقرار سیادت قراختانیان را مشروح‌تر از همه ابن‌الکثیر^۱ شرح داده . شفر به ضمیمه «تاریخ نرشخی»^۲ فصل مربوط به قراختانیان و فصل قراختانیان را از «منقولات مؤلف مجهولی که در پایان قرن شانزدهم میلادی تنظیم شده» چاپ کرده . این منقولات با مطالب «تاریخ حیدری» تألیف حیدرین علی حسین رازی که در آغاز قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری) نوشته شده یکی است . متنی که شفر چاپ کرده کلمه به کلمه بامتن نسخه خطی^۳ برلن «تاریخ حیدری» - فصول مربوط به موضوع بحث - مطابق است و من به هنگام اقامت خویش در برلن - در تابستان سال ۱۹۰۸ به این نکته مدعن شدم . در گفته‌های حیدر رازی برخی جزئیات و پاره‌ای اسامی خاص که در تألیف جوینی نیست وجود دارد.

۱ - چاپ کورنبرگ ، XI ، ۵۵ و بعد .

۲ - نرشخی ، چاپ شفر ، ص ۱۱ ، ۲۴۳ - ۲۳۰ .

3 - Pertsch, «Verzeichniss», S. 410, No 418.

Rieu, «Suppl. pers.», pp. 20 - 21

(در نسخه خطی موزه بریتانیا که اینجا وصف شده ، Or. 4508 ، تألیف حیدر به همان نام «مجمع التواریخ» که در عنوان نسخه شفر آمده مذکور است) به مقاله «حیدرین علی» من نیز رجوع شود (EI, II) .

۲ - هجوم مغول

بدیهی است که مورخان همه کشورهایانی که به دست مغول گشوده و یا ایران و تالان شده بوده دربارهٔ هجوم ایشان مطالبی نوشته‌اند. ما ناگزیریم بیشتر به منابع اسلامی و چینی و ندرهٔ ارمنی^۱ استناد و اشاره کنیم.

۱ - از روی ترجمه‌های ک. پ. پ. پاتکانوف «تاریخ منولان» ماسگای راهب قرن سیزدهم ... Spb, 1171؛ «تاریخ منولان از روی منابع ارمنی» - شماره ۲ - Spb ۱۸۷۳ - ۱۸۷۴ > ترجمه‌های ک. پ. پ. پاتکانوف را اکنون نمی‌توان کاملاً رضایت بخش شمرد. ترجمه‌های فرانسوی م. بروسه.

Deux historiens Arméniens ... St-Pbg., 1870, pp. 1 - 205.

«Histoire de la Sionnie» par Stéphanos Orbélian ... St-Pbg. 1866

گیراکوس گنجوی - گندزاسکی - و همچنین ترجمهٔ روسی «تاریخ ارمنستان» گیراکوس گنجوی از قر - گریگوریان (باکو ۱۹۵۴) «تاریخ قوم تیرانداز» (منولان) که بیشتر به ماسگای راهب منسوب می‌شده، بطوری که اکنون معلوم گشته به قلم گریگور اکنتسی (آکنتسی)

←



از میان منابع مستقل چینی می‌توان به گزارش من - هون که در سال ۶۱۸ هجری ۱۲۲۱ میلادی از طرف حکومت دودمان سون - (چین جنوبی) برای عقد پیمان اتحاد با مغولان علیه چزور چزن‌ها به رسالت اعزام شده بود^۱ اشاره کرد . گفته‌های برخی از سیاحان در کتاب دکتر برکشیدر

→

متوفی به سال ۱۳۳۵ میلادی می‌باشد . (رجوع شود به چاپ جدید اثر او تحت عنوان ،
«History of the Nation of the Archers (the Mongols) » ... ed.
R.P. Blake and R. N. Frye, Cambridge, Mass 1954.
(متن ارمنی و ترجمه انگلیسی با حواشی) رجوع شود نیز به ، «تاریخ» منابع ارمنی ،
هیأت تحریریه < .

۱- واسیلیف «تاریخ و باستانی‌ها» نام چینی این تألیف « من - دا - بی - لو » است . ترجمه روسی واسیلیف ، به عقیده استاد پللیو (Pelliot, «A propos des Comans» p. 130) از متوسط بالاتر نیست . > اکنون معلوم شده که از اول قرن ۱۴ میلادی من - هون را اشتباهاً مؤلف این کتاب دانسته‌اند . وان - ک - وی دانشمند چینی ثابت کرده که به احتمال قوی مؤلف « من - دا - بی - لو » شخصی به نام چزانو - هون بوده ، پللیو نیز این عقیده را تأیید می‌کند .

(Pelliot, «L'édition Collective», pp. 165 - 166, Pelliot, «Notes sur le Turkestan» p. 13

رجوع شود نیز ، مونگولوف (درباره « من - دا - بی - لو » ص ۸۱) .

در حواشی نسخه پارتولند (چاپ انگلیسی) در اینجا یاد داشتی به این شرح وجود دارد ، « ۳۷ pelliot ، حواشی به مونگولی . مؤلف Tcheo Hong, T'oung Pao ۲۹ - ۱۹۲۸ ، ص ۱۶۵ و بعد ، درباره مونگولی (موخولی) به بعد (فصل چهارم) رجوع شود . - هیئت تحریریه < .

گرد آمده است.^۱ یادداشت‌های سفر چان چون زاهد دائوسی [دائوس یکی از مذاهب چین است که در زمان سلاله خان شرقی پدید آمده اکنون پیروان زیادی ندارد - مترجم] که به زبان روسی هم ترجمه شده^۲، از دیگر سفرنامه‌ها بیشتر شایسته توجه می‌باشد. چینیان نیز مانند مسلمانان مناظر تالانها و کشتارهای بی‌رحمانه مغولان را به رنگهای زننده رسم کرده و نموده‌اند. ولی در حالی که تعصب مذهبی مسلمانان - به استثنای موارد نادر - مانع از مشاهدۀ برخی صفات ممیزه صحرا نشینان و پاره‌ای موارد برتری ایشان بر مردم اسکان یافته آسیای میانه می‌شده - نظرهای چینیان در باره مغولان بی‌غرضانه‌تر بوده - چینیان به رغم احترامی که برای فرهنگ باستانی خویش ملحوظ می‌داشتند - مع‌هذا بارها غالباً فریفته سادگی رسوم و اخلاق صحرا نشینان شده و در این موارد مطالبی که در باره مغولان نوشته‌اند اظهار عقیده نویسندگان کلاسیک را درباره اسکیته‌ها و ژرمن‌ها به یادمان می‌آورد :

« در میان ایشان آثار رسوم و اخلاق دوران متقدم باستانی باقی مانده... خردمندان قدسی مآب نمی‌توانستند تعلیمات کتبی را به ایشان منتقل کنند و فرنهاست که ایشان در عالم بی‌قیدی زندگی می‌کنند و از حیات خویشتن رضایت دارند»^۳. من - هون نه تنها از خلل رسوم و اخلاق وحشیان مغول « صفا و پاکی عهد باستان » را می‌بیند بلکه دریغ می‌خورد که چرا آن سادگی بدوی را جلال ظاهری فرهنگ چینی نابود می‌کند . وی می‌گوید :

چقدر جای افسوس است که آموزگاران و مربیان ایشان کارمندان

۱ - E. Bretschneider. «Mediaeval Reseraches from Eastern Asiatic Sources»..., vol. I. London, 1888 (چاپ تازه ۱۹۱۰)

۲ - «سی‌یوتسی» یا «شرح سفر به مغرب» [مطران پالادی از چینی ترجمه کرده و حواشی بدان نوشته] - Tsch RDM' T. VI, Spb - ۱۸۶۶

۳ - چان - چون ، ترجمه کافاراف - ۲۸۹ .

فراری تسزینی [چینی] هستند ! اکنون از دایرة هرج و مرج و آشفتگی [سادگی] پاییرون نهاده و تعلیمات طبیعی [تحت اللفظی : حقیقی] آسمانی را نابود می سازند و به حیل و خدعه های پست متوسل می شوند . آه ، چقدر پست و کثیف است !^۱

از مورخان مسلمان سه تن که معاصر وقایع بودند درباره هجوم مغول نوشته اند : یکی ابن امیر در تاریخ مشهور خویش^۲ و دیگر منهاج الدین

۱ - همانجا ، ۲۳۲ ، در باره دیگر تألیفات چینی مربوط به تاریخ منولان

بنگرید .

(Bretschneider, «Researches», vol. 1- p. 180 sq; peliot, «A propos des Comans», p. 130 sq.

بنا به گفته پللیو قدیم ترین تألیف، گذشته از «من - دا - بی - لو»، عبارت است از «خی - دا - شی لیوئه» باحواشی و توضیحات مورخ به سال ۱۲۳۷ میلادی (برقشیدر از این تألیف یاد نکرده) ، «شن - عو - تسین - چزن - لو» که توسط پالادی ترجمه شده < توسط کافاراف > مورخ به قرن ۱۴ میلادی است .

(Bretschneider, «Researches» vol I, p 194; peliot, «A propos des Comans», p 130).

به گفته پللیو این تألیف رابطه نزدیک با اثر رشیدالدین دارد ولی متن آن ،

[در وضعی رقت انگیز است] «dans un état déplorable» .

(ibid; p. 176)

> درباره این تألیف به مولکویف راجع به «من - دا - بی - لو» ص ۹۲-۸۶

رجوع شود . - هیئت تحریریه <

۲ - بارون و . سمک . تیزن هانوزن (SMIZO, I, 1, - 45) داستان ابن اثیر

را درباره هجوم منولان به روسی ترجمه کرده .

ابو عمر عثمان بن سراج الدین محمد الجوزجانی در «طبقات ناصری»^۱ و دیگر شهاب الدین محمد بن احمد النسوی در «سیره سلطان جلال الدین منکبرتی»^۲ (یا شاید منکوبرنی) . هیچیک از این سه مؤلف تاریخ کامل

۱ - بخشی از این کتاب که مربوط به تاریخ غوریان و قراخانیان و مغولان است در کلکته به سال ۱۸۸۴ میلادی چاپ و منتشر شده .

(The Tabaqāt-i Nāsiri of Aboo/Omar, Minhāj al - din Othman-ibn Sirāj al-din al-Jawzjani) Ed. by W. Nassau Lees and Mowlawia Khadim Hosain and Abd-al-Hai

کتاب را سرگرد راورلی به انگلیسی ترجمه کرده ،

(Tabakat -i- Nasiri) . A General History of the Muhammedan Dynasties of Asia, including Hindustan. By the Maulana, Minhaj-ud-Din Abn - Ūmar-i - Usman. Transl ... by H. G. Raverty, vol. I-II. London. 1881).

با حواشی مشروح . فهرست کتاب جداگانه در سال ۱۸۹۷ چاپ و منتشر شده .

۲ - کتاب نسوی را ، هوداس چاپ و منتشر کرده و به زبان فرانسوی برگردانده

(Mohammed en - Nesawi, «Histoire, du Sultan Djelal - ed - din mankobirti prince du Kharezm» . Texte arabe publié d'après le manuscrit de la Bibliothèque Nationale par O. Houdas, Paris, 1891 ; Traduit de l'arabe par O. Houdas, Paris, 1895 (PELOV, IIIe sér.) vol. IX-X) .

درباره مؤلف رجوع شود به ، Bröckelmann, GAL, Bd 1, S. 318

از این تألیف در کتاب این‌شعنه (متن آن در حواشی چاپ مصر این‌اثر > ۱۳۰۱ هجری

لشکرکشی‌های چنگیزخان و سرداران وی را شرح نداده . جملگی ایشان در وضعی قرار داشتند که فقط از بخشی از وقایع آن دوران پر آشوب می‌توانستند اطلاع یابند .

این ائیر در بین‌النهرین می‌زیسته و قادر نبوده اطلاعات جامعی در باره حوادث ترکستان گرد آورد . وی فقط درباره‌ی پاره‌ای از وقایع - یعنی تسخیر بخارا و سمرقند - از قول گواهی عینی سخن می‌گوید .

هنگام هجوم مغولان حموی در قلعه‌ی خویش ، در خراسان می‌زیسته و فقط پس از بازگشت جلال‌الدین خوارزمشاه از هندوستان (۶۲۰ هجری) وارد خدمت وی شده است . وی پیش از آن نیز با برخی از اعیان رجال خوارزم روابطی داشته و در اغلب موارد مطالب جالب توجهی درباره‌ی امور داخلی و خارجی دولت خوارزمی از قول ایشان ، نقل می‌کند. مشروح‌ترین

→

۱۸۸۳-۸۴ میلادی ص ۸۶ ، درباره‌ی مؤلف و اثر او رجوع شود به :
(Brockelmann, GAL, Bd II, S. 141 sq.) تحت‌عنوان «تاریخ‌النتر» مؤلف‌محمد المنشی یاد شده ؛ در تألیف اسمعیل بن الایئر نیز ذکری از آن رفته (در باره‌ی رجوع شود به : Brockelmann, GAL, Bd I, S. 404 sq.) و در آنجا مؤلف ابن‌المنشی نامیده شده (نسخه‌ی خطی موزه بریتانیا Or. 7014 ، ورق 46 b) . در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی (۱۹۲۹ میلادی) کتاب «نفثة‌المصدر» (به زبان فارسی) از روی نسخه‌ی خطی که سابقاً توسط رضا قلی‌خان هدایت (متوفی به سال ۱۲۸۸ هجری) برای چاپ مهیا شده بوده و اکنون آن نسخه مفقود است - در طهران منتشر شده . رضا قلی‌خان این کتاب را اشتهاً تألیف محمد زیلداری مفروضی داشته . میرزا محمدخان قزوینی نايب کرده که این تألیف خاطرات نسوی مذکور است (مقاله‌ی تاریخی... در باب «نفثة‌المصدر»)
همچنین رجوع شود به پطروشفسکی ، «منتبع تازه» . - هیئت تحریریه .

اطلاعات در باره وضع خراسان - زادگاه مؤلف - آن زمان در تألیف وی مندرج است . ولی وقایع جنگی را مختصرتر از دیگر منابع نقل کرده .
جوزجانی - که در ۵۸۹ هجری متولد شده - در خدمت ملوک غور بوده ، و بدین سبب حوادث افغانستان را با تفصیل خاصی نقل می کند . وی شخصاً در دفاع از قلعه ای شرکت داشته . در سال ۶۲۴ هجری مؤلف به هندوستان هجرت کرد و زان پس در آنجا شاغل مقام قاضی القضاة بوده و تألیف خویش را هم در سال ۶۵۸ هجری در همان کشور به رشته تحریر در آورده . هیچ يك از این سه منبع در باره برخی از لشکر کشی ها - مثلاً از آن جمله لشکر کشی جوچی از اترار به سمت بخش سفلای سیر دریا (سیحون) - سخن نمی گوید . شرح بسیار مختصر تاریخ مغولان - از چنگیزخان تا هلاکو خان را نصیر الدین طوسی (متوفی به سال ۶۷۲ هجری) در آغاز کتاب «زیج ایلخانی»^۱ آورده است .

علاء الدین عظاملك بن محمد جوینی (متوفی به سال ۶۸۱ هجری) شرح کامل لشکر کشی های مغولان را در «تاریخ جهانگشای» خویش نقل کرده . کتاب جوینی در همان سالی که کتاب جوزجانی^۲ تحریر شده تألیف

۱ - نسخه خطی این تألیف که به موزه بریتانیا (Add. 7698) تعلق دارد توسط ریو وصف شده (Rieu, Pers MSS, vol. II, p. 434) . در میان نسخ ابتدای موزه بریتانیا نسخه دیگری از این تألیف وجود دارد (Or. 7484) که قدیم تر و دقیق تر است و حاوی مقدمه تاریخی مفصل تر می باشد . درباره مؤلف رجوع شود به :

Browne. «A Lit. Hist.» vol. II, p 484 sq. S. 344 - 348; Ethé,

«Neupersische Literature».

۲ - این مانع از آن نیست که راورثی (جوزجانی ، ترجمه راورثی ، II ، ۹۸۷ ، حاشیه) مؤلف «تاریخ جهانگشای» را در شمار نویسندگانی که «از يك تا سه قرن» بعد از جوزجانی زندگی می کرده اند - آورد .

گشته است ولی مؤلف « جهانگشای » خیلی جوانتر بوده و وی را نمی‌توان در شمار معاصران هجوم مغول محسوب داشت . اما با این حال می‌توانسته از گفته‌های افراد مسن‌تری که هم عصر آن دوران بوده‌اند استفاده کند .

تألیف جویینی شامل تاریخ مغولان - تا لشکرکشی هلاکو به جنگ اسمعیلیان می‌باشد . در برخی از نسخ خطی^۱ به صورت «ذیل الکتاب» - فصل مربوط به فتح بغداد افزوده شده . جویینی گذشته از این تاریخ خوارزمشاهیان را نیز در تألیف خویش آورده (به ماقبل رجوع شود ، ص ۹۲) . بخشی از این کتاب که مربوط به تسخیر ماوراءالنهر و خراسان به دست مغولان است در مجموعه منتخبات سفر نقل شده^۲ .

تا کنون تألیف جویینی - چنانکه شایسته آن بوده - ارزیابی نشده است . حتی دوسون مؤلف را متهم ساخته که از مغولان - مغولانی که میهن وی را ویران کرده بودند - با نثری آراسته و مصنوع تملق گفته است ، تملقی بیش از حد . دوسون بدون اینکه به مزایای این تألیفات اشاره کند دریغ می‌خورد که مؤلف « در روشن کردن وقایع بیشتر از اینکه هست جانب حقیقت را مرعی نداشته و در بیان مطلب نظم بیشتری ملحوظ نکرده »^۳ . نخستین ناقد تاریخ مغولان آبل رموز^۴ به غیر منصفانه بودن این ملامت - یعنی

۱ - مثلاً نسخه خطی GPB IV, 2, 34 به گفته محمد قزوینی (در مقدمه‌ای

که به چاپ جویینی مجلد ۱ - ص LXIII نوشته) این ذیل نوشته نصیرالدین طوسی بوده . ولی استاد براون (A Lit. Hist. vol. III, p 88) فقط می‌گوید که این محتلاً ضمیمه‌ای است که در زمان متأخری بدان افزوده‌اند) .

2 - Schofer, «Chrestomathie persane», t. II, pp. 110 - 160.

3 - D'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. I, pp. XX - XXVII.

4 - Abel Rémusat, «Sur l'histoire des Mongols», p 437.

تعلق بیرون از حد - اشاره کرده است . وی به حق اظهار می‌دارد که در آن عهد موضوع «میهن» - به مفهوم امروزی ما - نمی‌توانست مطرح باشد و چون از مصائب غیر قابل احتراز زمان جنگ بگذریم مردم ایران در عهد حکمفرمائی مغولان چندان بدبخت‌تر از زمان خوارزمشاهیان نبودند^۱ . اما راجع به لحن مدح آمیز و وفور عبارات پر طمطراق - توان گفت که از این رهگذر زبان جوینی با زبان اکثر مورخان ایرانی تفاوتی ندارد . در شیوه تنظیم مطالب و بیان مؤلف نیز نقایص مهمی دیده نمی‌شود ، جز آنکه او چنانکه باید و شاید مدارکی را که در دست داشته حلاجی نکرده است و گاه در گفته‌هایش تناقضات بزرگ دیده می‌شود ولی از این حیث هم آثار ناقلاں بعدی و از آن جمله رشیدالدین بالآخر از تألیف او نیست: بر روی هم باید اعتراف کنیم که مؤلف منصفانه کوشیده تا شرح کامل و درستی از وقایع را برشته تحریر در آورد . برتری مسلم جوینی در برابر رشیدالدین و وصف این است که وی در عهد وحدت امپراطوری مغول می‌زیسته و شخصاً به ترکستان و سرزمین اوبغور و مغولستان سفر کرده بوده و کوشیده است - تا حدی که منابع به‌ویژه اجازه می‌داده - تاریخ سراسر امپراطوری مزبور را شرح دهد. رشیدالدین و وصف بیشتر و بطور کلی به تاریخ دولت مغولی در ایران و تا حدی چنین که با آن دولت متحد بوده توجه می‌کنند.

اما راجع به دولت جغتائیان ، مورخان مزبور نه تنها خود از حوادث آن سرزمین اطلاعات بسیار مبهمی داشتند بلکه حتی از گفته‌های جوینی در

۱ - این نظر مؤلف - در تأیید آبل رموزا - صحیح به نظر نمی‌رسد . چون

در طی چند قرن بر اثر هجوم مغول مردم ایران دیگر به پای رونق و ترقی زمان پیش از مغول نرسیدند . (مترجم) .

بارۀ نخستین جانشینان جغتای نیز استفاده نکرده‌اند.^۱

جوینی از گفته‌های شفاهی مغولان^۲ و شاید یادداشت‌هایی نیز استفاده کرده ، برخی از اصطلاحات وی به وضوح و صراحت حاکی از منشأ و منبع مغولی است^۳ ولی رشیدالدین از منابع کتبی مغولی به میزان وسیع‌تری

۱ - دفرمری متن این داستان و ترجمۀ فرانسوی آن را چاپ و منتشر کرده .

(Histoire des Khans Mongols et de la Transoxiane, extraite du Habib essier de Khondémir traduite du persan et accompagnée de notes par M. C. Deffrémery, - JA, sér. 4, I, XX, 1852, pp. 381-388, 399-400).

استاد براون به حق می‌گوید - « واقعاً این بسیار نارواست که تاکنون تألیف

جوینی بالتمام به طبع نرسیده » .

Browne, « A Lit. Hist. », vol. II, p. 473 .

اکنون دو مجلد اول آن توسط میرزا محمد خان قزوینی ، برای GMS (XVI) - با مقدمۀ مشروحی که استاد براون در مجلد اول نقل کرده - منتشر شده است . فقط چاپ تاریخ اسمعیلیان باقی است . بنگرید مقاله مرا تحت عنوان « جوینی » (EI, I)

Browne, « A Lit. History », vol. III, p. 63 sq.

> مجلد سوم تألیف جوینی ، که حاوی تاریخ اسمعیلیان ایران است در سال ۱۹۳۷ توسط قزوینی^۱ منتشر شده . ترجمۀ کامل تألیف جوینی به زبان انگلیسی که توسط ج . آ . بویل به عمل آمده در سال ۱۹۵۸ انتشار یافته - هیئت تحریریه <

۲ - مثلاً اینکه می‌گوید ، « از جمله مغولان معتبر شنیدم » (چاپ قزوینی،

. [۲۸ ، I

۳ - جوینی ضمن سخن از حوادثی که پیش از به تخت نشستن گیوک خان

استفاده کرده .

بطوری که می دانیم مغولان پیش از چنگیز خان ، دارای خط و کتابت نبوده اند و پس از پذیرفتن القای اویغوری - پیش از هر کاری - از آن القبا به منظور تدوین و تنظیم آنچه اصطلاحاً «مقررات چنگیزخانی» نامیده می شود [یاسای چنگیزی] (یعنی رسوم و معتقدات عامه مغولان که مورد تصویب وی واقع شده بوده) استفاده کردند . مراعات مقررات مزبور نه تنها برای ساکنان امپراطوری بلکه برای خود خانان مغول نیز الزامی بوده است . بدین طریق « یاسای کبیر »^۱ چنگیزخان پدید آمد .

→

روی داده بود (چاپ قزوینی ، ۱ ، ۱۹۷) کوتان را به سخن درآورده در جواب مادرش که تسلیم بزرگان فراری را از پس می خواهد ، از قول وی چنین می گوید ،
 « بغات الطیور که از مخالف باز بخاربتی پناهد از صولت او امان می یابد ،
 ایشان نیز چون به ما استیمان کرده اند و به دامن دولت ما بسک نموده باز فرستادن ایشان در آذین همت و مروت محظورست و از شیوه مکرمت و مروت دور ، (نسخه خطی GPB. 17 ، ۲ ، ۳۴ ، ورق ۸۶) در افسانه مغولی نیز همین مقایسه و تشبیه دیده می شود (افسانه نهان ، ترجمه کافاروف ، ۴۳) > چاپ کوزین ، ۹۳ < و از قول نجات دهندگان چنگیزخان گفته شده ، « بغات [مرغ بطلی الطیرانی] چون مورد تعقیب باز قرار گیرد الخ ، »

۱ - دیاسا ، مقررات ، « قانون » ، این بطوطه شکل کامل تر کلمه را به کار برده (۴۰ - III) و « الیسا » (به زبان مغولی ، دزه ساک ، « دزه ساق ») آورده .
 اصطلاح دیگر در تألیف و صاف (نسخه خطی GPB ، ۷ ، ۳۰ ، ۲۴ - ورق ۳۹۰ :

←

بسیاری از مورخان و از آن جمله جوینی از وجود نسخ کتبی یاسا سخن گفته‌اند و به گفته مورخ اخیرالذکر این قوانین بر اوراقی - که در خزانه شاهزادگان بزرگ حفظ می‌شده - مرقوم گشته بود . و چون خان جدیدی بر تخت می‌نشست و یا لشکر بزرگی عازم جنگ می‌شد و یا مجمع شاهزادگان برای بحث در امور ملک تشکیل می‌گردید ، اوراق مزبور را می‌آوردند و امور بر طبق آن رتق و فتق می‌شد^۱ .

آیا هیچ يك از مورخان چنین نسخه‌ای را از یاسا دیده بوده‌اند یا نه؟ معلوم نیست . مشروح ترین اطلاعات را در باره مقررات یاسا در تألیف مقریزی (قسّی الدین احمد - منوفی به سال ۸۴۵ هجری) نویسنده مصری توان یافت^۲ .

→ به صورت «توتچن» آمده است .

Hammer - Purgstall, Geschichte der Goldenen Horda, S. 183 ;
Tundschin) .

در خلاصه تاریخ اربع اولوس الف بیک اصطلاح «شب آشوب» - که بالکل نا مفهوم است - به کار رفته (نسخه خطی موزه بریتانیا - ورق ۵۶ ، Add. 28190) - به مقاله من تحت عنوان « نوشته فارسی بر دیوار مسجد آبی منوچه » (ص ۳۱) رجوع شود . در آنجا اصطلاح دیگری « تنکنال پرلیخ » از و صافی به کار رفته .

(- « متون » ، ص ۱۰۳ ؛ جوینی ، جاب قزوینی ، ۱۷۰ I و بعد . بنگرید

به رشیدالدین چاب کاتر هر ص CIXI .

۲ - متن و ترجمه فرانسوی در مجموعه منتخب سیلواسترداسی ،

(De Sacy, Chrestomathie arabe, t. II, texte, p 58 sq, traduction.

P. 180 sq.) ;

گذشته از این مغولان رسم چینیان را - که سخنان خانان را نوشته پس از مرگشان منتشر می کنند - تقلید کردند . بدیهی است که این یادداشتها هر بار که خان خود میل می کرد نوشته می شد و او هم می کوشید تا در این موارد سخنان خویش را در لباس نظم و بلافاصله نثر مسجع درآورد^۱ . این کلمات قصار را به ترکی « بیلک » (دانائی) می گفتند . بیلک های چنگیزخان را تدریس می کردند و - در چین - يك بار موضوع وراثت تخت و تاج به نفع مدعی که بهتر و عمیق تر از بیلک های مزبور اطلاع داشت خاتمه یافت^۲ . رشیدالدین پاره ای از بیلک های چنگیزخان را در ضمیمه کتاب خویش آورده است^۳ . پیروزی های درخشان باعث نمو احساسات ملی مغولان شد^۴ و به ساقطه آن گرایشی در ایشان و خانان مغول پدید آمد که تاریخ قوم خویش را بدانند و داستان قهرمانی های بزرگ پدران خود را از چنگ فراموشی رهائی بخشند . مغولان نیز مانند دیگر قوم های بدوی تفاوت میان تاریخ و افسانه را کمتر درك می کردند . به احتمال قوی آموزگاران مغولان یعنی اویغوریان نیز تألیفات تاریخی واقعی نداشتند .

→

ترجمه روسی در کتاب استاد بوزرین « در باره سازمان داخلی » ص ۳۱-۲۵ .

۱ - «متون» ، ص ۲۴ ، رشیدالدین ، چاپ بلوشه ، ص ۱۹۵ .

2 - D'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. II, PP 506 - 507

۳- رشیدالدین ، چاپ بوزرین، بخش XV ، ۱۲۰ و بعد . استاد بوزرین (همانجا

ص ۱۷۲) و استاد واسیلیف (« مسائل و نردینها » ، ص ۳۸۱) بیلک ها را با استنباط می کنند .

4 - Volentes nomen suum, hoc est Moal, exaltare super cinne nomen

(روبروك . چاپ میشل رایت ، ۲۵۹) .

به هر تقدیر جویی و رشیدالدین درباره اصل و منشأ قوم مغول از کتاب‌های ایشان فقط افسانه‌های عجیب و غریب نقل می‌کنند^۱. روایات گوناگون افسانه‌های مربوط به چنگیزخان و نیاکان و همراهان و تشکیل امپراطوری وی در تحت تأثیر محیط و گرایش‌های طبقاتی و غیره پدید آمده بوده. تصریح این نکته که افسانه‌های مزبور را در چه زمانی - برای نخستین بار - به رشته تحریر در آوردند، دشوار است. به موجب یکی از گفته‌های رشیدالدین - وزیر چینی جغتای - پیش از ارتقاء به منصب وزارت چین نسخه‌ای را که حاوی تاریخ لشکرکشی‌های چنگیزخان بوده - در دست داشته است^۲. اصل و ترجمه داستانی که در سال ۶۳۸ هجری در مغولستان تنظیم شده به دست ما رسیده است^۳.

۱ - «کونادویلیک»، چاپ رادلوف، I، ص XXXV و بعد، XLI و بعد =

رادلوف در موضوع اوینوریان، ص ۴۰ و بعد، ۵۶ و بعد.

۲ - «متون»، ص ۱۲۴، رشیدالدین، چاپ بلوشه، ۱۹۵.

۳ - درباره نسخه اصلی منغولی به رساله استاد آ.م. پازدنیف «درباره يك اثر بیستانی

چینی - منغولی» رجوع شود. درباره عنوان منغولی (Mongolun niguča tobčiyan) -

«افسانه نهان درباره منولان» رجوع شود به، Pelliot, «Lettre mongol», p 131 sq.

ترجمه روسی مطران پالادی (کاخاروف) از چینی (در آن زمان هنوز اصل منغولی پیدا نشده بود) در T tch RDM. مجلد IV چاپ شده است. اصل منغولی را قرار بود پازدنیف در روسیه منتشر کند و اکنون به توسط استاد پلیو چاپ و منتشر خواهد شد. رجوع شود

به وعده او، Pelliot, «A propos des Cumans», p 122.

> آکادمیسین س. آ. کوزنین منول شناس شوروی در سال ۱۹۴۱ يك ترجمه

شادروان استاد جرزین این داستان را « سالنامه چینی مغولی » خوانده و این تسمیه چندان درست نیست . تواریخ وقایع بی اندازه نامشخص و درهم است . به نظر ما این اثر جالب توجه را باید در شمار آثار حماسی پهلوانی محسوب داشت . مؤلف این اثر بهادران برجسته را خیلی بیشتر از چنگیزخان و خاندانش تجلیل می کند . بنا به گفته گوینده داستان چنگیزخان در عهد کودکی به برادر کشی دست زد و بدین سبب مادرش از اخلاقی

→

جدید روسی « افسانه نهان » را با متن مغولی - که با حروف صوتی نوشته شده - و با لغتنامه‌هایی منتشر کرده . در اروپای غربی چاپ‌هایی از این اثر که توسط بزرگترین متخصصان [اروپائی] خاور دور تهیه شده از چاپ خارج شده ، چاپ . ا. هنیس (بخش ۱- متن ، بخش ۲- لغتنامه ، بخش ۳- ترجمه آلمانی ، ۹۴۱ - ۱۹۳۸) و چاپ پ. پلیو . (متن کامل مغولی و ترجمه فرانسوی شش فصل ، ۱۹۴۹) . در چین دو چاپ علمی ، به حروف چینی ، متن « افسانه نهان » منتشر شده ، چاپ . ا. د - خوی (یکن ۱۹۰۸) و چاپ شرکت « Commercial Press » (شانگهای ، ب . م) « افسانه نهان » به بسیاری از زبانها ترجمه شده . از لحاظ انتقاد علمی چاپ‌های گوناگون متن و ترجمه‌ها (به‌خصوص ترجمه س. آ. کوزین) تألیف . موساتراهمیت فوق‌العاده دارد .

A. Mostaert, «Sur quelques passages de l'Histoire secrète des Mongols», - HJAS, vol. 13 - 15, 1950 - 1952.

ب. آ. پاتکراتوف چاپ جدیدی از « افسانه نهان » را در دست تهیه دارد . در سال ۱۹۶۲ بخش اول چاپ عکسی نسخه خطی یوآن - جابویی - شی (تاریخ سلاله یوآن) که به ۱۵ فصل منقسم است - منتشر شده (متنی که سابقاً از آن اطلاع داشتیم به ۱۲ فصل منقسم بوده) - هیئت تحریریه > .

خشن و بی رحمی پسران ارشد خویش زبان به شکایت می‌گشاید و ایشان را به جانوران درنده تشبیه می‌کند^۱. وی بعدها غدارانه یکی از نوکران وفادار خود را به قتل رسانید^۲. او کتای نیز متهم شده که «به منظور کین‌خواهی شخصی در نهان یکی از همراهان وفادار و فداکار خویش را کشته»^۳ از دیگر سومؤلف ادعای بهادران را بدون شرط و قید تأیید و تحسین می‌کند - یکی از ایشان بالصراحه می‌خواسته که چنگیزخان در همه امور به اندرزهای او گوش فرا دهد و آنها را به کار بندد^۴. در این داستان وصیتی از قول خود چنگیزخان نقل کرده که باید نسبت به نگهبانان خان یعنی اشراف نظامی مراتب احترام را مرعی دارند^۵. غایت مقصود بهادر صحرا نشین - یعنی دلیری و جسارتی رام ناشدنی و وفاداری تزلزل ناپذیر به رئیس قوم و مهمان نوازی بی حد و مرغ^۶ به نحو برجسته‌ای در این منظومه نشان داده شده.

۱ - «افسانه نهان»، ترجمه کافاروف، ۴۰ - ۳۹ (چاپ گوزین، ۹۱-۹۰)

۲ - همانجا، ترجمه کافاروف، ۶۹؛ (چاپ گوزین، ۱۱۶).

۳ - همانجا، ترجمه کافاروف، ۱۵۹، < چاپ گوزین، ص ۱۹۹ >.

۴ - همانجا، ترجمه کافاروف، ۶۱، < چاپ گوزین، ص ۱۰۷ >.

۵ - همانجا، ترجمه کافاروف، ۱۲۹، < چاپ گوزین، ص ۱۷۰ >.

۶ - ظاهراً توصیف مسکن سرخان شیرا منجی نجیب کموچین را باید چنین درک کرد، «خانه او را از دور - از صدای تق تق زدن شیر مادیان - که از شب تا صبح دوام داشت - می‌شد شناخت».

(همانجا، ترجمه کافاروف، ۴۳ < چاپ گوزین، ۹۳ > . گمان نمی‌رود

که تعبیر بی‌لطف پدر روحانی پالادی (ص ۱۸۰) متصفانه باشد. وی می‌گوید، «تا نهد نهیمه کومیس [مشروبی که همان شیر تخمیر شده مادیان است] و یا شراب از وظایف اجباری خانواده سرخان شیرا بوده».

اما راجع به حوادث و وقایع خارجی . . . مؤلف بیشتر به جنگ‌هائی که در آسیای شرقی وقوع یافته بوده می‌پردازد و از لشکرکشی‌های مغولان به مغرب فقط به اختصار سخن گفته می‌گذرد . همین مطالب را - البته با تغییر دیگری - در روایت رسمی افسانه مغولی که به صورت دستکاری شده فارسی و چینی به دست ما رسیده - می‌یابیم .

می‌دانیم که در چین امپراطوران مغول به تنظیم تاریخ مغول پرداخته بودند . مثلاً در زمان امپراطور «خای سان» (۱۳۱۱ - ۱۳۰۸ میلادی = ۷۱۱ - ۷۰۸ هجری) چنین تاریخی رسمی در باره مغولان مدون گشته بوده^۱ . پس از سقوط فرمانروائی مغول ، به رسم چینیان ، تاریخ مشروح سلاله منقرض یوآن (یوآن - شی - «تاریخ سلاله یوآن») تنظیم شد . متأسفانه تاکنون فقط خلاصه هائی از این تاریخ به زبانهای اروپائی ترجمه شده است^۲ .

1 - Abel - Rónusat, «Khaïsang», P 3

> چنانکه پ . پلیو اشاره کرده نام این امپراطور را - طبق کتابت چینی آن - باید «خای شان» خواند .

(Pelliot; Notes sur le «Turkestan», P. 14)

بطوری که پ . پلیو نوشته این نام اصلاً چینی نبوده بلکه ظاهراً همان نام Qaišan (همانجا Ibid) است که به حروف چینی نوشته شده . در حواشی نسخه بارتولد (چاپ انگلیسی) در این مورد یادداشتی به این صورت وجود داد ،
«Hai Shan» . - هیئت تحریریه >

۲ - د تاریخ چهارخان نخستین از خاندان چنگیز ، - ترجمه از چینی توسط راهب یاکینف .

Douglas, «the life of jehiz Khan», London, 1877; SPB, 1829.

گاه در تألیفات چین شناسان اروپائی کلمات قصار و مستخرجاتی از متن کامل یو آن - شی [تاریخ سلالة یو آن] منقول است و نشان می‌دهد که چنانچه ترجمه کامل این کتاب وجود می‌داشت اطلاعات تازه فراوان از آن به دست می‌آمد .

در ایران تنظیم تاریخ مغولان از طرف غازان خان (۷۰۴ - ۶۹۵ هجری) به رشیدالدین محول شده بود . رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابوالخیر^۱ - که حرفه اش پزشکی و مؤلف آثار بسیار دینی بوده ، در زمان

درباره ترکیب و محتوی و مضمون « یو آن - شی » رجوع شود به :

Bretschneider, «Researches», vol. I, pp. 180 - 191;

درباره تألیفات دیگر چینی رجوع شود به :

Pelliot, «A propos des comans», p. 131 sq.

> پیچورین « خلاصه یو آن - شی » را ترجمه نکرده بلکه بخش « بن - تزی » (« سالنامه‌های اصلی ») مربوط به چهارخان نخستین را برگردانده ، رجوع شود به :

Pelliot, «Notes sur le Turkestan», p. 14 - هیئت تحریریه < .

۱ - کاترمر اطلاعات میسوطی در باره زندگی و تألیفات رشیدالدین در مقدمه بخشی از « جامع التواریخ » که چاپ و ترجمه کرده آورده است .

[«Histoire des Mongols de la Perse», écrite en persan par Raschid-eidin, Publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par M. Quatremère, t. I, Paris, 1838 (Coll. Orient) J. Blochet, «Introduction»;

رجوع شود نیز به : تقریظ من در مجله « عالم اسلام » (میرایسلام) ، ۱] ،

۱۹۱۲ . ص ۱۰۷ - ۵۶ .

ابااخان (۶۸۱ - ۶۶۴ هجری) به خدمت دولت وارد شد و در سال ۶۹۷ هجری به وزارت رسید . غازان خان مأمورش کرد تا تاریخ دولت مغول را به صورتی که برای مردم قابل فهم باشد تدوین کند ^۱ . تاریخ رسمی مغولان در خزانه ایلخان محفوظ بوده . به گفته رشید الدین تاریخ مزبور به عبارت و خط مغولی نوشته شده و از قطعات بریده بریده مرکب بوده و هرگز کسی به ترتیب آن دست نزده بود . این کتاب مقدس شمرده می شده و کس بدان دسترسی نداشته و بدین سبب مورخان نمی توانستند از آن استفاده کنند و اطلاعات خویش را از افواه عام نقل می کردند ^۲ . محتملاً مؤلف در شرح قوم تائی جیوت ^۳ . نیز همین تاریخ را در نظر داشته وی از « آلتان دپتر » ^۴ که « در خزانه خانان همواره به دست امراء بزرگ محفوظ بوده » سخن می گوید . مؤلف مجهول « تاریخ انساب » مغولان که در قرن پانزدهم نوشته شده ، درباره یکی از کارمندان (بیتکچی) اوکتای قاآن چنین می گوید : « او از قوم . . . بوده ^۵ ؛ ایشان کتاب طلائی (آلتان دپتر) [تلفظ « دپتر » به « دفتر » خیلی نزدیک است] جنگیز خان را حفظ می کردند .

۱ - به گفته دوسون (Histoire des Mongols, t. I, P. XXXV) مؤلف در

سال ۷۰۲ هجری مأمور این کار شد ؛ در تألیف کاترمر این تاریخ وجود ندارد .

۲ - رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ۷۵ - ۷۴ .

۳ - رشیدالدین ، چاپ بوزین ، مقدمه ترجمه ، بخش ۷ ، ۱۸۳ ، متن ، بخش

۲۴۴ ، VII

۴ - در نسخ خطی « دورالتان دویر » و (دورالتان دوتیر) نوشته شده ؛ کاترمر

(رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ص ۷۴) توصیه می کند چنین خوانده شود ؛ « التان

دور دوتیر » .

۵ - اسم مجهول است .

جز خاندان او و خاندان پادشاه هیچ کس آن کتاب را ندیده^۱. گمان نمی‌دود که رشیدالدین تاجیک قادر به استفاده بلا واسطه از تاریخ مقدس مغولان می‌بوده، وی روایات مربوط به مغولان را از زبان بهترین مرد مطلع به تاریخ مغول یعنی پولاد - چن سیمان، نماینده خان بزرگ در دربار ایران و همچنین از زبان شخص غازان - که در علم به تاریخ آن قوم جز پولاد (یا فولاد) کس بر او برتری نداشت - شنیده بود^۲. مندرجات کتاب رشیدالدین غالباً کلمه به کلمه با «یوآن - شی» (تاریخ سلاله یوآن) مطابقت دارد، زیرا منبع مشترک هر دو، مسماً تاریخ رسمی مغولان بوده^۳.

مؤلف در مواردی که از روایات مغولی اطلاعات کافی درباره فلان یا بهمان لشکرکشی به دست نمی‌آمده، از کتب اقوامی که مورد هجوم مغولان قرار گرفته بودند استفاده می‌کرده. وی از آنجمله چینیان و هندیان و اویغوریان و مردم قبچاق را نام می‌برد. اما تاریخ تسخیر کشورهای اسلامی را فقط و فقط از روی تألیف جوینی نقل می‌کند.

هنگامی که غازان خان درگذشت تألیف رشیدالدین هنوز پایان نیافته بود. برادر و جانشین او اوچایتو - رشیدالدین را مأور کرد تا به تألیف مبسوط تری پردازد - به این معنی که تنظیم و تدوین تاریخ همه

۱ - «متون»، ص ۱۵۹ (معزالانساب).

2 - D' Ohsson, «Histoire des Mongols», t. IV. PP. 359-360.

۳ - > به گفته پ. پلیو گفته‌های رشیدالدین کمتر با «یوآن - شی» (مدون ۱۳۶۹ میلادی) و بیشتر باشن - او - تسین - جزو آن‌ها مطابقت دارد. تألیف اخیر الذکر روایت چینی تاریخ مغول است که مورد استفاده رشیدالدین ویا مراجع مطلع وی بوده. «افسانه نهان» بالکل روایت دیگر و مبتنی بر روایت جداگانه‌ای است. رجوع شود به ۱. Pelliot, «Notes sur le Turkestan», P. 14. - هیئت تحریریه <.

اقوامی را که با مغولان روابطی داشتند به وی محول کرد . مؤلف از مساعدت دانشمندان اقوام مختلف که مقیم دربار ایران بودند بهره گرفت . مثلاً تاریخ هندوستان به کمک زاهد (بخیکشو) کشمیری به نام کامالاشری و تاریخ چین به یاری دو عالم چینی به نام لی داجزی و مسکون (۴)^۱ طبق کتابی که به قلم سه تن از روحانیان بودائی بوده تنظیم شد . نام اروپائانی که مطالب تاریخ فرنگیان را در دسترس رشیدالدین نهادند مجهول است . اطلاعاتی که در این بخش تألیف وی مندرج است نیز از لحاظ دقت ممتاز می باشد . در گفتار مربوط به مناسبات چاپ و امپراطور ، در بیان اهمیت چاپ اندکی غلو کرده و از اینجایی توان نتیجه گرفت که همکاران اروپائی رشیدالدین به سلك روحانیان تعلق داشته اند و جز این انتظار نمی رفت . کتاب در سال ۷۱۰ هجری پایان یافت^۲ و در آغاز به سه مجلد تقسیم شده بوده : مجلد اول حاوی تاریخ مغولان و دوم تاریخ عمومی و تاریخ سلطنت اولجایتو (طبق نقشه رشیدالدین این بخش کتاب را می بایست دیگر مورخان دنبال کرده بنویسند) و سوم تکملة جغرافیائی^۳ . بعدها مؤلف این تقسیم بندی را تغییر داد و ظاهراً يك تاريخ مختصر عمومی را به صورت مجلد سوم مستقل در آورد و حال آنکه نخست به شکل فصل اول قسم دوم باب دوم بوده . و تکملة جغرافیائی

۱ - کاترمر چنین نوشته (رشیدالدین ، چاپ کاترمر ص ۱۷۷) :

«کسون» Rosen, «les manuscrits persans» p. 108 .

«یکسون» Blochet, «Introduction», p 98 .

۲ - تاریخ اولجایتو ، بنا به گفته و صافی ، نسال ۷۱۲ هجری تعقیب شده بوده .

(رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ص ۱۷۷) .

۳ - همانجا ، L - LXI .

مجلد چهارم را تشکیل می‌داده^۱. مجموع این تألیف به نام (جامع التواریخ) موسوم گردید و بنا به میل الجایتو مجلد اول که به فرمان غازان نوشته شده بوده همان نام «تاریخ غازانی» را حفظ کرد^۲.

بدین طریق تألیف رشیدالدین یک دائرة المعارف بزرگ تاریخی بوده - دائرة المعارفی که در قرون وسطی هیچ‌یک از اقوام آسیا و اروپا دارای نظیر آن نبوده . امکان ایجاد چنین تألیفی به شرکت دانشمندان همه اقوام ، خود نشان می‌دهد که اگر شرایط و مقتضیات مساعد تری وجود می‌داشت ، فتوحات مغول - که اقوام متمدن و با فرهنگ دور از یکدیگر را به هم نزدیک کرده بود - چه عواقب و نتایجی می‌توانست داشته باشد .

رشیدالدین خود ایمان داشت که اخلاف از زحمات او بهره خواهند برد . وی جمله آثار فارسی خویش را به عربی برگرداند و تألیفات عربی خود را به فارسی ترجمه کرد^۳ و مراقب بود که همه ساله رونوشتها و نسخ تازه‌ای از آثار وی به هردو زبان نوشته شود^۴ . با این حال (جامع التواریخ)

۱ - همانجا ، ص CLX - CLIX - LXXII

۲ - > تاریخ تألیف «جامع التواریخ» را و. و. بارتولد در تقریظی که به کتاب بلوشه «Introduction a l'histoire des Mongols»

در مجله «عالم اسلام» ، مجلد I ، ۱۹۱۲ ، ص ۱۰۷ - ۵۶ نوشته مفصل‌تر شرح داده است . - هیت تحریریه < .

۳ - در یکی از نسخ خطی کتابخانه بودلیان در آکسفورد ترجمه عربی بخشی از «جامع التواریخ» مربوط به تاریخ چین (MS Arab. b. I.) محفوظ است . در باره مستخرجات مهم‌تر از ترجمه عربی «جامع التواریخ» رجوع شود به :

Morley, «A descriptive catalogue», PP. 5,8 . - II.

۴ - رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ص

C XXXIV - C XXXIX, CLXVII.

بطور کامل حتی در زادگاه مورخ نیز محفوظ نماند . از سخنان خود رشیدالدین پیداست^۱ که حتی هنگام حیات وی نیز گروه نیرومندی از مسلمانان اهل کتاب مخالف وی بودند. در سال ۷۱۸ هجری به دوران ایلخان ابوسعید وی را به خیانت متهم کرده به سیاست رساندند . و بالطبع پس از آن کس در اندیشه انتشار و ازدیاد نسخ آثار او نبوده . محمد بن علی الشبانهکاره مورخ و مؤلف کتاب «مجمع الانساب»^۲ با اینکه به دانش رشیدالدین معترف است وی را به تحریک و تفتین^۳ متهم می کند و به هیچ وجه از تألیف وی استفاده نمی نماید و حتی نامی هم از آن نمی برد . و معاصر دیگر مؤلف ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی نویسنده «تاریخ اولجایتو»^۴ رشیدالدین

۱ - همانجا ، ص ۷ ، C XXVI.

۲ - نسخه خطی این تألیف به خط خود مؤلف در موزه آسیائی 566 d (INA, 372)

موجود است . رجوع شود نیز به ، 84 - 83 ، pp. 1, MSS, «Pers.» Rieu.

۳ - نسخه خطی موزه آسیائی 566 d (372) ورق های b ۲۲۵ ، ۲۲۲ .

۴ - نسخه ای از این کتاب که به شادروان شفر تعلق داشته اکنون در پاریس است.

(Blochet, «Catalogue de la collection Schefer», № 1419, pp. 95 - 96)

و نسخه دیگر در استانبول ، کتابخانه ایاصوفیا ، شماره ۳۰۱۹ ، رجوع شود به مقاله من در ZVORAO مجلد XVIII > «درباره بعضی نسخ خطی شرقی در کتابخانه های استانبول و قاهره» < ص 119 O . رجوع شود نیز به ، محمد حسینی ص XI > مقدمه زیوسهیم < . بنا به گفته زیوسهیم نسخه خطی شفر رونوشتی است از نسخه استانبول یک تاریخ عمومی نیز به قلم همین مؤلف (تاسقوط بنداد) وجود داشته که بخش اول آن به صورت خطی در کتابخانه برلن [شماره ۳۶۸ در « فهرست پرچ » موجود است . (Pertsch, «Verzeichniss»)] میرخواند نیز از همین تألیف (در نوشته او باید به جای «الکاشی» «الکاشانی» ، خوانده شود) تحت عنوان « زبدة التواریخ » یاد کرده .

را به سرقت ادبی متهم می سازد . و اظهار می دارد که گویا مؤلف واقعی « جامع التواریخ » او (یعنی کاشانی) می باشد ، و رشیدالدین (به دست جهودان ملعون) آن تألیف را به نام خویش به حضرت سلطان عرضه داشته به پاداش ، ملک و سبعی به او داده شد به قیمت ۵۰ تومان (۵۰۰ هزار دینار) که سالانه ۲۰ تومان (۲۰۰ هزار دینار) درآمد داشته (؟) و وی برخلاف وعده ای که قبلاً داده بوده حتی درهمی به مؤلف حقیقی کتاب نداده ^۱ . پاسخ این پرسش که این ادعا برچه پایه ای مبتنی بوده ، دشوار است .

به احتمال قوی کاشانی در گرد آوردن مدارک برای رشیدالدین تا حدی شرکت داشته . در قرن هشتم هجری مورخان دیگری مانند وصاف نیز می زیستند که بعد از اعدام رشیدالدین همچنان به شخص وی و تألیف او با احترام کامل می نگریستند . ولی ظاهراً هیچ کس و حتی پسران وی که یکی از ایشان از ۷۲۹ تا ۷۳۷ هجری شاغل مقام وزارت هم بوده ، در صدور جستجوی نسخ و انتشار تألیف او برنیامده . محتملاً غارت محله ای که در تبریز به خاندان رشیدی تعلق داشته ^۲ (۷۳۷ هجری) نیز یکی از علل مفقود شدن آثار وی بوده . چون در آغاز قرن پانزدهم ، به فرمان سلطان شاهرخ به گرد آوردن بخش های باقیمانده « جامع التواریخ » پرداختند حتی يك نسخه کامل آن تألیف به دست نیامد و در آغاز قرن نوزدهم میلادی حتی نسخی که در زمان شاهرخ و پسرانش استنساخ شده بوده مفقود شمرده می شده است . و کاترمر که در ۱۸۳۶ به چاپ و انتشار تألیف رشیدالدین دست زد فقط

۱ - Schefer, «Notices», p. 12

متن بهتر (نسخه خطی استانبول) در ZVORAO مجلد XVIII مندرج است. «بارتولد» درباره ی نسخه خطی شرقی در کتابخانه های استانبول و قاهره ، ص ۱۲۲ و بعد.

۲ - رشیدالدین ، چاپ کاترمر ، ص ۱۱۱ .

از بخشی از آن کتاب که مربوط به تاریخ مغولان بوده، اطلاع داشته^۱. اکنون تعداد بالنسبة زیادی از نسخ خطی «جامع التواریخ» بر ما معلوم است. و عجالة فقط تاریخ الجایتو^۲ و ضمیمه جغرافیائی آن تألیف پیدا نشده. بنا به مندرجات فهرس کتابخانه های اروپا فقط يك نسخه خطی قرن هشتم هجری وجود دارد که همان نسخه موزة بریتانیا Add. 10688 می باشد^۳. در این نسخه تاریخ تازه تری (۳ ذوالحجه سال ۹۳۰ هجری) می یابیم ولی به گفته دکتر ریو این تاریخ فقط مربوط به چند ورق (۲۹۳، ۳۰۲-۲۹۱) است که بعد از نسخه اصلی به دست شخص دیگری نوشته شده و ناسخ آنها کوشیده خط سلف خویش را تقلید کند. به این نسخه فصلی راجع به جلوس اولجایتو به تخت سلطنت ضمیمه شده که به قلم خود رشیدالدین نبوده، بلکه از آن ناسخ است که، از خود، همچون معاصر آن وزیر سخن می گوید. مع هذا برخلاف آنچه از قدمت این نسخه انتظار می رفت از لحاظ درستی چندان ممتاز نیست. کافی است تذکر دهیم که طبق این نسخه (ورق ۸) جغتای فقط شش پسر داشته؛ و حال آنکه چند صفحه بعد (ورق ۱۷) مانند نسخ

۱ - بنکرید به: Morley, «A descriptive Catalogue», P. 3.

درباره کشف دیگر بخشهای «جامع التواریخ» نخستین بار در ۱۸۳۸ میلادی.

۲ - نسخه «جامع التواریخ» که حاوی تاریخ اولجایتو می باشد در سال ۱۹۲۳

توسط احمد زکی ولیدی «طوغان» در کتابخانه مشهد پیدا شد (ولیدی و نسخه خطی مشهد، ص ۲۴۷ و بعد).

3 - Rieu, «Pers. MSS» Vol. I, pp. 78 - 79

نسخه خطی در کتابخانه RAS (ترجمه عربی بخشی از کتاب است

); Morley, «A descriptive catalogue» P. 11: مورخ به تاریخ ۷۱۴ هجری.

دیگر از پسر هفتم خان مزبور سخن گفته شده^۱.

دیگر نسخ خطی مربوط به قرن پانزدهم [میلادی] و یا زمان تازه‌تری می‌باشد. ظهراً حفظ «جامع التواریخ» را بطور اعم و یا لاقلاً بخش مهمی از آن را فقط و فقط مرهون مراقبت‌های معارف پرورانه شاهرخ و همکاران وی می‌باشیم. تشخیص و تعیین متن واقعی این کتاب بسیار دشوار است. حتی اگر فقط نسخ خوب و قدیمی را با یکدیگر مقابله کنیم اختلافات مهمی - بویژه در سلسله‌النسب چنگیزخان - خواهیم یافت.

یکی از بهترین و قدیم‌ترین نسخه‌های «جامع التواریخ» در کتابخانه عمومی پتروگراد (نسخه خطی ۷، ۳، ۱، که در ۸۱۰ هجری نوشته شده بوده) وجود داشته ولی متأسفانه اکنون مفقود شده است^۲.

۱ - > درباره نسخ خطی «جامع التواریخ»، رشیدالدین مشروح‌تر در

Storey, «Persian literature», vol. I, pt. I, sect. II, fasc. 1,

P. 70 sq.

رشیدالدین، ترجمه چاپ IVAN - مجلد ۳ - مقدمه آ. ک. آرنفلس، ص ۱۳-۸ - هیئت تحریریه <.

۲ - رجوع شود به بارقوله - گزارش مأموریت ترکستان، (۱۹۰۲) ص ۲۳۲. درباره نسخه بسیار خوبی از «تاریخ غازانی» - در تاشکند، که اسامی خاص (در سلسله‌النسب) به حروف اوینوری نوشته شده. مقدمه (در باره طوایف ترک و مغول) و «تاریخ چنگیزخان» توسط ای. ن. - برزین (بخش ۷، VII، XIII، XV) (ZVORAO) چاپ و ترجمه شده. «تاریخ هلاکو» را کاتمر طبع و منتشر کرده (رجوع شود به‌ما قبل ص ۲۶-۱۲۵ اصل حاشیه). بخشی از «تاریخ غازانی» - از اوکتای قاتان تا قیومور نو، قبای قاتان - توسط بلوشه در GMS (XV III) چاپ و منتشر شده. درباره رشیدالدین

عبدالله بن فضل الله - که بعدها به لقب و صاف الحضرة ملقب گردید - پیش از ظهور تألیف رشیدالدین به نوشتن تاریخ مغولان دست زده بوده . چنانکه می دانیم تألیف و صاف به انشاء بسیار مطمئنی نوشته شده و بهترین نمونه فصاحت در زبان فارسی شمرده می شود^۱ . مؤلف مستقیماً بی تألیف جدیدی را گرفته و به وی اعتقادی متقن داشته و بدین سبب گفتار خویش را از مرگ منتهوی آن آغاز می کند . شرح وقایع زمان سلطنت قبایلی همان [خودیمیلی - قویلای] در بسیاری از موارد با گفته های رشیدالدین تفاوت ماهوی دارد و گاه شخص مورد می ماند که حق با کدام طرف است . چهاربخش

→

و آثار وی رجوع شود به : Browne, A Lit. Hist. vol. III PP. 68 - 87 . که فهرست جالب توجهی (P. 80 sq.) از نامه های رشیدالدین را که در نسخه خطی مندرج بوده و سابقاً کسی از آن خبر نداشته ، شامل است .

> بخشهایی از «تاریخ غازانی» («تاریخ جانشینان هلاکو خان» و «تاریخ غازان خان» ، متن فارسی) را که یاندر (۴۱ - ۱۹۴۰) چاپ و منتشر کرده بحث «تاریخ غازان» خان» (که از سال ۱۹۴۰ کاملاً به وسیله گروه IVAN در ۳ مجلد برای چاپ آماده شده بوده) در سال ۱۹۵۷ در باکو چاپ شده (مجلد سوم) . مجلد دوم متن انتقادی نیز در باکو چاپ می شود . ترجمه روسی (در سه مجلد) در طی سالهای ۶۱ - ۱۹۴۶ منتشر شده . « مکاتبات رشیدی » در سال ۱۹۴۷ توسط استاد خان بهادر محمد شفیع طبع شده و انتشار یافته . - هیئت تحریریه < .

۱ - این کتاب بطور کلی به نام (تاریخ و صاف) معروف است . مؤلف آن را به عنوان (کتاب تجزیه الامصار و ترجمه الاعصار) ممنون ساخته .

[تاریخ و صاف به هیچ وجه نمونه فصاحت در زبان فارسی نیست ، برعکس نمونه ایست

از آن نوع فارسی که نباید نوشت . مترجم .]

نخستین این تاریخ در روز پنجشنبه ۲۴ محرم ۷۱۲ هجری^۱ به سلطان اولجایتو و وزیر وی رشیدالدین تقدیم شده بوده . مؤلف پس از شرح وقایع تا ۷۱۰ هجری داستان اصل و منشأ امپراطوری مغول و سلاله خوارزمشاهیان و لشکرکشی هلاکو را (از روی تألیف جویینی) بدان منضم کرده است . کتاب پنجم دیر تر نوشته شده^۲ . پایان تاریخ مغولان و فصل مربوط به جوچیان و جغتایان در این کتاب گنجانده شده و مؤلف در بیان مطالب به رشیدالدین ناسی می جوید - حتی در مواردی که خود در کتاب اول همان مطالب را دگرگونه شرح داده باشد. از آن پس مؤلف تاریخ [ایلخانان] را تا فرو نشاندن نایره عصیان امیر هورمیشی (۷۱۹ هجری) تغیب کرده است . هامر - پورگشتال^۳ کتاب نخستین را به زبان آلمانی ترجمه نموده

۱ - بخش اول کتاب در ۱۳ رجب ۷۰۲ هجری به غازانخان تقدیم شده بوده (رجوع شود به رشیدالدین ، چاپ کالرمر ، XIII) .

۲ - بنا به گفته دوسون (Histoire des Mongols, t. I, p. XXXIII) و ریو (« Pers MSS », vol. I, p. 101) در سال ۷۲۹ هجری در نسخه خطی GPB ۲۴۰۳،۷ سال ۷۱۷ هجری (ورق ۴۲۴) و ۷۱۸ هجری (ورق ۴۲۵) را سال تنظیم این بخش ذکر کرده ولی این تاریخ خطاست زیرا همانجا گفته شده که در آن زمان ایلچی امیدای خان جغتایی حکومت می کرده . در چاپ سنکی (هندی) > بمبئی ، ۱۲۶۹ هجری < تاریخ ۷۲۷ هجری (ص ۶۰۷) و ۷۱۸ هجری (ص ۶۰۸) ثمان و عشر و سیمانه (نوشته شده .

3 - « Geschichte Wassaf » Persisch hrsg. und Deutsch übers. von Hammer - Purgstall, Bd. I, Wien, 1856

در باره مؤلف و کتاب او رجوع شود به ۱ .

Brown, « A Lit. Hist ». vol. III, p. 87 sq.

و متن و ترجمه را طبع و منتشر کرده است. این تألیف بالتام در سال ۱۲۶۹ هجری^۱ به چاپ سنگی در بمبئی انتشار یافته است.

در پایان سال ۷۱۷ هجری (در مقدمه ۲۵ شوال^۲ نوشته شده) کتاب *بناسکتی* (ابوسلیمان داوود بن ابوالفضل محمد - شاعر دربار غازان خان) تحت عنوان «روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب» تألیف شد. این اثر در واقع رونویسی از (جامع التواریخ) رشیدالدین است و مؤلف فقط مطالب اندکی در باره زمان خویش بدان افزوده^۳. در همان قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) تألیفات حمدالله بن ابوبکر مستوفی هزونی^۴ - در تاریخ و جغرافیا - منتشر شد.

تألیف تاریخی حمدالله هزونی که منقول از آثار ماسبق دیگران

۱ - به نظر می‌رسد که در موزه بریتانیا هیچ نسخه‌ای از این چاپ وجود ندارد.

فهرست چایی (Edwards, « Catalogue », P. 45) فقط يك چاپ دیگر فارسی را (فقط يك مجلد) که در تبریز به سال ۱۲۷۲ هجری به عمل آمده یاد می‌کند

۲ - «در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ - اشتباهاً - ۱۵ شوال» نوشته شده - هیئت تحریر به <.

۳ - رجوع شود به ۸۰ - ۷۹ pp. vol. I, «Pers. MSS», Rieu. نسخه

خطی این کتاب در دانشگاه پتروگراد تحت شماره ۲۸۵ نیز موجود است. آنچه *براون* در باره این کتاب نوشته (A Lit. Hist; vol. III, P. 100 sq.) چندان دقیق نیست. آنچه را *بناسکتی* درباره اروپا (امپراطوران روم و پاپها) و چین (داستان چاپ کتاب) نوشته از *رشیدالدین* وام گرفته است (رجوع شود به متن *رشیدالدین* درباره چاپ کتاب در چین که توسط *بارون و. ر. روزن* طبع و منتشر شده).

Les manuscrits persans, p. 107 sq.

۴ - درباره مؤلف و کتاب وی اطلاعات مشروحی در تألیف *براون* وجود دارد.

A Lit. Hist; vol. III, pp. 87 - 100

است به نام «تاریخ گزیده» در سال ۷۳۵ هجری نوشته شده و تاریخ وقایع را تا سال ۷۳۰ هجری رسانده^۱. در این کتاب شرح مختصری در باره تاریخ عمومی می‌بایم که فاقد اهمیت نمی‌باشد. رشیدالدین در شرح تاریخ سامانیان و نخستین شاهان غزنوی کلمه به کلمه ترجمه فارسی کتاب عتبی را نقل می‌کند، ولی حمدالله مستوفی غزنوی مطالب چندى به دست می‌دهد که در تألیف عتبی وجود ندارد اما دیگر منابع آنرا تأیید می‌کنند، مثلاً تاریخ نصادم حکومت سامانیان با سیمجوریان را حمدالله غزنوی - نه آنگونه که عتبی بیان کرده، بلکه بدان گونه که گردیزی و عوفی^۲ آورده‌اند - نقل می‌کند. گفتار حمدالله مستوفی در باره جغتائیان^۳ بسیار مختصر است و ظاهراً چندان سزاوار و ثوق نیست. در پایان کتاب اطلاعاتی دربارهٔ عدهٔ کثیری از شیوخ، به ترتیب تاریخ، مندرج است. سرانجام مورخ مزبور در پایان دوران حیات شرح وقایع بعدی قرن ۱۴ میلادی (هشتم هجری) را به کتاب خویش منضم کرده آن را به سال ۷۴۴ هجری مختم ساخته است. پسر اوزین الدین گفتار پدر را تعقیب کرده تا فتح ایران به دست تیمور رسانیده.

فصل مربوط به سامانیان را شفر به ضمیمهٔ چاپ تألیف نرشخی^۴ و فصل مربوط به سلجوقیان را در «Journal asiatique»^۵ چاپ و منتشر کرده. این کتاب

۱ - رجوع شود به Rieu, «Pers. MSS», vol. I, pp. 80-82.

۲ - «متون» - ص ۱۲ - ۱۱ - ۹۲ - ۹۱.

۳ - حمدالله غزنوی، «تاریخ گزیده»، نسخهٔ خطی - ص ۲۲۰ - ۳۱۹.

۴ - LGU No 153، چاپ براون، متن، ۵۷۶ و بعد.

۵ - نرشخی، چاپ شفر، ۱۱۱-۹۹.

۵ - «Histoire des Seldjoukides et des Ismaéliens ou Assassins de l'Iran. Extraite du Tarikhi Guzideh ou Histoire Choisie d'Hamd -

بطور کامل در ۱۸۷۳ (۱۲۹۰ هجری) توسط ملغونوف به چاپ رسید ولی منتشر نشد. اخیراً استاد ا. ک. براون این تألیف را از روی يك نسخه قدیمی ولی نه چندان صحیح (قرن پانزدهم میلادی) با چاپ عکسی در انتشارات Gibbs Memorial Series (XIV)، با ترجمه‌ای مختصر و فهارس منتشر کرده است.

تألیف جغرافیائی حمدالله قزوینی به عنوان «نزهة القلوب» در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده بوده. مؤلف مانند معاصران خویش (ابوالندا و دمشقی) به تکرار سخنان جغرافیون قرن دهم میلادی اکتفا نکرده بلکه دگرگونی‌هایی را که از آن عهد به بعد روی داده نیز خاطر نشان می‌سازد. گذشته از این اطلاعات مشروحی درباره تقسیمات اداری ایران در دوران فرمانروائی مغول و مالیات‌هایی که از هر ناحیه گرفته می‌شده - به دست می‌دهد. تألیف وی برای زبان‌شناسان نیز واجد اهمیت می‌باشد و یکی از آثار معدود زبان مغولی در قرون وسطی به شمار می‌رود. زیرا در بخش نجوم آن نامهای جانوران گوناگون به زبان فارسی و ترکی و مغولی منقول است. چاپ سنگی کامل تألیف قزوینی در سال ۱۳۱۱ هجری، در بمبئی منتشر شد و زان پس ا. ک. لی - استرنج متن [قسمت جغرافیائی] و ترجمه آن را در سلسله انتشارات جیب

→

Allah Mustaufi, Traduite du Persan . . . par M. Deffrémery, Paris, 1849
(Extraits du JA, sér. 4, t. XI, 1848, pp. 417 - 462 ; t. XII, 1848 pp.
259-270, 334-370; t. XIII, 1849, pp. 15-55.

۱ - در کتابخانه دانشگاه پتروگراد يك نسخه «تاریخ گزیده» (شماره ۱۵۳)

که در ماه ذوالقعدة ۸۱۳ هجری تحریر شده، موجود است.

(18 - 1915) «Gibb Memorial» Series, ۱ چاپ و منتشر کرد
چند فصل از آن را شفر به ضمیمه «سیاست نامه» طبع کرده.^۱

در باره دیگر تألیفات تاریخی و جغرافیائی که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی، در ایران و آسیای مقدم نوشته شده است و باترکستان چندان مربوط نمی باشد و یا لاقبل با دورانی که موضوع این تحقیق است مرابطه ای ندارد سخن نخواهیم گفت.^۲ مطالب منقول نشان می دهد که در ایران تألیفات تاریخی در آن دوران بسیار پیشرفت کرده بوده و از لحاظ مطالعه در تاریخ فرمانروائی مغولان در ایران منابع کافی در دست است. ولی متأسفانه در مورد تاریخ آسیای میانه چنین نیست. آشوب های سیاسی در میان اخلاف جغتای خان با پیشرفت و تکامل دانش و ادب منافات داشت. گذشته ازین فرهنگ ایرانی در این سرزمین بطور کامل حکمفرما نبود. القبای اویغوری نیز در کنار القبای عربی رواج داشت.^۳ حتی در دربار تیموریان - و آخرین سلاطین

۱ - در باره تاریخ منظوم همین مؤلف (ظفر نامه) رجوع شود به :

Ethé, « Neupersische Literatur », S. 236; Blochet, « Introduction », p. 100 sq. : Browne, A Lit. Hist. vol. III, p. 95.

۲ - نظام الملک، چاپ شفر ضمیمه، ۲۳۵ - ۱۴۱.

۳ - به تألیف ابوسعاده عبدالله بن علی الیمینی الیافعی تحت عنوان « مرآة الجنان و عبرة القبطان »، که در قرن پانزدهم میلادی - نوشته شده، می توان اشاره کرد. در این تألیف از وقایع به ترتیب تاریخ وقوع ذکر شده و ضمناً بیشتر به شرح زندگی شیوخ و علما بذل توجه گشته. ما از کتاب مزبور داستان شیخ نجم الدین کبرای مشهور را اخذ کرده ایم (« متون » ص ۱۵۵ - ۱۵۴).

در باره مؤلف و تألیفات او رجوع شود به: Brockelmann, GAL, Bd II, S. 176 sq.

4 - A bel - Remusat, « Recherches », t. I, p. 40; Langlès, « Notices », pp. 586 - 587.

آن سلاله هم - کاتبان اویغوری وجود داشته‌اند^۱. اصطلاح «بخشی» (از بخیکشو=ی سانسکریت) در مورد کاتبان اویغوری و زاهدان بودائی بکار می‌رفته. مؤلف لغتنامه جغتائی در توضیح این کلمه می‌گوید: «کاتبان سلاطین ترکستان که بالکل فارسی نمی‌دانستند» چنین نامیده می‌شدند^۲. ظاهراً این کاتبان دربار خانان جغتائی از نمایندگان فرهنگ اسلامی به مقام سلطنت نزدیک‌تر بوده‌اند و امر ثبت و ضبط وقایع تاریخی کاملاً به عهده ایشان بوده. چنانکه بعد خواهیم دید در باره وجود نوشته‌های اویغوری مطالب صریحی محفوظ مانده. این نکته هم گفته شود که ما حتی يك تألیف ادبی اسلامی را که به امر یکی از خانان جغتائی نوشته شده باشد نشان نداریم.

فقط يك تألیف تاریخی که در آن عهد در آسیای میانه نوشته شده یعنی «ملحقات صراح» اثر ابوالفضل محمد مشهور به جمال قرشی^۳ به دست ما رسیده. این مؤلف در سال ۶۸۱ هجری لغتنامه صحاح جوهری^۴ را به زبان فارسی ترجمه کرد و هم در آغاز قرن هشتم هجری به زبان عربی «ملحقاتی» بدان نوشت که در آن اطلاعاتی در باره برخی از سلاله‌های آسیای میانه و بویژه شیوخ و علمائی که در آسیای میانه نامدار بوده‌اند مندرج است. گفته‌های وی غالباً جنبه افسانه دارد ولی گاه مطالب پربهای تاریخی و یا مربوط به سال و ماه وقایع به دست می‌دهد. و گذشته از این آنچه

۱ - رجوع شود به: بارتولد ZVORAO مجلد X - ص ۲۱۹.

۲ - رجوع شود به: «لغتنامه بوداکف» - کلمه «بخشی» (به جای «بخشی»).

۳ - قارشی یا قرشی - کلمه‌ای است منولی به معنی «قصر» (مترجم).

۴ - درباره این تألیف عربی و ترجمه فارسی رجوع شود به:

درباره شیوخ زمان خویش می نویسد دیداری از زندگی فکری آن زمان به ما ارزانی می دارد . این کتاب به خواهش رئیس روحانیان محل که به هیچ وجه تابع دربار مغول نبوده در کاشغر نوشته شده . نسخه خطی این « ملحقات » فقط در ایام اخیر توسط م . س . آندره یف در آسیای میانه کشف گردید و به وسیله و . پ . فابیو کین به موزه آسیائی ارسال شد^۱.

مؤلف « تاریخ مختصر الغریک » به « مختصر » ، « امیر کبیر » خجندی اشاره و استناد می کند . ولی تاریخ تألیف این کتاب ، محتملاً ، قدیم تر از عهد تیمور نمی باشد ، زیرا خراجردنیان^۲ نیای قیسمور را با اهمیت تلقی کرده است . « تاریخ آل چنگیز »^۳ تألیف محمد قاشغندی ، که حاجی خلیفه از آن یاد کرده ، پیش از نیمه دوم قرن نهم هجری ، نوشته نشده و این نکته را مستخرجی از آن کتاب^۴ که در تألیف جنابی مورخ پایان قرن دهم هجری ، منقول است - می رساند^۵.

نوشته های اویغوری نمی توانستند جانشین تألیفات تاریخی فارسی گردند . از میان همه اقوام ترك فقط عثمانیان تفاوت بین تاریخ و افسانه را تا حدی درك کردند . ظاهراً اویغوران تألیفات تاریخی ، به معنی حقیقی

۱ - پتروسکی ، « برج بوردان » ، ص ۳۵۳ ، « بارتولد » ، « ملحقات الصراح » ، ص ۲۸۳-۲۸۷ ؛ « متون » ، ص ۱۵۲-۱۳۸ . درباره نسخه خطی دیگر (بهتری) که من در سال ۱۹۰۲ خریده ام ، رجوع شود به : « بارتولد » ، « گزارش مأموریت ترکستان » (۱۹۰۲) ص ۲۷۱ و بعد . در باره قرائت کلمه « القرشی » رجوع شود به : « بارتولد » « ملحقات الصراح » ، ص ۲۸۶ و « متون » ، ص ۱۴۰ (و عرف بالقرشی لذلك) .

۲ - « متون » ص ۱۶۲ .

۳ - حاجی خلیفه ، III ، ۱۰۹ .

۴ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ۵۲۸ (۳۵۳) ، ص ۴۴۱ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - SMIZO. 1

این کلمه، نداشتند^۱. و بالطبع اطلاعاتی که مورخان از منابع مغولی و اویغوری در باره تاریخ مغولان اخذ کرده باشند صرفاً جنبهٔ اسانه دارد. و مثلاً از آن جمله است داستان مرگ تولاوی که خویشتن را برای دینه قربانی - به خاطر برادرش اوکتای به ارواح عرضه داشته بود. این داستان در «تاریخ چینی»^۲ و تألیف رشیدالدین^۳ و سراینده «مغولستان شرقی»^۴ که چنانکه دیدیم، به تولاوی و پسران او حسن توجه دارد، دیده می‌شود. این گونه افسانه‌های آلوده به اغراض خاص در قلمرو دولت‌های جوچیان و جغتایان نیز شایع بوده. مؤلف «تاریخ مختصر الغییک» ضمن بیان اتهاماتی که جغتای و اوکتای علیه جوچی اقامه کرده بودند، می‌افزاید که اتهامات مذکور مشروحاً در «سالنامه‌های» دانشمندان چینی بیان شده ولی بی‌پایگی آنها را گواهی اجماع مورخان بی‌غرض ثابت می‌کند. از آنجائی که «تاریخ مختصر الغییک» در زمان حکمفرمائی ازبکان نوشته شده مؤلف آن از افسانه‌های جوچیان نیز استفاده کرده است^۵.

«تاریخ اولوس جغتای» با سهولت تمام به میل و به نفع قیّمور جعل شد و اعتبار مشکوک و ناموثقی نوشته‌های اویغوری از همین جا پیدا است. قیّمور که تحریر شرح لشکرکشی‌های خویش را به نظام‌الدین شامی مورخ ایرانی محول ساخته بود در عین حال از کاتبان اویغوری که

۱ - به ماقبل ص ۱۱۸ اصل رجوع شود.

۲ - «دافسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۲۵۴، حاشیه.

۳ - نسخهٔ خطی V، GPB، ۳۰، ۱، ورق ۱۹۹، چاپ بلوشه، ۲۲۰ و بعد.

D'Ossaon, «Histoire des Mongols», t. II, pp. 52-59.

۴ - «دافسانهٔ نهان»، ترجمهٔ کافاروف، ۱۵۴، «چاپ گوزین، ۱۹۳».

۵ - «متون»، ۱۶۴-۱۶۲.

تاریخ منظوم آن لشکرکشی‌ها را به زبان ترکی تنظیم می نمودند استفاده می کرده^۱. محتملاً افسانه عجیب و غریب پیمانی که گویا میان برادران خادول- نیای چنگیزخان- و خاچولی- نیای قیسمور- بسته شده بوده، نیز از او یغوران سرچشمه می گیرد. طبق پیمان مزبور اخلاف خادول می بایست تخت سلطنت را اشغال کنند و بازماندگان خاچولی شغل وزارت را. و گویا در همان زمان نیز سندی^۲ که ممه‌پور به «آل طمغا» (مهرسرخ) بوده نوشته شد. پیمان میان چنگیزخان و خراجر یا تراجر (یکی از اخلاف خاچولی) و زان پس میان دؤواخان و ایلن‌تیز (نوه خراجر) نیز تجدید شد. این پیمان در دوران پر آشوب سلطنت علی سلطنت مفقود شد. به موجب این پیمان خراجر و بعضی از اخلاف وی فرمانروایان ذی اقتدار قلمرو دولت جغتای بوده‌اند. در باره قدرت خراجر و اخلاف وی در هیچ يك از آثار مورخان قرنهای سیزدهم و چهاردهم خبری مشاهده نمی‌شود و دوسون^۳ هم در گذشته به این نکته اشاره کرده است. مع هذا افسانه این وزیران ذی اقتدار، که

۱. در باره این تاریخ و عنوان آن یعنی «تاریخ خانی» رجوع شود به :
بارتولد، «گزارش مأموریت ترکستان» (۱۹۰۲)، ص ۱۸۸.

۲. درباره این سند تاریخ مختصرالغ بیک مشروح‌تر از همه سخن می‌گوید.
رجوع شود به : «شجرة الانراك» ترجمه مایلس، ۳۷۳.

3 - D'Ohsson, «Histoire des Mongols» t. II, pp. 108 - 109.

ایراد دوسون مبنی بر اینکه نام خراجر در تألیف رشیدالدین نیامده درست نیست، چه در «افسانه بهادران» («افسانه نهان» ترجمه کافاروف، ۱۳۴ : > چاپ کوزین ۱۵۸ <) و چه در تألیف رشیدالدین (چاپ بلوشه، ۱۷۸ : چاپ یرزین، بخش ۱، XV، ۱۴۴) نام خراجر هم در شمار امیران جغتائی آمده؛ ولی درباره اهمیت و مقام وی در دولت جغتایان، در منابع مزبور، حتی کلمه‌ای هم یافت نمی‌شود.

ظاهراً برای تحکیم حقوق شخص قیّمور جعل شده بوده، هنوز هم پاره‌ای از دانشمندان اروپائی را کماکان گمراه می‌کند. ابن افسانه را نخستین بار در نوشته‌های چند تن از مورخان قرن پانزدهم میلادی، که تابع منابع اویغوری بوده‌اند می‌بینیم.

در میان این تألیفات تاریخی «ظفرنامه» شرف‌الدین علی یزدی^۱ که در سال ۸۲۸ هجری، نوشته شده بیش از همه مشهور است. این عنوان را خود قیّمور اندیشیده بوده و سلف شرف‌الدین یعنی نظام‌الدین شامی که تاریخ تیمور را در زمان حیات آن فاتح بزرگ در سال ۸۰۶ هجری تألیف کرده بوده نیز^۲ اثر خویش را بدان معنوی ساخته بود. شرف‌الدین طرح سلف خود را تقریباً بلا تغییر - پذیرفت ولی در عین حال از تاریخ منظوم لشکرکشی‌های قیّمور که به زبان اویغوری بوده نیز استفاده کرد. مقدمه کتاب بازبینی از تاریخ دولت‌های مغولی می‌باشد. و تاریخ دولت جغتائیان به اختصار تمام بیان شده. ظاهراً مؤلف از جویخی و وصافی و تاحدی از اثر رشیدالدین استفاده کرده. در مورد تاریخ قرن هشتم هجری به تقریب

1 - Rieu, «Pers. MSS», vol. I, pp. 173-177; Browne, «A Lit. Hist», vol. III, pp. 382 - 385.

2 - Rieu, «Pers. MSS», vol. I, pp. 170 - 172

نسخه خطی کتابخانه تاشکند شماره b ۱۴ [کال، «نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی» ص ۱۴ - ۱۳] همچنین رجوع شود به «مجموعه نسخ خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی، مجلد ۱، شماره ۱۱۶، ص ۵۵ (شیر جدید ۱۱/ ۱۵۲۰) - هیئت تحریریه» در نوشت یک تألیف متقدم تر غیاث‌الدین علی یزدی می‌باشد.

اکنون این کتاب در ضمن «متون مربوط به تاریخ آسیای میانه» ۱۰، ۱۹۱۵،

جز نام های خانان مطلب دیگری به دست نمی دهد^۱ . مؤلف مجهولی که

→

(توسط زیمین و بارنولد) چاپ و منتشر شده است و یکی از منابع نظام الدین و شرف الدین بوده . در مقدمه مضمون کتاب بطور کامل مورد تدقیق قرار گرفته و مستخرجانی از تألیف نظام الدین (درباره آن رجوع شود نیز به ، ص XXVI و بعد) از روی نسخه خطی موزه بریتانیا نقل شده . تألیف نظام الدین بطور کامل در روایت نخستین کتاب حافظ ابرو که منقول از آثار دیگران است ، وارد شده و این نسخه در کتابخانه داماد ابراهیم پاشا ، شماره ۹۱۹ در استانبول محفوظ است (رجوع شود به ، بارنولد ، و درباره بعضی نسخ خطی کتابخانه های استانبول و قاهره ، ص ۵۱۳۸ و بعد) «مثن مظفرنامه» نظام الدین شاهی را ف . تالگر در سال ۱۹۳۷ چاپ و منتشر کرده . ترجمه روسی تألیف غیاث الدین علی که توسط استاد آ . آ . سمیونوف به عمل آمده در سال ۱۹۵۸ طبع و منتشر شده . - هیئت تحریریه > .

۱ - می دانیم که تألیف شرف الدین را در قرن گذشته پتی دلاکروآ ترجمه کرده بوده .

«Histoire de Timur -Bec, Connue sous le nom du Grand Tamerlan»...

Traduite en francais par feu M. Petis de la Croix ..., t. I-IV, Delf, 1723);

اصل آن در کلکته در ۱۸۸۸ - ۱۸۸۷ چاپ و منتشر شده است .

(«The Zafarnamah» by Maulana Sharfuddin (sic) 'Ali of Yazd.

Ed... by Maulawi Muhammad Ilahdad, vol. I-II

مقدمه نه در ترجمه فرانسه مندرج است و نه در چاپ کلکته . من از نسخه خطی موزه آسیائی شماره ۵۶۸ استفاده کرده ام . نسخ خطی دیگری در موزه بریتانیا و تاشکند و سایر گنجینه های کتاب وجود دارد .

در دربار اسکندر - نواده تیمور - می زیسته در فارس در حدود سال ۸۱۵ هجری کتابی نوشته (نسخه خطی آن عنوان ندارد) . این تألیف شامل تاریخ عمومی^۱ است که بیشتر بر پایه گفته های حمدالله قزوینی و رشیدالدین مبتنی می باشد . با این حال مؤلف مزبور بیش از دیگر مورخان از افسانه های قدیمی که در باره تاریخ خانان جغتائی رواج داشته استفاده کرده است . سنخ این اخبار نمودار آن است که از منابع مغولی و اویغوری اخذ شده نه اسلامی . مثلاً در باره خسان ترماشیرین که نارضائی مغولان را ، بر اثر

1 - Rieu, «Pers. MSS», vol. III, p. 7052 sq.

در موزه آسیائی نسخه دیگری از این تألیف وجود دارد (شماره ۵۶۶ bc)
 < INA, C 381 > . من این کتاب را (در چند تألیف خویش) « مجهول المؤلف اسکندر » خوانده ام و حال آنکه تألیف محفوظ در موزه بریتانیا ۱۵۹ Or (Rieu, «pers» Ms., vol. I p. 180) . که آن هم فاقد عنوان و نام مؤلف است ، «مجهول المؤلف شاهرخ» نامیده شده (رجوع شود به ، غیاث الدین ، چاپ فریمین ، مقدمه ، ص XXXIII و بعد ؛ بارتولد . « در باره تدفین تیمور » ص ۲۰ و بعد) . تألیفی که آله [تحت عنوان ناصحیح و اصح التواریخ « (Elliot 2) pp. 21 - 22 [Sachau - Ethé, « Catalogue» , وصف کرده با این تألیف (همچنان که در چاپ روسی این کتاب < ۱۹۰۰ > و در مقاله من < « نهضت مردم سمرقند » > در ZVORAO ، مجلد XVII ، ص ۶ « گفتم یکی نبوده بلکه با «تاریخ خیرات» (به بعد رجوع شود) یکی است . به مقاله من تحت عنوان «موسوی مورخ» نیز بنگرید . > بارتولد بمنها به انکای گفته دولتشاه (چاپ براون ، ۳۷۱) معلوم داشت که آنچه اصطلاحاً « مجهول المؤلف اسکندر » نامیده شده به قلم معین الدین نطنزی در ۸۱۶ هجری ، نوشته شده . رجوع شود به ، بارتولد ، باری دیگر در باره کتاب مجهول المؤلف اسکندر ، ا بارتولد ، « تشخیص کتاب مجهول المؤلف اسکندر » - هیئت تحریریه > .

تمایل خود به اسلام و فرهنگ مسلمانان ، علیه خویش برانگیخته بود ، فقط گفته شده که « یاساق را مرعی نمی‌داشته و بدین سبب از هر گوشه‌ای عاصبتی سر برآورده بوده »^۱.

خسرو بن عابد ابرکوهی^۲ مشهور به ابن معین مؤلف کتاب نادرتر « فردوس التواریخ »^۳ که در سال ۸۰۸ هجری نوشته شده ، نیز از سرزمین فارسی بوده است. مؤلف اطلاعات بسیار مختصری دربارهٔ چند سلاله می‌دهد ، و مدت سلطنت هر سلطان و سال مرگ او و یا نام وزیران و سرداران و علمای زمان وی را ذکر می‌کند . نسخهٔ بسیار ناقصی که در کتابخانهٔ عمومی (نسخهٔ خطی درن ۲۶۷) موجود است ، ظاهراً به خط خود مؤلف می‌باشد .

یک مؤلف مجهول دیگر که تاریخ انساب مغولان را در سال ۸۲۹ هجری ، تحت عنوان « معززالانساب » سلاطین مغول^۴ نوشته ، نیز از افسانه‌های

۱ - > بخش اعظم متن فارسی « مجهول المؤلف اسکندر » در سال ۱۹۵۷ میلادی . توسط استاد ژان اوین (J. AUBIN) تحت عنوان « منتخب التواریخ معینی » چاپ و منتشر شده (رجوع شود به فهرست کتاب شناسی) . این چاپ حاوی فصل مربوط به تاریخ تیمور که فقط در نسخهٔ خطی لندن وجود دارد نیز هست .

۲ - در بارهٔ شهر ابرکوه (ابرقو) رجوع شود به یاقوت ، « معجم » - ۱ -

۸۷ - ۸۵ .

۳ - در بارهٔ این تألیف رجوع شود به : Dorn , « Catalogue », pp. 265-267 ; اسدی ، « لغت فرس » ، ۳۰ : ژوکوفسکی ، « عمر خیام » ، ص ۳۳۵ و بعد .

۴ - رجوع شود به : d'Oheson , « Histoire des Mongols » t. I, p. XLV ;

Rieu , « Pers ». MSS, vol, I, p. 183;

« متون » ، ص ۱۹ (معززالانساب) .

ترکی استفاده کرده است. مؤلف به مورخان ترك و مورخان مغول و مورخان «اروغ» (خانندان) خان اشاره و استناد می‌کند. اما در مورد تاریخ قیمرور و انساب وی، مؤلف از مآخذ نرف الدین همان مطالب افسانه‌ای را اخذ می‌نماید و هیچ‌گونه اخبار جالب توجهی که در آثار دیگران وجود نداشته باشد، در تألیف او دیده نمی‌شود. شجرة النسب قیمرورخان را مؤلف دیگری تا پایان دوران آن سلاله تعقیب کرده است.^۱ در دوران شاهرخ، بدون مداخله و اعمال نفوذ دربار، «مجمل فصیحی» تألیف احمد بن محمد فصیح الخوافی^۲ که فهرست مختصری از وقایع است، به ترتیب تاریخ از آغاز مبدأ تاریخ مسلمانان تا زمان حیات مؤلف در ۸۴۵ هجری، نوشته شده. کتاب فصیح که مجموعه‌ایست از منقولات به رغم اختصار فاقد اهمیت نیست و اطلاعات تازه‌چندی، به ویژه در باره شیوخ و نویسندگان آسیای میانه و ایران به دست می‌دهد.

اما در باره مورخ درباری شاهرخ یعنی حافظ ابرو (شهاب الدین

۱ - «بخشیان ترکی‌دان و اوینوران منول زبان» (ورق ۸) :

(Sachau - Ethé, «Catalogue») p. 83.

مؤلف مجهول نسخه خطی اکسفورد Th Hyde 31 به عبارت فوق اشاره و استناد می‌کند. تألیف مزبور قبل از قرن ۱۴ میلادی، نوشته نشده - زیرا مؤلف به یاقعی اشاره می‌کند (ورق ۱۱۶) .

2- Dorn, «Ueber Mudschmel Faszihy. Sp.; 1sq.; Rosen», Les manuscrits persans, pp. 111 - 113;

برژه «فهرست مختصر» ص ۱۰۳۳ : «The Mujmal» Browne. تألیف فصیح در سال ۱۹۶۱ در مشهد طبع و منتشر شده - هیئت تحریریه < .

عبدالله بن لطف الله الخوافی ، متوفی به سال ۸۳۳ هجری^۱ و تألیفات تاریخی و جغرافیائی وی که منقول از آثار سابقین است ، مشروحاً در جای دیگر سخن گفته‌ام.^۲ کتاب تاریخی « زبدة التواریخ » حافظ ابرو که خود منقول

۱ - در فهرس اروپائی که دنباله رو گفته خطای عبدالرزاق سمرقندی بوده‌اند > و در چاپ اول روسی ترکستان ، ص ۵۶ < به نادرست « نورالدین لطف الله بن عبدالله الهروی » نوشته شده .

۲ - پارتولد ، « حافظ ابرو » و در نوشته‌های بعدی : « در باره بعضی نسخ خطی کتابخانه‌های استانبول و قاهره » ، ص ۱۴۴-۱۳۸ O ؛ « گزارش مأموریت لندن » ، ص ۸۸۱ . در این گزارش از نسخه خطی شماره ۱۷۱ در « Catalogue of India Office » سخن رفته (Ethé. Catalogue Impl. Off., p. 76) ؛ همچنین رجوع شود به « Barthold, «Hafiz - i Abru...» .

متأسفانه استاد آ.ف. براون در (A Lit. Hist vol. III, p. 424 sq.) خویش از آنچه در اینجا مذکور است استفاده نکرده و در نتیجه مطالبی که در آنجا راجع به برخی از بخش‌های محفوظ مانده تألیف حافظ ابرو نوشته بالکل خطاست. در سال ۱۹۰۰ من دو نسخه از تألیف جغرافیائی حافظ ابرو را که در فهرس وارد نشده و مانند نسخه‌موزه بریتانیا Or. 1577 حاوی بخشی از تألیف مزبور است و به تاریخ خراسان پایان می‌یابد دیدم ؛ يك نسخه به و . ویاتکین مقیم سمرقند تعلق دارد و نسخه دیگر در : School of Oriental Studies لندن وجود دارد .

> بعضی از بخش‌های تألیف تاریخی حافظ ابرو به شرح زیر چاپ و منتشر شده :
« ذیل جامع التواریخ » (رشیدالدین) - از « مجموعه » حافظ ابرو چاپ خان بابا بیانی [مجلد ۲ ، ترجمه فرانسوی ، پاریس ، ۱۹۳۶ ؛ مجلد اول ، متن فارسی (ناصی) ، طهران ، ۱۹۳۸] ؛ « ذیل ظفرنامه » (نظام الدین شامی) - هم از « مجموعه » چاپ ف . تاور . پراگ - ۱۹۳۴ ، قطعاتی از « مجمع التواریخ » ،

«Cinq opuscules de Hafiz - i Abru... ed. par F. Tauer, Prague, 1959

هیئت تحریریه < .

از آثار دیگران است منبع اصلی کتاب «مطلع السعدین و مجمع البحرین»^۱ عبدالرزاق سمرقندی می باشد. در این تألیف که در فاصله سال های ۸۷۲ و ۸۷۵ هجری نوشته شده تاریخ وقایع از ۷۰۴ تا ۸۷۵ هجری مرقوم رفته. در کتاب عبدالرزاق شرح «تاریخ قیصوری» با گفته های شرق الدین از بسیاری جهات متفاوت است. ظاهراً عبدالرزاق (و شاید حافظ ابرو هم) از «کتاب مجهول المؤلف دربار اسکندر» [نواده قیصور] استفاده کرده. تألیف عبدالرزاق، در مشرق، بالکل کتاب سلف وی را از عرصه خارج کرد. مثلاً داستان سفارت شاهرخ به چین را - که در مشرق زمین بسیار رایج و مورد توجه است - همین مورخان بعدی از عبدالرزاق اخذ کرده اند و حال آنکه در تألیف حافظ ابرو مشروح تر بیان شده^۲. در تألیف یکی دیگر از معاصران شاهرخ - یعنی محمد بن فضل الله موسوی، نویسنده «تاریخ خیرات» - که در رجب ۸۳۱ هجری، آغاز ولی پس از سال ۸۵۰ به پایان رسیده همین داستان را می یابیم - زیرا که در آن از مرگ شاهرخ سخن رفته^۳. مؤلف از کتاب حافظ ابرو نیز - چنانکه از وصف نسخه خطی در فهرست ریو برمی آید - استفاده کرده است^۴.

1- Notices et extraits, t. XIV, partie I; Rieu, «Pers, MSS», vol.

1. pp. 181 - 183

«مطلع السعدین عبدالرزاق به عمت استاد محمد شفیع در لاهور چاپ و منتشر شده؛ مجلد

دوم قسمت II - ۱ - ۶۸ - ۱۳۶۶ هجری. قمری. و. م. <

۲ - بارتولد، «حافظ ابرو»، ص ۲۷.

3- Rieu, «Suppl. Pers», pp. 270 - 271

4 - Ibid; p. 270

الغ بیک پسر و جانشین شاهرخ (متوفی به سال ۸۵۳ هجری) «تاریخ اربع اولوس» را تألیف کرده. چنان که از عنوان کتاب نیز معلوم است این کتاب تاریخ سراسر امپراطوری مغول است. تألیف الغ بیک به دست ما نرسیده، ولی در آثار بعضی از مؤلفان و به ویژه در «حبیب السیر» خواند - میر مطالبی چند از آن نقل شده.

از مستخرجات مزبور چنین بر می آید که مؤلف تاریخ دولت های مغولی را تا زمان خویش نوشته بوده ولی غالباً به ذکر اسامی خانان اکتفا کرده و هیچ گونه جزئیاتی در باره دوران سلطنت ایشان ذکر نکرده است^۱. بدین سبب گمان نمی رود که فقدان این کتاب سزاوار تأسف باشد. در موزه بریتانیا^۲ خلاصه کتاب الغ بیک - که در باره آن پیشتر (ص ۱۴۱) سخن رفت، محفوظ است. مؤلف مجهول مزبور به تألیف دیگری که عنوان

۱ - خواند میر چاپ طهران، ۱۲۷۱ هجری، III، ۲۶-۲۵.

2 - Rieu, « Pers MSS », vol. I, pp. 163 - 164; Sachau - Ethé,

Catalogue, p. 77 sq.

در اینجا هم مانند فهرست ریهو به خطا گفته شده که عنوان «شجرة الانراك»، «بدون ایفکه» در جایی از متن تأیید شده باشد. به این تألیف داده شده. با این حال نسخه ثالثی در موزه بریتانیا وجود دارد (513 - 340 / Or. 8106 که هاپلس از روی آن به ترجمه کتاب پرداخته، نسخه خطی Add. 28180 ظاهراً از روی Or. 8106 نوشته شده. عنوان «شجرة الانراك» در نسخه خطی Or. 8106 ورق 348b وجود دارد. يك نسخه دیگر در کتابخانه India Office موجود است. در باره تألیف الغ بیک به کتاب «الغ بیک» من ص ۱۱۳ رجوع شود و در آنجا گفته شده که این تألیف را الغ بیک نوشته بلکه به نام الغ بیک از طرف «مرد دانشمندی» تقدیم شاهرخ شده.

«شجرة الاثراك» را داشته اشاره و استناد می کند^۱. ترجمه قدیم این کتاب را که توسط سرهنگ مایلس به زبان انگلیسی به عمل آمده نمی توان رضایت بخش شمرد.

در سال های پایان قرن پانزدهم یعنی در ۸۹۷ هجری ، معین الدین محمد اسفزاری تاریخ هرات را تحت عنوان «روضات الجنات فی اوصاف مدینةالهرات»^۲ تألیف کرد. این کتاب هنوز به چاپ نرسیده و ما داستان جالب توجهی ، در باره صنعتگران هراتی که به عنف به مغولستان کوچانده شده بودند ، از آن اخذ می کنیم^۳.

۱ - و در این مسوده که موسوم به «شجرة الاثراك» است - ورق a ۱۳ .

2 - c'Ohsson, « Histoire des Mongols », t. I. pp. XLIV - XLV; Rieu, «Pers», MSS, vol. I, pp. 208 - 207; Browne, « A Lit. Hist. » vol. III, p. 430 sq.

داستان مفصلی که باربیه دمنار در 481 - 520 pp, t. XVI, JA, ser. 5, آورده در اینجا نقل شده است. اسفزاری در شمار منابع اصلی که مورد استفاده قرار داده دتألیف مربوط به یکی از ملوک کرت ، - را که توسط سیفی هروی نوشته شده یاد می کند. نسخه ای از تألیف اخیر الذکر در کلکته وجود دارد که توسط سردنيسن داس رونوشت شده. > این منبع اصلی بخشی از کتاب اسفزاری است که سال های ۷۲۱-۶۱۷ هجری را شامل می باشد. تألیف سیفی الهروی به عنوان « تاریخ نامه هرات » توسط استاد محمد زبیر الصدیقی به سال ۱۹۴۴ میلادی در کلکته چاپ و منتشر شده. در تألیف پطروشفسکی تحت عنوان « تألیف سیفی » در باره این کتاب مشروح تر گفتگو شده. تألیف اسفزاری هم در سال ۱۹۶۰ - ۱۹۵۹ در طهران به طبع رسیده - هیئت تحریریه < .

۳ - «متون» ص ۱۶۵ > در باره این داستان به تألیف سیفی الهروی ، ۱۰۸ -

۱۰۷ رجوع شود - هیئت تحریریه < .

مؤلف در کتاب اول همه تالیفات تاریخی عربی و فارسی را که به‌وی معلوم بوده برمی‌شمرد ، بدون اینکه ترتیب تقدم و تأخر تاریخی و یا نظم دیگری را مراعات کند . آیا وی همه کتاب‌هایی را که یاد می‌کند در دست داشته ؟ ... پاسخ این پرسش دشوار است . وی تالیفات بسیاری را ، از نوشته‌های محمدبن اسحق - نویسنده سیرت پیامبر - گرفته تا آثار مورخان عصر تیموریان ، نام می‌برد . مؤلف در گفته‌های بعدی خویش به ندرت از منابع خود یاد می‌کند . ولی به کتبی اشاره و استناد می‌نماید که به دست ما نرسیده است .

کتاب چهارم . (در تاریخ سلاله‌های ایرانی) و کتاب پنجم (در تاریخ مغولان) از لحاظ ما بیشتر واجد اهمیت است . مؤلف در شرح تاریخ خوارزمشاهیان و قراختانیان و مغولان^۱ مسلماً از تالیفات جوینی ورشیدالدین و وصافوشرف‌الدین استفاده کرده . این بخش تألیف وی وثوق و اعتماد ما را به مجموع منقولات وی بر نمی‌انگیزد . مثلاً " میرخواند به هیچ‌وجه برای تحقیق اختلاف‌گوئی‌هایی که در گفتار جوینی در مورد خوارزمشاهیان و قره‌ختانیان وجود دارد کوششی به عمل نمی‌آورد - ولی یکی از روایات را برگزیده نقل می‌کند و دیگر روایاتی را که با روایت منتخب وی تناقض دارد خود - کاملاً مسکوت می‌گذارد . شاید نقص اصلی تحقیق اپرت در باره یوحنا ی

۱ - تاریخ خوارزمشاهیان و تاریخ چنگیزخان در اروپا نیز چاپ و منتشر شده.

«Histoire des sultans du Kharezm», par Mirkhond; texte persan (publ. par M. Defrémery) ... Paris , 1842 (Chrestomathies orientales, (III); Vie de Djeng hiz - Khan, par Mirkhond; (Texte persan (publié par A. Jauhart)... Paris, 1841 (Chrestomathies Orientales, [I]).

کشیش^۱ همانا اعتماد کورکورانه وی به این بخش تألیف میرخواند بوده باشد. میرخواند در شرح تاریخ اخلاف چنگیزخان بیشتر مطالب رشیدالدین را تکرار می کند ولی گاه اطلاعات تازه ای نیز به دست می دهد. مثلاً تاریخ هاییدو نواده اوکشای ها آن مؤسس دولت مستقل مغولی آسیای میانه را مفصل تر از منابع دیگر نوشته .

ذکر این نکته هم ضروری است که بخش مربوطه تألیف رشیدالدین در نسخه های خطی دچار تحریف های خاص شده و افتادگی های فراوان دارد، به طوری که احیای متن نخستین تقریباً محال است .

از تألیفات مؤلفان ایرانی متأخرتر که به نقل نوشته های پیشینیان خویش پرداخته اند سخن نمی گوئیم و فقط چند کلمه در باره تاریخ شیوخ بخارا - که مستخرج جتی از آن در متون منضم به این تحقیق آمده - می گوئیم^۲. این کتاب که به نام « کتاب ملازاده » مشهور است به قلم شخصی موسوم به احمد بن محمد ملقب به « معین الفقراء » نوشته شده و نسخ خطی فراوان از آن در دست است و بنا بر این توان گفت که در آسیای میانه بسیار مورد توجه بوده . این مؤلف « مزارات » اولیاء و مقدسین مسلمان را که در بخارا مدفون می باشند بر می شمرد و اطلاعات چندی از سرگذشت ایشان به دست می دهد . زمان حیات مؤلف معلوم نیست . از تواریخی که در کتاب آمده

1 - Oppurt, «Presbyter Johannes».

۲ - « متون »، ص ۱۷۲ - ۱۶۶ . در باره این تألیف رجوع شود نیز به :

Barthold, «Bukhan» .

➤ این تألیف را در سال ۱۹۶۰ گنجین در ایران چاپ کرده - هیئت

تحریریه < .

پیداست که مؤلف پیشتر از قرن پانزدهم میلادی ، زندگی نمی کرده^۱.
تاریخ‌های سال و مه که در کتاب آورده دقیق است و این خود نشان
می‌دهد که با دقت و راستکاری فوق‌العاده از منابع خویش استفاده می کرده .

۱ - > طبق رساله نامزدی علوم که بانو ر . غفوروا در باره کتاب ملازاده
نوشته و برای طبع حاضر شده - کتاب مزبور اندکی پس از سال ۸۱۴ هجری ، نوشته
شده است (تاریخ اخیر در آن تألیف مذکور است) . هیئت تحریریه < .

۳ - کتابهای گومکی

می‌دانیم نخستین کوششی که برای تألیف بازدید از تاریخ قبایل ترك و مغول [در يك زبان اروپائی] به عمل آمد از طرف دگینی بوده است^۱ کتاب وی از لحاظ تاریخ مشرق آسیای میانه بیش از تاریخ مغرب آن سرزمین اهمیت دارد. دگینی به میزان وسیعی از منابع چینی استفاده کرده و در مورد تألیفات مسلمانان ناچار به کتاب‌های معدودی که جز نقل اقوال دیگران نیست اکتفا نموده است. کسی که نخستین بار به تحقیق در منابع اسلامی مربوط به تاریخ مغولان پرداخته بارون دوسون بوده. اولین چاپ «تاریخ مغولان» وی در سال ۱۸۲۴ میلادی، (۱۲۴۰ هجری) انتشار یافت و چاپ دوم آن که بسیار کامل‌تر بوده در ۳۵ - ۱۸۳۴ (۱۲۵۱ - ۱۲۵۰ هجری) منتشر

1-J. Deguignes, « Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols et des autres Tartares Occidentaux », t. I - VI, Paris 1750-1758.

شد^۱. مؤلف وظیفه خویش را با امانت و دقت شایان توجهی انجام داده و تقریباً همه منابعی را که در دسترس بوده - بخصوص آنچه در باره تاریخ مغولان در چین و ایران موجود است - مورد پژوهش قرار داده است. فقط می تواند قبل از همه چیز - نظر، تا حدی يك جانبه، مؤلف را درباره «مناظر چندش آور» - تاریخ مغول نقص تألیف وی شمرد. مؤلف برای تاریخ مغول - فقط تا حدی که دانستن آن برای درك «حوادث بزرگ قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی» ضرورت دارد - اندك اهمیتی قائل است. بدین سبب با اینکه تاریخ دولتهای با فرهنگ و واجد تمدن را که در زیر سلطه مغول بودند بالنسبه به تفصیل شرح می دهد فقط چند سخنی درباره فرمانفرمائی مغولان در آسیای میانه و روسیه می گوید. گذشته از این تقریباً فقط از يك نسخه خطی تألیفاتی که - به طبع نرسیده استفاده کرده و آن نسخه هم در بسیاری از موارد بهترین نسخه نبوده است. اکنون که چاپهای انتقادی بخشی از متون یاد شده را در دست داریم می توانیم پاره ای از خطاهای وی را رفع و تصحیح کنیم. مع هذا و علی رغم آنچه گفته شد تألیف دوسون تا کنون اهمیت خود را از دست نداده. این کتاب از لحاظ تبحر مؤلف و احتیاطی که وی در استنتاجهای خویش مرعی داشته - به مراتب بالاتر از

۱ - C. d' Ohsson, «Histoire des Mongols. depuis Tchinguiz-Khan jusqu'à Timour bey ou Tamerlan», t. I - IV, La Haye et Amsterdam, 1834 - 1835.

در چاپ سوم (Amsterdam, 1892) فقط چاپ دوم بدون تغییر تجدید شده.

<تجدید چاپ تازه، Tientsin (تیان - تسزین) ۱۹۴۰ - هیئت تحریریه>.

تألیفات بعدی هامر - پورگشتال^۱ و ولف^۲ و اردمان^۳ و حتی «تاریخ مغولان» - چند جلدی سرهنری هوورث^۴ قرار دارد. هنری هوورث که زبانهای شرقی را نمی دانسته کاملاً تابع پیشینیان خویش بوده است . به گفته - خود وی - وظیفه خویش را «همچون نژاد شناس و مورخ آغاز کرده نه زبان دان» - با این حال حتی در يك مورد منحصر هم که مؤلف آشنائی خویش را به اسالیب و قواعد تاریخ و نژاد شناسی بیش از دوسون نشان داده باشد نمی توان اشاره کرد . فرضیه های وی در باره اصل و منشأ اقوام مختلف فقط بر اسامی و القاب شخصی مبتنی می باشد و حال آن که می دانیم در هر دو مورد - اعم از اسامی و القاب - نفوذ اقوام با فرهنگ تر مؤثر افتاده ، گرچه اقوام اخیر الذکر از لحاظ اصل و تبار بیگانه بوده باشند . مؤلف تقریباً همه اقوامی را که پیش از چنگیزخان در مغولستان سکونت داشتند ترك می شناسد و ظاهراً به این نکته توجه ندارد که چگونه قوم قليل العدد مغول - پس از استیلا بر چند قبیله

1 - J. Hammer - Purgstall , « Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak...», Pesth, 1840; J. Hammer - Purgstall, Geschichte der Ilchane, das ist der mongolen in Persien, Bd I - II . Darmstadt, 1842-1843 .

2 - [O. Wolff], «Geschichte der Mongolen oder Tataren, besonders ihres Vordringens nach Europa so wie ihrer Eroberungen und Einfälle in diesem Welttheile», Kritisch bearbeitet von O. wolff . Breslau' 1872.

3 - F. Erdmann, «Temudschin der Unerschütterliche», Leipzig 1882.

4 - H. Howorth, History of the Mongols from the 9th to the 19th century, pt I-III, London, 1876 - 1888;

<pt IV (Supplement), London, 1927>.

نیرومند ترك - توانست نه تنها زبان خویش را حفظ کند بلکه مغلوبان را هم در خود مستحیل سازد . مؤلف به عنوان نژاد شناس می بایست از شیوه زندگی صحرا نشینان و سازمان سیاسی ایشان مطلع باشد^۱ و بداند که باچنان سازمانی سخن از نظم صحیح در وراثت تاج و تخت و یا انتخابات مرتب و درست نمی تواند در میان باشد . و حال آنکه مؤلف جداً این موضوع را که^۲ کدام يك از چنگیزیان در فلان یا بهمان - مورد بیشتر استحقاق اشغال تخت و تاج سلطنت را داشته و یا اینکه انتخاب فلان و یا بهمان خان بطور قانونی - صورت گرفته یا نه - بحث می کند^۳ .

۱ - <ویژگی تألیف هوورث و - بیشتر از آن ، نکته خاص کتاب ل . کاهون (L. Cahun, «Introduction a l' Histoire de l' Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405». Paris, 1896)

اینست که در تحسین و ترحیب اعمال تاریخی صحرائشینان ترك و فاتحان صحرائشین فوق العاده غلومی کنند . به طوری که ا . م . گ . براون (A Lit. Hist. vol. III, pp. 13-15) به حق خاطر نشان کرده این مؤلفان و بخصوص کاهون تأثیر فراوان در محافل افراطی ملی ترکیه و نهضت پان - تورکیست (اتحاد ترك) داشته اند . - هیئت تحریریه > .

2 - Howorth, «History of the Mongols» , vol. I, pp. 171, 180, 216

۳ - مقالات این مؤلف درباره اقوام مختلف آسیای میانه هم از لحاظ علمی واجد چندان اهمیتی نیست . مقالات مزبور در JRAS سالهای ۱۸۹۸-۱۸۷۵ تحت عنوان کلی «The Northern Frontagers of China» چاپ شده است . آخرین مقاله وی ، «The Muhammedan Turks of Turkestan from the Tenth to the Thirteenth Century» , - JRAS, 1898, July)

مربوط به فراخانیان است . درجه اهمیت علمی آن درسخنان زیر آقای هوورث (ص ۴۶۸) به قدر کفاف ارزیابی شده ، و متقدم ترین مؤلفانی که از هجوم بنرا خان به ماوراءالنهر سخن گفته اند - دو قرن بعد ازمرگ وی - نوشته اند .

ملاحظات و حواشی فراوانی که آقای راورقی به ترجمه خویش از تألیف جوزجانی نوشته نیز شایسته - توجه می‌باشد (رجوع شود به ماقبل ص ۱۱۲). در ضمن حواشی مزبور مستخرجاتی از بسیاری منابع دیگر که بعضاً به طبع نرسیده و کمتر کسی از آن خبر دارد - نقل شده . گاه نیز کوششی برای تدوین مجموعه‌ای از اطلاعات مربوط به فلان یا بهمان قوم و با فلان سلاله - به عمل آورده . مؤلف خود در مقدمه تألیف خویش را «گنجینه‌ای (thesaurus) واقعی از مطالب گوناگون تاریخی که غالباً تاکنون بالکل - مجهول مانده بود. «- می‌خواند و می‌گوید که وی «بسیاری از گم‌گشتگی‌های تاریخی را که بر اثر مرور زمان تنفیذ و تقدیس شده‌اند» - اصلاح و رفع کرده است . دیگر می‌گوید که تفریط نویسان «از بیم آنکه دیگران متوجه این نقیصه [فقدان فهرست] شوند» - محتملاً به فقدان فهرست اشاره خواهند کرد . ولی وقت مؤلف «بسیار گران‌بها تر از آن است» (too valuable) که به چنین کاری پردازد و امیدوار است که (Index Society) انجمن فهرست نویسی این مهم را به عهده گیرد . میل مؤلف مجری شد . و اکنون فهرست کتاب وی در دست است و بدین‌قرار - اگر به اظهار نظر مؤلف منکی شویم - الحال کتاب مزبور از نقایص پیراسته است . عقیده مؤلف در شایستگی و مزیت تألیف خویش ولحن سخت و خشن و گاه زننده‌ای که نسبت به اسلاف روا می‌دارد - کتاب وی را از هر گونه ارفاق منتقدان محروم می‌سازد - و حال آنکه به چنین گذشت و ارفاقی بسیار نیازمند است . خطاهای مؤلف - که بعداً به آن اشاره خواهد شد (به ماقبل ص ۱۱۲ حاشیه ۲ هم رجوع شود) - از «گم‌گشتگی‌هایی» که خود بدان اشاره کرده به مراتب

بیشتر است. وی اخبار تاریخی را بدون مراعات حتی بدوی ترین اصول انتقاد تاریخی نقل می کند. میان تاریخ و افسانه هیچگونه فرقی قائل نیست و بین منابع و متون اصیل و کتب انباشته از منقولات تفاوتی نمی بیند. آقای راورقی که شدیداً به اسلاف - به خاطر املائی خطای (لاتینی) تلفظ نام های خاص - حمله می کند خود مشهورترین اسامی را تحریف می نماید و به جای «خرز» - «خرن» - و به جای «اغوز» - «غز» «آغوز» - و به جای «عمر» - «عمرو Umro»^۱ می نویسد. وقت مؤلف نه تنها گرانباتر از آن بوده که به تنظیم فهرست پردازد بلکه به مرور سرسری کتاب خویش نیز پرداخته. وی در صفحه ۳۳ می گوید که گویا ابوالفضل سلیمی - مترجم طبری - شغل وزارت را در زمان اسماعیل دریافت داشت و تا زمان پادشاهی نوح بن منصور (یعنی در مدتی بیش از ۷۰ سال!) شاغل آن مقام بوده و بعد در ص ۳۸ می نویسد که ابوالفضل سلیمی (اینجا مؤلف بین این شخص و مترجم طبری تفاوت کلی قائل می شود) در سال ۳۳۰ هجری کشته شده (همین گونه!) و این را فقط می توان نتیجه مرور نکردن کتاب دانست. در میان نقایص خارجی و ظاهری کتاب نیز کمبودهایی وجود دارد که از فقدان فهرست به مراتب بدتر است و گذشت در مورد آنها دشوارتر. مؤلف هیچ جا به نسخ معین و مشخصی اشاره نمی کند و در اکثر موارد از ذکر نسخ خطی که مورد استفاده وی بوده و یا توسط چه کسی و در چه زمانی نوشته شده خود داری می نماید و بدین سبب تحقیق در گفته های او به هیچوجه مقصور نیست. مؤلف مدارك و مطالب فراوان در اختیار خویش داشته (این را هم بگوئیم که وی تا حدی که به ما

۱ | البته مقصود بار تولد املائی لاتین است والا «عمر» - «عمرو» - نوشته

می شود منتهی راورقی بد خوانده بوده (مترجم) []

معلوم است - نخستین کسی است که از مردپزی مطلبی نقل کرده) و بی شک می توانست گم گشتگیهایی را که وجود داشته برطرف کند و فرضیه های جدید و استوارتری را جانشین آنها سازد. ولی برای حصول چنین نتیجه ای اندک انصاف و راستکاری و کمی آشنائی با روشهای علمی ابتدائی لازم بوده است. تألیف آقای راورتی از هر دو جهت حتی جوابگوی توقعاتی که ما عادةً از نوشته های شاگردان داریم نمی باشد. و بدین سبب فقط همچون مجموعه ای از مطالب و مدارک فراوان ولی فاقد نظم و ترتیب - واجد اهمیت است^۱.

کتاب آقای کاهون^۲ - که در جای دیگر از آن سخن گفته ایم^۳ کوشش تازه ای است در زمینه تألیف تاریخ ترکان و مغولان. ما کوشیده ایم نشان دهیم که تألیف مزبور با اینکه از لحاظ ادبی اثر درخشانی است از نظر گاه علمی اهمیت جدی ندارد.

۵۰۱. راس (اکنون سر ۱۰. دنیسون راس) در سال ۱۸۹۹ تاریخ مختصر ترکستان را در بخش نخست کتاب «The Heart of Asia» «قلب آسیا» چاپ و منتشر کرد^۴. خدمت اصلی او عبارت است از بیان تاریخ

۱ - بعد از تألیفهای دوسون و راورتی، کاترمر حداکثر مستخرجات را از منابع چاپ نشده اسلامی در ضمن حواشی که به چاپ بخشی از اثر رشیدالدین نوشته - آورده است (رجوع شود به ماقبل ص ۳۴).

2 - L. Cahun, « Introduction à l'Histoire de l'Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405 », Paris 1896

۳ - ژولی ۱۸۹۶ Gmnp رجوع شود نیز به تقریظ هاوتوکسا (Houtama,

GGA, 1896, N-9) رأی تقریظ نویسی هلندی ماهیه^۱ با عقیده من متشابه است.

۴ - رجوع شود به تقریظ من در ZVORAO, مجلد ۱۲, ص ۱۳۰ O130 و بعد.

نخستین قرنهای اسلامی - تاحدی جزء به جزء - از روی هردو روایت عربی و فارسی - تألیف طبری^۱. از منابع بعدی کمتر استفاده شده و تنها نسخه خطی که بدان اشاره و استناد گشته «ظفرنامه» - نظام الدین شامی می باشد. البته گمان نمی رود خود مؤلف هم مدعی باشد که هر آنچه را که در مورد تاریخ آسیای میانه «مهم» است از کتاب او بتوان کسب کرد^۲.

دومجلد تألیف (Jeremiah Curtin) <کرتین> که در سال ۱۹۰۸ میلادی (بعد از مرگ مؤلف) تحت عنوان: «تاریخ مغولان» (The Mongols, A History) و «مغولان در روسیه» (The Mongols in Russia) منتشر شده و مجلد اول با مقدمهٔ ب. روزولت است - نیز هیچ ارزش علمی ندارد. گرچه مقدمه در بارهٔ مؤلف می گوید: «در این رشته بخصوص هیچیک از دانشمندان امریکائی و اروپائی حتی به نزدیک مؤلف نیز نرسیده». ولی مؤلف از لحاظ معلومات و اطلاعات و دقت به هیچوجه به پای هنری هوورث نمی رسد. هرگز از منابع خویش سخنی نمی گوید چه رسد به اینکه دربارهٔ اهمیت نسبی آنها صحبت دارد یا به انتقاد پردازد. فقط در یادداشتی که پیش از «The Mongols in Russia» (مغولان در روسیه) مندرج است گفته شده که «آقای کرتین در حین آوردن مطالب و مدارک برای «The Mongols [مغولان]» و «The Mongols in Russia» [مغولان در روسیه] از تاریخهای متقدم چین و ایران و روسیه استفاده کرده و برای به دست آوردن تواریخ مزبور چند بار به روسیه و یک بار به مشرق زمین سفر کرده است». ولی این دو کتاب از اطلاع مؤلف به منابع اصلی حکایت نمی کند. مجلد دوم بیشتر

1 - Skrine and Ross, «the Heart of Asia», pp. 34-108

۲ - رجوع خود به Rickmers, «The Duab» p. 543

تألیفی است بسیار غیر انتقادی در تاریخ روسیه - و کمتر از تاریخ « قزل اردو » - در آن سخن رفته :

هیچ کتابی در تاریخ بخش مسلمان نشین آسیای میانه مربوط به دوران پیش از مغول و همچنین هیچ تحقیقی در منابع (جز پژوهش‌هایی که بعضی ناشران در مقدمه چاپ متون منتشره به عمل آورده‌اند) - که توقعات علمی کنونی را برآورد تاکنون وجود ندارد و این وضع بالطبع در تألیفات عمومی مربوط به تاریخ اسلام و حتی در تازه‌ترین کتابی که در این باب منتشر شده - یعنی تألیف شادروان استاد آ. موللر - بی تأثیر نبوده است^۱. مؤلف اخیر الذکر با کمال راستکاری و امانت از منابع عربی استفاده کرده (از منابعی که اکثراً چاپ و منتشر شده بوده) ولی از منابع فارسی کمتر اطلاع داشته. آنچه دربارهٔ رجال بزرگ تاریخ آسیای میانه (مثلاً محمود غزنوی) می‌گوید غالباً ناقص و یکجانبه است. در شرح تاریخ مغولان خود مؤلف چنان به ضعف استنتاجاتی که بدون مطالعهٔ منابع اصلی فارسی به عمل آمده باشد - مدعن و معترف است که مسئولیت کامل این بخش کتاب را از خویشتن سلب می‌کند^۲.

1 - A. Müller, «Der Islam im Morgen und Abendland», Bd I-II, Berlin, 1885 - 1887 (در مجموعهٔ اونکن)

ترجمهٔ روسی این کتاب (آ. موللر - «تاریخ اسلام از آغاز تا دوران اخیر» - مجلد SPB, I - IV - 1895-1896) که تحت نظر ن. آ. مدنیگوف چاپ و منتشر شده متأسفانه به هیچوجه رضایت بخش نیست. رجوع شود به ملاحظات من در تألیف «عالم اسلام» ص ۸۲ و بعد.

2 - Müller, «Der Islam», Bd II, S. 211

هنوز به زبان روسی تاریخ مغولان^۱ - جز در تاریخ قزل اردو^۲ - و تاریخ دودمان‌های آسیای میانه در دوران پیش از مغول - مورد تحقیق مشروح علمی قرار نگرفته. از میان کتبی که در مواضع خاص نوشته شده فقط يك تألیف یعنی اثر استاد و. آ. ژوکوسکی درباره^۳ مرو توقعات علمی کنونی را

۱ - کتاب م. ای. ایوانوف تحت عنوان «در هنر نظامی و فتوحات مغول و تبار و اقوام آسیای میانه در عهد چنگیزخان و تیمور» (SPB, 1875) فقط از لحاظ تاریخ نظامی واجد اهمیت تواند بود.

۲ - کتاب «سازمان داخلی اولوس جوچیان» - تألیف استاد ای. ن. بوزین (بخش هشتم SPB, 1863 TVORAO) و «مجموعه مطالب مربوط به تاریخ قزل اردو» - مجلد ۱ - مستخرجات از تألیفات عربی - گرد آورده بارون و. م. ک. کیزن هاووزن (SPB., 1884) شایان توجه خاص است.

➤ مجلد دوم حاوی مستخرجات تألیف‌های فارسی را IVAN در سال ۱۹۴۱ چاپ و منتشر کرده. از تحقیقات تازه دانشمندان شوروی آثار زیر واجد اهمیت است.

ب. یا. ولادیمیرتف - «سازمان اجتماعی مغولان». فتودالیزم صحرانشینی مغولی، لنینگراد - ۱۹۳۴

ب. د. مگرکوف - آ. یو. یاکوبوسکی - «قزل اردو و سقوط آن»، مسکو لنینگراد - ۱۹۵۰ (ک. و. کروزر آ. یو. یاکوبوسکی) «تاریخ اقوام ازبکستان - مجلد ۱ - تاشکند ۱۹۵۰.

تاریخ جمهوری شوروی ازبکستان - مجلد ۱ - کتاب ۱ - تاشکند - ۱۹۵۵ - هشت تحریریه.

۳ - ژوکوسکی - باستانی‌های سرزمین ماوراء خزر. ویرانه‌های مرو قدیم «SPB, 1804» (MAP - شماره ۱۶). برای نظرهایی که در باره این تألیف اظهار

ارضا می‌تواند کرد. بسیار مطلوب است که دربارهٔ تاریخ و گذشته‌های باستانی دیگر شهرهای آسیای میانه و بویژه بخارا و سمرقند و بلخ نیز از روی الگوی تألیف مزبور تحقیق به عمل آید.^۱

→

شده - رجوع شود به: مجلد IX ص ۳۰۳ - ۳۰۰ ZVORAO (آ. تومانسکی) مجلد XI - ص ۳۲۳ - ۳۲۷ (و. کیزن هاوژن) . همچنین رجوع شود به مقالهٔ من تحت عنوان «در تاریخ مرو» (مجلد XIX ص ۱۳۸ - ۱۱۵ ZVORAO) .

۱ - و. و. پالکین تحقیق بسیار خوبی در جغرافیای تاریخی ناحیهٔ سمرقند چاپ و منتشر کرده است (در سمرقند) : رجوع شود به تقریظ من در ZVORAO (مجلد XV ص ۱۵۶-۱۵۰). در بارهٔ کتاب مشهور لی استرنج

(G Le Strange, «The Lands of the Eastern Caliphate».)

و بخشی از آن که مربوط به ماوراءالنهر است رجوع شود به ملاحظات من در تقریظی که ذیل کلمهٔ Bukhara نوشته‌ام - (مجلد XVII - ص ۱۵۷-۱۰۲ ZVORAO) و (۱) El.

در تألیفات مارکوآرت (J. Marquart) و بخصوص در آثار زیر مطالب و آراء فراوان و جالب توجه - ولی بی‌ترتیب - می‌توان یافت :

«Die Chronologie der alttürkischen Inschriften» (Leipzig, 1898)

«Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften»
(WZKM, Bd XII, S. 157 - 200) ;

«Eränsahr nach der Geographie der Ps. Moses Xorenac'i» ,
Berlin, 1901 ;

Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge...«, Leipzig, 1903;

Osttürkische Dialektstudien», Berlin, 1914

این عنوان اشتباهاً داده شده > به جای Über das Volkstum der Komanen
هیئت تحریریه < .

←

→

درباره اثر اخیر الذکر به تقریظ پ. پللیو رجوع شود (A propos des Comans) به،
JA, sér. II, t. XV, pp. 125-185 و تقریظ من در «تألیف جدید درباره پالوتسها»
«مجله تاریخی روسی» VII -- (۱۹۲۱) -- ص ۱۵۶ - ۱۳۸. یکی از منابع مارکوارت
که به زبان پارسی (یهلوی) در آغاز دوران اسلامی نوشته شده «شهرهای ایران» --
«شهرستانهای ایران شهر» -- است. رجوع شود به :

Bloch, «Liste», Cp. West, «Pahlavi Literature», p. 118 (S 98).

درباره جغرافیون دوران اسلامی (در این باره در EI مقاله‌ای وجود ندارد) رجوع شود به،
Carra de Vaux, «Les penseurs de l'Islam». t. II (Les géographes
etc.), Paris. 1921.

درباره جغرافیای تاریخی ماوراءالنهر نیز رجوع شود به پاره‌ای از مقالات من در EI
(و بیشتر به، Amu - Darya, Bukhara, Farghana)

و کتابهای من تحت عنوان «اطلاعاتی درباره دریای آرال و بخشهای سفلی آمودریا
از دوران باستان تا قرن هجدهم» -- تاشکند -- ۱۹۰۲ (ترجمه آلمانی، ۱۹۱۰ تحت عنوان
«Nachrichten über den Aral - see und den unteren Lauf des Amu-Darja...»)
در تاریخ آبیاری ترکستان -- ۱۹۱۴ -- SPB.

➤ درباره تألیفات تازه راجع به جغرافیای تاریخی آسیای میانه (بعد از سال

۱۹۲۸) رجوع شود به فهرست کتابشناسی. -- هیئت تحریریه >

فصل اول

در جغرافیای ماوراءالنهر

ماوراءالنهر (ناحیه‌ای متمدن در حوضهٔ آمودریا و سیر دریا) به اصطلاح جغرافیون مسلمان قرون وسطی جزو ترکستان (سرزمین ترکان - یعنی نواحی واقع میان متصرفات مسلمانان و چین که صحرائنشینان ترك و مغول آن را مسكون ساخته بودند) نبوده است ولی بخش اعظم این کشور - که هیچ سد و حد طبیعی آن را از حملات صحرائنشینان مصون و محفوظ نمی‌داشته - از لحاظ سیاسی به زیر اطاعت اقوام ترك درآمده بوده . مرز سیاسی میان ایران و توران چندین بار دچار دگرگونی شده بود . گاه همچون عهد هخامنشیان و دوران فرمانروائی تازیان - سراسر ماوراءالنهر با آسیای مقدم - از لحاظ سیاسی - واحد یکپارچه‌ای را تشکیل می‌داده . ولی از آغاز قرن دهم میلادی این ناحیه در زیر فرمان و حکومت اقوام آسیای میانه قرار داشته و در پیمان‌های صلحی که میان فرمانروایان ایران و توران بسته می‌شده در بیشتر موارد آمودریا

(رود آمو - جیحون) مرز میان «مناطق نفوذ» - ایشان اعلام می گشت . اما از لحاظ نژادی - سرزمین ماوراءالنهر که در آغاز توسط آریائیان مسکون بوده نیز دچار ترك زدگی شد و اکنون نه تنها صحرا نشینان آن سرزمین بلکه بخش مهمی از مردم مقیم و اسکان یافته آن نیز به زبان ترکی سخن می گویند . ماوراءالنهر از لحاظ حاصل خیزی و کثرت جمعیت کماکان مقام اول را در میان نواحی زیر فرمان ترکان حایز بوده . گذشته از این - فقط در باره این سرزمین اخبار و اطلاعات مشروح تاریخی و «جغرافیائی تاریخی» - در دست داریم . جمله این مراتب ما را بر آن می دارد که این جغرافیای مختصر را فقط وقف ماوراءالنهر کنیم ، بویژه که مطالب مربوط به جغرافیای تاریخی دیگر نواحی ترکستان غربی - یعنی هفت آب و بخش های شرقی ناحیه سیر دریا (سیحون) را طی چند مقاله مورد بحث و فحص قرار داده ایم^۱ . نظر به اهمیتی که آمودریا از لحاظ سرحد رسمی بودن میان ایران و توران دارد گفتار خویش را از کرانه های این رود آغاز می کنیم . و چون به این مرز غالباً از هر دو طرف تخطی می شده ناگزیریم از نواحی واقع در جنوب آمودریا نیز سخن گوئیم زیرا پاره ای از نواحی ماوراءالنهر بیش از رابطه ای که با سمرقند و بخارا داشته^۲ با نواحی مذکور دارای مناسبات نزدیک بوده است .

۱ - رجوع شود به ، «در باره مسیحیت در ترکستان» (ترجمه آلمانی ،

Zur Geschichte des Christentums) :

« گزارش سفر آسیای میانه » : « تاریخ مختصر هفت آب » .

۲ - پ . ای . لوخ کتاب بسیار خوب ولی فوق العاده مختصری درباره ماوراءالنهر (به نام «ماوراءالنهر») نوشته . گذشته از آن جغرافیای تاریخی حوضه زر افشان و بخش علیای آمودریا را توماشک مورد مطالعه قرار داده (Tomaschek, «Sogdiana»).

نام باستانی آریائی آمودریا - یعنی کلمه «وخشو» یا «وکشو» (Wakachu, Vakhshu) در نام رود وخش^۱ (سرخاب) محفوظ مانده است و از اینجا چنین نتیجه توان گرفت که این رود در دوران باستان سرچشمه اصلی آمودریا شمرده می شده. جغرافیون دوران اسلامی جریاب را سرچشمه

در کتاب ای. پ. مینایف تحت عنوان «اطلاعاتی در باره سرزمین های بخش های علیای آمودریا» (SPB; 1879) تقریباً هیچ مطلبی مربوط به جغرافیای تاریخی دورانی که از فتوحات اسلام آغاز و به هجوم مغول پایان می یابد - نمی توان یافت. کتاب M. J. de Gueje, «Das alte Bett des Oxus» از لحاظ بررسی جغرافیای تاریخی خوارزم کومک بسیار باارزشی است; (Loiden, 1875) همچنین رجوع شود به چهار فصل آخر کتاب C. Le Strange, «The Lands of the Eastern Caliphate (Cambridge 1905)

و تقریباً من در ص ۱۰۲ و بعد، ZVORAO, T. XVI - همه شروخی که در باره ماوراءالنهر نوشته شده مربوط به عهد سامانیان است. در باره اوضاع جغرافیائی قبل و بعد از این دوران فقط اطلاعات بریده بریده ای در دست است. > تفسیر و تعلیقات تاریخی و جغرافیائی و. ف. مینورسکی به ترجمه اسکلیسی «حدودالمالم» کومک بسیار با ارزشی می باشد. - هیئت تحریریه <

۱ - بنا به گفته بیرونی («آثار الباقیه» - چاپ زاخاوا - ۲۳۷ - ترجمه زاخاوا - ۲۲۵) ساکنان محل حتی در قرن یازدهم میلادی هم روحی را که حامی آنها - بطور اعم - و آمودریا بالاخص بوده «وخش» می نامیدند. و اکنون نیز کلمه «وخش» به گفته رگل (و اشاره ای در تألیف گیلر،

(Pet. Mitt; Bd 30, 333; Geiler «Die Pamir - Gebiete», S - 130)

نه تنها در مورد سرخاب، بلکه به پنج دیواره ای دیگر از شاخه های آمودریا نیز اطلاق می شود. رجوع شود نیز:

Marquart, «Untersuchungen, II, S. 20, Anm. 2

می‌دانستند که اکنون پنج نامیده می‌شود و بخش علیای آن به وخاب^۱ موسوم است و از نواحی وخن (وخان) و شغان (شوغان) و کران (محتملاً^۲ - روشن و درواز)^۳ عبور می‌کند . در قرن دهم میلادی ساکنان این نواحی را بت پرستان تشکیل می‌دادند^۴ . گرچه ظاهراً از لحاظ سیاسی مطیع اسلام بوده‌اند . به گفتهٔ ابن خردادبه^۵ وخن (وخان) ۲۰۰۰۰ درهم (طبق يك نسخهٔ خطی دیگر : ۱۰۰۰۰ درهم) و شوغان - ۴۰۰۰۰ (طبق نسخهٔ خطی دیگر : ۲۰۰۰) و کران ۴۰۰۰ درهم خراج می‌پرداختند . یعقوبی^۶ از « خماریک سلطان شوغان و بدخشان » یاد می‌کند . مارکوپولو ساکنان وخان را مسلمان می‌داند^۷ .

در ناحیهٔ وخان از وجود کانه‌های زر^۸ و سیم^۹ سخن رفته است . جادهٔ بازرگانی که به بتب یعنی به بخش علیای شط هند - که ساکنان آن از مردم

۱ - ابن رسته - ۹۱ .

۲ - رجوع شود به Kurán در تألیف مارکوارت (Erānšahr, S. 222) که محل آن نیز بخش جنوبی بدخشان معین شده .

۳ - استخری ۲۹۷ - ۲۹۶ .

۴ - ابن خردادبه - ۳۷ . به گفتهٔ مقدسی (۳۴۰) و خان ۴۰۰۰۰ درهم می‌پرداخته .

۵ - « کتاب البلدان » ، ۲۹۲ ، مارکوارت (Erānšahr, S. 225) .

۶ - مینایف - « اطلاعات » - ص ۷۵ ، مارکوپولو - ترجمهٔ یول - ۱ - ۱۷۱
<ترجمهٔ مینایف - ۶۷> .

۷ - ابن رسته - ۹۳ .

۸ - استخری - ۲۹۷ .

تبت بودند - منتهی می‌شده از وخان و شوغان عبور می‌کرده . از آن ناحیه مشك وارد می‌کردند . مارکوپولو از همان نواحی گذشته به کاشغر رسید . ولی بر روی هم این سرزمین‌ها صعب‌الوصول بوده بالکل به درد زندگی صحرائشینی نمی‌خوردند و بدین سبب کمتر موردتطاول مهاجمان بیگانه‌نرار - گرفتند و تاکنون ساکنان آریائی آن مصون مانده‌اند .

ناحیه بعدئی که بر سر راه بازرگانی تبت قرار داشته بدخشان بوده - که گمان می‌رود بهترین ناحیه واقع در مسیر علیای آمودریا شمرده می‌شده . مراتع عالی و دره‌های وسیع و مزروع و کان‌های لعل و سنگ لاجورد و سرانجام آب و هوای بسیار خوب بدخشان معروف بود^۱ . این ناحیه فقط از سوی جنوب غربی یعنی از طرف دره آمودریا به روی مهاجمان بیگانه‌گشوده بوده و فقط در اینجا است که - در ردیف ساکنان آریائی - مردم ترك نیز مشاهده می‌گردد . بطور کلی توان گفت که بدخشان به ندرت مسخر دیگران گشت و معمولاً^۲ از خود مختاری سیاسی برخوردار بوده^۳ . ظاهراً پایتخت این ناحیه همیشه در محل فیض‌آباد کنونی قرار داشته . جرم که اندکی به سمت جنوب آن واقع بوده و تاکنون نیز نام خویش را حفظ کرده - در قرن نهم

۱ - همانجا ۲۷۸ ، ابن‌حوقل - ۳۲۷ ، مقدسی - ۳۰۳ ، مینایف ، «اطلاعات»

ص ۷۴ - ۷۳ .

۲ - محمد حیدر (۱۰۷) با اندکی گزاف گوئی می‌گوید که این سرزمین را از زمان اسکندر مقدونی کس مسخر نکرده . رجوع شود به مقاله من تحت عنوان بدخشان (EI, I) . در آنجا خاطر نشان کرده‌ام که از موضوع انتساب خاندان حاکم آن ناحیه به اسکندر مقدونی فقط بعد از قرن سیزدهم میلادی ذکر ی رفته . و این موضوع نخستین بار در تألیف مارکوپولو دیده می‌شود (ترجمه یول - ۱ - ۱۵۷ <ترجمه مینایف-۶۳>

میلادی اقصی نقطه متصرفات اسلامی بر سر راه تبت بوده است.^۱
 ناحیه طخارستان میان بلخ و بدخشان قرار داشته . چنانکه می دانیم
 این ناحیه به نام طخاران که در شمار هادمان پادشاهی یونانی - باکتریایی
 [باختری] یاد شده اند - موسوم گردیده^۲.

در عهد حکمفرمائی اعراب و زمان سامانیان ناحیه طخارستان از کرانه
 آمودریا تا کرانه های هندوکش ممتد بوده است . در این محل کرانه آمودریا
 بیشتر ریگزار است و به هیچوجه برای آبیاری مصنوعی مناسب نمی باشد .
 بزرگترین نقاط مسکونی همیشه به مسافت زیاد از رودخانه مزبور و نزدیک
 مخرج جویها و رودکها از کوهستان قرار داشتند و جویها و رودکهای
 اخیرالذکر به طرف آمودریا جاری بوده ولی - جز در چند مورد استثنائی -
 به آن نمی رسیدند . جاده اصلی از بلخ به بدخشان^۳ از نقاط زیر می گذشته -
 خلم (دو روز راه از بلخ) ، وروالیز یا ولوالیز (دو روز از خلم) و طایقان

۱ - یعقوبی - « کتاب البلدان » ، ۲۸۸ . سمعانی (چاپ مارگولیوس - ذیل
 کلمه « البخشی ») و یاقوت (« معجم » - ۱ - ۵۲۸) از رباطی یاد می کند که زبیده
 همسر هرون الرشید در بدخشان ساخته بوده .

2 - Vivien de St. Martin, « Los Huns Blancs », pp. 25 - 26 ;

Tomaschek, « Sogdiana », S - 33.

رجوع شود به ، « گروم - گورژی مایلو » - « گذشته تاریخی » - ص ۵-۶ . مؤلف در این جا
 می گوید ثابت کند که طخاران از قدیم در افغانستان می زیستند و در قریه های دوم و اول
 پیش از میلاد غالب نبوده بلکه قومی منسوب بوده اند ، - « مارگوارت Ta - His » را هم
 همان Tukhara می داند (رجوع شود به ، « Eranšahr » ، 204. S.)

۳ - استخری - ۲۸۶ .

یا طالقان (دو روز از وروالیز یا ولوالیز و هفت روز از پایتخت بدخشان). شهر قندوز [قندز] که در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی پایتخت دولت مهمی بوده فقط در این اواخر و عصر جدید اعتلا یافت - گرچه در قرن سیزدهم هم از آن یاد شده است. طالقان بزرگترین شهر طخارستان شمرده می شده که تاکنون نیز نام خود را حفظ کرده است (تالخان). این شهر سه بار از بلخ کوچکتر بوده^۱. خلم که در کرانه رودکی به همین نام - و نزدیک مخرج آن رودک از دره تنگی - قرار داشته از لحاظ بازرگانی و نظامی واجد اهمیت بسیار بوده است. خلم کنونی یا «تاش - کورگان» - که فقط در قرن نوزدهم پدید آمده اندکی جنوبی تر از ویرانه های شهر قدیم قرار گرفته. پرآمد و شدترین جاده ای که به هندوکش منتهی می شده همیشه از خلم عبور می کرده^۲. به مسافت دو روز راه از خلم سمنجان که محتملاً همان خبیک کنونی است قرار داشته؛ دره رود در اینجا بسیار تنگ می شده و اکنون هم دژی در این نقطه برقرار است که بر اطراف مسلط می باشد. از سمنجان به دو روز به بغلان می رسیدند - بغلان قریه ای بود که اکنون نیز به همین نام در ملتقای رودک بغلان و رودک قندز برپاست. بدین قرار این بخش جاده دره های خلم و قندز را به یکدیگر متصل می کرده. در آغاز قرن هشتم میلادی در محلی بین خلم و سمنجان و بغلان عملیات جنگی میان اعراب و بومیان جریان داشته و شرح آن را طبری بالنسبه به تفصیل نوشته است^۳.

۱ - همانجا - ۲۷۹.

۲ - همانجا، ۲۷۹، ۲۸۶، مقصدی، ۳۴۶، Burnes, «Travels», vol. II.

۳ - گوستنگو - «سرزمین ترکستان» - مجلد II - ص ۱۹۰ - ۱۷۵.

۳ - طبری - II - ۱۲۱۹.

از سمنجان پنج روزه - محتملاً^۱ از طریق بغلان - به اندرآب که در پای فله اصلی هندوکش قرار داشته می رسیدند . اندرآب (یا اندرآبه) در قرن دهم میلادی سومین شهر طخارستان شمرده می شده (پس از طالقان و وروالیز) . می دانیم (چنانکه مدارك سکه شناسی نشان می دهند) که در اندرآب در آن زمان سلاله خاصی که تابع سامانیان بوده حکومت می کرده است . از اندرآب و از راه هندوکش (گردنه خاوك كه ۱۳۰۰ پا ارتفاع دارد راحت تر از طرق دیگر است) به دره رود بنجهیر که اکنون پنجهر نامیده می شود می رسیدند . این دره هزار سال پیش به سبب وجود کانهای نقره که اکنون نیز موجود است - مشهور بوده . و در بخش شرقی متصرفات اسلامی این کانها پرحاصل ترین معادن نقره شمرده می شدند^۲ . از شهرهای گریابه و بنجهیر^۳ و فروان یا پروان که بر کرانه این رود قرار داشته اند یاد شده است . شهر اخیرالذکر اکنون نیز به همان نام خوانده می شود . از پروان جاده ای از چریکر و استالف گذشته به سمت دره کابل سرازیر می شود و جاده دیگری به طرف بخش علیای رود گوربند معتد شده به قریه ای که همان نام دارد در بامیان منتهی می گردد^۴ . گوربند در پایان قرن هشتم میلادی توسط اعراب مسخر گشت . میان کابل و بامیان کوهها و گردنه هایی بلندتر از آنچه بین خلم و بلخ و بامیان است وجود دارد . مع هذا گردنه هایی که بر سر راه خلم

۱ - استخری - ۲۸۸ . به داستان مشحون از استماره یاقوت (مجموعه) - ۱ -

(۷۴۳) رجوع شود .

۲ - استخری - ۲۸۰ ، «الجاریابه» - مقدسی - ۳۴۶ «کاریابه» ۱ یعقوبی -

«کتاب البلدان» - ۲۸۸ «بنجهار» - و در دیگر جاها «بنجهیر» .

۳ - یعقوبی - «کتاب البلدان» - ۲۹۰ - ۲۸۸ .

قرار داشته در بیشتر موارد مرز سیاسی را تشکیل می‌داده‌اند. و در قرن حاضر هم سرحد میان متصرفات ازبکان و افغانان (پیش از آنکه ازبکان را امیران افغان مطیع سازند) گردنهٔ آق‌رباط در شمال بامیان بوده.

در قرن دهم بامیان - شهر عمدهٔ این ناحیه - (ناحیه‌ای که کابل و غزنه را در بر می‌گرفته و تحت حکومت شاهزاده‌ای بومی قرار داشته)^۱ شمرده می‌شده. اکنون عاده^۲ از بلخ به بامیان از طریق خلم سفر می‌کنند. ظاهراً جغرافیون عرب جادهٔ دیگری را در نظر داشتند - یعنی راهی که برخلاف مسیر رود بلخ به طرف بخش علیای آن رود امتداد داشته و از آنجا به سمت مغرب ممتد بوده تا به جاده‌ای که از خلم می‌آمده متصل شود. در این جاده فقط از شهر مدر - که ۶ روز راه از بلخ و ۴ روز از بامیان فاصله داشته - یاد شده است. قریه‌ای به این نام اکنون نیز بر جادهٔ خلم و در ۱۰۶ ورستی [ورست - ۱/۰۶ کیلومتر] بامیان وجود دارد. اندکی در شمال قریهٔ کنونی - سمت چپ جاده (اگر از طرف شمال برویم) ویرانه‌های شهر باستانی مدر پیدا است.

اصطلاح «طخارستان» - به مفهوم وسیع‌تری نیز استعمال می‌شده و همهٔ نواحی دو کرانهٔ آمودریا را که به سوی بلخ کشیده می‌شده شامل می‌گشته است.^۳ استخری^۴ چهار رود را که میان پنج و ونخس وجود داشته و بالاتر از

۱ - استخری - ۲۸۰.

۲ - همانجا ۲۹۲ - ۲۸۹، ابن رسته - ۹۳، طبری - II - ۱۱۸۰.
طخارستان اصلی به نام «اولی» یا «سغلی» خوانده می‌شده. و نواحی کوهستانی بخش علیای مسیر آمودریا جزء «طخارستان علیا» بوده.

۳ - استخری - ۲۹۶.

گنډ ارهن به یکدیگر می‌پیوستند نام می‌برد . رود آخشو (آقسو؟) که از کنار هلبوک می‌گذشته از همه به جریاب نزدیکتر بوده - وزان پس بر بان^۱ و پارغر^۲ و اندیجرغ^۳ (اندیجاراغ ، اندیجارغ) .

ظاهراً کلیاب دریا^۴ را به نام آخشو و بر بان (یا برئان - به بعد رجوع شود) و کچی سرخاب را به نام پارغر و تأثیر سو را به نام اندیجارغ می‌خواندند. در نسخه خطی قوماسکسی^۵ گفته شده رودی که از کنار منک و هلبک [هلبوک] جاری بوده « چون به پارغر رسد اندر جیحون [آمودریا] افتد » . و اکنون در این مکان قریه پارخر برپاست. ناحیه واقع میان پنج و وحش ختل یا ختلان نام داشت^۶. مهمترین بخش این ناحیه همیشه دره باریک ولی حاصل خیز کچی -

۱ - «بلبان» - (بلبان ، به ابن حوقل - ۳۴۸ رجوع شود) به صورت «بربان» - نیز دیده شده ، ممکن است قرائت درست «تلیار» و «تربار» - باشد و این نام در اسم یکی از سرچشمه‌های کلیاب دریا (در نقشه‌های جدید «تلوار» و «تلیار» - قید شده) محفوظ مانده است . هارگوارت (Eransahr, S. 233) به جای (آخشو) ، (باخشو Bakshu) می‌خواند ولی در متن « ویمی باخشو آ » ذکر شده - در کتاب یاقوت (معجم - ۱۱ - ۱۷۱ ، ۱۶) «بخش» نوشته شده .

۲ - در کتاب استخری (فارغر) در حدود العالم (ورق ۹۰) « پارغر » - یا بارغر و در کتاب ابن رسته (۹۳) «بارغر» آمده .

۳ - در تألیف یعقوبی (کتاب البلدان - ۲۹۰) - (اندیشاراع) .

۴ - کلیاب دریا اکنون به نام آقسو هم نامیده می‌شود ،

Geiger, «Die Pamir - Gebiete», S. 155

۵ - «حدود العالم» - ورق ۹۰ .

۶ - > رجوع شود به ، بلنیتسکی - «جنرافای تاریخی ختلان» - . هیت

تحریریه < .

سرخاب و شاخه آن کلیاب دریا بوده . بر کرانه کچی سرخاب شهر منك - بزرگترین شهر این ناحیه در محل بلجوان کنونی - و هلبوك - تخت گاه امیر ختلان در نزدیکی هلبگ اندکی جنوبی تر از کلیاب^۱ قرار داشته اند. ناحیه و خش که جلگه کورگان - توین را اشغال می کرده از لحاظ سیاسی با ختل پیوسته بوده . هلاورد شهر عمده این ناحیه که از لحاظ بزرگی فقط از منك عقب بود بر هلبوك برتری داشت . به يك روز راه بالاتر از هلاورد نیز - بر کنار رود و خش شهر لیو کند قرار داشت^۲ . از منك تا هلبوك دو روز راه حساب می کردند و دو روز هم از هلبوك تا گذرارهن بر آمودریا و از این گذر تا هلاورد نیز دو روز راه بوده . گذشته از اینها نام «گذر بدخشان» - بر رود جریاب به شش روز راه از منك نیز ذکر شده . از گذر بدخشان تا رستاق^۳ يك دو روز راه می شمردند و از آنجا يك روز تا اندیجارغ (این راه از رودی به همین نام می گذشت) و از آنجا يك روز تا پارغر (بعد از گذشتن از رود

۱ - حتی نوماشك (Sogdiana) S. 38, 40) اینها را یکی دانسته و هلبوك را هم به Xóλβισσα یا Xóλβισσα *β*ελλεμίουس نزدیک می داند . می گویند که مقدار زیادی مسكوكات یونانی باختری در نزدیکی کلیاب کشف شده . رجوع شود به :

لوگوفت - «در مرزهای آسیای میانه» - كتاب III - ص ۱۹۰ .

۲ - «لادکند» - یا «لیو کند» (استخری - ۲۹۷ - ۳۳۹) نوشته می شود.

۳ - [مؤلف کلمه روسی - «ولست» را به جای رستاق گذاشته (مترجم) و می گوید، با این کلمه خواسته ام اصطلاح رستاق را که به معنی گروهی از دهکده هاست ترجمه کنم. گاه يك رستاق با تمام متعلق به يك صاحب بوده .

(استخری - ۳۲۳ - این الفقیه - ۳۲۳) . مترجم کلمه اصلی را به کار برده]

۴ - یعقوبی - «كتاب البلدان» - ۲۹۰ . این رستاق هم ملك يك مالك بوده .

پارغور) راه بود. زان پس بعد از عبور از رود برئان (به ما قبل رجوع شود) به هلبوك می رسیدند. به فاصله دو روز راه بالاتر از لیو کند پل سنگینی بر و خش قرار داشت که هنوز هم وجود دارد. از این پل تا منك دو روز راه حساب می کردند. در چهار فرسخی پل - بر سر راه منك شهر تملیات واقع بوده. از آنچه مذکور افتاد می توان چنین نتیجه گرفت که هلبوك در ساحل چپ کلیاب دریا نزدیک ملتقای آن با کچی سرخاب و هلاورد در محل کورگان - توبه و لیو کند در قرب دهکده سنگ - توده و اندیجارغ نزدیک مصب تائیرسو (به گفته مقدسی^۲ این شهر نزدیک آمودریا [جیحون] بوده) قرار داشت.

تعیین محل صحیح گذر ارهن^۳ و گذر بدخشان دشوارتر است - زیرا

۱- مارکوارت هم همین نظر را اظهار داشته (Eransahr, S. 25)

۲- مقدسی - ۲۹۱.

۳- در تاریخ تیمور (شرف الدین علی یزدی - ترجمه پتی دلاکروآ - ۱ -

۱۹ - ۱۷۲ - چاپ کلکته - ۱ - ۳۸ - ۱۸۴). ارهنک - در کرانه جنوبی آمودریا.

مارکوارت (Eransahr, S. 233) «ارهنک» و «حضرت امام» را یکی می داند، ولی

ممکن نیست این نظر درست باشد - زیرا که هر يك از این دو مکان جداگانه در

«عبدالله نامه» - قرن شانزدهم میلادی یاد شده. نسخه خطی موزه آسیائی ۵۷۴

ago (D 88) ۱ - و ورقهای ۴۱۳ b و ۴۳۷ a (Rieu, «Suppl. Pers.», N73, p. 40).

از حضرت امام در منابع قرون وسطی نامی برده نشده. این محل را با افسانه سر

[نریده] امام حسین (ع) مربوط کرده بودند. در خبر است که محمد جوگی (نواده

تیمور - رجوع شود به: بار تولد - «الغریک» - ص ۱۴۱ و بعد) دیکی به این امامزاده

هدیه کرده بوده که سیمدگوسفند در آن می توانستند پخت. نهری بزرگ از حضرت امام

که ما فاصله این نقاط را از شهرهای واقع در جنوب آمودریا [جیحون] نمی‌دانیم . در کرانه جریاب - فرسخی بالاتر از ارهن شهر کارینگ^۱ وجود داشته .

→

آغاز می‌شده که از آمودریا در عهد پادشاهی - عبدالله خان متفرع شده بوده (قرن شانزدهم میلادی) - رجوع شود به : بارتولد - «آپاری» - ص ۷۶ . افسانه دیگری * حضرت امام را به امام علقمه معاصر محمد (ص) مربوط می‌داند (رجوع شود به بند در باره سمرقند) رجوع شود به تاریخ نادرشاه به قلم محمد کاظم . مجلد III ورق ۲۰۳ (نسخه منحصر به فرد این تألیف در لنینگراد است - بنگرید : بارتولد (در باره بعضی نسخ خطی شرقی ص ۹۲۷ دیده) .

> Ine چاپ عکسی این نسخه منحصر به فرد «عالم آرای نادری» - محمد کاظم

را در دست طبع دارد - مجلد اول آن در سال ۱۹۶۰ چاپ و منتشر شده - هیئت تحریریه < [اکنون هرساله جلد چاپ شده - مترجم]

۱ - «کارینج» - و «کارینگ» - نوشته می‌شود (استخری - ۲۷۶ - ۲۹۷ -

۳۳۹ مقدسی ۲۹۰) به مناسبت ختل از ناحیه باسار - باسارا و یا باسران نیز یاد شده (ابن خردادبه - ۳۷ ، ابن رسته - ۹۲ ، یعقوبی « کتاب البلدان » ، ۲۸۹) . ظاهراً طبری نیز - II - ۱۱۸۰ - از همین ناحیه سخن می‌گوید (باسار امحصن) و ۱۵۹۷ (بسان) . حسن ناشران (در مورد اول «کسان» - و در مورد دوم «نساء») بیشک نادرست است . شاید گردیزی نیز تحت اسم «باشندار» (متون ص ۷) از همین ناحیه یاد کرده باشد . تذکر یعقوبی (« کتاب البلدان » ص ۹۲) با توجه به تصحیح متن از طرف مارکوارت (ذات البسار) در مقابل ذات الیمین « Eransahr, S. 234, Ann. I) مشکوک است ، ولی در تألیف ابن خردادبه (۳۷) و یعقوبی (کتاب البلدان ۲۸۹) البته نام ناحیه ذکر شده . « معصر » که در تألیف بلاذری (۴۲۰) آمده از فحوای مطلب چنین برمی‌آید که در فرغانه قرار داشته .

رود و خوش از متصرفات ترکان - قارلیق [قرلقان، خلخ] سرچشمه می گرفته و از نواحی پامیر^۱ و راشت و کمد می گذشته^۲. از این خبر باید چنین نتیجه گیریم که در آن زمان لفظ پامیر به «آلای» - نیز اطلاق می شده. راشت در قرن دهم جزء نواحی مسلمانان شمرده می شده و قلمرو آن منطبق با قرانگین [کنونی] بوده^۳. ناحیه کمدراق و مائشک^۴ با Κομης τῶν Ορεινῶν که بطلمیوس یاد کرده و پادشاهی قسزیمی^۵ (Kiu - mi - tho) که در تألیف سیوآند - قسزان آمده - یکی می داند. طبق مندرجات نسخه خطی قومانسکی بخشهای علیای کفرنگن [کفرنغن - کافرنگن؟] در این ناحیه قرار داشته. یکی از سرچشمه های سرخان - یعنی «قره تاغ دریا» به نام کم - موسوم بوده. در این ناحیه قوم کومیجیان (کمبیجیان)^۶ مسکن داشتند که مقدسی ایشان را در شمار ترکان محسوب می دارد. رود کفرنگن رامید^۷ نامیده می شده. هنوز هم یکی

۱ - علی الرسم «فامر» - در کتاب یعقوبی (کتاب البلدان ۲۹۰) بامر نوشته شده.

۲ - این رسته - ۹۲ اینجا «الکمیذ» - در تألیف یعقوبی («کتاب البلدان» - ۲۹۰) «کماد».

۳ - در تاریخ تیمور، (شرف الدین علی یزدی - ترجمه پی دلاکروا - I - ۱۷۴) این ناحیه «قیرتکین» نامیده شده و در جاب کلکته (I - ۱۸۹) «قیرتکین».

4 - Tomaschek, «Sogdiana», S. 47 - 48.

۵ - رجوع شود به Chavannes, «Documents», p. 164 و ملاحظات من در گز رش مأموریت ترکستان (سال ۱۹۰۲) - ص ۱۷۷ و همچنین مقاله من تحت عنوان «قره تکین» - (EI, II).

۶ - نام این قوم در تألیف گردیزی و بیهقی به اشکال گوناگون دیده شده (متون - ص ۹).

۷ - این رسته، ۹۳ «زامل»؛ صحیح تر «رامیذ» است که در تألیف لوخ آمده.

از سرچشمه‌های رود مزبور این نام (رامیت یا رمیت) را حفظ کرده است .
 بین کفرننگن و وخن ناحیه و شگرد و کوادیان (قبادیان) قرار داشته . پایتخت
 ناحیه و شگرد شهری بوده به همین نام که در قرن نهم جزو متصرفات ختلان
 و حتی تخت‌گاه امیر بوده است^۱ . این شهر تقریباً به عظمت ترمذ^۲ بوده . و
 یک روز راه یا پل سنگی وخن^۳ فاصله داشته . یعنی در محل فیض آباد کنونی
 واقع بوده است . در قرن نهم این ناحیه واجد اهمیت عظیمی بوده و در اینجا
 - به فاصله ۴ فرسخ از شهر عمده ناحیه - مرز متصرفات ترکان می‌گذاشته و
 بدین سبب ۷۰۰ دژ مستحکم در این محل وجود داشته . به گفته سمعانی در
 آغاز دوران اسلامی در این ناحیه القباوی خاصی متداول بوده که در کتابها
 محفوظ مانده است^۴ . به احتمال قوی القباوی مزبور از ریشه سانسکریت و
 مربوط به دوران سلطه کیش بودا در آن سرزمین - بوده است . در قرن دهم
 شهرت این ناحیه بیشتر به سبب تولید زعفران بوده^۵ . بین و شگرد و راشت
 (یعنی پایتخت این ناحیه) ۵-۴ روز راه^۶ حساب می‌کردند و از اینجا پیدا است

→
 Tomaschek, «Sogdiana» S. 43 ; رجوع شود به Ein Blick, S. 186, N8)

متون ص ۶۳ - (سمعانی - چاپ مارکوئیوس - ذیل کلمه «القباذیانی» - که «زامیل»
 نوشته شده) .

۱ - یعقوبی («کتاب البلدان» - ۲۹۲) .

۲ - استخری - ۲۹۸ .

۳ - همانجا - ۳۴۱ .

۴ - «معون» - ص ۶۸ (سمعانی - چاپ مارکوئیوس - ذیل کلمه «الواشجری»).

۵ - استخری - ۲۸۸ - ۲۹۸ .

۶ - ابن خردادبه - ۳۴ .

که پایتخت یا «قلعه» - راشت تقریباً در محل کنونی شهر عمده قره تگین - یعنی گرم - قرار داشته . بر سر این راه ^۱ از شهرهای ایللیق (يك روز راه از وشگرد - محتملاً قلعه دشت^۲) و دربند (يك روز راه آن سوتر محتملاً^۳ «آب گرم») و گرکن (دو روز راه از قلعه راشت) یاد شده است . در پایان قرن هشتم میلادی اعراب به منظور دفاع از ناحیه در برابر تاخت و تاز ترکان حصاری در اینجا بنا کردند^۴.

در ناحیه کوادیان (قبادیان) - گذشته از شهر عمده ناحیه - که به همان نام قبادیان خوانده می‌شده از شهر نودز (دژنو) و چند شهر دیگر بر کرانه رود کفرنگن یاد شده است . تشخیص تلفظ نامهای این نقاط دشوار است^۵، مکان آنها نیز معین نشده. مقدار زیادی رناس از این ناحیه صادر می‌شده^۶. نزدیک مصب کفرنگن گذر «اوزج» - ویا «ازج» - که اکنون «ایواج» -^۷ نامیده می‌شود و در

۱ - استخری - ۳۴۰ .

۲ - تاکنون رودی به مرکز شهر فیش آباد بر آن قرار دارد به نام ایلاف خوانده می‌شود .

۳ - معلوم نیست که توماشک (Sogdiana S. 49) جزئیات مربوط به این حصار را که به ابن خردادبه و ابن سعید نسبت می‌دهد از کجا آورده . در هیچیک از نسخ خطی که من می‌دانم درباره اینک از حصار به وسیله دو دژ دفاع می‌شده و در مشرق آن شهر کاشمر قرار داشته چیزی گفته نشده است .

۴ - مقبسی - ۲۹۰ .

۵ - استخری - ۲۹۸ : ابن حوقل - ۳۵۰ .

۶ - مقبسی ، ۲۹۰-۱۲۹۲ در تاریخ تیمور (شرف الدین علی یزدی - ترجمه

پتی دلاکروآ - ۱- ۱۸۴) داواجه (در چاپ کاکته - ۱- ۱۹۶ - داواجه) .

قرب مصب و خش گذرگاه مشهور «میل»^۱ در سه روزه راه از بلخ^۲ و دو فرسخی ترمذ^۳ قرار داشته . در قرن سیزدهم میلادی این مکان را پنجاب می خواندند^۴. قبادیان در قرن نهم میلادی جزو ختلان^۵ بوده . ولی جغرافیون قرن دهم^۶ فقط فاصله آن را از صفانیان (سه روز راه محتملاً^۷ از طریق گردنه «حضرت باوی») و ترمذ (دو روز راه) ذکر می کنند و از اینجا پیداست که قبادیان به این شهرها بیش از بلاد ختلان مربوط بوده است .

بخش شمالی کفرنگن به دره ای که مسیر شاخه بعدی آمودریا یعنی سرخان در آن جاریست (در نسخه خطی قومانیستی^۸ و تاریخ قیصور^۹ چغان رود نامیده شده) ملحق می شود. این رسته^{۱۰} رودهای کومرود و نهمرود و خاور رود را که از کوههای بتم (بتمان) (درباره این نام به بعد رجوع شود)

۱ - املا - مرسوم این کلمه «میل» است - در «تنبيه» مسعودی . ۶۴ -
«ماله» آمده .

۲ - استخری - ۲۸۳ .

۳ - مسعودی - «تنبيه» - ۶۴ .

۴ - بکران - «جهان نامه» - نسخه خطی کتابخانه ملی - ورق ۱۹۱ :

«بحدود ختلان و خش پنج آب بدو [یعنی به جیحون] پیوند و آن موضع را پنج آب خوانند » .

۵ - این رسته - ۹۳ .

۶ - استخری - ۳۴۱ .

۷ - «حدود العالم» - ص ۹۵ «چغان روده» - < .

۸ - شرف الدین علی یزدی .. ترجمه پتی دلاکروآ - ۱ - ۱۸۳ - چاپ کلکته -

۱ - ۱۹۶ .

۹ - این رسته - ۹۳ .

و سنام و نهام^۱ (دره نهام در کوههای حصار) و خاور جاری است نام می برد. در واقع این رودها (که اکنون قره طاغ - دریا و توپلنگ و سنگردک دریا نامیده می شوند) بخش علیای سرخان را تشکیل می دهند^۲.

در قرون وسطی دره سرخان ناحیه صغانیان یا چغانیان^۳ را تشکیل می داده و صاحب این ناحیه در عهد پیش از اسلام لقب چغان - خدات داشته^۴. بنا به گفته مقدسی^۵ در صغانیان ۱۶۰۰۰ ده وجود داشته. این ناحیه از لحاظ وسعت و ثروت و عظمت بلاد به پای نختل نمی رسیده. شهر عمده ناحیه که همین نام داشته - در مسافت چهار روز راه یا ۲۴ فرسخی ترمذ^۶ و سه روز راه از قبادیان - محتملاً^۷ در محل کنونی شهر «دنو» (ده نو) که اکنون به سبب اهمیت بازرگانی و سوق الجیشی خود مرکز ناحیه است^۸ قرار داشته.

۱ - ابن خردادبه (۳۷) ، این ناحیه را «نهام» - و مقدسی (۳۴۴) «بهام» - ذکر کرده که به فاصله ۳ روز راه از صغانیان قرار داشته. ابن خردادبه گذشته از «نهام» - بینقان» - و «مندجان» و «کست» - (تلفظ این نامها مشکوک است) را اسم می برد که محتملاً^۹ در حوضه شاخه های سرخان قرار داشته اند.

2 - Tomaschek, «Sogdiana» S.43

۳ - ص - عربی غالباً به جای «ج» - فارسی به کار می رود.

۴ - طبری - II - ۱۵۹۶.

۵ - مقدسی ۲۸۳ ، ۲۹۰.

۶ - استخری - ۳۴۰ - ۳۳۹ ؛ ابن خردادبه ، ۳۴ ؛ قدامه ، ۲۱۱.

۷ - کوستنگو - «سرزمین ترکستان» - مجلد II - ص ۱۴۶ > رجوع شود به ، دیاکونوف ، کارهای گروه کفرنگن ص ۱۸۰ (درباره تعیین محل شهر صغانیان - چغانیان) . همیشه تحریریه <.

نام کنونی شهر («ده نو» - یعنی «ده تازه») در تاریخ قیسمور نیز مذکور است.^۱ شهر صغانیان^۲ دارای کهن‌تر بوده و از لحاظ وسعت از ترمذ بزرگتر ولی از حیث عده جمعیت و ثروت به پای آن نمی‌رسیده. در این شهر - بازارهای سرپوشیده زیبا وجود داشته و نان ارزان بوده و گوشت به مقدار زیاد فروخته می‌شده. میان بازار مسجدی زیبا با ستون‌هایی از خشت پخته - بدون طاق‌نما - برپا بوده. حتی در قرن دوازدهم میلادی^۳ هم مسجد صغانیان مشهور بوده است. به هر خانه‌ای آب جاری برده شده بوده. و اطراف شهر به سبب وفور آب از گیاهان و رستنی‌های فراوان پوشیده بوده. زمستان در اینجا به صید پرندگان می‌پرداختند. علف چندان بلند می‌روئیده که اسب در میان آن پیدا نبوده. ساکنان شهر در دین‌داری و مهمان‌نوازی ممتاز بودند ولی شمار علماء اندک بود و فقیهان به هیچوجه وجود نداشتند. در بخش جنوبی دره - بین ترمذ و صغانیان از چند شهر نام برده شده که پیش از همه صرمندگان یا چرمندگان^۴ به فاصله يك روز راه یا ۶ فرسخ از ترمذ قرار داشته.

۱ - شرف‌الدین علی یزدی - ترجمه پتی‌دلکروآ - ۱ - ۱۰۹ رجوع شود نیز، به مقاله من تحت عنوان «Saghaniyan» - (El, I). در این مقاله کلمات زیر را «چغانیان» که امروز به دیه نو مشهور است - از محمود بن ولی (قرن ۱۷ میلادی) نقل کرده‌ام. اما آخرین نظری که مارکوارت ابراز داشته می‌گوید کلمه «چغانیان» - از لفظ منولی «چنان» - به معنی «سفید» ریشه می‌گیرد - البته - خطاست.

۲ - استخری - ۲۹۸؛ مقدسی - ۲۸۳.

۳ - «متون» - ص ۶۲ (سمعانی - چاپ مارگولیس - ذیل کلمه «الصغانی»).

۴ - استخری - ۳۴۰ - ۳۳۹؛ یاقوت، «معجم» - III - ۳۸۳. سماعی به جای «صرمندگان» - (نسخه خطی موزه آسیائی - ورق ۳۵۱) «بالجمیع جرمندگان» آورده.

شاید ویرانه‌هایی که در دره ورستی [ورست ۱/۰۶ کیلومتر] جنوب دهکده جار - کورگان وجود دارد و برجی از آجر پخته به ارتفاع قریب ۴۰ آرشین [آرشین - ۰/۷۱ متر] و قطر قریب ۲ سائون (سائون ۲/۱۳ متر) در آن دیده می‌شود. بقایای همین شهر باشد^۱. صرمنگان و شهر دیگری به نام هاشمگرد^۲ (شهر اخیر الذکر يك منزل با ترمذ مسافت داشته و بر سر راه در آهنین بوده) جزو ناحیه علی حده‌ای^۳ بودند که پایتخت آن ترمذ بوده و در عهد پیش از اسلام در تحت حکم دهقان یا شاه^۴ جداگانه‌ای قرار داشته و در زمان سامانیان حکومت آن با امیر صغانیان بوده (لااقل گاه چنین بوده)^۵. سمعانی و یاقوت^۶ از دهکده بوغ که در ۶ فرسخی ترمذ^۷ بوده یاد می‌کنند. به فاصله يك منزل

۱ - کارانو لشیچیکوف - «خط سیر» - ص ۳۹۶. در باره دیگر ویرانه‌های

بخش جنوبی دره سرخان رجوع شود به ۱

Geiger, «Die Pamir - Gebiete», S. 180

۲ - شاید این شهر به نام هاشم بن بانیچور (بایچور؟) امیر دخت و هلاورد

موسوم گردیده بوده (یعقوبی - «کتاب البلدان» - ۲۹۱). در باره این امیر و سلاله

وی رجوع شود به ۱. Marquart, «Iranische», S. 301 sq.

۳ - استخری - ۲۹۸. شهر سمرنجان که در تألیف ابن حوقل (۳۴۹/۴۰۱)

آمده بي شك همان سمرنگان است.

۴ - بلاذری - ۴۱۸ طبری - II - ۱۱۴۷ - که این شاه لقب «ترمذ شاه»

دارد.

۵ - «متون» - ص ۱۰ (موردی).

۶ - «مجموعه» - I - ۷۶۱.

۷ - دیگر دهکده‌هایی که در حومه ترمذ از آنها یاد شده عبارت بودند از بوسنج

راه یاشش فرسخ از صرمتگان روستای پر جمعیت و ثروتمند و صنعتی دارزننگی^۱ قرار داشته که همه ساکنان آن نساجان بودند . مسجد جامع وسط بازار قرار داشته . و رود دیگری - غیر از سرخان - از کنار شهر می گذشته^۲ . ظاهراً مقصود گودال بند خان و یا کوك - جار (درشش فرسخی غرب قوم کورگان) که اکنون فقط در موسم بهار پر از آب می شود در نظر بوده . هنوز هم پل بسیار قدیمی ولی محکمی، از خشت پخته در این نقطه برپاست^۳ بین دارزننگی و صفانیان (در فاصله ۷ فرسخی اولی و ۵ فرسخی دومی) دهکده یرنگی برپا بوده^۴ . در صفانیان از چند دهکده دیگر نیز یاد شده است مانده باسند - دهی بزرگ به فاصله دو روز راه از صفانیان (به گفته مقصدی يك روز راه) که باغ های بسیار داشته ، زینور - به فاصله يك روز راه از صفانیان (به گفته

(همانجا ۷۵۸ : در تألیف سمعانی وجود ندارد) و دخیبود (چنین است در تألیف سمعانی - ج ۲ هارمولیوس ذیل کلمه الرخشیودی) یاد دخیبود (چنین است در «مجموعه» - یاقوت - ۱۱ - ۷۷۱) .

۱ - در آثار جغرافیون قرن دهم میلادی « دارزنجی » ، در « کتاب الیلدان » یاقوت ص ۲۸۹ - « دارزنکا » ، در تاریخ بیهقی چاپ مورلی - ۵۷۶ - (چاپ غنی - فیاض ، ص ۴۶۵) « دارزنکی » .

۲ - مقصدی ۲۸۴ - ۲۸۳ - مسافت بین دارزننگی و پایتخت دما مقصدی (۳۴۴) نادرست ذکر کرده .

۳ - گوستنکو « در زمین ترکستان » - مجلد ۱۱ - ص ۱۴۴ : « ساتکین » - شرح خط سیر - ص ۳۹۱ : « کارا کولشچیکوف » - « خط سیر » - ص ۳۹۵ .

۴ - در تألیف ابن خردادبه (۳۳) و قدامة (۲۱۱) « برنجی » آمده .

۵ - استخری - ۳۵۱ - ۳۴۰ : مقصدی ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۳۴۴ .

مقدمی سه روز) ، بوراب [پر آب؟] (در يك منزلی یا ۴ فرسخی صفانیان) - سنگ گردك^۱ به فاصله يك روز راه از پایتخت - محتملاً نزدیک مصب سنگ گردك ، ریگ دشت (۶ فرسخ از پایتخت) ، كمغان [كمكانان]^۲ (دو فرسخی پایتخت) و چند نام دیگر که تشخیص تلفظ آنها محال است .

اما در باره جاده بین صفانیان و وشگرد یعنی میان ده نو و فیض آباد آثار جغرافیون عرب حاوی توصیفات و مطالب ضد و نقیضی می باشد^۳.

در قرون وسطی در جلگه ای که دره های سرخان و کفرننگن را مرتبط می سازد - نواحی اخرون یا خرون و شومان (در تألیف سیوآن تحزان خو لومو و سومان یا شومان منقول است) قرار داشته و شومان در مشرق خرون بوده^۴. در آغاز قرن هشتم هر دو ناحیه یاد شده تحت حکومت يك پادشاه بوده^۵ و ظاهراً بعدها جزو قلمرو صفانیان گشتند^۶. ناحیه کفتان که نامش در

۱ - در تألیف مقدمی «سنگرد» .

۲ - «متون» - ص ۱۹ (موردیزی).

۳ - استخری - ۳۴۰؛ ابن خردادبه - ۳۴؛ قدامه - ۲۱۱ . به گفته موردیزی

(«متون» - ص ۹) فاصله بین صفانیان و شومان - ۱۲ فرسخ است . بی شك عقیده

دخوه (ابن خردادبه - ۳۴ - حاشیه C ؛ ترجمه ۲۴) که می گوید مسافران این راه از وخت عبور می کردند نادرست است .

رودی که در این مورد نام برده شده فقط ممکن است کفرننگن باشد - گرچه عرض رود را خیلی زیاد ذکر کرده اند .

4- Tomaschek. «Sogdiana», S. 39-40, 42; Chavannes, «Documents,

p. 195 sq.

۵ - بلاذری - ۴۱۹؛ طبری - II - ۱۱۸۰ .

۶ - «متون» - ۹ (موردیزی) .

داستان لشکرکشی‌های قتیبه آمده محتملاً^۱ در بخش جنوبی دره سرخان یا اندکی در مغرب آن دره - در بیک نشین کنونی شیرآباد قرار داشته^۱.
 نزدیک مصب سرخان قلعه نیرومند ترمذ^۲ برپا بوده. درباره این قلعه در تألیفات جغرافیون عرب اطلاعات بالنسبه مفصلی وجود دارد. من این اطلاعات را در جای دیگر به صورت تبصره‌ها و حواشی به مقاله آقای پاسلاوستی^۳ ذکر کرده‌ام. وصف مشروح بقایای آن شهر را مرهون وی می‌باشیم. ویرانی‌هایی که آقای پاسلاوستی وصف کرده بی شک باقیمانده ترمذ قرون وسطی می‌باشد^۴.

۱ - بلاذری - ۴۲۰، طبری، ۱۱، ۱۱۵۰، ۱۱۸۰.

۲ - > و. و. و. بارتولد این نام را به صورت (ترمید) (به حاشیه بعد رجوع شود) صحیح می‌دانسته و در نخستین چاپ روسی (۱۹۰۰) همه جا چنین نوشته. ولی وی در تألیفات بعدی خویش «ترمذ» - نوشته و در چاپ انگلیسی - ۱۹۲۸ هم Tirmidh تحریر شده. بدین سبب ما هم «ترمذ» - را که در کتابهای روسی تحریر شده پذیرفتیم. در باره تحقیقات باستانشناسی و نقشه برداری شهرک ترمذ رجوع شود به: ماسون - «شهر ترمذ قدیم»؛ ماسون، «کارهای هیئت اعزامی به ترمذ»؛ شیشکین «در نقشه برداری تاریخی»؛ لونین - «در تاریخ شهر ترمذ» - هیئت تحریریه <.

۳ - «درباره ویرانه‌های ترمذ» - ص ۸۷-۸۸. به گزارش آ. آ. سمیونوف رجوع شود <اصل و تبار سادات ترمذی> در PTKLA - سال XIX ص ۲۰-۳.

۴ - قرائت «ترمید» که تو ماشک مشخص داشته (Sogdiana, S. 37) در تلفظ مردم محل و به وسیله سمعانی نیز که ۱۲ روز در آنجا به سر پرده تأیید می‌شود («متون» - ص ۵۵ - چاپ مارکولویوس ذیل کلمه الترمذی).

ظاهراً بومیان اکنون نیز نام شهر قدیم را چنین تلفظ می‌کنند - زیرا افسران روسی که در سال ۱۸۸۹ آن سرزمین را بازدید کرده‌اند نیز «ترمید» - یا «تارمید» - می‌نویسند. کالگین - «شرح خط سیر» ، ص ۳۹۳؛ کارائولشچیکوف - «خط سیر» ، ص ۳۹۹.

گرچه ظاهراً این تشخیص با گفتهٔ ابن حوقل^۱ - دایر بر اینکه گویا رود (سرخان) پائین دست شهر وارد آمودریا می‌شده - تناقض دارد. جزیره‌ای که عثمان - بن معمود سردار عرب به هنگام محاصرهٔ ترمذ در ۸۵ هجری ۱۵۰۰ نفر را در آن جای داد و زان پس به نام وی «جزیرهٔ عثمان» نامیده شد^۲ - بدون تردید - همان «آرال - پیغمبر» - است.

بی‌شکی^۳ و شرف‌الدین علی یزدی نیز از جزیره‌ای که در مقابل ترمذ است سخن می‌گویند^۴. از گفته‌های جغرافیون عرب چنین برمی‌آید که شهر قدیم که به دست چنگیزخان منهدم شده درست بر کرانهٔ رود قرار داشته. در این محل قدیمی‌ترین ویرانه‌ها باقی است - و حال آنکه ویرانه‌های دورتر از کرانهٔ رود بقایای شهر تازه‌ای است که پس از چنگیزخان ساخته شده بوده و حتی در زمان ازبکان نیز وجود داشته. در تاریخ قیصر گذشته از ترمذی که در آن زمان وجود داشته از «ترمذ قدیم» نیز یاد شده است^۵. در میان

۱ - ابن حوقل - ۳۴۹.

۲ - بلاذری - ۴۱۹، طبری - II - ۱۱۶۲.

۳ - چاپ مورلی - ۱۷۰۴، < چاپ غنی - فیاض - ۵۶۳ >

۴ - ترجمهٔ پتی‌دلاکروآ - I - ۱۶۲، چاپ کلکته - I - ۸۱.

۵ - شرف‌الدین یزدی - ترجمهٔ پتی‌دلاکروآ - I - ۴۱ - چاپ کلکته - I -

۵۷. نهری که ترمذ را مشروب می‌ساخته ۸۲ ورست بالاتر از سرخان منشعب شده بوده - شاید نزدیک بندخان (به ماقبل رجوع شود). نهری که برای دفع حواصیل قلمهٔ کنونی روسی (در سال ۱۸۹۴ ساخته شده) احداث گردیده از ۱۶ ورست بالاتر متفرع گردیده (پ. ت. «نهر ترمذ»). قلمه‌ای که چنگیزخان خراب کرده بود چند بار تجدید بنا شده به وسیلهٔ خلیل‌الله (در آغاز قرن ۱۵ میلادی) و محمد رحیم خان (قرن ۱۸ میلادی) رجوع شود به بار تولد «آبیاری» - ص ۷۳ و بعد.

خرابه‌های شهر قدیم مرقد مقدس حکیم ابو عبدالله محمد بن علی قرمزی^۱ . متوفی به سال ۲۵۵ هجری نیز وجود دارد . این آرامگاه بنا به گفته آقای پاسلاوسکی از مرمر سفید و به قول استاد موشکتوف^۲ از ماده آهکی شبه مرمر ساخته شده .

آقای پاسلاوسکی این بنا را «از لحاظ کیفیت کار و مصالح» - تاحدی بهترین بقایای دوران قدیم که در آن ناحیه مشاهده کرده - می‌شمارد . این گورخانه بالاترین توسط معاصران آن مرد مقدس بر پا نگشته و حتی پیش از قرن چهاردهم نیز بنا نشده است و نوشته عربی به خط نسخ مخصوص آن

۱ - داستان او را در تذکره الاولیا - فریدالدین عطار (II - ۹۱ و بعد) می‌توان یافت .

< نیز بشکرید > جامی - نفحات الانس - چاپ کلکته (۷۷) - رجوع شود نیز به PTKLA - سال دوم ، ضمیمه صورت مجلس مورخ ۲۹ اوت ۱۸۹۷ ، ص ۲۰-۱۷ < نوشته برینائی در ترمذ ، ص ۱۷ - در شرح زندگی - ص ۲۰-۱۷ > . به هر تقدیر این مرد مقدس هیچ وجه مشترکی با مؤلف مجموعه مشهور احادیث ندارد . نام شخص اخیر الذکر ابو عیسی محمد بن عیسی بوده [يك ابو عبدالله قرمزی محدث نیز وجود داشته . المنجد . مترجم] .

۲ - «ترکستان» - ص ۵۷۸ .

۳ - ن . ن . شجر پیک - گراماتکو - نقاش متوفی که عکسهای بسیار خوبی را که از این بنا گرفته به من نشان داده بوده . رجوع شود به مقاله رزویس < سفر >

(با عکسها و ترجمه نوشته مزبور که توسط من به عمل آمده) - ص ۶۴۷

- ۶۵۲ .

زمان مبین این نکته است . نام مرقد مزبور در تاریخ قیّمور نیز مذکور است.^۱

وجود جزیره‌ای بزرگ که ساختمان جسر (پل شناور) را تسهیل می‌کرده و نزدیکی با بلخ (فقط دو منزل راه) که مرکز کشور بوده - ترمذ را پس از آمل (چارجوی) تا حدی به مقام مهمترین گذر آمودریا رسانده بوده . غالباً بر سر تصرف ترمذ میان فرمانروایان ماوراءالنهر و افغانستان جنگ در می‌گرفته . بنا به گفته استاد موشعتوف در میان ویرانه‌های قلعه کهنه غالباً «سکه‌هایی که بیشتر آنها یونانی است» - یافت می‌شود . اگر چنین باشد - این شهردربازی پیش از فرمانفرمائی عرب واجد اهمیت بوده است.

در نیمه راه ترمذ و بلخ از دهکده سیاه‌گرد که اکنون نیز وجود دارد یاد شده . ویرانه‌های سیاه‌گرد کهنه در ۱۵ ورستی (ورست ۱۰۶ کیلومتر) دهکده کنونی قرار دارد.^۲ شهر بلخ را باستانی‌ترین شهر بزرگ حوضه آمودریا توان شمرد . نویسندگان مسلمان به حق آن را «ام‌البلاد» - می‌خوانند . در اینجا پایتخت دولت نیمه اساطیری باکتریا (باختر، بلخ) که بعدها به صورت ساتراپ نشین باختری (باکتریائی) هخامنشیان درآمد و در زمان داریوش مرغیانان هم (ناحیه مرو) جزو آن بوده^۳ برپا بوده است .

بلخ پس از اسکندر مقدونی مرکز دولت «یونانی - باختری» - (باکتریائی) بوده است .

۱ - شرف‌الدین یزدی - ترجمه پتی‌دلاکروآ - III - ۲۰۲ ؛ چاپ کلکته -

II - ۲۰۹ .

۲ - کوستنکو - (سرزمین ترکستان) - مجلد II - ص ۱۶۸ .

۳ - ژوکوسکی ، ویرانه‌های مرو قدیم ، ص ۳ .

اخبار مربوط به دولت اخیرالذکر آنقدر روشن نیست که بتوانیم دقیقاً مرزهای قلمرو آن را معین کنیم. ولی به هر تقدیر از اخبار جغرافیون کلاسیک چنین برمی آید که چند زمانی تقریباً همه سرزمینهای متمدن و با فرهنگ شمال آمودریا [جیحون] جزء آن بوده^۱.

اهمیت بلخ به سبب مرکزیت آن بوده است (یعنی به فاصله واحدی از مرزهای غربی و شرقی و شمالی و جنوبی بخش شرقی متمدن و با فرهنگ ایران قرار داشته) و حتی یعقوبی نیز^۲ به این نکته اشاره کرده. بر اثر این وضع - زمانی که هنوز سراسر آسیای میانه آریائی تحت حکومت بک شاه یا امیر قرار داشت بلخ پایتخت کشور بوده و حال آنکه مرو بر اثر تسلط اقوام آسیای میانه بر نواحی شمالی آمودریا ارتقاء یافت، یعنی در زمانی که موضوع دفاع از خط جیحون (آمودریا) برای فرمان فرمایان کشور (مثل زمان ساسانیان) در درجه اول اهمیت قرار داشته و با کوشش برای تحکیم مبانی قدرت در ماوراءالنهر (مثل زمان اعراب و سلجوقیان) مهمتر از مسائل دیگر بوده. بنا به اخبار مؤلفان اسلامی بلخ در زمان ساسانیان اقامتگاه یکی از چهار مرزبانان خراسان بوده^۳.

در آغاز قرن هشتم میلادی فرمان فرمای محلی لقب عالی تری داشته و اسپهبد نامیده می شده^۴ ولی گمان می رود که حکومت ساسانیان در اینجا

۱ - استرابون، کتاب XI - فصل XI/۲. به مقاله من تحت عنوان (دولت یونانی - باختری و بسات آن به سوی شمال شرقی)، ص ۸۲۸-۸۲۳ رجوع شود.

۲ - کتاب البلدان، ۲۸۸-۲۸۷.

۳ - ژوکوسکی - «دیرانه های مرو قدیم» - ص ۹ (براساس گفته ابن خردادبه

- VI - ۱۸)

۴ - طبری - II - ۱۲۰۶ - ۱۲۱۸.

واجد اهمیتی نبوده و لااقل این نکته برای قرن هفتم میلادی صادق است . گفته‌های سیوآن تیزان در باره صومعه‌های بودائی در بلخ و نواحی تابعه آن ، در هر دو کرانه آمودریا، مبین گفته بالاست^۱.

معبد «نوبهار» - بودائیانی که در میان مسلمانان بسیار مشهور بوده است وابن‌الفقیه مشروحاً آن را وصف کرده در اطراف بلخ قرار داشت^۲. بنا به گفته ابن‌الفقیه معبد مزبور از آن بت پرستانی بوده که با امپراطوران چین و کابل شاه (صاحب کابل) هم کیش بودند . زائران بسیار به این معبد می‌آمدند و در برابر بسزرگترین بت زانو زده مراتب تعظیم به جای می‌آوردند . تصدی امور نوبهار به عهده خاندان برمکیان بوده که املاک غیر منقولی به درازای ۸ و پهنای ۴ فرسخ داشتند . بلخ و نوبهار را اعراب در زمان عثمان خلیفه و به روایت دیگر در عهد معاویه منهدم و ویران ساختند^۳. اعراب به جای بروقان در دو فرسخی بلخ - شهر تازه‌ای احداث کردند . و فقط در سال ۱۰۷ هجری والی اسدبن عبدالله شهر را در مکان پیشین آن تجدید بنا نمود و انجام این مهم را به همان خاندان برمکیان بیس گفته محول کرد^۴.

۱ - سیوآن تیزان ، ترجمه ژولین ، ۱ - ۲۴ - ۲۳ . همچنین بنگرید :

Hartmann, «Balkh» El, I .

۲ - ابن‌الفقیه - ۳۲۲-۳۲۳ ، همچنین - یاقوت «معجم» - ۸۲۰-۸۱۷

۳ - بلاذری - ۴۰۹-۴۰۸ .

۴ - طبری ، II - ۱۳۹۰ . مورخ بلخ تجدیدبنای شهر را در ۱۱۸ هجری می‌داند

(Schefer, «Chrestomathie persane», t. I, p. 71)

به کتبه طبری (II ، ۱۵۹۱) اسد در سال ۱۱۸ هجری پایتخت خویش را به بلخ منتقل کرد. رجوع شود نیز به مقاله من ، «Barmakiden» (El, I) و حواشی و ملاحظات من به مقاله «شعوبیه» - ص ۲۶۱ .

در قرن سوم هجری (بنا به گفته مؤلف « تاریخ بلخ»^۱ از اول تابستان ۲۳۴ هجری) داود بن عباس - نواده هاشم بن مایحجور (این شخص ممکن است همان هاشم بن مایحجور پیش گفته باشد)^۲، بانی دهکده و دژ نوسار [نوشار؟ معجم یاقوت ۵/ ۳۱۰] در حومه بلخ و چند بنای دیگر در خود شهر - حکومت می کرده . این ابنیه در ۲۵۶ هجری به دست یعقوب مؤسس سلسله صفاریان ویران شد. داود پس از رفتن یعقوب به قلعه ویران خویش بازگشت ولی بعد از ۱۷ روز درگذشت^۳. در زمان طاهریان و سامانیان بلخ در ردیف مرو و هرات یکی از بلاد معظمه خراسان^۴ و به گفته مقدسی از لحاظ وسعت با بخارا برابری می کرده .

زمانی در حومه بلخ نیز مانند حومه بخارا و سمرقند حصاری کشیده شده بوده به درازای ۱۲ فرسخ که ۱۲ دروازه داشته و شهر و روستاهای مجاور آن را در میان گرفته بوده . در قرن دوم هجری این حصار دیگر وجود نداشت . بلخ نیز مانند همه شهرهای بزرگ به شهر اصلی (به اصطلاح عربها

1 - Schefer, «Chrestomathie persane», t. I, p. 72.

۲ - رجوع شود به ص ۱۸۶ حاشیه ۲ . و همچنین :

Marquart, «Eransahr», S. 301 sq.

۳ - «متون» - ص ۴-۶۸ (گردیزی) ، سمعانی - چاپ مارگولایوس - ذیل کلمه «النوساری» .

۴ - استخری ۲۵۴-۲۷۸ ، مقدسی ۳۰۲-۳۰۱ ، یعقوبی - دکتاب - البلدان ، ۲۸۸-۲۸۷ .

۵ - رجوع شود به متونی که در ZVORAO مجلد XIX <در تاریخ مرو> ص ۱۱۹ نقل کرده ام .

«مدینه» و ایرانیان «شهرستان»^۱ و حومه یا ربض (اصطلاح فارسی «بیرون»^۲ در آثار مورخان و جغرافیون دیده نشده) تقسیم می شده . به گفته یعقوبی تعداد دروازه های ربض بلخ چهار و به قول جغرافیون قرن دهم میلادی (قرن سوم هجری) هفت بوده . محتملاً عدد نخستین را باید به شهرستان مربوط بدانیم نه ربض . در شهرهای بزرگ دیگر نیز شهرستان چهار دروازه دیده شده و محتملاً بنای این گونه ساختمان ها در تحت تأثیر معماری بلاد ایرانی زمان ساسانیان بوده^۳ .

به گفته یعقوبی فاصله میان حصار ربض و حصار شهرستان يك فرسخ بوده است . طول و عرض شهرستان نیز يك فرسخ (سه میل) و به قول استخری فقط نیم فرسخ بوده . دیوارها و همه بناها گلین بوده . در وسط شهرستان مسجد جامع قرار داشته و مورخ بلخ بنای آن را مربوط به سال ۱۲۴ هجری می داند^۴ . بازارها در پیرامون مسجد جامع قرار داشته .

مقدمی آبادانی شهر را تحسین می کند و بلخ و اطراف بر اثر این عمران و شکفتگی قادر بودند مبلغ هنگفتی به خزانه دولت کارسازی دارند . بلخ در زمان چنگیزخان پس از قیام ساکنان شهر متهدم شد و در نیمه

۱ - غالباً در تألیف فرسخی دیده می شود . رجوع شود به متونی نیز که من در

ZVORAO مجلد XVII ، ص ۱۰۷ O نقل کرده ام .

۲ - بیرونی «آثارالباقیه» - چاپ زاخاؤو - ص XVIII .

3 - Justi, «Geschichte»S, 455.

4 - Schefer, «Chrestomathie persane», t. 1, p. 71 .

ولی ین تاریخ محل تردید است زیرا اسدین عبدالله را که طبق همه اخبار درسال ۱۲۰ هجری در گذشته بانی آن می شمارد .

اول قرن هشتم هجری - به هنگام سفر ابن بطوطه^۱ ویران بوده . اندکی پس از آن تاریخ تجدید بنا شد ولی دیگر به پایۀ اهمیت نخستین نرسید . ویرانه‌های باقیمانده شهر کهن وسعت ۲۵ ورست (هر ورست ۱/۰۶ کیلومتر) را فروگرفته و هیچ گونه تحقیق عمیقی در آن به عمل نیامده . ظاهراً همه ویرانه‌هایی که در سطح زمین دیده می‌شود - چنانکه انتظار می‌رفته - مربوط به دوران اسلامی می‌باشد^۲. شهر عمده کنونی ناحیه مزبور مزارشریف است که در ۲۲ ورستی مشرق بلخ قرار گرفته و در نزدیکی آرامگاه موهوم علی (ع) خلیفه که در قرن دوازدهم نزدیک دهکده خیر کشف شده - پدید آمده است .

طبق افسانه‌ای که غرناطی^۳ جهانگرد نقل می‌کند - والی ناحیه و لشکریان او و علماء به چشم خویش جسد خلیفه را که متلاشی نشده بوده دیده بودند . و علی‌الرسم اصالت آن‌گور به وسیله معجزاتی چند ثابت شد و ظاهراً در آن زمان نیاز مبرم به ظهور آن معجزات وجود داشته - زیرا مقارن همان اوقات از کشف جسد متلاشی نشده ابراهیم و اسحق و یعقوب نبی نیز سخن رفته^۴ (در زمان ابن بطوطه قبر حزقیال نبی را نشان می‌دادند) . بر قبر علی

۱ - ابن بطوطه - III - ۶۲ - ۵۸ .

۲ - Burnes, «Travels», vol. II p. 204 .

و نیز رجوع شود به ، شرحی که (با نقشه) پت نوشته ،

(Yate, «Northern Afghanistan», pp. 256, 280.)

و وصفی که من در کتاب بازدید تاریخی - جغرافیائی - خود - ص ۱۹ - از آن نقل کرده‌ام

۳ - «متون» - ص ۲۲-۲۱ .

۴ - ابن‌الاثیر - چاپ تورنبرگ - X - ۳۹۴ .

(ع) بنای زیبایی برپا کردند و بی درنگ زیارتگاه شد. بدیهی است که مزار کنونی مدت‌ها بعد - بعد از آنکه چنگیز خان مزار کهنه را خراب کرد، ساخته شده است.^۱

جاده‌ای که بلخ را به یکی دیگر از تکیه گاههای اعراب در خراسان - یعنی مرو - مربوط می‌ساخته نیز مانند جاده بلخ به بدخشان - دور می‌زده و در امتداد دامنه کوهها می‌گذشته. و چون شخص به رود مرغاب می‌رسیده به طرف شمال غرب برمی‌گشته و تا مرو در امتداد ساحل رود راه می‌پیموده. میان بلخ و مرو الرود (اکنون مروچک و شاید به‌ظن قوی‌تر بالا مرغاب)^۲ از شهرهای شاپورکان (یا اشپورکان)^۳ و فاریاب و طالقان یاد شده است. از میان آنها فقط شاپورکان تاکنون نام خود را حفظ کرده^۴. فاصله همه این شهرها با یکدیگر سه روز راه بوده. شاپورکان و فاریاب جزو ناحیه گوزگان با گوزگانان^۵ بوده است. در این ناحیه در قرن‌های نهم و دهم سلاله فرینونیان - که محمود غزنوی^۶ نابودشان کرد - حکومت می‌کرده. به گفته استخری شهر

۱ - این مزار يك بار دیگر در قرن یازدهم کشف شد. رجوع شود به «بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران» من ص ۲۱ (از اسفزاری)،

۲ - استخری، ۲۸۶، مقدسی - ۳۴۶.

۳ - در این موضوع رجوع شود به گزارش من تحت عنوان «مروالرود» - ص ۵۳۲ - ۵۲۸.

۴ - درباره محل دیگر شهرها رجوع شود به همانجا - ص ۲۸ و بعد.

۵ - استخری - ۲۷۱ - ۱۲۷۰ مقدسی ۳۴۷ - ۲۹۸.

۶ - در باره سلاله فرینونیان رجوع شود به «توماسکی» جغرافی‌دان ایرانی که تازه کشف شده - ص ۱۳۰ - ۱۲۸.

انبار به فاصله يك منزل در جنوب شاپوركان پایتخت ناحیه بوده ولی به قول مقدسی یهودیه تخت گاه شمرده می شده. برای رفتن از انبار به یهودیه می بایست دو روز راه در جاده فارباب پیموده شود و يك روز هم تا یهودیه صرف گردد. از شاپوركان تا یهودیه سه روز راه و از آنجا تا كندرم^۱ يك روز راه بوده. به گفته مقدسی از یهودیه تا فارباب دو روزه و تا شاپوركان نیز دو روزه و از یهودیه تا انبار يك روزه می رفتند. و بدین قرار محتملاً این شهر هم در جنوب شاهراه قرار داشته^۲. جاده علیحده ای از مرو به یهودیه تمتد بوده که راه بلخ را در نزدیکی قلعه احنف بن قیس در نقطه ای بر کرانه مرغاب^۳ به فاصله يك روز راه از مروالروء قطع می کرده.

جغرافیون عرب فاصله این شهرها را تا شهر بعدی که (کالف) نام داشته و بر آمودریا بوده ذکر نمی کنند. فقط گفته شده که از ترمذ تا (کالف) دو روز راه است^۴.

تنها سمعانی مورخ قرن ششم هجری^۵ فاصله بین بلخ و (کالف) را هم

۱ - مارگوارت (Eranšahr, S. 85 sq.) «کندم» و این شهر را در محل

«گروزان» (یا گندوان) قرار می دهد.

۲ - ظاهراً یهودیه همان میمنه است (یا به اصطلاح قرون وسطی «میمنه»)

رجوع شود به «بازدید تاریخی جغرافیائی ایران» متن ص ۲۳، مارگوارت (Eranšahr, S. 78)

۳ - استخری - ۲۷۰ : مقدسی - ۳۱۴. در باره قلعه احنف به بلاذری -

۴۰۶ - نیز رجوع شود.

۴ - مقدسی ۳۴۳.

۵ - نسخه خطی موزه آسیائی - ورق ۳۵۹ : چاپ مارگولیوس - ذیل کلمه

«الكالفي» همچنین در تألیف یاقوت («معجم» - IV - ۲۲۹).

معین می‌کند (۱۸ فرسخ). در قرن دهم کالف بر دو کرانه رود بسط یافته بوده و بدین سبب در میان همه شهرهای سراسر کرانه‌های جیحون (آمودریا) ممتاز بوده است. بخش عمده شهر و مسجد آن که در رباط ذوالقرنین برپا بوده بر کرانه چپ رود قرار داشته.

در مقابل این رباط - بر کرانه راست - رباط ذوالکفل^۱ قرار داشته. جاده بخارا - مانند این ایام - از طریق دره کشکه دریا به کالف امتداد یافته بوده و روابط دره کشکه دریا با حوضه زرافشان بیشتر از مناسبات آن با سواحل آمودریا بوده.

بر کرانه آمو - پائین‌تر از کالف شهرهای زم و اخسیسک - اولی بر کرانه چپ و دومی بر کرانه راست رود - به فاصله پنج روز راه از ترمذ و چهارروز از آمل (چارجوی) قرار داشته، یعنی - ظاهراً - در محل کنونی قلعه کرکی (کرکوه) برپا بوده. زم و اخسیسک يك واحد اداری را تشکیل می‌دادند. به گفته مقدسی منبر امام یعنی مسجد جامع زم در وسط بازارهای سرپوشیده واقع بوده. به قول استخری زم شهری کوچک ولی بنا به گفته مقدسی مهم بوده. در اطراف شهر شتران و گوسفندان فراوان به چرا مشغول بودند^۲.

۱ - مقدسی - ۲۹۱، به گفته مقدسی (۲۹۲) بین کالف و ترمذ سه گذر وجود داشته. از ذوالکفل پیامبر در قرآن یاد شده (XXI, 85, XXXVIII 48)؛ به مقاله ای. گولد تسیر <Goldziher, «Dhul-Kifl»> در (I, 1) رجوع شود. بعدها مراسم مذهبی به جزیره دارال پیغمبر - نزدیک ترمذ منتقل شد. (این نام هم به همین مناسبت است). رجوع شود به، بار تولد و آبیاری - ۷۵.

کالف - حتی در قرن هجدهم میلادی هم - به عنوان شهری که در ساحل جنوبی رود واقع بوده نام برده شده است. شهر جدید بر ساحل شمالی در این اواخر احداث شده.

۲ - استخری، ۲۸۳، ۲۹۸؛ مقدسی - ۲۹۱.

مقدسی در شمار گذرهای آمودریا از زم و اخسیسک نام نمی برد. و گذر کرکی را کرکوه می نامد. رو به روی کرکوه - بر کرانه راست رود گذر بنکر^۱ (بایبکر) قرار داشته.

مقدسی جاده را از ناحیه گوزگان یعنی از فاریاب و طریق اندخود (اکنون اندخوی) به کرکوه می رساند. از اندخود تا کرکوه سه روز راه حساب می کردند^۲.

به گفته استخری نام اندخود یا انخود مربوط به تمام يك رستاق بوده که مرکز آن شهر کوچک اشتروج شمرده می شده است^۳. ظاهراً بعدها اندخود اهمیت بسیار کسب کرد. به گفته سیاحان اکنون در نزدیکی اندخوی - که دهکده محقری بیش نیست - ویرانه های شهر وسیع کهنه به چشم می خورد^۴. از زم به آن سو در ساحل چپ رود - استفاده از آب آمو به منظور شرب مصنوعی کشت کارها آغاز می شده^۵. از آمل (چارجوی)^۶ حاشیه متصل و بلا انقطاع مزروع - بر ساحل رود - شروع می گشته. آمل در يك فرسخی

۱ - مقدسی - ۲۹۲.

۲ - همانجا - ۳۴۷.

۳ - استخری - ۲۷۱ - ۲۷۰.

۴ - وامبری - «سفر»، ص ۱۲۰ م ۱۰ ر. خ.، «اطلاعات» ص ۱۰۹ رجوع شود به، «بارتولد» بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران - ص ۲۴؛

Lo Strange, «The Lands», p.426

(منقول در يك مطلب بسیار مختصر تحت عنوان Andkhuy در El, I)

۵ - استخری - ۲۹۷.

۶ - همانجا - ۳۳۸.

کرانه رود قرار داشته و از حیث وسعت تقریباً با زم^۱ برابر بوده . ولی این شهر کوچک از آنکه بر شاهراه خراسان به ماورالنهر قرار داشته چنان‌اهمیتی پیدا کرد که سراسر رود به نام آن خوانده شد^۲ . در ساحل راست رود و به فاصله يك فرسخ از آن فربر یا قرب قرار داشته. این شهر مسجد جامع بزرگی داشته که تمام آن را «از خشت پخته کرده بودند» چنانکه در وی هیچ چوب نیست . و «در وی امیری بوده» که آن چنان بالاستقلال حکومت می‌کرده که «وی را به هیچ حادثه به بخارا نیایستی آمدن» . و روایتی نیز درباره قاضی محل رواج داشته «که با بیداد شداد حکم‌ها راندی»^۳ . در تألیف هفدهم^۴ از فربر به نام «قریه علی» یاد شده و به گفته جاحوت^۵ به نام «رباط طاهر بن علی»

۱ - همانجا - ۲۸۱ .

۲ - به عقیده اشترك (Streck, «Amula») نیز توجه شود که آمل شاید نام باستانی و محلی اکسوس [جیحون] (Oxus) باشد که به احتمالی نام شهر از آن ریشه گرفته .
به احتمال قوی نام شهر آمل بر اکسوس و همچنین نام آن در مازندران مربوط به نام قوم مردان که قبل از آریائی‌ان وجود داشته و احتمالاً در مشرق - تا اکسوس - می‌زیسته‌اند، باشد .

به عقیده هارگوارت (Eransfah, S. 138) توجه شود . اگر چنین باشد آمو - نام باستانی و آریائی وختی (اکس) است . کلمه جارجوی نخستین بار در قرن پانزدهم میلادی دیده شده . رجوع شود به مقاله من تحت عنوان آمو - دریا Amu - Darya در (EI, I)

۳ - نرشخی - چاپ شفر - ۱۷ - ترجمه لیکوشین - ۲۹ . درباره قرب و ویرانه‌های آن شهر رجوع شود به فریمین «قرب کهنه» - ص ۱ و بعد .

۴ - قدومه - ۲۰۳ .

۵ - «مجم» - III - ۸۶۷ .

نیز موسوم بوده .

مقدسی چند گنرگاه را میان کرکوه و شاهراه خراسان برمی شمرد .
از آن جمله می توان نویده را نام برد که شهرکی بوده بر کرانه راست و مسجد
جامع داشته و گنرگاه سمرقندیان از رود بوده و دیگر قریه عربی بر مادی^۱ .
نزدیک قرب قریه بتک که در تألیف ترشخی نیز نام آن مذکور و اکنون هم
برپاست - قرار داشته^۲ .

شاهراه خراسان به ماوراءالنهر مانند این ایام - از آمل (چارجوی) و
قرب می گذشته - زیرا رود زرافشان نه تنها در قرن دهم بلکه در عهد اسکندر
مقدونی نیز^۳ در این محل به آمودریا نزدیک می شده و پیش از آنکه به رود
مزبور برسد در ریگها فرو می رفته . ناحیه زرافشان همیشه حاصلخیزترین
و پرجمعیت ترین بخش ماوراءالنهر بوده و اکنون ما به وصف آن می پردازیم .

در تألیفات تاریخی نام زرافشان مشهود نیفتاده . کوماشک از روی املای
چینی این کلمه که «نا - می» بوده به این نتیجه رسیده است که نام باستانی

۱ - مقدسی - ۲۹۲ - ۲۹۱ .

۲ - چاپ شفر - ۵ .

۳ - رجوع شود به آریان و آناپاسیس ، ۱۷ - ۶ - ۶ - و یادداشت های من
در ZVORAO ، مجلد XXI ، ص ۵۱۴۷ . فقط حافظ ابرو می گوید که در زمان او
زرافشان به هنگام آب خیز به جیحون می رسیده (رجوع شود به ، بار توئد - حافظ
ابرو - ص ۱۸) . برعکس بنا به گفته بایر (بایرنامه چاپ بوریج - ورق ۳۵ b ،
ترجمه بوریج ، I ، ۷۷) در زمان او آب < زرافشان > چهار یا پنج ماه ازمال را
حتی به بخارا نمی رسیده .

و آریائی این رود «نامیک»^۱ . بوده به گفته اعراب این رود از کوه‌های بتم و یا بتمان جاری بوده^۲ . این کلمه به سرزمین کوهستانی که میان بخش‌های علیای آمودریا و سیر دریا قرار داشته اطلاق می‌شده و به بتمان (بتم) نخستین [اندرونی] و میانه و بیرونی (ظاهراً حصار و زرافشان و جبال ترکستان) تقسیم می‌شده . زرافشان از بتم میانه^۳ از محل برغر - نزدیک مرز صغانیان جاری بوده .

در این نقطه برکه جن واقع بوده که به دریاچه‌ای شباهت داشته و گرداگرد آن دهکده‌هایی قرار داشته^۴ . از سرچشمه‌های رود تا سمرقند از ۲۰ تا ۳۰ فرسخ مسافت حساب می‌کردند^۵ . ظاهراً فن دریا و یاحتی یکی از شاخه‌های

20 - 19 S. «Sugdiana», Tomaschek, 1

به احتمال قوی باید آنچه در اثر یعقوبی (کتاب البلدان - ۲۹۳) ماصف (نامف) و در کتاب نورشخی (چاپ شفر - ۵) ماصف نوشته شده «نامق» - خوانده شود .

در تألیفات نویسندگان متأخرتر - تا عصر جدید این رود «کوهک» - نامیده شده ، به مناسبت ارتفاع کوچکی که نزدیک سمرقند وجود دارد (واکنون چویان - آنا نامیده می‌شود) . > به عقیده پ . پلیو « نا - می » جینی (Nä - Miët) را نمی‌توان از راه طبیعی به نامیک ؛ منتسب کرد . پ . پلیو حدس می‌زند که شکل احتمالی عربی این کلمه نامذ بوده ؛ رجوع به ۱

Pelliot, Notes sur le «Turkestan» p. 15.

- حیث تحریریه < .

۲ - نام اخیر الذکر در نسخه خطی توپوگرافیک آلمانی > حدود دنیای ورق‌های b

۲۳ ، ۲۵ - بتمان < .

۳ - استخری - ۳۲۸ .

۴ - همانجا - ۳۱۹ .

۵ - ابن حوقل - ۳۷۰ - ۳۸۳ .

کم اهمیت‌تر سمت چپ را سرچشمه عمده آن می‌شمردند.

در قریه برغر رود کی که از ناحیه مسحی به اسروشنه^۱ جاری بوده به این رود می‌پیوسته (در تألیف باب^۲ - رود مسیح یا مسج - که اکنون متج نامیده می‌شود و سرچشمه اصلی زرافشان است). اندکی پائین‌تر شهر - پنجیکت یعنی پنجیکت قرار داشته - به گفته جغرافیون^۳ مسافت بین این شهر و سمرقند ۹ فرسخ و به قول سمعانی و یاقوت^۴ فقط ۶ فرسخ بوده. تشخیص نخستین درست‌تر است^۵.

اندکی پائین‌تر در محل موسوم به «ورغ‌سر» - (معنی تحت‌اللفظی آن «سربند» یا «سرد» - چهار فرسخی سمرقند^۶ سدی احداث شده بوده و رود به چند شاخه منشعب می‌گردیده. طویل‌ترین شاخه در آن برش بود که از کنار

۱ - همانجا - ۳۸۳.

۲ - «باب‌نامه» - چاپ ایلمینسکی - ۱۱۸؛ چاپ بورج ورق ۹۷، ترجمه بورج، ۱، ۱۴۹ و فهرست ذیل کلمه Macha؛ چاپ بورج ورق ۹۹، ترجمه بورج ۱ - ۱۵۲ که از قریه آب یردان و مزاری در سرچشمه یاد کرده است. در این قریه ستون چوبی بسیار کهنه‌ای یافت شده بوده.

[ارجوع شود به: بارثولد - «گزارش مأموریت ترکستان» (۱۹۲۰) ص ۲۱۵].

۳ - استخری - ۳۴۲.

۴ - (معجم) - ۱ - ۷۴۴.

۵ - مدحا در نزدیکی پنجیکت از «مفکده پنجیکت» - نیز یاد شده است (ویاکتین - «مطالب و مدارک»)، ص ۲۵ > اینجا «مفکده پنجیکت» نوشته شده - هشت تحریریه <.

۶ - استخری - ۳۴۲؛ همچنین در اثر سمعانی (نسخه خطی موزه آسپانی، ورق ۴۵۵، چاپ مارمولیوس - ذیل کلمه «الورغ‌سر»).

سمرقند می‌گذشته و محتملاً همان نهر در غم کنونی است. و از آن جوی های شهر متفرع می‌شده.^۱ در جنوب آن نهرهای بارمش (قریب يك روز راه) و بشمین (کوتاه‌تر از همه) قرار داشت. ساکنان ورغسر می‌بایست مراقب عمارت سد باشند و در عوض از خراج معاف بودند. ورغسر با رباط خوجه جدید قابل تطبیق است. بعدها سه نهر مزبور «درغم» - «عباس» - و «قره‌اناس» - (اکنون درغم - و «بنگی آریق» - و «قازان آریق») نامیده شدند.^۲

رو به روی ورغسر در محل غوبار سه جوی به نام بوزماجن و سناواب و اشتخن که رستاق های شمال سمرقند را مشروب می‌ساختند جاری بودند. در شانه‌های بزرگتر رود یعنی برش و بارمش کشتی‌رانی می‌شده.^۳ ولی محتملاً فقط وساطتی که در عمق کم حرکت می‌کردند به کار می‌رفته زیرا به‌گفته مقلسی، در آن زمان نیز مانند این ایام کشتی‌رانی واقعی تنها در رودهای آمودریا و سیر دریا (جیحون و سیحون) مقدور بوده.^۴ بالاتر دید این شیوه و دستگاه آبیاری بر روی هم قبل از اسلام نیز وجود داشته و این خود از تشبیهی که امیر اسد بن عبدالله (در ۱۱۷ یا ۱۱۸ هجری) به عمل آورده کوشیده بود تا به وسیله احداث سدی در ورغسر سمرقندیان را از آب محروم کند، پیداست.^۵ با این حال از مندرجات تألیف استخری چنین برمی‌آید

۱ - اصطلاح «اریق» و «ارغ» - ویژه نهرهای آبیاری آسیای میانه است.

۲ - رجوع شود بویژه: «بارتوله و آبیاری» - ص ۱۰۴ و بعد. درباره رباط خوجه نیز به همانجا ص ۱۱۶ رجوع شود؛ «بابرنامه» - چاپ بورج - ورق ۵۹ - ترجمه بورج - ۱ - ۹۷.

۳ - استخری - ۳۲۱ - ۳۱۹.

۴ - مقلسی - ۳۲۳.

۵ - طبری - ۱۱ - ۱۵۸۶.

که جوی‌های جنوب سمرقند چندان طویل نبوده‌اند و جوی مناس، که به گفتهٔ آرافسدار نکو^۱ «مقدار فراوانی آب به آن سوی قرشی منتقل می‌کرده» در آن زمان وجود نداشته.

سمرقند از لحاظ وسعت و عدهٔ نفوس همیشه نخستین شهر ماوراءالنهر شمرده می‌شده^۲ و حتی در قرونیکه (مثلاً زمان سامانیان) بخارا پایتخت دولت بوده نیز مقام اول را داشته. و سبب اهمیت سمرقند - پیش از همه چیز - موقع جغرافیائی آن بوده که در ملتقای راه‌های عمدهٔ بازرگانی که از هند (از طریق بلخ) و ایران، (از طریق مرو) و متصرفات ترکان معتمد بوده - قرار داشته‌است. حاصلخیزی خارق‌العادهٔ اطراف شهر هم گردآمدن عدهٔ کثیری نفوس را در يك نقطه مقلود و میسور ساخته بوده.

۱ - «فراغت‌ها» - ص ۲۷۰. گذشته از این کتاب آقای ن. پطروفسکی (یادداشت، ص ۴۹۳ - ۴۹۰) اطلاعات جالب توجهی دربارهٔ سدهای زرافشان به دست می‌دهد با این حال اطلاعات مندرجه در آن مقاله بسیار مشکوک است، رجوع شود به «آبیاری» - بارتولد ص ۱۰۳.

۲ - «گذشته از تألیفات مربوط به سمرقند که و. و. بارتولد نقل کرده، به کتب و آثار زیر که پس از انتشار چاپ روسی «ترکستان» طبع و منتشر شده رجوع شود، بارتولد - گزارش سفر سمرقند، و یالتکین - «افراسیاب»، و یالتکین - «آثار وابیه»، بارتولد - مجموعهٔ «ایران»، مجلد II - ص ۱۸۵ - ۱۸۱، او منیاکوف - «آثار معماری»، یا کوپوسکی، «از تاریخ مطالعات باستان‌شناسی در سمرقند»، شیشکین «شهرهای ازبکستان»، قره‌نوژکین - «مسائل»، قره‌نوژکین - «حفریات در ویرانهٔ افراسیاب»، پولوپیانوف - «آثار معماری»، هاسون، «در بارهٔ دوره‌بندی»، هیئت تحریریه <.

سمرقند در عهد باستان چنان وسعتی را که در زمان سامانیان حایز گشته بود نداشته . به گفته کورئسی محیط حصار خارجی شهر ۷۰ استاد (قریب ۱۵ ورست) و به قول سیوآن تسران حتی فقط ۲۰ لی^۱ (قریب ۷ ورست) بوده . نسفی چند روایت و افسانه محلی را در باره منشأ شهر نقل می کند^۲ . به گفته وی سمرقند به هنگام هجوم قتیبه (یعنی در قرن اول هجری) ۲۲۵۰ سال عمر داشته ولی فقط نام ۱۳ تن از پادشاهانی که یکی بعد از دیگری بر شهر حکومت کرده بودند معلوم بوده . محتملاً مؤلف در این مورد دودمانی را که در زمان آن فتح شهر به دست تازیان صورت گرفته - در نظر داشته است . افسانه‌ای وجود دارد که بانی شهر و یا لاقل بخشی از آن - اسکندر مقدونی بوده است^۳ .

قدیمی ترین وصفی که درباره سمرقند عهد اسلامی در دست داریم از آن ابن الفقیه است^۴ بنا به گفته وی سمرقند و حومه آن نیز مانند بلخ و بخارا با حصاری به طول ۱۲ فرسخ که دوازده دروازه داشته محصور بوده است . دروازه‌ها چوبی و دو دره بوده . پشت هر دروازه ، دروازه دو دره دیگری بوده و در فاصله میان دو دروازه - دروازه بانان مسکن داشتند . متن عربی

۱ - لی در آن زمان معادل ثلث ورست بود - Tomaschek, «Sogdiana», S. 65

و حال آنکه اکنون نیم ورست است (۵۳۰ متر) .

۲ - «متون» - ص ۴۹ - ۴۸ (قندیه) .

۳ - رجوع شود نیز ، استخری - ۳۱۶ : ابن الفقیه - ۳۲۵ .

۴ - ابن الفقیه - ۳۲۶ - ۳۲۵ : همچنین رجوع شود به ، یاقوت - «معجم»

- III - ۱۳۴ - که فقط درباره یک شهر بیرونی (۱۰۰۰ جریب) و یک شهر درونی

(۲۵۰۰ جریب) سخن می گوید .

چنانکه باید روشن نیست (ما تعبیر دخویه را پذیرفتیم) ولی ظاهراً به وجود دو ردیف حصار اشاره می‌کند. حومه (محتملاً شهر یا حومه) وسعتی به مساحت ۶۰۰۰ جریب را^۱ اشغال می‌کرده، خود شهر - ۵۰۰۰ جریب و شهر درونی^۲ یا شهرستان ۲۵۰۰ جریب. در درون شهرستان مسجد جامع و کهن دژ و کاخ پادشاه قرار داشته. کهن دژ دارای دو دروازه آهنی بوده. بدین طریق در سمرقند کهن دژ - برخلاف بخارا - (مانند پاره‌ای از شهرهای دیگر و مثلاً پایتخت اسروشنه) جزو شهرستان بوده.

۱ - در لنت نامه «تاج‌المروس» - (۱ - ۱۷۹) گفته شده که جریب عبارت از ده قفیز و به حساب دیگر - فقط ۴ قفیز بوده. و این مقیاس مانند دیگر مقیاس‌های طول و وزن در کشورهای گوناگون مقدار مختلف داشته. همانجا (IV - ۷۰) در باره قفیز گفته شده که ۱۴۴ ذراع یعنی - محتملاً - مربع این مقدار (رجوع شود به تشخیص همانندی در مورد منابع خانیکوف و شرح خان نشین بخارا، ص ۱۱۳) یا ۲۳۰۴ ساژن مربع بوده (ساژن - ۲/۱۳ متر) (اندکی کمتر از دسیاتین [دسیاتین - ۱/۰۹۲۵ هکتار]). در El. I - منال^۳ Djarib فقط گفته شده که مقدار جریب «بر حسب مکان و زمان تغییر می‌کرده». علی‌الرسم جریب با ۳۴۰۰ ذراع مربع برابر بوده (خوارزمی «مقانیج» - ۶۶). طبق تقدیر هر قسقله ذراع = $51/8$ سانتیمتر (IV, S. 109 DI, Bd.) یعنی اندکی بیش از نیم متر و کمی کمتر از آرشین روسی است. و بدین حساب جریب باید اندکی بیش از ۹۰۰ متر مربع باشد. > طبق مدارک هینتس در اوایل قرون وسطی جریب دسیمی برابر بوده با ۱۹۵۲ متر مربع و در دوران متأخر قرون وسطی در ایران و سرزمین‌های مجاور آن (نه دیرتر از قرن پانزدهم) مساوی بوده به ۹۵۸ متر مربع. - هیئت تحریریه <.

۲ - محتملاً خبری که می‌گوید شهر چهار دروازه داشته به این شهر مربوط است نه شهر ۵۰۰۰ جریبی (چنانکه در متن آمده).

مورخان دربارهٔ نقشهٔ سمرقند و دیگر گونی تدریجی آن اطلاعات بسیار قلیلی به دست می‌دهند. طبری^۱ بنای حصارهای شهر را به ابو مسلم نسبت می‌دهد. به گفتهٔ مورخ مزبور^۲ رافع ابن لیث را چون هرئمه سردار لشکر محاصره کرد و حصار بیرونی را اشغال نمود وی به بخش درونی شهر پناه برد (سال ۱۹۴ هجری). و سالی دیگر در آنجا پایداری نمود.

به گفتهٔ یعقوبی^۳ سمرقند درون حصاری عظیم محصور بوده که آن حصار به تدریج ویران شده بوده و به فرمان هرون الرشید بنای آن تجدید گردیده.

نسفی^۴ ابو نعمان را بانی حصار شهر می‌خواند. محتملاً وی یکی از شاهان نیمهٔ اساطیری یمن بوده که مؤلفان افسانه‌های تاریخی به سمرقند منتسب و منتقل کرده‌اند و فقط به سبب اینکه یکی از ایشان شمره نام داشته [این تقارن کلمات] باعث این انتقال گردیده.

به گفتهٔ نسفی، ابو مسلم در سال ۱۳۵ هجری دروازه‌ها و کنگره‌ها و برج‌های نگهبانی را ساخته. طول سراسر حصار $7\frac{1}{4}$ فرسخ بوده. ابو مسلم آن را به ۳۶۰ بخش تقسیم کرد و در هر ۲۰۰ گز یک برج وجود داشته. و از آنجائی که نسفی هر فرسخ را برابر ۱۲۰۰ گز می‌داند، با این حساب جمع تعداد برج‌ها ۴۵۰ بوده. ارتفاع حصار ۴ گز بوده است. حفرافیون قرن

۱ - طبری - III - ۸۰.

۲ - همانجا ۷۷۵.

۳ - «کتاب البلدان» - ۲۹۳.

۴ - «متون»، ص ۴۹ - ۴۸ (نسفی، «قدیه»؛ همان جا، ترجمهٔ ویاتکین،

دهم^۱ بیشتر - به وصف شهرستان - که مانند دیگر بلاد - چهار دروازه به شرح زیر داشته پرداخته‌اند : در سمت مشرق بر نقطه مرتفعی دروازه چین قرار داشته که از آن پله‌های بسیار به زرافشان می‌خورده ، دیگر در مغرب دروازه نوبهار یا دروازه آهنین ، و دیگر در شمال دروازه بخارا یا دروازه اسروشنه و دیگر در جنوب دروازه کش و یا دروازه بزرگ .

ظاهراً حصار شهرستان پیش از دوران اسلامی ساخته شده بوده و برای بنای آن خاک زیاد به کار رفته بوده ، بطوری که خندق عظیمی ایجاد شده بوده . برای اینکه از طریق خندق مزبور آب را به شهر آورند سدی سنگی در محل «مسکران» (لصفارون) بنا کردند . آب در محلی موسوم به «رأس الطاق» در دروازه کش وارد شهرستان می‌شده ، در رأس الطاق بازارهای عمده شهر و بیشتر مردم متمرکز بوده‌اند . حتی در قرن ششم هجری محل مجاور دروازه کش یکی از کوی‌های مشهور و برجسته سمرقند شمرده می‌شده^۲ . اریق (جوی) در دوران پیش از اسلام حفر شده بوده و از فراز خندق حصار می‌گذشته ، سراسر کنار جوی (اریق) با سرب - پوشیده شده بوده . در آمد اراضی کنار، های اریق به نگهداری و ترمیم آن اختصاص داشت . کارهای مربوط به تعمیر و ترمیم سد به عهده آتش پرستان سمرقند بوده که به رسم بیخار انجام می‌دادند و در عوض از مالیات سرانه معاف بودند .

بدیهی است که تشخیص دقیق محل شهرستان سمرقند در قرون وسطی،

۱ - استخری ، ۳۱۷ - ۳۱۶ ، ابن حوقل ، ۳۶۶ - ۳۵۶ ، مقصی ، ۲۷۹ -

۲۷۸ ، ابن فقیه ، ۳۲۲ .

۲ - یاقوت ، «معجم» ، ۱ ، ۴۴۶ (از سمعانی ، رجوع شود به نسخه خطی موزه

آسیائی ، ورق ۳۵ ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «البابسکی») .

از روی مطالب پیش گفته ، بسیار دشوار است ولی اکنون کاملاً معلوم شده که شهرستان همان ویرانه‌ای است که در خال حاضر افراسیاب نام دارد و در شمال شهر کنونی واقع است.^۱

بیرون شهرستان نقطه مرتفعی وجود داشت موسوم به کوهك (اکنون «چوپان - آتا» نامیده می‌شود) که به قول استخری^۲ نیم میل درازا داشته و تا حصار شهر امتداد می‌یافته . از «کوهك» مزبور برای ساختمان‌های شهری سنگ و برای ساختن ظروف و دیگر اشیاء خاك برمی‌داشتند . از دروازه چین جاده به طرف رود سرازیر می‌شده و ظاهراً از پلی که در آن زمان وجود داشته و به گفته ابن حوقل^۳ پل جرد نامیده می‌شده ، عبور می‌کرده . بقایای پلی که بعدها ساخته شده بوده هنوز هم دیده می‌شود (ولی تاحدی دور از افراسیاب) . برحسب روایاتی که در میان خلق شایع است این پل نیز مانند دیگر ابنیه آن سرزمین توسط تیمور و یاعبدالله بخاری ساخته شده ولی در حقیقت شبیهانی خان در آغاز قرن دهم هجری آن را بنا کرده^۴ . عمق رود در زیر پل با دو قامت برابر بوده (مقیاسی که برابر با قامت انسانی بوده) . هنگام ذوبان برف کوه‌ها ، گاه آب بالاتر از پل صعود می‌کرده و ساکنان سمرقند قادر به جلوگیری از طغیان رود نبودند . عتبی مورخ از يك پل کوچكتری بادی می‌کند . از

۱ - رجوع شود به ، بارتولد ، «آبجاری» ، ص ۱۰۶ و بعد .

۲ - استخری ، ۳۱۸ .

۳ - ابن حوقل ، ۳۷۱ .

۴ - رجوع شود به گزارش سفر من به ترکستان در ۱۹۱۶ > گزارش مأموریت به سرزمین ترکستان < ص ۱۲۳۹ و بعد .

۵ - نرشخی ، چاپ سفر ، ۲۱۷ ، عتبی - هنینی ، I ، ۳۲۳ (دقطره کوهك) .

سخنان سمعانی چنین برمی آید که پل باکوی غاتفری که «درخود شهر بوده» مجاور بوده است^۱ - و شهر در قرن ششم هجری . به تقریب باحدود سمرقند کنونی مطابقت داشته .

دروازه نوبهار در سمت مغرب افراسیاب قرار داشته و قبرستان کنونی سنگرسان نزدیک دروازه مزبور بوده^۲ . بطوری که از وضع ویرانه‌ها مشهود است کهن‌دز در قسمت شمالی افراسیاب برپا بوده . «کهن‌دز» ی که حافظ ابرو ذکر می‌کند و توسط چنگیزخان ویران شده بوده^۳ نه تنها کهن‌دز قرن دهم میلادی ، (چهارم هجری .) بلکه سراسر سطح افراسیاب را شامل می‌گردیده (درزیر به‌گفته جویینی درباره فتوحات مغول رجوع شود). دروازه بخارا در سمت شمال و دروازه‌کش در سمت جنوب افراسیاب قرار داشته . کوی پرجمعیت رأس‌الطاق (به قول جغرافیون قرن چهارم هجری) و یادروازه‌کش (در تألیف سمعانی) در حدود شهر کنونی و بخش شمالی آن قرار داشته . این که محل مجاور دروازه‌کش ، حتی پیش از اسلام هم ، جزو شهر بوده باگفته استخری تأیید می‌شود ، وی از صفحه‌ای که خطی نامفهوم بر آن نوشته شده بوده ، و بر آن دروازه دیده بوده سخن می‌گوید .

۱ - سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الغاتفری» (در باره محل آن همانجا به کلمه «الاستغفری» رجوع کنید). این کوی نزدیک شهر کنونی قرار داشته ، رجوع شود به ، ویاتکین ، «مطالب و مدارک» ص ۱۹ .

۲ - نزدیک همین دروازه ، در خود شهر ، بقایایی از ابنیه کهنه (که هنوز حفاری نشده) کشف شده بوده . رجوع شود به ، بارتولد ، «گزارش مأموریت به سرزمین ترکستان» ، ص ۱۲۴ .

۳ - بارتولد ، «حافظ ابرو» ، ص ۱۴ ، ۱۶ .

مردم می‌گفتند که این نوشته به زبان حمیری است و مضمون آن از نسلی به نسلی و سینه به سینه منتقل می‌شده و فاصله بین صنعا پایتخت یمن و سمرقند و همچنین مسافت میان پاره‌ای نقاط دیگر در آن مشخص و معین گشته بوده^۱. این توجیه و تعبیر کتیبه مزبور ظاهراً با افسانه‌های عجیب و غریب پیش‌گفته درباره لشکرکشی‌های شاهان یمن به سمرقند - ارتباط دارد. ولی به هر تقدیر این حقیقت که در قرن چهارم هجری، بر دروازه کش صفحه‌ای دیده می‌شده که برای خود ساکنان محل نیز مفهوم نبوده - به حال خود باقی می‌ماند.

هنگام اقامت استخری در سمرقند دروازه به دست عاصبان منهدم شد. و بعدها حاکم شهر ابوالمظفر محمد بن لقمان بن نصر بن احمد بن اسد (پسر عم امیر نصر) بنای آن را تجدید کرد و بدیهی است که نوشته مزبور احیاء نشد.

استخری حصار بیرونی شهر را چنین تعریف می‌کند: رود سفد در میان ربض و شهر (شهرستان) می‌گذرد و دیوار ربض از سفد گرفته‌اند از

۱ - این فقیه (۳۲۶) و یاقوت (معجم، III، ۱۳۶) این نوشته را، از قول اصبعی، لنوی مشهور، (درباره وی رجوع شود به، Brockelmann, GAL, BdI, S. 104) کاملاً تر از آنچه استخری آورده، نقل کرده‌اند.

بعضی‌ها حدس زده‌اند (۱، بلوشه) که این نوشته به حروف اردخنی تحریر شده [اردخن نام رود و ناحیه‌ای است در منولستان - دره اردخن در قدیم جایگاه برخی قبایل ترک بوده و در آنجا سنگ نبشته‌هایی به خط مخصوص آنان وجود دارد - مترجم] که اندک شباهتی به خط حمیری داشته. ولی اعراب به تقریب همه حروفی را که نمی‌شناختند حمیری یا مسند می‌نامیدند، رجوع شود به XII, ZVORAU, ص ۲۲۴ و بعد.

جایگاهی کی آنرا افشین خوانند از حد کوهك و هم‌چنین به ورسنین درگردد و پیرامون فنك بر دروازه ریوددنا در فرخشید تا درغداود تا کنار رود . و این رود گرد برگردد ربض می‌گردد چون خندق . و مقدار این دیوار دو فرسنگ در دو فرسنگ بود .

بدیهی است که در اینجا تناقضی وجود دارد . زیرا اگر رود بین شهرستان و ربض جاری بوده ممکن نبود « از سمت شمال به صورت خندق ربض » درآمده باشد . در جای دیگر تألیف استخری^۱ و مقدسی^۲ گفته شده که مجموعاً هشت دروازه وجود داشته بدین شرح: غذاود ، اسبسك ، سوخشین ، افشین ، ورسنین ، کوهك ، ریودد و فرخ شید . دروازه فنك در اینجا ذکر نشده ، بدین قرار با همان دروازه اسبسك است و یا سوخشین . از فنك در تألیف‌های سماعی و یاقوت^۳ به عنوان قریه‌ای که در نیم فرسخی سمرقند قرار داشته یاد شده است . غذاود کوهی بوده در حومه سمرقند به فاصله يك فرسخ از شهر^۴ . اسبسك (در تألیف یاقوت « اسبسك ») - قریه‌ای بوده در دو فرسخی سمرقند^۵ . ورسنین یا ورسنان یکی از کویهای سمرقند بوده^۶ . قریه ریودد ، چنانکه بعد خواهیم دید در جنوب شهر به فاصله يك فرسخ قرار داشته . در قرن دهم میلادی، در نتیجه روحیه عصیان و شورش که در میان ساکنان شهر

۱ - همانجا ، ۳۱۸ .

۲ - مقدسی ، ۲۷۸ .

۳ - «معجم» ، III ، ۹۳۰ .

۴ - همانجا ، ۷۷۶ ، سماعی . «غداود» نوشته .

۵ - یاقوت ، «معجم» ، I ، ۲۳۸ .

۶ - همانجا ، IV ، ۹۲۱ .

حکم فرما بوده همه دروازه‌های ریض به فرمان دولت سامانی منهدم و ویران شد.^۱ در کنار قریه فرخشید، بیرون از حصار، مقبره خواجه عبدی بیرونی قرار داشته که اکنون نیز به مسافران نشان می‌دهند. مقبره دیگری در درون حصار، برپاست که خواجه عبدی درونی نامیده می‌شود.^۲ در زمان خانیخوف^۳ ویرانه‌های ضلع غربی حصار کهنه سمرقند - در ۴ ورستی (ورست = ۱/۰۶ کیلومتر) غرب شهر کنونی هنوز وجود داشته.

در تألیف جنابی^۴ از خرابه‌های حصار شهر کهنه، که درست غرب، باز هم دورتر، به فاصله نیم روز راه از سمرقند برپا بوده، یاد شده است. قیصور در اینجا، شهر دمشق را بنانهاد (اکنون قریه‌ای است در رستاق انغر). این اطلاع مربوط به حصار ریض است که بقایای آن حتی در این ایام نیز دیده می‌شود و در سال ۱۹۰۳ از طرف کمیته روسی مطالعه آسیای میانه و خاور مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته. این حصار به نام دیوار قیامت یا کندلنگ موسوم است و قریب ۴۰ ورست درازا دارد و مساحتی قریب ۱۰۰۰۰ دساتین^۵ را احاطه کرده.

۱ - ابن حوقل، ۳۶۷.

۲ - رجوع شود به، نسفی، د قندیه، ترجمه ویاتکین، ۲۷۹.

۳ - خانیخوف، در وصف خان نشین بخارا، ص ۱۰۰ و ۱۰۶، در اینجا حصار «دیوآل - قیومت» (یعنی «دیوآل یا دیوار قیامت» خوانده شده).

۴ - «تاریخ» ص ۴۵۲. منبع جنابی، ابن عرب شاه بوده (عجایب المقدور، چاپ قاهره، ۱۷۰).

۵ - ویاتکین، «مطالب و مدارك» ص ۲۱، نسفی د قندیه، ترجمه ویاتکین ۲۲۷ و بعد «اندازه‌های حصار به گفته ویاتکین. در چاپ انگلیسی به ترتیب ۲۷ میل ۴۴ میل مربع ذکر شده. هیئت تحریریه».

البته تعداد نفوس با آنچه ما از چنین شهری می‌توانستیم انتظار داشته باشیم تفاوت داشته . بخش مهمی از مساحت شهر را باغ‌ها فرو گرفته بودند. تقریباً هر خانه باغی داشته . و چون از فراز کهن‌دز به شهر می‌نگریستند این‌به در پشت درختان پیدا نبوده ^۱ . بدیهی است که آماری دربارهٔ عدد نفوس سمرقند به دست نداریم.

به گفتهٔ چان - چون ^۲ ، پیش از هجوم چنگیز خان در شهر سمرقند قریب ۱۰۰۰۰ خانوار زندگی می‌کردند . چنانچه در نظر گیریم که شهر چند سال پیش از آن تاریخ مورد تهاول و غارت خوارزمشاه قرار گرفته بوده و دوران قراخانیان ، بطور کلی ، عهد سقوط فرهنگ و تمدن و بالضروره انحطاط زندگی شهری بوده ، بدون اغراق و گزافه‌گویی توان حدس زد که سمرقند زمان سامانیان بیش از ۵۰۰۰۰ نفر نفوس داشته .

باغداری توسعه وافر یافته بوده و استخری در این باره سخن می‌گوید. و این امر خود مستلزم توسعه و ترقی آبیاری مصنوعی بوده ، متأسفانه جغرافیون قرن دهم میلادی ، اطلاعات مشروحی در بارهٔ اریق‌های [جوی‌ها و نهرها] سمرقند به دست نمی‌دهند . فقط پاره‌ای اطلاعات که چندان روشن نیست در اثر نسفی ^۳ یافت می‌شود . بنا به گفتهٔ وی رود از دروازهٔ غربی (؟) وارد شهر

۱ - استخری ، ۳۱۷ .

۲ - ترجمهٔ کافاراف ، ۳۱۱ ، vol. I. P. 78 ، Bretschneider, «Researches».

۳ - «متون» ، ص ۵۰ - ۴۹ («قدیه») ، رجوع شود به ترجمه و تفسیر ویالکین

نسفی ، «قدیه» ، ترجمهٔ ویالکین ، ۲۵۲ و بعد ، ۲۸۷ و بعد ، همچنین بارتولد ،

«آبیاری» ص ۱۰۸ .

می‌شده و به چهار شعبه منشعب می‌گشته و بعد هر شعبه به دو شاخه تقسیم می‌شده و بدین طریق مجموع اریق‌ها (نهرها - جوی‌ها) هشت بوده - چهار شعبه عبارت بود از : جاکردیز ، مزاهن ، [۹] اسکندر کام ، آسنگین و سنگرسان . دو نام اخیرالذکر ، ظاهراً مربوط به دوشاخه شعبه واحدی بوده‌اند . مساحت اراضی را که به وسیله این نهرها مشروب می‌گشتند به «جبل» تعیین می‌شده . هر «جبل» برابر بود با ۶۰ ذراع^۱ . در سمرقند و حومه ۱۴۶۰۰ جبل (طبق يك نسخه خطی دیگر فقط ۴۶۰۰) و ۶۷۰ (۶۸۰) بند وجود داشته . از آن میان اریق جاکردیز که شهرستان را مشروب می‌ساخته همان اریقی است که پیش از اسلام هم وجود داشته و استخری و مقدسی از آن یاد کرده‌اند و ۱۰۶۷ جبل را آبیاری می‌کرده و درازای آن ۱۷۲۴۰ گز بوده . و ۵۹ سد بر آن وجود داشته . اریق مزاهن یا مزدهن [۹] به ۴۵ شعبه تقسیم می‌شده و ۲۹۰۰ جبل یا ۲۷۵۰ (بر حسب نسخه خطی دیگر ۲۷۸۵) جفت را مشروب می‌کرده (جفت مساحت زمینی که در ظرف يك روز^۲ به وسیله يك جفت گاو نر شخم توان زد به زبان لاتینی jugum [یوغ]) . اریق اسکندر کام - ۱۴۸۶ جفت و اریق آسنگین و سنگرسان - ۲۷۵ جفت را آبیاری می‌کرده . باین حساب مجموع جبل‌های اراضی خیلی بیشتر از ۴۶۰۰ بوده ولی در عین حال به رقم ۱۴۶۰۰ نمی‌رسیده . و از آن خیلی کمتر بوده .

همه این نهرها فقط شهر و حومه آن را از سمت مغرب و جنوب مشروب می‌کردند . و حومه شمال و مشرق شهر ظاهراً مانند این ایام فقط به وسیله جوی‌ها که از نهرهایی مانند سیاب («سیاه آب») یا به ترکی «قره - سو»)

1 - Lo strange, «Baghdad», p. 328.

۲ - <صحیح> در يك فصل . - هشت تحریریه <.

و با آب رحمت که در تألیف باببر ذکر شده متفرع می‌شدند^۱، مشروب می‌گشتند.

ظاهراً استخری مقصودش ازوادی‌السغد نه تنها زرافشان بلکه سیاب‌نیز بوده، زیرا فقط بدین طریق می‌توان تناقض یادشده را توجیه کرد. در قرن سیزدهم میلادی، چان - چون^۲ فقط از دوشاخه رود که به‌شهر آورده شده بوده سخن می‌گوید. ولی در آن زمان نیز، مانند قرن چهارم هجری، تقریباً در هر خانه آب جاری وجود داشته.

یکی از کوی‌های سمرقند، در قرن دوازدهم میلادی، به جاکردیز موسوم بوده و در آن محله گورستانی وجود داشته که علما و اعیان را در آنجا به‌خاک می‌سپردند^۳. گذشته از کوی‌هایی که نام بردیم از محلات دیگر سمرقند بشرح زیر اطلاع داریم:

۱ - اسغزار در شهرستان - باکاخ سامانیان^۴.

۱ - «بابرنامه»، چاپ یوریچ، ورق ۴۸، ترجمه یوریچ، ۱، ۸۱.

۲ - ترجمه کافاروف، ۳۱۱، sq. ۷۷، vol. I, «Researches», Bretschneider.

۳ - سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الجاکردیزی» بشکرید. در این مورد کلمات زیر (که در «متون» من، ص ۵۵، منقول از نسخه خطی موزه آسبائی، آمده) از قلم افتاده است: «بها مقبرة کبيرة مشهورة للعلماء والکبار». گورستان اکنون نیز وجود دارد و در جنوب شرقی شهر یومی کنونی واقع است («بابرنامه»، مستخرجات و ترجمه ویاتکین، ۳۱، ۳۲). سمعانی (چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الموبخی») محل گورستان را در کنار «دروازه‌زار» ذکر می‌کند و ظاهراً مزارقتم بن عباس را در نظر دارد.

۴ - ابن حوقل، ۳۶۶.

- ۲ - باب داستان^۱ که کوی وسیع اشتابدیزه بدان متصل بوده .
- ۳ - پنج خین^۲ - کوی بزرگی بوده .
- ۴ - زغریمش^۳ - کوی بزرگی بوده .
- ۵ - سنگ دیزه [سنگ ریزه - مترجم]^۴ (به فارسی) یا رضراض (به عربی به معنی «سنگ ریزه»).
- ۶ - فرزامیش^۵ (در ربض) .
- ۷ - فغیدزه^۶ .
- ۸ - کنون^۷ .
- ۹ - ماترود (یا «ماتریت») - در ربض^۸ . اکنون قریه مائرید در شمال
-
- ۱ - یاقوت ، «معجم» ، I ، ۲۷۵ ، ۴۴۴ ؛ سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الاشتادیزکی» .
- ۲ - سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «البنجخینی» ؛ یاقوت ، «معجم» ، I ، ۷۴۳ .
- ۳ - یاقوت ، «معجم» ، II ، ۹۳۱ ؛ «متون» ، ص ۵۸ (سمعانی) ، چاپ مارگولایوس ذیل کلمه «الزغ ریماش» .
- ۴ - یاقوت ، «معجم» ، II ، ۷۸۹ ، III ، ۱۶۲ ، ۱۶۸ .
- ۵ - همانجا ، III ، ۸۷۲ ، سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الفرزامیشی» .
- ۶ - یاقوت ، «معجم» ، III ، ۹۰۴ ؛ (که فتنده خوانده می شود) ؛ سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الفغیدزی» .
- ۷ - یاقوت ، «معجم» ، IV ، ۳۱۳ > در چاپ روسی سال ۱۹۰۰ ، ص ۹۳ ، «کنون» نوشته شده . - هیت تحریریه < .
- ۸ - «متون» ، ص ۶۶ ، (سمعانی ، چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الماتریشی» ، در تألیف یاقوت «معجم» ، IV ، ۳۷۸) به غلط «ماتیرب» نوشته شده .

غربی شهر، ییلاق ساکنان متمکن شهر است.^۱

- ۱۰- گرجمین (باکرجومین؟) با کاخ قمغاج خان ابراهیم بن الحسین^۲.
 ۱۱- قباب^۳. کوی ورسنین به نام « یارکت » نیز خوانده می شده^۴.
 سمعانی^۵ گذشته از اینها نام سه کوی را به شرح زیر ذکر می کند: آپلک و صالح (در کوی غاتفر) و کوی حصار حیجان. از ابنیه شهر بناهای زیر نام برده شده:

۱- کاخ کهنه امیران عرب در کهن دز. در عهد استخری^۶ هنوز کاخ

۱- آراندراکتو « فراغت ها »، ص ۶۵۳؛ ماترید زادگاه فقیه و عالم مشهور ابومنصور ماتریدی متوفی به سال ۳۳۳ هجری بوده. (Brockelmann, GAL, Bdi, S. 195)
 تاکنون هم مرقد او را اهل محل به مسافران در جاگردین نشان می دهند. رجوع شود به، یارتولد، گزارش مأموریت ترکستان (۱۹۲۰)، ص ۲۱۵ و بند.
 ۲- «متون»، ص ۸۷ (عوفی) > در چاپ روسی ۱۹۰۰، «ابراهیم بن نصر» هیئت تحریریه <.

۳- یاقوت، «معجم»، IV، ۲۵ (به عربی «قیاب» - جمع قبة - به معنی «گنبد» یا «خیمه»).

۴- سمعانی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۴۶۶، «یارکت محله من سمرقند»
 یقال لها ورسنین. همچنین در چاپ هارگولیوس، ذیل کلمه «الهارکتی».

۵- «متون»، ص ۵۸ (سمعانی)، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۲۰۹، چاپ هارگولیوس، ذیل کلمه های «الزغریمانی» و «الساغرجی» (قرائت «عاهر» در چاپ هارگولیوس بجای «غاتفر» خطاست)؛ سمعانی، چاپ هارگولیوس، ذیل کلمه «المربیه» از وجود میدان چهارگوشی (المربیه) در سمرقند یاد می کند.

۶- استخری، ۳۱۶.

مزبور معمور بوده ولی ابن حوقل^۱ می‌نویسد که در زمان وی مخروبه بوده است .

- ۲ - زندان نیز در کهن‌دز قرار داشته . و استخری از آن یاد می‌کند .
 گرچه ابن حوقل می‌گوید که بنای مزبور در زمان وی ساخته شده بوده .
 ۳ - مسجد جامع در شهرستان، نزدیک کهن‌دز . میان مسجد و کهن‌دز
 شارعی وجود داشته^۲ . محل این مسجد در مغرب کهن‌دز - در افراسیاب -
 توسط منو و یاتکین در سال‌های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴ میلادی^۳ معلوم گشته بوده .
 ۴ - قلعه رافع بن لیث^۴ .

معابر شهر - جز معدودی از آنها سنگ فرش بوده . و ساختمانها
 مانند این ایام - غالباً از گل و چوب بنا می‌شده : بازارها بیشتر در ربض
 قرار داشته و اکثر آنها در مجاورت دروازه کش بوده‌اند^۵ . در شهر
 و ربض در حدود ۲۰۰۰ محل وجود داشته که مردم می‌توانستند در آنجا آب

۱ - ابن حوقل ، ۳۶۵ .

۲ - استخری ، ۳۱۷ .

۳ - رجوع شود به ، بارتولد ، « سمرقند » ، ص XXXIV و بعد ، بارتولد ،
 « گزارش سفر سمرقند » ، ص ۲۱ و بعد ، ویاتکین ، « گزارش حفريات افراسیاب » ،
 ص ۲۲ و بعد . برای کشف بقایای معبد بت پرستان که در این میدان بوده باید حفريات
 عمیق صورت گیرد ، رجوع شود به « متون » ، ص ۴۹ (نسفی) ؛ نسفی ، « فندیه » ، ترجمه
 ویاتکین ، ۲۵۰ .

۴ - « متون » ، ص ۶۴ (سمعانی ، چاپ مارکولویوس ، ورق ۴۵۶ ، ذیل کلمه
 « النصری » .

۵ - استخری ، ۳۱۹ - ۳۱۷ .

یخ بنوشند. مخارج این کار را نیکو کاران می‌دادند. آب در سقاخانه‌ها نگاهداری می‌شده و یا در مشربه‌های مسین و ظروف گلین به کسان داده می‌شده.^۱

سخنان ابن حوقل^۲ در باره مجسمه‌های حیوانات که (به رغم مفرات اصلی اسلامی) در میدان‌های سمرقند برپا بوده‌اند بسیار جالب توجه است: وی می‌گوید: «تصاویر شگفتی انگیز اسبان و گاوان نر و شتران و بز و وحشی از چوب سرو تراشیده‌اند. این مجسمه‌ها یکی در برابر دیگری برپا هستند و گویی به یکدیگر می‌نگرند و می‌خواهند جنگ یا زور آزمائی کنند».

در میان اماکن مقدسه شهر همیشه مرقد عثمان بن عباس (شاه زنده) مقام اول را حایز بوده. خود اعراب در باره این پسر عم پیامبر که گویا در سال ۵۶ هجری، به اتفاق سعید بن عثمان^۳ به سمرقند آمده بوده اخبار ضد و نقیضی به دست می‌دهند. پاره‌ای می‌گویند که وی کشته شده بوده و برخی می‌نویسند که به مرگ طبیعی در گذشته^۴. و به موجب بعضی اخبار دیگر حتی در سمرقند نمرده بلکه در مرو بدرود زندگی گفته است^۵.

باری مرقد موهوم و یا واقعی عثمان در دوران خسروانشان او یعنی عباسیان مورد ستایش و زیارتگاه مسلمانان قرار گرفت و محتملاً این امر بدون

۱ - همانجا، ۲۹۰، ابن حوقل، ۳۳۹.

۲ - ابن حوقل، ۳۶۵.

۳ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ III، ۴۲۵؛ طبری در شرح لشکر کشی سعید

(۱۷۹، II) از عثمان یاد نمی‌کند ولی در تألیف دیگر خویش از او سخن می‌گوید

(ضمیمه چاپ تاریخ او؛ رجوع شود به طبری III، ۲۳۵۲، در پائین)

۴ - بلاذری، ۴۱۲.

۵ - یعقوبی، کتاب البلدان، ۲۹۸، فرسخی، چاپ شفر، ۳۹.

دخالت ایشان صورت نگرفته بوده .

قلم در این ایام میان مردم به لقب «شاه زنده» مشهور است . افسانه‌ای شایع است که او کشته نشده ولی هنگام گریز از دست کفار بدرون صخره‌ای - که به نحو معجزه آسایی در برابر او گشوده شد - رفته و پس از دخول او صخره مجدداً مسدود گردیده ^۱ در زمان باجر مقبره مزبور « مزار شاه » نام داشته ^۲. به احتمال قوی پیش از اسلام در این محل مقبره‌ای وجود داشته و زیارتگاه بومیان بوده و احترام بدان مرقد مبدل به بزرگداشت مرقد این مرد مقدس دوران اسلامی گردیده . و در قرن ششم هجری هم ، مانند این ایام کسانی را که مورد احترام خاص بوده‌اند در جوار مرقد هشم به خاک می‌سپردند . از مدرسه‌ای به نام هشم نیز یاد شده است ^۳ . نخستین کسی که در تألیف خود

۱- این افسانه در کتاب «قدیه» (به ماقبل ص ۶۲ رجوع شود) - در آن بخشی که و . ویاتکین ترجمه نکرده ، منقول است . و ویاتکین همین افسانه را از منبع دیگری گرفته و ترجمه آن را در SKSO < افسانه های سمرقند > ، ص ۲۳۰ و بعد آورده است . افسانه‌های دیگر را آقای لاپین در SKSO ، سال ۱۸۹۶ ، (لاپین ، شاه زنده) ، ص ۴۱ - ۴۰ نقل کرده .

۲- «با برنامه» ، چاپ ایلمینسکی ، ۵۵ ، چاپ بورج ، ورق B ۴۴ ، ترجمه بورج ، ۱ ، ۷۵ (در اینجا «شاه زنده» ذکر شده) ، مستخرجات به ترجمه ویاتکین ، ۳۱ رجوع شود .

۳- «متون» ، ص ۶۵ (سمعانی ، چاپ مارگولیوس ذیل کلمه « الکشانیه ») ، آقای لاپین به استناد «تاریخ نیشاپور» ابو عبد الله ، مطلبی را نقل می‌کند که بانی مدرسه سلطان سنجر بوده . در واقع این خبر از منبع تازه‌ای به نام « سمریه » ابو طاهر - خوجه مأخوذ است که و سلفسکی در سال ۱۹۰۴ طبع و منتشر (رجوع شود به ص ۲۲) در ویاتکین در SKSO شماره ۶ (ص ۱۷۵ و بعد) ترجمه کرده ، به تقریظ من > در باره SKSO شماره ۶ < در ZVORAO ، مجلد ۱۲ ، ص ۱۲۲ و بعد رجوع شود .

وصف مشروحی از مرقد مزبور کرده این بطوطه بوده است^۱، از شرح مذکور پیداست که در دوران پیش از قیام در این محل بنائی وجود داشته که از لحاظ زیبایی و عظمت به آرامگاه کنونی برتری داشته.

این بطوطه بنای مزبور را به عهد پیش از مغول مربوط می‌داند. به گفته‌ی وی تاتارها، هنگامی که هنوز بت پرست بودند، نه تنها زیانی به آن محل مقدس نرساندند بلکه چون معجزات آن را به چشم دیدند بزرگش داشتند.

وی در وصف مزارچین می‌گوید: «در بیرون سمرقند قبر هشتم بن عباس بن عبدالمطلب واقع است که در فتح سمرقند کشته شده و مردم شهر شب‌های دوشنبه و جمعه به زیارت خاک او می‌روند، تاتارها هم این زیارتگاه را احترام می‌گذارند و نذورات زیاد از گاو و گوسفند و درهم و دینار به آنجا می‌آورند که خرج مصارف زوار و خدام می‌شود.

قبر هشتم بن عباس گنبدی دارد که روی چهار پایه قرار گرفته و هر پایه از دو ستون مرمری به رنگ‌های سیاه و سفید و سبز و سرخ تشکیل شده، دیوارهای مقبره هم از قطعات مرمر الوان مذّهب ساخته شده و سقف آن از اریز است.

صندوق قبر از چوب آبنوس مرصعی است که چهار رکن آن را با صفحات نقره پوشانده‌اند. روی این صندوق سه قندیل نقره گذاشته شده و فرش‌های مقبره از پشم و پنبه بافته شده است.

۱ - این بطوطه، III، ۵۴ - ۵۲ در باره قرائت نام توسط ابن بطوطه

رجوع شود به، Fischer، « Battôta »، S. 280

بیرون مقبره نهر بزرگی هست که از وسط زاویه‌ای^۱ که در آن نزدیکی است عبور می‌کند. در دو سوی نهر درختان و نهالهای مسو و یا یاسمن نشانده‌اند و در زاویه مذکور منازلی برای سکونت مسافین موجود است.» (از سفرنامه ابن بطوطه ترجمه دکتر موحّد - مترجم).

در ناحیه سمرقند دوازده رستاق^۲ وجود داشته: شش رستاق در جنوب زرافشان (بنجیکت یا پنجیکت، ورغ سر، مایمرغ، سنجر فغن، درغم [درغام] و ابغر) و شش رستاق در شمال آن (بارکت، بورنمد، بوزماجن، کبود نجکت، وذار، مرزبان). رستاق‌ها به ترتیب از شرق به غرب بسر شمرده شده‌اند. پاره‌ای از آنها، مانند مایمرغ (که ورغ سر و سنجر - فغن در گذشته جزو آن بوده‌اند) و کبود نجکت^۳ و ابغر^۴ در دوران پیش از اسلام متصرفه ویژه‌ای را تشکیل می‌داده‌اند. رستاق‌های ورغ سر و مایمرغ و سنجر فغن^۵ و درغم از اریق‌های منشعب از ورغ سر مشروب می‌شدند. رستاق

۱ - کلمه «الزاوید» به معنی حجره و مسافرخانه زوار است. ظاهراً اینجا به معنی اخیر و یا شاید به معنی «مدرسه» استعمال شده.

۲ - استخری، ۳۲۳ ... ۳۲۰؛ ابن حوقل، ۳۷۳ - ۳۶۹.

3 - Tomaschek, «Sogdiarna», S. 70 - 87

و نیز رجوع شود به: Marquart, «Die Chronologie», S. 56 sq.

Chavannes, «Documents», P1 34 sq.

۴ - ابن الاثیر، چاپ تورنیر، ۶۸، ۷.

۵ - نام «سنجر فغن» در «زنجر باغ» امروزی محفوظ مانده. زنجر باغ قریه‌ایست در ساحل راست ینکی اریق، رجوع شود به «وقف‌نامه» (فرن ۱۶ م.) نسخه خطی موزه آسمانی، ورق ۳۸ و ۶۷ b؛ رجوع شود همچنین به «ویاتکین» و مطالب و مدارک، ص ۳۸. > در چاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸، ص ۹۳، این بخش حاشیه‌اشتهاها پائین تر بعد از کلمات «چهار فرسخ پهنا» قرار گرفته. تحریریه <.

در غم از نقاط بسیار حاصل خیز شمرده می شده و تاکستان های آن مشهور بوده^۱. اراضی آن از ورغ سر تا مرزهای غربی در غم ده فرسخ درازا و چهار فرسخ پهنا داشت. در ابغر (اکنون رستاق چشمه آب) آبیاری مصنوعی وجود نداشته و بیشتر اراضی را مرتع و مزروعات دیمی تشکیل می داده که با این حال محصولات فراوان می داده (يك تخم صد تخم و بیشتر) . تعداد قریه ها بیش از رستاق های دیگر بوده .

ابن حوقل بالصراحه می گوید که محصولات مزارع ابغر در سال های وفور محصول می تواند همه مردم سغد را کفایت کند^۲. این رستاق در مسافت دو روز راه بسط یافته و ممتد بوده . گاه يك قریه آن مسافت دو فرسخ را فرو گرفته بوده. در دو منزلی پائین تر از سمرقند و کرانه جنوب رود ، اریق «بی» یا «فی»^۳ منشعب می گشت که دو روز راه امتداد داشت . و محلی که از این اریق مشروب می گشت حاصل خیزترین و پرجمعیت ترین بخش سغد شمرده می شده. فی نیز زمانی امیرنشین علی حده ای را تشکیل می داده^۴. در رستاق-

۱ - در غم در «معجم» (II ، ۵۶۸) به عنوان رودی («وادی») در اشعاری که یاقوت نقل کرده ذکر شده است .

۲ - به گفته مقدسی (۲۷۹) ، همه مردم سغد و بخارا در طی دو سال .

۳ - باید «فی» خواند نه «قی» - و نام جدید «فری» - «نهری» - دال بر این است . رجوع شود به : «بارتولد» ، «آبیاری» ، ص ۱۱۷ > در چاپ روسی ۱۹۰۰ ، ص ۹۶ ، «کی» یا «کی» - هیت تحریریه < . بنا بر این توجیهی که هارکوارت داده خطاست .

(Dio Chronologia, S. 80. Komanen, S. 197)

۴ - (از طبری ، II ، ۱۴۲۲) ، S. 80 «Die Chronologie» , Marquart ,

در اینجا از ملك فی سخن رفته .

های جنوب زرافشان بجز سمرقند شهر بزرگ دیگری وجود نداشته . فقط پنجبکت دارای مسجد جامع بوده .

در پیرامون شهر درختان میوه فراوان وجود داشته . رستاق پنجبکت از لحاظ مقدار میوه جات و بخصوص بادام و گردو مقام اول را واجد بوده است . در مایمرغ بویژه قلاع فراوان برپا بوده . در ریودد که قریه عمده این رستاق شمرده می شده قلاع خود اخشیدان یعنی صاحبان سغد ، پیش از اسلام^۱ وجود داشته ، بنابه گفته سمعانی^۲ ریودد فقط يك فرسخ با سمرقند فاصله داشته . در قرن ششم هجری ، در موسم معینی از سال اردوگاه لشکر در اینجا برپا می گردیده .

ناحیه سمرقند از سمت جنوب تا کوههای شاوردار [یا شاوردر] ، که رستاق علی حده ای را تشکیل می داده ممتد بوده است . در این رستاق در میان قرای دیگر ، قریه نستوری و از کرد دیده می شده که استخری از آن یاد کرده و ابن حوقل به تفصیل وصفش کرده است . شاید این همان وازدویا وزد باشد که در رستاق شاوردار – در چهار فرسخی سمرقند – وجود داشته و سمعانی از آن سخن گفته^۳ . این رستاق در مسافت ده فرسخ گسترده بوده و یکی از سالم ترین و زیباترین جاها محسوب می شده .

نستوریان در آنجا کلیسا و حجراتی داشتند . ابن حوقل مسیحیان بسیاری از اهل بین النهرین را در آنجا دیده بوده که برای عزلت گزینی و

۱ – مقنسی ، ۲۷۹ .

۲ – « متون » ، ص ۵۸ . (سمعانی ، چاپ مارگوتیوس ، ذیل کلمه « الریوددی ») .

۳ – « متون » ص ۶۸ (سمعانی ، چاپ مارگوتیوس ، ذیل کلمه « الوازدی ») .

استفاده از هوای سالم به آن سرزمین روی آورده بودند .
 و یاقوتین این قریه مسیحی را همان کنگر کنونی - در بخش ارگوت
 می‌داند ^۱ . [«ارگو؟» در تاریخ بدخشان - مترجم] .
 اما راجع به رستاق‌های شمالی . . . دو تا از آنها ، یعنی یارکت و
 بورنمد ، در مرز ناحیه بعدی مجاور یعنی اسروشنه قرار داشتند . آب زرافشان
 به این قسمت نمی‌رسیده . مزارع به وسیله آب چشمه‌ها و نزولات جوی
 آبیاری می‌شده .

در تألیف سمعانی^۲ یارکت جزو اسروشنه قلمداد شده . یاقوت^۳
 بورنمد را هم جزو اسروشنه می‌شمارد . بورنمد در چهار فرسخی زامین بر سر
 شاهراه سمرقند قرار داشته^۴ . رستاق بوزماجن از اریقی به همان نام مشروب
 می‌شده . شهر عمده آن یارکت با ابارکت بوده^۵ و بر شاهراهی که از
 سمرقند به سیردریا ممتد بوده قرار داشته و فاصله آن با سمرقند چهار فرسخ
 بوده است^۶ .

۱ - «در جغرافیای تاریخی» ، ص ۱۵۹ و بعد ؛ «مطالب و مدارک» ، ص ۳۷ .
 در شمال غربی ارگوت ، و نزدیکی قریه صوفیان نقش‌های مسیحی با شکل صلیب و خطوط
 سریانی کشف شده بوده . رجوع شود به : بارقوله ، «گزارش مأموریت ترکستان»
 (۱۹۲۰) ص ۲۱۵ .

۲ - یاقوت ، «معجم» ، ۱۷ ، ۱۰۰۱ : سمعانی ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه
 «البارکتی» .

۳ - «معجم» ، ۱ ، ۷۵۵ .

۴ - ابن خردادبه ، ۲۷ ، قدامه ، ۲۰۳ .

۵ - مقنسی ، ۲۷۹ .

۶ - استخری ، ۳۳۴ ، ۳۴۲ .

بنا به گفتهٔ سمعانی و یاقوت این شهر هم مدتی جزو اسروشنه محسوب می‌گشته^۱. اریق سینو آب از رستاق وذار می‌گذشته و تا به اشتخن می‌رسیده. رستاق‌های کبود نجکت و مرزبان از اریق علی‌حدای که در مقابل سمرقند از رود منشعب می‌شده مشروب می‌شدند. شهر های کبود نجکت و وذار هر يك دو فرسخ با سمرقند فاصله داشته^۲. قومانشك^۳ نام کبود نجکت را با قرية کنونی گبدان یا گبدون نزدیک می‌داند^۴. شهر وذار نیز مانند پاره‌ای از قرای ابن رستاق مرکز اعراب ساکن در آن ناحیه بوده و این تاربان به قبیلهٔ جعربن وائل تعلق داشتند ولی خود را سباعتی می‌خواندند.

ظاهرأ خسود را به ابو مزاحم سباع بن النضر بن السکری انوذاری بانی مسجد محل، متوفی در جمادی الاولی سال ۲۶۹ هـ. منسوب می‌کردند^۵.

۱ - یاقوت، «معجم»، ۱۰، ۴۶۴؛ سمعانی، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیاتی، ورق ۳۸، چاپ مارگولیس، ذیل کلمهٔ «المبارکتی» (در چاپ عکسی اشباحهٔ الابارکتی» و پائین‌تر «ابارکت» نوشته شده).

بازگشت در محلی بوده که تیمور قریباً شیراز را در آنجا بنا کرد؛ رجوع شود به «بارتولد»، «آبیاری»، ص ۱۱۱.

۲ - استخری، ۳۴۲. به گفتهٔ سمعانی («متون»، ص ۶۸؛ چاپ مارگولیس ذیل کلمهٔ «الوذاری» (و یاقوت («معجم»، ۱۷، ۹۱۶) از سمرقند تا وذار ۴ فرسخ بوده. به قول سمعانی در آنجا «حسن» و مسجد جامع و مناره وجود داشته.

3- Tomaschek «Sogdiana», S. 85

۴ - قرية کبود که اکنون «بشار اریق» نامیده می‌شود (و یاقوتین «مطالب و مدارك»، ص ۷۰) در تألیف بابر به معیت شیراز ذکر شده. («بابرنامه»؛ چاپ بورج، ورق ۵۹ b؛ ترجمه بورج، ۱، ۹۸).

۵ - «متون»، ص ۶۹ (سمعانی؛ چاپ «مارگولیس»؛ ذیل کلمهٔ «الوذاری»).

رقم ۲۰۹ در تألیف یاقوت («معجم»، ۱۷، ۹۱۷) خطاست، زیرا که گفتهٔ سمعانی ابو مزاحم فقط در ۲۳۳ هـ از عراق به وطن بازگشت.

در زمان ابن حوقل انحطاط مراکز مسکونی اعراب مشهود بوده ولی هنوز بقایای عظمت گذشته وجود داشته . سماعی مقبره سباع بن النضر را زیارت کرده بوده . در وزار منسوجات پنبه‌ای تهیه می‌شده که حتی در عراق هم مشهور بوده و ارج بسیار داشته . و ابن حوقل با سخنان تحسین آمیزی از آن پارچه‌ها یاد می‌کند^۱ . رستاق مرزبان به نام مرزبان بن قورغش^۲ امیر ناحیه که با دیگر دهقانان سغدی به دربار خلیفه احضار شده بوده ، خوانده شده است .

در شمال غربی سمرقند رستاق‌های اشتخن^۳ و کشانی وجود داشته که واحد اداری علیحده‌ای را تشکیل می‌داده و بدین سبب جزو رستاق‌های سمرقند نبوده‌اند . از سمرقند تا اشتخن هفت فرسخ و از اشتخن تا کشانی یک منزل و یا ۵ فرسخ حساب می‌کردند^۴ .

سماعی و یاقوت^۵ نیز فاصله بین سمرقند و کشانی را دوازده فرسخ می‌شمرند . اریق اشتخن ، به طوریکه پیشتر دیدیم ، در غوبار از زرافشان متفرع می‌گردیده . چنانکه می‌دانیم قریه اشتخن اکنون نیز وجود دارد . در

۱ - ابن حوقل ۴۰۳ .

۲ - نام وی در میان کسانی که علیه افشین مشهور ، به هنگام محاکمه وی شهادت دادند (۲۲۵ هـ) دیده می‌شود . رجوع شود به طبری ، III ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۲ ؛ ابن الاثیر ، جاب تورنبرگ ۳۶۶ - ۳۶۵ .

۳ - استخری ، ۳۲۳ ؛ ابن حوقل ۳۷۵ - ۳۷۴ ، مقدسی ۲۸۰ - ۲۷۹ .

۴ - استخری ، ۳۴۲ ؛ ابن حوقل ، ۴۰۳ .

۵ - « معجم » ۱۷ ، ۲۷۶ ؛ « متون » ، ص ۶۵ (سماعی ؛ جاب مارکوبوس ،

ذیل کلمه « الکشانی ») .

قرن دهم م. (چهارم هجری) اشتخن شهر مهمی بوده مرکب از شهرستان و کهن دز و ربض. در قرن هشتم پس از اشغال سمرقند از طرف اعراب اشخیدان سغدی پایتخت خویش را به این محل منتقل کردند^۱. در آمد بازارهای اشتخن و عواید برخی از قریه‌ها به عجیف بن عنبسه سردار سپاه که نام وی در «تاریخ خلفا» آمده - تعلق داشته است^۲. و معتصم خلیفه املاک مزبور را ضبط و مصادره کرد. و معتمد خلیفه (۸۹۲ - ۸۷۰ م. ۲۷۹ - ۲۵۷ ه.) عواید مزبور را در اختیار محمد بن طاهر امیر خراسان ۲۶۰ - ۲۴۸ گذاشت.

در ازای رستاق اشتخن پنج روز راه و پهنای آن يك روز راه بوده. کوه‌های ساغرج مرز شمال شرقی آن را تشکیل می‌داده. به گفته سمعانی و داهوت^۳ قریه‌ای از حومه اشتخن که در ۵ فرسخی سمرقند بوده چنین نامیده می‌شده. شهر افرینکت یا فرنکت [فرونکت. «حدود العالم»] یعنی فرنکت یا پرنکت کنونی - که در قرن اول ه. توسط افرون برادر غورك، ملك سمرقند، بنا شده بوده نیز در همین محل قرار داشته^۴. رستاق کشانی از لحاظ

۱ - رجوع شود به مقاله من.

« Die Alttürkischen Inschriften » S. 21 - 22

۲ - سردار دو خلیفه : مأمون و معتصم ، در ۱۹۲ ه. به رافع بن لیث خیانت کرد و به خدمت خلیفه درآمد (طبری ، III ، ۷۳۲ ، ابن الاثیر ، جاب تورنبرگ ، VI ، ۱۴۲) ؛ به امر معتصم خلیفه در ۲۲۳ ه. کشته شد (طبری ، III ، ۱۲۶۶ - ۱۲۶۵ ؛ ابن الاثیر ، جاب تورنبرگ ، VI ، ۳۴۹) .

۳ - « معجم » ، III ، II ،

۴ - رجوع شود به : « فهرست » ، ۱۸۰۱ ؛ « متون » ، ص ۴۸ (نسفی ، « قدیه » ، ترجمه ویاتکین ، ۲۴۱) . بار تولد ، « در باره مسیحیت در ترکستان » ،

عرض با رستاق اشتخن برابر بوده (مقدسی حتی عرض آن را دو روز راه بر آورد کرده بوده) ولی از حیث طول به پای آن نمی رسیده (فقط دو منزل راه) .

شهر کشانی آباد ترین مرکز سغد شمرده می شده (البته بعد از سمرقند) . استخوری کشانی را « قلب بلاد سغد » می خواند . کشانی در دوران پیش از اسلام متصرفه و اسارت علی حده ای بوده^۱ . لقب کوشان شاه حتی در تألیف طبری نیز ذکر شده^۲ .

بنا بگفته ابن خرداد به^۳ زمانی امیر سراسر ماوراءالنهر را کوشان شاه می خواندند . محتملاً^۴ این خبر مربوط به دوران یوئچز - یان یا کوشانیان می باشد . نام کوشانیان به صاحبان و امیران بعدی این سرزمین یعنی هیتالها (هیاتله) یا افتالیت ها^۵ نیز رسید و به ایشان منتقل شد .

→
ص ۹ . حتی در قرن هفدهم ۴ . هم افرینکت مقر حاکم یا بیک بوده و فقط بعد ها این مرکز به ده پید منتقل شد .

ساکنان هردو قریه ایرانیان (تاجیکان) می باشند . در افرینکت عده ای عرب نیز وجود دارد (ویاتکین ، « مطالب و مدارك » ، ۵۷ و بعد) .

1 - Tomescheck , « Sogdiana » , S. 89 - 99

2 - Markwart , « Die cqhronologie » , S. 59

۳ - ابن خرداد به ، ۴۰ . - بدین قرار ظاهراً **توماشک** کشانی را پایتخت کوشانیان می شمارد و سخن او مبتنی بر دلایلی است .

۴ - به گفته مورخان چینی در کشانی بنائی برپا بوده با تعاویر شاهان چین و ترکان و ایران و روم و برهمنان هندی (P. 145 , « Documents » Chavannes) اکنون این محل « کشان - آتا » نامیده می شود (ویاتکین ، « مطالب و مدارك » ، ص ۴۹) .

استخری^۱ مسافت اشخن و کشانی را تاشهرهائی که بر شاهراه سمرقند - بخارا قرار داشتند - به شرح زیر ذکر می کند :

از اشخن تا زرمان يك فرسخ و از کشانی تا ربنجن یا اربنجن ۲ فرسخ . « شاهراه » بین سمرقند و بخارا^۲ که این دوشهر عمده ماوراءالنهر را به یکدیگر مربوط می ساخته همواره واجد اهمیت عظیمی بوده است .

از سمرقند تا بخارا ۳۷ یا ۳۹ فرسخ و شش یا هفت روز راه حساب می کردند^۳ . نخستین قریه ای که بر این جاده قرار داشته زرمان بوده ، در هفت فرسخی سمرقند . نام این قریه حتی در تألیفات قرن دوم ه ذکر شده^۴ . ظاهراً این قریه در محل چمبای کنونی بوده^۵ . بین سمرقند و زرمان - در دوفرسخی سمرقند - قلعه علقمه برپا بوده^۶ . شهر بعدی ربنجن یا اربنجن - به فاصله ۵ یا ۶ فرسخ از زرمان - نیز در تألیفات قرن دوم ه . مذکور است^۷ . ظاهراً این

۱ - استخری ، ۳۴۳ ، حافظ ابرو (بارتولد ، حافظ ابرو ، ص ۲۱) نیز

فاصله بین کشانی و دپوسی را ذکر می کند (۵ فرسخ) .

۲ - این اصطلاح را نوشخی بکار برده (جاب شفر ، ۱۱)

۳ - استخری ۳۳۴ ، ابن الفقیه ، ۳۲۵ ، ابن خردادبه ، ۲۶ ، قدامه ، ۲۰۳ .

۴ - طبری ، ۱۱ ، ۱۵۲۹ .

۵ - اکنون زرمان دهکده بسیار کوچکی است (ویاتکین ، مطالب و مدارک ،

ص ۷۶) .

۶ - کونک علقمه یا امام عطاء علقمه - که تاکنون نیز نام دهکده است در ۱۶

ورستی سمرقند بر شاهراه بخارا (ویاتکین ، مطالب و مدارک ، ص ۵۵ ، ابوطاهر خوجه ، ترجمه ویاتکین ، ۲۵۴) .

۷ - طبری ، ۱۱ ، ۱۲۴۹ .

شهر در نقطه‌ای - اندکی غربی‌تر از کته - کورگان کنونی و نزدیک ارتفاعات زیره بولاق واقع بوده . در قرن دوازدهم میلادی این شهر به هنگام هجوم خوارزمشاه ایل ارسلان (۵۵۳ هجری)^۱ ویران شد . از روی مسافت‌مذکوره چنین برمی‌آید که اربنجن و حومه آن^۲ همان محل «بی» یا «فی» (ص ۲۲۷) است که توسط اریقی به همان نام مشروب می‌شده . منزلگاه‌های زیره که برای جاده قرار داشتند نیز از لحاظ قدمت ممتاز بوده‌اند : دبوسیه ، کرمینیه و طواویس . نام دبوسی [یا دبوسیه] (۵ فرسخی ربنجن) در اسم ویرانه‌های قلعه دبوس ، که اندکی شرقی‌تر از قریه ضیاءالدین دیده می‌شود - محفوظ مانده - محتملاً تپه قلعه ضیاءالدین که مقر امیر محل بوده جزو دبوسی باستانی شمرده می‌شده .

۱ - «متون» ، ص ۵۸ (سمعی، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الربنجی»).

۲ - حتی در این ایام نیز نهر «نری» تنها منبع آبیاری ناحیه کته - کورگان می‌باشد . خانیکوف (« وصف خان‌نشین بخارا» ص ۳۵) می‌پندارد که این نهر مصنوعاً حفر شده ، بلکه شاخه‌ای طبیعی از رود است .

اگر این رود نهری مصنوعی باشد، فقط در دوران بند از اسکندر مقدونی ممکن است حفر شده باشد، یعنی در عهدی که مرکند (سمرقند) ویران شده بوده و مرکز سیاسی حوضه زرافشان - چنانکه چنینان خبر می‌دهند از قرن دوم قمری میلادی . در ناحیه کته - کورگان کنونی قرار داشته .

مؤلفان چینی پیش از قرن پنجم میلادی از سمرقند یاد نمی‌کنند . اکنون نزدیک زیره بولاق تپه رمجن یا رمجین تپه - درست بر مرز پیشین (پیش از ۱۹۱۴) میان روسیه و بخارا قرار دارد ، رجوع شود به ویالکین ، «مطالب و مدارک» ، ص ۵۵ ، پاسلوف ، «مطالب و مدارک» ص ۱۰۸ .

بنابه گفته ن. ف. سیت نیاکوفسکی که ویرانه‌های مزبور را دیده بوده^۱ - « قبرستان عظیم مؤید آن است که در اینجا واقعاً شهری وجود داشته ». بنای قلعه در قرن نهم هجری (معملاً به خطا) به بازپسین خوارزمشاه یعنی جلال‌الدین نسبت داده شده^۲. در ۵ فرسخی دبوسی کرمینیه که اکنون کرمینیه نامیده می‌شود قرار داشته.

درسخی فاصله بین بخارا و کرمینیه را ۱۴ و سمعانی و یاقوت^۳ ۱۸ فرسخ شمرده‌اند. درسخی از قول اهل محل نقل می‌کند که در قدیم این شهر را « بادیه خردک » می‌خوانده‌اند. یکی از با سوادان محلی در قرن دوازدهم میلادی. (ششم هجری)، اشتقاق نامناسبی برای این کلمه ذکر کرده و سمعانی نیز نقل کرده، بدین معنی که نام تازه را اعراب برای این شهر گذاشته‌اند، چون حومه شهر را از لحاظ حاصل خیزی خاک و وفور آب مانند ارمنستان (ک - ارمینیه) یافته بودند.

هنگامی که سمعانی پدیدار این شهر نایل گردید - ویرانش یافت و معملاً این ویرانی کار خوارزمشاه ایل‌ارسلان بوده. در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) باری دیگر شهر بزرگی در این محل پدید آمده بوده^۴. در يك

۱ - « گزارش در جلسه TKLA مورخ ۲۱ آوریل ۱۸۹۸ » ص ۹۲. در سال ۱۹۱۵ شادروان زیمین باری دیگر به بازدید ویرانه‌ها پرداخت و به تفصیل آنها را وصف کرده. (در سال ۱۹۱۷ چاپ شده است). رجوع شود به: زیمین، « قلعه دبوس ».

۲ - بارتولد، « حافظ ابرو »، ص ۱۹ (متن فارسی). ص ۲۱ (ترجمه).
 ۳ - درسخی، چاپ شفر، ۱۰: « متون »، ص ۶۵ (سمعانی)، چاپ مارمولیوس، ذیل کلمه « الکرمینی ». یاقوت، « معجم »، ۱۷، ۲۶۸.
 ۴ - بارتولد، « حافظ ابرو »، ص ۲۱.

فرسخی (به گفته سمعانی دو فرسخی مشرق کر مینه) ، تقریباً به فاصله ۱۵۰ ساژن^۱ (ساژن = ۲/۱۲ متر) در شمال شاهراه قریه خدیمنکن قرار داشته که در قرن ششم هجری متعلق به «اهل حدیث» یعنی شافعیان بوده و مسجدجامعی داشته^۲ . در شمال رود ، به فاصله يك فرسخ از کر مینه قریه خرغنتک و در کنار آن قریه مذبا مجکت وجود داشته . قومانشک^۳ خرغنتک (اکنون قلغان- آتا) را با نام امارت خو- خان ، که بنا به اخبار چینی بین کشانی و بخارا قرار داشته ، مربوط می سازد.

قریه بزرگ بعدی طواویس است که در ۷۸ با^۴ فرسخی بخارا- و درون حصاری که بخارا و پیرامون آن را احاطه کرده بوده^۵ - قرار داشته است . این قریه نام عربی خود را (طواویس = جمع طاوس) در سال ۹۱ هجری کسب کرده^۶ . اعراب ، به گفته فرسخی^۷ در خانه های ثروتمندان محلی- و به قول طبری

۱ - در تألیف استخری (۳۴۳ و ۳۱۶) «غلو» نوشته شده . به گفته ابن رسته

(۲۲) ابن منیاس بر ابر^{۱۳} فرسخ ، یا اندکی بیش از^{۱۳} کیلومتر بوده .

۲ - «متون» ، ص ۵۶ (سمعانی) چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الحدیمنکنی»

3 - Tomaschek, «Sogdiana» S. 90 - 100, Chavannes, «Documents», pp. 137, 273.

بومیان هنوز هم افسانه محلی مربوط به خرخان صاحب و امیر محل را حفظ کرده اند (سبت نیاکوفسکی ، «گزارش در جلسه TKLA مورخ ۲۱ آوریل ۱۸۹۸ ، ص ۹۴) .

۴ - رقم اخیر در تألیف سمعانی آمده (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۲۷۷ ،

چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الطواویسی»).

۵ - استخری ۳۱۳ ، مقدسی ، ۲۸۱ .

۶ - طبری ، II ، ۱۲۳۰ .

۷ - چاپ شفر ، ۱۱ .

در قریه - طابوس دیدند و پیش از آن ندیده بودند و آنجا را طواویس (یا طواویس) نامیدند. نام باستانی این روستا ارفود بوده^۱. در ارفود، گذشته از بتخانه، معبد آتش پرستان نیز وجود داشته. در زمان باستان در این محل در اواخر پاییز بازاری برپا می‌شده که ده روز برقرار بوده (به گفته بیرونی^۲ هفت روز). کالائی که در این بازار به فروش می‌رسیده - حتی اگر بعد از آن معلوم می‌گشته که از طرف فروشنده تقلب و تزویری در کار بوده - پس گرفته نمی‌شده.

مردم از نقاط مختلفه ماوراء النهر - حتی از فرغانه و شانش [چاچ] به این بازار روی می‌آوردند. ساکنان محل کمتر به کشاورزی می‌پرداختند و این بازارهای فصلی منبع ثروت و درآمد ایشان بوده. طواویس مسجد جامع داشته، گرچه از لحاظ وسعت به پای کرمینیه نمی‌رسیده. قلعه آن در پایان قرن دهم ویران بوده^۳. در قرن نهم قریه‌ای هم وجود نداشته^۴. طبق پاره‌ای

۱- در چاپ فرشخی «ارفود» طبع شده. ولی سمعانی (چاپ مارگولیوس) ذیل کلمه «الارفودی» (و یاقوت «معجم»، ۱، ۲۰۹) از «ارفود» سخن گفتیم آن را قریه‌ای نزدیک کرمینیه، بر سر راه بخارا، معرفی می‌کنند، ضمناً «ورفود» را هم می‌توان با نام قدیم طواویس نزدیک دانست (سمعانی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۴۵۵، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الورفودی». یاقوت می‌گوید که ورفود قریه‌ای است در اطراف کرمینیه، «معجم»، ۱۷، ۹۲۲).

۲- «آثار الباقیه»، ترجمه زاخاوی، ۲۲۱.

۳- مقلسی، ۲۸۱.

۴- بارتولد، «حافظ ابرو»، س ۱۹ (متن فارسی)، س ۲۱ (ترجمه). ظاهراً ویرانه‌های «شهر ویران» باید از آن طواویس باشد. این ویرانه نزدیک حصاری که نه. زیمین وصف کرده قرار دارد (گزارش دو سفر بخارا، ص ۱۳۵ و بعد).

اخبار^۱ در شش فرسخی - و به قولی^۲ در سه فرسخی - مشرق آن قریه کوك [کوک - حدود العالم؟] با کوك شبغان وجود داشته که زمانی ترکان برای حمله و دستبرد به ناحیه بخارا نخست در آنجا گرد می آمدند .

فاصله میان بخارا و طواویس را گاه در يك روز و گاه دو روز طی می کردند . در مورد ثانی منزلگاه میان راه قریه شرخ یا جرغ^۳ در چهار فرسخی بخارا بر کنار اریق سامجن - که بعد ها بنام حرام کام مشهور شد - بوده . در قرن ششم ه . ارسلان خان محمد در این محل پل محکمی از خشت پخته بنا کرد . در مقابل شرخ بر کرانه مخالف اریق قریه اسکجکت یا سکجکت قرار داشته^۴ . هر دو قریه از لحاظ بازرگانی و صنعت نقاط مهمی شمرده می شدند . رفاه و ثروت ساکنان آنها بر این دو رکن استوار بود . خوراک ایشان از طریق کشت اراضی نمی توانست تأمین شود زیرا اراضی مزروع و غیر مزروع اسکجکت فقط ۱۰۰۰ جفت بوده . در اسکجکت هر روز پنجشنبه و در شرخ هر روز جمعه بازار برپا بوده .

زمانی در شرخ بازار فصلی وسط زمستان تشکیل می شده و بیرونی از آن یاد کرده^۵ . اسکجکت مانند اشتخن به خلیفه تعلق داشت و وی آن را به رسم اقطاع^۶ به محمد بن طاهر داده بود و محمد بن طاهر هم حق خویش را

۱ - ابن خرداد به ، ۲۶ > در کتاب ابن خرداد به - « کوکش باغان » . -

تحریریه < .

۲ - قدامه ، ۲۰۳ .

۳ - یاقوت ، « معجم » ، III ، ۲۷۶ . املاى صحیح باید « جرغ » باشد .

۴ - همانجا ، ۱۰۶ .

۵ - « آثارالباقیه » ، ترجمه زاخاالو ، ۲۲۲ .

۶ - « در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ ، ص ۹۹ - « ifof » . - تحریریه < .

به سهل بن احمد الداغونی فروخته. احمد بر کرانه شهر کاخ عظیمی بنا کرد که بعدها آب زرافشان آن را ویران ساخت.

در قرن پنجم ه. وعهد شمس الملک نصر، خان سالار که یکی از ساکنان قریه بود در اینجا مسجد جامعی از مال خویش بنا کرد ولی بر اثر اعتراض امامان بخارا مراسم نماز فقط يك بار در آن مسجد برگزار شد. در قرن ششم ه. ارسلان خان محمد در اسکجکث رباطی و در شرخ مسجد جامعی بنا کرد.^۱ قریه‌های بمجکت^۲ (در چهار فرسخی بخارا، به مسافت نیم فرسخ در شمال جاده) و سکبیان^۳ (نزدیک بمجکت) و دیمس (به گفته مقنسی^۴ - بر سر راه بخارا و طواویس، و به گفته سمعانی^۵ در سه فرسخی بخارا) در قرب شرخ و اسکجکث قرار داشتند.

بخارا^۶ برخلاف سمرقند، همیشه در محل کنونی برپا بوده. حتی در

۱ - فرشخی، چاپ شفر، ۱۳ - ۱۱.

۲ - استخری، (۳۱۵، ۳۴۲) «معجم»، ۱، ۷۳۷.

۳ - سمعانی، نسخه خطی موزه آسائی، ورق ۲۱۹، چاپ مارگولیوس. ذیل کلمه «السکبیانی»؛ «یاقوت» («معجم»، III، ۱۰۶) محل و موقع قریه را معلوم نمی‌کند.

۴ - مقنسی، ۳۴۲.

۵ - نسخه موزه آسائی، ورق ۱۱۷۵، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الدیمسی»؛ بالآخر (ذیل کلمه «الدیماسی») گفته شده که «دیماس» به معنی «حمام» است؛ در تألیف «یاقوت» («معجم»، II، ۷۱۳) مسافت معلوم نیست.

۶ - > در باره نقشه و تاریخ بخارا به تألیفات اساسی زیر که بعد از چاپ اول روسی «ترکستان» منتشر شده نیز رجوع شود، «بارتولد»، «بخارا» (EI/I)، «اومنیاکوف»، «در باره نقشه برداری تاریخی»، «شیشکین»، «آثار مسماری»؛ «شیشکین»، «شهرهای ازبکستان»؛ «پوچانکوا» - رمپل، «بخارا»؛ «سوخاریوا»، «در تاریخ»، - تحریریه <.

نقشه شهر هم ، به رغم تهاجمات مکرر و مخرب صحرا نشینان ، در ظرف مدت هزار سال تقریباً تغییری پیدا نشده . بدیهی است که در زمان سامانیان شهر بخارا به کهن دز و شهرستان وریض تقسیم می شده . شهرستان در کنار کهن دز ؛ بر نقطه مرتفعی ، که کشیدن مجرای آب بدان محال بوده ، قرار داشته ^۱.

از این مطلب پیداست که شهرستان بخش وسطی و مرتفع شهر کنونی را اشغال می کرده ، این بخش اکنون نیز فاقد هرگونه آبیاری است . ساختمان کهن دز ^۲ اندکی با قلعه کنونی تفاوت داشته و دارای دو دروازه بوده : یکی دروازه ریگستان (غربی) و دیگر دروازه مسجد جامع (شرقی) . دروازه اخیرالذکر در تألیف نرشخی «غوریان» نامیده شده . و دروازه اولی در قرن ششم ه . « دروازه علف فروشان یا کاه فروشان » ^۳ نامیده می شده . دروازه های غربی و شرقی را خیابانی به یکدیگر متصل می کرده ^۴.

به گفته استخری درون قلعه قلعه دیگری وجود داشته که اقامتگاه امیران سامانی بوده . ظاهراً منظور نظر همان « کاخ » است که در تألیف نرشخی از آن یاد شده و توسط بخار - خدات بیدون در قرن هفتم م . (اول ه .) بنا گردیده بوده . نام بیدون دیربازی بر صفحه ای آهنی که به دروازه کاخ نصب

۱ - استخری ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ .

۲ - همانجا ، ۳۰۶ - ۳۰۵ ، نرشخی ، چاپ شفر ، ۲۳ - ۲۱ .

۳ - در کتاب نرشخی (چاپ شفر ، ۲۲۰۷) چنین است ؛ از جای دیگر متن نرشخی (۲۱) می توان چنین نتیجه گرفت که دروازه شرقی بدین نام موسوم بوده .
۴ - در قرن یازدهم نیز از هردو دروازه یاد شده (اکنون فقط دروازه غربی در اینجا وجود دارد) ؛ همچنین « الف بیک » ، بارثولد ، ص ۵۱ .

۵ - ظاهراً این همان ملك بیدون است که از ترکستان به یاری ملكه بخارا

بوده محفوظ مانده بود . داستانی روایت می شده که کاخ چند بار بیش از پایان ساختمان ویران شد . و سرانجام به متابعت از اندرز خردمندان به هفت ستون سنگی به عدد هفت ستاره بنات النعش قائم گشت و توانستند بنای آنرا به اتمام رسانند . بعدها کهن دژ و کاخ خراب شد و در قرن دوازدهم م . (ششم ه .) ارسلان خان محمد تجدید بنایشان کرد . در سال ۵۳۴ ه . خوارزمشاه آقمز کهن دژ را ویران ساخت . در ۵۳۶ ه . البتگین حاکم شهر که از قراختانیان بوده آن را احیاء کرد . در ۵۳۸ ه . غزان ویرانش ساختند و مصالح آن در سال ۵۶۰ ه . در ساختمان حصار ریض بخارا بکار رفت . در ۶۰۴ ه . محمد خوارزمشاه به تجدید بنای کهن دژ همت گماشت و آن بنا تا زمانیکه در ۶۱۷ ه . جنگیزخان منهدمش کرد برپا و باقی بوده .

شهرستان [بخارا] برخلاف سمرقند و بلخ و مرو - هفت دروازه داشت . شاید در این مورد نیز ملاحظات دینی - که در بنای کاخ و کهن دژ مرعی گشته بوده - مؤثر واقع شده .

استخری^۱ و درسخی^۲ دروازه های شهرستان را برشمرده اند . در تألیف

→

آمد (نرشخی ، چاپ شفر ، ۴۰) ، بلاذری (۴۱۳) بیدون را ملك سراسر سند می خواند . در تألیف یوستی این کلمه را بصورت « باندون » و « بایدون » و « دنايدون »

نیز نقل کرده . (Justi, « Iranisches Namenbuch », S. 82 b, 218 h)

۱ - استخری ، ۳۰۶ .

۲ - محل دروازه های بخارا - آنچنانکه بارتولد مبین کرده - غالباً

نادرست است . و ۱ . آ . سوخاریوا (د در تاریخ ، ص ۴۴ - ۳۶) گفته های او

را تصحیح کرده - تحریر به <

نرشخی دروازه‌های مزبور به ترتیب زیر است :

۱ - در بازار (در تألیف استخری : « آهنی ») - که بعدها دروازه « عطاران » نامیده می‌شده .

۲ - در شهرستان (در تألیف استخری : « باب‌المدينة ») .

۳ - در جنوسعد .

۴ - در جنواسد . که در دوران پیش از اسلام « در مهره » خوانده می‌شد .

۵ - در کهن دز [کندیز]^۱

۶ - در حق ره .

۷ - دروازه نو - که دیرتر از دیگر دروازه‌ها ساخته شده^۲ .

از متن تألیف نرشخی ، در باره موضع این دروازه‌ها - بجز البته دروازه کهن دز که روی ارك مزبور قرار داشته - مفهوم درستی بدست نمی‌آید . فقط معلوم و واضح است که دروازه بازار و دروازه جنوسعد و دروازه جنواسد در کنار هم به ترتیب قرار گرفته بوده‌اند .

دروازه کهن دز محکم ترین دروازه شهرستان شمرده می‌شده . در نزدیکی آن حصنی که توسط یکی از امیران ترك بنام سوباشی‌گین (یعنی : « شاهزاده سالار جنگ ») بنا شده بود برپا بوده^۳ . در این محل بیشتر

۱ - در چاپ شفر ، ۵۴ ، به جای « کبریه » باید « کندیز » خوانده شود ؛ رجوع

نمود به نرشخی ، ترجمه لیوشکین ، ۷۲ .

۲ - به گفته نرشخی چنین است . در چاپ شفر به جای « نو » « نون » هم

(ص ۵۲) دیده می‌شود . « دگویه [دخویه] از روی نسخ خطی عربی قرائت « نور » را پذیرفته .

۳ - در چاپ شفر ، « سوناس » .

خانه‌های اعراب قرار داشته . در قرن چهارم هجری این کوی را فسادده می‌خواندند و مخروبه بوده .

دروازه حقه به نام عالم مشهور ابو حفص متوفی به سال ۲۱۷ هجری^۱ خوانده شده . وی در این محل زندگی می‌کرده و مردمان برای حل مسائل مشکوکه و مشکله به وی رجوع می‌کرده‌اند . تلی که عالم مذکور را در آن به خاک سپرده بودند در قرب دروازه نو قرار داشته .

نرشخی در جای دیگر^۲ در کنار تل ابو حفص تل بزرگ دیگری را نام می‌برد که گور افراسیاب اساطیری در آن قرار داشته . تل اخیر الذکر در نزدیکی دروازه معبد یا «دروازه سرای معبد» برپا بوده .

به گفته نرشخی^۳ این دروازه به نام معبد الخیل - امیر عرب بخارا - نامیده شده^۴ . از دروازه غربی کهن‌دز تا دروازه معبد «ریگستان»^۵ بوده . ظاهراً دروازه معبد همان دروازه ففسکون یا دروازه امام کنونی است^۶ ، که الحال

۱ - این تاریخ مشکوک است . از پس ابو حفص در سال ۸۷۴ ه . به عنوان رئیس شهر یاد شده است (به بعد رجوع شود) .

۲ - چاپ شفر ، ۱۵ .

۳ - همانجا ، ۵۱ .

۴ - > باید «معبد الجلیل» خواند (نام عامل بخارا در ۱۵۷ - ۱۴۸ هجری<

۵ - نرشخی ، چاپ شفر ، ۲۴۰ .

۶ - این دروازه به نام «امام کبیر» ابو حفص نامیده شده و در آثار ادبی به اسم وی موسوم است ، رجوع شود به نسخه خطی CPB ، ف . خانیکوف ، ۸۱ (تاریخ <امیر> نصرالله) ، ورق ۱۱۷ . مقبره امام را در این ایام هم به مسافران نشان می‌دهند . نام وی را اکنون در بخارا «ابو حفص» تلفظ می‌کنند (و بدیهی است که این تلفظ خطاست) . در نوشته تازه‌ای که پرگور امام است وی «استاد علماء ماوراءالنهر» نامیده شده . رجوع شود به ، بارکولود ، «گزاش مأموریت ترکستان» (۱۹۲۰) ص ۲۱۵ .

هم «تپه بزرگ و مرتفعی با دو تپه کوچکتر و باریک و دراز در آنجا برپاست»

تپه‌ها و تل‌ها اکنون هم گورستان است^۱. بدین قرار:

دروازه نو در بخش شمالی شهرستان قرار داشته.

دروازه حقره اندکی غربی‌تر بوده.

مسجد قریشیان در دست راست دروازه نو [«چون بدین اندر آیی»]

نزدیک خانه ابوحنیفه بوده.

حصار ربض^۲ در عهد مسلمانان ساخته شده - یعنی در سال ۲۳۵ هجری

و مانند حصار کنونی شهر دارای ۱۱ دروازه بوده.

استخری^۳ دروازه‌های مزبور را به ترتیب برمی‌شمرد و از گوشه جنوب

غربی شهر شمارش را آغاز می‌کند.

به شرح زیر:

۱ - دروازه میدان (المیدان) که سوی جاده خراسان گشوده می‌شده.

۲ - دروازه ابراهیم، در مشرق دروازه اولی.

۳ - دروازه ریو.

۴ - دروازه مردقشه (مردقشه - که در تاریخ آمده).

۵ - دروازه کلاباد.

۶ - دروازه نوبهار^۴.

۱ - پاسلاوسکی «بخارا» ص ۵۶.

۲ - نرشخی، چاپ شفر، ۳۴-۳۳.

۳ - استخری، ۳۰۶ و بعد.

۴ - به گفته قوماشک («Sogdiana», S. 103) کلمه «Vihāra» «دره‌های

سانسکریت در دولت هیاطله و بعدها در زمان اوینودان و منولان - به شکل «Buhāra»

۷ - دروازه سمرقند . جاده سمرقند و دیگر نقاط ماوراءالنهر از آنجا آغاز می گردیده .

۸ - دروازه فرغانه .

۹ - دروازه رامیش .

۱۰ - دروازه حد شرون که جاده خوارزم از آنجا آغاز می گردیده .

۱۱ - دروازه غشج .

دروازه های مردقشه و کلاباد برجاده نسف (قرشی) و بلخ بوده .
مطالب مذکوره نشان می دهد که :

دروازه میدان مطابق است با دروازه کنونی قراکول

»	اجراهیم	»	»	»	شیخ جلال
»	ریو	»	»	»	نمازگاه
»	مردقشه	»	»	»	سلاخانه
»	کلاباد	»	»	»	کوال [قوال] (قرشی)
»	نوبهار	»	»	»	مزار
»	سمرقند	»	»	»	سمرقند
»	فرغانه	»	»	»	امام
»	رامیش	»	»	»	اوغلان
»	حد شرون	»	»	»	تلپاچ
»	غشج	»	»	»	شیرگیران

→ {بخار} در آمد و حال آنکه در نزد ایرانیان بطور کلی به شکل «Behār» بر-
می خوریم . اسامی معبد «نوبهار» (همانجا S. 79) و برخی جاهای دیگر درحوالی بلخ
به رسم دلیل اقامه شده . وجود دروازه نوبهار در سمرقند و بخارا نشان می دهد که در این
نقاط - لااقل در دوران معینی - شکل ایرانی این کلمه استعمال می شده .

درسخی در يك جای تألیف خویش می‌گوید^۱ که در زمان فتح عرب شهر بخارا فقط همان شهرستان بوده. ولی از سختانی که خود وی در جاهای دیگر کتاب گفته، پیداست^۲ که حتی در زمان پیش از اسلام هم دیگر بخش‌های شهر واجد اهمیت بوده، منتهی، شاید جزو شهر محسوب نمی‌شده‌اند. مرزهای شهر قدیم (یعنی مرزهای شهری که پیش از سامانیان وجود داشته و شاید به دوران ابو مسلم مربوط بوده)^۳ به وسیله حصار دیگری که ۱۱ دروازه داشته^۴ مشخص شده بوده.

نام این دروازه‌ها به شرح زیر برده: ۱/ آهنبین. ۲/ دروازه پل حسان. ۳ و ۴/ دروازه قرب مسجد ماخ. ۵/ دروازه رخنه. ۶/ دروازه قرب کاخ ابوهشام النسانی. ۷/ دروازه قرب پل بازار کوچک (سویق). ۸/ فارچک. ۹/ دروازه ج. ۱۰/ دروازه کوچه مغان. ۱۱/ دروازه سمرقند (درونی). از داستان‌های که درسخی درباره حریفی بزرگ سال ۳۲۵ هجری نقل می‌کند پیداست که مدرسه فارچک و دروازه‌ای که به این نام موسوم بوده در شمال نهر عمده شهر (که چنانکه خواهیم دید تقریباً در محل کنونی جاری بوده است) و مسجد ماخ در جنوب نهر مزبور قرار داشته. بدین قرار - و

۱ - چاپ شفر. ۲۹.

۲ - همانجا. ۲۴ - ۱۹.

۳ - همانجا. ۶۳.

۴ - استخری ۳۰۷؛ ابن حوقل ۳۵۶؛ مقنسی، ۲۸۰.

۵ - به احتمال قوی در این مورد هم مانند اثر استخری - به جای رخنه باید،

در حقیقت که به معنی «حیات» و «میدان» است خوانده شود.

۶ - چاپ شفر. ص ۹۴-۹۳.

در این مورد شمارش دروازه‌ها از بخش شمال شرقی شهر آغاز شده است و محل آنها را می‌توان به شرح زیر مشخص کرد :

دروازه بهار ، مقابل دروازه نوبهار (مزار) .

دروازه پل حسان مقابل دروازه کلاباد (قرشی) .

دروازه مسجد میخ مقابل دروازه مردکشان وریو (سلاخانه و نمازگاه) .

دروازه رُخنه مقابل دروازه ابراهیم (شیخ جلال) .

دروازه کاخ ابوهشام مقابل دروازه میدان (قراکل) .

دروازه پل بازار کوچک (سویق) مقابل غشج (شیرگران) .

دروازه فارجک مقابل حد شرون (تل باج) .

دروازه دروازجه مقابل رامین (اوغلان) .

دروازه کوچه مغان مقابل دروازه فرغانه (امام) .

دروازه سمرقند مقابل دروازه سمرقند .

حصار دو ردیفه‌ای که شهر را احاطه می‌کرده در قرن دوازدهم میلادی ، نخست توسط ارسلان خان مجمد وزان پس گلشیج تمغاج خان مسعود در سال ۶۰۰ هجری و در آغاز قرن سیزدهم توسط محمد خوارزمشاه ساخته شد .

پیش از آنکه به نام‌های کوی‌ها و خیابان هائی که باقی و محفوظ مانده‌اند پردازیم باید سخنی چند درباره سازمان آبیاری بگوئیم . بنا به گفته فرسخی اربق [جوی - نهر] عمده شهر «رودزر» نام داشت . به گفته مقدسی «رود از سوی کلاباد وارد شهر می‌شود . در اینجا سدها ساخته شده و ورغ‌های متحرک تعبیه گشته و الوارهایی قرار داده‌اند . تابستان ، به هنگام آب خیز الوارها را یکی بعد از دیگری هرچه آب بالاتر می‌آید برمی‌دارند ، بطوری که بخش

اعظم آب به حوضچه های ورغ های متحرك رفته زان پس به سوی پی کند (بیکند) جاری می شود . اگر این حبله را به کار نمی بردند آب متوجه شهر می شد . این محل فاشون خوانده می شود .

پائین تر از شهر ورغ های متحرك دیگری وجود دارد که «رأس الورغ» نامیده می شود و ساختمان آن به شکل پیش گفته است : رود شهر را از میان قطع می کند و از بازارها می گذرد و به (نهرها) تقسیم می شود و در کوی ها جاری می گردد .

در شهر حوض های وسیع روباز وجود دارد . در کنار این حوض ها جاهای در داری از تخته چوب برای وضو [غسل؟] ساخته اند . گاه آبی که متوجه پی کند می کنند فایق آمده و در بحبوحه تابستان اراضی را مستور می سازد . در آن سال که من وارد آنجا شدم آب اراضی بسیار را غرق کرد و به مردم زیان رسانید . شیوخ برای ساختن سد خارج شدند . طبق حسایی که من کردم شیخ ابوالعباس الیزدادی مبالغه گزافی صرف کمک به این کار کرد . آب تیره رنگ است و زباله فراوان در شهر به درون آن می ریزند .

از سخنان مقدسی چنین برمی آید که اریق در حدود دروازه کنونی قرشی - یعنی تقریباً در همان محل امروزی - داخل شهر می شده . ظاهر آن در بخش شرقی شهر «پل حسان» که پیش تر از آن یاد کردیم - بر اریق احداث شده بوده . از محل «دروازه بازار کوچک [بازارچه] (سویق)» چنین حلس زده می شود که اریق در نزدیکی دروازه کنونی شیرگیران از شهر خارج می شود .

استخری جوی های کوچک شهر را که به گفته وی^۱ از اریق بزرگ

« زر » (که از میان شهر می گذشته) منشعب می گشته بر می شمرد :

۱ - اریق فشیدیزه : به محل ورغ (از آنجائی که اریق از سمت مشرق داخل شهر می شده این محل با فاشون مطابقت دارد نه « رأس الورغ » مقدسی) متفرع می شده و در محل جوبار (جویبار) ادوا بر اھیم از دروازه مرد قشه (اکنون سلاخانه) گذشته به دروازه « شیخ ابوالفضل جلیل » رسیده و به اریق نو کنده می ریخته . بر کنار این اریق گذشته از قطعات زمین در حدود ۲۰۰۰ کوشک و بوستان وجود داشته . و درازای مسیر آن قریب نیم فرسخ بوده . « شیخ ابوالفضل » همان وزیر مشهور سامانیان یعنی ابوالفضل محمد بن عبید الله بلعمی (متوفی به ۳۲۹ هـ) می باشد . محتملاً دروازه ای که به نام وی بوده همان دروازه ابراهیم است که نام کنونی خود را از وی کسب کرده (شیخ جلال) . اکنون نیز در قرب مقبره او مدرسه و گورستان جوبار وجود دارد .

۲ - اریق جویبار بکار (به معنی « جوی سودمند ») : از محلی در وسط شهر ، نزدیک مسجد انبیاء [؟] [« مسجدی که آن را به قواریرین باز خوانند » - ترجمه استخری - چاپ تهران ، ص ۲۴۰ ، مترجم] منشعب می شده و آن نیز به اریق نو کنده می ریخته . و بر کنار آن قریب ۱۰۰ باغ و کوشک وجود داشته .

۳ - جویبار القواریرین (« جویبار شیشه گران » [قاروره گران]) : در محل « مسجد عارض » منشعب شده به شهر جاری می شده و بخشی از ربض را مشروب می ساخته . این اریق از جویبار سابق الذکر پر آب تربوده و تعداد بیشتری از باغها را مشروب می کرده .

۴ - جو - (غشج) یا جویبار العارض : نزدیک مسجد عارض از شهر جاری می شده و بخشی از ربض را مشروب ساخته به اریق نو کنده می ریخته .

نام نخستین این اریق حاکی از آن است که در بخش غربی شهر جاری بوده و بالتبجیه مسجد عارض نیز در آن بخش برپا بوده است .

۵ - اریق پی کند (بیکنند) : که در اول‌های کوی ختخ («کوی رهبر») منشعب می‌شده و بخشی از ربض را مشروب می‌ساخته و به اریق نوکنده می‌ریخته . از مطالب بعدی چنین برمی‌آید که این اریق بخارا به نام شهر پی کند (اگر تلفظ این اسم را دخویه صحیح داده باشد) موسوم گردیده ولی ظاهراً هیچ نسبتی با آن شهر نداشته .

۶ - اریق نوکنده که در نزدیکی «سرای حمدونه» [در ترجمه فارسی اصطخری «حمدویه» چاپ شده است] از رود منشعب می‌شده ، و آب‌های دیگر اریق‌ها بدان می‌ریخته . این اریق بخشی از ربض را مشروب می‌کرده و زان پس ، بدون اینکه اراضی را آبیاری کند - در صحرا به هدر می‌رفته . نام این اریق (نوکنده) این حدس را تقویت می‌کند که بعد از اریق‌های دیگر کنده شده و محتملاً سبب حفر این بوده که فاضل آب در آن ریزد .

ظاهراً این اریق در بخش غربی و بیشتر در قسمت جنوب غربی شهر جاری بوده .

۷ - اریق طاحونه (آسیاب) : در شهر و در محل نوبهار منشعب می‌شده و بخشی از ربض را مشروب می‌کرده . آسیاب‌های بسیار بر این اریق وجود داشته . آب این اریق بطرف پی کند (بیکنند) جاری بوده و ساکنان محل اخیر الذکر از آن استفاده می‌کردند . بدین قرار ورغ‌های متحرکی که مفیدی می‌گوید ، به احتمال قوی ، در نزدیکی دروازه مزار قرار داشته .

۸ - اریق کشنه : این اریق نیز در قرب محل نوبهار از شهر جاری می‌شده و محل مزبور از آب آن استفاده می‌کرده . برکنار این اریق کوشک‌ها و

قطعات زمین و باغ‌های فراوان وجود داشته . از کشته می‌گذشته و تا مایمرغ
 - یعنی قریه‌ای که فقط يك منزل راه با نصف^۱ (قرشی) فاصله داشته - می‌رسیده .
 ۹ - اریق رباح : نزدیک «ریگستان» ، از رود منشعب می‌شده . و تا
 كوشك رباح می‌رسیده . برکنار آن در حدود ۱۰۰۰ باغ و كوشك وجود داشته .
 ۱۰ - اریق ریگستان: در قرب «ریگستان» منشعب می‌شده و «ریگستان»
 و کهن دز و کاخ از آب آن استفاده می‌کردند . این اریق به كوشك جلال-
 دیزه می‌رسیده .

۱۱ - اریقی که نامش نقل نشده : در قرب پل حمدونه (یعنی ، محتملاً ،
 و به تقریب همانجائی که مبدأ نوکنده بوده) منشعب می‌شده . و تا حوض‌های
 واقع در نزدیکی دروازه بنواسد از زیرزمین جاری بوده (یعنی نزدیک ضلع
 جنوب غربی شهرستان) ، فاضل آب آن به خندق کهن دز [پارگین قهندز]
 می‌ریخته .

۱۲ - اریق زغرکنده [؟] در محل ورغ (محتملاً منظور نظر همان
 رأس الورغ مقدسی است) منشعب شده و از کنار دروازه دروازه و از بازاری
 به همین نام می‌گذشته و زان پس از کنار دروازه سمرقند عبور کرده به محل
 اسپیدماسه می‌رسیده . طول مسیر آن يك فرسخ بوده . و در کنار آن كوشك‌ها
 و قطعات زمین و باغ‌های بسیار وجود داشته . ظاهراً این اریق در بخش شمال
 غربی شهر جاری بوده است .

مقایسه این مطالب را با اوضاع کنونی آبیاری بخارا به کسانی می‌گذاریم
 که می‌توانند در محل به تحقیق در وضع زمین و نقشه شهر پردازند^۲.

۱ - استخری ، ۳۳۲ .

۲ - رجوع شود به اوتمیاکوف ، «در باره نقشه تاریخی» ، ص ۱۴۸ و بعد .

اماراجع به مطالب مربوط به کوی‌ها و خیابان‌ها و ابنیه قرون وسطی... در این مورد نخست باید به اطلاعاتی که در تألیف نرشخی، راجع به شهرستان وجود دارد اشاره کنیم^۱.

قتیبه شهرستان را میان اعراب تقسیم کرد و از دروازه بازار تا دروازه نو را به قبیله‌های مضر و ربیعه داد و باقی را به اهل یمن. «و چون به شهرستان اندر آبی نخستین کوی که به دست چپ است آن را کوی رندان خوانند و از پس آن کلیسای ترسایان بوده است که بعدها به مسجد قبیله بنی حنظله مبدل شده.» و چون از شهرستان اندر آبی به دست راست کوی است که آنرا کوی وزیر «بن ایوب بن حسان» خوانند، و آن کوی را کوی کاخ نیز خوانند.

ایوب بن حسان معاصر قتیبه و نخستین امیر عرب بخارا بوده. امیران بعدی بخارا نیز در اینجا زندگی می‌کرده‌اند. این کوی و کاخ به دهقانی که او را خینه می‌گفتند متعلق بوده. «و چون اسلام آورد احمد نام او گشت». در قرب باره شهرستان «چوبه بقالان» و «بازار پسته شکنان» بوده.

در شهرستان نزدیک دروازه بنو سعد کوشک حسن بن علاء سعدی [سفدی؟] قرار داشته. (این کوی و دروازه به نام پدر او علاء موسوم بوده است). هیچ پادشاهی را چنین کوشکی نبوده. وی از اراضی خویش ماهیانه ۱۲۰۰ دینار در آمد داشته است. در قرب مخرج دروازه بنو اسد کاخ امیر خراسان برپا بوده. و در نزدیکی دروازه حق ره یعنی در قرب زاویه شمال غربی شهرستان هنوز هم صومعه امام ابو حفص برپا و مورد احترام بوده و در کنار آن مساجد و صومعه‌های بسیار وجود داشته. نزدیک دروازه نو

«چون بدین در اندر آئی به دست راست مسجد قریشیان است» و «این را مسجد قریشیان بدان می‌خوانند که مقاتل بن سلیمان القریشی آنجا باشیده است و ابن مقاتل مولای (۱) حیان^۱ خبطی مشهور - از همراهان قتیبه - بوده .

تل بزرگی را پیشتر یاد کردیم (ص ۲۴۴) و گور افراسیابش می‌دانسته‌اند، در دوران سامانیان مربوط به عهد پیش از اسلام می‌شمردند . و موضع گور سیاوش را که توسط افراسیاب کشته شده بوده در قرب دروازه شرقی کهن دز می‌دانسته‌اند . و اینجا آتش پرستان (مغان) در نوروز پیش از برآمدن خورشید خروسی قربانی می‌کردند، «و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌ها است» و به «گریستن مغان» مشهور می‌باشد.^۲ گذشته از کاخ مشهور کهن دز کاخ های پادشاهی دیگری پیش از اسلام در «ریگستان» نیز برپا بوده^۳ و مضاف بر این، محلی که در بخش جنوب شرقی شهر قرار داشته و بعدها به نام «در مسجد ماخ» موسوم گردیده بود نیز ، دارای اهمیت فوق‌العاده بوده . در این محل بازار «ماخ روز» برپا بوده و سالی دوبار بازاری که در آن بتان می‌فروختند (محتملاً مجسمه های بودا) تشکیل می‌یافته . این رسم بت پرستان در زمان سامانیان نیز باقی بوده^۴ . و بازار بت فروشی آنچنان گرم بوده که به

۱ - می‌دانیم که کلمه «مولی» معانی گوناگون دارد . و ممکن است هم به معنی «متبوع» و هم «تابع» باشد . در این مورد به احتمال بیشتر ، معنی دوم در نظر است زیرا حیان خبطی ، و مقاتل قریشی بوده‌است؟

۲ - فرشخی ، چاپ شفر ، ۲۱ .

۳ - همانجا ، ۲۴ .

۴ - فرشخی می‌گوید که این رسم «حالا نیز همچنان مانده است» . از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که رسم مزبور پس از تولد مؤلف (۲۸۶ هـ . سمعانی ، چاپ هارگولیوس ، ذیل کلمه «الفرشخی») و پیش از تنظیم کتاب (۲۳۲ هـ .) متروک گشت .

مبلغ ۵۰۰۰ درهم بت فروخته می‌شده.

بانی این رسم را ماح شاه افسانه‌ای می‌شمردند. روایت است که در این محل پیشه‌ای وجود داشته و بازار در سایه درختان تشکیل می‌شده، پادشاه در محلی که بعد ها مسجدی در آنجا پدید آمد بر تخت جلوس می‌کرد و مردم را به خرید بتان ترغیب می‌نمود. زنان پس در اینجا معبد آتش پرستان بنا گردید و در روزهای بازار مردم برای عبادت به آن محل روی می‌آوردند. در عهد اسلامی یکی از مساجد عمده و بزرگ را در این جا ساختند^۱.

در قرن دوازدهم میلادی سماعی^۲ این روایت را به صورت دیگری شنیده بوده، می‌گوید که ماح آتش پرست بوده و اسلام آورده و خانه خویش را به مسجد مبدل ساخته. در زمان سماعی در کوی «در مسجد ماح» بازاری دائمی وجود داشته.

سرانجام در قرن دوم هجری محل دیگری به نام کش کشان^۳ اهمیت پیدا کرد که بازرگانان ثروت مند که از غربا بودند پس از اشغال شهر قوسط قتیبه به آنجا نقل مکان کردند.

توماسک^۴ ایشان را از بازماندگان کوشانیان یا اقلیت ها [هپاطله]

۱ - فرشخی. چاپ شفر، ۱۹ - ۱۸. اکنون مسجد ماح را همان مسجد مفاک می‌دانند. رجوع شود به: «بارقوله»، «در باره برخی نسخ خطی شرقی»، ص ۹۲۶، او منیاکوف، «در باره نقشه برداری تاریخی»، ص ۱۵۱، نام کنونی «مسجد مفاک» به جای «مسجد ماح» در تألیف فرشخی هم ذکر شده (چاپ شفر ص ۶۳).
۲ - «متون»، ص ۶۶ (سماعی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الماخی»);
یا قوت، «معجم»، ۱۷، ۳۸۰.

۳ - در تألیف فرشخی، «آل گنکته» یا «آل کشکان».

۴ - «متون»، s. 106. «Sogdiana». Tomaschek. سخنان فرشخی که بمدا نقل شده - عقیده توماسک را دایر بر اینکه کش کشان بودائی بوده‌اند رد می‌کند.

می‌شمارد. ایشان خانه های خویش را که در شهرستان بوده به اعراب گذاشتند و در بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند و هر کس گرد برگرد کوشک خود «خان های چاکران و اتباع خویش بنا کرد و در جوار کوشک های خود بوستانی ساخت» - چنانکه به زودی شهر نواز لحاظ عده نفوس از شهر کهنه پیش افتاد. و این محل به نام «کوشک مغان» مشهور گردید. در این مکان بیشتر معابد آتش پرستان وجود داشته. و چون سامانیان به بخارا نقل مکان کردند «غلامان و نزدیکان پادشاه» دست به خرید اراضی کوشک مغان زدند و بهای هر جفت را به چهار هزار درم رساندند.

فرسخی، ضسناً، سخنان نوح بن نصر را نقل می‌کند که بهای زمین زمانی بیشتر بوده و به جفتی ۱۲۰۰۰ درم [سنگ نقره] می‌رسیده. روایت است که زمانی میان ساکنان کوشک ها و مردم مسلمان شهر خلاف افتاد. [مسلمانان] کوشک ها را به حمله فرو گرفتند و درها را شکستند و بعدها به هنگام توسعه مسجد جامع آن درها را به کار بردند. بر در هر کوشک نقش بت صاحب خانه (محملاً) روح حامی خاندان (منقوش بوده. این نقوش بر درهای مسجد جامع نیز محفوظ مانده بوده. فقط صورت ها را محو کرده بودند. در عهد سامانیان هنوز دو سه کوشک باقی بوده. در قرن دوازدهم میلادی فقط يك در منقوش بنفش بت محفوظ مانده بوده. مناسفانه محل کوشک مغان را معلوم نکرده اند. از آنجائی که «در کوی مغان» در مقابل دروازه امام کنونی واقع بوده بنا براین کوشک مغان را، محملاً، باید در بخش شمال غربی شهر جستجو کرد. فرسخی نیز از کوی مغان یاد می‌کند.

۱ - فرسخی، چاپ شفر، ۲۹، ۴۸ - ۴۷، ۶۲.

۲ - همانجا، ۵۶.

بین کوی مزبور و «کوی دهقانان» بازار خرقان قرار داشته .

اما راجع به ابنیه اسلامی ... باید، پیش از همه، از مسجد جامع سخن راند.^۱ نخستین مسجد (جامع) را هفتیمه در سال ۹۴ هجری درون کهن دز، و در همان نقطه‌ای که پیشتر بتخانه - و شاید معبد بودائیان - بوده بنا کرد . و برای نماز عید، یعنی ادای مراسم دینی در دو عید بزرگ، محلی در بخش شمالی «ربگستان» نزدیک دروازه معبد اختصاص داده شده بود. مسجد جامع نو را - بین کهن دز و شهرستان - فضل بن یحیی برمکی (۱۷۹ - ۱۷۸ هجری) امیر (خراسان) ساخت . بنای این مسجد در سال ۲۹۰ هجری توسعه یافت و اسماعیل سامانی بسیاری از خانه‌های مجاور را خرید و مسجد را «زیادت کرد» . در آغاز پادشاهی نصر (۳۳۲ - ۳۰۲ هجری) دو بار خراب شد، یکبار به هنگام نماز آدینه بود که خلق بسیار هلاک شدند . حساکم فرمود تا بنارا تجدید کنند و مناره آن را در سال ۳۰۶ هجری ایدوعبدالله جبرسانی وزیر مال خویش ساخت. منظور نظر جغرافیون عرب همین بنا بوده .

بنا به گفته معدسی^۲ این مسجد چند حیاط بسیار پاکیزه داشته . در کنار این مسجد بزرگترین کارگاه نساجی شهر قرار داشته^۳. گذشته از این بنای دیگری که در ۳۴۰ هجری توسط امیر نوح بن نصر در قرب «کاخ امیر خراسان» ساخته شده بوده وجود داشت . محتملاً این ساختمان در بخش جنوب غربی شهرستان برپا بوده .

۱ - همانجا . ۵۱ . ۴۷ .

۲ - مقلسی . ۲۸۰ .

۳ - فرشخی . جاب شهر . ۱۸ .

در باره این بنا فقط همین می‌دانیم که در قرن ششم هجری هنوز وجود داشته . محتملاً داستانی که از مترجم تألیف نرسخی در بالا نقل کردیم و وی از تنها دری سخن می‌گوید که نقش بت بر آن بوده و در آن زمان هنوز باقی بوده است، مربوط به همین ساختمان است، زیرا جاده‌ای که به کاخ امیر - خراسان منتهی می‌گشته از کنار همان در می‌گذشته .

امیر منصور در سال ۳۶۰ هجری امر کرد تا برای نماز عید محل تازه‌ای به فاصله نیم فرسخ از دروازه کهن دز - بر سر راه قریه سمین بسازند . محل قریه اخیر الذکر معلوم نیست . ظاهراً نمازگاه جدید عید در کنار محل قدیمی بوده ^۱.

مسجد جامع سامانی در سال ۴۶۰ هجری به هنگام مبارزه‌ای که میان پسران طمغاچ خان ابراهیم بر سر تخت و تاج درگیر بوده ، سوخت . بدین معنی که بر اثر سقوط مواد سوزانی که از کهن دز افکنده بودند آتش در سر چوبین مناره افتاد و بر روی مسجد خراب شد . سال بعد مسجد از نو ساخته - شد و سر مناره را از خشت پخته ساختند . گذشته از این ، بنای جدیدی اندکی دورتر از کهن دز احداث کردند که مقصوده در آنجا فرار داشته . مقصوده و منبر و محراب در سمرقند تراشیده شده بود .

ارسلان خان محمد فرمود تا مسجد جامع نوی در شهرستان بنا کنند . ساختمان مسجد « در غایت تکلف و نیکوئی » در سال ۵۱۵ هجری به پایان رسید . ظاهراً این مسجد تا زمان هجوم چنگیز خان برپا بوده . مناره‌ای که در در سال ۵۲۱ هجری^۲ بر آورده بودند اکنون نیز وجود دارد و به احتمال قوی

۱ - نام این قریه در « عبدالله نامه » ، « حافظ ثانی » آمده ، نسخه خطی

موزه آسیائی ورق b ۱۱۶ .

۲ - « متون » ، ص ۱۷۲ (« کتاب ملازاده »)

دستخوش تخریب نگردیده بوده تا اینکه به هنگام قیام سال ۱۹۲۰ میلادی از آتش ارتش محاصره کننده زیان دید.

اندکسی پیش از آن تاریخ، در سال ۵۱۳ هجری ارسلان خان نزدیک دروازهٔ ابراهیم نمازگاه عید دیگری احداث کرد - یعنی در همان محلی که اکنون هست. در قرن پنجم هجری کاخ نسمی الملک (۴۷۳ - ۴۶۱ هجری) با باغ‌ها و مراعات و باغ وحش، در اینجا قرار داشت. این محل «غرق» (غرق به جای «فرق») شمرده می‌شد و به نام بانی آن شمس آباد نامیده شد. شمس آباد در زمان جانشین شمس الملک یعنی خضر - نیز معمور بود ولی زان پس به انحطاط گرائید و در زمان هجوم سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۸۲ هجری) بالکل ویران گشت^۱. در بخارا «مسجد الشام» که سمعانی و یاقوت از آن یاد کرده‌اند نیز وجود داشته^۲.

شمار کاخ‌های شاهی که در زمان‌های گوناگون در بخارا ساخته شده بوده بسیار است. امیر اسمعیل درجوی مولیان که نزدیک کهن دژ و «ریگستان» قرار داشته و بهترین محل بخارا شمرده می‌شده^۳ کاخی برای خویش بنا کرد. از دروازهٔ «ریگستان» تا مرغزار «دشنگ» که مجاور کهن دژ و نیزار بوده - کاخ‌ها و مهمانسراها و باغ‌ها و حوض‌ها قرار داشتند. محتملاً منظور نظراز جوی مولیان یکی از دو اریقی است که استخری یاد کرده و در قرب «ریگستان»

۱ - فرشخی، چاپ شفر، ۲۸ - ۲۷. در بارهٔ کلمهٔ «قرغ» رجوع شود به «با برنامه»، ترجمهٔ بورجی، ۱، ۸۱ و بعد همچنین بار تولد، «آبباری»، ص ۳۱.
۲ - سمعانی، چاپ مارکوفیوس، ذیل کلمهٔ «القامی»، یاقوت، «معجم».

منشعب می شده ، یعنی اریق ریگستان و یا رباح و به احتمال اقوی اریق دومی که به گفته استخری قریب ۱۰۰۰ باغ و کوشک بر کرانه آن برپا بوده می باشد. اکنون روستائی که در دو ورستی (ورست $\times ۱/۰۶$ کیلومتر) بخارا قرار دارد به نام «جوی مولیان» موسوم است^۱. بنا به گفته فرسخی اهل محل جوی مولیان^۲ را برگردانده «جوی مولیان» کرده اند زیرا که اسماعیل در این محل برای افراد نگهبان خویش خانه ها بنا کرد^۳ و وقف ایشان نمود و بخشی از عایدات آن اراضی را هم وقف مولیان نمود. این زمین هازمانی ملک بخار- خداتان بوده. اسمعیل جوی مولیان و دشتک را از حسن بن محمد بن طالوت خرید. در آمد دشتک وقف مسجد جامع گشته بود. کاخ جوی مولیان تا پایان روزگار سامانیان معمور بوده.

کاخ دیگری که در «ریگستان»^۴ ساخته بوده تا سال ۳۵۰ هجری برپا بود ، و در جوار آن ادارات قرار داشته . در زمان عبدالملک (۳۵۰ - ۳۴۷ هجری) وزیر ابو جعفر عتبی^۵ (پیش از ۳۴۸ هجری) مسجد مجلی در

۱ - فرسخی ، ترجمه لیکوشین ، ۳۸ .

۲ - جمع الجمع کلمه «مولی» .

۳ - کلمه «مولی» در اینجا به همان معنی «غلام» که فرسخی آورده (چاپ شفر .

۸۳) استعمال شده است .

۴ - فرسخی ، چاپ شفر ، ۲۵-۲۴ .

۵- مترجم فرسخی وی را با مؤلف «تاریخ یمینی» (رجوع شود به ماقبل ص ۶۹) اشتباه می کند و وی را به خطا احمد بن حسن می خواند ، گریزی در يك جا (دمنون ، ص ۸) (احمد بن حسین) و جای دیگر (همانجا ، ص ۱۰) حسین بن محمدش می خواند .

این مکان بنا کرد . به هنگام آشوبی که بر اثر مرگ ناگهانی عبدالملک برپا شد عاصیان کاخ را غارت کرده سوزاندند .

امیر منصور فرمود تا آن را از نو بنا کنند ولی سالی نگذشت که بار دیگر دستخوش آتش گشت و این بار حریق تصادفی بوده است و سبب آن سنت و رسمی بوده از عسرت پرستی که در جشن های ویژه آتش می افروختند^۱ . بنا بالکل سوخت ، و اموال امیر به جوی مولیان منتقل شد و زان پس «ریگستان» متروک گردید . با این حال مقدسی^۲ که تألیف خویش را در پایان قرن چهارم هجری نوشته کاخ ریگستان را روبروی قلعه در جهت مغرب قرار می دهد .

منصور پس از گذشت سالی چند از آتش سوزی ، در سال ۳۵۶ هجری ، کاخی در نزدیکی دروازه نو و مکانی که کارک علویان نام دارد بنا کرد^۳ . این کاخ نیز مانند کاخ اسمعیل تا پایان کار سامانیان معمور بوده . و زمین آن ملک پادشاه شمرده می شده ، تا اینکه در عهد پادشاهی شمس الملک وی آن اراضی را به علمای بخارا بخشید .

در زمان قراخانیان^۴ ، گذشته از شمس آباد مذکور ، از کاخ احمدخان (متوفی به سال ۴۸۸ هجری) در «جوبیار» - یعنی در قرب دروازه ابراهیم - نیز یاد شده است . ارسلان خان فرمود تا آن «سرای را برداشته و به حصار [کهن دز] بردند» . و بعد از چند سال کاخ تازه ای در کوی دروازجه (یعنی بخش شمال غربی شهر) در کوی جولیت بنا کرد . و در آنجا دو گرمابه ساخت .

۱ - درباره این رسم رجوع شود به ، «خانیکوف» ، «در وصف خان نشین بخارا» ،

ص ۲۰۸ .

۲ - مقدسی ، ۲۸۱ - ۲۸۰ .

۳ - فرشخی ، چاپ شفر ، ص ۲۷ .

بعدها ارسلان خان آن کاخ را مدرسه ساخت و برای خود کاخ جدیدی در
قرب دروازه سعدآباد (جنوسعد) یعنی نزدیک ضلع جنوب غربی شهرستان -
بنا نمود .

سمعانی ، گذشته از نام های کوی های یاد شده - کوی های زیر را نام
می برد :

کوی جدید^۱ .

کوی ذیمون^۲ («مقابل خانقاه»).

کوی ریو^۳ .

کوشک فارزیه نزدیک دروازه میدان ، یعنی دروازه کنونی قره کل^۴ .
نرخشی در ضمن داستان آتش سوزی سال ۳۲۵ هجری از کوی بکار
(محملاً در نزدیکی اریقی به همین نام قرار داشته) در بخش غربی شهر بین
دروازه سمرقند و دروازه فارچک - نام می برد^۵.

۱ - «متون» ، ص ۵۵ (سمعانی ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الجیدی»).

۲ - «متون» ، ص ۵۷ (سمعانی ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الذیمونی»).

۳ - یاقوت ، «معجم» ، II ، ۸۹۲ ؛ سمعانی . نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق

۱۹۴ ؛ چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الریوی» .

۴ - سمعانی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۳۱۴ ، چاپ مارگولیس ،

ذیل کلمه «الفارزی» . در تألیف یاقوت («معجم» ، III ، ۸۳۵) بدون کلمه «کاخ» و
بدون ذکر موضع .

۵ - نرخشی ، چاپ شفر ، ۹۳ .

۶ - یاقوت («معجم» ، III ، ۸۸۱) موضوعی را در بخارا که «فارقد» نام

داشته ذکر می کند .

خیابان‌های بخارا عریض^۱ و سنگ فرش بوده‌اند. سنگ را از کوه ورکه که در قرب روستائی به همین نام قرار داشته می‌آوردند. رشته جبالی که به سوی مشرق ممتد است و ناحیهٔ سمرقند را از ناحیهٔ کش جدا می‌سازد از این روستا آغاز می‌گشته است.^۲

سمعی^۳ محل ورکه را در دو فرسخی بخارا بر سر راه نسف (قرشی) ذکر می‌کند. در نتیجهٔ انبوه جمعیت، به رغم وسعت کوچه‌ها و خیابان‌ها، حتی در آن زمان هم تنگی جا در شهر احساس می‌گردیده، و این کمبود در بخارا بیش از دیگر بلاد قلمرو دولت سامانیان محسوس بوده بدین سبب غالباً در شهر آتش‌سوزی روی می‌داده.^۴

در کتاب نرشخی^۵ شرح دو حریق که در عهد پادشاهی نصر - در سال ۳۱۷ و ۳۲۵ هجری وقوع یافته بوده دیده می‌شود. حریق دوم بویژه خرابی بسیار بار آورد. جالب توجه است، با اینکه آتش بخش مهمی از شهر را فرو گرفته، چند بازار را منهدم کرده بود، مع‌هذا میزان خسارات بر روی هم فقط ۱۰۰۰۰ درهم و اندی قلمداد شده است. پاره‌ای دیگر از جوانب منفی این شهر (تعفن

۱ - مقدسی، ۲۸۴.

۲ - استخری، ۳۱۲.

۳ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۴۵۵. (چاپ مارگولایوس، ذیل کلمهٔ «الودکی» در تألیف یاقوت (معجم، ۱۷، ۹۲۴) - بدون تعیین مسافت. در صفحهٔ قبل (حدنجا ۹۲۳) همین روستا را یاقوت به نام «ورکی» و «ورکن» یاد می‌کند.

۴ - مقدسی، ۲۸۱.

۵ - چاپ شفر، ۹۴-۹۳.

و آب بد و غیره) که مقدسی^۱ و برخی از شاعران^۲ به شدیدترین لحنی مورد مذمت قرار می دهند نیز به سبب تراکم فوق العاده ساختمانها بوده است.

اما راجع به پیرامون و حومه شهر ۱۰۰۰ استخری^۳ آن را به ۲۲ رستاق قسمت کرده که ۱۵ رستاق درون حصار طولیلی قرار داشته - که اینجا نیز آن حصار مانند سمرقند و بلخ - حوالی و نقاط مجاور شهر را مصون و محفوظ داشته بوده. در کتاب ابوالحسن خیشابوری (رجوع شود به ماقبل ص ۶۱) بنای این حصارها^۴ به امیر ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی (۱۷۱-۱۶۷ هجری) نسبت داده شده و می بایست شهر و حومه را از حملات صحرا- نشینان ترك ایمن دارند. این اقدام را یزید بن غورك ملك سمرقند توصیه و به تجربه سغد اشاره و استناد کرده بوده زیرا مردم آنجا [سغد] بر اثر بنای چنین حصاری کاملاً در امان بوده اند. دروازه ها و برج ها به فاصله نیم میل (یعنی قریب يك ورست) از یکدیگر ساخته شده بود. ساختمان سراسر حصار فقط در سال ۲۱۵ هجری به پایان رسید.

مسعودی^۵ با اشاره به کتاب شخصی به نام سلمویه (یا سلمویه) زیر عنوان «در سلسله عباسیان و امرای خراسان» می گوید که فقط در زمان فضل بن سلیمان حصار قدیم که، یکی از شاهان باستانی سغد ساخته بوده و، مشرف به خرابی بوده تجدید بنا شد.

۱ - مقدسی، ۲۸۱.

۲ - ثعالبی، «دبئیة»، مستخرجات به ترجمه باریه دمینار، ۱۸۵، ۱-۱۸۴.

چاپ بیروت، ۱۷، ۹-۸.

۳ - استخری، ۳۱۰-۳۰۹.

۴ - نرشخی، چاپ سفر، ۳۳-۳۲.

۵ - «دبئیة»، ۶۵، ترجمه، ۹۶.

بنابہ گفته استخری^۱ محوطہ‌ای کہ حصار بخارا در میان می‌گرفته دوازده فرسخ درازا و همانقدر پهنا داشته . این حصار جادہ سمرقند را در مشرق طواویس - یعنی بہ فاصلہ ۷ فرسخی شہر^۲ و جادہ خراسان را در سہ فرسخی شہر - قطع می‌کرده^۳. گذشتہ از این روستاہای مفکان (در پنج فرسخی بخارا و سہ فرسخی شمال جادہ خراسان) و زندنہ^۴ . (۴ فرسخی شمال بخارا) درون حصار قرار داشتند . تعمیر و مرمت سالیانہ حصار مستلزم صرف مال فراوان بودہ و بار سنگینی بر دوش ساکنان شمرده می‌شدہ . فقط در زمان اسمعیل امنیت خارجی بہ چنان مرتبہ‌ای رسید کہ مردم شہر از آن بی‌غار معاف شدند . زان پس حصار اندک اندک خراب شد . و در قرن دوازدهم میلادی آن را «کمپیرک» (پیرزنک) می‌خواندند .

بقایای این حصارها اکنون نیز بہ صورت خاکریزی محفوظ مانده و در میان اہل محل بہ کمپیر - دیوال [دیوار پیرزنک] مشہور است و ن . ف . سبت فیماکوفسکی و پس از او ل . زیمین از آن بازدید کردہ اندہ . این خاکریز

۱ - استخری ، ۳۰۵ ، اشتباہی را کہ در چاپ روسی ۱۹۰۰ روی دادہ - و گفته شدہ بود کہ طول حصار معلوم نشدہ - در ZVORAO ، مجلد XIX > در تاریخ مرو، < ص ۱۱۹ ، اصلاح کردہ ام .

۲ - رجوع شود بہ ماقبل ، شرح طواویس .

۳ - ابن خردادبہ ، ۳۵ ، مسعودی ، ۶۵ .

۴ - استخری ، ۵۱۵ .

۵ - سبت نیاکوفسکی ، «گزارشی در جلسہ TKLA ، ۲۱ آوریل ۱۸۹۸ ، ص ۸۹-۹۲ ، زیمین . گزارش دوسفر بخارا ، ص ۱۱۹ و بعد . ل . زیمین می‌گوید کہ ویرانہ حصار نہ تنها در بخش شمال شرقی - کہ سبت نیاکوفسکی دیدہ بودہ - محفوظ مانده بلکہ در جنوب غربی - بر سر جادہ خراسان - ہم باقی است .

در شمال شرقی، «مرز حاشیه مزروع و بیابان لم یزرع» که در سمت شرق خاکریز تا کریمینه ممتد است - قرار دارد» ضلع شمالی آن بعضاً در امتداد کرانه چپ و مرتفع زرافشان ممتد است^۱. تلفظ نام‌های رستاق‌های بخارا و موضع آنها گاه مشکوک است. گاه اریق‌هائی که رستاق‌های مزبور را مشروب می‌کرده‌اند و استخری^۲ و درسخی بر شمرده‌اند^۳ از آنها کسب نام کرده‌اند. این اریق‌ها به شرح زیر است^۴:

۱ - اریق کریمینه: رستاق این شهر در تألیف استخری به نام یسیر (۵)

خوانده شده.

۲ - شاپور کام [شافر کام - در ترجمه استخری «سافری کام» نامیده شده است]^۵:

۱ - > مطالب ارزنده‌ای در باره حصار پیرامون واحه بخارا در تألیفات زیر وجود دارد، رجوع شود به: «یاکو بوسکی»، «هیت باستان شناسی: «شیشکین»، «کارهای باستان شناسی در ۱۹۳۷»: محمد اف، «مدافعه انشا آنلری»، - هیت تحریریه <.

۲ - استخری، ۳۱۱ - ۳۱۰.

۳ - چاپ شفر، ۳۱ - ۳۰.

۴ - سیت نیاکوفسکی (یادداشت‌ها، ص ۱۲۱) و بعد معتقد است که بسیاری از این اریق‌ها تا این ایام نیز نام‌های خود را حفظ کرده‌اند. رجوع شود به تقریظ من در ZVORAO، مجلد XIII ص ۱۱۵ O. و بعد، و بار تولد، «آبیاری»، ص ۱۱۹ و بعد.

۵ - کام - اصطلاح محلی بخارا که به جای «اریق» به کار می‌رفت (بار تولد، «آبیاری»، ص ۲۹). سیت نیاکوفسکی کلمه «کام‌زر» و «جوی زر» را «زر بزرگ» و «زر کوچک»، ترجمه کرده و از اینجا چنین توان نتیجه گرفت که کلمه محلی نهرهای بزرگتر از «جو» و «جوی» فارسی را می‌رساند. [کام فیروز؟ مترجم].

(بار تولد، «آبیاری»، ص ۱۲۰).

که به نام شاپور شاهزاده ایرانی که به بخارا نقل مکان کرده بوده خوانده شده است. وی از بخار خدات زمین دریافت کرد و در اینجا کاخی ساخت و روستای وردانه را احداث کرد. اریقی به این روستا آوردند. امیران وردانه که لقب وردان خدات داشتند تا آغاز قرن هشتم میلادی. رقیبان بخار-خداتان شمرده می شدند. وردانه را حتی قدیم تر از بخارا می دانستند. این روستا از لحاظ سوق الجیشی (همچون نقطه مرزی با ترکان صحرا نشین) صنعتی و تجاری اهمیت فوق العاده داشته^۱. در عصر جدید این محل تومن وردانزی را - که بخش مهمی از آن در سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ هجری) از ریگت پوشیده شده بوده^۲ تشکیل می داده.

۳- خرقان: (خرغان) علیا: رستاقی به این نام بیرون از حصار بزرگ و محتملاً نزدیک روستای خرقانکت سابق الذکر (خرقانکت) در شمال زرافشان و مقابل کریمینه قرار داشته.

۴- خرقان رود: محتملاً این اریق خرقان سفلی را مشروب می کرده. این رستاق درون حصار بزرگ قرار داشته. خرقان رود، بنا به گفته استخری

۱ - نرشخی، چاپ شفر. ۱۴.

2 - Tomaschek, «Sogdiana», S. 108.

این تومن هم به نام نهر خوانده شده بود (اکنون «شافرکام»). رجوع شود به، حافظ تانیش، «عبدالله نامه»، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۸۵. اکنون در نزدیکی قریه عرب خان نهر به دو «شافرکام» کهنه و نو - تقسیم می شود. ای. مارکوارت (Die Chronologie, S. 62) به خطا Shahpur - Kam را «خواست شاپور» ترجمه می کند و وردانه را با Fa-ti (فاتی) چینی یکی می داند. همچنین رجوع شود به،

Chavannes. «Documents» index

تا قریه زوش ممتد بوده . به گفته سمعانی و یاقوت^۱ قریه اخیرالذکر در نزدیکی نور قرار داشته یعنی به تقریب در بیست فرسخی بخارا .

۵ - غاو [عاو] خنفر : ظاهراً همین اریق در تألیف استخری نجار - خنفر (شاید بخار - خنفر) نامیده شده . این اریق رستاقی را به همین نام مشروب می ساخته و تاروستای خریشان^۲ و یا (به قول سمعانی) خریشان جاری بوده . موضع این روستا در هیچ تألیفی معلوم نشده . بنا به گفته نرشخی عاو خنفر (نهر مصنوعی نبوده و آب در این محل بستری برای خویش ساخته بوده . این نهر را می توان بانهر گودفر یا «واب کند - دریا» کنونی (که به نام روستای وافکند - بر سر راه خوارزم موسوم گردیده)^۳ یکی دانست . خانیکیوف نیز این نهر را بستر طبیعی رود می داند^۴ . شعبه های این نهر «زننده» و «رمیش» را هم مشروب می سازند .

۶ - سامجن . چنانکه پیش گفتیم این اریق به نام رود جرع (در تألیف استخری چنین است) و حرام کام نیز خوانده می شده و جاده سرقند را در چهار فرسخی بخارا قطع می کرده . محتملاً رستاق های سامجن ماوراء و سامجن مادون که استخری یاد کرده در این محل واقع بوده اند . آنگیری که

۱ - «معجم» ، II ، ۹۵۹ ، سمعانی (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۲۰۵)

کلمات فیما اظن ، (به گمان من) را افزوده (چاپ مارگولیس) . ذیل کلمه «الروشی» .

۲ - یاقوت ، «معجم» ، II ، ۴۲۷ ، سمعانی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق

۱۲۵ ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الخرمیش» .

۳ - ابن بطوطه ، III ، ۲۱ .

۴ - خانیکیوف ، «وصف خان نشین بخارا» ، ص ۳۲ .

فاضل آب زرافشان بدان می‌ریخته نیز سامجن نامیده می‌شده.^۱

۷- پیکان^۲ : تا روستای پیش گفته «ورکه» (ص ۲۶۳) - که برای سنگفرش کرچه‌های بخارا از آنجا سنگ می‌آوردند - جاری بوده.

۸- فراوزعلیا (یا فراوز) : این رستاق مانند دو رستاق بعدی درون حصار بزرگ قرار داشته. اریق تا روستای اوبوقار^۳ (۲) جاری بوده. به گفته فرسخی^۴ این اریق در دوران اسلامی کنده شده بوده است.

۹- فراوز سفلی: و رستاقی به‌همین نام. این اریق «ذیمون» نیز خوانده می‌شده. روستائی قدیمی در دوفرسخ و نیمی بخارا برسرراه «پی‌کند» (پیکند) به این نام موسوم بوده.^۵

۱۰- اروان: و رستاقی به‌همین نام تا روستای بانب جاری بوده.

۱- فرسخی، چاپ شفر، ۱۷.

۲- درچاپ «استخری» دخویه. «ننکان» [درچاپ ترجمه اسطخری طهران، «ننکان»].

۳- به گفته ابن‌حوقل (۳۸۰) تا روستای ریوکن.

۴- چاپ شفر، ۵۳.

۵- «متون»، ص ۵۷ (سمعانی، چاپ هارمولیوس، ذیل کلمه، «الذیمونی») نام روستائی که این اریق بدان می‌رسیده (درچاپ «استخری» دخویه - «فاراب» نوشته و این محال است) محتملا باید «طاراب» خوانده شود. و این روستائی است نزدیک خنبون، در چهار فرسخی بخارا، بر سر جاده خراسان. رجوع شود به «یاقوت»، «معجم»، II، ۳۷۴، III، ۴۸۷. سمعانی، نسخه موزه آسیاتس، ورق ۲۶۹، چاپ هارمولیوس، ذیل کلمه «الطارابی». هر دو «فراوز» تاکنون نیز به‌همین نام خوانده می‌شوند.

موضع روستای اخیر الذکر در تألیف یاقوت^۱ و کتاب سمعانی معلوم نشده.
 ۱۱ - گیفر : [در کتاب ترسخی : کیفر] ، ابضاح این نکته که گیفر کدام
 يك از اریق‌های مذکور در تألیف استخری می‌باشد ، دشوار است . محتملاً^۲
 سمعانی^۳ و یاقوت در ضمن سخن از روستای اوذن ، تحت نام «جیفر» از
 همین اریق یاد می‌کنند .

۱۲ - زر : (در تألیف استخری : الزر) . اریق اصلی شهر بخارا
 (اکنون : شاهروود) چنین نامیده می‌شده . یکی از رستاق‌های بخارا نیز بدین
 نام موسوم بوده .

۱۳ - نوکنده : به گفته استخری دواریق بدین نام موسوم بوده که یکی
 از آندو تا فرانہ (۹) و آن دیگر تا «نوباغ‌الامیر» جاری بوده است . محل دوم
 را می‌توان همان ونوفاغ دانست که در پیرامون طواویس است^۴ . در اینصورت
 اریق دیگر نوکنده رستاق آن شهر را مشروب می‌کرده .

۱۴ - فرخشه : تا به روستائی به همین نام می‌رسیده (این کلمه به صورت
 «برخشه»^۵ و «ورخشه»^۶ و «افرخشه» و «فرخشه»^۷ نیز دیده شده است) . این

۱ - «معجم» ، ۱ ، ۴۸۲ .

۲ - نسخه خطی ، موزه آسیائی ، ورق ۴۲ (بناحیه جیفر و هونهر بئلك الناحیه)
 چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الاردنی» ، محتملاً باید «خنفر» خوانده شود . تألیف
 یاقوت («معجم» ، ۱ ، ۳۹۹) فاقد این کلمات است .

۳ - سمعانی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۴۵۹ ، چاپ مارگولایوس ،
 ذیل کلمه «الوتوفاقی» ؛ در اثر یاقوت («معجم» ، ۱۷۰ ، ۹۴۲) موضع ملووم نگشته
 ۴ - ابن حوقل ، ۳۶۰ ، مقلسی ، ۲۸۲ .

۵ - ترسخی ، چاپ شفر ، ۱۶-۱۵ . جزئیات دیگر مربوط به این روستا از
 آنجا اخذ شده .

۶ - «متون» ، ص ۵۳ (سمعانی) چاپ مارگولایوس . ذیل کلمه «الافرخی» .
 یاقوت : «معجم» ، III ، ۸۶۹ .

روستا به فاصله يك روزراه یا ۴ فرسخ از بخارا، بر سر رود «نوروز» قرار داشته و به نام دځفندون نیز خوانده می‌شده^۱.

به گفته نرشخی در این محل دوازده اریق [جویبار] بسود. فرخسه درون حصار بزرگ قرار داشته و از قدیم ملک بخارخداان بوده و از بخارا قدیمتر شمرده می‌شده. در اینجا کاخ کهنه بخار خداان بوده که بر وایت خلق بیش از هزار سال برپا بوده است. در قرن هشتم دوبخارخداان - خنگ خداان و جینیات [بن طفشاده] - آن را احیاء کردند. اسماعیل ساسانی ده ملکی بخار خداان را که سالی ۲۰۰۰ درهم درآمد داشت ضبط و مصادره کرد و به اهل ده تکلیف کرد که کاخ را مسجد جامع سازند ولی به مقصود نرسید، کاخ به فرمان احمد بن دوح بن نصر خراب شد و مصالح آن در ساختمان کاخی که وی در قرب کهن دز بخارا بنا کرده بود به کار رفت. در ورخسه «نوروز کشاورزان» را پنج روز پیشتر از «نوروز مغان» جشن می‌گرفتند. ظاهراً نام این روستای قدیمی در اسم تل بزرگی که در نزدیکی قریه رامیشن قرار دارد، محفوظ مانده است^۲.

۱۵ - کشته : در ضمن ذکری از اریق‌های شهر (ماقبل) از این اریق نیز یاد شده.

۱۶ - رامیشن (رامیشه) : به روستائی به همین نام می‌رسیده. قریه

۱ - تلفظ این اسم در تألیف سمعانی و کتاب یاقوت (مجموعه ۵۶۸، ۱۱) معلوم گردیده.

۲ - زمین : گزارش دوسفر بخارا، ص ۱۳۱. > در پاد حفریات و رخس رجوع شود به : شیشکین، تحقیق در ویرانه و رخس، شیشکین، کارهای باستان‌شناسی ۱۹۴۷؛ همچنین رجوع شود به دیگر تألیفات مؤلف مزبور که در فهرست کتب آمده. - هیئت تحریریه <

مستحکم رمیثن^۱ که تاکنون نیز به همین نام موسوم است یکی از جالب توجه ترین روستاهای اطراف بخارا بوده و «بخارای قدیم»^۲ شمرده می‌شده ، یعنی مقر باستانی امرای بخارا . بعد از بنای بخارا نیز امرای محل زمستان را در رمیثن می‌گذراندند . بنیان این محل را به افراسیاب افسانه‌ای نسبت می‌دادند .

کیخسرو رقیب افراسیاب در مقابل رمیثن یعنی بر کرانه دیگر جویبار ، روستای رامش را بنا کرد و در آنجا معبدی برای آتش پرستان ساخت که حتی در دوران سامانیان نیز مورد احترام بوده . بیرونی نیز از آتشکده رامش سخن گفته^۳ . مغان در این مکان یکی از جشن‌های بزرگ سالیانه خویش را برگزار می‌کردند . در رمیثن بتکده بر پا بوده^۴ . در زمان مقدسی حومه رمیثن متروک و ویران بوده^۵ .

۱۷ - خامه : تا به روستائی به همین نام ممتد بوده . درباره موضع این روستا چیزی نمی‌دانیم . بدینقرار از پانزده رستاقی که درون حصار بزرگ قرار داشته‌اند (یعنی زر ، فرعیند (؟) ، سخر ، طواویس ، بورق یا بورق (؟))

۱ - فرشخی ، چاپ شفر ، ۱۵-۱۴ .

۲ - مقنصی ، ۲۸۲ .

۳ - آثار الباقیه ، ترجمه زاخالو ، ۲۲۱ .

۴ - فرشخی ، چاپ شفر ، ۶ .

۵ - مقنصی جز این چیزی نمی‌گوید و از « خرابه‌های وسیع شهر باستانی (Le Strange, «The Lands», p. 482) سخنی نمی‌راند . خطای لی استرنج را من در ZVORAO مجلد XVII ، ص ۱۰۶ O. تصحیح و رفع کرده‌ام . درباره رمیثن کنونی رجوع شود به ، فریمین ، گزارش دوسفر بخارا ، ص ۱۴۶ و بعد .

و خرقان سفلی و یومه (۹) و نجار خنفر یا بخار خنفر و گاختنوان و اندیوار -
کنندمن (۹) و سامجن ماوراء و سامجن مادون و فراوز سفلی و اروان و فراوز
علیا) شش رستاق را نمی توان به نه‌های مشخصی منسوب و مربوط کرد ، و
برای تعیین موضع آنها نیز هیچ مدرکی به دست نیست . از میان این شش
رستاق فقط نام گاختنوان در تألیف‌های سماعی و باغقوت^۱ ذکر شده (به
عربی : گاختنوان) ولی موضع آنرا معین نکرده اند . اسامی روستاها را جغرافیون
عرب جدا از نام رستاق‌ها می آورند و بدین سبب معلوم نیست که ، مثلاً ،
رمینش و فرخشه در کدام رستاق قرار داشته اند .

اماراجع به هفت رستاقی که بیرون حصار بزرگ بوده اند : یعنی جزه
(۹) و شاه بخش و یسر (رستاق کرمینه) و خرقان علیا و ورمند و باغرقند^۲ و بی کند
(بیکند) و تربر (قرب) ... می توان موضع یسر و خرقان علیا (رجوع شود
به ماقبل ، ص ۲۶۵) و دو رستاق اخیرالذکر را که بر سر راه خراسان
بوده اند ، معلوم کرد . - پهنه‌ای که از بخارا تا کرانه آمودریا (جیحون) امتد
بوده تاحدی به تفصیل وصف شده است^۳ . به فاصله يك فرسخ و نیم شهر^۴

۱ - معجم ، ۱۷۰ ، ۲۲۲ .

۲ - شاید باید به جای « غرقند » فرغند خوانده شود . « روستای » فرغند ، بنا
به حدس سماعی (« معجم » ، ص ۶۴ : چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه « الفرغندی »)
در حومه سمرقند قرار داشته

۳ - ابن خردادبه ، ۲۵۰ .

۴ - به گفته قدامه (۲۰۳) - ۵ فرسخ . در نتیجه فاصله بخارا تا آمودریا در تألیف
این نویسنده سه فرسخ و نیم بیش از (۲۲ فرسخ و نیم) مسافتی است که ابن خردادبه ذکر
کرده . ولی دیگر مدارك این نظر را تأیید نمی کنند .

روستای ماسنین یا ماستی، که یکی از قدیمترین قرای بخارا شهرده می‌شده، قرار داشته^۱ و در قرن دوازدهم میلادی متروک و مخروبه و بی آب بوده^۲. روستای ذیمون که پیشتر ذکر آن رفت در دو فرسخ ویمی بخارا قرار داشته. آنسوتر، به فاصله ۳ فرسخ حصار جاده را قطع می‌کرده. درست راست جاده - در درون حصار - روستاهای خجارد (در سه فرسخی بخارا و یک فرسخی جاده) و منکان^۳ (در ۵ فرسخی بخارا و ۳ فرسخی جاده) قرار داشتند. در پشت حصار و چهار فرسخی بخارا قریه خنبون و در جوار آن روستای تاراب واقع بوده^۴. زمانی تهنیه درپهنه واقع میان خنبون و تاراب و رمیش از طرف سفدیاب و ترکان محاصره شده بوده. و دیگر در ۵ فرسخی بخارا شهر پی‌کند^۵ [پیکند] که حتی در دوران پیش از اسلام هم مرکز تجاری بزرگی محسوب می‌شده، قرار داشته. پی‌کند مانند رمیش و فرخسه قدیمتر از بخارا بوده. و آنرا «شهرستان روئین» و یا «شهر بازرگانان»^۶ می‌خواندند.

۱ - فرسخی، چاپ شفر، ۳

۲ - «متون» ص ۶۶ (سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الماسینی».

۳ - استخری، ۳۱۵.

۴ - سماعی، نسخه خطی موزه آسیائی ورقهای، ۱۵۴ و ۲۶۹، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الخنبونی» و «الطارابی»، «یاقوت»، «معجم»، II، ۴۷۴. (۲۸۷ زدر اینجا کلمات «عند خنبون»، افتاده است). «خجارد» هم در تالیف سماعی - چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الخجادی» (همچون روستای بزرگی ذکر شده «...» دارد.

۵ - فرسخی، چاپ شفر، ۴۴.

۶ - همانجا، ۱۷ - ۱۶؛ استخری، ۳۱۴؛ مقدسی، ۲۸۲.

۷ - «تجری» II، ۱۱۸۵. در «جاده» شهرمس «و یا» «کاج مس» و «خنبون» و «تاراب» و «سراپای» اسلامی «رجوع شود به S. 639» «Beiträge» Marquart. «Eranšahr» S. ۶۳. «همچنین رجوع شود به: «ریمین» و «پیکند» و «کاتی» «حفریات پیکند» - «تحریریه» <

بازرگانان محل باچین داد و ستد داشتند و حتی به تجارت دریا (محملاً) با شهرهای کرانه دریای خزر (می پرداختند. هریک از شهرهای بخارا برای خود در کنار دروازه پی کند رباطی داشته^۱. و تعداد اینگونه رباطها بیش از هزار بوده . و در هریک دستجات مسلح مستقر بوده تا در برابر تهاجمات ترکان پایداری کنند .

فرشخی آغاز انحطاط رباطها را سال ۲۴۰ هجری قمری می‌داند (ظاهراً بسبب تقویت امنیت خارجی دیگر وجود آنها لازم نبوده). در زمان مفهومی ، با اینکه خود شهر « بیکنند » در عهد سامانیان معمور و با رونق بوده ، بخشی از رباطها بحالت مخروبه افتاده بوده .

شهر «بیکنند» با بارهای محکم محصور بوده و در حدود باره داخلی^۲ فقط يك مدخل داشته. دو بازار وجود داشت: یکی در کهن دژ و دیگر در حومه. محراب مسجد جامع آن مشهور و مذهب و مرصع به سنگهای قیمتی بوده . و از لحاظ طلا کاری برجمله محرابهای ماوراءالنهر برتری داشته . شهر در کنار دشت قرار داشته و بدین سبب در اطراف آن دهکده وجود نداشته . و فقط در مغرب آن ، بر اقصی کرانه دشت قریه مستحکم آمدن برپا بوده .

۱ - > در چاپ انگلیس ۱۹۲۸، ص ۱۱۷ (rebat: military station or)

« Karavon - Saray) آمده ولی از ضوای کلام در اینجا معنی اولی یعنی « پاسگاه نظامی » در نظر بویژه - تحریریه <

۲ - ظاهراً در این مورد معنی کلمه « حصن » همین است - همچنانکه در غالب موارد دیگر نیز در تألیف مفهومی به همین معنی است (رجوع شود به همان صفحه ، « قهندز و حصن » و « حصن و قهندز » ، در ص ۲۹۱ ، « الجامع فی الحصن والقهندز خارج منه »)

نزدیکت بیکند (بیکند) نهر (اریق) حرام کام جاری بوده که کمتر زمانی به شهر می‌رسیده و آب آن به بحیره (دریاچه) سامجن می‌ریخته. کلمات «حرام کام» و «سامجن» گواه بر آن است که منظور نظر همان اریقی است که در چهار فرسخی بخارا جاده خراسان را قطع می‌کرده است.

بگفته استخری^۱ فاضل آب آن به رودخانه بازمی‌گشته. دریاچه (بحیره) سامجن در قرن ششم هجری به نام «بارگین فراخ» (برکه فراخ) نیز مذکور است و از آن به نام کنونی ترکی فراکول (دریاچه سیاه) نیز یاد شده است. در این دریاچه مرغان آبی و ماهی بسیار بوده. میان پی‌کند (بیکند) و فرب - که پیشتر شرح آن داده شد - دشت ریگزار ممتد بوده و پهنه‌ای به وسعت ۱۲ فرسخ را فرو گرفته بوده.^۲

شهر بیکند (پی‌کند)، مانند بسیاری شهرهای دیگر، پس از سقوط دولت سامانیان رو به انحطاط رفت. در آغاز قرن ششم هجری ارسلاخان کوشی برای تجدید بنای آن بعمل آورد و حتی کاخی برای خود ساخت و می‌خواست نهر جدیدی برای شهر حفر کند. شهر بر کوه نهاده بود ولی کوه بلند نبود. خان فرمود تا جوئی در کوه کنند و آب به آنجا رسانند. معلوم شد که کوه از سنگ بسیار صلب است و پس از کوششهای بسیار که به بهای

۱ - استخری ۳۱۱. از این مطالب گویا بتوان چنین نتیجه گرفت که اریق زر

و اریق طاحونه شعبه‌های اریق حرام کام بوده‌اند.

۲ - سماعی (چاپ مارگولایوس، ذیل کلمه الکبیری، و یاقوت) «معجم»

IV، ۲۳۴) از «دیه بررگ» (الفقریه الکبیره) به عربی و «دیه بزرگ» به فارسی (در نزدیکی جیحون، و اطراف بخارا) یاد می‌کنند (در تألیف سماعی چنین نوشته شده).

صرف مال فراوان و جان مردمان بسیار تمام شد، آن کار را راها کردند.
 محتملاً^۱ عدم امکان کشیدن نهر و رساندن آب یکی از علل ناپایداری
 ساختمانهای ارسلان خان بوده. حتی سمعانی^۲ در آن محل جز ویرانه‌هایی که
 مسکن چند خانوار ترکمن بوده چیزی ندیده. وی آثاری از رباطهای
 پیشین را مشاهده کرده بوده و بگفته او زمانی تعداد آنها به ۳۰۰۰ بالغ می-
 گردیده است.

ترشخی روستاهای زیر را نیز در بخارا وصف می کند:

۱- نور^۳: که اکنون نور - آتا نامیده می شود، در شمال شرقی

۱- «متون»، ص ۵۵ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «المیکندی»)
 محتملاً حرب ده پس از عدد به خطا گذاشته شد. ن. ف. سیت نیاکوفسکی اطلاعات
 بسیارمختصری درباره وضع کنونی ویرانه‌ها می دهد (دگزارش در جلسه TKLA مورخه
 ۱۱ دسامبر ۱۸۹۶ ص ۲۰) و بگفته او دهکده کوچک بر کرانه اریق پی کند بریاست
 و در سه ورستی (ورست = ۱۰۶ کیلومتر) آن قریه ها در محل اندک مرتفعی
 ویرانه‌های استحکاماتی به شکل مربع مستطیل و خرابه های مساکن محفوظ مانده.
 تصویری که پامپللی کشیده وصفی که می کند بر روی هم منظر بالکل نادرستی از ویرانه
 مزبور به دست می دهد (Pumpelly, «Explo - rations», ۱۰). زمین
 وصف مشروح و داستان حفریاتی را که بعمل آورده منتشر کرده است. (ویرانه‌های پیکند
 کهته، «دگزارش حفریات بهاره»، دگزارش حفریات تابستانه) ویرانه‌های شهر باستانی را
 پیکند کهته می خوانند. پیکند کنونی نیز وجود دارد و در تاریخ قرن نوزدهم میلادی به عنوان
 قلعه معروف می باشد. محیط شهر کهته بیش از ۶۷۸ سازن (اندکی بیش از $\frac{7}{8}$ میل) نبوده
 و یک دروازه داشته (همچنانکه مقصی نیز وصف کرده)، به نظر می رسد اشیائی که
 باستان شناسان کشف کرده اند (بخصوص سکه‌های مسین) مربوط به دوران سامانیان است.
 ۲- ترشخی، چاپ شفر، ۱۱ - ۱۰؛ یاقوت، «معجم»، IV، ۸۲۲.

بخارا، نزدیک کوهها. این روستا مسجد جامع و رباطهای بسیار داشته. و مرافد منبرک^۱ بسیار در آنجا بوده که بدین سبب شهرت داشته و مردم به زیارت آنها می رفته اند. و چون روستای نور درمرز میان ناحیه مزروع و دشت بی آب قرار داشته دارای اهمیت سوق الجیشی نیز بوده است.

در داستان پیکار آخرین امیرسامانی - منتصر - با دشمنان، نام این محل به عنوان جائی مستحکم آمده^۱. در فاصله یک فرسخی نور و بیست فرسخی بخارا قریه سجار یا چچار^۲ قرار داشته.

۲ - افشته: روستائی بوده مستحکم^۳. مقدسی^۴ موضع آنرا در مغرب بخارا ذکر می کند. هتتبه در این محل مسجدی بنا کرده بوده. بدین سبب افشته را می توان بامحل «مسجد» که در تألیف طبری آمده^۵ - به فاصله فرسخی از بخارا - یکی دانست.

۳ - برکد: روستائی قدیم بوده و قلعه ای قدیم داشته. امیر اسمعیل این روستا را خرید و در آمد آنرا به علویان [وجعفریان] ($\frac{5}{4}$) و قزاقان بخارا

۱ - نرشخی، چاپ شفر، ۲۲۵.

۲ - یاقوت، «معجم»، III، ۴۰۰.

۳ - نرشخی، چاپ شفر، ۱۴. در تألیف های سمعانی و یاقوت («معجم»، III، ۹۰۲) «فتنه» در تألیف یاقوت («معجم»، I، ۳۳۰) «افشته» نیز آمده است.

۴ - مقدسی، ۲۸۲.

۵ - طبری، II، ۱۵۱۶.

۶ - نرشخی، چاپ شفر، ۱۴. این روستا در تألیف سمعانی («متون»، ص ۵۴) چاپ مارگولایوس ذیل کلمه «البرکدی» و تألیف یاقوت («معجم»، I، ۵۸۹) بدون ذکر موضع نام برده شده است.

(۱) و ورثه خویش (۲) وقف کرد [در تاریخ بخارای نرشخی چاپ طهران نوشته: که دو دانگ بر علویان و دو دانگ بر درویشان بخارا و دو دانگ بر ورثه وقف کرد و این درست تر به نظر می‌رسد - مترجم].

نرشخی در چند جای تألیف خود از قریه‌های ایسوانه^۱ و سمین و سمین^۲ و سامدون^۳ (شاید همان سمین باشد) و سفنه و سیونج^۴ و غجدوان^۵ با غجدوان باد می‌کند (سمعانی آن را «غجدوان» می‌خواند و موضعش را در ۶ فرسخی بخارا می‌داند و می‌گوید که از لحاظ بازرگانی اهمیت وافر داشته)^۶.

این روستا تاکنون نیز نام غجدوان را حفظ کرده و از اریق خرقانرود یا کلکان رود مشروب می‌شود. این همان «خرقان سفلی» جغرافیون قرون وسطی می‌باشد. در کتب کنونی این ناحیه (تومن) گاه به نام روستا (تومن غجدوان) و گاه به نام نهر (تومن خرقان رود) خوانده می‌شود^۷. نرشخی از روستا یا دژ نرشخ یا نرجک^۸ (در باره موضع آن به بعد رجوع شود) نیز

۱ - نرشخی، چاپ شفر، ۵.

۲ - همانجا، ۶.

۳ - همانجا، ۳۲.

۴ - همانجا، ۱۰-۵. سیونج ممکن است همان ایسوانه باشد.

۵ - همانجا، ۶۶.

۶ - سماعی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۰۶، چاپ هارگولویوس، ذیل کلمه «النجدوانی»، «قریه من قری بخارا علی سته فراسخ منها و بها سوق فی کل اسبوع یوما یجتمع فیها اهل القرى للبیع والشراء».

۷ - رجوع شود به، بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۲۰.

۸ - نرشخی، چاپ شفر، ۶۷.

یاد می‌کند .

در تألیف مقدسی نیز^۱ به چند نام محل برمی‌خوریم که دیگر جغرافیون ذکر نکرده‌اند. مثل اوشر (روستائی بزرگ با باغ‌های بسیار در مرز متصرفات ترکان) و زرمیشن (روستائی مستحکم با مسجد جامع) و وخسون (روستائی بزرگ و مستحکم) . بنا به گفته مقدسی در اطراف بخارا چند قریه بزرگ - که هر يك شهری بوده - وجود داشته که فاقد مسجد جامع بوده‌اند . طبق تعلیمات مذهب حنفی اجازه بنای مسجد جامع ، خارج از شهرهای بزرگ ، باکراه داده می‌شده . و حتی مردم پی‌کنند (بیکنند) بزحمت زیاد حق ساختن مسجد را به دست آوردند^۲ . اکنون که بازدید ما از حوضه زر افشان به پایان می‌رسد باید به ترتیب القبا نامهای قرائی را که در لغتنامه‌های سمعانی و یاقوت^۳ آمده - و دیگر جغرافیون یاد نکرده‌اند - ذکر کنیم . اسامی مزبور به شرح زیر است^۴:

۱ - مقدسی . ۲۸۲ .

۲ - رجوع شود به تألیف سمعانی ، ذیل کلمه «الشامی» - به مناسبت بنای مسجد جمعه در کریمیه (کریمه) .

۳ - می‌دانیم که لغتنامه سمعانی منبع اصلی یاقوت بوده . با اینحال برخی از روستاهائی که سمعانی نام برده در اثر یاقوت بالکل از آنها یاد نشده است . گاه یاقوت سخنانی را که سمعانی درباره موضع و محل فری گفته از قلم انداخته است . ما در تنظیم این فهرست - از صورت اسامی قرائ مرو که استاد و . آ. ژوکوسکی ترتیب داده استفاده کرده ، آن را نمونه و الگوی خویش قرار داده‌ایم («دیرانه‌های مرو باستانی» ص ۴۸ - ۱۳۵) .

۴ - تشخیص تلفظ واقعی نام‌ها دشوار است ، زیرا مؤلفان عرب کوفیده‌اند تا اسامی مزبور را تابع قواعد تلفظ عربی کنند و قواعد مذکور وجود دو مصمت را پس از

ماخذها

نام	سمعی	یا قوت و معجم،	ملاحظات
	ذیل کلمہ		
اغدون	الاعذونی	۳۱۹، I	روستانی در حومہ بخارا
اغزون	الاعزونی	۳۱۹، I	چنانکہ یا قوت بہ حق گفتہ محتملاً همان نام پیشین است
انبردوان	الانبردوانی	۳۶۹، I	روستانی در حومہ بخارا

→

مصوت کشیدہ [التقاء ساکتین] وسہ مصمت را ہم پس از مصوت کوتاه اجازہ نمی دہد . آثار این نوشتار ایشان در کتب سمعی و یا قوت پیدا است . و در کلماتی کہ فقط از منابع مکتوب مأخوذ داشتہ اند (و خود نشنیدہ اند) مشہود می باشد . مثلاً سمعی تلفظہائی بالکل غیر محتمل بہ دست می دہد، مثلاً «سنجیس» بہ جای «سنگبت» «سرخکت» بہ جای «سرخکت» ، در این موارد ما بہ تلفظی کہ وی دادہ توجہ نکردہ ایم . سمعی اندکی کمتر از یا قوت تابع شیوہ تلفظ و قواعد اصوات عربی بودہ، سمعی « سوخن » و یا قوت « سوخن » می نویسند («معجم» ، III ، ۱۸۳) . در اسامی کہ سمعی و یا قوت خود تلفظ آنها را شنیدہ بودہ اند قواعد صوتی عربی را نادیدہ می انگارند . از این رہکنر نام غوشنج کہ در اثر یا قوت آمدہ («معجم» ، III ، ۸۲۵) بہ ویژه جالب توجہ است . بخصوص تعیین تلفظ آخر کلمات کہ در بسیاری از اسامی تکرار شدہ و بیشک معنی اسم جمع را می رساند واجد اهمیت می باشد . از این رہکنر تألیف سمعی در تصحیح بارہای بدقتیہای یا قوت بہ ما کمک می کند . مثلاً اجازہ می دہد کہ بہ جای «فنان» «فن» گوئیم و تلفظ صحیح را احیاء کنیم .

[مؤلف اسامی را بہ ترتیب الفبای روسی آورده و ما نیز ناگزیر آن نظم را مراعات کردیم . خوانندہ این نکتہ را در نظر گیرد . مترجم] .



۲۸۲	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
انداق	الانداقی	I ، ۳۷۱	در سه فرسخی سمرقند. محتملاً همان ارغوت کنونی است (بخش غربی این روستا هنوز هم انداق خوانده می شود) ، گسرچه مسافت اندکی بیشتر است .
اندق	الاندقی	I ، ۳۷۲	در ده فرسخی بخارا
انجالمربین یا			
انجوفرین	الانجافرینی	I ، ۳۷۱	در حومه بخارا .
انکفرد (۹)	-	I ، ۳۹۳	بدون تعیین املا، در حومه بخارا
انیمون	الانیمونی	I ، ۳۹۳	در حومه بخارا («مثنون» ، ص ۹۳ > از عوفی <) .
اسمند - رجوع شود به اسمند .			
افشوان	الافشوانی	I ، ۳۳۰	در چهار فرسخی بخارا .
باب	-	I ، ۴۳۷	در اطراف بخارا .
بابه	البابی	I ، ۴۵۲	در اطراف بخارا .
بابش	البابشی	I ، ۴۴۵	در اطراف بخارا .
بادن	البادنی	I ، ۴۶۰	در اطراف بخارا .
باردیز	الباردیزی	I ، ۴۶۳	در حاشیه مزروع بخارا (سواد)
برسخن (دوائر)	البرسخنی	I ، ۵۶۵	در دو فرسخی بخارا («مثنون» ،
یا قوت : برسوخن) (البرسخنی)		ص ۵۳) . سماعی در بازگشت	

درجفرا نیای ماوراءالنهر	۲۸۳	
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»
ملاحظات	ازیرانیه (شاید از یوران باشد. به بعد بنگر بد) در اینجا توقف کرد .	
بداکد یا بداکده	البدادی	۵۲۳ ، I
بلدیخون	البلدیخونی	۵۳۹ ، I
در چهار فرسخی بخارا و نزدیک مغان (در نسخه خطی «مغان» نوشته . رجوع شود به بعد) ؛ سمعانی در بازگشت از سورماره از این محل عبور کرد (به بعد رجوع شود) .		
زمانی مردم این روستا شافعی بودند ولی در قرن ششم هجری ساکنان آنرا حنیفان تشکیل می داده اند («متون» ، ص ۵۴) .		
بندیمنی	البندیمنی	۷۴۵ ، I
چنانکه سماعی معتقد بوده این روستا در اطراف سمرقند قرار داشته .		
براکد یا براجدن	البرادی	۵۳۸ ، I
در اطراف بخارا (محملاً بداکد و شاید هم برکد باشد ، رجوع به ص ۲۷۸ شود) .		
برداد	البردادی	۵۵۱ ، I
در سه فرسخی سمرقند ، بر سر راه اشتخ .		

۲۸۴	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت ومعجم	ملاحظات
جرآن، جورانه چاقوران	البورانی (چاپ مارگولیوس، ورق b ۷۰)	I ، ۵۴۰	در ۵ فرسخی بخارا .
برفشج	البرفشجی (چاپ مارگولیوس، ورق b ۷۴)	I ، ۵۶۸	در اطراف بخارا .
جمبه	البسبی (چاپ مارگولیوس «البسبنی»)	I ، ۶۱۱	در اطراف بخارا .
بستایر	البستایری	I ، ۶۲۴	در اطراف بخارا .
بنکت	البنکتی	در حوالی اشخن .	
برمس	(در نسخه خطی موزة آسیائی ورق ۶۹ ؛ در چاپ مارگولیوس نیست)	I ، ۷۸۵	در اطراف بخارا ؛ نامهای «برمس» و «دیمس» را می - توان کلمات ترکی تلقی کرد (معنی تحت اللفظی آنها «نمی - دهد» و «نمی گوید» است) . با این حال چنین تعبیری را نمی توانیم توصیه کنیم زیرا دلیلی در دست نیست که در قرن ششم هجری دماوراءالنهر قرای ترک نشین وجود داشته .

درجہ افیای ماوراءالنہر	۲۸۵	
نام	سمعانی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم» ملاحظات
بَرَم	-	I ، ۵۹۴ نام ناحیہ ای کہ استخری «ابن» خوانده (۳۲۲) و یا قوت بہ همین نام ذکر کردہ («معجم» I ، ۹۳)
برسان	-	I ، ۵۶۵ در اطراف سمرقند
بتیمین یا	البتیمینی و	
بتنین	البتنیمینی	I ، ۴۹۰ در نیم فرسخی دبوسی ، بین این شهر واربجن («متون» ص ۵۳)
وایکنہ (در قالیف یا قوت : وایکنہ)	الوایکنی	IV ، ۸۷۲ در سہ فرسخی بخارا . ابن - بطوطہ نیز بر سر راہ خوارزم - بخارا از آن یاد می کند . اکنون « وافکنہ » نام دارد
وزاغری	الوزاغری	IV ، ۹۲۶ در اطراف سمرقند
وزوین	الوزوینی	IV ، ۹۲۶ در اطراف بخارا
وگندون	الوگندونی	IV ، ۹۴۲ در اطراف بخارا ، بر ادیق حرام کام (« متون » ، ص ۶۹) . سماعی در بارگشت از بوردان (برانیہ) در اینجا نوقت کرد (بہ منعمہ قبل رجوع شود) .
وگوفغ	الوگوفغی	IV ، ۹۴۲ نزدیک طواویس

نام	سماعی ذیل کلمه	یاقوت «معجم»	ملاحظات
ونوفج	الونوفجی	IV ، ۹۴۲	در اطراف بخارا، محتملاً همان (در چاپ مارگولیوس: «الونوفجی»)
ویبود (در تألیف یاقوت و یبود)	الویبودی	IV ، ۹۴۴	در اطراف بخارا
غاجن یا جاجن	الجاجنی	II ، ۴	در اطراف بسارا («متون» ، ص ۶۵)
غدان یا غدانه	الغدانی	III ، ۷۷۶	در اطراف بخارا
غشید ، غشیده ، غشته یا غشسته	الغشیدی	III ، ۸۰۳	در اطراف بخارا («متون» ، ص ۶۳)
غشتی ، شاید غشته (در تألیف یاقوت « غشتی »)	الغیشتی	III ، ۸۲۸	در اطراف بخارا (محتملاً همان روستای پیشین است .)
غاشفرد (در اگر یاقوت : غاشفرد)	الغاشفردی	III ، ۷۷۶	در اطراف بخارا
غُجَلَوَان (در اگر یاقوت : غُجَلَوَان)	الغُجَلَوَانی	III ، ۷۷۵	در ۶ فرسخی بخارا
غنچیر	الغنچیری	-	در اطراف سمرقند («متون» ، ص ۶۳)
غورجک	الغورجکی	III ، ۸۲۱	در اطراف اشخن

درجہ افیای ماوراءالنہر	۲۸۷			
نام	سمعانی ذیل کلمۃ	یا قوت «معجم»	ملاحظات	
غورشک	الغورشی	III ، ۸۲۳	در اطراف سمرقند (محتملا همان روستای پیشین است)	
غرمینو	الغرمینوی	-	در رستاق مایمرغ ، در ۳ - ۲ فرسخی سمرقند (« متون » ، ص ۶۳)	
غشدان	الغشدانی	III ، ۸۰۳	در اطراف سمرقند ، نزدیک کوہهای شاددار	
دخفندون	الدخفندونی	II ، ۵۵۸	در اطراف بخارا (رجوع شود به ماقبل)	
ذم	الذمی	II ، ۷۲۱	در دو فرسخی سمرقند (« متون » ، ص ۵۷)	
ذوعینہ	الذوعینی	II ، ۷۱۹	در اطراف بخارا	
درزیو	الدرزیوی	II ، ۵۶۷	در سه فرسخی سمرقند بر سر راہ قطوان (به بعد رجوع شود)	
ذخینوہ	الذخینوی	II ، ۷۱۷	در سه فرسخی سمرقند	
جنزن یا جنزقہ	الجنزقی	II ، ۳۶	در سه فرسخی سمرقند	
جبر اخشت	الجبر اخشتی	II ، ۱۷۳	در اطراف بخارا	
جویبار	الجویباری	II ، ۱۶۳	به عقیدۃ سماعی در اطراف سمرقند	
ذیبندوان	الذیبندوانی	II ، ۷۲۷	در اطراف بخارا	
دیزلہ	الدیزکی	II ، ۷۱۰	در اطراف سمرقند	

نام	سمعی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
زاورد	الزاورى	II ، ۹۱۰	در اطراف اشتخن .
زاغرسرس	الزاغرسرسى	II ، ۹۰۷	در اطراف سمرقند یا نسف .
راز (درآلیف یا قوت : زار)	الزازی	II ، ۹۰۶	در اطراف اشتخن .
زمیشن یا زمیینه		II ، ۹۰۹	در اطراف بخارا : خود یا قوت (II ، ۷۳۹) املاى « زمیشن » را (خطائى از طرف عمروانى) صورت نادرست و خطای نام قریه «رامیتن» می شمارد (رجوع شود به ماقبل)
زبغلدوان یا سبغلدوان	الزبغلدوانى	II ، ۹۱۴	در اطراف بخارا .
زکان	الزکائى	II ، ۹۳۸	در اطراف سمرقند ، بین زدمان و کمرجه (به بعد رجوع شود)
زکد	الزکدى	II ، ۹۵۱	در اطراف بخارا (« متون » ، ص ۵۸) .
زکدرمیشن	الزکدرمیشنى	II ، ۹۵۱	در اطراف بخارا .
زرخش	الزرخشى	II ، ۹۲۳	در اطراف بخارا .
زرگران	الزركراى	II ، ۹۲۵	در رستاق بزمجن سمرقند .
زرنجره یا زرنجره	الزرنجرى	II ، ۹۲۶	در ۵ فرسخی بخارا .

۲۸۹	درجہ افای ماوراء النہر		
ملاحظات	یا قوت «معجم»	سمانی ذیل کلمہ	نام
۲ فرسخی سمرقند نزدیک گردنہ کش .	II ، ۹۲۹-۹۲۸	الزرو دیزکی	زرو دیزہ
در اطراف بخارا .	II ، ۹۴۴	الزملقی	زملق (یا قوت : الزملقی زملقہ)
در سه فرسخی سمرقند نزدیک شاددار .	I ، ۴۱۷	الایلیجی یا الایلیوخی	ایلیج ، ایلیج یا ایلیج
در دو فرسخی سمرقند .	I ، ۲۳۸	الاسبستکی (چاپ) مارگولیوس ، ورق b ۲۹)	اسبست
در یک یا دو فرسخی دہوسی ، جزو حومه کشانی شمرده می شده (یعنی در شمال زرافشان قرار داشته) .	I ، ۲۵۲	الاستارکی	استارن
در اطراف کشانی - نزدیک سمرقند .	I ، ۲۶۵	الاسمیشنی	اسمیشن
در سه فرسخی سمرقند .	I ، ۲۴۰	الاستافی	استان (یا قوت : الاستافی استا)
در سفد .	I ، ۲۴۸	الاسفرنجی	اسفرنج
در یک فرسخی سمرقند .	IV ، ۱۰۲۱	الیمیرگنی	یمیرگن
در اطراف بخارا («تون» ، ص ۶۵) .	IV ، ۲۲۸	الکایشتنی	کایشتن (یا قوت : الکایشتنی کاشتن)

نام	سمعی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات	نرگستان نامه
کامنده یا کامندز	الکامندی	IV ، ۲۳۰	در اطراف بخارا .	
کارزن (یا قوت : کارزن)	الکارزنی	IV ، ۲۲۴	در اطراف اربنجن .	
قطوان	القطوانی	IV ، ۱۳۹	در پنج فرسخی سمرقند . در زمان سمعی در اینجا مسجد جامع و مقبره مؤمنانی که در جنگ مشهور ۵۳۶ هجری مقتول شده بودند قرار داشته .	
کبود	الکبودی	IV ، ۲۳۴	در چهار فرسخی سمرقند نزدیک فرن (۱)	
کمرد	الکمردی	IV ، ۳۰۴	در اطراف سمرقند و یا بطور کلی در سند . حتی ادیسی هم در بازه موضع آن نزدیک داشته (به ماقبل ص ۶۲ رجوع شود .)	
کمرج	الکمرجی	IV ، ۳۰۴	در ۷ فرسخی سمرقند . در سال ۱۱۰ هجری لشکریان عرب در این قلعه محاصره شدند .	
کمری یا کمره	الکمری	IV ، ۳۰۴	در اطراف بخارا .	

۱ - درباره موضع جلگه قطوان به شرح حوضه سیر دریا (به بعد) رجوع شود.

۲ - طبری II ، ۱۵۲۳ - ۱۵۱۶ .

نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
کند سروان	الکند سروانی	۳۰۹ ، IV	در اطراف بخارا .
کندگین	الکندگینی	۳۱۰ ، V	در نیم فرسخی دیوسی .
کسادن	الکسادنی	۲۷۳ ، V	در اطراف سمرقند .
کته	الکتوی	۲۳۹ ، V	در ۴ فرسخی بخارا بر سر راه سرماره به مکان (« متون » ، ص ۶۵) .
کفیسوان یا			
کفیشوان	الکفیسوانی	۲۹۲ ، IV	در اطراف بخارا . در چاپ مارکولپوس تألیف سماعی محتماً به خطا کنی سبیسوان نوشته شده .
قزغند	القزغندی	۸۷ ، IV	به عقیده سماعی در اطراف سمرقند، ص ۲۷۳ (رجوع شود به « متون » ، ص ۶۲) .
کنده یا کند	الکنلی	۳۰۹ ، IV	در اطراف سمرقند .
کندیکت	الکندیکنی	-	در رستاق در غم (« متون » ، ص ۶۶ - ۶۵) .
کفین	الکفینی	۲۹۳ ، IV	روستائی در حومه بخارا ، یا محلی در خود بخارا .
ماجندان	الماجندانی	۳۷۹ ، IV	در ۵ فرسخی سمرقند .

۲۹۲	ترکستان نامه		
نام	سماعی ذیل کلمه	یاقوت «معجم»	ملاحظات
ماجرم	الماجرمی	IV ، ۳۷۹	در اطراف سمرقند .
مرغبون	المرغبونی	IV ، ۵۰۰	در اطراف بخارا .
مجیس یا مجیست			
(درتألیف سماعی: المجیسی		IV ، ۴۱۸	در اطراف بخارا (« متون » ،
مجویس یا	والمجیستی	ص ۶۶) .	
(مجویست)			
مزر رکن یا	المزرنکی یا		
مزر رنجن	المزرنکی	IV ، ۵۲۱	در اطراف بخارا .
(یعنی مزرنگن)			
منکت	-	IV ، ۶۷۱	در اطراف بخارا .
میغ	العیفی	IV ، ۷۱۷	در اطراف بخارا (« متون » ،
ص ۶۷) .			
میغن	المیغنی	IV ، ۷۱۷	در اطراف سمرقند (به عقیده
سماعی) .			
مجدون	المجدونی	IV ، ۴۱۹	در اطراف بخارا ، (بخارا ئیان
نام این دوستان را « یزدون »			
تلفظ می کرده اند .			
مدیا مجت	المدیامجتنی	IV ، ۴۷۲	در اطراف کریمیه .
(در اثر یاقوت :			
مدیا مجت)			

نام	سماعی ذیل کلمه	یاقوت «معجم»	ملاحظات
مز	-	۸۲۲ ، IV (از عمرانی) و سمرقند .	روستائی در سمرقند راه از بخارا
مَندیانکن (در اثر	المَندیانکنی	۴۷۲ ، IV	در اطراف بخارا .
مَندیانکن			
(در اثر یاقوت :			
مَندیانکن	المَندیانکنی	۴۵۰ ، IV	در اطراف بخارا (ظاهراً همان قریه پیشین است) .
مَزن	المَزنی	۵۲۱ ، IV	در سه یا ۴ فرسخی سمرقند .
مَزنوه (در اثر	المَزنوی	۵۲۱ ، IV	در چهار فرسخی سمرقند «متون» ص ۶۷) .
مَرنین (در اثر	المَرنینی	۵۲۱ ، IV	در اطراف بخارا («متون» ، ۶۷) .
نوجاباد	النوجابادی	۸۲۱ ، IV	در اطراف بخارا .
نوزآباد (در اثر	النوزآبادی	۸۲۲ ، IV	در اطراف بخارا .
نوكدك (در اثر	النوكدکی	۸۲۶ ، IV	در اطراف اشکن .

۲۹۴	ترکستان نامه			
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت و معجم	ملاحظات	
نوکنند ^۱ (دراثر یا قوت : نکند)	النوکنندی	۸۲۶ ، IV	در اطراف سمرقند - به عقبه سمعانی .	
دوفر	-	۸۲۴ ، IV	در اطراف بخارا .	
ذوخس (دراثر یا قوت : نخس)	النوخسی	۸۲۱ ، IV	در اطراف بخارا .	
خافخس	النافخسی	۷۳۲ ، IV	در دو فرسخی سمرقند .	
نحل	النحلی	۷۶۵ ، IV	در اطراف بخارا .	
نوه	النوی	۸۱۵ ، IV	در ۲ (به قول یا قوت ۳) فرسخی سمرقند ، نزدیک وذار (رجوع شود به ص ۲۳۰) سماعی در بازگشت از وذار به سمرقند از این محل گذشت .	
نقبون (دراثر یا قوت : نقبون	النقبونی	۸۱۱-۸۰۳ ، IV	در اطراف بخارا .	
یا نقبون)	والنقبونی	-	در اطراف بخارا ، نزدیک وایکن (رجوع شود به ماقبل و همچنین مثنی ، ص ۶۸)	
فرشیخ	الفرشخی	-		

۱- <در چاپ انگلیسی (ص ۱۲۸) - نوکنند (nukand) - هیئت تحریریه.>

درجہ افیای ماوراء النہر	۲۹۵		
نام	سمعی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم»	ملاحظات
نجاتیبت	النجاتیبتی	IV ، ۷۴۴	شہر کوچکی در حوالی سمرقند . به عقیده سمعی نزدیک اسروشنه
چنج یا چنج رود	البنجی	I ، ۷۴۲	در اطراف سمرقند (زادگاہ رودکی شاعر . رجوع شود به «متون» ص ۵۲)
راغنی (یا قوت :			
راغنی)	الراغنی	II ، ۷۳۴	در اطراف دبوسی .
راغنی (یا قوت :			
راغنی)	الراغنی	II ، ۷۳۸	در دو فرسخی بخارا ، نزدیک خنبون . در زمان سمعی ویرانہ بوده .
رزماز یا رزمان	الرزمازی	II ، ۷۷۶	در ۶ یا ۷ فرسخی سمرقند ، بین اشتخ و کشانی .
رزماناخ	الرزماناخی	-	در یک فرسخی بخارا .
رکند	البرکندی	-	در اطراف سمرقند («متون» ، ص ۵۸) .
رستغفر (یا قوت:			
رستغفر)	الرستغفری	II ، ۷۷۸	در اطراف اشتخ . شاید همان «رودفنگد» یا «رستغفن» باشد (به بعد رجوع کنید) .

۲۹۶	نرگستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
رخینوه (یا قوت):			
رخینون)	الرخینوی	II ، ۷۷۲	در ۳ فرسخی سمرقند .
ریورتون	الریورتونی	II ، ۸۹۱	در اطراف بخارا ، در قرن چهاردهم میلادی به عنوان مقر بهاءالدین نقشبند از آن یاد شده .
ریوده یا ریود	الریودی	II ، ۸۹۰	در اطراف بخارا .
ریغسنون (یا قوت):			
ریغسنون)	الریغسنونی	II ، ۸۸۸	چهار فرسخی بخارا
ریخشن (یا قوت):			
ریخشن)	الریخشنی	II ، ۸۸۵	در اطراف سمرقند - به عقیده سمعانی .
روذفغندی			
(یا قوت)	الروذفغندی	II ، ۸۳۳	در اطراف سمرقند .
به جای			
« روذفغندی »)			
رُستغنی (یا قوت):			
شاید اشتباهاً به			
جای آن	الرستغنی	II ، ۷۷۸	در اطراف سمرقند . اکنون دهکده « بلی - آنا » ، مرقد ابوالحسن « رستغنی » (بهمن

درجہ افای ماوراء النہر	۲۹۷		
نام	سمعانی دیل کلمہ	یا قوت و معجم	ملاحظات
صورت) کہ در تالیف سماعی — ابوالحسن علی بن سعید الرشتفنی — نامیده شده ۱ .			
رفون	الرفونی	۷۹۶، IV	در اطراف سمرقند .
ساغرج	الساغرجی	III ، ۱۱۰	در پنج فرسخی سمرقند — اطراف اشتخ ۲.
سارکون	السارکونی	III ، ۹۰	در اراضی مزروع واحۃ بخارا.
سبندون، شبدون			
یا سبندون	السبندونی	III ، ۳۱	در نیم فرسخی بخارا .
سبیر یا سبیر	السبیری	III ، ۳۶	در اراضی مزروع واحۃ بخارا .
سکان یا استکان	الستکانی	III ، ۱۰۶	در اطراف اردبجن .
سکبیاں	السکبیانی	III ، ۱۰۶	در اطراف بخارا — نزدیک به مچکت (رجوع شود به ص ۲۴۰)

۱ - ویاتکین ، «مطالب و مدارک» ، ۴۹ .

۲ - به شرحی کہ ویاتکین نوشتہ (ابوظاهر - خوجه ، ترجمۃ ویاتکین، ۲۵۲)
توجہ شود ،

«سرخ ... در شمال غربی سمرقند - در درۃ زرافشان و چهار رستی قریب یسگی -
کورگان کہ اکنون درینہ وسیعی ویرانہا و سنگہای قبر در آن دیدہ می شود - قرار
داشته» . دوران اوج رونق تاریخ ساغرج مربوط بہ زمان حکومت ازبکان (بہویژہ در زمان
جنیدان) است کہ در آن زمان پایتخت امارت جداگانہ ای بودہ .

۲۹۸	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
سمیعین	السمیعینی	III ، ۱۴۷	در اطراف سمرقند ، نزدیک مرو (۹) ؛ در تألیف سماعی چنین نوشته شده .
سنگبات یا			
سنگبات	السنکباتی	III ، ۱۶۸	در اطراف اربنجن .
سینجفین (یا قوت)			
سینجفین	السنجفینی	III ، ۱۶۲	در اسروشته ، نزدیک سمرقند (یعنی محتملاً در رستاق بورند . رجوع شود به ص ۲۲۹) .
سر در (در تألیف			
سمعانی: سردری	الزردری	III ، ۷۴	در اطراف بخارا .
سیار یا سیاز	السیازی	III ، ۲۰۷	در اطراف بخارا (محتملاً همان سیر است) .
سبینهک	السبینهکی	III ، ۳۶	در اطراف بخارا .
سُرماره	السرماری	II ، ۸۲	در ۳ فرسخی بخارا .
سرختک	السرختکی	III ، ۷۲	در غرجستان سمرقند (یعنی محتملاً در ناحیه کوهستانی زرافشان علیا) . عوفی نیز از سرختک به عنوان («لباب - الالباب» ۱ ، ۱۷۹) زادگاه مجدالدین عدنان یاد می کند .

در جغرافیای ماوراءالنهر	۲۹۹	ملاحظات	یا قوت «معجم»	سمانی ذیل کلمه	نام
سُتِیْمَن سُتِیْمَن یا سُتِیْمَنَه	السُّتِیْمَنی	III ، ۳۹	در اطراف بخارا .		
سُتِیْمَنَه	السُّتِیْمَنی	III ، ۳۹	در اطراف بخارا .		
سُوقِیْن	السُّوقِیْنی	III ، ۱۸۳	در اطراف بخارا .		
سُفَرِ دَان (یا قوت :					
سُفَرِ دَان)	السُّفَرِ دَانی	III ، ۹۷	در اطراف بخارا .		
سُویْجَ	-	III ، ۲۰۲	در اطراف بخارا .		
طُغَمَیْه	-	III ، ۸۳۲	در اراضی مزدوع (سواد)		
			بخارا .	[۵۳۸]	
قَاذَن	التَّاذَنی	I ، ۸۱۰	در اطراف بخارا (محتملاً		
همان «بادن» است) .					
کَادِیْز	الْکَادِیْزِی	I ، ۸۱۰	در اطراف بخارا .		
قَارَاب - طَارَاب	الطَّارَابِی	III ، ۴۸۷	در اطراف بخارا ، نزدیک		
خَنِیُون .					
طُرَواخ یا قُرَاح یا					
قُرَاحه یا قُرَاحه	الْقُرَاحِی	I ، ۸۳۳ ، ۸۴۷			
(در تألیف یا قوت : و					
مُرَاحه و قُرَواخا	الطُّرَواخِی	III ، ۵۳۴	در چهار فرسخی بخارا .		
تلفظ محلی :					
قُرَاحا یا قِرَاحا)					

ترکستان نامه	۳۰۰		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
خُصَادِجَت	الْخَصَادِجَتِی	I ، ۸۲۸	در اطراف سمرقند .
خُصَمِی	الْخُصَمِی	I ، ۸۲۸	در ۵ فرسخی سمرقند، در ستاق ایفر .
خِیم	-	I ، ۹۰۸	(به گفته ابن الفقیه ولی در چاپ دومیه (دخویه) نیست) . روستائی در سفد
خُوز	الْخُوزِی	I ، ۸۹۱	در سه فرسخی سمرقند، نزدیک وذار .
خُزْجَان	الْخُزْجَانِی	I ، ۸۳۳	در پنج فرسخی سمرقند، نزدیک فرنکت .
خُزْخَاوُذ	الْخُزْخَاوُذِی	I ، ۸۲۲	در اطراف بخارا .
طوسن	الطُوسَنِی	III ، ۵۶۲	در اطراف بخارا .
خُوسْتَمَس (یا قوت):			
خُوسْتَمَس (کوستاس)	الْخُوسْتَمَسِی	I ، ۸۹۲	در یک فرسخی سمرقند .
خُشْجِیدِزَه	-	I ، ۸۵۲	در اطراف سمرقند .
اودن	الْاُودَنِی	I ، ۳۹۹	در اطراف بخارا ، در محل جیفر (گِیفر) بر اذینِ بهمان نام (رجوع شود به ما قبل ص ۲۷۰) .
اُرْخِی	الْاُرْخِی	I ، ۱۹۷	چهار فرسخی سمرقند ، نزدیک شاوداز .

نام	سمعی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم»	ملاحظات
آسمند (یا قوت) :			
آسمند یا سمند	الاسمندی	I ، ۲۶۵	در اطراف سمرقند .
شاغ	الشاغی	III ، ۸۴۵	در اطراف سمرقند - بہ عقیدہ سمعی .
فغاندیژہ (یا قوت) :			
فغاندیژ (فغاندیژ)	الفغاندیژی	III ، ۹۰۴	در اطراف بخارا .
فغندین یا فغندیژ			
(یا قوت) فغندین	الفغندی		
یا فغندیژ (بہمین صورت)			
و الفغندی		III ، ۹۰۴	در اطراف بخارا .
فغیطوسین یا			
فغیطلی سین	الفغیطوسینی	III ، ۹۰۴	در اطراف بخارا .
فغیفند	-	III ، ۹۰۴	در سفد .
فی	الفیی	III ، ۹۳۶	بین اشتخن و کشانی ؛ البتہ این نام اریقی است کہ در بالا ذکر شد .
فامین	الفامینی	III ، ۸۴۸	در اطراف بخارا .
فراب	الفرابی	III ، ۸۶۰	در ۸ فرسخی سمرقند ، در پای کوه ، نزدیک سد . اکنون نیز روستائی در سرحد بین متصرفات روس و بخارا چنین نامیدہ می شود .

۳۰۲	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
فوران (رجوع شود به بران)			
فاشوق	الفاشوقی	III ، ۸۴۲	در اطراف بخارا .
فردید	الفرددی	III ، ۸۷۰	در اطراف سمرقند ، نزدیک زن (سمعانی چاپ مارگولیس زن) شاید مزن ؟ باشد).
فرجا	الفرجائی	III ، ۸۶۹	در اطراف سمرقند .
فورفار	الفورفاری	III ، ۹۲۳	در یک فرسخ و نیم سمرقند، اطراف اربنجن (?)
فیاضون (یا قوت):			
فیاضون)	الفیاضونی	III ، ۹۲۶	در اطراف بخارا .
خاوص	الخاوصی	-	شهری بالاتر از سمرقند .
خزوان یا خثوان	الخزوانی	II ، ۴۴۰	در اطراف بخارا .
خیلشتر یا			
خندشتر (دراثر			
یا قوت چنین است.			
سمعانی صوت حرف			
اول را مشخص			
نمی کند)	الخیلشتری	II ، ۵۰۶	در اطراف اشغز

در جغرافیای ماوراءالنهر	۳۰۳		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
خکنجه	—	۴۵۷، II	در اطراف بخارا.
خراجر یا خراجر	الخراجرى	۴۰۸، II	يك فرسخى بخارا، در رستاق فراوزعلیا، شاید همان روستائی باشد که خیراخر یا خیزاخر نامیده می‌شده (سمعانی، ذیل کلمه «الخیراخری» — در چاپ مارمویوس جای کلمه خالسی است، یا قوت II، ۵۰۶) و در پنج فرسخی بخارا نزدیک «زندنه» قرار داشته.
خرادین	الخرادینى	۴۰۸، II	در اطراف بخارا.
خرعون	الخرعونى (ع)		
	اشتباهاً، بجای غ)	۴۲۳، II	در اطراف سمرقند، — در رستاق ابغر (رجوع شود به «متون»، ص ۵۶).
خرهان	الخرهانی	۴۲۴، II	هشت فرسخی سمرقند، رباطی به نام «قرحرقان (۲)» دارد.
خرکنجی	الخرکنجى	۴۱۸، II	در ۳ فرسخی سمرقند، عالم مشهور محمد بن اسمعیل البخاری

۳۰۲	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یاقوت «معجم»	ملاحظات
خاخسر (یاقوت :		مؤلف «مجموعه احادیث» در اینجا درگذشت و مدفون است.	
خاخسر (	الخاخسری	II ، ۳۸۵	دو فرسخی سمرقند ، رستاق درغم .
خدا آباد	الخدا آبادی	II ، ۴۰۵	در پنج فرسخی بخارا در کنار جاده (به گفته یاقوت) یا کنار دشت (به گفته سمعانی) یکی از روستاهای عمده .
خدا اند	الخدا اندی	II ، ۴۰۷	یک فرسخ و نیمی سمرقند .
خدیسر	الخدیسری	II ، ۴۰۶	یکی از نقاط مرزی (نور) بر سرحد ناحیه سمرقند و اسروشنه .
خدیفران (یاقوت :			
خدیفران (	الخدیفرانی	II ، ۴۰۶	در اطراف سمرقند.
خزاند	الخزاندی	II ، ۴۳۶	به فاصله دو فرسخ یا کمتر از سمرقند . شاید همان «خندان» باشد .
خمیشتن	الخمیشتنی	II ، ۴۷۲	در اطراف سمرقند .
خمخیسر	الخمخیسری	II ، ۴۷۰	در اطراف بخارا.

۳۰۵	در جغرافیای ماوراءالنهر		
نام	سمعی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
خُصامت	الخُصامتی	III ، ۴۷۲	در اطراف بخارا .
خُرمیشَن (یا قوت):			
خُرمیشَن	الخُرمیشنی	II ، ۴۲۷	در اطراف بخارا.
خُشاغر (۱)	-	II ، ۴۴۲	در اطراف بخارا .
(بدون مصوت)			
خُشرتی	-	II ، ۴۴۵	در اطراف بخارا.
خُشوفَن	الخُشوفنی	II ، ۴۴۷	روستائی بزرگ و ثروتمند بین اشتنخ و کشانی ۱ . در قرن ششم هجری «سرپل» (رأس القطره) نامیده می‌شده و - بهترین جای (اطیب موضع) سغد شمرده می‌شده . چنانکه بعد خواهیم دید در داستان

۱ - بنابه این تعریف «خُشوفَن» سمعی و یا قوت غیر از خُشوفَن ابن خردادبه (۲۶) و قدامه (۲۰۳) است . دو مؤلف اخیر الذکر روستای مزبور را در ۸ فرسخی سمرقند و بر سر راه زامین قرار داده‌اند . بین بارکت و خُشوفَن بیابان قطوان قرار داشته . ممکن است سمعی اینجا اشتباه کرده باشد و این خطا را در این صورت مجبوریم چنان توجه کنیم که خُشوفَن مانند روستائی که بین اشتنخ و کشانی قرار داشته ، «سرپل» نامیده می‌شده است (نام منزل «پل سنگی» خود دال بر آن است که در این محل پلی وجود داشته).

ترکستان نامه	۳۰۶

نام	سمعانی	یا قوت «معجم»	ملاحظات

لشکر کشی چنگیزخان قلعه
به نام (فارسی) «سرپل» ذکر
شده است . روستای سرپل و
میان قلعه در قرن دهم هجری ۱
نیز نامشان آمده . در ۱۸۸۵
میلادی . استاد ن . ای .
وسلوفسکی ویرانه این قلعه را
بازدید کرده و می گوید که
« ساختمان آن بسیار جالب
توجه است » و قریب شش
ورست با کته کورگان فاصله
دارد ۲ .

شایدین (یا قوت):

شایدین	الشایدینی	III ، ۲۲۵	در اطراف سمرقند .
شاوکان	-	III ، ۲۴۵	در اطراف بخارا .
شمیدیز	الشمیدیزی	III ، ۳۲۴	در اطراف بخارا .

شیرفند (کلفظ)

محلی: شیرفند (الشرفندی)	III ، ۲۲۷	در اطراف بخارا .

۱ - حافظ تانیش ، «عبدالله نامه» نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۲۷۵ ا .

۲ - وسلوفسکی ، یادداشت مربوط به کورگانها [کورتهها] ، ص ۲۵۵ ، استاد
وسلوفسکی به خطا «سرپل» را «ساری پل» (پل زرد) نوشته .

در جغرافیای ماوراءالنهر	۳۰۷		
نام	سماعی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
شعان	الشعانی	III ، ۳۱۰	در اطراف بخارا - به عقیده سماعی . در نسخه «کتاب قد» «رجوع شود به ماقبل» که در دست سماعی بوده گفته شده بود که این دو ستا به کشیان تعلق دارد ولی در حاشیه تذکره داده شده بود که در اطراف بخارا واقع است (رجوع شود به «متون» ص ۶۱) .
شجستان	الشجستانی	III ، ۳۱۱	بین اشترخ و کشانی .
شیروان	الشیروانی	III ، ۳۵۲	در اطراف بخارا ، نزدیک به بمبجکت .
شیرغاوشون	الشیرغاوشونی	III ، ۳۵۲	در اطراف بخارا .
شیا یا شیان	الشیانی	III ، ۳۲۵	در ۴ فرسخی بخارا .
شوخنالك (یا قوت :			
شوغنجان	الشوخنایی	III ، ۳۳۳	در اطراف سمرقند .
یوغنك	الیوغنکی	IV ، ۱۰۴۴	در اطراف سمرقند .
یوخسون (یا قوت:			
یوخسون	الیوخسونی	IV ، ۱۰۴۳	در اطراف بخارا.

جاده‌هایی که بخارا و سمرقند را به بلخ مربوط می‌ساخته از دره کشکه- دریا می‌گذشتند و این دره گرچه از لحاظ اهمیت پهای دره زرافشان نمیرسیده ولی به هر تقدیر از جهت حاصلخیزی ممتاز بوده . اکنون که بهترین بخش دره زرافشان به متصرفات روس پیوسته دره کشکه دریا انبار غله خان نشین بخارا به شمار می‌رود . شهر قرشی در میان متصرفات بخارا مقام دومین شهر را دارد .

بنا به گفته ابن حوقل^۱ کلمه کشکه رود که مسلماً با نام کنونی رود رابطه دارد اسم رستاقی بوده که سرچشمه‌های رود - رودی که از کنار دروازه شمالی کش^۲ می‌گذشته- در آن رستاق قرار داشته است . شانه دیگر رود از کنار دروازه جنوبی جاری بوده و اسرود نام داشته و از کوه‌های سیام [سام ، نرشنی] یا سنم سرچشمه می‌گرفته .

چنانکه دیدیم کوه‌هایی که قره باغ دریا از آن جاری بوده نیز به این نام موسوم بوده و بدین قرار این کلمه به همه بخش شمالی جبال حصار اطلاق می‌شده . در کوه‌های سام قلعه‌ای قرار داشت که مقنع پیامبر با هم‌رهان در سالهای ۷۷۱ تا ۷۷۹ میلادی^۳ در آنجا تحصن جست و در ظرف مدت چندین سال پایداری

۱ - ابن حوقل ، ۳۷۶

۲ - در تالیف دخویه (استخری ، ۳۲۳ ، مقلسی ، ۲۸۲) - نهر القصابین (جوی گازران) آمده . در نسخه‌ها کلمه نهر القصابین (جوی قصابان) نیز در مورد نهر و دروازه مجاور آن ذکر شده . در ترجمه های فارسی کلمه « رود گازران » (که برابر با نهر القصابین عربی می‌باشد) و « رود قصابان » دیده می‌شود .

۳ - در منابع گوناگون سال آغاز و سال پایان قیام متفاوتاً ذکر شده است . نرشنی (جساب شفر ، ص ۷۲) می‌گوید که مقنع ۱۴ سال در قلعه خود دفاع کرد و فقط پیرونی به سود این گفته گواهی می‌دهد (آثار الباقیه ، چاپ زاخاؤو ، ۲۱۱ ، ترجمه زاخاؤو ۱۹۴)

کرد و حمله های تازیان را دفع کرد . گذشته از شاخه های پیش گفته از شعبه های زیر نیز یاد شده است: جاجرود، دریک فرسخی شمال کش که این رود اکنون ایزل نامیده می شود و شهر کتاب بر کرانه آن قرار دارد . دیگر خشک رود دریک فرسخی جنوب کش که اکنون قزل - سو یا یکه باغ دریا نام دارد . دیگر رود خزار در هشت فرسخی جنوب کش که اکنون خزار دریا یا کتی - عورو دریا خوانده میشود^۱.

شهر کش^۲ اکنون شهر سبز (به تلفظ محل : شتر سبیز) نام دارد و به قول یعقوبی^۳ زمانی شهر عمده سغد بوده . این شهر در عهد سامانیان دوران

۱ - رود عمده را چینیان تا - مو (Chavannes, Documents 145) میخوانند و به همین نام (یعنی « تو ») حتی در تاریخ کیمور مذکور است (شرف الدین یزدی ، چاپ کلکته ، ۱۵۸ ، ۱) بطوری که پ . پللیو خاطر نشان کرده به جای « تا - مو » باید « دومو » خواند . (« Tu - mo » قرائت قدیم « Dük - mau » است) رجوع شود به ، p. 15 ، « notes sur le Turkestan » ، Pelliot ، در حاشیه نسخه بارتولد (چاپ انگلیسی) در این جا یادداشتی که به دست مؤلف نوشته شده دیده میشود . به این شرح : « به گفته Pelliot ، ۱۵ « تو » از « توقماق » (i) مأخوذ است . - تحریریه >

۲ - استخری ، ۳۲۴ ، این حوقل ۳۷۷ - ۳۷۵ ، مقدسی ، ۲۸۲ . تلفظ صحیح این کلمه « کش » است . تلفظ محلی به گفته ابن ماکولا به نقل از یاقوت (معجم ، IV ، ۲۷۴) « کیس » بوده است (در باره ابن ماکولا به ماقبل ص ۵۲ حاشیه ۳ اصل رجوع شود) . تلفظ کنونی یعنی « کش » را صفت « دلکش » نایب می کند . نام فعلی این محل (« شهر سبز ») نخستین بار در سکه های قرن چهاردهم میلادی مشهود افتاده .

۳ - « کتاب البلدان » ، ۲۹۹ . رجوع شود به « Dio chronologie 5 : 57 » . Marquart مارکوارت به استناد منابع چینی می گوید که این شهر در قرن هفتم میلادی بنا شده .

انحطاط را می پیموده و محتملاً سبب آن اعتلای مقام سمرقند و بخارا بوده است . در اینجا نیز علی‌الرسم شهرستانی با چهار دروازه وجود داشته :

۱ - دروازه آهنین .

۲ - دروازه عبیدالله .

۳ - دروازه قصابان .

۴ - دروازه شهر درونی . برای تعیین موضع این دروازه ها مدرکی در دست نیست . فقط از روی نام رودخانه می‌توان حدس زد که «در قصابان» [دروازه قصابان] در طرف جنوبی شهر بوده . در دوران سامانیان .

شهرستان و کهن‌دز به صورت ویرانه بوده است . فقط ریض مسکون بوده و دو دروازه داشته ، یکی دروازه شهر بیرونی و دیگر دروازه برکنان . دهکده برکنان بسی واسطه به شهر متصل بوده . در کنار ریض شهر تازه‌ای پدیدمی آمده . هر طرف شهر به ثلث فرسخ (۳ - ۲ ورست) برآورد می‌شده . خانه‌ها از گل و چوب ساخته شده بوده . زندان و مسجد جامع در شهرستان و بازارها در ریض قرار داشتند . کاخ امیر بیرون از شهرستان و ریض در محل مصلی یعنی نمازگاه ایام عید برپا بوده است . آب و هوای کش بسیار نا - سالم شمرده می‌شده .

ابن حوقل ۱۶ رستاق در ناحیه کش بر می‌شمرد ، بدین شرح : ۱ - میان - کش ، ۲ - رود [استخری ترجمه فارسی ص ۲۵۵ «ورد»] ۳ - بلاندرین ، ۴ - راسامین [استخری ص ۲۵۵ «واسامین»] ، ۵ - کشک ، ۶ - ارو ، ۷ - بوزماجن ، ۸ - سیام (یا سنام) ، ۹ - ارغان ، ۱۰ - جاجرود ، ۱۱ - خزاررود ، ۱۲ - خزار ، ۱۳ - سور ووده ، ۱۴ - سنگ گردک درونی ، ۱۵ - سنگ گردک بیرونی ، ۱۶ - مایمرغ . به نظر می‌رسد ترتیب شمارش این رستاقها مرابطه ای با مواضع

آنها ندارد.

از اسامی رستاقها پیداست که دیمک‌خشین کنونی غزار و حنی دره رود سنگ گردك جزو ناحیه كش بوده و حال آنكه شهر سنگ گردك، چنانكه (در ص ۱۸۸) دیدیم در شمار بلاد صفانیان [چغانیان] یاد شده. محتملاً رستاقهای كش رود و سام دربخش علیای مسیر كشكه - دریا قرار داشته. به احتمالی نام «میان - كش» مربوط به رستاق شهر كش و اسم سرود بدان پهنه‌ای که در دوطرف مسیر رود اسرود یا سرود^۱ امتداد داشته، اطلاق می‌شده. رستاق خزار بیش از همه اهمیت داشته و شهرهای سوبخ^۲ و نوكد قریش و اسکیفغن (یا اسکیفغن) در این رستاق قرار داشته. سوبخ، به گفته استخری^۳ بر سر شاهراه نصف به بلخ، به فاصله يك منزل از نصف و بنا به قول ابن‌حوئل^۴ به فاصله دو فرسخ از كش، قرار داشته. علی‌رغم عقیده دغویه [دخویه] رقم دومی بی‌شك خطاست و به جای «دو فرسخ» باید «دو منزل» خواند، همچنانکه در تألیف استخری نیز چنین است.^۵ بدینقرار سوبخ را باید در محل کنونی غزار (همان املای خزار درست تر بنظر می‌رسد) قرار داد. به گفته سمعانی فاصله میان نصف و سوبخ شش فرسخ بوده. به قول استخری^۶ نوكد -

۱ - شکل اخیر در یکی از نسخ خطی مقدسی دیده شده (۲۸۲)

۲ - به گفته سمعانی چنین است («متون» ص ۵۹، چاپ هارگولیوس، ذیل

کلمه السوبخی، و یاقوت - «معجم»، III، ۱۸۲ -)

۳ - استخری، ۳۳۷.

۴ - ابن‌حوئل، ۴۰۳.

۵ - استخری، ۳۴۳.

۶ - همانجا.

قریش بر سر راه کش و نصف در پنج فرسخی کش قرار داشته و به گفته سمعانی^۱ فاصله آن با نصف و فرسخ بوده و شاید در محل قریه قره باغ^۲ کنونی برپا بوده است. اسکیفغن، آنسو تر نصف، به فاصله فرسخی از سوبخ واقع بوده. شاید این کلمه در نام قریه اسکی باغ [کنونی] محفوظ مانده است. نو قد قریش هم در زمان سمعانی قریه بزرگی بوده.

ظاهراً اعراب کلمه نصف^۳ را از کلمه بومی «نخشب» پدید آورده‌اند. نام کنونی آن قرشی است و فقط در قرن چهاردهم میلادی، در زمانی که کبکخان جغتائی در دو فرسخ و نیمی شهر کاخی بنا نهاد^۴ (قرشی به زبان مغولی یعنی «کاخ») نصف بدین نام خوانده شد.

ظاهراً در قرن دهم میلادی این شهر فاقد شهرستان بوده زیرا که جغرافیون فقط از ریض و کهن دز آن سخن می‌گویند. مع الوصف سمعانی و یاقوت از شهرستان (مدینه) نصف یاد می‌کنند^۵. شهر چهار دروازه داشت. بدین

۱ - نسخه خطی موزه آسیائی ورق ۴۴۵، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الوقدی، یاقوت، «معجم»، ۱۷، ۸۲۵. سمعانی گوید که در ماوراء النهر «نو قد» دیگری نیز وجود داشته و اندکی بعد از دو قریه که بدین نام موسوم بوده‌اند یاد می‌کند. یکی نو قد خورده خود (هم در ناحیه نصف) و دیگر نو قد سواف (?). در اثر یاقوت، خورده خون و سزه.

۲ - نام قریه نو قد حتی در قرن هجدهم میلادی در «تحفة الخانی» محمد وفا گرمینگی آمده است. رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۲۶.

۳ - استخری، ۳۲۵؛ ابن حوقل ۳۷۹ - ۳۷۷؛ مقدسی، ۲۸۳ - ۲۸۲.

۴ - شرف الدین یزدی، ترجمه پتی دلاکروآ، ۱، ۹۵، چاپ تلکنت، ۱، ۱۱۱.

۵ - سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «المدینی»، یاقوت، «معجم».

شرح: دروازه نجاری (شاید بخاری)، دروازه سمرقند، دروازه کش و دروازه غوبدین. غوبدین نام قریه‌ای بوده در دو فرسخی نصف^۱. رود از میان شهر جاری بوده. و بر کرانه آن، نزدیک «سرپل» کاخ امیر برپا بوده است. مسجد جامع نزدیک دروازه غوبدین و مصلی نزدیک دروازه نجاری (بخاری؟) و بازارها بین کاخ و مسجد جامع قرار داشته^۲. در قلمرو شهر دو قریه بزرگ به نام کسبه و بزه قرار داشته که دارای مسجد جامع بوده‌اند. کسبه حتی بزرگتر از نصف بوده و در چهار فرسخی نصف بر سر یکی از راههایی که به بخارا منتهی می‌شده قرار داشته است.

۱- در تألیف سمعانی چنین است (نسخه موزه آسیائی، ورق ۳۱۱، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «النوبدینی»؛ به گفته یاقوت (معجم، III، ۸۲۰) در يك فرسخی. در وقفنامه قرن شانزدهم میلادی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق b ۷۸) از «غوبدین» به عنوان یکی از «قرای علیای» نصف - محتملاً در مشرق شهر - یاد شده است.

۲- ویرانه های نخشب پیش از مغول اکنون شلوك (یا به تلفظ قرقران «شلوك») نامیده می‌شود؛ رجوع شود به «زیمین»، گزارش مختصری در باره سفر بخارا، ص ۱۰۳ و بند «لوفوفت»، در کوهها و جلگه های بخارا، ص ۵۸۳. ویرانه‌ها در ۱۶ ورستی شمال غربی شهر کنونی قرار دارد (طبق اصلاحی که زیمین در نسخه خطی به عمل آورده چنین است. در نسخه چاپی - در شمال شرق ذکر شده) و مهدی خان (تاریخ نادری)، چاپ تهران، ص ۳۲۴ سال ۱۸۴۶ میلادی ۱۲۶۲ هجری) و محدوف کریمینگی (تحفه الخوانی، ورق b ۱۷) از آن یاد کرده‌اند. ویرانه - های قرشی که مربوط به قرن ۱۴ میلادی می‌باشد در جنوب شهر کنونی نزدیک ایستگاه راه آهن قرار دارد و به نام ضحاک ماران موسوم است، رجوع شود به زیمین، گزارش مختصری در باره سفر بخارا، کاستانیه، «اکتشافات باستانشناسی»، ص ۲۷.

بزه در شش فرسخی نصف^۱، بر سر راه کالف^۲ واقع بوده. از این هردو قریه در قرن دوازدهم میلادی نیز یاد شده و کسبه در آن روزگاران نیز مسجد جامع داشته^۳.

بزه قلعه مستحکمی بوده^۴. به رغم کمبود آب جاری تعداد قرای اطراف نصف بر روی هم بسیار بوده. آب کشکه - دریاگاه تا نصف نمی رسیده و در آن ناحیه رود دیگری وجود نداشته. مزارع را با آب چاه مشروب می - کردند و بیشتر فقط از نزولات جوی استفاده می شده.

راه بخارا به نصف راه^۵ (قریب ۴۰ ورست - به گفته مقدسی ۳۰ فرسخ) چهار روزه می پیموندند. منزلهای بین راه عبارت بوده از قراچون^۶ و میانکال و مایمرغ^۷. مایمرغ حتی در زمان سمعی (که در بازگشت از بخارا از این

۱ - استخری، ۳۴۳.

۲ - مقدسی، ۳۴۳.

۳ - سمعانی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۶۸؛ چاپ مارمولیوس، ذیل

کلمه «الکسوی»، «یاقوت»، «معجم»، IV، ۲۷۳.

۴ - سمعانی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۵۳؛ چاپ مارمولیوس، ذیل

کلمه «الیزدی»، «یاقوت»، «معجم»، IV، ۶۰۴.

۵ - استخری، ۳۳۷.

۶ - محتملاً این کلمه را باید «فراچون» یا «قراچون» خواند؛ در شرح

زندگی بهاءالدین نقشبند از «بیشه فراچون» یاد شده است. رجوع شود به «انیس -

الطالبین»، ورق ۱۷۴.

۷ - در یکی از نسخ خطی مقدسی (۳۴۵) بین میانکال و مایمرغ منزلی به

نام «رباط آستان» نیز ذکر شده و به این حساب از بخارا به نصف ۵ روزه می رفتند.

محل عبور کرده بود) قریه‌ای بزرگ و آباد و شکوفان بوده است. راه دیگری که از کسبه می‌گذشته نیز مذکور افتاده . باری ، مقدسی راه بخارا به کالف را از طریق بزدہ چنین شرح می‌دهد (نه روزه راه) و منازل بین راه عبارت بودند از : ۱ - جيلم ، ۲ - ربض عتيق ، ۳ - چاه سعيد ، ۴ - بزدہ ، ۵ - رباط خوزان ، ۶ - قریه بخاریان ، ۷ - قریه خوارزمیان ، ۸ - بلخان .
 محتملاً^۱ قریه بخاریان و قریه خوارزمیان همان گذرهای بخاریان و خوارزمیان بر آمودریا است که مقدسی در جای دیگر نیز ذکر کرده است^۲ . همه این راهها مانند این ایام از بیابان می‌گذشته . محل بین NSF و آمودریا [جیحون]^۳ نیز جنبه بیابانی داشته .

از NSF جاده‌هایی به کش^۴ (سه روزه راه) و سویخ (يك روز راه) امتداد داشته . پس از عبور از سویخ (غزار) وارد منطقه کوهستانی می‌شدند . از سویخ تا قریه دیدگی^۵ يك روز راه و از آنجا تا كندك هم يك روز راه بوده و در این محل جاده سمرقند از طریق کش به جاده‌ای که از NSF آغاز و امتداد یافته بوده ملحق می‌شده . از سمرقند تا کش دو روزه راه بوده .
 مقدسی^۶ منزلگاه درزده را - که ظاهراً در جنوب کوهها قرار داشته - بین این دو شهر قرار می‌دهد ، زیرا که سمعانی و یاقوت^۷ این قریه را جزو

۱ - مقدسی ، ۲۹۲ .

۲ - « متون » ، ص ۸۲ (بکران ، « جهان نامه ») .

۳ - استخری ، ۳۴۳ .

۴ - در تألیف استخری (۳۳۷) « دادکی » و « دینجی » نوشته شده .

۵ - مقدسی ، ۳۴۲ .

۶ - سمعانی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۱۶۵ ، چاپ مارمگولیوس ، ذیل

کلمه « الدردزده » ، یاقوت ، « معجم » ، II ، ۵۶۶ .

ناحیه شهر نسف به شمار آورده اند . گردنه ای که بین کش و سمرقند قرار دارد در تاریخ فتوحات عرب معروف است و در آنجا یکی از بزرگترین پیکر ها میان تازیان و ترکان درگیر شده بوده ^۱ . يك جاده دیگر نیز از طریق قریه محترقه (به معنی تحت اللفظی : « سوخته ») وجود داشته . وجه تسمیه این قریه چنین است که سردار عرب حبیب ، پس از غلبه بر لشکریان بخارا ، به منظورالحاق به مهلب ، پدر خویش که کش ^۲ را محاصره کرده بوده ، قریه مزبور را طعمه آتش ساخت (۶۹۹ م / ۸۰ هـ) . با اینحال طبری در جای دیگر ^۳ آتش زدن قریه را به قتیبه نسبت می دهد و این واقعه را مربوط به سال ۹۱ هجری / ۷۱۰ میلادی می داند . پیش تر این قریه به نام فاریاب (با قاریات) موسوم بوده است .

در سنه ۱۱۲ هجری / ۷۳۰ میلادی تازیان نخواستند از راه محترقه روند زیرا که آن محل را بالتمام جنگل انبوه پوشانده بوده و ممکن بود ترکان آتش در جنگل زنند . و اعراب مرگ بر اثر آتش را بدتر از مرگ به شمشیر می دانستند ^۴ . ظاهراً محترقه در شمال کوهها قرار داشته زیرا که حافظ ابرو آنرا جزو قلمرو سمرقند بر می شمرد ^۵ . این که آیا می توان اسم فاریاب را با نام قریه قرب ^۶ که پیشتر مذکور افتاد نزدیک کرد و یکی دانست ، دشوار

۱ - Marquart , « Die Chronologie » , S. 35

۲ - طبری ، II ، ۱۰۴۱ .

۳ - همانجا ، ۱۲۲۹ .

۴ - همانجا ، ۱۵۳۳ .

۵ - پارتولد ، « حافظ ابرو » ، ص ۱۵ و ۱۸ ، مسلماً به جای « متفرقه » باید محترقه خوانده شود .

۶ - رجوع شود به ماقبل (ص ۲۸۱ دبد از آن) . جدول الفبائی قراء دره رود زرافشان .

است .

كندك با كش سه روز راه فاصله داشته ^۱ و محتملاً در درهٔ قیچی -
اورو - دریا و شاید در محل قریهٔ قره خوال قرار داشته . سمعانی و یاقوت
از قریهٔ كندك سخنی نگفته‌اند .

ظاهراً سمعانی در این ناحیهٔ کوهستانی نبوده است و از نصف به ترمذ
از طریق کالف رفته . و محتملاً توجیه اینکه سمعانی (و به دنبال وی یاقوت)
حتی موضع قریه‌هائی را - که خیلی به کش نزدیکتر بوده‌اند - در قلمرو نصف
قرار میدهند در همین نکته است . در تاریخ لشکر کشیهای تیمور ^۲ بالکل به
نامهای دیگری برمی‌خوریم ، و از آن جمله بیش از همه از مرز طبیعی تنگ -
حرام ورود چكداليك با شكداليك (اکنون - قیچی - اورو - دریا) - که
شاخه‌های آن در محل كتلش [کاتلیش یا قاتلیش ؟] به یکدیگر می‌پیوستند
یاد شده - و محل چكچك در شمال در آه‌نین که اکنون درهٔ چکمه می‌باشد و
در قمر آن دره رودکی به همان نام جاری می‌باشد مذکور افتاده .

از كندك تا در آه‌نین (به فارسی) ^۳ که تنگ بزغال کنونی باشد يك
روز راه بوده . و پس از عبور از تنگ مزبور پس از سه روز به ترمذ می -
رسیدند . منازل بین راه عبارت بوده از : رباط رازيك و هاشم گرد (به ماقبل
ص ۱۸۶ رجوع شود) . در تألیف مقدمه نامهای رباط رازيك و هاشم گرد
از قلم افتاده و به جای آن قریه قرچه نام برده شده . از دروازهٔ آه‌نین به

۱ - به گفتهٔ مقدمی (۳۴۲) - فقط يك منزل و این محال است .

۲ - شرف‌الدین یزدی ، ترجمهٔ پتی دلاکروآ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۲۳ .

۱۲۵ ، ۱۲۸ ، چاپ کلکته ، ۱ ، ۱۲۵ - ۱۲۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ .

۳ - در تألیف یعقوبی (کتاب البلدان ، ۲۹۰) ، « دریا آه‌نین » .

صغانیان(ده‌نو) از طریق بایسون راه دیگری وجود داشته ، در پائیز سال ۳۳۷ هجری ۹۴۸ میلادی لشکریان بخارا^۱ از این راه عبور کرده بودند. و سرانجام جاده‌ای نیز از کش به صغانیان از طریق دره رود سنک گردك وجود داشته. این جاده را در ظرف شش روز می‌پیمودند .

در انساب سمعانی و معجم یاقوت اسامی چند قریه دره کشکه دریا - بویژه درحوالی نصف - که سمعانی قریب دو ماه در آنجا به سر برده بوده- (رجوع شود به ماقبل ص ۱۰۰-۹۹) دیده می‌شود و اسامی باره‌ای از کویها و شوارع شهر مزبور نیز ذکر شده. اسامی یاد شده به شرح زیر است :

نام	سمعانی ذیل کلمه	یاقوت «معجم»	ملاحظات
اندد	الانددی	I ، ۳۷۲ در حوالی نصف	
اقشمین	الاقشمیننی	I ، ۳۸۰ در حوالی نصف	
افران	الافرانفی	I ، ۶۴ در يك فرسخی (در تألیف یاقوت ۲ فرسخی) نصف	
بایان	البایانی	I ، ۴۸۸ خیابان و کوئی در نصف	
بیتخندان	البیتخندانفی	I ، ۴۸۸ در حوالی نصف	
بشتان	البشتانی	I ، ۶۲۷ در حوالی نصف	
بران	-	I ، ۷۸۲ در يك فرسخی نصف	
بزغام	البزغامی	I ، ۶۰۵ در حوالی نصف	
وزغنج	الوزغنجی	- در حوالی نصف ، به عقیده سمعانی چنین است. («متون» ، ص ۶۹) (رجوع شود به « ورغجن »)	

درجنرافیای ماوراءالنهر	۳۱۹	ملاحظات .	یا قوت «معجم»	سمعی ذیل کلمه	نام
وَرَعَجَن (در قالیف					
یا قوت: «وَرَعَجَن»					
یا «وَرَعَجَن» (الورعجنی	IV ، ۹۲۱	به عقیده سمعی ، در حوالی نسف ؛ ممکن است همان « و ر ع ج ن » باشد .			
وصافی یا درب					
وصافی	الوصافی	IV ، ۹۳۱ شارعی در نسف			
ونه یا ونج	الونجی	IV ، ۹۴۱ در حوالی نسف ، در اینجا ۹۴۲ رباطی بوده .			
ورعین	الورعینی	IV ، ۹۲۰ در حوالی نسف			
غزنیان	الغزنیائی	III ، ۷۹۸ در حوالی کش .			
غردیان	الغردیائی	III ؛ ۷۸۴ در حوالی کش .			
(در قالیف					
سمعی، غردین؟)					
جوویق	الجویقی	II ، ۱۴۲ محلی در نسف؛ این کلمه در مرو			
و نیشابور به بازارهای کوچک میوه فروشان و خانها (کاروان- سراها) اطلاق میشده .					
جووک	-	II ، ۱۶۴ کوئی در نسف ؛ سمعی از جووک همچون نام کوچه‌ای در بعلک یاد می کند .			

ترکستان نامہ	۳۲۰	نام	سمعانی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم»	ملاحظات
		جویبار	الجویباری	II ، ۱۶۳	خیابانی «سکه» و کوئی در نسف که سمعانی خود در آنجا بوده .
		دُجاکن	الدجاکنی	II ، ۵۵۱	در حوالی نسف .
		زاذک	الزاذکی	II ، ۹۰۶	در حوالی نسف .
		زندیہ (؟) ' (در			
		تألیف یا قوت			
		زندیہ (	الزندیاتی	II ، ۹۵۲	در حوالی نسف .
		زیکون (در امر			
		یا قوت: زیکون) الزیکونی		II ، ۹۶۶	در حوالی نسف
		ایسین (در امر			
		یا قوت: ایسین) الایسینی		I ، ۴۱۵	در یک فرسخی نسف (رجوع شود به «متون» ص ۵۳، که به جای الایسینی و ایسن باید الایسینی و الایسن خوانده شود .)
		کاجر	العاجری	IV ، ۲۲۲	در دو فرسخی نسف .
		کلاس	القلاسی	—	عشیره (یا خاندان) مشهوری در نسف («متون» ، ص ۶۴)
		کاسن	الکاسنی	IV ، ۲۲۷	در حوالی نسف
		کرمچین (در			

۱- در تألیف سمعانی چنین نوشته، «الزای والذال المهملة بین النون (همین گونه)
والالف بین الیائین آخر الحروف .»

درجہ انبیای ماوراء النہر	۳۲۱	
نام	سمعی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم»
ملاحظات		
تالیف یا قوت:		
کرمجین)	الکرمجینی	IV ، ۲۶۷ در حوالی نصف
کُبنده سائل	العبنندی	IV ، ۲۳۴ در حوالی نصف (بصورت کبنده
[یا سعل] [؟]		و کبنده نیز یاد شده)
مرغبان	المرغبانی	IV ، ۲۹۹ در حوالی کش
مسنان	المسنانی	IV ، ۵۳۳ در حوالی نصف
موان	الموانی	- در حوالی نصف
موده .	المودوی	IV ، ۶۷۸ در حوالی کش، سمعی چنین
		حدس می‌زده ولی مطمئن نبوده که موده در اینجا بوده .
مجدوان (دراثر)		
یا قوت: مجدوان) المجدوانی		IV ، ۴۱۹ در حوالی نصف . در زمان
		سمعی ویرانه بوده .
فیاز	النبازی	IV ، ۸۵۴ قریه بزرگی بین کش و نصف،
		سمعی شی «در میان برف و سرما» در آنجا بسر برد
جدیان (دراثر) البدیائی (نسخه		
یا قوت :	خطی موزة آسیائی	
«بدیان»	(ورق ۶۹۵)	I ، ۵۲۷ در حوالی نصف
راغیرسنه (؟)		
یاراغیرسنه	الراغیرسنی	II ، ۷۳۴ در نیم فرسخی نصف) (دراثر

۳۲۲	ترکستان نامہ		
نام	سمعانی ذیل کلمہ	یا قوت «معجم»	ملاحظات
			یا قوت حرکات ذکر نشده. در اثر سمعانی فقط: «الراء الساکنه».
	ساکبندیار (۱) (در		
	اثر یا قوت :		
ساکبندیار)	الساکبندیاری	III ، ۱۳	در حوالی نصف («ستون»، ص ۵۸)
سادجن	السادجنی	III ، ۲۳	در حوالی نصف
سرکٹ	-	III ، ۸۲	در حوالی کش
سونج	-	III ، ۱۹۷	در حوالی نصف؛ محتملاً این قریه همان سویخ است
تدیان	التدیانی	I ، ۸۳۲	در حوالی نصف؛ محتملاً همان پدیان است
کودن	التودینی	I ، ۸۸۸	تزدیک سویخ
استغدادیز	الاستغدادیزی	I ، ۲۴۳	در ۲ فرسخی نصف؛ سماعی در سفر خود از نصف به بخارا از این قریه عبور کرده .
	آقشند (در اثر		
	یا قوت: آقشند)		
فینبد	الفینبدی	III ، ۹۲۰	در حوالی نصف در حوالی نصف؛ سماعی تصور می کرد (ولی مطمئن نبود) که از این نقطه عبور کرده .
فرخور دیزه	الفرخور دیزجی	III ، ۸۷۰	در دو فرسخی (در اثر یا قوت: یک فرسخی) نصف، در بخش

در جغرافیای ماوراءالنهر	۳۲۳	ملاحظات	یاقوت «معجم»	سمانی ذیل کلمه	نام
فیججک یا					علیا (الحوالی). سمعی در این محل بنیونه کرده .
فیججک	الفیججکئی	III ، ۹۲۶	در حوالی نسف .		
[غودیین]	-	III ، ۹۲۴	در حوالی نسف ؛ شاید اشتباه		
غودیین			باشد و به جای غودیین آمده .		
خشمندیزه (در					
اثر یاقوت :					
خشمندیزه)	الخشمندیزی	II ، ۴۴۷	در حوالی نسف .		
خوزیانیا					
خوزیان	الخوزیانی	II ، ۴۹۷	دزی در حوالی نسف در رستاق عوبدین		
خشمجک	الخشمجکئی	II ، ۴۴۶	در حوالی کش .		
خشوکنجک	الخشوکنجکئی	II ، ۴۴۷	در حوالی کش و مجاورت قرای سمرقند. این قریه زمانی جزو ناحیه سمرقند بوده .		
شاوخران (در اثر					
یاقوت :					
شاوخران)	الشاوخرانی	III ، ۲۴۵	در حوالی نسف؛ در قرن دوازدهم میلادی / ششم هجری / فقط اثری از آن باقی مانده بوده («متون» ص ۶۱)		

۲۲۲	ترکستان نامه		
نام	سمعانی ذیل کلمه	یا قوت «معجم»	ملاحظات
شرغبان یا جهرغبان	الشرغبانی	III ، ۲۷۷	شارعی در نصف که به نام مردم قریه بخاری شرح یا شرح که در اینجا سکنی گزیده بودند نامیده، شده بوده (به ماقبل ص) ۲۳۹ رجوع شود .
شیرکث	الشیرکنی	III ، ۳۵۲	در حوالی نصف
شوزبان یا شوزبان	الشوزبانی	-	در حوالی کش «متون» ص ۶۱
یعنه	الیعنوی	IV ، ۱۰۲۲	در حوالی نصف؛ سماعی حدس زده است که بر سر راه بخارا از این نقطه عبور کرده است .

گذشته از این در شرح زندگی شیخ ابو عبد الرحمن معز بن یعقوب
(متوفی به سال ۲۱۹ هجری) که از مردم قریه کاسن بوده گفته شده که وی
بانی «الجامع العتیق» و رباطی در «سکه الزهاد» نصف (کوچه زاهدان) که
زمانی به نام وی سکه ابو عبد الرحمن^۱ خوانده می شده ، بوده است. سماعی
قبر او را زیارت کرده بود .

اکنون به نواحی که در امتداد مسیر آمو دریا قرار داشته بازمی گردیم.
دیدیم که حاشیه متصل مزرع ساحل چپ از آمل [چارجوی کنونی] آغاز

۱ - «متون» ، ص ۶۴ (سمعانی ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الکاسنی»).

می‌گردیده . به فاصله پنج روز راه ، پائین تر از آمل ، نخستین شهر خوارزم^۱ به نام طاهریه قرار داشته . منازل بین راه عبارت بود از : ویزه ، مردوس ، اسباس و سیفایه یا سیبایه (نه سیفانه، چنانکه در کتاب چاپی استخری نوشته)^۲ . مورخ تیمور^۳ نیز از قریه اخیرالذکر یاد می‌کند . محتملاً طاهریه در محل ویرانه های کمنچی قرار داشته . در قرنهای بعد - از قرن یازدهم میلادی باین - طرف^۴ - علی‌الرسم درغان را، که در دوروزه راه پائین تر از طاهریه واقع بوده، جنوبی ترین شهر خوارزم می‌شمردند . در نیمه راه بین این دو قریه جگر بنده قرار داشته و جاده‌ای که از بخارا به پایتخت خوارزم ممتد بوده در این محل به

۱ - > از تألیفات نازه در باره خوارزم رجوع شود به : تولستوف ، « خوارزم باستانی » ، تولستوف ، بر رد ... : غلام اف ، « تاریخ آبیاری خوارزم » . -
تحریر به <

۲ - استخری ، ۳۳۸ ، ۳۰۱ ، S . 95 ، « Das alte bett des oxus » .
۳ - شرف‌الدین یزدی ، ترجمه پتی‌دلاکروآ ، ۱ ، ۲۳۲ ، ۲۶۰ ، چاپ کلکته ،
۱ ، ۲۳۶ ، ۲۶۱ .

۴ - بیهقی ، چاپ مودلی ، ۸۵۹ (در این چاپ به جای درغان باید درغان خوانده شود) > چاپ غنی - فیاض ، ۶۸۴ < ، « متون » ، ص ۲۹ و ۴۲ (نشاء) .
۵ - دخویه در رساله Das alte bett des Oxus ، S . 95 خود مهل دارد نسخ خطی را به نحوی قرائت کند که جگر بند بین درغان و سدور (قرائت صحیح این کلمه «سدور» است . رجوع شود به : بارتولد ، « آبیاری » ، ص ۸۰) . فاصله بین سدور و درغان - آتا مؤید این فرض است . ولی در این صورت این که از جگر بند ، « تا محل تنگ شدن رود » سه روز راه بوده نیز نادرست خواهد بود . محققسی (۲۹۲) نیز در فهرست گذرهای آمو دریا نام جگر بند را بعد از درغان آورده . به مسیری که حمدالله قزوینی ذکر کرده و بعد نقل می‌شود توجه شود .

آمو دریا نزدیک می‌شده.^۱ در تألیف ابوالغازی^۲ از «درغان» به نام دروغان یا دروغان - آتا (اکنون ویرانه های درغان - آتا) یاد شده است. در قرن دهم م. (چهارم ه.) درغان بعد از گرگانج [اورگنج] بزرگترین شهر کرانهٔ چپ رود شمرده می‌شده. و در آن مسجد جامع بسیار زیبایی که بهترین مسجد آن ناحیه بوده وجود داشته است، با اشیاء مزین و مرصع به احجار کریمه و طلاکاری. و تاختگاههای شهر که بیش از پانصد بوده، در طول کرانه، به درازای دو فرسخ تمتد و گسترده بوده است. و از آنجا مویز صادر می‌شده. یاقوت نیز در وصف درغان سخن گفته و به هنگام سفر خویش از مرو به خوارزم آن محل را دیده. شهر در دو میلی رودخانه بر سطح مرتفی قرار داشته و بین آن ورود، مزارع و باغهای ساکنان محل قرار داشته^۳. در جگر بند نیز مسجد جامعی برپا بوده. جگر بند از لحاظ بازرگانی واجد اهمیت بسیار بوده^۴.

در يك منزلی پائین دست درغان (به متابعت از مضمون نسخهٔ چاپی اثر استخری چنین می‌گوئیم، والا جگر بند در واقع بین درغان و سدر قرار داشته) شهر سدر که دارای مسجد جامع بوده قرار داشته که در قرن هجدهم

۱ - مقدسی، ۱۳۴۳، جگر بند در کرانهٔ چپ رود قرار داشته (همانجا، ص ۲۸۷).

۲ - «شجرة الانراك»، چاپ دهمزون، < متن، ۲۵۹، ۲۷۹، ۳۲۶ >،

ترجمه، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۴۸.

۳ - یاقوت، ۶، معجم، ۱۱، ۵۶۷. آ. کالمیکوف («خیوه»، ص ۷۰) نیز

تقریباً درغان - آتا را همین گونه وصف می‌کند.

۴ - مقدسی، ص ۲۸۹.

۵ - همانجا، ۲۸۸. مقدسی (۲۸۶) این شهر را در کرانهٔ راست رود قرار

می‌دهد و گمان نمی‌رود نظر وی اساس داشته باشد.

میلادی^۱ (اکنون ویرانه های سدیور) از آن یاد شده و مذکور است که به يك روز راه آنسو تر شهر مشهور هزار اسپ - که تاکنون هم نام خویش را محفوظ داشته - قرار گرفته بوده . در سه فرسخی هزار اسپ کردران خاس [استخری؛ کردران خواش] و در ۵ فرسخی محل اخیر الذکر خبوه^۲ که اکنون پایتخت ناحیه مزبور است برپا بوده . از هزار اسپ تا خبوه يك روز راه حساب می- کردند. خبوه بر کرانه دشت قرار داشته و دارای مسجد جامع بوده . کردران خاس و هزار اسپ شهرهای مستحکم بوده اند و دروازه های چوبین و خندق داشتند^۳. اریق [نهر] هزار اسپ از «بخش آمل» آغاز می گردیده^۴ و اریق کردران خاس در دو فرسخی هزار اسپ و اریق خبوه پائین تر امتداد مسیر بوده . به گفته مقدسی^۵ ، بین اریق هزار اسپ و اریق کردران - خاس دو فرسخ فاصله بوده . بزرگترین اریق از آن خبوه بوده و کشتی تاخیه در آن سیر می- کرده^۶. در آغاز قرن سیزدهم میلادی ساکنان خبوه در مذهب شافعی باقی بودند و حال آنکه دیگر مردم خوارزم پیرو مذهب حنفی بوده اند^۷.

۱ - ابوالغازی ، « شجرة الانراك » ، چاپ همزون < متن ، ۳۲۶ >؛ ترجمه ،

۳۴۹ .

۲ - استخری ، ۳۴۱ .

۳ - مقدسی ، ۲۸۹ .

۴ - « میایی آمل » ، استخری (۳۰۱) همین جمله را در مورد موضع طاهریه که در ۵ روزه راه از آمل قرار داشته به کار می برد . بسدین سبب حق نداریم نتیجه بگیریم که سرچشمه نهر هزار اسپ در آن زمان نزدیک چارجوی کنونی بوده .

۵ - مقدسی ، ۲۹۲ .

۶ - استخری ، ۳۰۲ .

۷ - یاقوت ، « معجم » ، II ، ۵۱۲ .

پائین دست سرچشمه اریق‌ها، [نهرها] در محل ابوقشه [استخری فارسی؛ بوقشه]، رود از تنگه‌ای کوهستانی عبور می‌کرده و تنگ می‌شده و به ثلث پهنای پیشین خویش می‌رسیده. و این محل برای کشتی‌ها خطرناک شمرده می‌شده^۱.

به گفته مقدسی^۲ «محلی که رود تنگ می‌شود» به فاصله سه روز راه از جگر بند قرار داشته. منازل بین راه عبارت بودند از رباط حسن و ناباغدین. ظاهراً منظور نظر تنگه دلدل - آتلاغان، بین محال اوچ - چوچک (یا اوچ - اوچک) و ایچکه - یار، بوده است. پهنای رود در این محل تا ۱۶۸ ساژن - [ساژن - ۲/۱۳ متر] تقلیل می‌یابد. در سه فرسخی پائین دست تنگه مزبور (یا به گفته ابن حوقل^۳ در يك منزلی) نهر بزرگ^۴ گاو خواره («خوراك گاوان») که از لحاظ عظمت دو برابر نهر هزار اسپ بوده، متفرع می‌گردیده، عرض آن به پنج ذراع (آرشین) و عمق آن به دو قامت (رجوع شود به ماقبل ص ۲۱۲) می‌رسیده. در پنج فرسخی سرچشمه این نهر، اریق گسریه [استخری: کریه] از آن منشعب می‌شده. در ۶ فرسخی پائین دست سرچشمه گاو خواره، بر کرانه راست آمودریا شهر غار ابخشنه یا غار افخشنه قرار داشته. حاشیه مزروع کرانه راست فقط از اینجا آغاز می‌گردیده. بین نهر گاو خواره

۱ - استخری، ۳۰۴.

۲ - مقدسی، ۳۴۳. این تعریف بسیار مشکوک است. رجوع شود به ماقبل ص ۳۲۵.

حاشیه ۵.

۳ - ابن حوقل، ۳۵۴.

۴ - درباره نهرها رجوع شود به استخری، ۳۰۳-۳۰۱.

۵ - به گفته یاقوت (معجم، ۱۷، ۲۳۱ - ۲۳۰) (ولی البته خطاست.) نهر

گاو خواره از کنار درغان که به قول وی دودومیلی رود قرار داشته جاری بوده (همانجا، II

۵۶۷، De Goeje، «Das alte Bett des Oxus» S. 113.

و مجرای اصلی رود ، رستاق پایتخت خوارزم یعنی کات [حدود العالم : کاژ] قرار داشته . کات از مسیر گاوخواه دوازده فرسخ فاصله داشته . در کرانه چپ رود اریق مدرا [مدری] منشعب می شده ، که تا به شهری به همین نام می رسیده^۱ و به فاصله میلی (۲ فرسخ) از اریق خیه جاری بوده و اریق و داک نیز به فاصله يك ميل از اریق مدرا متفرع می شده و به گرگانج می رسیده . از مسیر و داک تا کات دو فرسخ مسافت بوده . نهر مدرا دو برابر گاوخواه بوده . درباره موضع شهر مدرا اطلاعی در دست نیست . بنا به گفته سمعانی و یاقوت^۲ در دو فرسخی مدرا قریه افرینفتن برپا بوده .

کات ، پایتخت باستانی خوارزم بر کرانه راست مسیر اصلی رود ، به فاصله يك روز راه از خیه^۳ قرار داشته . به گفته یاقوت^۴ کلمه کات در زبان خوارزمیان به معنی حصاری که در دشت برپا شود بوده است - و حتی اگر درون چنین حصار چیزی وجود نمی داشت نیز به همین نام خوانده می شده . به دیگر سخن این کلمه به همان معنی کلمه تور تکول که اکنون نیز در آسیای میانه به کار می رود - استعمال می شده^۵ . در زمان غلبه اعراب و فتح این شهر به دست ایشان

۱ - به گفته مقلسی (۲۹۲) - يك ونیم فرسخ و همین قدر بین آن و دواک .

۲ - سمعانی نسخه خطی موزه آسمانی ، ورق ۳۲۲ ، چاپ مارکولویوس ، ذیل کلمه «الفرنیفانی» ، یاقوت ، «معجم» ، III ، ۸۸۵ . موضع قریه در تألیف یاقوت معین نشده . سمعانی در اینجا شهر مدراکت را نام می برد . به عقیده دخویه (مقلسی ، ۲۸۷ ، حاشیه F) همین شهر را مقلسی تحت عنوان مدرا میشن ذکر می کند .

۳ - استخری ، ۳۴۱ .

۴ - «معجم» ، IV ، ۲۲۲ .

۵ - بارفولده ، گزارش سفر آسیای میانه ۴ ، ص ۱۲ . حتی شهری که اخیراً نباشده بوده و روسیان آن را پتر و آلکساندرسک نامیده بودند ، بعد از انقلاب بنام تور تکول موسوم گردیده .

کات از سه بخش مرکب بوده و مستحکم‌ترین قسمت آن یعنی کهن‌دز به نام فیل یا فیر^۱ موسوم بوده . به گفته جبرونی فیر به وسیله سه حصص متوازی که هر سه ارتفاع واحد داشتند محصور بوده است . کاخ خوارزمشاهیان بر همه استحکامات مشرف و مسلط بوده و از مسافت ده میل (بیش از ۲۰ ورست) و حتی بیشتر دیده می‌شده . قلعه با گل و آجر ساخته شده بوده^۲.

امواج آمودریا اندک اندک این کهن‌دز را ویران ساختند . در زمان استخری^۳ ساکنان کهن‌دز و سراسر شهر کهنه رفته رفته آنجا را ترک می‌گفتند. دروازه شهر کهنه را آب رود برده بود و بیم ویرانی کامل کهن‌دز می‌رفت . ساکنان شهر در مشرق ویرانه‌ها خانه‌ها ساخته بودند . در کنار کهن‌دز مسجد جامع و کاخ خوارزمشاهان و زندان قرار داشته ، در وسط شهر اریقی بود که بر دو کرانه آن بازارها برپا بوده . طول و عرض شهر به ثلث فرسخ و به قرائت دیگری (ابن حوقل و روایت فارسی استخری) به سه فرسخ بالغ می‌گردیده. به گفته ابن حوقل^۴ در زمان وی اثری از کهن‌دز و مسجد جامع و زندانی که در کنار آن بوده وجود نداشته . با این حال از سخنان جبرونی چنین مستفاد می‌گردد که آخرین آثار فیر فقط در سال ۳۸۴ هجری / ۹۹۴ میلادی محو گردیده. مقدسی^۵ پایتخت خوارزم را چنین وصف می‌کند : « کات را شهرستان [هم] می‌گویند . و بر کرانه رود قرار دارد و [از لحاظ عظمت] برابر

۱ - Sachau, «Zur Geschichte.» I.S. 20, 24

۲ - همانجا 10, 12 . S.

۳ - استخری ، ۳۰۱ .

۴ - ابن حوقل . ۳۵۱ .

۵ - مقدسی ، ۲۸۸-۲۸۷ .

نیشاپور است^۱ (در روایت دبگری، بزرگتر از نیشاپور است). شهر در مشرق رود برپاست و در آن مسجد جامع در میان بازارها^۲ وجود دارد با ستونهای که از سنگ سیاه ساخته شده و به بالای يك قامت است. بر روی آنها ستونهای چوبی قرار داده اند^۳. کاخ امیر در وسط شهر است. کهن دز را رود ویران ساخته است.

در شهر اریقهای وجود دارد که در وسط بلده جاری می باشند. شهری بسیار خوب است. و در آن علما بسیار و آشنایان به ادبیات فراوان و ثروتمندان زیاد و چیزها و کالای خوب بحد وفور است. سازندگان خانه ها به هنرمندی ممتازند. وقاریان قرآن از لحاظ صدای خوش و حسن تأثیر قرائت و ظاهر آراسته و دانش خویش در سراسر عراق مانند ندارند. از دیگر سو، شهر غالباً بر اثر طغیان به زیر آب می رود و ساکنان آن [بیش از پیش] از کرانه رود دور می شوند و عقب تر می روند. شهر از اردبیل کثیف تر است. و مجاری کثافات در آن بسیار است و آب آنها درهمه جا تا شارع بزرگ رخنه می کند. ساکنان غالباً در کوچه ها قضای حاجت می کنند. کثافت را در گودالها گرد می آورند و بعد در کبسه ریخته به کشتزارها می برند. به سبب کثافات فراوان فرد بیگانه فقط به هنگام روز می تواند وارد شهر شود. ساکنان [فقط] با پا کثافات را

۱ - به گفته استخری (۲۵۴) عرض نیشاپور يك فرسخ بوده و طول آن شهر هم

همین قدر.

۲ - بنابراین وصف مقلسی مربوط به عمارت تازه است که استخری از آن یاد نکرده. و این نکته را خبر ابن حوقل - که در بالا ذکر کردیم - درباره ویرانی مسجد سابق تأیید می کند.

۳ - یعنی قسمت زیرین ستون [به ارتفاع يك قامت] از سنگ و قسمت بالا از چوب بوده.

جمع می کنند^۱. ویرانه های کاث کهنه اکنون به «شیخ عباس ولی»^۲ مشهور است. يك دژ كوچك كنونی فقط ربع كهن دژ قدیمی را اشغال کرده و بقای يك مناره و حصار شهر نیز وجود دارد.

دیدیم که نهر بزرگ وداك (به گفته دخویه^۳ اکنون مسیر کونیه دریا [«کهنه دریا»]) اندکی بالاتر از کاث از رود متفرع می گردد. اریق بوه درپائین دست شهر منشعب می گشته و نزدیک قریه اندرستان به فاصله يكروز راه از گرگانج به وداك می پیوسته. این اریق از وداك كوچكتر بوده. به فاصله يك «غلو» (رجوع شود به ماقبل، ص ۲۳۷ حاشیه ۱) از گرگانج، سدی چوبی بررود تعبیه شده بوده که جریان آنرا به طرف مشرق منحرف می ساخته. بیشتر آب تا خود شهر می رسیده. از اینجا پیداست که در زمان سامانیان مسیر ادرن - دریا بین کونیه [کهنه اورگنج] اورگنج و دریاچه ساری قامیش پر ز آب نبوده و گفته مسعودی را^۴ درباره «دریاچه جرجانیه» (ساری قامیش) بابد اشتباهی در تاریخ دانست [و مربوط بدوران خیلی پیشتر بوده]. شاخه ای از این رود که به سوی مشرق منشعب گشته بوده به طرف قریه فراتگین یا براتگین می رفته. این قریه در پنج روزه راه از کاث^۵، و مشرق رود و به فاصله بالنسبه زیادی از آن

۱ - طبق ترجمه دخویه (Das alte Bett des Oxus, S. 102)، کثافات را با پاهای خود به مساجد می آورند.

۲ - شرح این ویرانه را آ. سون تحت عنوان «شاه آباد ولی» داده (دمند و فرهنگ واحه بخشهای سفای آمودریا، ص ۲۵۱ و بعد).

۳ - De Gonje, «Das alte Bett des Oxus», S. 71. ولی البته وداك نهری بیش نبوده و نمی توان آن را با مسیر اصلی رود در قرن دهم میلادی یکی دانست.

۴ - ننبیه، ۶۵، ترجمه، ۹۶.

۵ - به گفته استخری چنین است (۳۴۱)؛ به گفته مقلعی فاصله خیلی بیشتر بوده (به بعد رجوع شود).

(بیش از چہار فرسخ) قرار داشتہ^۱۔ از فراتگین تا دریای آرال [دریای خوارزم] فقط يك روز راہ حساب می کردند^۲۔ بہ گفتہ مقدسی^۳ براتگین قریۂ بزرگی بودہ کہ در دشت نزدیک کوهها قرار داشتہ ، و از آنجا سنگ صادر می کردہ اند۔ مسجد جامع آن در وسط بازارها بودہ۔ خانہها از گل بسیار خوب بنا شدہ بودہ۔ در مشرق مسیر اصلی رود اریق [نہر] بزرگ کُرد کہ سرچشمۂ آن در چہار فرسخی پائین دست کات بودہ جریان داشتہ ، ابن رستہ^۴ دربارهٔ این محل می۔ گوید کہ «رود در اینجا آب گیرها و باتلاقهای نیزار و مرغزارها پدید می آورد»۔ اریق از چہار جا جاری بودہ و از لحاظ عظمت با بوء و وداک۔ پس از بہ ہم پیوستن آن دو۔ برابر بودہ است۔

دربارۂ درازای آن سخنی گفتہ نشدہ ولی اینکہ طول نہر بالنسبۂ زیادہ بودہ از اینجا پیداست کہ کُرد مرز شرقی رستاق مزد اخقان [استخری : مرداجقان] کہ رو بروی گرگانج قرار داشتہ ، بودہ است و شہر کُرد۔ چنانکہ بعدخواہیم دید۔ ہم در آن زمان در دلتای آمودریا برپا بودہ است۔

گرگانج۔ کہ اعراب آن را جرجانبہ می خواندند و مغولان و ترکان بعدھا «اورگنج»۔ ش نامیدند۔ بہ فاصلۂ يك غلوۂ از سد یاد شدہ و يك فرسخ از مسیر اصلی رود قرار داشتہ^۵۔ گرگانج در کرانۂ چپ آمودریا از دیگر بلاد مہم تر شمردہ می شدہ۔ و گذشتہ از این ، بنا بہ گفتہ مقدسی^۶ ، روز بروز

۱۔ استخری ۳۴۲۔ ۳۴۱۔

۲۔ مقدسی ، ۳۴۳۔

۳۔ همانجا ، ۲۸۸۔

۴۔ ابن رستہ ، ۹۱۔

۵۔ استخری ، ۳۴۲۔

۶۔ مقدسی ۲۸۹۔ ۲۸۸۔

بزرگتر می‌شده. چهار دروازه داشته. آب اریق‌ها به دروازه‌ها می‌رسیده ولی به سبب فقدان محل به شهر آورده نشده بوده. از ابنیه شهر، کاخ مأمون در تألیفها یاد شده است که نزدیک دروازه حجاج قرار داشته. دروازه کاخ که در سراسر خراسان همانند نداشته به ویژه از لحاظ زیبایی ممتاز بوده. علمی فرزند مأمون کاخ دیگری در مقابل کاخ پدر بنا کرد و در برابر دروازه آن میدانی به تقلید از ریگستان بخارا احداث نمود. در این میدان گوسفند می‌فروختند. ظاهراً این شخص مأمون بن محمد امیر گرگانج است که بعدها در سال ۳۸۵ هجری/۹۹۵ میلادی بخش جنوبی خوارزم را نیز گشود و به لقب خوارزمشاه ملقب گشت - لقبی که تا آن زمان به افراد سلاله باستانی امیران کاث تعلق داشته. علی فرزند مأمون در سال ۳۸۷ هجری/۹۹۷ میلادی ملک پدر را به ارث برد. و ظاهراً کاخ یاد شده را در زمان حیات پدر بنا کرد. در عهد سامانیان گرگانج هنوز از لحاظ اهمیت به پای کاث نمی‌رسیده، گرچه هر روز بزرگتر می‌شده^۲. راجع به قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی اطلاعات و مدارک مشروحی دربارهٔ هیچ يك از دو شهر دردست نیست. در قرن دوازدهم میلادی^۳ گرگانج به عنوان پایتخت سلاله مقتدر خوارزمشاهیان اهمیت تازه‌ای

۱ - دربارهٔ این تاریخ به بعد رجوع شود <ص ۳۲۴ و ۳۲۵ اصل، داستان بوعلی>

۲ - مناره‌ای که در میان ویرانه‌های گرگانج کهنه محفوظ مانده توسط خوارزمشاه

مأمون بن مأمون در سال ۴۰۱ هجری/۱۰۱۱ - ۱۰۱۰ میلادی ساخته شده بوده. ن.

کاتانوف نوشته‌های عربی را که بر صفحه‌ای آهتین بوده و درپایهٔ منارهٔ مکشوف گردیده

منتشر کرده است (« صفحهٔ سربی خوارزمشاهی »، ص ۱۵ و بعد)

۳ - <درچاپ روسی ۱۹۰۰ چنین است. درچاپ انگلیسی ۱۹۲۸، ص ۱۴۷>

« در قرن XIII، آمده ولی این خطائی فاحش است. مدتی پیش از سال ۱۲۲۱ گرگانج

به دست مغولان ویران شده بود. - تحریریه >

پیدا کرد. و چون سلاله مزبور در جهان اسلام به منزلت بزرگترین خاندان سلطنتی ارتقاء یافت تخت گاه آن نیز می‌بایست با گنجینه‌های همه سرزمینهای گشوده شده توانگر شود. یاقوت^۱ که در پایان سال ۱۲۱۹ و آغاز سال ۱۲۲۰ میلادی (۵۶۱۷ هـ) در گرگانج بوده معتقد است که آن شهر وسیع‌ترین و غنی‌ترین شهر است که وی دیده است.^۲

مشروح‌ترین فهرست شهرها و قریه‌های خوارزم را با ذکر مسافت بین آنها در تألیف مقدسی^۳ می‌یابیم، و وی ضمناً برای کرانه چپ و کرانه راست رود شرح مسیر را جداگانه به دست می‌دهد. منازل از هزار اسپ به گرگانج به شرح زیر قرار داشته:

هزار اسپ

زردوخ ^۴	دو منزل ^۵
کردران خاص ^۶	۱ منزل

۱ - «مجموعه»، ۵۴، ۱۱، ۲۸۶.

۲ - «رجوع شود به، یاقوت‌بوسکی، «دیرانه‌های اورگنج»، - تحریریه»

۳ - مقدسی، ۳۴۴ - ۳۴۳.

۴ - دلی در فهرست کل شهرهای خوارزم (همانجا ص ۲۸۶) زردوخ در کرانه راست رود قرار داده شده.

۵ - منزل (برید)، در نواحی شرقی، برابر بوده با دو فرسخ (BGA, IV, 187)

۶ - دخویه (S. 84, «Das alte Bett des Oxus») نام کردران خاص را با قریه کردن خاست واقع بین خیوه و هزار اسپ (در نوشته دخویه اشعاباً «unterhalb khiwa» نوشته شده) نزدیک می‌داند. رجوع شود به «شجره‌الانراک» ابوالغازی. چاپ همزون > «متون»، ۲۲۶ < ترجمه ۲۴۳.

خیوه	۲ منزل
رخشمیثین یا اردخشمیثین ^۱	مرحله ۱
دسکاخان خاس	مرحله ۱
ازارمند یا وزارمند	۲ منزل
روزوند	۱ منزل
نوزوار	مرحله ۱
زمخشر	مرحله ۱
گرگانج	مرحله ۱

در تألیف استخری^۲ شرح مسیر مختصرتر نقل شده و به گفته وی از کات تا گرگانج فقط سه روز راه بوده و از این سه روز يك روز تا اردخشمیثین و روزی دیگر از آنجا تا نوزوار گذشته می شده. استخری يك روز راه از هزار اسپ تا خیوه و يك روز هم از خیوه تا کات حساب می کند ولی همانجا مسافت زیادتری را به فرسخ ذکر می کند. به شرح زیر:

هزار اسپ

کرداران خاس	۳ فرسخ
خیوه	۵ فرسخ
سافردز	۵ فرسخ
کات	۳ فرسخ

۱ - به گفته یاقوت (« معجم » ، ۱ ، ۱۹۱) ، اردخشمیثین در سه مرحله از گرگانج . یاقوت در شوال ۶۱۶ هجری بین کات و اردخشمیثین از رود عبور کرده . در حالی که رود با قطعات یخ پوشیده بوده .

۲ - استخری ، ۳۴۱

سافردز در شروح مسیر های مقدسی ذکر نشده ولی به عقیده دخویه در شمار شهر های کرانه چپ ، تحت نام سدفر ، آمده است^۱ . جای تعجب است که سمعانی و یاقوت^۲ سافردز را « نزدیک آمل و بر سر راه خوارزم » قرار داده اند . ظاهراً موضوع زمخشر همان ویرانه های زمکشیر است . گرچه از این نقطه تا خیوه فقط قریب ۸۰ ورست مسافت می باشد و فاصله آن با کونیه [کهنه] - اورگنج قریب ۱۲۵ ورست و این ارقام با آنچه در تألیف مقدسی منقول است چندان مطابقتی ندارد^۳ - با این حال کل مسافت از خیوه تا کونیه [کهنه] اورگنج از طریق زمکشیر با فاصله ای که مقدسی بین خیوه و گرگانج معین کرده خیلی نزدیک می باشد.

مقدسی در باره پاره ای از نقاط یاد شده جزئیاتی را ذکر می کند . زردوخ قریه مستحکمی بوده واجد ربض و روزنه قریه مستحکمی متوسط - القدر و دارای خندق . شاهراه از آن می گذشته و مسجد جامع نزدیک بازار قرار داشته . ساکنان آب چشمه و یژه ای را می نوشیدند . نوزوار قریه مستحکم کوچکی بوده با خندق و دروازه آهنین . از میان این شهر شاهراه می گذشته و دو دروازه داشته و دارای پلی بوده که هرشب بر می داشتند و رابطه را قطع می کردند . گرمابه ها نزدیک دروازه غربی قرار داشتند و در سراسر آن ناحیه مانند نداشتند . مسجد جامع در میان بازارها قرار داشته و جزبخش کوچکی

۱ - مقدسی ، ۲۸۷ .

۲ - مجمع ، III ، ۱۲۰ .

۳ - به گفته ابن بطوطه (III ، ۶۰) از خوارزم (گرگانج) تا زمخشر فقط ۴

میل مسافت بوده است .

۴ - مقدسی ، ۲۹۰ - ۲۸۸

از آن باقی پوشیده بوده . زمخشر نیز قریهٔ کوچک مستحکمی بوده دارای خندق و دروازهٔ آهنین و زندان و پلهای برداشتنی و مسجد جامع زیبا . در زمان سمعانی^۱ زمخشر قریهٔ بزرگی بوده مانند شهر . سمعانی و یاقوت^۲ از قریهٔ ساوکان نزدیک هزار اسپ نیز یاد می کنند که به گفتهٔ یاقوت بین هزار اسپ و خشمین یعنی اردخشمین قرار داشته^۳ . یاقوت که در سال ۶۱۷ هجری ۱۲۲۰ میلادی در این محل بوده ساوکان را قریهٔ پرجمعیتی می خواند که بازاری بزرگ و مسجد جامع زیبایی با مناره داشته .

اما راجع به کرانهٔ راست رود ... مقدسی شرح مسیر زیر را « از محلی که رود تنگ می شود » تا مزداخکان [ترجمهٔ استخری: مرداجقان؟] که برابر گرگانج بدو فرسخ از کنار رود قرار داشته (یعنی نزدیک خوجیلی) - نقل می کند^۴ ، به شرح زیر :

۱ - « متون » ، ص ۵۸ (سمعانی ، جاپ مارمولیوس ، ذیل کلمهٔ « الزمخشری »)

۲ - « معجم » ، III ، ۲۴۰ .

۳ - یاد آور می شویم که در بعضی منابع از خشمین و اردخشمین جداگانه یاد شده است . رجوع شود به استخری ، ۲۹۹ .

۴ - استخری ۳۴۲ . از مزداخکان چند بار - نه تنها در کتاب ابوالغازی بلکه حتی در تاریخ خیوه قرن نوزدهم میلادی نیز - یاد شده است . فلات (قر) مزداخکان در یک فرسخی مغرب خوجیلی قرار دارد . اکنون در اینجا مرقد شمعون (نبی) را به مسافران نشان می دهند که همان بطروس حواری مسیح باشد . در همین محل خرابهٔ قلعه ای که گئود قلعه (کبر قلعه) نامیده می شود بریاست . رجوع شود به : کون ، « تمدن و فرهنگ واحد بخشهای سفای آمودریا » ، ص ۲۱۷ ؛ همچنین بارتولد ، « آبیاری » ، ص ۸۳ . رجوع شود به نالیف یا کوپوسکی که تازه تر است ، تحت عنوان ، « خرابه های مزداخکان » . تحریریه <

۱ مرحله	رباط ماش
۱ مرحله	رباط سنده
۱ مرحله	بکیرغن
۱ مرحله	شوره خان
۱ مرحله	کاث
۱ مرحله	خاس
۲ منزل	نوزکت
۱ مرحله	وایخان
۱ مرحله	نوباغ
۲ مرحله - از طریق دشت .	مزدانخان
گذشته از راه مذکور دوجاده دیگر نیز ذکر شده است . اولی ازرباط ماش به نقاط زیر می رفته .	
۱ مرحله	امیر
۲ مرحله	براب سر
۱ مرحله	اردخیوه ^۱
جاده دومی از کاث آغاز می گردیده . منازل و مسافت زیر در مورد آن جاده مذکور است :	
۱ مرحله	غردمان
۲ منزل	وایخان
۱ منزل	اردخیوه
۱ مرحله	نوکباغ

«از محلی که رود تنگ می شود» تا شوره خان کنونی تقریباً ۹۰ ورست مسافت است و این خود با چهار مرحله ای که مقدسی می گوید مطابق است . از شوره خان تا کاث باستانی (اکنون قریه شیخ عباس ولی) - قریب ۳۰ ورست راه است .

بکیرغن مقدسی به هر تقدیر همان بکیرغن ابوالغازی نیست . محل اخیر الذکر مرز شمالی قرای ازبکان خیه را تشکیل می داده^۱، از شیخ عباس ولی^۲ تا خوجیلی - نزدیک ۱۴۰ ورست بوده و بدین قرار در بخش دوم راه نیز (بخصوص اگر نزدیک ترین طریق از کاث به وایخان را از طریق غردمان در نظر گیریم) مسافتی که مقدسی ذکر کرده به حقیقت نزدیک است . غردمان را می توان در قرب غورلن کنونی قرارداد. در تألیف استخری^۳ خاس «درخاس» خوانده شده [استخری : «در جاش» هم] و موضع آن را در دوروزه راه از کاث معین کسره . در زمان ابوالغازی خاس بر اثر تغییر مسیر اصلی رود بر کرانه چپ قرار گرفته بوده^۴. وایخان ، محتملاً در قرب منگیت [منغت ؟]

۱ - ابوالغازی ، «شجرة الانراك» ، چاپ دهمزون > متن ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ < : ترجمه ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ . از آنجائی که اصطلاح بکیرغن-آنا در اینجا مشاهده می گردد، پس زادگاه حاکم آنای مقاس برغم عقیده ك . گك . زالمان ، محتملاً همان بکیرغن ابوالغازی است نه بکیرغن مقدسی (= [زالمان] «افسانه حاکم آنا» ، ص ۱۰۶) . قبر حاکم آنا را در زمان حاضر در نزدیکی ففقرات کنونی نشان می-دهند ؛ رجوع شود به : یارتوئلده ، «آبیاری» ، ص ۸۸ و بعد.

۲ - > در چاپ انکلیسی ۱۹۲۸ ، ص ۱۴۶ و ۱۵۰ به خطا شاه عباس نوشته

شده . - تحریریه <

۳ - استخری ، ۳۴۱

واردنخيو، (به فاصله يك منزل از وايخان و- چنانكه خواهيم ديده- درپای كوه) نزديك ايستگاه خوجه كل قرار داشته . راه مستقيم از رباط ماش به اردنخيوه ، ظاهراً نخست از طرف راست نهر گاوخواره و زان پس از سمت راست كردر- يعنی مسير اصلی كنونی- امتداد یافته بوده^۱ . پيمودن اين مسافت (قريب ۱۷۰ ورست) در ۵ روز كاملاً مقدور بوده .

درباره نقاط زير^۲ جزئیاتی نقل شده است . گردمان دو دروازه داشت . و خندقی بر از آب درگرداگرد آن بوده كه يك تير پرتاب عرض داشت . نزديك وايخان نیز خندقی بوده است . و دركنار دروازه ها چرخ پرتاب [تير و سنگ] قرار داشته . اردنخيوه بر كرانه دشت واقع بود . حصار آن ، درپای كوه قرار داشته و فقط يك دروازه داشت . در اطراف نو كفاغ (نو كباغ) نهری جريان داشت كه از آمودريا منشعب می شد و به سوی دشت می رفت . مزداخكان شهری بزرگ بود و رستاقی وسيع داشت . و در پيرامون آن حدود ۱۲۰۰۰ استحکامات وجود داشته (؟)؛ شهر از لحاظ عظمت تقريباً با گرگانج برابر بوده . اين رسته^۳

۱ - چالب توجه است كه در قرن دهم ميلادی می پنداشتند كه كرد در روزگاران گذشته مسير اصلی رود بوده . رجوع شود به : استخري ، ۳۰۳ . شهر كرد (به بعد رجوع شود) در تاليف طبري (II ، ۱۵۲۵) ذيل وقایع سال ۱۱۰ هجری به عنوان مقر ملك ياد شده است . بدین سبب اين كه در آخرين قرن پیش از فتوحات عرب ، رود منبور در مسير اوزبوی به دریای خزر می ریخته بالكل غير محتمل است . رجوع شود به : بلر تولد ، «آبياری» ، ص ۸۲ . درباره نظر مخالف رجوع شود به : Hermann , «alte Geographie» كه من درباره آن تفریظی در ZVORAO. T. XXII ، صفحه ۳۵۷ و بعد ، نوشته ام .

۲ - مقدسی ، ۲۸۸ .

۳ - اين رسته ، ۹۲ .

می‌گوید که قریهٔ هرواز در رستاق مزداخکان بر کرانهٔ رود قرار داشته . همهٔ قراء یاد شده مستحکم بوده‌اند .

در مورد محال پائین‌تر از مزداخکان نقاط و مسافتات زیر ذکر شده است:

مزداخکان

درسان ۲ منزل

کردر ۱ مرحله

جووکان [جووقان؟] ۲ منزل

براتگین ۱ مرحله

کرانهٔ دریایچه [دریای خوارزم؟] ۱ مرحله

میان مزداخکان و کردر جادهٔ دیگری که درازای آن [با آن دیگر] یکی

بوده ذکر شده است بدین شرح :

ورد ر غ (۹) ۱ مرحله

کردر ۱ مرحله

استخری^۱ مسافت از درخاس . تا کردر را فقط يك روز راه و از کردر تا براتگین دو روز راه می‌شمارد . تشخیص اولی بی‌شک نادرست است . فاصلهٔ خوجیلی تا کرانهٔ دریای آرال [دریای خوارزم] یعنی از طریق قنرات تا مصب تالدیک (نزدیک ۱۵۰ ورست) مطابق است با پنج روز راه . اگر شاخهٔ اصلی رود در آن زمان به آی‌بوغیر می‌ریخته پس می‌بایست مسافت کمتری ذکر شده باشد . از آنجائی که جغرافیون هیچ اطلاعی در بارهٔ دلتای آمودریا و تعداد و موضع شاخه‌های آن به‌دست نمی‌دهند گمان نمی‌رود که تعیین مواضع فلان یا بهمان نقطه ممکن و مقدور باشد . کسی که با محل آشنا باشد شاید بتواند

از روی مطالب پیش گفته (ض ۳۳۲، ۳۳۳) موضع برانگین^۱ را معین کند. درباره کردر همین قدر می دانیم که از نوکفاغ بزرگتر و مستحکم تر بوده^۲.

در نزدیکی برانگین، اندکی نزدیکتر به رود (ولی مع هذا به فاصله ۴ فرسخ از آن)^۳ مدمینه قرار داشته که در تألیف مقدسی^۴ مدمینه خوانده شده و این محل اقصی نقطه شمالی مردم اسکان یافته شمرده می شده. در مقابل مدمینه، برطرف چپ رود، قریه گیت یاجیت، نزدیک کوهی، قرار داشته که بعد از آن کوه دشت آغاز می گردیده. مسافت بین گیت و گرگانج معین نشده. فقط گفته شده است که گیت در پنج فرسخی کوچاغ^۵ واقع بوده. مقدسی^۶ گیت

۱ - از روی مسافتات ممکن بود برانگین را نزدیک نقطه مرتفع کشکانه - تائو قرار دهیم. ولی ساختمان این کوهها که «فاقد متحجرات بوده» (موشکتوف، «ترکستان»، مجلد ۱، ص ۶۳۷) طوری است که گمان نمی رود وجود کان سنگ را اجازه دهد. کشکانه - تائو بلندترین بخش فلات مرتفع (قر) فرا - تائو است. تپه های دیگری نیز در آنجا وجود دارد که قبه - تائو و پنمبر - قز وغیره نامیده می شوند. رجوع شود به: کون، «فرهنگ و تمدن بخشهای سفلی آمودریا»، ص ۲۲۴ و بعد.

۲ - مقدسی، ۲۸۸.

۳ - استخوری، ۳۴۲-۳۴۱.

۴ - مقدسی، ۲۸۶.

۵ - استخوری ۳۰۲. محلی بدین نام در هیچ تألیفی ذکر نشده. دخیوه در رساله

خویش درباره آمودریا («Dasadite Bett des Oxus», S. 84) توصیه می کند که گرگانج یا گرگانجک خوانده شود. (گرگانج کوچک، به بعد رجوع شود). ولی توجه این مطلب دشوار است که چرا استخوری به خصوص در این مورد شکل فارسی این کلمه را - که نه در تألیف او و نه در نوشته های دیگر جغرافیهون عرب قرن دهم میلادی دیده نمی شود - به کار برده

۶ - مقدسی، ۲۸۹.

را در دشت ، برمرز متصرفات غزان قرار می‌دهد و آنرا قریهٔ مستحکم بزرگی که رستاق‌های وسیع دارد می‌خواند . دخویه^۱ گیت را همان وزیری شمارد و وزیر شهری است که در قرن شانزدهم میلادی اهمیت شایان یافته بوده ، و خرابه‌های دثو کسکن بردمانهٔ اوستیورت ، بلا واسطه در جوار چینک و یا ویرانه‌های شروان - در ۳۶ رستی جنوب غربی کونیه [کهنه] اورگنج را بقایای این شهر می‌دانند^۲. گیت آن سو تر به سمت مشرق «برابر مدینه» بوده . بنا به گفتهٔ استخری^۳ مدینه جزو (رستاق) گرگانج بوده . و موضع آن (بر کرانهٔ راست رود) فقط بدان سبب چنین بوده که رود از کرد در به بعد سمت خود را تغییر می‌داده و میان گیت و مدینه جاری می‌شده . از این سخنان (که ابن حوقل نیز آن را تکرار کرده) فقط پیداست که مدینه غربی تر از دیگر شهرها و قریه‌های کرانهٔ راست قرار داشته . در کرانهٔ دریای آرال [دریای خوارزم] ، نزدیک محل دخول آمودریا «جایگاهی که آن را خلیجان خوانند» واقع بوده . در اینجا قریه‌ای وجود نداشته ولی فقط ماهی گیران زندگی می‌کرده‌اند . به گفتهٔ ابن رسته^۴ مصب اصلی رود به نام خلیجان موسوم نبوده بلکه آب گیرهای بسیاری که در مسیر سفلی آن قرار داشتند به این اسم موسوم

۱ - Do Goeje, «Das alte Bett des Oxus», S. 63 - 64

۲ - خرابه‌های وزیر حتی در قرن نوزدهم میلادی هم معروف بوده . در نزدیکی آن ویرانهٔ قلعهٔ شماخه که در نقشه‌های روسی شماکی خوانده شده - بر پا بود . رجوع شود به ، بارکولد ، «آیاری» ، ص ۱۰۰ . وزیر اندکی پیش از سال ۱۴۶۴ میلادی بنا شده بوده ، رجوع شود به همانجا ص ۹۲ .

۳ - استخری ، ۳۰۳ .

۴ - ابن رسته ، ۹۲ .

بوده‌اند. ماهی‌ها که در اینجا صید می‌شده از خوارزم به همه کشورهای صادر می‌گردیده. به احتمال قوی این رسته يك شاخه رود را که به سوی ساری قامیش جریان داشته وصف کرده است و خلیجانی را که وی ذکر کرده باید با گودال مزبور [ساری قامیش] یکی دانست نه با آی بوغیر. گرچه استخری خطیجانرا همان محل پیوستن آمو به دریای آرال [دریای خوارزم] می‌داند^۱. دور دریای آرال بنا به برآورد این رسته ۸۰ فرسخ و به تخمین استخری^۲ ۱۰۰ فرسخ بوده. در تألیف این رسته ارتفاعاتی که در امتداد کرانه غربی دریای مزبور قرار داشته «سیاه کوه» نامیده شده و در کتاب استخری چغر - اغوز [در ترجمه فارسی استخری: جغراغر]. «محتلاً» نام طایفه جغراق یا جغرات را، که چند بار در تألیف بییهقی^۳ از آن به عنوان همسایگان خوارزم یاد شده، می‌توان به این کلمه نزدیک دانست. با تلاق‌های کرانه راست را جنگل انبوهی پوشانده بوده و فقط کوره راه باریکی که گرازان احداث کرده بودند از میان آن جنگل می‌گذشته. از مصب آمودریا تا مصب سیر دریا چهار روز راه حساب می‌کردند.

مقدس^۴، گذشته از شهرها و قریه‌های یادشده به نقاط زیرهم (بلون ذکر موضع) اشاره می‌کند: در کرانه چپ: یجهاز باجاز (قریه‌ای بزرگ و مستحکم با خندقی عریض و پلها، بر کنار از شاهراه. مسجد جامع آن در کنار شهر بوده)

۱ - استخری، ۳۰۳، رجوع شود به بارثولد «Amu Darya» و بارثولد،

«آب‌باری»، ص ۸۴.

۲ - استخری، ۳۰۴.

۳ - چاپ مورلی، ۱۳۹۸، ۹۱، «چاپ غنی - فیاض، ۲۸۴، ۸۶».

۴ - مقدس ۲۸۹ - ۲۸۶.

که بر کرانه چپ بوده ؛ گر گانجك؟ [گر گانج كوچك]؛ جيت ديگر؛ مساسان و كر در؛ در کرانه راست : جشيره (قریه ای بزرگ و مستحکم) . ابن رسته^۲ قریه ورغده را در چهار فرسخ پائین دست گر گانج ذکر می کند و پائین تر از آنجا وبالای خلیجان از قریه برایض^۳(؟)^۲ نام می برد . بر کرانه راست، پائین تر از هرواز دو قریه دیگر وجود داشته که اسم برده نشده است^۴. سمعانی و یاقوت از قریه های زیر نیز در خوارزم نام می برند : ۱- باف^۵ ، ۲- برقان یا بیرقان در کرانه راست رود ، در اطراف کات ، و دو روز راه از گر گانج ، بخش اعظم این قریه در زمان سمعانی ویران و به زمین مزروع مبدل شده بوده^۶ . ۳- بنیدید [مصر بغداد]^۷ که در منابع دیگر بغداد و یا بغدادك (بغداد كوچك)

۱ - به گفته یاقوت (معجم ، ۱۷ ، ۲۶۱) در سه فرسخی گر گانج بزرگ .

۲ - ابن رسته ، ۹۲ .

۳ - در نسخه خطی ، «برایض» .

۴ - چنانکه پیش گفته شد این اخبار مربوط به شاخه چپ رود است که به سوی ساری قامیش جاری بوده .

۵- سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «البافی»؛ «یاقوت» ، «معجم» ، ۱، ۴۷۵.

۶ - «متون» ، ص ۵۳ (سمعانی ، چاپ مارگولیس . ذیل کلمه «البرقانی») .

یاقوت ، «معجم» ، ۱ ، ۵۷۰ .

۷ - یاقوت ، «معجم» ، ۱۰ ، ۶۹۸ . شهر از نهری متفرع از آمودریا می بایست

مشرب شود و این نهر در شرح لشکر کشی تیمور در ۱۳۸۸ میلادی - ۷۹۰ هجری . (شری الدین یزدی، چاپ کلکته ، ۱ ، ۴۳۷) به عنوان نهر بغدادك ذکر شده . معلوم نیست که این نهر از کرد متفرع شده بوده یا از گاوخواره . رجوع شود به ، «بارتولد» ، «آبیاری» ، ص ۸۷ . موضع این شهر شاید همان ویرانه های «گولندرسون» قلعه» بر سر راهی که از پطروآلسکندرسک <اکنون تورککول> آغاز شده به جاهای کوچ منتهی می شود، باشد (ماساسکی ، «سرزمین ترکستان» ، ص ۷۴۹) .

ذکر شدہ ، بین جند و خوارزم ، زادگاہ شیخ مجد الدین [بغدادی] معروف و برادر وی مصنف مجموعۂ مشہور اسناد رسمی (رجوع شود بہ ص ۹۸)
 بودہ ، ۲- خوشنجنج - بہ مسافت قریب بیست فرسخ از گرگانج^۱ ۵۰- غزبنز ،
 در محلی موسوم بہ براغد (؟) ۶۰ ۶- اش ۷۰ ۷- جنقان اخشہ ۸۰ ۸- خرور
 در اطراف ساوکان^۵ ۹۰ ۹- رودان^۶ ۱۰۰ ۱۰- سرقوستہ^۷ ۱۱۰ ۱۱- سیب^۸ ، محل یا
 جزیرہ ای در خوارزم سفلی بودہ ۱۲۰ ۱۲- سوبرنی یا سوبرنا^۹ ، بہ گفتہ یاقوت
 - محلی بودہ در کنار خوارزم بہ فاصلہ بیست فرسخ از گرگانج بر سر
 راہ شهرستان (یعنی در خراسان) ۱۳۰ ۱۳- تمرناش^{۱۰} . در مجموعہ اسناد

۱- یاقوت ، «معجم» III ، ۸۲۵ . تلفظ این کلمہ را بدون مراعات قواعد صوتی عربی دادہ است .

۲- «متون» ، ص ۶۳ . (سمعی ، چاپ مارکولئیوس، ذیل کلمہ «النیزنی»).

۳- یاقوت ، «معجم» I ، ۲۷۹ .

۴- همانجا ، II ، ۱۳۳ .

۵- همانجا ، ۴۲۹ .

۶- همانجا ، ۸۳۰ (از العمرانی)

۷- همانجا ، III ، ۸۰ (از العمرانی) .

۸- همانجا ، ۲۰۹ (از العمرانی) .

۹- همانجا ، ۳۲ ، ۱۸۲ . شهرستان درہ میلی یا یک فرسخی شمال نسا قرار-
 داشتہ ، نزدیک عشق آباد کنونی . از اینجا توان چنین نتیجہ گرفت کہ در آغاز قرن سیزدہم
 میلادی اراضی مزروع خیلی بیش از قرن دہم میلادی بہ طرف جنوب ممتد بودہ . مقفسی
 (۳۴۴ ، حاشیہ U) بر این راہ قطل از یک فریہ یاد می کند (قریہ اردکوا) کہ یک مرحلہ
 با گرگانج فاصلہ داشتہ . در دیگر مراحل رابطہائی برپا بودہ است .

۱۰- یاقوت ، «معجم» I ، ۸۷۳ .

مذکور^۱ از قریه‌های نوخاس و صنفان^۲ اخسک نام برده شده است.
 می‌دانیم که ویژگی تاریخی خوارزم را وضع جغرافیائی آن خطه توجیه
 می‌کند. در زمان حاضر این سرزمین را از هرسو بیابان احاطه کرده. از
 گفته‌های استخری^۳ چنین نتیجه گرفته می‌شود که در قرون وسطی حاشیه مزروع
 باریک ولی متصلی که از آمل [چارجوی] آغاز می‌گردیده این سرزمین را به
 خراسان و ماوراءالنهر مربوط می‌ساخته است، گرچه این نظر هم غیر محتمل
 بنظر می‌رسد^۴. به هر تقدیر حاشیه مزبور در صورت هجوم خارجی خطری
 نداشته زیرا که به آسانی می‌توانستند آن را غرقاب کنند و امیران خوارزم‌بارها
 به این وسیله متوسل شدند. اما راجع به جاده‌هایی که در دشت و بیابان وجود
 داشته ... به گفته استخری^۵ در ظرف هشت روز از قریه بخاری فرخش به
 خوارزم می‌توانستند رفت. در سراسر این راه حتی رباطی وجود نداشته فقط
 مراتعی دیده می‌شده. مقدسی^۶ راه زیر را نیز از بخارا به کرانه آمودریا -
 یعنی به رباط جگر بند یاد می‌کند. رباط محتملاً در مقابل قریه جگر بند
 برپا بوده است :

بخارا

امزه^۶

۲ منزل

۱ - «متون»، ص ۷۵، ۷۶ (بفدای، «کتاب التوسل»).

۲ - استخری، ۳۳۸.

۳ - بارتولد، «آباری»، ص ۷۹.

۴ - استخری، ۳۳۸.

۵ - مقدسی، ۳۴۳.

۶ - بنا به حدس دخویه این قریه همان امند است (به ماقبل ص ۲۷۵ رجوع

شود).

تاش (رباط)	۱ مرحله
شوروخ	۱ مرحله
الرمل	۱ مرحله
رباط طغان ^۱	۱ مرحله
رباط جگر بند	۱ مرحله

در یکی از نسخ تألیف مقدسی^۲ شرح راه دیگری منقول است که از گرگانج آغاز می‌گردیده و به ۹ روز، از آن طریق، به خراسان می‌رفتند. نقطه‌نهایی این راه رباطی بوده به نام افراوه یا فراوه مرکب از سه قلعه به هم پیوسته که چهار مرحله با شهرنسا فاصله داشته^۳. بنا به گفته سمعانی^۴ این رباط را عبدالله بن طاهر (متوفی به سال ۲۳۰ هجری/۸۴۴ میلادی) بنا کرده بوده. ظاهراً بخشی از این راه در امتداد مسیر کهنه آمودریا (اوزبوی) ممتد بوده است. در این راه نقاط زیر که هر يك يك روز راه با دیگری فاصله داشته، بر شمرده شده:

اردکوا

رباط باهان

۱ - در یکی از نسخ بین رباط طغان و جگر بند نوشته شده «آنجا که رود تنگ می‌شود و گمان نمی‌رود چنین چیزی ممکن باشد. در شرح مسیری که ذیلاً نقل شده «آنجا که رود تنگ می‌شود» بین جگر بند و سدور قرار گرفته و این به نظر درست و اساسی می‌آید.

۲ - مقدسی، ۳۴۴، حاشیه O.

۳ - همانجا ۳۲۰. رجوع شود نیز، استخری، ۲۷۳.

۴ - نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۱۸، چاپ مارگولایوس، ذیل کلمه

«الفرای»، یا قوت، «معجم»، III، ۸۶۶.

رباط مهدی

رباط میان - شاه

بشرا الحاکم

رباط ابوسهل

رباط دوغاج

رباط جعفر

حمدالله قزوینی و حاجی خلیفه شرح مسیر زیر را در مورد راهی که
از مرو به گرگانج وجود داشته ذکر می کنند^۱ :

۵ فرسخ	تسفری یا تسفری
۲ فرسخ	آبادان - کنج
۸ فرسخ	رباط سُران
۸ فرسخ ^۲	چاه بیرون
۷ فرسخ ^۳	رباط نوشاکر یا نوشاکرد
۷ فرسخ	سنگ آباد
۶ فرسخ	طاهریه ^۴

۱ - حمدالله قزوینی ، «نزهة القلوب» ، چاپ لی استرنج ، «متون» ۱۷۴ ریمه ، ترجمه ، ۱۷۲ ، S. 112 ، «Das alte Bett des Oxus» ، De Goeje ؛ ژوکوسکی ، «دیرانه های مرو باستانی» ص ۶۱-۵۸ ، ۸۱ .

۲ - در متن چایی نزهة القلوب <چاپ لی استرنج> (محتملا صحیح تر است) «چاه خاک» (و این کلمات چاه خشک - Dry well ترجمه شده) نوشته شده که در ۵ فرسخی واقع بوده . چاه صاجی ، ۷ فرسخ و چاه هادون ، ۷ فرسخ .

۳ - در این مرحله در مسافت ۲۰۰۰ قدم ریگ روان وجود داشته .

۴ - در نسخه چایی <نزهة القلوب> ، چاپ لی استرنج ، طاهری رباط .

۱۰ فرسخ	رباط بود ^۱
۱۰ فرسخ	درغان
۷ فرسخ	جگر بند ^۲
۵ فرسخ	رباط دهان شیر ^۳
۴ فرسخ	سدور با سدور
۱۰ فرسخ	هزار اسپ
۱۰ فرسخ	ده ازرق ^۴
۷ فرسخ	اردخشمین
۶ فرسخ	اندرستان
۲ فرسخ	نوزوار
۶ فرسخ	گرگانج

باید منطقه مسیر سیر دریا (سیحون) را نیز مورد بازدید قرار دهیم .
 جغرافیون قرون وسطی قرا دریا را - که اکنون نیز « اکثر مردم آغاز سیر
 [دریا] می شمارند » به منزله بخش علیای این رود (به عربی سیحون)^۵ دانسته

۱ - در نسخه چایی « همانجا » بودینه .

۲ - در چاپ لی استرنج جگر بند پیش از درغان قرار دارد. و مسافت از بودینه -
 رباط تا جگر بند ۹ فرسخ و از آنجا ۵ فرسخ تا درغان ذکر شده .

۳ - رود در اینجا تنگ می شده .

۴ - مقصود « ده کبود » است ، در چاپ لی استرنج نزهة القلوب - ۹ فرسخ ذکر شده .

۵ - گوستنکو ، « سرزمین ترکستان » ، مجلد ۱ ، ص ۲۳۰ .

۶ - در باره نام های باستانی این رود رجوع شود به ،

Marquart « Die Chronologie » S. 5.

بخش علیای سیردریایش محسوب می‌داشتند. در آن زمان پرآترین سرچشمه رود - یعنی نارین - به نام خیلام مشهور بوده است. بخشی از فرغانه که در میان هردو رود قرار داشته بلوک میان رودان^۱ را تشکیل می‌داده و این اصطلاح کاملاً با نام ترکی کنونی آن محل (ایکی - سو - آراسی) مطابقت دارد. در اینجا نقاط مرزی که ناحیه مزبور را از متصرفات ترکان جدا می‌کرده - گذشته از اوزگند - عبارت بودند از بیس کند و سلمه^۲ و محلی که هفت ده نامیده می‌شده و نقطه در قرن دهم میلادی / ششم هجری / به دست مسلمانان گشوده شده بوده. در قرب این نقاط معبری به سرزمین ترکان وجود داشته که بر راه اوزگند قرار نداشته ولی از آن چندان دور هم نبوده. محتملاً منظور نظر گردنه کوگرت است، شهر مهم این ناحیه خیلام (در تألیف مقدسی^۳ «خیلام» آمده) - بوده که ظاهراً بر رود خیلام قرار داشته. در باره موضع نقاط یاد شده در تألیف جغرافیون مطالب زیر مشاهده گشته^۴: از اخسیکت (پایتخت آن روزی فرغانه در ۱۵ ورستی جنوب غربی نمنگان، نزدیک ملتقای رود کاسان سای با سیر

→
بارتولد: «آبیاری»، ص ۱۳۰. نام باستانی رود که یونانیان به شکل «یاکسارت» نقل کرده‌اند. در املاهای چینی به صورت «یاثوئا» محفوظ مانده.

(Chavannes. «Docuents», p 140 <Yo - cha>)

و در نسخه خطی تو مانسکی ورق ۲۴۵ به صورت «خشرت» باقی مانده < وجود العالم>. شاید در متن تعریف شده این خرداد به (۱۷۸/۳) همین گونه باید خوانده شود.

۱ - استخری، ۳۳۴. ابن حوقل، ۳۹۶.

۲ - به گفته ابن حوقل (۳۹۵) - بیکند و سلمه دو بلوک جداگانه بودند.

۳ - مقدسی، ۲۷۲.

۴ - استخری ۳۴۸ - ۳۴۶.

دریا) تا شکست - یعنی نخستین قریه میان رودان - ۹ فرسخ و تا سلات ۵ مرحله بوده . از خیلام تا سلات ۷ فرسخ بوده . در شمال غربی اخسیکت - هفت فرسخی آن برمرز میان فرغانه و ابلاق (یعنی دره آنگرن) [آهنگران] - شهر وانکت قرار داشته . از وانکت تا خیلام سه فرسخ بوده . تشخیص اخیر ظاهراً خطاست و یا مربوط به يك وانکت دیگری می باشد (رجوع به بعد شود) . به گفتهٔ مقدسی خیلام شهری بزرگ بوده که مسجد جامع زیبایی داشته . بنا به گفتهٔ استخری ابوالحسن قصر سامانی برادر ارشد اسمعیل در اینجا به دنیا آمده . شکست نیز قریهٔ بزرگی بوده دارای مسجد جامع که در میان بازار قرار داشته . گردوی این قریه مشهور بوده و نگاه در مقابل يك درهم هزار گردو می دادند . اما راجع به دو شهر عمده ای که بر مرز متصرفات ترکان قرار داشته یعنی اوش و اوزگند ... اوش از لحاظ عظمت شهر سوم فرغانه شمرده می شده و مرکب بود از شهرستان و کهن دز و ربض . کاخ و زندان آن در کهن دز قرار داشتند . شهر سه دروازه داشت : ۱ - دروازهٔ کوه ، ۲ - دروازهٔ آب ۳ - دروازهٔ منگده . (یعنی معبد آتش پرستان) . مسجد جامع در میان بازارها قرار داشته . رباط بزرگی در حومهٔ شهر برپا بوده که غازیان از هرسو بدان روی می آوردند . محتملاً این رباط همان پاسگاهی است که برفراز کوه^۲

۱ - استخری ، ۳۳۳ ؛ ابن حوقل ، ۳۹۴ ، مقدسی ۲۷۲ .

۲ - از متن ابن حوقل پیداست که برفراز کوه مرکز نگهبانی ترکان برقرار بوده و ایشان از آن نقطه مراقب تدارکاتی بودند که ساکنان به خاطر جهاد به عمل می آوردند . ولی گمان نمی رود که در عهد سامانیان ، کوهی را که به شهر و اطراف مسلط بوده در دست ترکان رها کرده باشند .

قرار داشته - یعنی کوهی که شهر در جوار آن بوده و بعدها بابر خانه‌ای برای خود بر آن بنا کرد^۱.

اوزگند^۲ از لحاظ وسعت $\frac{۲}{۳}$ اوش بوده و مانند اوش از کهن دز و شهرستان وربض تشکیل می‌شده. کهن دز آن جزو شهرستان بوده و به گفته مقدسی این خود وجه امتیاز اوزگند از دیگر بلاد فرغانه شمرده می‌شده. شهر چهار دروازه داشته و در همه بخشهای آن جوی آب کشیده شده بود. مردم ناگزیر از رودی که نزدیک دروازه شهر می‌گذشت (قرا - دریا) پیاده از نقطه کم عمق عبور می‌کردند زیرا که پل وجود نداشته. در اوزگند بازرگانی و داد و ستد با ترکان صورت می‌گرفته. چنانکه می‌دانیم راهی از اینجا به هفت - آب امتداد یافته بوده که از گردنه یاسی به آتاش می‌رفته^۳. در قرن نهم میلادی (سوم هجری) شهر اوزگند به دهقانی به نام چورگین تعلق داشته که

۱ - «بایرنامه»، چاپ ایلمینسکی، ۳؛ چاپ بورج، ورق ۲۵؛ ترجمه بورج، ۵۱، ۵۲؛ ترجمه لیدن - ارکسین، ۲؛ در تألیف بابر نام‌کوه «پرکوه» و در کتاب جمال قرشی (متون، ص ۱۴۸) «براکه» ذکر شده، بر این کوه و کوه مجاور آن که حنف نام داشته قبور اولیاء بوده. بنا به پاره‌ای اخبار قیر آصف وزیر سلیمان در این کوه قرار داشته. ولی اکنون در آنجا قبر خود سلیمان را به مسافران نشان می‌دهند و این کوه را «تخت سلیمان» می‌نامند. رجوع شود به شجر بین - گرامارتکو، «مراقد اولیاء اسلامی»، ص ۵۳، و همچنین رساله‌ای در باره اوش، ترجمه ل. فریمین - حواشی و تعلیقاتی که وی بر اثر مشاهدات خویش بر آن رساله نوشته (فریمین، «افسانه مسلمانان»، ص ۳ و پیوسته)

۲ - «یوزگند» هم نوشته می‌شود.

۳ - رجوع شود به «بارتولد»، گزارش سفر آسیای میانه، ص ۴۳-۴۱.

ظاهرأ از امیران ترك بوده. محلی بین اوزگند و گردنه نیز به نام «دهقان چورتکین» خوانده می‌شده.^۱ بنا به گفتهٔ ن. ف. پطروفسکی^۲ اکنون محلی که بر سر راه اوزگند به آتباش قدیمی - آن سوی گردنهٔ یاسی و نزدیک گردنهٔ اورازخان - قرار دارد چنین نامیده می‌شود. بهترین دوران اوزگند همانا عهد نخستین قراخانیان - یعنی روزگاری که اوزگند تخت گاه ماوراءالنهر بوده - شمرده می‌شده است. ولی آثار قدیمی را که در آنجا محفوظ مانده^۳ نباید به آن دوران مربوط بدانیم بلکه منصوب به نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی یعنی زمانی است که اوزگند ققط پایتخت فرغانه بوده، در عهد قراختائیان [قره - خطائیان] و نخستین خانان جغتائی خزانهٔ دولت در اوزگند نگهداری می‌شده^۴. میان اوش و اوزگند ۷ فرسخ مسافت بوده^۵. در نزدیکی اوزگند شهرهای دیگری وجود نداشته و در قرب اوش شهر مدوا (قریهٔ مادی کنونی) قرار داشته - در دو فرسخی اوش^۶.

۱ - ابن حوقل، ۳۰؛ قدامه، ۲۰۸؛ > هر دو مؤلف «خورنگین» نوشته‌اند - تحریریه < ترجمهٔ دخویه > ابن خردادبه، ۲۲؛ قدامه، ۱۵۹ < افتادگی کوچکی دارد.

۲ - یادداشتی دیگر، ص ۳۵۷.

۳ - در بارهٔ ایقان رجوع شود به، «مراقده اولیاء اسلامی»، تألیف شجرین - سرامارتکو، ص ۵۳؛ دومبروسکی، «برج قدیمی»، ص ۲ - ۱۱؛ نوشته‌های سنگ مزارهای قدیمی، ص ۵/۷؛ ماللیتسکی، «سخنی چند»، ص ۹ - ۸.

۴ - بارتولد، «تاریخ مختصر هفت آب»، ص ۱۰۹، ۱۲۹ (بخش OTT).

ص ۳۶، ۵۶).

۵ - ابن فقیه، ۳۲۸.

۶ - استخری، ۳۴۷؛ ابن حوقل، ۳۹۶.

جاده اصلی از خجند به اوش^۱ - از طریق بخش جنوبی فرغانه (۶ روزه راه) - از شهر های زیر (هر شهر به فاصله يك روز راه از شهر بعدی قرار داشته) عبور می کرده است : کند ، سوخ ، رشتان ، زندرامش ، قبا . مرحله بین قبا و اوش بویژه دراز بوده . از شهر کند بعدها به نام کند بادام یاد شده است که اکنون «کن بادام» گویند. در عهد سامانیان این شهر جزو فرغانه نبوده و از اعمال شهر خجند شمرده می شده^۲. فاصله خجند تا کن بادام (نزدیک ۶۰ ورست) برای يك روز راه خیلی زیاد است . شاید شهر اندکی غربی تر از قریه کنونی قرار داشته ، بویژه که به گفته بابر از خجند تا کند بادام بیش از ۵ یا ۶ آغاچ (فرسخ) مسافت نبوده . به گفته مقدسی^۳ در وسط بارانهای کند ، رود (یا نهر) جاری بوده . سوخ و رشتان هم در آن زمان جزو توابع فرغانه شمرده می شدند یعنی جزو نسیای علیا (نسیای زیرین) . سوخ^۴ در قرب کوهها - و ظاهر آبر کرانه رودی به همین نام و محتملا^۵ در محل قریه کنونی ساری کورگان و یا اندکی غربی تر از آن - قرار داشته. و نزدیک آن تا حدود

۱ - همانجا ، ۳۳۳

۲ - مقدسی ، ۲۷۲ .

۳ - در باره شهرهای جنوب فرغانه رجوع شود به : ابن حوقل ، ص ۳۹۶ - ۳۹۵ و مقدسی ، ۲۷۲ .

۴ - بررود سوخ ، ۲۵ ورستی مغرب ساری - کورگان ، بقایای شهری باستانی که « منج - نیه » یا « منج کورگان » (« تپه آتش یرستان ») یا « دژ آتش یرستان » نامیده می شود مکتشف گردیده بود . و آ . بطروف و ل . زیمین آن را وصف کرده اند (زیمین ، « اطلاعات مختصر تاریخی » ، ص ۲۳-۲۱ ، بطروف ، « ویرانه های منج تپه » ، ص ۲۴-۲۵) .

۶. قریه برپا بوده^۱. رشتان که تاکنون نیز به همین نام خوانده می‌شود قریه‌ای بزرگ بوده و دو دروازه داشته، دروازه اولی نزدیک بازارها در کنار مسجد جامع و دروازه دومی در قرب میدان برپا بوده. در بخش مزبور از شهرهای خوقند [خواقند، خواکند] و وانکت نیز یاد شده است. خوقند به فاصله يك مرحله دراز از سوخ و ۵ فرسخ از سینر دریا (ظاهراً در محل خوقند کنونی) قرار داشت و وانکت در سه فرسخی خیلام (۹) به مسافت بیش از يك فرسخ از سیر واقع بوده^۱. بنا به گفته مقدسی وانکت از لحاظ وسعت با رشتان برابر بوده است.

در بخش نسای زیرین [سفلی] شمار شهرها بیشتر بوده. و در این بخش گذشته از زندرامش از مرغینان و یرفغ [استخری: نجرنگ] و اشتیقان [استخری: استیقان] و اندکان نیز یاد شده است. در تألیف مقدسی سه محل نخستین به عنوان شهرهای کوچک (یا قریه‌ها) ذکر شده‌اند. مسجد جامع اشتیقان در وسط بازارها قرار داشته و جامع یرفغ در خارج شهر به سمت سمرقند و مسجد مرغینان دور از بازارها واقع بوده. در کنار دروازه مرغینان رودی جاری بوده.

موقع مرغینان و اندکان (اندیجان) معلوم است. اشتیقان [استیقان]؟ بر سر راه قبا به اخسیکت قرار داشته، در ۳ فرسخی اشتیقان و ۷ فرسخی کرانه سیر دریا (سیحون)^۲. در باره محل و موقع یرفغ اطلاعی در دست نیست. مسافت میان مرغینان و زندرامش معین نشده و بدین سبب نمی‌توانیم موقع دقیق زندرامش را مشخص سازیم. ظاهراً حتی در عهد قراخانیان هم مرغینان

۱ - استخری، ۳۳۵، ۳۴۷.

۲ - همانجا، ۳۴۷.

شهر عمده آن ناحیه بوده و سمعانی^۱ آن را یکی از « بلاد مشهوره » فرغانه خوانده . سمعانی یکی از کویهای مرغینان را که غنذاب نام داشته یاد می کند^۲. بابر نام مرغینان را در شمار هشت شهر عمده فرغانه ذکر می کند . در آن روزگاران حتی رشتان دهکده ای بوده تابع مرغینان . سمعانی^۳ در شمار قرای فرغانه از لامش یاد می کند ولی این قریه در تألیف جمال قرشی به نام ایلامش خوانده شده و محل آن در پیرامون اندیجان ذکر شده^۴. بنا به گفته جویینی در « صحرای » ایلامش نبردی میان محمد خوارزمشاه و قراختائیان وقوع یافت. مورخ مزبور در جای دیگر می گوید که نبرد در نزدیکی طراز (تلس)^۵ وقوع یافته بوده . از اینجا چنین نتیجه توان گرفت که ایلامش در بخش شمالی بلوک اندیجان قرار داشته شهر قبا (اکنون قریه قوا) تخت گاه ناحیه جداگانه ای بوده که شهرهای دیگری در آن وجود نداشته . قبا دومین شهر فرغانه شمرده می شده و از لحاظ مقدار آب و بسیاری باغها حتی به اخسیکت برتری داشته . به گفته مقدسی قبا از لحاظ عظمت و ثروت نیز از اخسیکت پیشی بسته بوده .

۱ - نسخه خطی مسوذه آسیائی ، ورق ۴۰۲ ؛ چاپ مارمولیوس ، ذیل کلمه

« المرغینانی » ؛ یاقوت ، معجم ، ۱۷ ، ۵۰۰ .

۲ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۳۱۱ ؛ چاپ مارمولیوس ، ذیل کلمه

« اللندابی » ؛ یاقوت ، « معجم » ، ۱۱۱ ، ۸۲۰ .

۳ - متون ، ص ۶۹ (سمعانی ؛ چاپ مارمولیوس ، ذیل کلمه « اللامشی ») ،

یاقوت ، « معجم » ، ۱۷ ، ۳۴۳ .

۴ - متون ، ص ۱۴۹ .

۵ - رجوع شود به یارتقوله ، دگزارش سفر به آسیای میانه ص ۱۷ ؛ جویینی ،

چاپ قزوینی ، ۱۱ ، ۷۷ ، ۹۱ (همچنین : متون ، ص ۱۱۳) .

اما مقدسی دربارهٔ خود شهر فقط می‌گوید که در وسط بلد میدانی وجود داشته و مسجد جامع میان بازارها بوده. به گفتهٔ ابن حوقل^۱ شهر مزبور به کهن‌دژ و شهرستان وربض تقسیم شده بوده، کهن دژ آن ویران بوده و مسجد جامع در آنجا قرار داشته^۲ و بازارها و کاخ وزندان در ربض واقع بوده. قبا بر کرانهٔ رودکی به همین نام برپا بوده و رودک مزبور در آن زمان به سیر دریا می‌رسیده. درست معلوم نیست که در روزگار گذشته یعنی زمانی که قبا شهری بوده نه دهکده‌ای مانند این زمان و حتی در عهد بابر^۳ کدام یک از سه رودک، که در این ایام اراوان و آبشوره و اسفایم نامیده می‌شوند، قبا را مشروب می‌کرده.

بین قبا و اوش هفت فرسخ مسافت بوده^۴ (به حساب دیگری - که

۱ - ابن حوقل، ۳۹۴.

۲ - ظاهراً این تنها موردی است که در فرغانه چنین بوده و می‌رساند که در قبا نیز مانند بخارا و سمرقند، زمانی کهن دژ را پادگان عرب اشغال کرده بوده.

۳ - بابر نامه، چاپ بورج، ورق b ۱۶؛ ترجمهٔ بورج، ۱، ۳۰ و بعد. در ترجمهٔ مزبور به جای «قبا» «قبا» نوشته شده و خطاست. علت این که شهر پس از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) اهمیت خود را از دست داده به ما مجهول است. داستان دولتشاه را (چاپ براون، ۱۷۴ و بعد با اشاره به نصیرالدین طوسی) - دربارهٔ «پنج برادر» قبا و جنگ ایشان با محمود غزنوی - گمان نمی‌رود از لحاظ تاریخی بتوان درست‌شرد زیرا که محمود هرگز وارد فرغانه نشده بوده؛ رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۳۲ و بعد. در زمان بابر در جنب قبا «آب راکد و باتلاقی وجود داشته که فقط از روی یل عبور از آن ممکن بود».

۴ - قدومه، ۲۰۸.

اندکی مبالغه آمیز است ده فرسخ). ظاهراً شهر وناحیه اورست در این پهنه قرار داشته (محتماً این نام را می توان با اسم قوم APOTĒIS که بنا به گفتهٔ پتولمه - بطلمیوس - در بخش علیای سیردریای زیسته نزدیک دانست. رود اورست یکی از شاخه های سیر دریا است و به احتمالی همان رود اوش (آق- بورا) می باشد که به موجب نسخه خطی تومانسکی [مقصود «حدود العالم» است] «بر میان اوش و اورشت بگنجد» - در مشرق اوش، گذشته از مدوا، شهر دیگری به نام خرشاب^۲، بر کرانه رودکی به همین نام، که ابن حوقل^۳ در میان شاخه های سیردریا در درجه اول از آن اسم برده، قرار داشته است. بطوری که می دانیم در این ایام از شاخه های کرانه چپ قرا - دریا فقط کرشاب (خرشاب) بدان می رسد، و همه شاخه های دیگر به نهر بزرگی که شهرخان نامیده می شود می ریزند. این نهر نیز مانند دیگرانهار منشعب از قرا دریا و نارین - که در قرن نوزدهم میلادی حفر شده اند - نه در قرن دهم میلادی وجود داشته و نه در عهد جابر.

به رغم آن که فرغانه فقط در قرن نهم میلادی (سوم هجری) بطور قطع به دست مسلمانان مسخر گشت با این حال در اطراف اندیجان در قرون وسطی هم اماکن متبرکه اسلامی پدید آمده بوده. حتی مقدسی از مقبره ایوب پیغمبر در فرغانه (اکنون چشمه های شفا بخش حضرت ایوب در دو فرسخی قریه

1- Tomaschek, «Sogdiana», S. 48

۲ - از این شهر در نسخه تومانسکی یاد شده است. <حدود العالم>، ورق ۵، ۲۴.

به سودت «خرشاب». هیئت تحریریه <.

۳ - ابن حوقل، ۳۹۲.

جلال آباد^۱ با خبر بوده است^۲. جمال قرشی^۳ از آرامگاه ۲۷۰۰ تن از صحابه^(ص) پیامبر و پیروان آنان در محل اسپیدبلن یاد می‌کند. اینان را عثمان خلیفه به آنجا گسیل داشته بود و رئیس ایشان محمدبن جریر بوده و همه در جنگ با کفار کشته شدند. این محل اکنون نیز به همان نام در دره «کاسان - سای» برپاست (شجرینا - کرامارنکو اشتباهاً این جا را «سفید - بلند» نامیده) ن. ن. شجرینا - کرامارنکو^۴ در این نقطه روایت داستانی را - که با گفته جمال قرشی بسیار مشابهت داشته - از بومیان شنیده است. جمال قرشی، گذشته از آن، می‌نویسد که قبر عبدالله نواده^(ع) امام حسین و برادر امام محمد باقر^(ع) که در سال ۷۳۱ میلادی (۱۱۳ هجری) در گذشته درخوند قرار دارد. سرانجام باید گفت که قبر قتیبه عرب فاتح ماوراءالنهر که در سال ۷۱۵ میلادی (۹۶ هجری) کشته شده نیز زیارتگاه بوده است. خرشعی^۵ و جمال قرشی^۶ از مقبره قتیبه (در محل رباط سرهنگ و دهکده کاخ) یاد می‌کنند. اکنون نیز بومیان آرامگاه «امام شیخ قتیبه» را در بخش جلال قودوک، بلوک اندیجان، به مسافران نشان می‌دهند^۷.

۱ - در مقاله آقای شجرینا - کرامارنکو («در اماکن مقدسه اسلامی»، ص ۵۲) - جلال آباد.

۲ - مقلسی، ۴۶.

۳ - «متون»، ص ۱۴۸.

۴ - «در اماکن مقدسه اسلامی»، ص ۱۵۱ رجوع شود نیز، هاسالسکی، در زمین ترکستان، ص ۷۰۲.

۵ - چاپ شفر، ۵۷.

۶ - اینجا به صورت «کلیج».

۷ - سال سو PTKLA ص ۴ «صورت مجلس شماره ۱ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۹۷».
این رستاق تا ۱۸۹۸ جزو بخش اوش بوده.

در جنوب جاده اصلی بخشهای کوهستانی اسپره (اسفره) [«اسپره» در استخری]، اوال و نقاد قرار داشته^۱. اسم اسفره به صورت نام شهر (قریه‌ای به نام اسفره در تألیف باب‌ر نیز آمده) در آن زمان وجود نداشته. شهرهای ناحیه اسفره به اسامی طماخش و با مکاخش [در حدود العالم طماخس و با مکاخس آمده] موسوم بوده‌اند. با مکاخس در مسافت پنج فرسخی سوخ قرار داشته و طماخش در يك میلی (۳-۲ ورستی)^۲. محتملاً هر دو شهر اندکی شمالی‌تر از قریه کنونی اسفره واقع بوده‌اند. بخشی از ناحیه اسفره هنوز در آن ایام در جلگه قرار داشته و بخشی دیگر در کوهستان. ابن حوقل توجه خاصی به «کوههای رنگارنگ»^۳ی که در آن جا بوده معطوف داشته است^۴. بنا به گفته استخری^۵ و ابن حوقل در آن ناحیه معادن ذغال سنگ یا به سخن ایشان «سنگی کی چون فحم درگیرد و خاکستر آن را در جامه شستن به جای صابون به کار می‌برند»، وجود داشته است.

سه بارخر (وقر) ذغال يك درهم قیمت داشته (فرانك)^۵. وزن يك بارخر علی‌الرسم به ۵-۶ پود [پود = ۱۶/۳۸ کیلوگرم] بالغ می‌گردیده و حتی اگر حداقل وزن (۳-۱ پود) را در نظر گیریم، مع هذا می‌باید اعتراف کنیم که بهای ذغال بسیار ارزان بوده است، به‌ویژه اگر قیمت‌هایی را که در نخستین ایام

۱ - در تألیف مقفسی (۲۶۲) «نوقاد» آمده.

۲ - استخری، ۳۴۷، همانجا از مسافتات بین دیگر شهرهای فرغانه نیز سخن رفته.

۳ - ابن حوقل، ۳۹۷، رجوع شود به، موشکوف، «ترکستان»، مجلد ۱، ص ۵۰۹.

۴ - استخری، ۳۳۴.

۵ - > در چاپ روسی سال ۱۹۰۰ ص ۱۶۱ و چاپ انگلیسی سال ۱۹۲۸ ص ۱۶۱ چنین است. هیئت تحریریه <.

سلطه ما [مقصود سلطه روسهاست] در ترکستان وجود داشته ، در نظر گیریم به ارزانی ذغال پی می‌بریم^۱

شهر اول ، پایتخت ناحیه‌ای به همین نام ، در ده فرسخی سوخ ، بر سر راه اوجنه (یا اوآجنه ؟) قرار داشته . درباره محل اخیر الذکر اطلاعی در دست نیست^۲ . قریه اول اکنون نیز در جنوب مرغینان وجود دارد . در ناحیه کوهستانی نقاد فقط يك شهر به نام مسکان برپا بوده^۳ . از قبا تا نقاد (محتملاً تا مسکان) در جهت مشرق هفت فرسخ مسافت بوده . به احتمالی نقاد همان ناحیه ایست که رود کهای چله و قرقیز - آتا مشروب می‌سازند .

اکنون به بخش شمالی فرغانه می‌پردازیم و پیش از همه چیز از تخت‌گاه سراسر آن ایالت یعنی اخسیکت سخن می‌گوئیم . این شهر بر کرانه راست سیر دریا قرار داشته و این حوقل و مقدسی^۴ در وصف آن سخن گفته و از

۱ - رجوع شود به گوستنکو ، « سرزمین ترکستان » ، مجلد III ، ص ۱۷۵ -

۱۷۳ .

۲ - دگویه [دخویه] در چاپ متن استخری (۳۴۷) پیشنهاد کرده که « اوزجند » یعنی « اوزگند » خوانده شود .

۳ - این حوقل ، ۳۹۶ - ۳۹۳ .

۴ - این حوقل ، ۳۹۴ - ۳۹۳ ، مقدسی . ۲۷۱ . در باره وضع کنونی ویرانه اخسیکت رجوع شود به « لیکوشین » ، مختصری درباره پژوهش های باستان شناسی ، ص ۳۱ - ۳۰ ، نیز رجوع شود به مقاله من Akhsikath (BL . I) که شرح ویرانه قهندر قدیم (ایسکی آخی) در آنجا آمده ، ۱۰۰۰ قدم از غرب به شرق و ۶۰۰ قدم از شمال به جنوب و ۱۵۰ فوت بالاتر از سطح سیر دریا . خانم آ . س . بورچ در نخستین ضمیمه ترجمه « بابر نامه » می‌نویسد که موضوع « محو شدن اخسی » ، محتاج توجیه و توضیح است . ولی در واقع هیچ « محو شدن » - ی وقوع نیافته بوده . در « تان - شو » از اخسی تحت نام سی تسزبان یاد شده است

(Chavannes , « Documents » , P . 148)

کهن دژ و شهرستان و ربض آن یاد کرده اند . بنا به گفته ابن حوقل کهن دژ اخسیکت در شهرستان بوده و به قول مقدسی در ربض واقع بوده است . کاخ و زندان در کهن دژ [قهندز] و مسجد جامع در شهرستان برپا بوده و در کنار کهن دژ (مانند سمرقند و بخارا) نمازگاه عید بر کرانه سیر دریا ، و بازارها در شهرستان و ربض دایر بوده اند و ضمناً بازارهای شهرستان از لحاظ وسعت ممتاز بوده اند . شهرستان پنج دروازه داشته که نام چهارتا از آنها معلوم است ، به شرح زیر : دروازه مردقشه (هم چنان که در بخارا بوده) ، دروازه کاسان ، دروازه مسجد آدینه و دروازه رها به (ریحانه ؟) [در استخری ، چاپ ایچ افشار ، « رها به » نوشته شده است] . شهرستان را نهرهای فراوان مشروب می ساخته که در حوضهای زیبا می ریختند . کرانه انهار با آجر و گچ استوار شده بوده . بناها از گل بوده و ابنيه عمده در شهرستان [شارستان] قرار داشتند . بنا به گفته ابن حوقل این شهر تا سه فرسخ امتداد داشته (محتملاً تا سه فرسخ بر کنار رود گسترده بوده و یا محیط آن سه فرسخ بوده) . به قول مقدسی اخسیکت یکبار و نیم از شهر رمله فلسطین بزرگ تر بوده است . ری در باره شهر رمله می گوید^۱ که عرض آن برابر يك ميل و درازایش اندکی بیش از يك ميل بوده . در اطراف شهر تا مسافت دو فرسخ باغها و بستانها گسترده بوده . در کرانه دیگر رود چراگاهها و مرغزارها قرار داشته و پس از آنها در مسافت يك مرحله ریگزار بوده .

اخسیکت را چند جاده به بخش جنوبی فرغانه مربوط می ساخته . راهی مستقیم از خوقند به اخسیکت از طریق صحرا و ریگزارها (به طول هفت فرسخ) وجود داشته . این راه به « دروازه اخسیکت » منتهی می شده و زنان پس

مسافر از آب رود می‌گذشته، از اینجا چنین نتیجه توان گرفت که بخشی از ربض اخسیکت در کرانه جنوبی سیر دریا (سیحون) قرار داشته. از خوفند به باب که اکنون پاپ نامیده می‌شود راهی وجود داشته (۵ فرسخ) و از آنجا به اخسیکت^۱ می‌رفتند (۴ فرسخ). از قبا تا اخسیکت ده فرسخ مسافت بوده یعنی ۳ فرسخ تا اشتیقان و هفت فرسخ از اشتیقان تا کرانه سیر دریا. اما راجع به جاده خجند به اخسیکت جغرافیون منازل زیر را ذکر می‌کنند^۲

خجند

صامغر [« صامغار » - ابن خردادبه] ۵ فرسخ (يك مرحله)

خجستان ۴ » (۲ منزل)

ترمقان ۷ » (۱ مرحله)

باب ۳ » (نیم مرحله)

اخسیکت ۴ » (۲ منزل)

صامغر که تاکنون نیز به همین نام خوانده می‌شود قریه‌ای بود بزرگ واقع در جلگه و خجستان نقطه‌ای مستحکم بوده نزدیک رشته جبال که به کوه‌های ابلق می‌پیوسته. در آن نزدیکی کانه‌های بزرگ نمک قرار داشته. و نمکی که به دست می‌آمده نیازمندیهای مردم شاش و خجند و دیگر نواحی را رفع می‌کرده. بطوری که معلوم است اکنون نیز نمک سنگ در کوه‌های نزدیک صامغر استخراج می‌شود. ترمقان و باب (که شهری بزرگ و ثروتمند بوده) بر کرانه سیر دریا برپا بودند. در قرن نهم میلادی (سوم هجری) مسافران غالباً مسافت میان خجستان و باب را يك روزه طی می‌کردند و از ترس ترکان

۱ - استخری، ۳۳۶ - ۳۳۵.

۲ - مقلسی، ۳۴۱؛ ابن خردادبه ۳۰ - ۲۹، قدامه ۲۰۸ - ۲۰۷.

در ترمقان توقف نمی کردند .

در پنج فرسخی شمال اخسیکت^۱، بر کرانه همان رود ، شهر کاسان قرار داشته . شهر کی به این نام در این روزگاران نیز وجود دارد و ضمناً باید گفت که ویرانه های شهر قدیم هم باقی است^۲ . در پایان قرن هشتم و آغاز قرن نهم میلادی (قرن دوم و سوم هجری) کاسان تخت گاه شاهان کاسان بوده^۳ است . بدین سبب پژوهش در خرابه ها و بویژه دژ باستانی مغ حایز اهمیت و جالب توجه فراوان است .

۱ - استخری ، ۳۴۶ .

۲ - شچرینا - گرامارتکو ، « دراماتن مقدسه اسلامی » ، ص ۴۹ . آ . بریانوف (در تالیف « درباره آثار » ص ۱۴۲ و بعد) اطلاعات مفصل تری داده . دژ مغ مرکب است از سه مربع کوچک که به ترتیب ۵۰۰ و ۲۰۰۰ و ۳۲۰۰ ساقز مربع مساحت دارند (بروی هم قریب ۲۵ هکتار) در تالیفات چینیان از کاسان به نام « که سای » یاد شده (Chavannes, « Documents, p. 148)

محتملاً آنچه در تالیفات متقدم تر یعنی بی - شی (ترجمه روسی ، بیچورین ، « مجموعه اطلاعات » ، چاپ اول ، III ، ۱۸۶) آمده دایر بر اینکه محیط پایتخت فرغانه ۴۰ لی : (قریب $1 \frac{4}{5}$ ورست) بوده مربوط به همین شهر است . رجوع شود نیز ، به مقاله من تحت عنوان « فرغانه » (E. I. II) . > به عقیده پ . پلیو انطباق صوتی « کاسان » و کلمه چینی « که سای » امری دشوار است (قرائت این کلمه به صورت K'at - sak قدیم تر است .) پلیو حدس می زند که در اینجا به متن چینی خطائی راه یافته . رجوع شود به Polliot ، یاد دانهائی در باره « ترکستان » : p. 15. « notes sur la » - همت تحریریه < .

۳ - یعقوبی ، « تاریخ » ، II ، ۴۷۸ ، یعقوبی ، « کتاب البلدان » ، ۲۹۴ .

سرانجام گوئیم که در بخش شمال فرغانه از نواحی نجم و کروان و شهرهائی به همین دو نام یاد شده است و نام ناحیه جدغل و شهری به اسم اردلان - کت [در آن ناحیه] آمده است. از کاسان تا نجم يك مرحله در جهت شمال شرقی و از کاسان تا کروان ۴ فرسخ مسافت بوده. از اخسیکت تا مرز ناحیه کروان ۷ فرسخ و تا شهر کروان ۹ فرسخ راه بوده^۱. نجم محتملاً^۲ در محل قریه کنونی نانای قرار داشته. ناحیه کروان احتمالاً^۳ بخش شمالی بلوک کنونی چست را اشغال می کرده. نام جدغل در کتب به منزله یکی از سرچشمه های رودك پرك، یعنی چیرچیک^۴ آمده است. ظاهراً ناحیه جدغل همان دره چت کل [چت گل یا «چنگل» در «قندیه» است] که در آن زمان جزو قلمرو فرغانه بوده. چنانکه بعد خواهیم دید یکی از شهرهای واقع میان دو رودك پرك و ایلانق - یعنی بین چیرچیک و آنگرن [آهنگران]^۵ به اردلان کت موسوم بوده است. از کاسان تا اردلان کت فرغانه يك مرحله ۴ یا دو ایستگاه

۱ - استخری، ۲۴۷ - ۲۴۶، ابن حوقل، ۴۰۵.

۲ - ابن حوقل، ۳۸۸. دگویه (دخویه) به خطا «تورك» خوانده و این اسم را باید به جای فرك (پرك) پرك خواند. نام پرك حتی در قرن شانزدهم میلادی. نیز آمده [محمد حیدر، ۱۱۶. حافظ قانی، «عبدالله نامه»، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۲۵۳ و دیگر جاها. رجوع شود به تفریط من به تألیف ویا تکمین (مطالب و مدارك) - ZVORAO، مجلد XV، ص ۵۵۳. رجوع شود نیز، به «آبیاری، بارتولد ص ۱۳۹» چیرچیک مصر «چیر» است. این کلمه نخستین بار در تاریخ تیمور آمده. رجوع شود به بارتولد، «آبیاری» ص ۱۳۹.

۳ - استخری، ۳۴۵، ابن حوقل، ۳۸۵، ۴۰۴. [در استخری، آنفرن؟]

۴ - ابن حوقل، ۴۰۵.

راه بوده^۱.

مقدسی در فرغانه^۲ چهل شهر و قریه را که دارای مسجد جامع (آدینه) بوده‌اند برمی‌شمرد. و در ضمن نام ۳۱ شهر را ذکر می‌کند و شهرها را - به استثنای پایتخت - به سه گروه تقسیم می‌کند، به شرح زیر: شهرهای میان رودی (نصرآباد، مناره، رنجد، شکت [در استخری = شکت]، زرقان، خیبرلام [خیلام]، بش‌بشان، اشتیقان، زندرامش و اوزگند)، دیگر شهرهای نسائی (اوش، قبا، برنغ، مرغینان، رشتان، وائکت و کند): و گروه سوم واغزی (واغزیه) (بوکند، کاسان، باب، چارک [در حدود العالم = چهار یک؟]، اشت^۳، توبکار، اوال، دیگر کرد، نقاد - مسکن بیکان، تسحان^۴، جدغل، شادوان). ظاهراً مولف می‌خواسته بلادی را که میان نارین و قرا - دریا قرار داشتند جزو گروه اول و شهرهای بخش جنوبی فرغانه را جزو گروه دوم و نقاطی را که در شمال سیر دریا واقع بوده‌اند جزو گروه سوم به شمار آورد. برخی از تشخیصات وی بی‌شک خطاست، مثلاً این که اشتیقان و زندرامش را جزو گروه نخست و اوان و مسکن را جزو دسته سوم آورده درست نیست. از شهرهایی که در تألیفات جغرافیون و پیش از او نامی از آنها ذکر نشده، وی مطالبی چند دربارهٔ بلاد زیر

۱ - استخری، ۳۴۶.

۲ - مقدسی، ۲۶۲، ۲۷۲.

۳ - اکنون نیز وجود دارد.

۴ - مقدسی، ۲۶۲ اشحان، ۲۷۱ تسحان، شاید باید «آشخان» خوانده شود

(«آشخان» یعنی، مبدأ آتش‌پرستان).

به دست می‌دهد^۱. نصر آباد شهر بزرگی بوده و باغستانهای انبوه داشته. و پادشاهی (محملاً^۲ احمد بن اسد) آن شهر را برای پسر خود نصر بنا کرده بوده. نزدیک رنجد مزارع بسیار وجود داشته. مسجد آدینه زیبایی در میان بازار کفاشان برپا بوده. تسحان شهری بزرگ و پر جمعیت بوده و مسجد جامع آن در وسط بازار بزازان قرار داشته. زرقان از لحاظ وسعت شهری متوسط بوده و برنج زارهای فراوان و آب بسیار داشته. نزدیک دروازه مسجد باغ پر سایه و خنکی وجود داشته. بش بشان شهری بزرگ بوده و دروازه مسجد آدینه آن بطرف میدانی گشوده می‌شده. استخری و ابن حوقل^۳ از شهر باراب یا فاراب که بر کرانه سیردریا قرار داشته یاد می‌کنند و سمعانی و یاقوت^۴ از قریه بدخکت (به قول یاقوت: بدخکت) سخن می‌گویند ولی محل آن را ذکر نمی‌کنند. در هیچ يك از نواحی ماوراءالنهر قراه چنین پهنه وسیعی را که در فرغانه فرو گرفته بودند اشغال نمی‌کردند. گاه درازای قریه‌ای معادل يك روز راه بوده^۵. این ناحیه به ثروت معدنی خود شهرت داشته. در نزدیکی

۱ - مقنسی، ۲۷۲ - ۲۷۱.

۲ - استخری، ۳۴۷؛ ابن حوقل ۴۰۶.

۳ - سمعانی. نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۴۶۵، مارمولیوس، ذیل کلمه «البدخکتی»، یاقوت «معجم»، IV، ۱۰۱۴. این کلمه محتملاً فقط خطائی است در تحریر که به جای بدخکت که مؤلفان در جاهای دیگر آورده‌اند نوشته شده (سمعانی ذیل کلمه «البدخکتی». یاقوت، «معجم»، ۱، ۵۲۴؛ سمعانی می‌گوید که این قریه‌ای بوده «در اسفنجاب یا شاس». از گفته این خرداذه می‌دانیم که این قریه در «فرسخی شمال شرقی اسفنجاب بر سر راه طراز قرار داشته. درباره تفصیلات دیگر رجوع شود به «بارقولد»، گزارش سفر به آسیای میانه، ص ۹.

۴ - استخری، ۳۳۴ - ۳۳۳؛ ابن حوقل ۳۹۵ - ۳۹۴.

اخیسکت، در نقاد و دیگر نقاط، معادن زر و سیم وجود داشته. در نزدیکی سوخ جیوه و در نسیای زبرین «چشمه‌های زفت» [قبر] و پنبه کوهی و زر و سیم و فیروزه و آهن و مس و سرب استخراج می‌شده. و سرانجام این را هم گوئیم که فرغانه یکی از نواحی معدود متصرفات اسلامی بوده که در آنجا نشادر به دست می‌آمده^۱ (بنا به گفته مؤلف «جهان نامه»^۲ در نزدیکی اوزگند).

شهر خجند (خجند) که پس از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) جزو فرغانه شمرده می‌شده در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) واحد اداری علیحده‌ای را تشکیل می‌داده. در دوران پیش از اسلام نیز از «ملك خجند»^۴ سخن رفته است. گرچه وی ظاهراً تابع پادشاه فرغانه بوده. خجند یکی از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر بوده و قهندز و شهرستان و ربض داشته، زندان در قهندز و مسجد آدینه در شهرستان و کاخ در میان میدان ربض قرار داشته. باغستانها و تاکستانهای این شهر مشهور بوده و جمعیت آن چندان زیاد بوده که محصولات مزارع پیرامون نیازمندیهای مردم را رفع نمی‌کرده و از فرغانه و اسروشنه گندم برای مصرف شهر وارد می‌شده است. اریقی [جوئی] در وسط شهر جاری بوده که محتملاً نه از سیر دریا بلکه از خوجه بکیرخان^۵ متفرع می‌گشته. چنانکه پیش گفتیم شهر کد نیز جزو ناحیه خجند بوده.

۱ - ابن حوقل، ۳۹۸-۳۹۷، استخری ۳۳۴.

۲ - «متون»، ص ۸۱ (بکران، «جهان نامه»). رجوع شود به ما قبل (ص ۲۶۲-۳۶۰) خبر مربوط به ذقال سنگ و استخراج آن در فرغانه.

۳ - استخری، ۳۳۳، ابن حوقل، ۳۹۲-۳۹۱، مقلسی ۲۷۲.

۴ - طبری، ۱۱، ۱۴۳۹.

۵ - رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۳۶.

تقریباً سراسر پهنه‌ای که بین سمرقند و خجند ممتد بوده (که طول جاده کنونی آن ۲۷۵ ورست است) جزو ناحیه اسروشنه یا ستروشنه شمرده می‌شده^۱. جغرافیون عرب چند فهرست از مسالك و منازل این راه به دست ما داده‌اند. بنا به گفته استخری^۲ مسافران در طی هشت روز راه از سمرقند به خجند را می‌پیموندند و توقفگاههای عرض راه عبارت بود از: بارکت^۳ (یا ابارکت)، رباط سعد، دورکمند، زامین، ساباط، ارکندوشاوکت^۴، ابن‌خرداذبه و قدامه طریق بین بارکت و بوردنمذ را اندکی دگرگونه شرح می‌دهند (چنانکه بیشتر دیدیم بارکت در چهار فرسخی سمرقند قرار داشته)^۵. به گفته ایشان راه

۱ - تحریر قدیمی این کلمه بصورت ستروشنه - که از منابع چینی معلوم گشته - در بسیاری از نسخ خطی تألیفات قرن دهم [میلادی] (چهارم هـ) دیده می‌شود. رجوع شود به ابن‌حوقل، ۳۷۹، حاشیه ب. در نسخه خطی تومانسکی نیز به همین گونه تحریر شده [در «حدود العالم» یا به قول مؤلف «نسخه خطی تومانسکی»، که در تهران به چاپ رسیده (توسط آقای سیدجلال‌الدین طهرانی و چاپ دیگر توسط آقای دکتر ستوده) «ستروشنه» و «سبروشنه» و «سیروشنه» دیده می‌شود]. رجوع شود به بارنولد، «آبیاری»، ص ۱۰۴. > در باره اسروشنه رجوع شود به تألیفات جدید نگماتوف تحت عنوان «رسالة تاریخی و جغرافیائی درباره اسروشنه» و «اسروشنه». - تحریر به < ۲ - استخری ۳۳۵-۳۳۴.

۳ - رجوع شود به ما قبل ص ۲۲۹.

۴ - مقدسی (۳۴۲) فاصله بین ساباط و شاوکت را يك روز راه می‌داند. یعقوبی (کتاب البلدان، ۲۹۴) نیز می‌گوید که مسافر از سمرقند به خجند را در هفت روز می‌پیموده.

۵ - ابن‌خرداذبه، ۲۶، قدامه، ۲۰۳.

از بارکث از طریق صحرای قطوان به خوشوفن (۴ فرسخ) و از آنجا در میان نواحی کوهستانی به بورنمد (۵ فرسخ) وزان پس از صحرا به زامین (۴ فرسخ) منتهی می‌شده. از این گفته‌ها چنین برمی‌آید که خوشوفن در آن روزگاران اندکی در جنوب ایستگاه کنونی «بنی کورگان» قرار داشته و از آن نقطه جاده‌ای به سوی مشرق و از طریق کوه‌ها و صحرا به زامین منشعب و ممتد می‌شده (نه از جیزک).

اما جاده‌ای که از رباط سعد می‌گذشته و استخری از آن سخن گفته محتملاً جنوبی‌تری بوده است. به گفته استخری بین بارکث و رباط سعد، نزدیک رباط ابواحمد، جاده‌ای به شاش - که از دیزک (جیزک) می‌گذشته - از جاده فرغانه منشعب می‌شده. در این راه از نقطه‌ای به نام قطوان - دیزه یاد شده که به فاصله یک روز راه از بارکث قرار داشته، محتملاً این همان خوشوفن می‌باشد. شخص مسافر می‌توانست در طریق بین بارکث و دیزک به جای قطوان - دیزه در خرقانه توقف کند. از خرقانه تا سمرقند ۹ فرسخ و تا دیزک ۲ فرسخ و تا زامین ۹ فرسخ مسافت حساب می‌کردند.^۱

بین زامین و خجند نیز چند جاده وجود داشته. از ساباط^۲ به خجند ممکن

۱ - استخری، ۳۳۶.

۲ - همانجا، ۳۴۳، ابن حوقل، ۳۸۲، ۴۰۳.

۳ - مقلسی (۳۴۲) فاصله بین زامین و ساباط را دو منزل می‌داند و استخری (۳۴۳) ۳ فرسخ و ابن فقیه (۳۲۸) و ابن خرداذبه (۲۷) و قدامة (۲۰۷) دو فرسخ حساب می‌کند. به عقیده آقای اسکوارسکی (چند سخن، ص ۵۰) این ساباط ایستگاهی که اکنون چنین نامیده می‌شود نبوده و همان قریه اسکی ساواط است که در حدود بیست و دو در شمال آن قرار دارد.

بود از طریق ارکند یا رُکند^۱ (در سه فرسخی ساباط) و گلوک اندز [غلوک - اندز؟] (سه فرسخی رکند و چهار فرسخی خجند) سفر کنند. جاده‌ای هم از زامین به کرکث^۲ و گلوک اندز از طریق خاوس [خاوص] وجود داشته (۷ فرسخ از زامین و ۶ فرسخ از کرکث)، قراه زامین و ساباط (ساواط) و خاوس (خاوست) و رکند و کرکث^۳ و گلوک اندز تا این ایام نیز نامهای خود را حفظ کرده‌اند.

بنجیکث (محملاً پنجیکث) که شهر عمده اسروشنه بوده برکنار از این جاده‌ها قرار داشته. به گفته ابن خردادبه و مقدمه^۴ شخص می‌بایست ۲ فرسخ در جلگه سواره ببیماید و پس از آن ۵ فرسخ در امتداد رودی که از

۱ - ابن فقیه، ۳۲۸؛ مقدمه ۱۲۰۷ > در چاپ روسی، ۱۹۰۰، ص ۱۶۶
 کرکث نوشته شده - تحریریه < کرکث > فقط نظر ناشر است (مقدمه ۲۰۷، حاشیه ۱۱d) در نسخ خطی «رکند» معنی «رکند» که همان «ارکند» استخری (۳۳۵) باشد آمده. در آنجا دخویه (حاشیه ۳) خود این شهر را با «رکند» (که در کید» خوانده است) که در تألیف مقدمه آمده یکی می‌داند و حق با اوست. آ. گوشاکویچ از قریه «رگنوت» (همین گونه) که در شمال «اورا - توبه» پیوده یاد می‌کند (اطلاعات (ص ۲۱۵ و نقشه). همان قریه به صورت «رکون» در اثر محمد - وفا گرمینگی (تحفة الخانی، ورق b ۱۵۰) آمده است. فاصله بین ساباط و کرکث خیلی بیشتر است.

۲ - استخری، ۳۴۳؛ ابن حوقل، ۳۸۲؛ ابن خردادبه، ۲۷.

۳ - در تألیف مقبسی (۲۶۵) «کرکث» نوشته شده.

۴ - ابن خردادبه، ۲۹؛ مقدمه، ۲۰۸؛ به گفته استخری (۳۴۳) از ساباط

تا پنجیکث فقط سه فرسخ مسافت بوده.

شهرجاری بوده حرکت کند . در دو طرف جاده کوههایی که بر آنها قریه‌های بسیار قرار داشته برپا بوده‌اند . چنانکه پیشتر در فرصت مناسبی اشاره کردم^۱ از این مطالب می‌توان چنین نتیجه گرفت که خرابه‌های «شهرستان» (در ۲۵ ورستی جنوب غربی اورا - توبه) همان بقایای پایتخت اسروشنه می‌باشد^۲. من در سال ۱۸۹۴ میلادی^۳ - خرابه‌های مزبور را بازدید کردم و زن پس پ . س . استوارستی به شرح مفصل آن ویرانه‌ها پرداخت^۴. در قرن دهم میلادی (قرن ۴ هجری) در این شهر در حدود ۱۰۰۰۰ نفر مردم می‌زیستند^۵. شهر از کهن‌دز و شهرستان و ربض تشکیل شده بوده و رود از میان شهرستان آن‌جاری بوده . به‌گفته مقدسی کهن‌دز بیرون از شهرستان بوده (من ابن حوقل اینجا تا حدی مفشوش است). زندان در کهن‌دز و مسجد جامع در شهرستان و بخشی

۱ - بارتولد ، «سخنی چند درباره فرهنگ آریائی» ، ص ۳۲ .

۲ - نظر بابر رایج‌تراست (بابرنامه ، چاپ بورج ، ورق ۸ ، ترجمه بورج ، ۱ ، ۱۷) که آن را با «اورا - توبه» یکی می‌داند . این نظر مورد تأیید مبرم ای. کاستانیه و همکاران وی ، یعنی اعضای محفل ترکستانی دوستداران باستان‌شناسی، نیز می‌باشد . رجوع شود به PTKI.A سال بیستم (کاستانیه ، آثار باستان، ص ۳۲ و بعد ، صورت‌مجلس شماره ۲ مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۱۵ ، ص ۱۵۹ و بعد) . او را - توبه کنونی نیز مانند پایتخت قدیم اسروشنه دروازه‌ای دارد به نام. «دروازه نوجکت» (کاستانیه ، آثار باستان، ص ۳۲) . با این حال این نظر را باخیری که قبلاً نقل شده - دایر براینکه جاده در مسافت ۵ فرسخ از کنار رود و در میان کوه‌ها می‌گشته - به‌دشواری می‌توان سازش داد.

۳ - بارتولد ، «گزارش سفر به آسیای میانه» ، ص ۷۶ - ۷۵ .

۴ - [هم‌او] «چند سخن» ، ص ۵۱ - ۴۷ .

۵ - استخری ، ۳۲۷-۳۲۶ ؛ ابن حوقل ، ۳۸۰-۳۷۹ ؛ مقدسی ، ۲۷۷ .

از بازارها در شهرستان و بخشی دیگر در ربض قرار داشته و کاخ در ربض - در ملکی دولتی - برپا بوده . شهرستان دو دروازه داشته یکی دروازه بالاین و دیگر دروازه شارستان . ربض ۴ دروازه داشته ، بدین شرح :

دروازه زامین ، دروازه مرسمنده ، دروازه نوجکت و دروازه کهلیاباد [در ترجمه استخری - چاپ ایرج افشار: «کهلیاباد» ص ۲۵۷] ، قطر^۱ دایره حصار ربض تقریباً يك فرسخ بوده . بناها از گل و چوب ساخته شده بوده . شهر را شش جوی که سرچشمه واحدی درنیم فرسخی شهر داشتند مشروب می کرده^۲ نامهای این جویها به شرح زیر بوده : سرین (که از شهرستان می گذشته) ، برجن ، مجن ، سنگجن ، روبجن و سنبوجن . آسیابهای بسیار بر این جویها تعبیه شده بوده .

دومین شهر مهم اسروشنه - مهم از لحاظ وسعت - زامین بوده^۳ که بر دو کرانه رود - در محلی که رود از کوه بیرون می آمده - قرار داشته . در کنار آن شهر قدیم برپا بوده و در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) ساکنان آن ترکش گفته بودند . شهر جدید که سرسند نیز نامیده می شده حصار نداشت و بازارها در هر دو کرانه رود قرار داشتند و پل های کوچکی این دو کرانه را بهم مربوط می ساختند . مسجد جامع در دست راست کسی که به سمرقند سفر می کرد یعنی در شمال شاهراه برپا بوده .

شهر سوم [اسروشنه] به نام دیزک یا چیزک^۴ در رستاق فکنان

۱ - یا محیط (در تألیف ابن حوقل ، ۳۸۰/۲ چنین است .)

۲ - به گفته مقلسی دوش جوی ، گذشته از رود بزرگ .

۳ - ابن حوقل ، ۳۸۱ - ۳۸۰ .

۴ - استخری ، ۳۲۷ ، ابن حوقل ، ۳۸۱ .

[در ترجمه استخری . چاپ سابق الذکر ص ۲۵۸ «فنگان» نوشته] و در جلگه قرار داشته و یکی از نقاط اجتماع «مجاهدان راه دین» بوده و در این محل مهمان سراها و رباطهای بسیار برای آنان ساخته شده بود و از آن جمله بود رباط «خدای سر» که افسین دریک فرسخی شهر بنا کرده بود [در چاپ ترجمه استخری : «خدایس» نوشته] .

دیگر شهرهای اسروشنه تفاوت بارزی از لحاظ وسعت بایکدیگر نداشتند موضع شهرهای زیرخاطر نشان می گردد^۱ : نجکت در دوفرسخی جنوب شرقی خرقانه ، یعنی در بخش غربی ناحیه قرار داشته . فنگت در سه فرسخی^۲ بنجیکت بر سر راه خجند برپا بوده . غزک در دوفرسخی فنگت و ۶ فرسخی خجند واقع بوده . ارسیانیکت یا ارسبانیکت^۳ در ۹ فرسخی بنجیکت در مرز فرغانه قرار داشته . «خشت» در کوهها و جوار کانهای نفره^۴ یعنی بخش شمال غربی ناحیه بوده . بر روی هم در اسروشنه زندگی شهری رونق بسزائی داشته و فرهنگ

۱ - استخری . ۳۴۴ - ۳۴۳

۲ - به گفته ابن حوقل (۴۰۴) - ۹ فرسخ ولی احتمال صحت این گفته ضعیف است . فنگت و غزق را با شهرهای غزه و باغه که در تاریخ اسکندر مقدونی نام آنها مذکور است نزدیک می دانند (رجوع شود به ، لوخ ، «ماوراءالنهر» ، ص ۵۷۸) . محتملاً در محل فنگت (استخری یک جا - ص ۳۲۶ - «وغکت» آورده) اکنون قریه دغت قرار دارد و ساکنان آن قریه را از اعقاب گشتاسب (گشتاسب) محسوب می دارند . رجوع شود به : اسکوارسکی ، «چند سخن» ، ص ۵۰ . یاقوت («معجم» ، III ، ۷۹۷) با استناد به سمعانی (چاپ مارگولایوس ، ذیل کلمه «الغزقی» غزق را در فرغانه قرار می دهد) .

۳ - مقنسی ، ۲۶۵ . به بعد رجوع شود .

۴ - مقنسی ، ۲۷۸ .

عربی در این ناحیه کمتر نفوذ کرده بوده^۱ و بدین سبب ویژگی‌های سازمان اشرافی باستانی آریائی را مدت بیشتری حفظ کرده بوده است. به گفته یعقوبی^۲ در حدود ۴۰۰ دژ - یعنی محتملاً «کوشک - دژ» دهقانان - در اسروشنه برپا بوده . از دیگر سو ابن حوقل و مقدسی^۳ رستاق‌های بسیاری را نام می‌برند که هیچ شهری در آنها وجود نداشته. در کوه‌های بُتَم یعنی در ناحیه زرافشان علیا قریه‌ها و دژهای فراوان وجود داشته . زرافشان علیا جزو اسروشنه بوده - اگرچه مدتی هم ظاهراً ناحیه مستقلی محسوب می‌شده است . ابن خردادبه^۴ این ناحیه را همچون واحد مالیاتی مستقلی می‌داند. حتی دریک‌جا از «شهریار بُتَم» یاد شده است^۵. شاید ، از جمله شهرها ، مرسمنده (در تألیف یعقوبی^۶ «ارسمنده» آمده) که موضع دقیق آن معین نگشته ، در اینجا قرار داشته است. به گفته ابن حوقل^۷ شهر بر کرانه رود پهنی ، که در زمستان از قشریخ ضخیمی پوشیده می‌شده ، برپا بوده ، به سبب آب و هوای سرد این ناحیه شراب‌سازی و بستانداری غیر ممکن بوده است ولی ساکنان آن با موفقیت کامل به کشت غلات و ساختن گلخانه‌ها می‌پرداختند . گذشته از این هر ماهه بازارهای روز که انبوه جمعیت در آن شرکت می‌جستند در اینجا برپا می‌شده . مسجد جامع

۱ - بارتولد ، «سخنی چند درباره فرهنگ آریائی» ، ص ۳۲ .

۲ - «کتاب البلدان» ، ۲۹۴ .

۳ - ابن حوقل ، ۳۸۲ ، مقدسی ۲۶۶-۲۶۵ .

۴ - ابن خردادبه ، ۳۸ .

۵ - همانجا ، ۴۰ > شاهک بتم ذوالنیمه لقب داشته - تحریریه < .

۶ - کتاب البلدان ، ۲۹۴ .

۷ - ابن حوقل ، ۳۸۲-۳۸۱ ؛ به مقدسی (۲۷۸) نیز رجوع شود.

نزدیک بازار قرار داشته. از جمله رستاق‌هایی که در آنها شهرو وجود نداشته و در زرافشان علیا واقع بوده‌اند بی‌شک باید از مسخا (شاید «مسچا» در تألیف بابر «مچا» آمده) و بُرغَر (رجوع شود به ماقبل ص ۲۰۵) یاد کرد. کلمه عربی بُرغَر محتملاً تحریفی است از نام محلی پرغر و یا فرغر (توجه شود به «بنجکث» و «پنجکث» و «قوادیان» و «قبادیان» و مانند اینها). ظاهراً این همان کلمه‌ایست که نام قدیمی کچی - سرخاب بوده (رجوع شود به ص ۱۷۶). این کلمه در نام کنونی رستاق فلغر نیز باقی و محفوظ مانده است. به گفتهٔ بابر^۱ مرز میان مچا و پلغر اندکی پائین‌تر از قریهٔ آب بردنه که اکنون نیز برپا است، می‌گذشته. به احتمالی رستاق منک (در تألیف یعقوبی: «منک») را می‌توان جزو همین محل شمرد. به گفتهٔ ابن حوقل^۲ دژ افشین که قتیبه در آنجا با «سیاه جامگان» نبرد کرد در همین محل قرار داشته^۳. مورخان دربارهٔ واقعهٔ اخیرالذکر یاد نکرده و سخنی نگفته‌اند. ظاهراً خاندان ادوا تساج دیوداد مؤسس سلالهٔ آذربایجانی ساجیان^۴ از قریه‌های جنککث و سویدک بوده. نزدیک منک و مرسمنده مصالح اسلحهٔ آهنین به دست می‌آمده و اسلحهٔ مزبور در فرغانه ساخته می‌شده و به همهٔ نواحی تا بغداد صادر می‌گردیده. گذشته از این در کوه‌های بتم طلا و نقره و زاج و نشادر استخراج می‌شده. استخری و ابن حوقل^۵ شیوهٔ استخراج نشادر را،

۱ - بابر نامه، چاپ ایلمینسکی، ۱۲۱؛ ترجمهٔ لیدن - ارسکین، ۱۰۱؛ چاپ بورج، ورق ۹۹، ترجمهٔ بورج، ۱، ۱۵۲.

۲ - ابن حوقل ۳۸۳-۳۸۴

۳ - استخری (۳۲۸) فقط می‌گوید که قتیبه اینجا پیکار کرد و افشین را محصور ساخت.

۴ - لن-پول، سلاله‌های مسلمان، ص ۱۰۳.

۵ - استخری، ۳۲۷؛ ابن حوقل ۳۸۳-۳۸۲.

تأحدى مشروحاً، بیان کرده‌اند و ضمناً باید گفته شود که گفته‌های ایشان کاملاً^۱ با سخنان سیاحان بعدی مطابقت دارد^۲.

ناحیه‌های ایلاق و شاش^۳ در شمال شرقی اسروشنه، طرف راست سیر دریا [سیحون] قرار داشته و از لحاظ جغرافیائی واحد غیر قابل انفکاک را تشکیل می‌دادند^۴. کلمه «ایلاق» به دره رود آنگرن (در واقع آهنگران)^۵ و کلمه شاش به دره رود پرك (چرچيك) که دو سرچشمه داشته - یکی از کوه‌های بسکام و آن دیگر از ناحیه جدغل^۶ (پسکم و چتقل) - جاری می‌شده، اطلاق می‌گشته است. شهر بناکت در قرب مصب آنگرن و شهر نجاکت نزدیک مصب چرچيك قرار داشته. فاصله میان این دو شهر سه فرسخ بوده^۷. بناکت به گفته مقدسی^۸ فاقد حصار بوده است. مسجد جامع آن نزدیک بازار قرار داشته. روحیه‌ای ناآرام از ویژگی‌های مردم این شهر شمرده می‌شده.

1 - Tomaschek, «Sogdiana», S. 24

۲ - شکی نیست که نام محلی چاچ بوده و مؤلفان ایرانی بارها این ناحیه و شهر عمده آن را چنین خوانده‌اند. «ش» عربی غالباً صوت «چ» را ادا می‌کند. رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۳۹.

۳ - استخری، ۳۳۳-۳۳۲. نام ایلاق نه در منابع چینی دیده شده و نه در شروح فتوحات عراب. ظاهراً در عهد پیش از اسلام این ناحیه از لحاظ سیاسی با چاچ متحد بوده. رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۴۲.

۴ - < رجوع شود به: ماسون، «آهنگران» - تحریریه >.

۵ - ابن حوقل، ۳۸۸.

۶ - استخری، ۳۴۵.

۷ - مقدسی، ۲۷۷.

می دانیم که بناکت را مغولان ویران کردند و در زمان تیمور از نو بنا و احیاء شد و تیمور آن شهر را به افتخار فرزند خویش «شاهرخیه» نامید . ویرانه های شاهرخیه بر کرانه راست سیردریا - در مصب دره رود گجغن که معبر شاخه چپ آنگرن [آهنگران] بوده^۱ ، برپاست . بطوری که بهمن نقل کرده اند خرابه های بناکت قدیم نیز در قرب آن باقی و برقرار است .

دوجاده از اسروشنه به دره چرچیک وجود داشته - یکی از خاوس و دیگری از دیزک . جاده ای که از خاوس آغاز می شده ، چهار فرسخ بالاتر از بناکت به سیردریا (سیحون) می رسیده^۲ . بر سر راه بناکت به چرچیک از شهر - های خرشکت (دریک فرسخی بناکت و از لحاظ وسعت دومین شهر شاش) و خدینکت («شهر بانو خداوندگار» ، یک فرسخ دورتر) یاد شده - است . مسافر در شهر جینانکت به کرانه چپ چرچیک می رسیده (در چهار فرسخی بناکت و دو فرسخی ساحل سیر دریا^۳) . جینانکت نیز مانند بناکت حصار نداشته^۴ . در این محل جاده دیزک به جاده ای که از خاوس می آمده متصل می شده .

مسافت بین دیزک تا مصب چرچیک^۵ در ظرف سه روز طی می شده (در صحرا شق (چاه) حسین و شق (چاه) حمید محل توقف و منزلگاه مسافران بوده) . زان پس به وینکرد که قریه ای بود مسیحی نشین می رسیدند؟ [در چاپ

۱ - اسمیرنوف ، «آثار باستانی اطراف تاشکند» ، ص ۱۳۴ ، به شرح خرابه ها توسط ای . گلستانیه (گزارش ، ۱۱۲ و بعد) با نقشه ها و تصاویر رجوع شود .

۲ - قدامه ، ۲۰۴ ، مقنسی (۳۴۲) دو منزل ذکر کرده .

۳ - استخری ، ۳۴۵ - ۳۴۴ ، قدامه ، ۲۰۴ .

۴ - مقنسی ، ۲۷۷ .

۵ - استخری ، ۳۳۶ .

۶ - ابن حوقل ، ۳۸۴ .

ترجمه فارسی یاد شده استخری : وینگرد آمده] .

از سخنان استخری ^۱ ، که می گوید جینانکت بر سر راه وینگرد به بنکت قرار داشته ، چنین برمی آید که وینگرد نیز در کرانه چپ چرچیک بادر نقطه ای جنوبی تر ، و قبل از گذرگاه سیر دریا ، واقع بوده . سخنان زیر را از يك نامه خصوصی که ن . س - لیتکوشین در این باره به من نوشته نقل می کنم (نامه مورخ ۱۴-۱۳ آوریل ۱۸۹۶) : « درباره قریه قدیمی مسیحی نشین کرانه چپ رود چرچیک ، نزدیک مصب آن رود ، از بومیان خودمان که ویرانه آن قریه را 'الجا کند می نامند مطالبی شنیدم . ایشان به گواهی ترسایانی که زمانی در آنجا می زیستند و موضوع را در کتاب آورده اند اشاره می کنند » . ولی ویاقتین پس از آن تاریخ ثابت کرده که الجاکنت یا انجاکت همان نجاکت است ^۲ .

بهمن قوی وینگرد - ی که ابن حوقل موضع آن را دور از رود شاش ذکر می کند (یعنی دور از سیر دریا که به قول او یکی از مرزهای بخش مزروع شاش شمرده می شده) ^۳ و همچون منزلگاه مسافرانی که از صحرا عبور می کنند از آن یاد می نماید (بدون آنکه سخنی درباره عبور از رود گوید) ... دینکردی بوده که در جنوب سیر دریا قرار داشته - یعنی در همان محلی که بقایای نهر - های آبیاری کشف شده است . به احتمالی اراضی مزروع حاشیه ماندی که در جنوب سیر دریا و شمال صحرا وجود داشته جزو شاش بوده است ^۴ .

۱ - استخری ، ۳۴۵ .

۲ - ویاقتین ، « درجرافیای تاریخی » ، ۱۵۶ و بعد .

۳ - ابن حوقل ، ۳۹۹ .

۴ - ظاهراً شادروان کاراواشف که وینگرد و اورومبای - میرزارا یکی دانسته بوده حق دانسته است . (رجوع شود به کتاب اوتحت عنوان « دشت گرسنه » و تقریظ من به آن کتاب در ZVORAO ، مجلد XXIII ، ص ۴۱۴) .

در نزدیکی جینانکت مسافران از رود چرچیک می گذشتند و به شترکث یا اشترکث^۱ («شهرشتر») که در آن ناحیه از لحاظ وسعت مقام سوم را داشته وارد می شدند^۲. از سخنان قدامه^۳ (که می گوید «اگر از رود بگذریم شهر اشترکث در سمت چپ ما خواهد بود») ممکن بود چنین نتیجه گرفته شود که اشترکث پائین تر از جینانکت قرار داشته. ولی این احتمال ضعیف است. به گفته استخری^۴ از خدینکت تا اشترکث سه فرسخ مسافت بوده. به احتمال قوی اشترکث نزدیک اسکی تاشکند کنونی و شاید در محل ویرانه‌هایی قرار داشته که بنا به گفته آقای اواریتستی^۵ «مقابل قشلاق کرشائول و در شرق اسکی تاشکند برپا است و به طول قریب هشت ورست در امتداد کرانه رود و دو یا سه ورست به طرف غرب در صحرا، ممتد می باشد». به عقیده مندسی^۶ این شهر مستحکم بوده. و بازارهای زیبای سرپوشیده (تیم) داشته. مسافت بین شترکث و بنکت پایتخت شاش در یک روز طی می شده^۷. در این جاده از شهرهای دنفانکت (دوفرسخی شترکث) و زالئیکت^۸ (یک فرسخ آنسو تر) و بنونکت^۹

۱ - ابن خردادبه، ۲۷.

۲ - ابن حوقل، ۳۸۹.

۳ - قدامه، ۲۰۴، ضمناً بگوئیم که کلمه «اليسار» را ناشر فقط از روی حدس در متن گذاشته. و در نسخه خطی «السل» (۱) نوشته شده است.

۴ - استخری، ۳۴۴.

۵ - دراهنبا، ص ۱۴۹.

۶ - مقدسی، ۲۷۷-۲۷۶.

۷ - همانجا، ۳۴۲.

۸ - استخری، ۳۴۴.

۹ - ابن خردادبه، ۲۷.

(سه فرسخی شترکث) یاد شده است. از بنونکث تا بنکث دوفرسخ راه بوده زالنیکث نیز دو فرسخ از بنکث فاصله داشته و بنا بر این باید همان بنونکث باشد و یا نزدیک به آن بوده است. بدین قرار به احتمال قوی بنکث در محل ناشکند کنونی قرار داشته.

شهر بنکث^۱ با دو ردیف حصار محصور بوده و حصار خارجی آن هفت دروازه (تلفظ اسامی این دروازه‌ها محل تردید است) و حصار درونی ده دروازه داشته^۲ (از میان اسامی این دروازه‌ها «دروازه میر» و «دروازه کوی خاقان» و «دروازه کوشک دهقان» جالب توجه است). شهرستان سه دروازه داشته («دروازه ابوالعباس» و «دروازه کش» و «دروازه جنید»). کهن‌دز دارای دو دروازه بوده که یکی به شهرستان گشوده می‌شده و دیگری به ریض، کاخ و زندان در کهن‌دز بوده و مسجد جامع بیرون از کهن‌دز ولی در کنار آن قرار داشته. بخشی از بازارها در شهرستان ولی بیشتر در ریض قرار داشته. طول و عرض شهر از يك سوی حصار خارجی تا سوی دیگر تقریباً معادل يك فرسخ بوده. در شهر و پیرامون آن باغستانها و تاکستانهای فراوان وجود داشته.

اما راجع به جاده‌هایی که از خجند به بنکث (ناشکند) وجود داشته، باید گفت که تا عصر جدید هم در این مورد طرق کوهستانی بیش از جاده کنونی، که از صحرا می‌گذرد، واجد اهمیت بوده است. مقدسی^۳ می‌گوید

۱ - ابن‌حوقل، ۳۸۷ - ۳۸۶؛ مقدسی، ۲۷۶. طاربنند (بلاذری، ۴۲۱)

نام پایتخت باستانی شاش که غالباً در آثار مورخان ذکر شده در تألیفات جغرافیون دیده نمی‌شود.

۲ - به گفته مقدسی فقط هشت.

۳ - مقدسی، ۳۴۲.

که از بنکت تا «معدن نقره» يك روز و از معدن تا خجستان هم يك روز راه بوده. چنانکه پیش تر دیدیم خجستان بر سر راه خجند به اخسیکت قرار داشته. بهر تقدیر این مرحله ها بسیار بزرگ بوده^۱ زیرا که این خرداذبه و قدامه^۲ از بنکت تا معدن ۷ فرسخ و از معدن تا خجستان ۸ فرسخ راه ذکر کرده اند. قدامه راه دیگری را که در دره آنگرن امتد بوده شرح می دهد. به گفته وی از خجند در امتداد رود (سیردریا) به خرابه هائی که به «موضع المرصد» معروف بوده می رفتند و از آنجا تا قلعه مخنان ۳ فرسخ فاصله بوده. مخنان «نزدیک مصب رودکان نقره» یعنی آنگرن و یایکی از شاخه های جنوبی آن قرار داشته. در مورد اول (راهی که از خجستان بوده) بی شک منظور نظرجاده ایست که از گردنه کنلر - دوان عبور می کرده. از «معدن شاش» غالباً حتی در سکه های عهد عباسیان یاد شده است. چنانکه دعوپه (دخویه) نیز اشاره کرده^۳ نام فارسی این جا «کوه سیم» بوده. قریه کوه سیم در تألیف استخری نیز ذکر شده^۴ و ظاهراً در جنوب آنگرن و به احتمالی روبروی دهکده کنونی آبلیک [آبلیق] قرار داشته.

تعیین موضع شهر عمده ابلق، یعنی تنکت بسیار دشوار است. شرح مراحل و منازل میان بنکت و تنکت به صورت تحریف شده ای به دست مارسیده^۵.

۱ - یعقوبی (کتاب البلدان، ۲۹۴) از فرغانه به شاش ۵ روز و از خجند به شاش

۴ روز راه حساب می کند.

۲ - ابن خرداذبه، ۲۷، قدامه، ۲۰۷.

۳ - ابن خرداذبه، ۲۷.

۴ - استخری، ۳۳۵-۳۳۲.

۵ - همانجا، ۳۴۴، ابن حوقل، ۴۰۴.

در هیچ يك از منابع موجود فاصله بین تنكث و خجند یا معدن نقره ذکر نشده است . فقط می‌دانیم که تنكث در ساحل آنگون قرار داشته ، بنابراین می‌توان تعبیر دخویه را پذیرفت . وی می‌گوید که فاصله بنكث تا تنكث ۸ فرسخ بوده . تنكث^۱ به قدر نیم بنكث بوده ولی با این حال کهن‌دز و شهرستان و ربض داشته . کاخ آن در کهن‌دز و مسجد جامع و زندان نزدیک آن ، و بازارها - بخشی در شهرستان و بخشی در ربض بوده است .

حاشیه مزروع چرچيك از طرف شمال با حصارى محصور بوده که از کوه‌های سابلغ^۲ یا سابلغ [در ترجمه استخرى سافلغ] تا کرانه سیردریا امتد و برای دفاع در برابر حملات ترکان احداث گردیده بسوده و ظاهرآ در عصر فرمانروائی تازیان و پیش از آنکه اسفنجاب به دست سامانیان فتح شود (یعنی سال ۸۴۰م.) ساخته شده بوده . ابن حوقل^۳ بنای حصار را به عبدالله بن حمیدبن کور نسبت می‌دهد . شاید منظور عبدالله بن حمیدبن عبطه باشد که در سال ۷۷۶ میلادی (۱۵۹ هجری) مدت پنج ماه ، پس از مرگ پدر ، فرمانروای خراسان بوده است^۴ . آن‌سوی حصار صحرای قلامی آغاز می‌گردیده . و چون فرسخی در صحرا پیموده می‌شد به خندقى می‌رسیدند که از کوه‌ها تا سیردریا

۱ - ابن حوقل ، ۳۸۹ - ۳۸۸ ، مقدسى ، ۲۷۷ .

۲ - بارتولد ، «سختی چند درباره فرهنگ آریائی» ، ص ۲۷ .

۳ - ابن حوقل ، ۳۸۸ .

۴ - حمزه اصفهانی ، متون ، ۲۲۱ ، ترجمه ، ۱۷۲ ، گردیزی (اکسفورد ، نسخه خطی ، ورق ۹۳ ، کبریج ، نسخه خطی ، ورق b ۷۵) نیز می‌گوید که عبدالله پس از مرگ پدر خویش تا پایان سال ۱۵۹ هجری . < اکتبر ۷۷۶ میلادی > در این ناحیه حکومت می‌کرده .

کشیده شده بوده . بقایای حصار تا کنون نیز به صورت خاکریزی باقی و محفوظ مانده و بومیان آن را هم - مانند خاکریز بخارا - به نام « کمپیر - دوال » (دیوار پیره زن) می خوانند^۱ . عجالتاً ، فقط بخش غربی این دیوار به طول ۳۵ و رست از کرانه های پرشیب اریق بسو تا قریه جلدامه مورد بازدید قرار گرفته . بومیان حتی می گفتند که « دیوار به کرانه چپ سیردریا کشیده شده و از صحرای گرسنه گذشته به شهر جیزک می رسد » ولی در صحت این گفته ها نتوانستیم تحقیق کنیم و معلوم نیست که آیا از بقایای بخش شرقی دیوار چیزی باقی مانده یا نه . بی شک خندقی که این حوقل ذکر کرده همان بستر « پرشیب و عمیق » اریق [جوی - نهر] بسو می باشد . آن سوی بستر نهر « صحرای پر تپه و ناهمواری آغاز می گردد که دوشاخه رود قالس از آن می گذرند » . به احتمال قوی به رغم اختلافی که در تحریر وجود دارد ، کلمه عربی قلاس که نام صحراست بانام رود یکی است .

از سخنان جغرافیهون مسلمان پیداست که حصار تا به کرانه چرچیک نزدیک شهر جیفوکت^۲ می رسیده (که به معنی « شهر جیفو » است . جیفو یا ییفو لقب مشهور ترکی است) . در دوفرسخی بالا دست بنکت . در این مکان زمانی نیروهای نظامی ناحیه مزبور متمرکز بوده است . محتملاً موضع جیفوکت با قلعه سابق نیازبک مطابقت داشته .

۱ - اسمیرنوف ، « آثار باستانی در پیرامون شهر تاشکند » ، ص ۱۳۳-۱۳۲ .

۲ - به گفته قدامه (۲۰۴) از بنکت تا « لشکرگاه این سوی حصار » در فرسخ مسافت بوده ؛ در نسخه خطی تووالسکی (حدود العالم ، ورق ۲۲) نوشته که : « جیفوکت شهرکی خرمست و لشکرگاه چاچ (شاش) بودی اندر قدیم » ؛ به گفته استخیری (۳۴۵) از بنکت تا جیفوکت که بر ساحل چرچیک [پرک] قرار داشته ، دوفرسخ راه بوده .

تعداد شهرهای شاش و ایلاق برخلاف اسروشنه فوق‌العاده زیاد بوده .
 استخری^۱ شمار شهرهای شاش را ۲۷ (مقدمی - ۳۴)^۲ و ایلاق را ۱۴ (مقدمی - ۱۷) می‌نویسد . گاه تلفظ صحیح اسامی این شهرها از حیز امکان ما خارج است . و در باره موضع آنها^۳ نیز مدارك دقیقی در دست نداریم . در شمال چرچیک (پرک) - یعنی بین آن رود و حصار - گذشته از شهرهای یاد شده ، بلاد خاتونک (در دوفرسخی بنک) و برکوش (در سه فرسخی خاتونک) و خرغانک^۴ (در چهار فرسخی مشرق خاتونک) قرار داشته . در فهرست کل شهرها خرغانک جزو ایلاق قلمداد شده و سبب معلوم نیست . در ساحل چپ چرچیک شهر کنکراک به فاصله يك فرسخ از خدینک قرار داشته . شرح منازل جاده بین بنک و تنک [تونک] به چند صورت متفاوت بایکدیگر و تحریف شده به دست ما رسیده است . به نظر من راهنمای زیر به صحت نزدیک‌تر است :

بنک

۱ فرسخ	نوجک ^۵
۲ فرسخ	بالایان ^۶

۱ - استخری ۳۳۲ - ۳۲۸ .

۲ - مقدمی ۲۶۵ - ۲۶۲ .

۳ - استخری ۳۴۵ - ۳۴۴ ؛ ابن حوقل ۴۰۵ - ۴۰۴ .

۴ - «خرکانک» و «خرجانتک» نوشته می‌شود .

۵ - محتملاً به جای نوجک باید چنین خوانده شود ؛ کلمه اخیر اندکی در فهرست کل شهرها نیست . بنا به نسخه خطی توها نسکی (حدود العالم ، ورق b ۲۴) از «نوجک»... کشتی بانان کی اندر رود پرک (چرچیک) و خشرت (یا تاسارت ، یعنی سیر - دریا) از آنجا باشند . «نوجک» در محل ایستگاه کنونی چرچیک قرار داشته .
 ۶ - به ترتیب ذکر اسامی شهرهای ایلاق در تألیف استخری رجوع شود .

نوکت	۱ فرسخ
بانججاش	۲ فرسخ
سکاكت	۱ فرسخ
تونكت	۱ فرسخ

همه این شهرها جزو ایلاق بوده ، جز نوجکت که در شمار بلاد شاش محسوب می شده . در مشرق جاده اصلی شهرهای فرنکت با فرسکد (در دو فرسخی جیفوکت) و بفنکت (بك فرسخی فرنکت) و انودکت (دو فرسخی بفنکت) قلمداد شده اند . در همان محل ، به فاصله يك روز راه ، از كداك و غدرانك و كبرنه و غرك يا غرق (این کلمه با «قاف» هم نوشته می شده) و وردوک و جبوزن هم نام برده شده است . همه این شهرها جزو قلمرو شاش بوده اند . در مغرب جاده اصلی (در شمال آنگرن) و به همان فاصله ، اشینغو و كلشجك و اردلانك و بسكت و سامسیرك و خمرک و غناج قرار داشتند . از این جمله بسكت (شاید بسكنت یا پسكنت کنونی باشد) و سامسیرك و خمرک جزو ایلاق شمرده می شده و باقی در قلمرو شاش بوده است . جالب توجه است که بناكت جزو شاش بوده نه ایلاق . در جنوب آنگرن و در اراضی مشرق تنكت شهرهای زیر قرار داشته : غرجند ، خاش ، ذخكت یا اذخكت^۱ ، تكت یا نكت^۲ و كوه

۱ - سمعانی (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورقهای ۱۷۶ و ۱۹۱) چاپ مارگولیوس ذیل کلمات «الذخکتی» و «الروذباری» رجوع شود نیز به یاقوت ، «معجم» ، ۱۱ ، ۷۱۷ ، ۸۳۱) ذخکتدا «در ناحیه شاش و محل رودبار» (به معنی تحت اللفظی: رود) قرار می دهد . سمعانی ضمن بر شمردن بلاد تفاوتی بین شاش و ایلاق قائل نیست حتی تونكت را هم جزو شاش می شمارد (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۸۰ : چاپ مارگولیوس ذیل کلمه «التونكتی» رجوع شود به یاقوت هم ، «معجم» ، ۱۰ ، ۹۰۰ .

۲ - دسگویه (دخویه) - (استخری ، ۳۳۲) درباره یکی بودن این نامها تردید دارد ولی تردید وی مبنائی ندارد .

سیم . از جمله اینها فقط غرچند جزوشاش شمرده می شده و باقی همه جزو ایلاق بوده است . مقدسی حتی غرچند را هم جزو ایلاق می شمارد . شهرهای یاد شده مسافتی معادل دو مرحله طولاً و اندکی کمتر از يك مرحله عرضاً اشغال کرده بودند . در مغرب تنکث در پهنه ای به طول ۵ فرسخ شهرهای ایلاقی به نام اربیلخ و نموذلیخ قرار داشته اند . از جمله بلاد شاش که استخری نام برده فقط در مورد نکالک هیچ اشاره ای در باره موضع آن در دست نداریم . مقدسی چند اسم دیگر را هم آورده ولی تلفظ آنها بسیار مشکوک است . به احتمال قوی نام های واحد دوبار به صورت های گوناگون تکرار شده اند . از میان این نامها بارکث (درشاش) و شاوکت (درایلاق) در لغت نامه های سمعانی و جاهوت هم منقول است^۱ . شاید بارکث در محل قریه کنونی پرکنت^۲ قرار داشته . زرنگث که در اثر مقدسی آمده (درشاش) محتملاً با زرکنت قابل انطباق است . اما درباره دیگر نامها نمی توانیم هیچ حدسی بزنیم . سمعانی و جاهوت^۳ از قریه شفاخ یاد کرده ولی موضع آن را معین نکرده اند .

در زمان سامانیان ناحیه اسفیجاب [اسبیجاب، اسپیجاب، سیبجاب] یعنی حاشیه مزروع اطراف رود عریس [ر. چاچ] و شاخه های آن هنوز جزو ماوراءالنهر بوده . و شهر اسفیجاب [اسبیجاب، سیبجاب] بنا به روایات مشهور میان بومیان در محل قریه کنونی سیرم^۴ قرار داشته . جاده بین شاش و اسفیجاب به انواع گوناگون

۱ - مجمع ، ۱ ، ۴۶۳ ، III ، ۲۴۵ .

۲ - رجوع شود به ، یارس گول و بارگول (بارتولد) ، تاریخ هفت آب ، ،

ص ۱۳۴ .

۳ - مجمع ، III ، ۲۶۵ .

۴ - مردم محل که اهل کتابند کلمه «سیرام» را توصیه می کنند که بیشک ساختگی ←

شرح داده شده . به گفته استخری^۱ این مسافت را در ۴ روز و به قول یعقوبی^۲ در دو روز طی می کردند . مقدسی^۳ نیز از بنکث تا غر کرد (با غز کرد) [«غزگرد» ، در ترجمه سابق الذکر استخری] يك روز راه حساب کرده . قدامه^۴ مسافت از جیفوكت تا غر کرد را ۵ فرسخ و از غر کرد تا اسفیجاب را ۴ فرسخ می شمارد .

فاصله اخیر الذکر بارقم منقول در تألیف مقدسی (۲ منزل) مطابق است . ابن خرداذبه^۵ از معدن نقره [کوه سیم] تا در آهنین دو میل مسافت ذکر می کند و از آنجا تا کثاک یا کدک ۲ فرسخ و بعد هم شش فرسخ تا غر کرد حساب می کند . قلت این مسافت و بویژه رقم اولی بالکل غیر قابل درک است . به هر تقدیر در آهنین مذکور در تألیف ابن خرداذبه را ، حتی اگر گمان اندک اشتباهی را هم از طرف او بپذیریم ، نمی توان با در آهنین منقول در اثر ابن حوقل^۶ یکی دانست . در آهنین اخیر الذکر در صحرای قلاس و مرز شمالی شاش قرار داشته . به گفته استخری^۷ رباط اقفرن میان بنکث و غر کرد ، در

است . <رجوع شود نیز به ایوانوف ، در موضوع نقشه کشی تاریخی ، ماسون ، سیرم قدیم> - تحریریه > .

۱ - استخری ۳۴۶-۳۴۵ .

۲ - کتاب البلدان ، ۲۹۵ .

۳ - مقدسی ۳۴۲ .

۴ - قدامه ، ۲۰۴ .

۵ - ابن خرداذبه ، ۲۷ .

۶ - ابن حوقل ، ۳۸۴ .

۷ - استخری ، ۳۳۷-۳۳۶ .

صحرای قلاس، توقفگاه مسافران بوده. میان غرکرد و اسفیجانب نیز صحرا بوده. به احتمالی غرکرد در محل ویرانه‌های دوان واقع بوده است. و در هر صورت غرکرد را باید در محلی که بوسیله رود قلس علیا و شاخه‌های آن مشروب می‌شده جستجو کرد.

شهر اسفیجانب^۱ سه بار از بنکث کوچکتر بوده. در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) کهن‌دز آن به حالت ویرانه‌ای درآمده بوده. و فقط شهرستان و ربض آن باقی مانده بوده. طول حصار ربض يك فرسخ بوده (محیط آن). شهرستان چهار دروازه داشته به شرح زیر: دروازه نوجکث، دروازه فرخاد، دروازه شکران [در ترجمه سابق الذکر استخری «درسراکرا» آمده] و دروازه بخارا. شهرستان کاخ وزندان و مسجد جامع و بازارها داشته و مقدسی بازار پارچه فروشان آن را علیحده یاد می‌کند. اسفیجانب بیش از بنکث محل اجتماع «مجاهدان راه دین» بود و رباطهای (کاروانسراهای) بسیار برای اینان در آنجا ساخته شده بوده و به قول مقدسی تعداد آنها به ۱۷۰۰ بالغ می‌گردیده. رباطها، مانند همهجا، بعضاً از طرف ساکنان شهرهای بزرگ برای هم شهریان ایشان احداث گشته بوده (مثلاً از رباط نخشیان و رباط بخارائیان و رباط سمرقندیان یاد شده است) و برخی رباطها نیز با پول اهدائی فلان یا بهمان فرد اعیان و بزرگان ساخته شده بوده. من جمله رباط قرا تگین حاکم اسفیجانب^۲ را که در زمان نصر بن احمد فرمانفرمای آن شهر بوده می‌توان یاد کرد. گور او در این شهر بوده و در کنار آن گور منصور فرزند وی

۱ - استخری، ۳۳۳، ابن حوقل، ۳۹۰-۳۸۹، مقدسی ۲۷۲-۲۷۳.

۲ - <در چاپ روسی ۱۹۰۰ و چاپ انگلیسی «بلخ» نوشته شده و این خطای

آشکاری از طرف مؤلف است؛ به بعد در همین فصل رجوع شود. - تحریریه >

دیده می شده که در سال ۳۴۰ هجری/ ۹۵۱ میلادی بدرود حیات گفته^۱. بازاری که توسط قراقلغین ساخته شده بوده نیز در این شهر برپا بوده. درآمد این بازار (ماهی هفت هزار درهم) وقف خرید نان و دیگر اغذیه برای فقیران بوده است. ابنیه شهر از خشت و گل ساخته شده بوده.

سراسر محل واقع در مشرق تادره طلاس [طراز] (و آن دره هم) و محال شمال غرب تاصبران (صبوران) جزو ناحیه اسفیجاب شمرده می شده. درباره دره طلاس [طراز] و جاده هائی که آن دره را به اسفیجاب مربوط می سازد در جای دیگر مفصلاً سخن رفته است^۲. اما راجع به نواحی شمال غربی^۳: در غرب اسفیجاب ناحیه کنجیده قرار داشته که شهر عمده آن سبانیکت یا اسبانیکت (در تالیف مقدسی «ارسبانیکت» آمده) در دو روزه راه از شهر اسفیجاب قرار داشته^۴. شهری بوده مستحکم و دارای مسجد جامع. بیشتر ابنیه آن در ربض بوده است. پائین تر از کنجیده بلوک بار آب و یا فاراب [پاراب] مسافتی را در

۱ - ابن اثیر، جاب تودنبرگ، VIII، ۱۵۷، ۳۷۰.

۲ - بار تولد، «گزارش سفر به آسیای میانه»، ص ۱۰-۹، ۱۶-۱۵. می توان افزود که از قریه کنونی منکنت در شمال شرقی چمکنت در تالیف یاقوت هم سخن رفته است (معجم، IV، ۶۷۱)، ذیل نام دمنکته.

۳ - استخری، ۳۴۶، ابن حوقل ۳۹۱-۳۹۰، ۴۰۵، مقدسی ۲۷۳-۲۷۴.

۴ - محتملاً شهرهای خورلوق و جمشلاغو که مقدسی در فاصله بین اسفیجاب و سبانیکت ذکر کرده (بدون تعیین موضع دقیق آنها) در همین ناحیه بوده اند. ولی باید به این نکته توجه داشت که مقدسی گاه شهرها را برخلاف ترتیب موضع جغرافیائی آنها برمی شمرد. مثلاً وسیج را قبل از کدر نام می برد و حال آنکه پائین تر از کدر بوده. درباره جمشلاغو رجوع شود به بار تولد، «گزارش سفر به آسیای میانه»، ص ۱۰.

دو کرانه سبردريا اشغال می‌نموده و اندکی کمتر از يكروزه راه طول و عرض داشته. استخری و ابن‌حوئل شهر عمدهٔ ابن‌بلوك را كدر می‌خوانند و می‌گویند در نیم فرسخی کرانهٔ سبردريا [سبحون] برپا بوده است. بنا به گفتهٔ مقدسی شهر عمدهٔ ابن‌بلوك به نام آن ناحیه خوانده می‌شده. و می‌توانست تا ۷۰۰۰ مرد جنگی بدهد (۱). مسجد جامع آن در شهرستان^۱ و بخش عمدهٔ بازارها در ربض بوده. در شهرستان نیز دكه‌هائی وجود داشته^۲. به گفتهٔ جغرافی‌دان یاد شده، كدر شهر تازه‌ای بوده. و بنای منبر (یعنی مسجد جامع) در آن موجب جنگهای خانگی گردیده یعنی ظاهراً تصادماتی میان ساکنان این شهر و مردم شهر عمدهٔ بلوك روی داده بوده. نظر به وجود این اخبار متضاد بطور قطع نمی‌توان گفت که كدر همان ناحیه‌ای که بعدها فاراب نامیده شده بوده است یا به اترار اطلاق می‌شده^۳. نام اترار، ظاهراً نخستین بار، در تألیف طبری^۴ برده شده و وی در شمار دشمنان مأمون از ملك شهر اتراربنده نیز سخن می‌گوید. از میان شهرهای فاراب، در کرانهٔ چپ سیر دریا، یکی

۱ - ظاهراً كلمهٔ «حصن» به این معنی به‌کار برده شده، زیرا که در بارهٔ كهن دز و ربض علی‌حده سخن رفته.

۲ - > در جاب روسی ۱۹۰۰، ص ۱۷۸، «چند دكهٔ شراب فروشی» نوشته شده.
- تحریریهٔ < كلمهٔ «حوانیت» که غالباً «دكهٔ شراب فروشی» ترجمه شده. به معنی دكه بطور اعم است (رجوع شود به وصف بغداد در «کتاب البلدان» یعقوبی، ۲۴۲/۹، ۲۵۰/۲۰، ۲۴۶/۷).

۳ - از مسافتهائی که مبدأ ذکر شده ظاهراً چنین برمی‌آید که باید كدر را اندکی شمالی‌تر از اترار قرار داد.

۴ - طبری، III، ۸۱۶-۸۱۵.

ستکند [سیوتکند]^۱ بوده که ترکان و غزان و قارلیغان [قرلقان، خلخیان] که اسلام آورده بودند در آنجا اسکان یافته و دیگر وسیع که قریه‌ای بود کوچک و مستحکم، دارای مسجد جامع، در این محل «امیری مقتدر» زندگی می‌کرده و ۲ فرسخ پائین تر از کدر قرار داشته. وسیع زادگاه فیلسوف شهیر ابونصر هارابی است. قلعه آن هنوز در قرن ۱۲ میلادی، (قرن ششم هجری) نیز بر پا بوده است.^۲ به گفته مسعودی^۳ در فاراب گاه سیر در با طغیان کرده پهنه‌ای سی فرسخی را فرو می‌گرفته (و این البته مبالغه است). در این موارد قریه‌هایی که مانند قلاع بر فراز تپه‌ها قرار داشتند فقط به وسیله قایق‌ها بایکدیگر مرابطه داشتند.

از کدر تا شاوغر^۴ یک مرحله مسافت بوده. شاوغر شهری بزرگ و

۱ - این قرائت («ستکند» تحت اللفظی به معنی «نهر شیر» است) از روی نسخه خطی توها نسکی است که پذیرفیم <حدود العالم>، ورق b ۲۴. (در تالیف ابن حوقل، چاپ دخویه «بیسکند» آمده). خرابه‌های سیوتکند تا کنون نیز باقی و معروف است (در فرسخ بالاتر از دریاچه قراگل). و. ن. رودنیف به شرح آن پرداخته (در «بینوله دور افتاده»). در «ظفرنامه» شرف الدین علی یزدی هم (چاپ کلکته، II، ۶۴۶) باید به جای «سوتکنت» «سوتکنت» خوانده شود.

۲ - «متون»، ص ۶۹ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الریجی»).

۳ - «تنبیه»، ۶۵؛ ترجمه، ۹۷.

۴ - این محل با شهری به همین نام که بر سر راه طلاس، نزدیک ایستگاه کنونی کویوک بوده اشتباه نشود (بارتولد، «گزارش سفر به آسیای میانه»، ص ۹). شاوغر غربی را، همان طلود که فی استر فیج توسعه می‌کند، باید با شهر ترکستان یکی دانست (فی استر فیج The lands، ص ۴۸۵). در آن زمان شهر نزدیک جاده اصلی بوده (مقدسی ۲۷۴). رجوع شود به بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۴۷.

مستحکم بوده که رستاقی وسیع داشته و مسجد جامعی نزدیک بازار آن بر پا بوده . و از آنجا تا صبران یا صوران يك مرحله کوتاه مسافت بوده . صوران شهری بوده در مرز متصرفات غزان و کیماکان و بدین سبب سخت مستحکم و محصور به هفت ردیف حصار بوده . مسجد جامع آن در شهر درونی (در شهرستان) قرار داشته . غزان به منظور ایجاد مناسبات تجاری و یا انعقاد پیمان صلح به این شهر می آمدند . مقدسی می گوید که آن سوی صوران شهر کوچک مستحکمی به نام ترار برپا بوده و در رستاق آن شهر قریه ای به نام زراخ وجود داشته و بدین سبب آن شهر را ترار - زراخ می خواندند . به رغم مشابهت دو اسم، موضع شهر اخیر الذکر طوری است که نمی توان آن را با اثرار یکی دانست . مقدسی چند نقطه دیگر را هم که در مرز ترکان بوده برمی شمرد . از آن میان شهر بزرگ و مستحکم شغلجان در مرز متصرفات کیماکان قرار داشته . شهر کوچک بلاج و شهر بزرگ بروکت را ترکمنان تازه مسلمان اشغال کرده بودند . استحکامات هر دو شهر در آن زمان به صورت ویرانه بوده اند . بر روی هم در این نقاط نگهبانی مرزی به مردم دشت و صحرا سپرده شده بوده و چنانچه سخنان ابن حوقل را باور کنیم اینان از جان و دل باهم قبیلگان خویش مبارزه می کردند . « مراتع خرم » واقع میان فاراب و کنجیده و شاش (یعنی جنوب و جنوب غربی اسفیجاب) نیز در تحت اشغال ترکان صحرا نشینی که اسلام آورده وعده ایشان در حدود هزار خانوار بوده، در آمده بود.

رود، پائین تر از صوران، در دشت و متصرفات غزان جاری بوده، در دو روزه راه از مصب رود به فاصله فرسخی از کرانه شهر بنی کنت^۱ (« شهر تازه »، که عربان آن را « القرية الحادثة » و ایرانیان « ده نو »^۲ می خواندند . در

۱ - درباره این شهر و دیگر شهرها رجوع شود به ابن حوقل (۳۹۳) .

۲ - بار توله ، گزارش سفر به آسیای میانه ، ص ۸۳ ، ۱۰۶ .

کتاب^۱ غالباً به نام «شهر کنت» برمی خوریم) با مقر زمستانی و قشلاق ملک غزان بوده، فرار داشته که اکنون همان ویرانه جان کنت است در جنوب سیر دریا به مسافت پنج ورست از دژ مستحکم خبوه به نام جان قلعه^۲ و پانزده میلی کاژالینسک، در نزدیکی بنی کنت دو شهر دیگر کوچک تر به نام های چند و خوواره باجوواره قرار داشتند. هر سه شهر، با اینکه در قلمرو کفار واقع بوده اند، ساکنان آنها مسلمان بودند (محتماً^۳ از بازرگانان خوارزم و ماوراءالنهر بودند). از بنی کنت تا خوارزم ده روز راه و تا فاراب ۲۰ روز حساب می کردند^۴. گذشته از این، گردیزی^۵ شرح و صف جاده ای بازرگانی را می دهد که از بنی کنت به سرزمین کیماکانو کرانه های ایرتیش [در زین الاخبار گردیزی: ارتش] معتد بوده. در زمان صلح و آرامش از ماوراءالنهر به باکنت، از طریق سیردریا، گندم حمل می شده. بنا به گفته و. کالادور خرابه های خشت قلعه در محل نومار - اوتکول، ۳۰-۲۵ ورستی پروسک، همان بقایای چند سابق الذکر است^۵.

- ۱ - «متون»، ص ۸۰ - ۷۹ (کتاب التوسل) Schefer. «Chrestomatie persane», t. II, 114 (جوینی، متن)؛ نموی. «سیره جلال الدین»، متن، ۳۶، ترجمه ۶۲، عمری، مستخرجات به ترجمه کاترهر، ۲۳۴.
- ۲ - لرخ، «سفر باستان شناسی»، ص ۱۱.
- ۳ - حدس مارکووارت (Marquart, «Komanen» S. 202) که می گوید به جای «روزها» باید «فرسخ» خوانده شود بالکل خطاست. در اینجا مسافت به مراتب بیشتر و برای بیست روز راه چندان کم نیست.
- ۴ - بارتولد، «گزارش سفر به آسیای میانه»، ص ۱۰۷-۱۰۶.
- ۵ - «شهرهای باستانی سمناق و اشناش و غیره»، ص ۱۶، «درباره آثار شهر باستانی

ساکنان محل در مسیر سفلی رود، بر اثر وضع جغرافیائی سرزمین خویش، مدتی مدید استقلال خود را حفظ کردند. مصب رود، هم در پایان قرن دهم میلادی (چهارم هجری) به یاری سلجوق به دست مسلمانان افتاد^۱. در نیمه اول قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) شاه ملک که دشمن اختلاف سلجوق بوده در اینجا حکومت می کرد^۲. ولی نام وی دال بر مسلمانی اوست [شاه ملک]. به رغم این، پهنه ای که میان جند و فاراب گسترده بوده تا پایان قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) جزو قلمرو کفار شمرده می شده. مرکز متصرفات نپچاقیان نامسلمان، چنانکه در فصل سوم خواهیم دید، شهر سنقاق^۳ بوده که حتی در زمان حکومت مغول نیز اهمیت فراوان داشته. این شهر در ۲۴ فرسخی اترار قرار داشته و به عقیده لرخ محل آن همان ویرانه های کنونی

→ «جند». ص ۸۱. <۸۴>؛ رجوع شود نیز، بارتولد، «آبیاری»، ص ۱۵۱. مؤلف کتاب مذکور بالا هویت چند محل دیگر را تعیین کرده که صحت تشخیص های او مورد تردید بسیار است. <س. پ. تولستوف «جند» را همان خرابه های «جان قلعه» می داند. (۷ پرائر، ص ۶۱ - ۶۰) - تحریریه >.

۱ - این اثر، چاپ تورنبرگ، IV، ۳۲۲.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۵۶، <چاپ غنی- فیاض، ۶۸۳ و بعد>.

۳ - به موجب املائی نسخ خطی چنین باید خوانده شود و ضمناً در اغلب موارد صوت حرف اول قید شده است. از لحاظ ترکیب صوتی این شکل به کلمه سوناق از سنقاق، که قبلاً حدس زده شده بوده، نزدیک تر است. گرچه اهالی محل این ویرانه ها را به نام سنقاق می خوانند. در نسخ خطی کلمه سنقاق نیز آمده است. در قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) از این شهر تحت نام اخیر الذکر یاد شده است. رجوع شود به: «محمود اشغری، ۳۹۲، ۱» <رجوع شود به یاکوبوسکی، «ویرانه های سینقاک» - بهیشت تحریریه >.

سوناق - کورگان یا سوناق - آتا ، در ۱۰ - ۸ و رستی شمال ایستگاه پستی «نیومن - اریق» می‌باشد^۱ . بین سغناق و جند، در روایت مربوط به لشکرکشی جوجی ، از قلاع اوزگند و بارچین لیخ کنت^۲ و اشناس^۳ یاد شده است. اوزگند به موجب گواهی یکی از مؤلفان قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) که لرخ نقل کرده، در کوههای قره تائو قرار داشته ، ولی این تعبیر که لرخ آورده ،

۱ - لرخ ، سفر باستان شناسی^۴ ، ص ۱۲-۱۱ ، اسمیرنوف ، آثار باستانی در مسیر وسطی و سغلی رود سیر دریا ، ص ۸-۷ .

۲ - در تألیف پلانوکارپینی (چاپ ییزلی ، ۷۶ ، ۱۱۰ ، ۱۵۲ : > ترجمه مالتین . ۲۶ ، ۵۱) Barchin نوشته شده و گیراکوس «بارچین» آورده و بر سکه‌های جوجی «بارچین» منقود است (لرخ ، «سفر باستان شناسی» ص ۱۱-۱۰) . توجه شود به املاهای چینی کلمه ، با - ئر - چی - لی - خان ، با - ئر - چرن «Chrestomatie» (Sheler, persanica t. II, p. 187) در تألیف برتشنیدر (Bretschneider, «Researches» vol. II, p. 95) به انضمام نقشه - Ha - rh - chi - li - han نقل شده . در منابع اسلامی به صورت مختصر «بارجکند» نیز دیده شده («متون» ، ص ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، جمال قرشی) .
محملاً نام بارچین تاکنون نیز در اسم «بارشین دریا» که یکی از شاخه‌های سیردریایم باشد، محفوظ مانده است ، (در لهجه قرقزان «ش» ... مانند همیشه - به جای «چ» استعمال شده) .
کالائور از این نام یاد کرده ، («در باره آثار شهر باستانی جند» ، ص ۸۳ ، «شهرها و قلاع و کور - تپه‌های باستانی» ، ص ۷۷ و بعد) ، متأسفانه خبر از دربارۀ این شاخه ، که خود ندیده بوده ، دقیق نیست .

۳ - اینکه این اوزگند و اوزگند فرغانه و نیز اشناس و شاش (المشاش) را به خطا متشابه دانسته بودند حتی مورخ جدید اسلام یعنی آ - موللر را هم گمراه ساخته است (Müller, «der Islam», BDII, S 200) اشناس را باید همان خرابه‌های اسناس دانست که در کرافت^۵ چپ سیردریا به فاصله ۲۵ ورست از رود و سی‌ورست از ایستگاه پستی «دیر - قازان» برپاست (کالائور ، «شهرهای باستانی سغناق و اشناس و غیره» ، ص ۱۴ و بعد) .

بسیار مشکوک و صحت آن محل تردید است^۱. محتملاً مسافت میان بارچین-لیخ کنت و جند کمتر از فاصله آن با سغناق بوده زیرا که خوارزمشاه تسعین مدتی پیش از تسلط بر سغناق جند را در تصرف داشته^۲. از جمله نقاط کم اهمیت به نامهای زیر اشاره شده است: سگ دره، دریست فرسخی جند بر کنار سیر-دریا و ظاهراً پائین دست آن شهر، زیرا که ضمن سفر از خوارزم بر سر راه بوده و به آن می رسیدند^۳. خیر آباد در حومه جند^۴؛ رباط طغانین یکی از قراء عمده حومه بارچین لیخ کنت؛ به ظن قوی قریه رباطات (ج- رباط) همین دهکده می باشد^۵.

۱ - رجوع شود به پارتولد، «آبیاری»، ص ۱۵۱.

۲ - دمتون، ص ۷۴ (کتاب التوسل).

۳ - همانجا، ص ۴۱ (انشاء).

۴ - همانجا، ص ۱۵۲ (جمال قرشی).

۵ - همانجا، ص ۷۵-۷۴، ۸۰-۷۹ (کتاب التوسل).

این صفحه دارای تصویر نمایشی نمی باشد لطفاً به صفحات دیگر مراجعه کنید

فصل دوم

آسیای میانه

پیش از قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری)

من در یکی از مقالات خود^۱ کوشیده‌ام وضع زندگی مردم ماوراءالنهر را - آن چنانکه بلا فاصله پیش از فتح عرب بوده - بنمایانم . ویژگی عمده شیوه زندگی مزبور را باید همانا سیادت اشراف زمین‌دار دانست (که اصطلاحاً دهقان نامیده می‌شدند) . برخلاف سرزمین ایران^۲، که بر اثر اتحاد قدرت پادشاهی با روحانیان متنفذ، از اینان جلوگیری شده بود در اینجا چنین نبود.

۱ - «سخنی چند دربارهٔ فرهنگ آریائی در آسیای میانه» .

۲ - حتی در ایران هم مقام دهقانان از دیگر ساکنان روستا بالاتر بوده . طبری در داستان شاه منوچهر افسانه‌ای می‌گوید ، «به هرجائی، دهی دهقان را فرمود این شهر و دیه را آبادانی از تو خواهم و رعیت را بفرمود که فرمان او کنید» [بلغمی- چاپ طهران، دکتر مشکور - ص ۳۳] . (طبری ، ۱ ، ۴۳۴)



فرمانروایان محلی فقط به منزله نخستین درباریان بودند و حتی نیرومندترین افراد ایشان هم، مانند اتباع خویش، دهقان خوانده می شدند. در منابع عربی چند بار از نگاهیانسان شخصی فرمانروایان یا به اصطلاح شاكران یا چاکران^۱ سخن رفته است. ولی از گفته های خرشچی^۲ در مورد دربار ملکه بخارا (خاتون بخارا) چنین مستفاد می گردد که نیروی مزبور صورت گارد احترام را داشته و از افراد جوان طبقه اشراف مرکب بوده که به نوبت در دربار شاهان خویش این وظیفه را ایفاء می کردند، هم چنانکه فرزندان شوالیه های اروپائی نیز در دربار سلاطین و دولتهای خود چنین وظیفه ای داشتند. در این چنین سازمان سیاسی سخنی از کیش دولتی، به معنی دقیق کلمه، نمی توانست در میان باشد. با اینکه در ماوراءالنهر نیز مانند ایران، زرتشتی گری دین گروه حاکمه بوده، مع هذا پیروان مذاهب تنوی [مقصود مانویان و امثال ایشان است] که در ایران مورد تعقیب بوده اند در ماوراءالنهر پناهگاه امنی می یافتند و ظاهراً بودائیان و نسطوریان هم از چنین آزادی برخوردار بوده اند. فقط در داستانی که سیوآن تسزان [چینی] درباره سمرقند نقل می کند از مبارزه میان زرتشتی گری و بودائی گری سخن رفته است. ولی سخنان دیگر زاهد مزبور درباره موفقیتی که بر اثر فعالیت خویش کسب کرده بوده، نشان می دهد که این مبارزه جنبه حادی را حایز نبوده^۳.

تأخدی که اطلاع داریم روحانیان در مبارزه علیه فاتحان عرب هیچ نقشی

۱ - مثلاً، طبری، II، ۱۱۵۹.

۲ - چاپ شفر، ۷-۸.

۳ - بارفولد، درباره مسیحیت در نرگستان، ص ۵ (از سیوآن تسزان، ترجمه

ژولین، ۵۹ و بعد).

ایفاء نکردند^۱، در داستان تسخیر یکنند توسط قشبه در سال ۵۸۷. (۷۰۶ م.) از مرد نا بینائی یاد شده که ترکان را علیه مسلمانان برمی انگیزد و ظاهراً این شخص در نظر ایشان [اعراب] دشمنی خطرناک تر از نیروی جنگی طرف، شمرده می شده. چون وی را اسیر کردند سربهای بمبلغ يك میلیون (درهم) پیشنهاد کرد که زنده اش گذارند ولی حتی این مبلغ هنگفت هم مسلمانان را تطمیع نمود و ایشان ترجیح دادند از دسایس چنین دشمن آشتی ناپذیری رهایی یابند^۲. از گفته های مورخ معلوم نیست که آیا نفوذ کلمه این مرد نایینا در میان قوم وی جنبه مذهبی داشته است یا نه.

برای حل این موضوع که آیا در میان خود اشراف ماوراءالنهر هم مانند ایران - در جات و طبقات مختلفه وجود داشته یا نه، مدارك و اسنادی در دست نداریم^۳ طبری در برخی جاها^۴ در مورد اعیان آسیای میانه نیز اصطلاحاتی را که برای تشخیص طبقات عالی اشراف ایرانی بکار می رفته، استعمال می - کند. ولی، چنانکه دیدیم، کلمه دهقان بطور یکسان به زمین داران عادی و شاهزادگان صاحب زمین و فرمانروا، اطلاق می شده^۵. ظاهراً اشراف پول و

۱ - فقط در داستان فتح خوارزم ضمن سخن از دهقانان، نامی از کاهنان نیز برده شده (« اخبار » ، شاید منظور محرران یعنی « دانشمندان » به مفهوم تورات، بوده اند. - طبری . II ، ۱۲۳۷) .

۲ - همانجا ، ۱۱۸۸ .

۳ - سعدی ، « مروج » ، II ، ۲۴۰ و بعد .

۴ - طبری ، II ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۴۳ .

۵ - از میان القاب ویژه آسیای میانه می توان لقب مخصوص اشراف بخارا - یعنی « جموک » را ذکر کرد (نوشی ، چاپ شفر ، ۵) همین لقب را در میان ترکان نیز مشاهده می کنیم (طبری ، II ، ۱۶۱۳) .

سرمایه یعنی بازرگانان مقام خاصی داشتند. اینان در نتیجه تجارت کاروانی با چین و دیگر کشورها ثروت‌های کلان کسب کرده بودند.

طبری در داستان تبعید سغدیان نام این بازرگانان را در ردیف «شاهان» و امیران می‌برد^۱. از گفته‌های نرشخی درباره بازرگانان بخارا^۲ چنین برمی‌آید که تجار مزبور صاحب املاک غیر منقول وسیع بوده، در کوشک‌ها می‌زیستند و از لحاظ موقع و منزلت چندان تفاوتی با دهقانان نداشتند.

در اینجا سروکار ما با توانگران و ثروتمندان منفرد و معدودی است که منافعتشان با منافع اشراف توأم بوده است - بر خلاف دوران اسلامی که این عده با طبقه کثیرالعدة بازرگانان و ارباب حرف اشتراك منافع داشته‌اند.

در باره تضاد میان دهقانان و بازرگانان هیچ اطلاع و خبری در دست نیست. متأسفانه مورخان مطلبی که سازمان «شهر بازرگانی» بخارا یعنی بیکند را روشن کند و یا مناسبات آن را با بخارخدا و دهقانان بخارائی نمایان سازد، نمی‌گویند. ولی داستان نرشخی در باره اقدام پدری که رنجیده بوده^۳ و اسلحه بسیاری که اعراب در بیکند یافتند^۴ این حلس را برمی‌انگیزد که در این شهر نیز مانند دیگر شهرهای ماوراءالنهر روح سلحشوری زنده و حکم - فرما بوده.

اما درباره رسوم و عادات این سرزمین يك عادت سغدی که طبری نقل کرده بسیار جالب توجه است^۵. هر ساله در سمرقند خوان می‌گسترند و بر آن

۱ - طبری، ۱۴۴۴.

۲ - به ماقبل ص ۲۵۶ رجوع شود.

۳ - نرشخی، چاپ شفر، ۴۳.

۴ - طبری، ۱۱۸۹، ۱۱.

۵ - همانجا، ۱۱۴۶.

خوردنی‌ها و کوزه‌ای شراب برای دلیرترین پهلوان سفد می‌نهادند. هر يك از پهلوانان که حریف خود را می‌کشت دلیرترین قهرمان کشور شناخته می‌شد. یعنی تا ظهور مدعی دیگر دارای مقام بود.

بنا بر این سروکار اعراب با تعداد کثیری متصرفات و فرمان فرمایان کوچک بوده که دائماً با یکدیگر در جنگ بوده‌اند و همچنین می‌بایست با اصیل زادگان سلحشور و دلیر ولی فاقد نظم و سازمان مبارزه کنند. در چنین شرایطی نتیجه مبارزه معلوم بسوده. در مقام قیاس با اختلافات و نفاق سران محلی - جنگ و جدال‌های خانگی خود اعراب، وحتى دشمنی میان قبایل عربستان شمالی و جنوبی هم، نمی‌توانست واجد اهمیت باشد. وحتى در دوران جنگ‌های خانگی هم سیادت اعراب در والی نشین خراسان متزلزل نشد. پیروزی اعراب تا حدی به باری خود اهل محل بدست آمده بوده. قانون مشهور عمر که فقط مؤمنان حق حمل سلاح داشتند در آسیای میانه به کار بسته نشد^۱.

فتیبه و دیگر فاتحان عرب به هنگام لشکر کشی‌های خویش از خدمات ساکنان يك نقطه علیه مردم محل دیگر استفاده می‌کردند. توجیه بطوء جریان فتوحات تا حدی این است که خود اعراب مدنی مدید به کسب غنایم و اخذ هدایا اکتفا می‌کردند و تسخیر کامل آن سرزمین را در نظر نداشتند و تا حدی هم مبارزه با موانع و عوامل طبیعی باعث کندی کار بوده.

با اینکه اعراب واجد صفات درخشان نظامی بوده‌اند، مع هذا شرایط طبیعی زادگاهشان باطبیع در آنان مؤثر بوده است. و اگر در لشکر کشی‌های صحرا و دشت تقریباً مشکلی برای ایشان وجود نداشت، در عوض با جنگ‌های

کوهستانی به دشواری بسیار خو گرفتند و حتی در گزده هائی که لشکریان کنونی بدون هیچگونه دشواری وارد عمل می‌شوند - عملیات ایشان ناموفق و ناشیانه بوده^۱.

اخبار مربوط به جریان فتوحات اعراب در دوران امویان بصورت روایات نیمه افسانه‌ای به دست ما رسیده^۲. این روایات مدتی دراز سینه به سینه منتقل می‌شده و فقط افراد نسل‌های بعدی به تحریر آنها همت گماشتند. توجه تناقض گفته‌ها و عدم دقت تاریخ‌های منقول در شروح فتوحات همین است و بس. حتی خبر مربوط به نخستین بازعبور اعراب از آمودریا به چند صورت متضاد به ما رسیده است^۳. به رغم مشکوک بودن برخی از مطالب، مع‌هذا گفته‌های مورخان روح زمان را روشن می‌سازد و شکی باقی نمی‌گذارد که فاتحان فقط به انگیزه کسب مال و غنیمت و شهرت و نام جنگ می‌کردند و دین از لحاظ ایشان در واقع واجد اهمیت اندک بوده همچنان که برای مدافعان کشور نیز چنین بوده - سواردی در منابع منقول است که از دوستی شخصی میان اعراب و سواران اصیل زاده محلی^۴ حکایت می‌کند.

۱ - رجوع شود به شرح مبارزه اعراب با ترکان در کوه‌های بین کشی و سمرقند (همانجا ، ۱۵۴۴ - ۱۵۳۳) .

۲ - در باره جنبه حماسی این افسانه‌ها رجوع شود به ، Wellhausen ، S. 257 ، * Das Arabische Reich * ، و مقاله مفصل‌تر من تحت عنوان « در تاریخ فتوحات عرب » ، ص ۵۱۴ و بعد .

۳ - بلاذری ، ۴۰۸ ، طبری ، II ، ۱۵۶ ، یعقوبی ، تاریخ ، II ، ۲۸۱ ، ثعالبی ، د لطایف ، ۱۱۰ .

۴ - طبری ، II ، ۱۵۲۲ .

افکار بلند جوانمردی هم در فاتحان بی تأثیر نبوده . قتیبه که می - خواسته جنگجویان خویش را تشویق و تشجیع کند آنانرا « دهقانان عرب » نامیده بود^۱. عبادت جن قطبه سواری عرب و یکی از هم رزمان موسی بن عبدالله در ترمذ بوده است و در میان اهل محل از چنان حرمت و عزتی برخوردار بوده که افراد مردم بین خود به «جان ثابت» سوگند می خوردند^۲. ثابت نیز مانند فرمانروایان محلی عده ای از شاكران (محافظان شخصی) را به دور خویش گرد آورده بوده که مسلماً از بومیان بوده اند، زیرا که اعراب باشاكران مخالف بودند^۳.

بدون اینکه به شرح نخستین دستبرد های اعراب به ماوراءالنهر دستبردهائی که به منظور چپاول و غارت بعمل می آمده - پردازیم می گوئیم تا نکات اصلی تاریخ فتوحات تازیان را یاد آور شویم . پس از سقوط دولت کوشانیان (به ص ۳۴-۳۳ ، اواسط فصل اول رجوع شود) در این سرزمین فرمانروائی واحد و یاحاکمی فرد که از جانب پادشاهی بیگانه منصوب شده باشد وجود نداشته . به رغم برخی اخبار گمان نمی رود که حکام ساسانی در ماوراءالنهر حکومت کرده باشند . در آغاز حکام عرب فقط دستبردهائی به ماوراءالنهر می زدند و هر ساله^۴ به مقر زمستانی خویش در خراسان باز می گشتند .

والی سلمچن زیاد (۶۸۳ - ۶۸۱ میلادی / ۶۴ - ۶۲ هجری) نخستین

۱ - طبری، ۱۲۴۷.

۲ - همانجا، ۱۱۵۲.

۳ - همانجا، ۱۱۵۵.

۴ - گذشته از گفته های طبری و ابوحنیفه (طبری، ترجمه نلده، ۱۵۹،

حاکمی بود که زمستان را در آن سوی رود بسر برد^۱. به گفته طبری^۲ در آن زمان شاهزادگان محلی هر ساله در یکی از شهرهای مجاور خوارزم^۳ گرد آمده به یکدیگر قول می دادند که همه منازعات و دعاوی خویش را از طریق مسالمت فیصله دهند و به عملیات جنگی علیه یکدیگر توسل نجویند و همه نیروی خود

→ (۱۶۷) خبر منقول توسط بلاذری (۱۹۵) که شاه قباد (یا گواد) (۵۳۱ - ۴۸۸ میلادی) اهالی سند را در قفقاز اسکان داده در آنجا شهر «سند پیل» را بنا کرد مربوط به همین موضوع است. به احتمال قوی این افسانه را (که مارگوارت هم رد کرده، Eransahr, S. 108 anm. 2) جعل کرده اند تا نامی جغرافیائی را توجیه نمایند. ابن خردادبه نیز از فرمانفرمایی ساسانیان در ماوراءالنهر سخن گفته (۱۴: رجوع شود نیز به «ژوگوسکی»، «ویرانه های مرو قدیم» ص ۹). به گفته او یکی از چهار تن مرزبانان خراسان در ماوراءالنهر حکومت می کرده، ولی به احتمال بیشتر تقسیم خراسان به چهار مرزبان نشین با تقسیم دیگری در عهد اعراب نیز وجود داشته مربوط بوده و مطابقت دارد (ژوگوسکی، «ویرانه های مرو قدیم» ص ۱۰) و در تقسیم بندی مزبور نیشاپور جای ماوراءالنهر را اشغال کرده بوده. رجوع شود نیز به

Marquart, «Eransahr» S. 70

۱- رجوع شود به نامه ای که گورک شاهزاده سمرقندی به امیرطور چین نوشته و ۱. شایان از دائرة المعارف چینی موسوم به «تسه - فو - یوآن - گوی» ترجمه کرده. در آن نامه گفته شده که سی و پنج سال از آغاز مبارزه با اعراب سپری شده است. (Chavannes, «Documents», P. 204 sq.) ظاهراً شاهزاده مزبور به عملیات سلم اشاره کرده و دستبردهای پیشین اعراب را به حساب نیاورده. به مقاله من تحت عنوان «در تاریخ فتوحات اعراب» ص ۴۲/۵ نیز رجوع شود.

۲ - طبری، II، ۳۹۴.

۳ - نام این شهر را به نظر من فقط یعقوبی ذکر کرده («کنداکرن» ص ۲۹۹) و در آثار جغرافیون بعدی وجود ندارد. بدیهی است این محل آن قریه سندی که پیشتر از آن سخن رفته نیست (جدول اسامی قراء در فصل اول).

را صرف مبارزه با اعراب کنند، اینکه به قول و قرارها تا چه حد وفا می شده خود از لزوم تجدید هر ساله آن عهد و همچنین از تاریخ فتوحات قتیبه پیداست. جنگ خانگی که پس از مرگ خلیفه یزید اول (۶۴ هجری) وقوع یافت به خراسان نیز سرایت کرد. سلم بن زیاد - که همه خراسانیان قبل از انتخاب خلیفه جدید به وی سوگند یاد کرده بیعت کرده بودند - ناگزیر اندکی بعد برکنار رفت. میان افراد قبایل گوناگون عرب نبردهای خونینی جریان یافت. سرانجام عبدالله بن عارم رئیس قبیله قیس آن سرزمین را تحت فرمان خویش در آورد و تا سال ۷۲ هجری (۹۲ - ۶۹۱ میلادی) بلا معارض در خراسان حکومت کرد و سکه به نام خود زد و حتی مسكوك طلا ضرب کرد^۱ و در سال ۷۲ هجری به فرمان عبدالملك خلیفه به قتل رسید، چون از اطاعت فرمان خلیفه سرپیچی کرده بود. وی چند سال پیشتر فرزند خود موسی را به ماوراءالنهر گسیل داشته بود. موسی به یاری مشتی از همراهان خویش نمذ را مسخر ساخت و فرمانروای محل را مجبور به ترك شهر کرد و خود پانزده سال در آنجا پایداری نمود^۲ (از ۷۰ هجری تا ۸۵ هجری / ۶۸۹ تا ۷۰۴ میلادی). در دوران حکومت یزید بن مهلب [الازدی] (۷۰۱ - ۷۰۲ میلادی / ۸۲ - ۸۵ هجری)، ثابت بن قطیبه الخراسانی که در میان بومیان محبوب القلوب بود به موسی پیوست و شاهزادگان محلی را به سوی او جلب کرد و بدین طریق موسی توانست جمله تحصیل داران یزید را از ماوراءالنهر

۱ - طبری، II، ۴۸۹.

۲ - نیزن هاووزن، «تازگیهای سکه شناسی»، ص ۲۲۹. (سکه از مجموعه ژنرال کاماروف است)

۳ - طبری، II، ۱۱۵۰.

بیرون کند و بالتبجیه همه خراج ماوراءالنهر به طرف او سرازیر شد^۱. بدین منوال شاهزادگان محلی از دایره اتباع دولت قانونی عربی خارج شدند تا به سردار عاصی خراج دهند. چیزی از این واقعه نگذشت که موسی لشکر انبوه ترکان و ایرانیان و هیاطله را شکست داد^۲.

پس از آن میان موسی و محابت نزاعی در گرفت و بالتبجیه متحدان بومی ثابت نیز از او روی برگرداندند، ولی موسی این خطر را هم از سر گذراند و پیروز شد. محابت مقتول گردید و اشخیدسغدی - طرخون رئیس شاهزادگان بومی، پس از يك حمله متهورانه موسی ناچار عقب نشینی کرد^۳. سرانجام عثمان بن مسعود سردار عرب به فرمان مفضل بن مهلب در سال ۸۵ هجری (۷۰۴ میلادی) شهر را تصرف کرد و در این امر اشخیدسغدی و پادشاه ختلان او را یاری کردند^۴. بنا بر این می بینیم که در این مورد شاهزادگان محلی با دولت قانونی عربی متحد شده بوده اند. يك سال بعد یعنی در سال ۸۶ هجری (بنا به قولی^۵ در سال ۸۵ هجری یا ۷۰۴ میلادی) قتیبه بن مسلم به سمت والی وارد خراسان شد. وی هم رزم و هم - قطار شایسته حجاج کذا فی و مشهور بود و مانند سرور خویش از بیکار بستن هیچ وسیله و دمیسه ای دریغ نداشت و هر جا جسارت وی با کی مکفی نمی بود خدعه

۱ - طبری، ۱۱۵۳.

۲ - ذکر نام هیاطله (همانجا). رجوع شود نیز به بلاذری، ۴۱۸ (در چنان دوران موردی است منحصر به فرد و توجیه آن دشوار است).

۳ - طبری، II، ۱۱۶۰ - ۱۱۵۵.

۴ - همانجا، ۱۱۶۲. درباره لقب یا نام «العلیل» رجوع شود به همانجا، ۱۰۴۱ -

۱۰۴۰. بنگرید نیز، Marquart، « Eransahr », S. 302.

۵ - طبری، II، ۱۱۸۰.

وحیله و عهدشکنی را بکار می برد. وی نخستین کسی بود که سلطهٔ اعراب را در ماوراءالنهر بطور استوار برقرار ساخت. قتیبه از نفاق و دوگانگی بومیان استفادهٔ فراوانی می کرد. در سال ۸۶ هجری (۷۰۵ میلادی) پادشاه صفانیان خود قتیبه را علیه دشمن خویش یعنی پادشاه شومان و اخرون^۱ به یاری طلبید. در سال ۹۴ هجری (۷۱۲ میلادی) در خوارزم قتیبه به دفاع از خوارزمشاه علیه برادر کوچک وی به نام خرزاد و دهقانان سرکش برخاست.^۲ در همان سال به هنگام لشکر کشی قتیبه به سمرقند بخارا ثیان و خوارزمیان با جد و غیرت تمام به سود وی پیکار کردند، به حدی که غورکاشخیدسغد آن سردار عرب را مورد ملامت قرار داده گفت که «اوفقط به یاری» برادران و خویشاوندان «دشمن خویش»^۳ به پیروزی نایل می گردد. ساکنان بخارا و کش و نسف و خوارزم به هنگام لشکر کشی سال ۹۵ هجری (۷۱۳ میلادی) می بایست به فرمان قتیبه ۲۰۰۰۰ نفر آمادهٔ کارزار کنند.^۴

پیروزیهای پر سرو صدای قتیبه در میان فرمانروایان عرب امیدهای فراوان و دور و درازی برانگیخت، و چون در همان زمان (سال ۹۳ هجری / ۷۱۱ میلادی) محمد بن قاسم از راه دریا به مصب هند دست یافته سند را مسخر ساخت حجاج به هریک از دوسردار که نخست و پیش از دیگری به چین دست

۱ - طبری II، ۱۱۸۰

۲ - همانجا، ۱۲۳۹ - ۱۲۳۷.

۳ - همانجا، ۱۲۴۴

۴ - همانجا ۱۲۵۶. به گفتهٔ بلاذری (۴۲۳) قتیبه در خراسان ۴۰۰۰۰ عرب بصری و ۷۰۰۰ کوفی و ۷۰۰۰ تن از موالی را به زیر فرمان داشت. طبری نیز همین ارقام را منتهی با شرح و تفصیل بیشتری به دست می دهد. طبری II، ۱۲۹۰ و بعد.

یابد حکومت آن خطرا نوید داد^۱. تازیان ناچار با نتایج فتوحات حقیر تر ساختند و ضمناً باید گفت که این پیروزیها فقط در جنوب کشور جنبه پایدار و استوار داشته بود. هتیبیه در بخارا و سمرقند و برخی نقاط دیگر مساجدی بنا کرد^۲ و مردم بخارا را مجبور کرد نیمی از خانه‌های شهرستان را به اعراب واگذار کنند^۳. (این روش^۴ در عهد نخستین حکام خراسان در مرو نیز اعمال می‌شده است). اهالی سمرقند، به قولی^۵ مجبور شدند شهر خویش را بالکل ترک کنند و آن شهر را اعراب اشغال کردند و ضمناً هتیبیه آیاتی از قرآن در باره هلاکت قبایل عاد و ثمود خواند. لشکریان هتیبیه از سمت شمال ت شاش و از جنوب شرقی تا کاشغر - که در آن زمان جزو امپراطوری چین بوده - رسیدند^۶.

۱ - یعقوبی، تاریخ، ۱۱، ۳۴۶، این مورخ (همانجا، ۱۹۲) می‌گوید که در عهد خلیفه عثمان همین مطلب به عبدالله بن عامر حاکم بصره و سعید بن العاص حاکم کوفه در مورد خراسان اعلام شد.

۲ - رجوع شود به ص ۲۵۷ و ۲۷۵ > و نیز رجوع شود به مقاله‌های ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰

در بسیاری از ایالات و من جمله فرغانه (به بعد رجوع شود) حکام عرب منصوب و مستقر گشتند. از حوادث بعدی پیداست که حکام مزبور فقط سردار جنگ و تحصیلدار خراج بوده اند (ضمناً گاه این دو شغل به اشخاص مختلف رجوع می شده) و دودمانهای محلی موجودیت خویش را در کنار اینان ادامه می دادند و به ظن قوی حکومت کشوری کماکان در دست ایشان بوده.

هتیمیه به رغم پیروزیهای خویش و غنائم عظیمی که به یاری وی نصیب اعراب گشت از فداکاری و وفاداری بلا شرط و قید لشکریان خود برخوردار نبوده است. و چون خواست در سال ۹۷ هجری (۷۱۵ میلادی) علیه خلیفه جدید (سلیمان) علم عصیان برافرازد همه ترکش گفتند و سرانجام به قتل رسید. جانشینان بلا فصل وی از عهده و وظیفه خویش چنانکه شاید بایست بر نیامدند. و نواحی مسیر سیر دریا در سالهای بعد از مرگ هتیمیه از دست اعراب بدر شد. در سال ۱۰۳ هجری (۷۲۲-۷۲۱ میلادی) شاه فرغانه به مهاجران سغدی، محلی را در بلوک اسفارین [اسفرة] که «گردنه عصام بن عبدالله الباهلی» نام داشته [برای اسکان ایشان] پیشنهاد کرد. عصام بن عبدالله از طرف هتیمیه به حکومت ابن محل منصوب شده بوده. ظاهراً پس از مرگ هتیمیه اعراب از آن نواحی بیرون رانده شده یا نابود گشته بودند و جاهائی که ایشان اشغال کرده بودند مجدداً به دست فرمانفرمای فرغانه افتاده بوده است. روایاتی که قبلاً نقل کردیم (حدود ص ۳۶۰) و از هلاکت گروهی از اعراب در مبارزه با کفار حکایت می کرده - شاید مربوط به همین وقایع باشد.

اعراب ناگزیر بودند در بخش جنوب غربی ماوراءالنهر - یعنی ناحیه‌ای

۱ - طبری، II، ۱۴۴۰. پیش از آن (II، ۱۲۷۶) طبری موضع این گردنه را بر سر راه فرغانه به کاشغر ذکر کرده.

که در آنجا بخارا و سمرقند و برخی از دیگر نقاط مستحکم در تصرف پادگانهای تازی بوده مبارزه شدیدی علیه بومیان سرکش به عمل آورند و این کشمکشها بر اثر مداخلات ترکان پیچ در پیچ تر می شد. می دانیم که حتی در قرن ششم میلادی خانهای ترك سراسر آسیای میانه را تحت تصرف خویش در آورده، امیدوار بودند به اتفاق بیزنطیان (رومیه الصغری) دولت ساسانیان را تار و مار کنند. ولی ضعف بیزنطیان مانع از اجرای این نقشه شد. و چیزی نگذشت که دولت ترکان متلاشی و به دو کشور غربی و شرقی منقسم گشت. هریک از این دو کشور ادوار ضعف و قدرت و عظمتی داشته و چینیان از مراحل ناتوانی ایشان به منظور توسیع متصرفات خویش و تسلط بر صحرائشینان مزبور استفاده می کرده اند. رستاخیز دولت شرقی ترکان در پایان قرن هفتم میلادی^۱ نزدیک بود که موجب احیای وحدت امپراطوری ایشان گردد. هم در سال ۷۰ هجری (۶۸۹ میلادی) گروهی از لشکریان ترکان شرقی جنود ترکان غربی را منهزم ساخته وارد خاک سغد شد و به دروازه آهنین [در آهنین] یعنی معبر بزرغال رسید. در سال ۸۲ هجری (۷۰۱ میلادی)^۲ نیز چنین حمله ای تجدید شد. سرانجام در سال ۹۳ هجری (۷۱۱ میلادی) موجزو خان ترك شرقی رئیس و خان ترکان غربی را به اسارت گرفت و سراسر کشور او را به زیر فرمان خویش در آورد. در پایان سال ۹۴ هجری (۷۱۲ میلادی) گروهی از لشکریان ترك، تحت ریاست برادر زادگان موجزو سرزمین سغدا را اشغال کرد. ساکنان آن سرزمین، که پس از بازگشت هتیبه به مرو علیه اعراب قیام کرده بودند، ایشان را [لشکریان

۱ - > در چاپ روسی ۱۹۰۰ و چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ > در پایان قرن هشتم،

طبع شده و این اشتباه بارز مؤلف است. - تحریریه >

2 - Barthold. «Die altturkischen Inschriften», S. 14 - 18.

ترك را] به یاری طلبیده بودند. فقط شهر سمرقند در دست اعراب باقی ماند. ولی در بهار سال ۹۵ هجری (۷۱۳ میلادی) قتیبه با استفاده از وضع دشوار ترکان، ایشان را وادار به ترك آن کشور کرد. ترکان حتی از پیشرفت اعراب به سوی شاش [چاچ] و فرغانه نیز نتوانستند جلوگیری کنند.^۱ پس از مرگ موجزو (۹۸ هجری / ۷۱۶ میلادی) ترکان غربی باری دیگر از شرقیان جدا شدند. سُوُو رئیس قبیله تورغشان دولتی مقتدر تأسیس کرد. این دولت به گفته منابع عربی تا سال ۱۱۹ هجری (۷۳۷ میلادی) و به قول متون چینی تا ۱۲۰ هجری (۷۳۸ میلادی) باقی و برقرار بوده.^۲ سُوُو که سراسر بخش غربی آسیای میانه را در تصرف خویش داشت نمی توانست ماوراءالنهر را به رایگان و بدون مبارزه تسلیم اعراب کند. اعراب سغد را «بوستان امیر مؤمنان»^۳ می شمردند ولی داشتن آن چنان سرزمین ثروتمندی برای ترکان نیز واجد اهمیت بسیار بوده است. سُوُو در تمام مدت پادشاهی خویش دهانان عاصی را علیه اعراب باری کرد و آن قدر به تازیان زیان رسانید که ایشان لقب «ابو مزاحم» (فیل یا گاو نر)^۴ به وی دادند.

اما راجع به قیامهای مکرر ساکنان آن سامان باید گفت که سبب آن همانا شکل ویژه سیادت و حکومت اعراب در دوران امویان بوده است. امویان

۱ - همانجا، 11-12-S. به رغم مخالفت استاد هائوتسما به نظر من اکنون نیز می توان مندرجات نوشته را به گفته یعقوبی نزدیک کرد. (Houtsma, GG A, 1899, No 5.386 ج. آ. در همب نظر مخالفی دارد (Gibb, «the Arab Conquest» p. 48)

2- Barthold, «Die Altürkischen Inschriften», S. 27

۳ - طبری، ۱۱، ۱۴۲۸.

۴ - همانجا، ۱۵۹۳.

برخلاف عباسیان هنوز هدفهای وسیع دولت‌داری و کشورمداری نداشتند و پیش از همه چیز و بیش از همه به منزلهٔ سران و پیشوایان قوم عرب - «قومی که به خاطر دین جهاد می‌کرد» بودند. امویان اندیشه‌ای جز حفظ سلطهٔ خود میان اعراب و گرد آوردن مالیات از مردم مطیع و اخذ باج و خراج از فرمانروایان تابع خویش نداشتند. حکام منصوب از طرف ایشان نیز موظف بودند مراقب همین امور باشند. وضع این حکام در مرزهای دور کشور بسیار دشوار بود زیرا که امید کسب سریع ثروت ناآرام‌ترین عناصر را بدان‌سو می‌کشاند.^۱ پس از قتل عبدالله بن خازم [الاسلمی] اعیان خراسان از خلیفه عبدالملک تقاضا کردند که حاکمی از خاندان بنی‌امیه برایشان بگمارد زیرا که «فقط فردی از قریش می‌توانست پس از اغتشاشات نظم را در خراسان برقرار سازد».^۲ بیشتر حکام از عهدهٔ انجام وظیفهٔ خویش بر نمی‌آمدند و بدین سبب غالباً عوض می‌شدند. و نظریهٔ این می‌کوشیدند از دوران حکومت کوتاه‌خویش حداکثر نفع را به دست آورند و حتی الامکان اموال غیر منقول کسب کنند و این اموال گاه پس از عزل نیز در ملکیت ایشان و اعقابشان باقی می‌ماند.^۳ بدیهی است که در درجهٔ اول زبان خود کامگی و رشوه - خواری حکام عرب متوجه مردم مطیع محلی بوده. گاه منافع خزانهٔ دولت و قدرت ثروتمندان با منافع دین - دینی که این فتوحات به نام آن صورت می‌گرفت - اصطکاک پیدا می‌کرد. در اینجا نیز مانند دیگر بخشهای قلمرو دولت عربی، اینکه آیا باید از یو میان اسلام آورده خراج اخذ شود یا نه، مسئله‌ای بسیار دشوار را به وجود

۱ - طبری، ۱۷۸.

۲ - بلاذری، ۴۱۶.

۳ - همانجا ۴۰۶، «متون»، ص ۲، گردیزی، نسخهٔ خطی اکسفورد، ورق ۸۴، نسخهٔ کمبریج، ورق b ۷۶، «دیه اسدآباد از دوستای نیشابور اسد بن عبدالله بنا کرد و تا روزگار عبدالله بن طاهر فرزندان او داشتند».

آورده بود^۱. این مشکل - برحسب تفوق فلان یا بهمان جریان و دسته - در زمانهای مختلف به صورتهای متفاوت حل میشد و فیصله می یافت. بالتسبیح بدیهی است که بومیان در برابر این نوسانات بی اعتنا نبودند.

عمر دوم (۹۹ تا ۱۰۲ هجری / ۷۱۷ تا ۷۲۰ میلادی) که خوش نام - ترین و پسر سائرین خلیفه اموی به شمار می رود نه تنها اخذ خراج را از اسلام آوردگان ممنوع ساخت بلکه تازه مسلمانان را از مختون شدن نیز معاف کرد^۲. حکام و ولات وی موظف بودند نخست در اندیشه اشاعه دین اسلام و احداث مهمانسراها (خانها)^۳ و اماکن عمومی دیگر باشند. نخستین حاکم منصوب از طرف عمر [دوم، عبدالعزیز] جراح بن عبدالله نام داشت و توانست سیادت اعراب را حفظ کند. سردار وی به نام عبدالله بن معمار البشکری در بخش شمال شرقی ماوراءالنهر وارد عملیات شد و موفق گردید و در شرف حمله به متصرفات چین بود که ترکان محاصره اش کردند و عبدالله به دشواری، پس از پرداخت سربهایی از چنگ ایشان رهائی یافت^۴.

۱ - نیک دانسته است که در آن زمان هنوز تفاوت بارزی میان خراج (در دوران بمدی « مالیات یا اجاره زمین ») و جزیه (بمعنا « مالیات سرانه ») وجود نداشت. به ویژه رجوع شود به، Passim; Müller, « Das Arabische Reich », Wellhausen « Der islam », Bd II, S. 381; sq; Becker, « Djizya (Ei, I); Becker, « Egypt » (Ei, II) حتی مؤلف مفاتیح العلوم < خوارزمی > خراج و جزیه را یکی می داند.

۲ - طبری، II، ۱۳۵۴.

۳ - همانجا، ۱۳۶۴.

۴ - بلاذری، ۴۲۶.

عقیده جراح، که می گفت فقط به مدد « شمشیر و تازیانه »^۱ می توان
بر خراسان حکومت کرد ، مورد پسند خلیفه متدین و پارسا واقع نشد و وی
عبد الرحمن بن نعیمه الحمیدی را به جای وی منصوب کرد. سفدیان در زمان
او قیام کردند^۲ و ترکان از ایشان پشتیبانی نمودند و این قیام در زمان والی بعدی
یعنی سعید بن عبدالعزیز که در سال ۱۰۲ هجری (۲۱-۷۲۰ میلادی) - زمان
خلیفه جزید دوم - وارد خراسان شد نیز ادامه داشت. سعید کوشید تا با رفق
و ملایمت دهقانان خراسان را به سوی خویش جلب کند، ولی ابن روش وی
نا رضائی اعراب را برانگیخت و او را خذینه^۳ (به معنی کدبانو) لقب دادند.
اقدامات وی علیه دشمنان نیز توأم با عزم و اراده نبود . در سال ۱۰۳ هجری
۷۲۲ - ۷۲۱ میلادی سعید بن عمرو الحرسی جای او را گرفت و در زمان او
بود که سفدیان عاصی - یعنی دهقانان و بازرگانان ثروتمند - عزم ترك زادگاه
خویش کردند (محمود پادشاه سغد در این نهضت شرکت نداشت). شاه فرغانه
و عده داد محلی در ناحیه اسفارن [اسفره] به ایشان تفویض کند ولی عهد
شکست و تسلیم تازیانشان کرد. فراریان از طرف اعراب محصور شدند و ناگزیر
تسلیم گشتند و تعهد کردند خراج عقب افتاده را که مقروض بودند پرداخت
کنند. پس از تسلیم شهر تازیان بهانه ای یافته پیمان را نقض کردند و عهد شکنانه
سفدیان را نابود ساختند. اعراب به وسیله همین گونه پیمان شکنی ها همه نقاط
مستحکم دره های زرافشان و کشک - دربارا به تصرف خویش در آورده قدرت
خود را در آن خطه کاملاً استوار کردند^۴. در سال ۱۰۶ هجری / ۷۲۴ میلادی

۱ - طبری ، II ، ۱۳۵۵ .

۲ - همانجا ، ۱۴۱۸ .

3 - Barthold, «Die Alt-turischen Inschriften», S. 22 - 23

۴ - طبری ، II ، ۱۳۴۹ - ۱۴۳۹ ، بلاذری ، ۴۲۷ .

در نزدیکی برکوان جنگ خونینی میان قبایل شمالی و جنوبی عرب وقوع یافت. ولی بهرغم این حادثه مسلمین سدید حاکم عرب در همان سال به ماوراءالنهر لشکر کشید و به فرغانه رسید. در بازگشت ترکان وی را شکستند و با ضایعات فراوان مراجعت کرد^۱. حاکم بعدی یعنی اسد بن عبدالله القشیری^۲ در سال ۱۰۷ هجری / ۷۲۵ میلادی بلخ را احیاء کرد و کوشید ساکنان نواحی کوهستانی مغرب و شمال شرقی آن شهر را به زیر فرمان در آورد و لسی چندان موفقیتی حاصل نکرد^۳. به گفته طبری^۴ اسد بن عبدالله المسلمی جانشین اسد (۱۱۱ - ۱۰۹ هجری / ۷۲۹ - ۷۲۷ میلادی)، شخصاً به همه کارها از جزئی و کلی رسیدگی می کرد و نخستین کسی بود که روابطها احداث نمود - یعنی توقفگاه - هائی برای دستجات سوار - که می بایست مرز را در برابر حملات دشمنان حفاظت کنند - بنا کرد^۵ (چیزی بود شبیه قزاق نشین های ما). ولی هم او موجب و انگیزنده نهضتی گشت که علیه سیادت تازیان برپا شد و سراسر ماوراءالنهر را فرو گرفت و خسارات و ضایعات فراوان به اعراب وارد آورد^۶.

۱ - طبری، II، ۱۳۸۱ - ۱۴۷۲. درباره اهمیت این شکست بزرگ رجوع

نمود به: Gibb, «the Arab Conquests», p. 88.

۲ - در اثر فرسخی تاریخ بلخ چنین خوانده می شود. در چاپ آثار طبری و بلاذری و سری «نوشته شده و حال آنکه در هردو تألیف در مورد دیگر کسان نسبت «القشیری» دیده می شود (مثلاً طبری، II، ۱۹۹۷ و بلاذری، ۴۲۷).

۳ - طبری، II، ۱۳۹۴ - ۱۳۹۰.

۴ - همانجا، ۱۵۰۴.

۵ - «متون»، ص ۵۷ (سمعانی، چاپ مارگولایوس، ذیل کلمه «الرباطی»).

۶ - طبری، II، ۱۵۰۷ و بعد؛ 33 - 38، S. Marquart, «Die chronologie»
Bertgold, «Die Altürkischen inschriften», S. 23 - 26.

در سال ۱۱۰ هجری / ۷۲۸ میلادی اشرس عزم کرد که ساکنان ماوراءالنهر را به کیمن اسلام در آورد و دومیلتغ به سمرقند گسیل داشت، یکی عرب و دیگری ایرانی و ضمناً قول داد که از نو مسلمانان خراج دریافت نکند. موقیت این تبلیغ و موعظه مافوق انتظار بود و در عین حال نارضائی متصدیان خزانه و دهقانان را برانگیخت. دهقانان در حفظ سازمان اشرافی ذینفع بودند و بدین سبب نمی توانستند در برابر رواج و انتشار دین نو که در آن زمان هنوز جنبه دموکرات-منشانه خود را از دست نداده بود بی اعتنا باشند. خود اشرس نیز مدعی شد «نیروی مسلمانان در خراج است» و فرمود تا فقط تازه مسلمانانی را که ختنه شده و مراسم دین را بجا آورند و سوره‌ای از قرآن قرائت کنند از مالیات و خراج معاف نمایند. به او پاسخ داده شد که بومیان واقعاً اسلام آورده و مساجد ساخته‌اند و بدین قرار «همه مردم عرب شده‌اند» و کسی باقی نمانده که خراج از او گرفته شود. آنگاه تصمیم بر این قرار گرفت «از همه کسانی که پیشتر خراج می‌گرفتند اکنون نیز اخذ کنید». قیام عمومی برپا شد. مبلّغ عرب که عهد شکنی حاکم را نمی‌توانست تأیید کند عاصی شد و بازداشت گردید. همه مردم سغد علیه اعراب برخاستند و ترکان را به یاری خواندند. در سال ۱۱۰ هجری / ۷۲۸ میلادی فقط سمرقند و دبوسی در دست تازیان باقی مانده بود. در سال ۱۱۱ هجری / ۷۲۹ میلادی اعراب قدرت خویش را مجدداً در بخارا مستقر کردند. در سال ۱۱۲ هجری / ۷۳۰ میلادی و به قولی در ۱۱۳ هجری / ۷۳۱ میلادی بناچار به مبارزه دشواری با لشکریان خاقان ترک تن در دادند. فرمانفرمای بومی آن سرزمین یعنی اشخید سغد به نام غورک که هنوز در سال ۱۱۰ هجری / ۷۲۸ میلادی متحد اعراب باقی مانده بود نیز در اردوگاه خاقان قرار داشته.

والی جنید بن عبدالرحمن به زحمت بسیار لشکریان خویش را نجات داده هجوم ترکان را دفع کرد ولی اینان - بجز شهرهای سمرقند و بخارا - در سراسر آن ناحیه فرمانروا بودند . محتملاً اشغال درهٔ زرافشان توسط ترکان سبب قحطی که خراسان را در سال ۱۱۵ هجری / ۷۳۳ میلادی فرو گرفته بوده شمرده می‌شود . از سخنان خود جنید چنین نتیجه توان گرفت که علت قحطی همانا افتادن نواحی که به مرو آذوقه می‌رساندند به دست کفار بوده است^۱.

در چنین اوضاع و احوالی نهضت مخالفت با دولت اموی یقیناً میان خود اعراب نیز کسب موفقیت کرده بوده . طبری^۲ آغاز نهضت شیعه را در خراسان حتی مربوط به دوران امارت عمر دوم می‌داند . ولی فقط در سال ۱۱۶ هجری / ۷۳۴ میلادی حارث بن سَریج علم سپاه را به نام « کتاب خدا و سنت پیامبر او »^۳ برافراشت و وعده داد که « پیمان هائی را که با اهل الذمه منعقد شده مراعات کند و از مسلمانان خراج اخذ نکند و کسی را نرنجاند »^۴. چنین برنامه‌ای می‌بایست مسلمانان و بویژه نومسلمانان و اهل ذمه را به سوی لوجلب کند . این نهضت در آغاز امر جنبهٔ مخالفت با دودمان حاکم زمان را نداشته . حتی حارث پیشنهاد حاکم خراسان عاصم بن عبدالله الهلالی را^۵ - که گفته بود متفقاً فوئادگانی به نزد خلیفه هشام گسیل دارند و از او اجرای اوامر پیامبر را

۱ - طبری ، II ، ۱۵۶۳ .

۲ - همانجا ، ۱۳۵۸ .

۳ - همانجا ، ۱۵۶۷ ، ۱۵۷۰ .

۴ - « متون » ، ص ۲ - ۱ (موردی) .

۵ - [در تالیف طبری که نسخه‌اش در دست است اسد بن عبدالله آمده و « ملالی »

ندارد - مترجم] .

طلب کنند و چنانچه رضا داد به همین اندازه اکتفا نمایند پذیرفت^۱. خلیفه در پاسخ این پیشنهاد عاصم را از کار برکنار کرد و اسد بن عبدالله باری دیگر به ولایت خراسان منصوب گشت (۱۱۷ تا ۱۲۱ هجری / ۷۳۸-۷۳۵ میلادی). اسد به محض ورود فرمود تا داعیان آل عباس را بکشند^۲ و جنگ علیه حارث را از سر گرفت. بیشتر عملیات جنگی در نزدیکی ترمذ و ختل وقوع یافت. بدین سبب اسد این بار هم بیشتر در بلخ زندگی می کرده و در سال ۱۱۸ هجری - ۷۳۶ میلادی - پایتخت خویش را به آنجا منتقل کرد^۳. «کفار» از اغتشاشانی که میان تازیان بروز کرده بود بهره گرفته سمرقند را متصرف شدند. اسد در سال ۱۱۷ هجری / ۷۳۵ میلادی و یا ۱۱۸ هجری به ورغسر لشکر کشید. تاسدی ایجاد کرده آب را از سمرقند برگرداند. وی شخصاً در کارها شرکت جست ولی گمان نمی رود که این عملیات انجام موفقیت آمیزی داشته بوده^۴.

اسد در سال ۱۱۹ هجری / ۷۳۷ میلادی به ناچار، در نخرستان (به معنی وسیع کلمه)، نقل مبارزه دشواری را علیه خاقان ترک و متحدان وی (که حارث و صاحب ختل نیز در شمار آنان بوده اند) تحمل کرد. صاحب صفانیان (صفان - خدات) همچنان متحد اعراب باقی ماند و شاید علت عمل او همانا دشمنی وی نسبت به همسایه اش [صاحب ختل] بوده است^۵. در آغاز امر جنگ

۱ - طبری، II، ۱۵۷۷.

۲ - سمرقندی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۸۴؛ نسخه کمبریج ورق b ۶۷، «اسد گروهی مردمان را که داعیان آل عباس بودند بگرفت و بکشت».

۳ - رجوع شود به ماقبل ص ۱۹۴، حاشیه ۴.

۴ - طبری، II، ۱۵۸۶-۱۵۸۵.

۵ - همانجا، ۱۵۹۶.

برای تازیان با ناکامی فراوان توأم بوده. و لشکریان ترك پس از گذشت روزگاری دراز به ساحل چپ آمودریا دست یافتند^۱. ولی بعد موفقیت نصیب اعراب گشت. و ترکان ناگزیر تا اسروشنه عقب نشینی کرده، از آنجا منلمات لشکر کشی تازه و محاصره سمرقند را فراهم آوردند^۲ (ظاهرأ سمرقند به هنگام عقب نشینی ترکان از طرف اعراب اشغال شده بوده). چیزی نگذشت که خاقان به دست کورسول [قورشل] شاهزاده ترغشی [تورغشی] کشته شد و بالتبجه امپراطوری غربی ترکان منقرض گشت. حارث بناچار به ترکان پناه برد. مختل که در آن زمان در تحت حکومت شخصی از بامیان بود - به استثنای قلعه کوچکی - به دست اعراب مسخر گردید^۳. اسد به رغم همه عملیات جنگی خویش برای فعالیتهای عمرانی و صلح آمیز نیز فرصتی می یافت. طبری^۴ سخنان دهقان هرات را که اسد را «کت خدای» بی همتائی - که در دشتها رابطها برپا داشته بود - خوانده بوده نقل می کند و می گوید: «سیاحی از مشرق به آنجا می آید و سیاح دیگری از مغرب می آید و هیچ يك كمبودی نمی یابد».

نصر بن سیار (۱۲۱ تا ۱۳۱ هجری / ۷۴۸ - ۷۳۸ میلادی) جانشین اسد، که سابقاً در لشکر کشیهای قتیبه شرکت جسته و در همان زمان، در سال ۸۶ هجری / ۷۰۵ میلادی قریه ای را از رئیس بلا فصل خود به هدیه دریافت داشته بوده، فعالیتهای اسد را با موفقیت بیشتری تعقیب کرد. نصر چون

۱ - طبری، ۱۶۰۴.

۲ - همانجا، ۱۶۱۳.

۳ - همانجا، ۱۶۳۲.

۴ - همانجا، ۱۶۳۷-۱۶۳۶.

۵ - همانجا، ۱۱۸۰.

به حکومت منصوب گشت به سن کهولت رسیده بود و شیخ مضر بن^۱ خراسان (اعراب شمالی) شمرده می شد . پیروزیهای نصر عظمت عهد قمتبیه را در نظر اعراب مجسم می کرد . نصر از پاشیدگی سلطنت ترکان غربی استفاده کرده فرمانروائی عرب را در حوضه سیردریا مجدداً احیاء کرد و در سال ۱۲۲ هجری / ۷۳۹ میلادی پیمانهای با صاحبان اسروشنه و شاش و فرغانه^۲ منعقد ساخت .

شاهزاده کورسول قاتل خاقان که در بلاد ترکان به مقام ارجمندی رسیده بود در کرانه سیردریا اسیر شد و به سیاست رسید و بدین طریق احتمال هرگونه خطری از طرف صحرائشینان رفع شد . اعزام حکام عرب به شاش و فرغانه میسر و مقذور گشت^۳ . نصر در آغاز امر در رفع مشکلات داخلی نیز موفق بوده . وی برای حل موضوع خراج کوشید تا خراج مسلمانان را میان اهل ذمه که به ناحق از مالیاتها معاف شده بودند سرشکن کند . به گفته طبری^۴ در مقابل ۳۰۰۰ مسلمان که به ناحق خراج از ایشان اخذ می شد ۸۰۰۰ نفر از اهل ذمه از پرداخت آن معاف شده بودند و بدین قرار خراج مسلمانان را توانستند بدون اینکه با اشکالی مواجه شوند میان اهل ذمه سرشکن کرده از ایشان وصول نمایند . سغدیانی که به نزد ترکان گریخته ، از زمان مرگ خاقان آرزوی

۱ - طبری ، ۱۶۶۱ .

۲ - به گفته ابو عبیده ، منقول در تألیف بلاذری (۴۲۹) ، نصر در اسروشنه موفقیتی تحصیل نکرد . ولی به گفته طبری (II ، ۱۶۹۴) دهقان اسروشنه به نصر خراج داد و ساکنان اسروشنه در لشکرکشی علیه ترکان شرکت جستند (همانجا ، ۱۶۹۰)

۳ - همانجا ، ۱۶۹۵-۱۶۹۴ ، ۱۷۶۷ .

۴ - همانجا ، ۱۶۸۹ .

بازگشت به زادگاه خویش را در سر می‌پروراندند در سال ۱۲۴ هجری / ۷۴۱ میلادی پیمانی با نصر بستند و وی همه شرایط ایشان را پذیرفت. و قرار شد آن افرادی که از میان ایشان سابقاً اسلام آورده ولی زان پس به کیش نیاکان خود بازگشته بودند مورد ایذاء و تعقیب قرار نگیرند و دیون خصوصی بازگشتگان یعنی دیونی که پیش از مهاجرت داشته‌اند و همچنین وامی که بابت مالیات عقب مانده به خزانه تعهد کرده بودند ملغی شود و سرانجام اسیرانی که از مسلمانان گرفته بودند - فقط به حکم قاضی و بر اساس گواهی عده‌ای شهود قانونی - از ایشان پس گرفته شود. نصر بر اثر انعقاد چنین پیمانی - که خلیفه آنرا بایبیلی تصویب کرده بود - مورد ملامت بسیار قرار گرفت. ولی می‌گفت اگر مخالفان وی نیز شخصاً از دلیری سفدیان آگاه می‌شدند دعاوی ایشان را رد نکرده می‌پذیرفتند^۱.

به گفته طبری^۲، خراسان در عهد نصر به درجه‌ای از رونق و شکفتگی رسید که هرگز به خود ندیده بوده. با این حال تجدید نظم در آن سامان محال بود. حتی حصول آشتی در میان دو فرقه منخاصم عرب نیز میسر نگردید. نصر که از قبيلة مضر بوده غالباً با اسد - یعنی حاکم سابق - که ریاست فرقه یعنی^۳ را داشته در مناقشه بود. وی در طی چهار سال نخستین حکومت خویش رئیس‌انرا منحصرأ از افراد قبيلة مضر معین می‌کرد ولی بعد به منظور اصلاح بین دو فرقه از میان یمینان نیز کسانی را منصوب می‌نمود^۴. با این حال نتوانست

۱ - طبری، ۱۷۱۸-۱۷۱۷.

۲ - همانجا، ۱۶۶۵-۱۶۶۴.

۳ - همانجا، ۱۴۹۴-۱۴۹۳، ۱۴۹۸، ۱۵۸۵-۱۵۸۴.

۴ - همانجا، ۱۶۶۴-۱۸۴۷.

از قیام مسلحانه فرقه یمنی که در سال ۱۲۷ هجری / ۷۴۴ میلادی وقوع یافت سوجدی بن علی کرمانی در رأس آن قرار داشت - معانت کند . کرمانی پس از مرگ اسد مدت کوتاهی برخراسان حکومت داشته . ولی خطر این دشمن مسلح ، به نظر حاکم [نصر] ، کمتر از حارث که به ترکان پناهنده شده بود ، آمد .

نصر در سال ۱۲۷ هجری / ۷۴۴ میلادی عفو کامل حارث و همراهان وی را از خلیفه خواست و حارث را راضی کرد تا به خراسان باز گردد^۱ . در بهار سال ۱۲۸ هجری / ۷۴۵ میلادی حارث وارد مرو شد و بی درنگ میان نصر و کرمانی وساطت کرد و اعلام داشت که جز پیروزی عدل و انصاف چیزی نمی خواهد . ولی با این حال چند هزار از طرفداران خویش را به دور خود گرد آورد و باری دیگر علم سیاه [عصبان] را برافراشت^۲ . اوضاع و احوال حارث را مجبور کرد که نخست به کرمانی پردازد و در بهار سال ۱۲۸ هجری / ۷۴۵ میلادی در جنگ با وی کشته شد^۳ .

بدین طریق نصر حاکم از شر دشمن عمده ای که در میان اعراب داشت رهایی یافت . شکی نیست که بر دیگر عاصیان نیز پیروز می شد ، اما حریف شایسته ای علیه او برخاست و او ابو مسلم - یعنی مسبب اصلی انتقال قدرت از امویان به عباسیان - بود .

چنانکه دانسته است نهضت شیعه در آغاز فقط به نام سنت پیامبر و به سود خاندان وی بر پا شد ، ولی نام مدعی مشخصی برده نشده بود . علویان

۱ - طبری ، ۱۸۶۸-۱۸۶۷ .

۲ - همانجا ، ۱۸۸۹ ، ۱۹۱۹ .

۳ - همانجا ، ۱۹۳۳-۱۹۳۲ .

بازماندگان و جانشینان طبیعی پیامبر شمرده می‌شدند. یکی از ایشان به نام یحیی بن زید در خراسان خروج کرد ولی در سال ۱۲۶ هجری - ۷۴۳ میلادی مقتول گردید، جسد او را شقه کرده بردروازه گوزگان آویختند (یعنی شهر یهودیه یا انبار. رجوع شود به ص ۱۹۹) و تا زمان پیروزی انومسلم همچنان آویخته بود^۱.

ابومسلم (نامی که وی قبول کرده و بر سکه ضرب می‌شده «عبدالرحمن بن مسلم» بوده است) اصلاً از مردم اصفهان و یکی از داعیان فعال عباسیان بوده است. عباسیان به تدریج - جانشین علویان شده بودند. در سال ۱۳۰ هجری / ۷۴۷ میلادی ابومسلم به دستور ابراهیم بن محمد عباسی وارد خراسان شد. وی موضعه‌ای میان اسلام و معتقدات بومیان^۲ (به خصوص اعتقاد به انتقال ارواح و تناسخ) پدید آورده دهقانان و مردم روستا را به سوی خویش جلب کرد. در ظرف يك روز ساکنان شصت ده به وی ملحق شدند^۳.

نصر یهوده می‌کوشید تا یمنیان را قانع سازد که هدف واقعی این نهضت نابودی و کشتار اعراب است و به سبب وجود چنین خطری همه تازیان باید علیه دشمن مشترك خویش متحد و متفق شوند^۴.

۱ - طبری، ۱۷۷۴-۱۷۷۰، یعقوبی، «کتاب البلدان»، ۳۰۲.

۲ - روزن ZVORAO، مجلد III، ص ۱۵۶-۱۵۵، طبری، III، ۱۲۹؛ شهرستانی، ترجمه‌ها آذربو سومر، ۱۷۳، ۱ > درباره ابومسلم نیز رجوع نمود به «تالیف مجهول المؤلف عربی قرن یازدهم» متن، ورق b ۲۵۷ و بعد ترجمه ۹۵ و بند - - تحریریه <.

۳ - طبری، II، ۱۹۵۲.

۴ - دینوری، ۳۶۰.

ابومسلم موفق به جلب همه دشمنان امویان و از آن جمله بخشی از خوارج سجستان^۱ و یمنیان که زیر فرمان کرماتی بودند، به طرف خود شد. عده‌ای که قصر در تحت ریاست پسر حارث گسیل داشته بود - یمنیان را در کمین‌گاهی گرفتار کردند. کرماتی کشته شد^۲ ولی فرزندان او علی و عثمان کماکان متحدان ابومسلم بودند و باقی ماندند. در آغاز سال ۱۳۱ هجری / ۷۴۸ میلادی قصر مجبور به ترک خراسان گردید و در پائیز همان سال در ایران بدرود جهان گفت.

در پایان سال ۱۳۲ هجری / ۷۴۹ میلادی در آسیای غربی نیز قدرت از امویان سلب گشت و به دست عباسیان افتاد و این انتقال عملی انجام شده بود. بدین قرار ابومسلم فقط از طریق متحد ساختن عناصر گوناگون بر حاکم اموی پیروز گردید. بالطبع پس از پیروزی بردشمن مشترک لازم بود کوشش‌های تازه‌ای به عمل آید تا این توده عظیم سر از اطاعت نیبچد و ضمناً حریفان خطرناک را از میدان بدر کند. هم‌زمان عمده ابومسلم عبارت بودند از ابوداود خالد بن ابراهیم و زیاد بن صالح الخزاعی. نخست کار رهبران یمنیان ساخته شد. عثمان درختل به دست داوود به قتل رسید و همان روز ابومسلم علی [فرزند دیگر کرماتی] را کشت^۳. نتایج امارت عباسیان نه می‌توانست پیروان عرب ایشان را راضی کند و نه هواخواهان ایرانیان را. ابومسلم پس از غلبه بر دولت اموی بناچار وارد مبارزه علیه نهضت‌های مردم اعم از نهضت اعراب و یا ایرانیان گشت. در نیشابور از میان آتش پرستان

۱ - شهرستانی، ترجمه‌ها آذربایجان، ۱۴۹، ۱.

۲ - طبری، II، ۱۹۷۵.

۳ - همانجا، ۲۰۰۰-۱۹۹۹.

مصلحتی دینی به نام به آفرید (در تألیف عوفی «ماه آفرید» آمده) برخاست و می خواست تعلیمات زرتشت را به صورت اصلی و بی پیرایه آن احیاء کند و سخت به روحانیان رسمی پارسی تاخت. مغان شکایت پیش ابومسلم برده گفتند مردی بدید آمده که علیه دین ایشان [زرتشتیگری] و کیش او [اسلام] - هر دو - قیام کرده است و ابومسلم در اطفای نایره آن نهضت ایشان را یاری کرد.^۱ قیامی که اعراب در بخارا برپا کرده بودند خطرناکتر بود (۱۳۳ هجری / ۵۱ - ۷۵۰ میلادی). شریک بن شیخ المهری پیشوای آن نهضت چنین اعلام کرد: «ما نه بدان پیرو خاندان نبوت شدیم که خون ریزیم و به اعمال ناشایسته دست یازیم».

بدین طریق در آن زمان نومییدی از عباسیان آغاز تجلی کرد و بعدها به صورت بسیار بارز و فصیحی در نامه مضنی به امضای ابومسلم بیان شد.^۲ شریک به سود علویان قیام کرد و بیش از ۳۰۰۰۰ از هواخواهانش در گردوی جمع شدند. مأموران دولتی عرب در بخارا و خوارزم جانب وی را گرفتند. بنا به گفته فرسخی مردم شهر بخارا نیز طرفدار او بودند. ابومسلم، زیاد بن صالح را علیه او گسیل داشت. بخارخدا تفتیبه با ساکنان ۷۰۰ کوشک به زیاد کمک کردند (رجوع شود به ص ۲۵۶-۲۵۵). قیام با بی رحمی تمام فرونشاند شد. شهر را آتش زدند و سه شبانه روز می سوخت. اسیران را به دروازه‌ها بدار آویختند. زیاد پس از آن به سمرقند رفت و در آنجا هم بر عاصیان پیروز

۱- متون، ص ۹۴-۹۳ (عوفی)، شهرستانی، ترجمه ها آبروگر، ۲۸۴ -

۲۸۳، بیرونی «آثارالواقیه»، چاپ زاخاؤ، ۲۱۱-۲۱۰، ترجمه زاخاؤ، ۱۹۴ -

۱۹۳، فهرست، I، ۳۴۴، به آفرید بن فروزدین (El. 1).

گشت^۱. بخار خدات هتیبه بهرغم خدمتی که در این مورد انجام داده بود، بعدها به امر ابو مسلم به جرم ترك مسلمانى مقتول گشت^۲.

ماوراءالنهر همزمان با اغتشاشات داخلی در معرض خطر عظیم دشمن خارجی نیز قرار گرفت. پس از آن که امپراطوری غربی ترك در دشتهای ترکستان منقرض و ساقط شد هنوز يك دولت مقتدری از صحرائشینان فرصت نكوبین نیافته بود. ولی در عوض چینان می کوشیدند از سقوط ترکان استفاده کرده قدرت خویش را در کشوری که صاحبان آن از دیرباز سفارتها به چین اعزام داشته، القاب افتخاری از دولت چین دریافت می داشتند - استوار سازند.

در سال ۱۳۱ هجری / ۷۴۸ میلادی سو باب را گرفته ویران کردند^۳ و سال بعد فرمانفرمای شاش را به جرم «خیانت به وظیفه تابعیت» به سیاست رساندند. به گفته منابع عربی^۴ اشخید فرغانه چینان را علیه فرمانفرمای مزبور دعوت کرده برانگیخت. از دیگر سو فرزند مقتول از اعراب یاری طلبید. زیادبن صالح که به تازگی از اطفای نایره شورش شريك فارغ شده بود، در ژویه سال ۷۵۱ میلادی (۱۳۴ هجری) لشکریان چین را که تحت فرمان مانوسیمانچژی بوده اند شکست داد. به گفته مورخ عرب، که محتملاً اندکی مبالغه آمیز است، در حدود ۵۰۰۰۰ چینی کشته و قریب ۲۰۰۰۰ به اسارت

۱ - طبری، III، ۷۴، یعقوبی، «تاریخ»، II، ۴۲۵، نرشخی، چاپ نفر.

۶۰ - ۶۳.

۲ - نرشخی، چاپ نفر، ۸۰.

۳ - پیچورین، «مجموعه اخبار» چاپ اول، III، ۲۴۵-۲۴۴.

Hirth, «nachworte», S. 71. Chavannes, «Documents», p. 143

۴ - ابن الاثیر، چاپ تودنبرگ، ۳۴۴.

گرفته شدند ولی سالنامه‌های چینی مجموع لشکریان همدوسیان - چژی را ۳۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند. مورخان متقدم‌تر تازی، که به شرح وقایع آسیای غربی در آن زمان پرداخته‌اند، از این پیکار سخنی نمی‌گویند^۱ (رجوع شود به ص ۳۷). ولی بدیهی است که این جنگ در تاریخ ترکستان واجد اهمیت فوق‌العاده بوده زیرا این موضوع - که کدام يك از دو فرهنگ و تمدن - چینی یا اسلامی - باید در آن سرزمین حکمفرما باشد در این نبرد حل و معلوم شد. چینیان در نقاط دیگر هم به فرمانفرمایان بومی در مبارزه ایشان با تازبان یاری کردند ولی دیگر جرأت پیکار آشکار با تازیان را نداشتند. سالنامه‌های چینی از موفقیت‌های مهم چینیان در اقصی نقاط جنوب شرقی ماوراءالنهر یعنی مرز هندوستان، سخن می‌گویند^۲. ولی این خبر در منابع عربی تأیید نشده. داود خالدين ابراهیم - که از طرف ابومسلم به حکومت بلخ منصوب شده بوده با موفقیت در ختل و کش وارد عملیات شده بسود. فرمانفرمای ختل به چین گریخت. دهقان کش مقتول گشت و برادر او را به جایش بر تخت

1- Chavannes, «Documents», p. 143, note.

۲ - در تألیف **ثعالبی** اشاره‌ای به این حرب شده (لطایف، ۱۲۶)، به گفته وی چینیانی که **زیاد بن صالح** به اسارت گرفته بوده شیوه نهیه کاغذ را به سمرقندیان آموختند **ثعالبی** به کتاب «مسالك وممالك» اشاره می‌کند و محتملاً تألیف جیهانی را در نظر دارد. (به س ۵۵ رجوع شود). اشاره قدیم‌تری به این موضوع یعنی لشکرکشی زیاد در تألیف **ابن طیفور** دیده می‌شود (چاپ کلر، ۸) که گویا نقل کرده است:

(Gibb, «The Arab conquests», p 96; Chavannes, «Documents» p. 297 sq)

۳ - **بیچورین**، «مجموعه اخبار»، چاپ اول، III، ۲۴۳-۲۴۲.

Chavannes, «Documents», p. 151. sg

نشاندهند^۱. در سال ۱۳۵ هجری / ۷۵۲ میلادی فرمانفرمای اسروشنه از چینیان در مقابل اعراب یاری خواست ولی خواهش او رد شد^۲.

بدین طریق ابومسلم بردشمنان خارجی و داخلی غالب و پیروز شد. ولی وجهه و مقبولیت عامه عظیم وی میان بومیان خراسان - که او را نه تنها همچون نماینده قدرت دولت بلکه پیشوا و معلم دینی می‌دانستند - موجب هراس عباسیان گشت و ابومسلم ناگزیر شد با کسانی که تخت و سیر سلطنت خویش را مرهون وی بودند از در مبارزه درآید.

در سال ۱۳۵ هجری / ۷۵۳ - ۷۵۲ میلادی سباع بن النعمان و زیاد بن صالح که از طرف ابومسلم به حکومت ماوراءالنهر منصوب شده بودند بر اثر تحریکات محرمانه خلیفه سفاح خروج کردند ولی توفیق نیافتند.

سباع بن النعمان در آمل اعدام شد و زیاد را لشکریانش ترك گفتند و به نزد دهقان بارکث گریخت (رجوع شود به ص ۲۲۹) و دهقان امر کرد تا او را بکشند و سرش نزد ابومسلم فرستاد^۳. در این جنگ ابوداوود به ابومسلم کمک کرد. ولی بعدها تحریکات عباسیان در اوهم کارگر افتاد. و ابومسلم را به دربار خلیفه کشانده غدارانه به قتل رسانیدند (۱۳۸ هجری - ۷۵۵ میلادی). پس از این واقعه بالطبع هواخواهان ابومسلم دشمن عباسیان شدند. پس از مرگ وی بی‌درنگ ایرانیان در خراسان قیام کردند و این شورش

۱ - طبری، III، ۷۴، ۸۰ - ۷۹.

۲ - بیجورین، «مجموعه اخبار»، چاپ اول، III، ۲۴۳-۲۴۲.

(Chavannes, «Documents», p. 140)

۳ - طبری، III، ۸۲-۸۱.

بعد از دوماه خاموش گشت^۱. ولی فرقهٔ اجموسلم کماکان موجودیت خود را ادامه داد. و سران يك سلسله از نهضت‌های شیعه در ایران و ماوراءالنهر به نحوی از انحاء امر خویش را با نام اجموسلم مربوط می‌ساختند^۲. علامت مشخصهٔ این فرق (البته به‌هنگام نهضت آشکار) عبارت بود از رنگ سفید در لباس و پرچم. بدین طریق این فرقه که در گذشته به نام کسی که موجب پیروزی پرچم سیاه عباسیان گشته بوده [یعنی اجموسلم] عمل می‌کرد به اسم سپید جامگان (به عربی «مبیشه») خوانده شد. جوانب خاص سیاست عباسیان دانسته است.

نخستین افراد این دودمان مانند امویان فرمانفرمایان غیر مذهبی بودند و آشکارا از دانش یونانی حمایت می‌کردند و بویژه در عهد مأمون از تعلیمات منطقی و خردگرایی معتزله هواخواهی می‌شد. چیزی که ایشان را از امویان ممتاز می‌ساخت کوشش‌های آنان در زمینهٔ دولتمداری بود. امویان پیش از همه چیز پیشوایان قوم عرب بودند ولی عباسیان می‌خواستند دولتی پدید آورند که در قلمرو آن نواحی ایرانی نشین و تازی نشین با حقوق مساوی وجود داشته باشند. الگوی ایشان همانا دستگاه دولتی عالی ساسانیان بوده که اعراب بهترین نمونهٔ خرد و منطق دولت - مداریش می‌شمردند^۳. وزیران ایشان (این شغل را هم به معنی 'داری

۱ - طبری، ۱۲۰-۱۱۹.

۲ - نظام‌الملک، چاپ شفر، متن ۱۹۹، ۱۲۰۴، ترجمه، ۲۹۸، ۲۹۹.

۳ - جاحظ مشهور (متوفی به سال ۲۵۵ هجری/ ۸۶۹ میلادی) در اثر خویش تحت عنوان «مناقب الانtrak» (از نسخه‌ای که بارون و. ر. روزن در اختیار من گذاشته استفاده می‌کنم) می‌گوید:

«اهل الصين في الصناعات واليونانيون في الحكم و آل ساسان في الملك والانtrak»

عباسیان^۱، ایجاد کردند) که از زمان خلیفه منصور به خاندان مشهور ایرانی برمکیان تعلق داشتند نیز (رجوع شود به ص ۱۹۲/۱۹۳/۱۹۵ اصل) خویشتن را جانشینان خود رجمهر و دیگر رجال نیمه افسانه‌ای عهد ساسانی می‌دانستند.^۲

وظیفه حکام نواحی و من جمله حاکم خراسان نیز تابع همین اصل بوده و کماکان ماوراءالنهر به فرمان وی بوده است. دوبار، مانند زمان ساسانیان، فرزند رئیس دولت در رأس امور آن خطه قرار گرفت و این خود اهمیت حکومت خراسان را می‌رساند. خراسانی که در آن مبارزه علیه دشمنان خارجی و داخلی بادشوارهای خاصی روبرو بوده. وظیفه والی عبارت بود از تحکیم اساس سازمان دولت با روح سنن زمان ساسانی و متحد ساختن همه طرفداران نظم و آرامش و سرکوبی عناصر ناآرام و جنگ با امیران متبوع نافرمان و متحدان صحرائنشین ایشان. سلطه اسلام در سراسر آن سرزمین بطور کامل وقتی مستقر گشت و امنیت تام و تمام خارجی و داخلی فقط زمانی استوار شد که

→ فی العروب، بر دیگران مزیت دارند. این رساله را در سال ۱۹۰۳ وانفلوتن تحت عنوان «رسالة فی فضائل الانراک» رجوع شود به فهرست کتاب شناسی» منتشر کرده و توسط ه. یوگر به زبان انگلیسی ترجمه شده است «رجوع شود به فهرست کتاب شناسی».

مستخرج به بالا از ص ۶۸۲ منقول است.

۱ - درباره استعمال کلمه «وزیر» قبل و بعد از دوران عباسیان رجوع شود به:

(بوژه ص ۲۵۸) Barthold, «šū'ābija»

۲ - نظام الملک، چاپ تفر، متن، ۱۵۰-۱۵۱، ترجمه ۲۲۳-۲۲۴، >

حاشیه نسخه بارتولد (چاپ انگلیسی) در اینجا چنین یادداشت شده، «شاره Pelliot 15

به La Théorie des quatre fils du ciel» 97-125, ۱۹۲۳ T'oungpao

(رجوع شود به Pelliot, «notes Sur le Turkestan» p. 15) - تحریریه >

به جای حکام زودگذر، امیران موروثی از میان اشراف بومی که با اوضاع محل نیک آشنا و از اعتماد مردم برخوردار بوده‌اند در رأس امور آن خطه منصوب و مستقر شدند. بدیهی است که این فرمانفرمایان بیشتر به نفع خویش و کمتر به سود خلفا عمل می‌کردند و چیزی نگذشت که تابعیت ایشان در برابر خلفا به اسمی بی‌مسمی مبدل شد.

ولایت عباسیان که قبل از آغاز دودمان طاهریان در خراسان حکومت می‌کردند ناگزیر قیامهای بسیاری را که از طرف اعراب و با ایرانیان برپا می‌شده، فرونشاندند. پس از سرکوبی عصیان شریک چندین بار اعراب شیعه بخارا دست به شورش زدند. حتی جانشین دوم ابومسلم یعنی عبدالجبار بن عبدالرحمن در سال ۱۴۰ هجری / ۵۸ - ۷۵۷ میلادی، فرمود تا مجتبی بن حریش الاقصاری حاکم عرب بخارا را بخاطر تمایلی که به علویان داشته اعدام کنند^۱. در زمان خلیفه مهدی (۱۶۹-۱۵۹ هجری / ۷۸۵-۷۷۵ میلادی) در حدود سال ۱۶۰ هجری / ۷۷۷ میلادی یوسف البرم خارجی مولای قبیله ثقیف در بخارا قیام کرد^۲. بنا به گفته گردیزی^۳ عملیات جنگی بیشتر در بخش شمال غربی افغانستان وقوع یافته بوده زیرا یوسف مروالرو و طالقان و گوزگان را به تصرف در آورد. بعدها در زمان خلیفه مامون مجبور شدند قیام نواده یوسف را که منصور بن عبدالله نام داشت خاموش کنند^۴. یک سلسله نهضت‌های خوارج در سجستان و بادغیس نیز وقوع یافت. حتی در زمان طاهریان و

۱ - طبری، III، ۱۲۸.

۲ - یعقوبی، «تاریخ»، II، ۴۷۹-۴۷۸، یعقوبی، «کتاب البلدان»، ۳۰۴-۳۰۳.

۳ - نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۴، نسخه کمبریج، ورق b ۷۵.

۴ - یعقوبی، تاریخ، II، ۵۴۶.

سامانیان نیز سجستان کانون شورش و عصیان بوده . در حدود سال ۱۵۰ هجری ۷۶۷ میلادی در بادغیس يك نهضت مذهبی ایرانی برپا شد . شناس که در رأس این نهضت قرار داشته می خواست کار به آفریدند که از طرف ابومسلم اعدام شده بود ، تعقیب کند^۱.

اما راجع به «سیدجامگان» یعنی فرقه ابومسلم... فعالیت ایشان در واقع هرگز موقوف نگشت (این فرقه حتی در قرن ۱۲ میلادی - ۶ هجری - نیز وجود داشته) گرچه ندرتاً به صورت علنی تجلی می کرده . پس از قتل ابومسلم اسحق که یکی از پیروان وی بوده در ماوراءالنهر علم شورش برافراشت . اسحق مردی بی سواد بود و او را «ترك» می خواندند . زیرا که زمانی به دستور ابومسلم به سمت سفیر به نزد ترکان رفته بود. وی خویشان را جانشین زرتشت نیز می خوانده و به گفته او زرتشت زنده بوده و به زودی می بایست برای استقرار کیش خویش ظهور کند^۲ . شورش فرو نشانده شد ولی نخستین جانشین ابومسلم که به ولایت خراسان منصوب گردیده بود یعنی ابوداود در سال ۱۲۰ هجری / ۷۵۷ میلادی به دست قاتلی که از فرقه مزبور بود کشته شد^۳ . عبدالعبار جانشین ابوداود که از دولت خلیفه ناخشنود بود ، خود در سال ۱۴۲ هجری / ۷۵۹ میلادی با شورشیانی که در تحت ریاست جراز بودند منحل شد و پرچم سفید برافراشت^۴ . وی شکست خورد و به هنگام گریز در

۱ - محمدیزی ، نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۹۲ ، نسخه کمبریج ، ورق ۷۴۵ .

۲ - فهرست ، ۳۴۵ .

۳ - در نسخه خطی اکسفورد محمدیزی ، ورق ۹۰ ، چنین است ؛ نسخه کمبریج ، ورق ۷۳۸ ؛ به گفته طبیری (III ، ۱۲۸) «کسانی از لشکریان» او را کشتند .

۴ - محمدیزی ، نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۹۱ . نسخه کمبریج ، ورق ۷۳۸ .

«علم سپید کرد» ، نیز رجوع شود به ^۱

Van Vloten, «Zur Absidengeschichte», S. 216 - 217

نزدیکی مروالروذ زیردستان عرب وی او را گرفته تسلیم دولت کردند.^۱ قیام هاشم بن حکیم^۲ که در پیرامون مرو وقوع یافت خطرناکتر بود. هاشم قبلاً در خلعت ابدومسلم و پس از او عبدالجبار بوده. بنا به گفتهٔ گردیزی و نرشخی، وی در زمان حکومت حمیدبن قحطبه یعنی پیش از آغاز سال ۱۶۰ هجری، ۷۷۶ میلادی قیام کرده بود. هاشم به پیروان خویش اعلام کرد که خداوند در وجود او نجسم یافته، همچنان که پیش از او در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ابدومسلم حلول کرده بوده. وی همیشه صورت را به پارچه‌ای سبز می‌پوشید و می‌گفت که آدمیان قادر به تحمل نوری که از چهرهٔ او ساطع است نمی‌باشند. بدین سبب اعراب به وی لقب «مقنع» («نقاب‌دار» یا «پوشیده از نقاب») دادند.^۳ خبری هست که نقاب می‌بایست زشتی صورت این پیامبر را از انظار پیروانش پنهان دارد. ولی معلوم نیست این خبر تا چه حد صحیح است. مقنع در اطراف کش و نسف حد اکثر موفقیت را کسب کرد و مردم قریهٔ سوبخ پیش از دیگران به هواداری او برخاستند. گذشته از این «سید - جامگان» در بخارا و سغد مستقر شدند و در بخارا خود بخار خدات [منیات بن طغشاده]^۴ وی را یاری کرد. ده نرشخ دیربازی مقر اصلی پیروان بخارائی

۱ - طبری، III، ۱۳۵. به گفتهٔ گردیزی این اشخاص از قبیلهٔ ازد بودند.

۲ - نرشخی مفصل‌تر از همه دربارهٔ وی سخن می‌گوید (چاپ شفر، ۷۴-۶۳).
> دربارهٔ قیام سالهای ۱۶۰ تا ۱۶۷ هجری نیز رجوع شود به: عینی، «عصیان مقنع»، یا کوپوسکی، «قیام مقنع» - تحریریه.

۳ - در رمان *کوهاس مور* (Lalla Rookh) - لاله رخ - او «پیامبری است زیرستر». رجوع شود به اخبار منابع عربی که ۱. براون نقل کرده،

(Browne «A Literary History», vol I, p 138 Sq.)

۴ - نرشخی، چاپ شفر، ۹.

ممنوع بوده . وی ترکان را نیز به یاری خواست . آخرین پناهگاه ابن معلم دینی دژی کوهستانی بوده در حوالی کش . این شورش در زمان مسیب بن زهیر [الضبی]^۱ (۱۶۴ تا ۱۶۷ هجری / ۷۸۳-۷۸۰ میلادی) سرکوب شد . پس از آن بهارخداات بنیات که به شورشیان حسن توجه و تمایل داشت در فرخش به دست سواران خلیفه کشته شد . با این حال فرقه مزبور کماکان در اطراف کش و نسف و پاره‌ای از دهکده‌های بخارا وجود داشته . اسامی دهکده‌های اخیرالذکر را مترجم کتاب فرسخی [تاریخ بخارا]^۲ نقل کرده ، ولی میان اسامی قرائی که از طریق منابع دیگر به دست ما رسیده دیده نمی‌شود ، مگر اینکه به جای زرماز زرممان و یا (به ص ۲۳۴-۲۳۲ رجوع شود) زرماز (به ص ۲۹۵ ، جدول فصل اول ، رجوع شود) بخوانیم . قصر عمر در تألیف سماعی^۳ به صورت قصر عمیر آمده و موضع آن معلوم نیست . مقدسی از وجود «سپید جامگانی که رسوم ایشان به رسوم زندیقان (ثنویان) شبیه است» صحبت می‌دارد^۴ . به گفته مؤلف نسخه خطی قوماسخی [حدودالعالم] بیشتر

۱ - به گفته فرسخی (چاپ شفر ، ۷۰) مسیب در ماه جمادی‌الاول و به قول همزه اصفهانی (متن ، ۲۲۲ ، ترجمه ۱۷۳-۱۷۲ ، در ترجمه بنطا زهیرین مسیب نامیده شده) در جمادی‌الثانی سال ۱۶۳ هجری وارد شد . به گفته گردیزی (نسخه خطی اکفورد ، ورق ۹۵ ، نسخه کمبریج ورق b ۷۶) مسیب در جمادی‌الاول ۱۶۶ هجری وارد خراسان شد و فقط هشت ماه حکومت کرد .

۲ - فرسخی ، چاپ شفر ، ۷۳ . کوشک خشتوان شاید همان رباط کاخشتوان باشد که دهکده و رستاق هم بدان نام خوانده شده‌اند . رجوع شود به ما قبل ص ۲۷۳ و متن ، ص ۶۴ (سماعی ، چاپ مارگولیوس ذیل «الکاخشتوانی»)

۳ - متون ص ۶۶ (سماعی ، چاپ مارگولیوس ، ذیل کلمه «المیضی»)

۴ - مقدسی ، ۳۲۳ .

«سفیدجامگان» در میان مردم روستائی ایلاق بوده‌اند^۱ [حدود العالم، چاپ ستوده، ص ۱۱۴، «ایلاق ... کیش سپیدجامگان دارند...»]

علل شورشی که رافع بن لیث، نواده نصر بن سیار در سال ۱۹۱ هجری (۸۰۶ میلادی) برپا کرد و همچنین سبب موفقیت این مرد عاصی در آغاز قیام خویش چندان روشن نیست.

خانندان نصر ظاهراً با حکمفرمائی عباسیان از در سازش درآمده بوده. پدر رافع بن لیث (طبری^۲ وی را مولای خلیفه مهدی می‌خواند) و پسر عم وی به نام حسن بن تمیم در جنگ علیه مقنع شرکت کرده بودند^۳. طبری^۴ منشاء قیام رافع بن لیث را علل و اغراض خصوصی می‌داند و به ویژه روی مجازاتی که به جرم زنا به فرمان خلیفه در حق او اعمال شد تکیه می‌کند. معلوم نیست که رافع به چه وسیله توانست بومیان را به سوی خویش جلب کند و حاکم سمرقند را بکشد و آن شهر را به تصرف درآورد. ساکنان نصف خود از رافع علیه دولت استمداد کردند. رافع «صاحب شاش و ترکان وی را» به نزد ایشان فرستاد^۵. بنا بر این صاحب شاش متحد عاصیان بوده. گذشته از این یعقوبی^۶ می‌گوید که ساکنان فرغانه و خجند و اسروشنه و صفانیان و بخارا و خوارزم و ختل هواخواه رافع بوده‌اند. حتی تفرغزان و قارلیقان

1 - Barthold, «Die Altürkischen Inschriften» S. 22.

۲ - طبری، III، ۴۸۴ :

۳ - گروه‌بزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۳، نسخه کمبریج، ورق a ۷۵.

۴ - طبری، III، ۷۰۸-۷۰۷.

۵ - همانجا، ۷۱۲.

۶ - [یعقوبی] «تاریخ»، II، ۵۲۸.

[قرلقان، قرلخان] و تبیان دستجات کمکی برای رافع فرستادند^۱. این شورش فقط در سال ۱۹۵ هجری / ۸۱۰ میلادی سرکوب شد. رافع که ترکان در سال ۱۹۴ هجری (۸۰۹ میلادی) ترکش گفته بودند^۲ «چون از حکومت عادلانه مأمون اطلاع یافت»^۳ تسلیم وی گشت و مورد عفو کامل قرار گرفت.

بدین قرار معلوم می‌شود که ترکان در اغتشاشات ماوراءالنهر دست داشتند و ضمناً شورشیان گاه خود آنان را به یاری می‌خواندند. ولی دیگر در آن زمان اعراب با نیروهای مهم ترکان - نیروهای عظیمی که در زمان امویان وارد کارزار می‌شدند - مواجه نگشتند. پس از سقوط دولت تورغشان و شکست چینیان در مرز ماوراءالنهر، دو دولت تأسیس شد: هفت آب و بخش شرقی ناحیه سیردریا را قارلیغان [قرلقان، قرلخان] - که در سال ۱۴۹ هجری (۷۶۶ میلادی) سویساب - یعنی پایتخت سابق تورغشان را اشغال کرده بودند - در تصرف داشتند. در بخش سفلی سیردریا دولت غزان تشکیل یافت. ظاهر آغزان نیز مانند تغزغان مشرق ترکستان بخشی از ترکان غربی بودند که پس از مرگ سولو متفرق و پراکنده شده بودند^۴. تغزغانی را که در وقایع آغاز قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) در ماوراءالنهر شرکت کرده بودند، ظاهراً باید با غزان سیردریا یکی دانست نه با تغزغان ترکستان شرقی^۵. این صحرانشینان ظاهر آبه قصد کشورگشائی به ماوراءالنهر لشکر کشی نمی‌کردند و به دستبردواری

۱ - یعقوبی، همانجا.

۲ - طبری III، ۷۷۵.

۳ - طبری/۷۷۷.

۴ - marquart, «Die Chronologie», S. 24 - 25. Barthold, «Die Altürkischen Inschriften», S. 28.

۵ - رجوع شود به: Barthold, «Ghuzy».

رساندن به فرمانروایان بومی و عاصیان عرب اکتفای نمودند. به منظور دفاع کشور از دستبردها و حملات ناگهانی حصارهایی در راشت و اطراف بخارا و شاش احداث شده بوده.^۱ از اینجا چنین مستفاد می‌گردد که اعراب، برغم پیروزی زیادین صالح از تصرف نواحی واقع در شمال دره چرچیک امتناع ورزیدند. بر روی هم اطلاعات ما در باره لشکر کشیهائی که علیه فرمانروایان نافرمان محلی و خانهای ترك صورت گرفته بوده، اندك است. در زمان منصور (۱۳۷ تا ۱۵۹ هجری / ۷۷۵ - ۷۵۴ میلادی) لیث «مولای امیر المؤمنین» (محتملاً پسر نصر بن سیار رجوع شود به ما قبل) به فرغانه اعزام شد.

در آن زمان پادشاه فرغانه در کاشغر می‌زیست. اعراب وی را مجبور کردند که صلح و امان بخواهد و خراج هنگفتی بپردازد. پادشاه یکی از اعیان را به نام جانیجور (جایجور؟) به سفارت نزد اعراب فرستاد. اعراب از او خواستند که اسلام بپذیرد. وی سخت امتناع ورزید و تا زمان به تخت نشستن خلیفه مهدی (۱۵۹ هجری / ۷۷۵ میلادی) در زندان باقی ماند. و در مقابل اصرار شدید همواره پاسخ می‌داد که «من به پادشاهی که به سفارتم فرستاده خیانت نمی‌کنم».^۲ در عهد فرمانروائی مهدی (۱۵۹ تا ۱۶۹ هجری / ۷۷۵ - ۷۸۵ میلادی) و مقارن زمان شورش یوسف البرم (به ما قبل ص ۴۳۵ بنگرید) احمد بن اسد به فرغانه لشکر کشید.

در این مورد پابخت پادشاه فرغانه کاسان نامیده شده^۳ و بالنتیجه معلوم می‌شود که پادشاه مزبور کشور و دولت خویش را بازیافته بوده. چیزی از این

۱ - رجوع شود به ما قبل ص ۱۸۱، ۲۶۵ - ۲۶۳، ۳۸۶ - ۳۸۴ اصل.

۲ - یعقوبی، «تاریخ»، ۱۱۰، ۴۶۶ - ۴۶۵.

۳ - همانجا، ۴۷۸، رجوع شود نیز، Barthold, «Farghana» (EI:II).

واقعه نگذشت که مهدی به وسیله سفیران خویش از عده ای از پادشاهان خواست تا مراتب اطاعت و انقیاد خود را ابراز داشته با وی بیعت کنند و بیشتر ایشان خواست او را اجابت کردند. در این مورد من جمله از اشخید سفد و الفشین اسروشنه و پادشاه فرغانه و جبغوی قارلیغ [قهرلق، خورلق] و خاقان تغزغان و «طرخان پادشاه ترکان (شاید فرمانفرمای شاش) و پادشاه تبت و حتی امپراطور چین نام برده شده است^۱. در زمان هرون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۴ هجری / ۸۰۹ تا ۷۸۶ میلادی) والی غطریف بن عطا (۱۷۶ تا ۱۷۷ هجری) عمرو بن جمیل را به فرغانه گسیل داشت تا لشکریان جبغوی قارلیغ [قهرلق، خورلق] را از آنجا بیرون کند^۲. والی فضل بن یحیی البرمکی (۱۷۹-۱۷۸ هجری) اقداماتی موفقیت آمیز در ماوراءالنهر به عمل آورد. پادشاه اسروشنه برای عرض مراتب اطاعت به نزد وی آمد و حال آنکه «پیش از آن پیش هیچ کس نیامده بود و هیچ کس را فرمان نبرده بود»^۳. مأمون به هنگام اقامت خویش در خراسان (۱۹۴ تا ۲۰۳ هجری / ۸۱۸-۸۰۹ میلادی) به ناچار به سفد و اسروشنه و فرغانه لشکر فرستاد. و در عین حال فرمانفرمایان آن نواحی را به وسیله سفیران خویش به بیعت و

۱ - یعقوبی، تاریخ، ۴۷۹، ۱۱.

۲ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۶؛ نسخه کمریج، ورق b ۷۷، «عمرو (در نسخه خطی «عمر» نوشته شده) بن جمیل را بفرستاد تا جبغویه را (در نسخه خطی، «جنوبه را» نوشته شده) از فرغانه بیرون کرد». درباره عمرو بن جمیل رجوع شود به «متون»، ص ۲، (گردیزی).

۳ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۷؛ نسخه کمریج، ورق e ۷۸، «و چنان خره که ملک [چاپ بنیاد فرهنگ، خار آخره] سرشته بود پیش او باز آمد که پیش هیچ کس نیامده بود و هیچ کس را فرمان نبرده بود».

ابرا از اطاعت دعوت کرد^۱. ابن الاثیر داستان لشکر کشی اعراب را در سال ۱۹۴ هجری/ ۸۱۰ میلادی علیه شهر کولان (اکنون «تارنی» نامیده می شود و در ناحیه «آتولی-آتا» قرار دارد) نقل می کند که در طی آن صوفی شفیق بن ابراهیم پهلخی مقتول شد^۲. مأمون پیش از آغاز جنگ علیه خلیفه امین (۱۹۵ هجری/ ۸۱۱ میلادی) به وزیر خود فضل بن سهل شکایت می کرد که مجبور است جنگ را در ناساعدترین شرایط آغاز کند: زیرا که جبغوی (قارلیغ) [قزلق، خزلق] از اطاعت سرپیچی کرده و «خاقان صاحب تبت» نیز نافرمانی می کند و شاه کابل آماده حمله به نواحی مجاور متصرفات خویش در خراسان می گردد و شاه اقرار^۳ از پرداخت خراج سر باز زده و حال آنکه پیشتر می پرداخته. فضل به مأمون اندرز داد که نامه هایی به جبغو و خاقان نویسد و نواحی را که آنان متصرف بودند به ایشان عطا کند و نوید دهد که در مبارزه با (دیگر) شاهان ایشان را یاری خواهد کرد. و برای شاه کابل هدایائی ارسال کند و پیشنهاد انعقاد پیمان صلح نماید و گفت که شاه کابل با طیب خاطر به چنین پیشنهادی رضا خواهد داد. و خراج یکساله را به رسم مرحمت و عنایت به پادشاه اترار ببخشد^۴. ظاهراً بر اثر این اقدامات و دیگر قدمهای همانند توانستند، لااقل بظاهر کشور را آرام کنند.

اما در مورد اداره امور داخلی کشور، بنا به گفته مورخان، بیش از

۱ - بلاذری، ۴۳۰.

۲ - ابن الاثیر، چاپ تورنیرک، IV، ۱۶۴. کولان در گزارش سفر به آسیای

میانه، من یذکر شده، ص ۲۱. ۳۱، رجوع شود نیز، P. 27، «Grenard, La légende».

۳ - در متن، «اترار بنده»، در نسخه خطی، «ایراز بنده».

۴ - طبری، III، ۸۱۶-۸۱۵.

همه ابدوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی^۱ (۱۶۷ تا ۱۷۱ هجری) و فضل بن یحیی البرمکی^۲ (۱۷۸ تا ۱۷۹ هجری) برای عمران و آبادی کشور بذل مساعی کردند و دیگر ولات بیشتر فقط در اندیشه اندوختن ثروت شخصی بوده اند. پاره‌ای از ایشان مانند عبدالجبار بن عبدالرحمن^۳ و مسیب بن زهیر^۴ بیدرنگ پس از انتصاب خویش به سمت حکومت خودکامانه میزان مالیاتها را افزودند. خود کامگی حکم را دولت مرکزی غالباً بدون مجازات می گذاشت: علی بن عیسی بن ماهان یکی از حکام سودجو بود که بیش از ده سال در شغل

۱ - «توتون»، ص ۲ (گردیزی).

۲ - گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۵، نسخه کمبریج ورق ۷۷) ورود سفیر فضل را به مرو به ماه محرم سال ۱۶۷ هجری مربوط می داند (اوت ۷۸۳ میلادی) و ورود خود فضل را در ماه ربیع الاول (اکتبر) همان سال ذکر می کند. حمزة اصفهانی همین ماهها را ذکر کرده ولی سال را ۱۶۶ هجری می نویسد (متن، ۲۲۲، ترجمه ۱۷۳ در اینجا ترجمه خطاست). طبری (III، ۵۱۷) و نرشخی (چاپ شفر، ۳۲) انتصاب فضل را مربوط به سال ۱۶۶ هجری می سازند ولی درباره زمان ورود او سخنی نمی گویند. ۳ - طبری، III، ۶۳۱. فضل در مدت کوتاه حکومت خویش قادر نبود همه اقداماتی را که به او نسبت داده شده به عمل آورد. رجوع شود به Barthold.

«Barmakiden»

۴ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۱؛ نسخه کمبریج، ورق ۷۳، «خراج مرو و بلخ و بسیار از شهرهای خراسان زیادت کرد». عبدالجبار را متهم کردند که رئیسان خوارزمیان را کشته (طبری، III، ۱۳۴).

۵ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۵؛ نسخه خطی کمبریج، ورق ۷۶، «بر وظیفه خراج زیادت کرد و رعایا از وی گله کردند تا مهدی او را مزول کرد».

خویش باقی ماند^۱ (از ۱۸۰ هجری) زیرا که حاصل اخاذیهارا با خلیفه هارون الرشید تقسیم می کرد^۲. اهالی نواحی فرمانبردار کماکان می بایست خدمت نظام انجام دهند؛ فضل بن یحیی در خراسان سپاه کثیر العده ای از ایرانیان تشکیل داد و به گفته طبری^۳ در حدود ۵۰۰۰۰ نفر گرد آورد (ظاهراً این رقم مبالغه آمیز است) و از آن عده ۲۰۰۰ نفر به بغداد گسیل گشت و بقیه در خراسان باقی ماندند. این سپاه «عباسی» خوانده شد و علت تسمیه ظاهراً این بوده که سپاه مزبور تکیه گاه آن دودمان می بایست باشد.

در داستان جنگ علی بن عیسی با حمزه عاصی، از لشکریان «سغدیان و نخشبیان»^۴ یاد شده. در میان سپاهیان طاهر بن حسین، به هنگام لشکر کشی وی به عراق (۱۹۶ هجری/۸۱۱ میلادی) ۷۰۰ نفر خوارزمی دیده می شده^۵. باید به یکی از اقدامات حکام عباسی که بلاشک در زندگی اقتصادی سرزمین ماوراءالنهر تأثیر مهمی داشته اشاره کنیم و آن رایج ساختن سکه های پول کم عیار بوده. به گفته نرشخی^۶ نخستین کسی که در بخارا درهم نقره

۱ - به گفته طبری (۷۱۳، III) و گودیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۸، نسخه کمبریج، ورق ۷۹ b) وی در سال ۱۹۱ هجری (۸۰۷-۸۰۶ میلادی) معزول شد و به گفته حمزه اصفهانی (متن، ۲۲۵؛ ترجمه، ۱۷۵) در ربیع الثانی، ۱۹۳ هجری (آوریل ۸۰۸ میلادی).

۲ - طبری، III، ۷۰۴-۷۰۳.

۳ - همانجا، ۶۳۱.

۴ - گودیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۸؛ نسخه کمبریج ورق ۷۹ b، سغدیان و نخشبیان صبر کردند تا حمزه ستوه شد پس حمله آوردند و پارانته را بکشتند و بر روی حمزه جراحت کردند.

۵ - طبری، III، ۸۰۰.

۶ - چاپ شفر، ۳۶-۳۴.

ضرب کرد بخارخداات کانا بوده که سی سال حکومت کرد. درهم‌ها از نقره خالص ضرب می‌شده. و تصویر بخارخداات که تاجی بر سر داشت بر آن منقور بوده. در پایان قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) سکه‌های مزبور از جریان ناپدید گشتند و سکه‌های خوارزمی جای آنها را گرفتند. بخارا ئیان که از این حادثه ناراضی بودند از غطریف بن عطا خواستند که سکه‌های نقره‌ای مانند درهم‌های بخارخدااتان برای ایشان ضرب کند ولی این سکه‌ها فقط برای نیازمندی محل به کار رود و از حدود آن ناحیه خارج و صادر نشود. چون نقره در آن زمان گران بود غطریف با موافقت نمایندگان شهر سکه‌ای از ترکیب شش فلز: طلا و نقره و سرب و قلع و آهن و مس - ضرب کرد. این سکه‌ها با تصاویر پیشین ولی با نام غطریف ضرب شدند و بدین سبب بنام غطریفی خوانده شد. ساکنان بخارا نخست از قبول آن درهم‌های سیاه سرباز زدند. بدین سبب نرخی اجباری برقرار شد که شش درهم غطریفی برابر بایک درهم نقره خالص باشد. در مورد پرداخت مالیات و خراج نیز درهم‌های غطریفی به نرخ مزبور پذیرفته می‌شده. خراج بخارا و حومه تا آن زمان اندکی کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درهم بوده و بعد از آن به مبلغ ۲۱۶۸۵۶۷^۲ درهم غطریفی تعیین شد. چیزی

۱ - استاد ن. ای. وسلوفسکی (J.MNP, ۱۸۹۷, ص ۴۶۸-۴۶۷) معتقد است که اگر سخنان نوشخی را به صورت زیر ترجمه کنیم (چنانکه لوخ کرده) صحیح‌تر باشد، «خراج بخارا در قدیم ۲۰۰۰۰۰ درم بود و این کم بوده. ولی ما دلیلی نداریم که متن فارسی را چنین قلب و مسخ کنیم. از قلمی که بعد نقل کرده‌ایم نشان می‌دهند که خراج در واقع اندکی کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درم سفید یا ۱۲۰۰۰۰۰ درم غطریفی بوده. (متن «تاریخ بخارا» چاپ تهران، ص ۴۴، چنین است، «خراج بخارا در قدیم دویست هزار درم نقره بود و چیزی کم.»)

۲ - اینجا در متن کلمات «وصد» افتاده (رجوع شود به نوشخی، چاپ شفر، ۳۱). مقدسی (۳۴۰) رقم دیگری نقل کرده (۱۱۶۶۸۹۷ و پائین تر ۱۱۶۶۸۷۷). این خرداذه (۲۷) رقم ۱۱۸۹۲۰۰ را آورده.

نگذشت که نرخ غطریفی بالا رفت - زیرا که قیمت آن با درهم نقره برابر گشته بود ولی رقم خراج تقلیل نیافت - و بدین منوال بخارا ثیان بناچار می-بایست شش برابر خراج پیشین را پردازند . بعدها قیمت غطریفی بیش از پیش بالا رفت. در سال ۲۲۰ هجری / ۸۳۵ میلادی در برابر ۱۰۰ درهم سفید فقط ۸۵ درهم غطریفی و در سال ۵۲۲ هجری / ۱۱۲۸ میلادی تنها ۷۰ غطریفی می پرداختند .

صحت و دقت این گفته ها مشکوک است . در بخارا به ضرب سکه کم عیار - مانند خوارزم - بدان سبب مباردت شده بوده که پول از حدود آن ناحیه خارج نشود . مقدسی^۱ درباره خوارزمیان چنین می گوید : «ایشان بهای درهم را چهار دانگ^۲ معین کردند تا بازرگانان درهم را از سرزمین شان خارج نکنند . و تاحال حاضر نقره به نزد ما وارد می شود (ظاهراً مؤلف اینجا از قول خوارزمیان سخن می گوید) و از نزد ما صادر نمی گردد». بدین قرار علت ضرب سکه شش فلزی به جای نقره خالص گرانی بهای نقره نبوده بلکه سبب وظیفه تازه ای بوده که پول جدید می بایست انجام دهد و درسخی نیز در آن باره سخن گفته . بنابراین بخارا ثیان هیچ دلیلی نداشتند که غطریفی را نپذیرند . علت سقوط سریع نرخ پول نقره درهم هیچکس نگفته . به احتمال اقوی درهم قدیم بر اثر سایش و کم شدن وزن ارزش خود را ازدست داده بوده . بدین سبب اگر رقم خراج به درهم غطریفی تعیین شده بوده دولت نمی توانست این رقم را پس از افزایش ارزش غطریفی - یعنی بعد از سقوط بهای درهم سفید - تقلیل دهد و

۱ - در متن کلمه « صد » افتاده .

۲ - مقدسی ، ۲۸۶ (De Goeje «Das alte Bett des Oxus», S. 100)

۳ - درجای دیگر ۴-۱/۴ (مقدسی، ۱۰۹۱۳۴۰ De Goeje «Das alte Bett des Oxus» S. 109)

درهم معمولی ۶ دانگ وزن داشت .

چنین تقاضائی از دولت بی مورد می بود . مقدسی^۱ نیز می گوید که درهم های سیاه که در ماوراءالنهر رایج بوده اند در آنجا به درهم سفید ترجیح داده می شدند . متأسفانه در باره اینکه غطریفی به چه نرخى با درهم کوفى و فلس (مسكوك مسين) مبادله می شده اطلاعى در دست نیست . درباره مبادله غطریفی با فلس در تألیف ابن حوقل^۲ و مبادله آن با نقره در کتاب نرشخی^۳ - در شرح وقایع سال ۲۶۰ هجرى / ۸۷۲ میلادى سخن رفته است . ولى درهمیك از دو مورد نرخ مبادله ذکر نشده^۴.

درهم غطریفی در نوع خود تنها نبوده . مورخان و جغرافیون ، گذشته از درهم خوارزمی سه نوع دیگر از درهم های کم عیار را ذکر کرده اند که در ماوراءالنهر خراج به آن پرداخته می شده ؛ یعنی درهم محمدی و مسیبی و غطریفی . درهم محمدی ، بنا به گفته گردیزی^۵ ، در عهد محمد بن دهنده که نامش در میان حکام خراسان دیده نشده متداول گشت . محتملاً وی یکی از حکام عرب ماوراءالنهر و تابع والى خراسان بوده . درهم مسیبی را مسیب بن زهیر (۱۶۲ تا ۱۶۷ هجرى / ۷۸۳-۷۸۰ میلادى) ضرب کرده بوده . به گفته ابن خرداذبه^۶ (اخبار مربوط است به سالهای ۲۱۱ و ۲۱۲

۱ - مقدسی ، ۳۴۰ .

۲ - ابن حوقل ، ۳۶۳ .

۳ - چاپ شفر ، ۷۶ .

۴ - > در باره نرخ غطریفی رجوع شود به ماسون ، در موضوع « درهم های سیاه » ، داویدویچ ، « گنج ترمذ » . - تحریریه . <

۵ - نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۹۵ ، نسخه کمبریج ورق ۱۷۶b ، در درم مسیبی (در نسخه خطی ، مسمی) بدو باز خوانند چنانکه غطریفی به غطریف بن عطا الکندی و محمدی به محمد بن دهنده و این درمها باروی و ارزیز آمیخته باشد .

۶ - ابن خرداذبه ، ۲۸-۲۷ .

هجری) در خوارزم مالیات وخراج به پول خوارزمی پرداخته می‌شده و در شهرهای ترك نشین که جزو متصرفات نوح بن اسد بوده به پول خوارزمی و مسیبی - هردو - تأدیه می‌گردیده و در شاش و ابلاق و خجند به سکه مسیبی و در اسروشنه قسمتی از خراج به پول مسیبی ولی بیشتر با سکه محمدی پرداخت می‌شده و در فرغانه و سغد و کش و نسف به پول محمدی و در بخارا با سکه غطریفی کارسازی می‌گردیده. از مراتب فوق پیداست که هر يك از سه نوع سکه کم عیار مذکور در خطه جغرافیائی معینی رایج بوده. اما راجع به شکل ظاهری این سکه‌ها... به گفته جغرافیون تفاوت عمده‌ای میان این انواع وجود نداشته. بر همه مسکوکات مزبور تصاویری منقور بوده که با پولهای متداول اسلامی فرق فاحش داشته^۱ و به گفته ابن حوقل^۲ حتی خطوط نامفهومی بر آنها نوشته شده بوده. چیزی نگذشت که منشاء این سکه‌ها فراموش شد. هم در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، بنا به گفته مقدسی^۳ افسانه‌ای شایع بوده که سمعانی^۴ نیز نقل کرده که سه برادر به نام محمد و مسیب و غطریف ماوراءالنهر را بتصرف خویش در آورده به نام خود درهم سکه زدند.

بررسی مسائل سکه‌شناسی و تحقیق در این که انواع مختلف درهم‌های کم‌عیار مکشوف در آسیای میانه که از روی نمونه پول نقره محلی پیش از

۱ - استخری، ۳۱۴.

۲ - ابن حوقل، ۳۶۳.

۳ - مقدسی، ۳۴۰.

۴ - «مثنوی»، ص ۵۸ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الریوندی»).

مقدسی از زمان حکومت سه برادر چیزی نمی‌گوید. به گفته سمعانی ایشان بلافاصله پس از سعید بن عثمان در ماوراءالنهر حکومت کردند.

اسلام ضرب شده بوده جزو کدام يك از سه نوع سابق الذکر می باشند ، از
 حیطه مقدرات ما بیرون است^۱. سکه شناسان دو گروه اصلی مسكوك آسیای
 میانه در دوران قبل از اسلام تشخیص داده اند: مسكوكات خوارزمی و سغدی.
 روی مسكوكات خوارزمی تصویر نیم تنه پادشاه (صورت بدون ریش) و در
 پشت سکه تصویر قربانی گاه و آتش مقدس منقور است . در یکی از سکه ها
 تصویر شتری دیده می شود که به سوی راست می رود . اما راجع به نوشته
 روی سکه (... ۰.۷.۲۰ . مارکوف به حدس Mazda hodat (مژدا خدات -
 صاحب و فرمانروای مطلق) خوانده و استاد^۱. دونر Malka sadak
 مبتدا صندق ، « شاه عادل » همچنان که در سکه های اشکانی دیده می شود
 Βασιλεὺς ὁ δαίκατος قرائت کرده . سکه های سغدی چند نوع می باشد ولی
 بر همه آنها تصویر بهرام پنجم پادشاه ساسانی (۴۳۸ - ۴۲۰ میلادی) منقور
 است و به نظر می رسد که مسكوكات آن پادشاه را سغدیان در ضرب پول
 الگوی خویش قرار دادند^۲. نوشته های مسكوكات نیز به چند صورت است :
 در متداول ترین نوع ۱۱ حرف دیده می شود که به تشخیص لرخ^۳ باید « بخار -
 خدات » خوانده شود . در کنار درهم های نقره بسیار عیار (۹۳ عیار) سکه های

۱ - درباره اینان مفصلاً (با اشاره به کتب تألیفات مربوطه) در مقاله استاد^۱.

دونر سخن رفته (Donner, «sur e'origine», pp. 32-38)

۲ - به عقیده^۲ توماس (Thomas, «Bilingual Coins», p. 118) شکل و نوع
 سکه و رهبران (بهرام) پنجم را سغدیان از روی سکه های و رهبران عاصی (بهرام)
 چوپینه تقلید کرده بودند (در حدود ۵۷۸ میلادی)

۳ - رجوع شود به Lerch, «Sur Les monnaies», pp. 419 - 420 در مقاله
 مشروحتر ولی پایان نیافته وی تحت عنوان «سکه های بخار خداتان».

کم عیار زمان متأخرتر که گاهی کلمات عربی بر آنها منقور است دیده می شود - مثلاً^۱ به اسم خلیفه المهدی (هم عصر مسیب) . تا کنون سکه‌هایی که وضوحاً اسامی محمد ، مسیب و یا غطریف بر آنها خوانده شود یافت نشده . فقط بر پاره‌ای از سکه‌ها پس از علامت و سخنان مذهبی نام محمد تکرار شده که ممکن است مربوط به محمد بن دهمه باشد^۲ . به نظر من سخنان خورشیدی و سمعانی (به رغم عقیده استاد ن . ای . و سدوسی^۳) جای شکی باقی نمی گذارند که اسامی سه حاکم مزبور - نه به حروف عربی - بلکه به خط آرامی بر سکه‌ها نقش شده بوده (همچنان که در سکه‌های عربی - پهلوی چنین بوده) . این گونه درهم‌ها مانند دیگر مسکوکات کم عیار از گذشت ایام سخت زبان دیدند . نه تنها خط آرامی ، بلکه نوشته‌های عربی نیز به زحمت زیاد خوانده می شود . حتی قرائت کلمات به صورت « بخار خدات » که لرخ توصیه کرده و صحیح و بلا تردید بنظر می رسیده مورد مخالفت ! دروئن واقع شده و ضمناً استاد آ . دوختر معترف است که دلائل مخالفت دروئن اساسی و درست است . يك نکته دیگر هم موجب شگفتی است به این معنی : در همان زمانی که درهمهای غطریفی فقط در بخارا رایج بوده ، مسکوکاتی که اصطلاحاً درهم بخار - خداقان نامیده می شود در سمرقند و خجند و خیوه هم یافت می شده است^۴ . بنابراین تاکنون آنچه از تحقیقات سکه شناسی معلوم شده منحصر به این نکته

1 - Trexenhhausen, «notice» p. 11; thomas, «Bilingual coins» p. 128

در اینجا شاید به جای « محمدله ، باید » محمدیه « خوانده شود . نيك معلوم است که نام خلیفه مهدی . محمد بوده . و به احتمال قوی سکه‌ها به نام وی ضرب می شده .

۲ - رجوع شود به ماقبل ، حاشیه) .

۳ - Lerch, «Sur les monnaies. p. 423.

است که در قرن پنجم و ششم میلادی در سرزمین سغد شروع به ضرب درهم-هائی به تقلید درهم ساسانی کرده بوده‌اند. اگر تواریخ مذکوره در تألیف نرشخی را راجع به ضرب مسکوکات دریخارا درست بدانیم - معلوم می‌شود که محتملاً بخار خداتقان، انواع مسکوکات را از همسایگان سغدی خویش تقلید کردند نه مستقیماً از ساسانیان (والا درهم‌های خسرو دوم را الگوی خویش قرار می‌دادند - هم‌چنانکه اندکی بعد اعراب چنین کردند). بسیار جالب توجه است که حتی در پایان قرن هشتم میلادی - یعنی زمانی که درهم و فلس نوع کوفی از دیر بازی در ماوراءالنهر ضرب می‌شده زمامداران مجبور بودند احتیاجات اهالی را در مورد پول 'نخرد' بوسیله درهم‌هائی که طبق نمونه قدیم تهیه شده بوده و تصاویر کفار بر آن منقوش بوده رفع کنند.

خلیفه مأمون که به یاری ایرانیان بر برادر خویش امین غلبه کرده بود بالطبع از کسانی که تخت و سیریر را به آنان مرهون بوده حمایت می‌کرده و بیش از اسلاف خویش اداره امور نواحی شرقی را به ایرانیان می‌سپرد. ابن امیران و حکام پایه‌گذار دودمانهای طاهریان و سامانیان بوده‌اند. رزق‌نای طاهریان مولای ابو محمد طلحه بن عبدالله الخزاعی^۱ بوده که در زمان سلیم بن زیاد حکومت سجستان داشته (رجوع شود به ماقبل حدود ص ۴۰۵). حافظ ابرو^۲، این طلحه را با رجل مشهور

۱ - ابن خلکان (ج ۱ و ۲) یوستنفلد، شماره ۳۵۰، ترجمه فصل I ۶۹۰ (دومد)

مشروحاً در باره اصل و تبار این دودمان سخن گفته. به گفته مسعودی (تنبیه، ۳۴۸) طاهریان از اخلاف رستم پهلوان بوده‌اند.

۲ - در تألیف طبری نیز از این شخص یاد شده. (II ۳۹۳)

۳ - «متون» ص ۱۵۸ (حافظ ابرو). مؤلف مزبور نام پدر مصعب - یعنی فروخ را نیز آورده.

صدر اسلام اشتباه می‌کند. مسیب پسر زیدق صاحب شهر بوشنگ در ناحیه هرات بوده و در دوران دعوت عباسیان سمت دبیری یکی از هم‌زمان ابومسلم را داشته. نام وی همچون صاحب بوشنگ [بوشنج] در داستان قیام یوسف الجرم آمده و یوسف آن شهر را از او گرفت.^۱ ظاهراً بوشنگ پس از سرکوب شدن آن قیام به مسیب باز گردانده شد و بعدها فرزند او حمین (متوفی بسال ۱۹۹ هجری/ ۸۱۴-۱۵ میلادی) و نواده اش طاهر آن شهر را صاحب بوده‌اند. پیش از آن طاهر در جنگ علیه راهب من لیث شرکت جسته بوده.^۲ در سال ۱۹۶ هجری ۸۱۱ میلادی چون لشکر کشی علیه امین آغاز گردید طاهر به ریاست نیروهای جنگی مأمون منصوب شد و فضل بن سهل بدست خود علم او را بر سر چوب کرد.^۳ پس از مأمون (۱۹۸ هجری/ ۸۱۳ میلادی) طاهر از طرف رئیس بغداد به حکومت جزیره (بین النهرین) و تصدی امور خراج و مالیاتهای جنسی سواد^۴ (عراق) منصوب گردید. احمد بن ابی‌خالد دوست طاهر مأمون را به عثمان بن-عباد حاکم وقت خراسان بدگمان و بی‌اعتماد کرد و طاهر در سال ۲۰۶ هجری ۸۲۱ میلادی بسمت حکومت خراسان اعزام شد.^۵ و در ماه نوامبر سال ۸۲۲ میلادی (۲۰۷ هجری) به مرگ سریعی درگذشت. وی پیش از مرگ به هنگام خطبه نام مأمون را

۱- گروه یزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۹۴، نسخه خطی کمبریج ورق b ۷۵،
 «یوسف ثقفی حروری بیرون آمده بود اندر روزگار حمید و حکم طالقانی و بومعاف
 فریایی با وی بودند و بوشنگ از مصعب بن ذریق بسته بودند».

۲- طبری، III، ۷۷۷.

۳- «متون»، ص ۲ (گروه یزی)، همچنین ابن خلکان.

۴- طبری، III، ۱۰۳۹.

۵- همانجا، ۱۰۴۲.

حذف کرده استقلال خویش را بدین طریق در برابر خلافت بغداد اعلام داشته بود. بالطبع سوءظنی پدید آمد که وی به فرمان خلیفه مسموم شده. با اینحال مأمون طلحه فرزند وی را به حکومت خراسان منصوب کرد (۲۰۷ تا ۲۱۳ هجری/ ۸۲۸-۸۲۲ میلادی). ابوالعباس عبدالله جانشین طلحه که در سال ۲۱۵ هجری/ ۸۳۰ میلادی وارد خراسان شد عملاً فرمانفرمائی مستقل بوده، و حتی معتصم خلیفه (۲۱۸ تا ۲۲۸ هجری/ ۸۳۲-۸۳۳ میلادی) که از ابوالعباس منتفر بوده^۱ جز اینکه قاتلان را پنهانی به نزد او فرستد کاری نمی توانست کرد^۲ و قادر نبود آشکارا اقدامی علیه وی بعمل آورد. در عین حال دیگر اعضای خاندان طاهریان در مغرب مقامات مهمی را اشغال کرده بودند. و من جمله ریاست نیروهای لشکری بغداد در دست ایشان بوده و این خود به قدرت آن دودمان کمک می کرد. ولی با اینحال سران خاندان فقط در کشور خویش خود را در امان و دور از خطر می دیدند. چون روزی عبدالله به دبیر خود گفت که قصد انجام حج و زیارت کعبه دارد آن خدمتگزار وفادار چنین پاسخش گفت: «یا امیر! تو حازم تر از آنی که کاری کنی که از حزم دور بود»^۳. عبدالله گفته زیر دست

۱ - در باره علل این تنفر رجوع شود به «متون»، ص ۳ (مگردیزی).

۲ - به گفته مگردیزی خلیفه کنیزی به عبدالله بخشید (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۲، نسخه خطی کمبریج ورق b ۸۲، <چاپ محمد ناظم، ۷> و «دستارچه» ای آغشته به زهر به آن کنیز داد تا به عبدالله دهد. ولی کنیز چون به نیشابور رسید مهر عبدالله به دل گرفت و راز را برای وی آشکار کرد.

۳ - مگردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۳، نسخه کمبریج، ورق ۸۳، <چاپ محمد ناظم، ۷>، «یا امیر تو حازم تر از آنی که کاری کنی که از حزم دور بود».

خویش را تصدیق کرده گفت فقط خواسته بود آزمایشش کند. سامانیان حتی پیش از طاهریان به قدرت رسیده بودند ولی سمت آنان مقامات حکومتی ماوراءالنهر بوده که تابع والی خراسان بوده است. سامان - خدات، نبای آن دودمان بانی و صاحب ده سامان در ناحیه بلخ^۱، از اعقاب بهرام چوبینه سردار ساسانی شمرده می شده که در سال ۵۹۱ میلادی به نزد ترکان گریخته بوده. سامان خدات از حمایت و عنایت اسد بن عبدالله القشیری (متوفی به سال ۱۲۱ هجری/۷۳۸ میلادی) بهره مند بوده و اسلام آورد و، بافتن خا ر حامی خویش، فرزند خود را اسد نامید. درباره وقایع زندگی اسد اطلاعی در دست نداریم. پسران وی یعنی نوح و احمد و یحیی و الیس در امر سرکوبی شورش رافع بن لیث^۲ شرکت جسته بودند و بعدها در خدمت مأمون خلیفه بوده مورد عنایت و مرحمت او قرار گرفته بودند. غسان بن عباد والی خراسان (۲۰۴ تا ۲۰۶ هجری / ۸۲۱ - ۸۱۹ میلادی) بنا به میل خلیفه نوح را بسمت فرمانفرمائی سمرقند و احمد را بهمان سمت در فرغانه و یحیی را به فرمانروائی شاش و الیاس را به حکومت هرات منصوب کرد^۳.

۱ - در بیشتر منابع چنین است؛ مقلمی (۳۳۸)، یاقوت، «معجم»، III، ۱۳.

سامان را در حومه سمرقند قرار داده.

۲ - نرشخی، چاپ شفر، ۷۴.

۳ - میرخواند چنین نوشته («تاریخ سمرقند»، چاپ دفرمری، ۲، ۱۱۳)،

به گفته حمدالله مستوفی قزوینی (نرشخی، چاپ شفر، ضمیمه، ۱۰۰) الیاس - شاعر و

یحیی - هرات را دریافت داشت، ولی در چاپ براون (حمدالله قزوینی، «تاریخ گزیده»،

متن، ۳۷۹)، الیاس - هرات و یحیی - شاش را دریافت داشت (بنجای «شاش» در

نسخ خطی «اشناس» و «اشفاس» نوشته و همچنین در ترجمه (۷۳) Ashnab «مده».

سامانیان نتوانستند حکومت خویش را در هرات استوار سازند. الیاس که در سال ۲۴۲ هجری/ ۵۷-۸۵۶ میلادی در هرات در گذشت^۱ ظاهرأ جانشینی باقی نگذاشته بود. ضمن اخباری که درباره عروج صفاریان در سجستان و ناحیه هرات به دست ما رسیده سخنی از سامانیان در میان نیست. در عوض سامانیان در ماوراءالنهر فرمانروایان موروئی آن خطه شدند و احمد بن اسد که بعد از برادران خود زنده مانده بود، قدرت و حکومت را برای فرزندان خویش به ارث گذاشت. ظاهرأ حتی در سال ۲۱۱ هجری و ۲۱۲ هجری/ ۸۲۷-۸۲۶ میلادی، بنا به اخبار منقول در اثر ابن خرداداذبه درباره خراج ماوراءالنهر^۲، نوح بن اسد،

ولی گفته میرخواند را سخنان سمعانی که در زیر نقل می‌کنیم تأیید می‌کند. از تألیف‌کنندی تحت‌عنوان «امراءالمصر» و «القضاءالمصر» (۱۸۴) معلوم می‌شود که الیاس بن اسد سامانی در سال ۲۱۲ هجری/ ۸۲۷ میلادی به امارت اسکندریه منصوب شده بوده ولی معلوم نیست چقدر در مغرب اقامت داشته. نیز رجوع شود به Guest ' Relations, P. 188. گفته‌های فرشخی (چاپ شفر، ۷۵) در این جا پراست از اشتباهات بزرگ تاریخی و تاریخ‌گذاری. موردی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۱) نسخه کمبریج، ورق ۸۱) فقط از انتصاب نوح سخن می‌گوید، «عشان مرلیث بن سعد را از سمرقند معزول کرد و نوح بن اسد را داد». ۱ - «متون»، ص ۵۹ (سمعانی) چاپ هارگولیوس، ذیل کلمه «السامانی»؛ در همانجا تواریخ مرگ دیگر سامانیان نیز منقول است.

۲ - ابن خرداداذبه، ۲۸ - ۲۷. برای اینکه رقم جمع خراج ماوراءالنهر منقول در اثر وی به دست‌آید مجبوریم خراج «ناحیه نوح» را با خراج سند و بتم و کش و نسف و اسروشه و شانی و مددن نقره (درایلاق) و خجند جمع کنیم. بالاتر سند جزو «ناحیه نوح» قلمداد شده. محتملاً در مورد اول از کلمه سند باید متصرفات اخشید (که شهر عمده آن اشتیخن بوده) را درک کرد و در مورد دوم ناحیه شهر سمرقند مفهوم این کلمه را می‌رساند.

که ارشد برادران بوده، فقط فرمانروای بخشی از سغد که شامل شهر سمرقند می‌گشته و فرغانه و پاره‌ای از «بلادترکان» شمرده می‌شده است. پس از مرگ نوح (۲۲۷ هجری/ ۸۴۲ میلادی) برادر او احمد که ارشدیت داشته در فرغانه باقی ماند و فرزند خویش نصر را به سمرقند فرستاد^۱. درباره تاریخ داخلی ماوراءالنهر، در عهد نخستین امرای سامانی، اطلاعات ما خیلی کم است. گردیزی از زلزله فرغانه در سال ۲۲۴ هجری/ ۸۳۹ میلادی^۲ بادمی کند و مؤلف قنده در باره ضرب و قتل چندین هزار نفر در ناحیه شاوردار در ۲۴۵ هجری/ ۸۵۹ میلادی سخن می‌گوید ولی درباره علل شورش جزئیاتی بدست نمی‌دهد^۳. یحیی در سال ۲۴۱ هجری/ ۸۵۵ میلادی درگذشت. و ظاهر آپس از مرگ وی شاش نیز به دست احمد افتاد زیرا بعد از آن تاریخ ابویوسف یعقوب بن احمد^۴ حکومت آنجا را داشته. پس از مرگ احمد (۲۵۰ هجری/ ۸۶۴ میلادی) نصر که رئیس جدید آن خاندان بوده در امارت سمرقند باقی ماند. و ابوالاشعث پسر دیگر احمد^۵ در فرغانه فرمانروا بوده. بخارا فقط در سال ۲۶۱ هجری/ ۸۷۴ میلادی،^۶ به زیر فرمان سامانیان درآمد و پس از آن در سال ۲۶۲ هجری/ ۸۷۵ میلادی نصر بن احمد از خلیفه مأمون فرمان حکومت سراسر ماوراءالنهر را دریافت داشت^۷.

تابعیت کامل و نهائی ماوراءالنهر از حکومت اسلامی نیز در همین عهد

۱ - میرخوند، «تاریخ سمرقند»، چاپ دفرمری، ۱۱۴۰۲.

۲ - «متون»، ص ۳ (گردیزی).

۳ - «متون»، ص ۴۹، نسفی، «قنده»، ترجمه ویاتکین، ۲۴۲.

۴ - فرسخی، چاپ شفر، ۸۱۰.

۵ - همانجا، ۸۰.

۶ - همانجا، ۷۷.

۷ - طبری، III، ۱۸۸۹.

صورت گرفت و این نکته هم باید گفته شود که در این امر، طاهریان و سامانیان هنوز از تأیید و باری دولت بغداد برخوردار بودند. دیدیم که در نخستین سالهای حکومت مأمون بر ماوراءالنهر قیامی عمومی علیه فرمانروائی تازیان وقوع یافت. پس از عزیمت مأمون اغتشاشات تجدید شد و فقط در عهد عثمان بن عباد^۱ (۲۰۴ تا ۲۰۶ هجری/ ۸۲۱ - ۸۱۹ میلادی) نظم مجدداً برقرار گشت. شاید قحطی که در سال ۲۰۱ هجری خراسان (و سراسر ایران)^۲ دچار آن شده بود مانند قحطی سال ۱۱۵ هجری/ ۷۳۳ میلادی (به ماقبل، حدود ص ۴۲۰ رجوع شود) تا حدی بسبب وقفه در حمل گندم از ماوراءالنهر بوده است. پس از مرگ طاهر و انتصاب طلحه احمد بن ابی خالد با لشکری به ماوراءالنهر اعزام شد. هدف اصلی این لشکر کشی عبارت بود از سرکوبی اسروشنه. زیرا کاوس فرمانروای آنجا (پسر پادشاهی که سر به اطاعت فضل بن یحیی نهاده بود) تعهد کرده بود به مأمون خراج بدهد ولی پس از ورود خلیفه به بغداد پیمان شکست. چیزی از این واقعه نگذشت که در اسروشنه میان اعضای خاندان شاهی جنگ داخلی در گرفت: حمیدر پسر کاوس یکی از بزرگان را که در رأس دارودسته برادر او فضل قرار داشته و دختر خود را به او بزنی داده بود، به قتل رسانید. حمیدر پس از این قتل نخست متوسل به نماینده حکومت اعراب در محل شد و زان پس عازم بغداد گشت. از دیگر سوفضل در ۲۰۵ هجری/ ۲۱ - ۸۲۰ میلادی قفزغان را به آن سرزمین دعوت کرد. در سال ۲۰۷ هجری/ ۸۲۲ میلادی احمد بن ابی خالد با اتفاق جمعی لشکری وارد اسروشنه شد و حمیدر راه کوتاهتری را برای وصول به آن خطه - راهی که بیشتر اعراب از وجود آن اطلاعی نداشتند بهوی ارائه

۱ - یعقوبی، کتاب البلدان، ۳۰۷.

۲ - طبری، III، ۱۰۱۵.

داد. در نتیجه کاوس غافلگیر شده ناچار سربه اطاعت نهاد. فضل با ترکان به صحرا هجرت کرده در آنجا پیمان شکست و ایشانرا ترک گفته به تازیان پیوست. ترکان در صحرا از تشنگی هلاک شدند. کاوس به بغداد رفت و اسلام آورد و در حکومت آن ناحیه ابقاء شد. حیدر مقام اورا به ارث برد^۱ و بعدها اول شخص دربار خلیفه شد و تحت نام افشین شهرت عظیمی بهمزد (افشین- لقب شاهان اسروشنه است). افشین در سال ۲۲۷ هجری / ۸۴۱ میلادی اعدام شد. ولی دودمان وی تا سال ۲۸۰ هجری / ۸۹۳ میلادی کماکان در اسروشنه فرمانروائی داشت. درموزه ارمیناژ بطروگرا د سکه هائی بنام آخرین افشین اسروشنه یعنی سیرین عبدالله که در سال ۲۷۹ هجری ضرب شده و یک سکه اسمعیل سامانی که به سال ۲۸۰ هجری در اسروشنه زده شده موجود است^۲.

انتصاب احمد بن ابیوخالد که یکی از عوامل اصلی عروج طاهریان بوده، بی شک بسیار مطبوع طبعه واقع شد. زیرا که وی عطایای کریانه ای به آن سردار عرب و دبیر وی بخشید. به گفته میرخواند^۳، احمد بن ابیوخالد حامی سامانیان نیز بوده و حکومت احمد بن اسد را در فرغانه احیاء و استوار ساخت و «دشمنان دین» را از آنجا طرد کرد. بلاذری انقیاد کامل فرغانه - یعنی کاسان و اورست را^۴ - به نوح بن اسد نسبت می دهد ولی این واقعه را مربوط به زمان خلافت منتصر خلیفه (۲۴۷ تا ۲۴۸ هجری / ۸۶۲-۸۶۱ میلادی) می داند- یعنی زمانی که نوح دیربازی پیش از آن در گذشته بوده- اما اقدام دیگر نوح یعنی فتح اسفجانب در سال ۲۲۶ هجری / ۸۴۰ میلادی بیشتر مورد اعتماد و به صحت

۱ - طبری، ۱۰۴۴، ۱۰۶۶ - ۱۰۶۵، بلاذری ۴۳۱ - ۴۳۰.

۲ - مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۱۱۲، ۱۱۴.

۳ - «تاریخ سامانیان»، چاپ دفرمری، ۲، ۱۱۴.

۴ - بلاذری، ۴۲۰. در یکی از نسخ خطی نام خلیفه منصور ذکر شده

نزدیک است. نوح فرمود تا حصارى « به دور تا کستانها و مزارع ساکنان »^۱ بنا کنند یعنی برای دفاع در مقابل حملات ترکان حصارى، نظیر آن چه سابقاً در شاش وجود داشته احداث کرد. با اینحال ناحیه اسفیجاب در قرن چهارم هجرى (ششم میلادى) هنوز توسط دودمان ویژه ترکی^۲ اداره می شده و واجد امتیازات مهمی بوده و حتى از خراج معاف بوده^۳. فرمانفرمای اسفیجاب سالیانه به علامت فرمانبرداری هدایای فراوان و من جمله چهار دانگ (کمتر از ۲۰ کپک [کپک يك صدم روبل یا منات است و در زمان تحریر این کتاب - ۶۸ سال پیش - هر روبل تقریباً شش قران آن روزی ایران ارزش داشته و ۲۰ کپک به تقریب ۲۴ شاهی آن روزی می شده]) و جاروبی^۴ به جای خراج می فرستاده.

مأمون خلیفه^۵ به ولایت خویش دستور داده بود تا جنگ با نافرمانان را تعقیب کنند و در عین حال به سفیران خود فرموده بود اعیان بومیان را به خلعت خلیفه دعوت کنند و پس از ورود ایشان به بغداد آنان را مشمول عطایا و عنایات کریمانه می گردانید. در زمان معتصم خلیفه نیز این عمل به مقیاس وسیع تری معمول بوده و نگهبانان ترك كه عده ای از مردم سغد و فرغانه و اسروشنه و شاش نیز جزو آنان بوده - یکی از تکیه گاههای تخت خلافت بوده^۶. این وضع باعث استواری و استحکام قطعی حکومت مسلمانان در آن سرزمین گشت.

۱ - « متون »، ص ۵۸ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «السامانی».

۲ - بلاذری، ۴۲۲.

۳ - درباره بعضی از افراد این دودمان رجوع شود به ماقبل حدود ص ۴۰۰.

۴ - استخری، ۳۳۳.

۵ - مقلسی، ۳۴۰، IV، BCA، ۳۴۳ (لنت نامه).

۶ - درباره وی و معتصم رجوع شود به بلاذری، ۴۳۱.

عبدالله بن طاهر، محتملاً^۱، به شرکت سامانیان به سرزمین غزان لشکر کشید و نقاطی را که پیش از وی هیچکس به آن دست نیافته بود، تسخیر کرد^۲. بر روی هم در زمان معتصم ساکنان ماوراءالنهر را می توان مسلمانان مؤمنی محسوب داشت و خود به خاطر دین علیه همسایگان ترك خویش آغاز جهاد کرده بودند. حضور بزرگان بومی ماوراءالنهر را در دربار خلافت، محتملاً، چنین باید توجیه کرد که در زمان طاهریان هنوز خلفا در امور آن خطه تاحدی دخالت داشتند. خلیفه معتصم^۳ برخلاف میل باطنی خویش دو میلیون درهم برای حفر اریق (جوی - نهر) بزرگی در ناحیه شاش بخشید. به گفته عوفی این اریق در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی)^۴ هنوز وجود داشته. دیدیم

۱ - Dozy, «Essai» p. 247. معتصم حتی در زمان حکومت مأمون هم در میان

نگهبانان ترك محصور بوده؛ در سال ۲۱۴ هجری / ۸۲۹ میلادی وی با ۴۰۰۰ تن از ترکان خویش وارد مرشد (گنبدی، ۱۸۸).

۲ - > و. و. بارتولد بعدها (در تألیف «تاریخ مختصر قوم ترکمن») این طور حدس زد که لشکر کشی مذکور متوجه شمال غرب، و به سوی کرانه دریای خزر صورت گرفته بوده. در حاشیه ترجمه قطعه مربوطه تألیف بلاذری (که در این مورد مطلع نظر و. و. بارتولد است) م. ل. وُلین چنین نوشت: «و. و. بارتولد حدس زده بود که این لشکر کشی متوجه بخش غربی سرزمین غزان بوده، زیرا که عبدالله بن طاهر در همین جا استحکامات مرزی (دهستان، فراوه) احداث کرده بوده. گنشته از اینکه حدود اداری مورد نظر اینجانب مشخص نیست از لحاظ لغتشناسی نیز مشکوک می باشد، در نسخه خطی کلمه «المورد» بدون نقطه دیده می شود و آنرا نه تنها «غوزیه» بلکه «غوزیه» نیز می توان خواند - یعنی غوریان که ساکن ناحیه غور در افغانستان کنونی بودند و لشکر کشی ها هم در واقع به سوی آن سرزمین صورت گرفته بوده. نام قوم «غزان» در اغلب موارد بدون «وا» به صورت «غز» نوشته می شود (MITT, I, 78 حاشیه ۳).

- تحریقه. <

۳ - طبری، III، ۱۳۲۶ «متون»، ص ۸۴-۸۳ (عوفی).

(بهص ۲۳۲-۲۴۰-۲۳۸ رجوع شود) که تا آخرین سال‌های سلطنت محمدبن-طاهر پاره‌ای از اراضی ماوراءالنهر ملک شخصی خلیفه شمرده می‌شده . طاهریان و سامانیان از لحاظ اصل و تبار اشرافی خویش و نظر به مقام و منزلتی که همچون نمایندگان رسمی دولت عربی واجد بوده‌اند قادر نبودند، مانند ابومسلم و دیگر دایان یعنی مبلغان شیعی، مبین تمایلات ملی و دموکراسی گردند . عهد سیادت هردو دودمان را بهتر است عصر استبداد مطلقه منوره بدانیم . طاهریان و سامانیان می‌کوشیدند حکومت و قدرت استوار و آرامش در کشور به وجود آورند و بدین سبب مدافع طبقات پائین در مقابل صنوف عالی بوده‌اند و از معارف طرفداری می‌کردند و هیچ اصلاح شدید اجتماعی بعمل نمی‌آوردند و با عناصر نا آرام توده مردم سرسختانه مبارزه می‌کردند . این خصوصیات باوضوحی کافی هم در زمان سلطنت نخستین سازنده خراسان یعنی عبدالله بن طاهر تجلی کرد . وی ، به گفته یعقوبی ، چنان در خراسان حکومت کرد که پیش از او هیچ کس نکرده بود^۱ . عبدالله بیش از همه چیز در اندیشه منافع کشاورزان بوده^۲ . غالباً میان اهالی برسر استفاده از آب برای شرب مصنوعی اراضی نزاع برپا می‌شد . در کتب قانون گزاران و فقیهان اسلامی در این باره دستوری وجود نداشت . بدین سبب عبدالله فقیهان خراسان را دعوت کرده دستور داد با شرکت برخی از فقهای عراق قواعدی برای استفاده از آب تدوین کنند . ایشان کتابی به نام « کتاب القنیه » (کتاب در باره جویها) تنظیم کردند که بعد از گذشت دو قرن در زمان گردیزی نیز در حل و فصل این گونه امور به کار می‌رفته . در فرمانی که عبدالله به مأموران نوشته دستور

۱ - یعقوبی ، « تاریخ » II ۵۸۶۰ .

۲ - در باره دیگر جزئیات رجوع شود به « متون » ، ص ۳ (گردیزی) .

داده است که از منافع بزرگران دفاع کنند^۱ و به سود آن صنف دلایلی که جنبه اخلاقی دارد اقامه می نماید ، بدین شرح : «خداوند ما را با دستان ایشان غذا می دهد و با دهان های ایشان درودمان می فرستد و از ایزدآه آنان منعمان می کند» . حسن توجه عبدالله به طبقات پائین باعث شد که وی فکر تعلیمات عمومی را پیش کشد و نظر خویش را در سخنان زیرین به وضوح بیان سازد : «دانش را باید در دسترس شایستگان و ناشایستگان گذارد . دانش خود می تواند از خویشتن دفاع کرده از ناشایستگان بگریزد» . واقعاً در آن زمان حتی کودکان فقیرترین روستایان به شهرها روی می آوردند تا تحصیل دانش کنند . و من جمله سرنوشت دو برادر خرغونی از مردم دهکده خرغون (رجوع شود به ص ۳۰۳) که در سال ۲۳۳ هجری / ۸۴۷-۴۸ میلادی از طرف پدر به سمرقند اعزام شده بودند - چنین بوده . این دو برادر در ظرف سه سال به کسب علوم پرداختند و معاششان را مادر ایشان با پشم ریزی تأمین می کرد^۲ . عبدالله در عصری زندگی می کرد که خرد گرایی یا روش عقلی و منطقی حکمفرما بوده و گمان نمی رود که از کلمه « دانش » فقط شریعت اسلامی را - که در آن زمان در خراسان و ماوراءالنهر و به ویژه بخارا سخت استوار و مستقر شده بود - درک می کردند^۳ . خود عبدالله و پدرش به شاعری مشهور بودند . برادرزاده او منصور - ابن طلحه ، حاکم مرو و آمل و خوارزم کتب فلسفی تألیف می کرده و عبدالله وی را «خرد طاهریان» می خوانده و به وجود وی می بالیده^۴ .

۱ - در «متون» به خطا «بزرکان» بجای «بزرگران» نوشته شده .

۲ - «متون» ، ص ۵۶ (سمعانی، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه الخرغونی).

۳ - فرسخی ، چاپ شفر ، ۵۴ .

۴ - «فهرست» ، ۱ ، ۱۱۷ .

اما راجع به نهضت‌های مردم که طاهریان با آن سر و کار داشتند - نهضت خوارج در سجستان و جنبش شیعه در طبرستان میان آنها مقام اول را واجد بوده‌اند - هردو نهضت در زمان سامانیان نیز دوام داشتند. نمود عناصر مخرب فقط در زمان محمدبن طاهر نواده عبدالله آفتابی شد. پدراو طاهر بن عبدالله (۲۳۰ تا ۲۴۸ هجری / ۸۶۲-۸۴۴ میلادی) جانشین شایسته عبدالله بوده و مورخان از حکمرانی و خصایص شخصی او با همان احترامی که از پدرش یاد کرده‌اند - سخن می‌گویند^۱. از دیگر سو محمدبن طاهر هنوز در سنین جوانی بود که جانشین پدر گردید^۲. وی را همچون حکمرانی سست عنصر که فقط در اندیشه شهوات و لذات نفسانی بوده وصف می‌کنند^۳. در آن زمان سلیمان بن عبدالله عم محمد حکومت طبرستان داشته. گذشته از این قطعه زمین واقع در مرز دوناچه ساحلی دریای خزر - یعنی طبرستان و دیلم که ملک خلیفه بوده به محمدبن عبدالله عطا شده بوده و وی از سال ۲۳۷ تا ۲۵۳ هجری / ۸۶۷-۸۵۱ میلادی رئیس بغداد بوده. محمد جبیر بن هارون مسیحی را به سمت نماینده خویش به آنجا گسیل داشت و این جبیر «اراضی موات» مجاور قطعه زمین مزبور را هم تصرف کرد یعنی مراعی را که ملک شخصی نبوده و ساکنان روستاهای اطراف از آن استفاده می‌کردند فرو گرفت. این نقض حقوق اهالی قیامی عظیم برانگیخت و علویان در رأس آن قرار گرفتند^۴.

۱ - «متون»، ص ۳ (مردیزی)، یعقوبی، «کتاب البلدان»، ۳۰۷.

۲ - یعقوبی، «تاریخ»، II، ۶۰۵.

۳ - مردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۴، > نسخه خطی کمبریج، ورق

۸۴ a، چاپ محمد ناظم، ۱۰ <

۴ - طبری، III، ۱۵۲۶-۱۵۲۳.

در سال ۲۵۰ هجری / ۸۶۴ میلادی حسن بن زید علوی فرمانفرمای آن ناحیه شد و تا سال ۲۷۱ هجری / ۸۸۴ میلادی. آنجا را اداره می کرد - مگر در طی چند وقفه کوتاه که در فرمانروائی او پدید آمد .

بنا بر این نهضت شیعه در این مورد بر اثر نقض منافع روستائیان پدید آمده بوده . ظاهر آقایی که در سال ۳۰۱ هجری / ۹۱۳-۱۴ میلادی حسن بن علی الاطروش که از اخلاف علی شمرده می شده - علیه سامانیان بر پا کرد نیز دارای چنین جنبه و ویژگی بوده . حسن با موفقیت تمام آئین اسلام را در دیلم منتشر ساخت^۱ و مردم را به سوی خویش جلب نمود و وجهه و محبوبیت عامه خود را تا پایان عمر حفظ کرد . مورخان بیغرض^۲ با تحسین و ترحیب از حکومت دادگرانه او صحبت می دارند . از دیگر سو بیرونی^۳، که در تحت تأثیر و نفوذ سنن باستانی ایران بوده ، حسن را متهم می سازد که سازمان خاندانی را که فریدون افسانه ای برقرار ساخته بود نابود کرده . وی چنین می گوید: فریدون اشخاص را به فرمانروائی خاندانهای ایشان و خانواده های ایشان و اخلاف ایشان معین و منصوب کرد و نام « کدخدا» برایشان نهاد که به معنی سرور آن خاندان است .^۴ الناصر الاطروش این رسم را برانداخت و دورانی را بازگرداند که راهزنان مانند افراد (واقعی) کدخدا بودند . از این گفته ها پیداست که حسن حقوق صاحبان املاک خاندانها را پایمال ساخت .

بدیهی است که در خراسان و ماوراءالنهر سخنی از اینگونه اقدامات

۱ - ابن الاثیر ، چاپ تورنیرگk ، VIII ، ۶۱ .

۲ - همانجا ، ۶۴ ، طبری III ، ۲۲۹۲ .

۳ - دآنارالباقیه ، چاپ زاکاؤو ، ۱۲۲۴ ، ترجمه زاکاؤو ، ۲۱۰ .

شدید به سود طبقات پائین در میان نبوده و نمی توانست باشد . برای کسانی که از اوضاع خویش ناراضی بودند فقط يك چاره باقی مانده بود - که به «غازیان راه دین» پیوندند و به نقاطی که جهاد با کفار و بد دینان جریان داشته عزیمت کنند . صنف غازیان راه دین (گذشته از کلمات «غازی» و «فتی» غالباً به کلمه «المطوعه» یعنی «المتطوعه» که به معنی «داوطلب» است برمی خوریم) مانند دیگر اصناف در مشرق زمین واجد سازمان صنفی بوده . رئیسان این گونه جماعت‌های داوطلب غالباً اهمیت بسیار بهم می زدند و رسماً شناخته شده بودند^۱. داوطلبان [متطوعه] بطور کلی و به ویژه داوطلبان ماوراءالنهر به قلمرو زادگاه خویش اکتفا نکرده ، هر جا که غذا در راه دین جریان داشته و انتظار کسب غنایمی می رفته ، خدمت خویش را عرضه کرده، می رفتند^۲. البته استفاده از این گونه خدمات برای فرمانفرمایان گاه با خطرهائی توأم بوده . اظهار نظر جالب توجه مقدسی^۳ دربارهٔ ساکنان بنکث - که در آن واحد «هم تکیه گاه و هم مایهٔ نگرانی خاطر» دولت سامانیان بوده اند - مربوط به همین داوطلبان شمرده می شده^۴. مرد دیزی به جای کلمات واصطلاحات پیش گفته لفظ «عیار» را به کار می برده عناصر نا آرام در شهرهای بزرگ هم - مانند دیگر جاها -

۱- بیهقی، چاپ مورلی، ۲۳، <چاپ غنی- فیاض، ۲۳> ، سالارغازیان.

۲- بیهقی، چاپ مورلی، ۳۴۷ <چاپ غنی- فیاض، ۲۸۳>.

۳- مقدسی، ۲۷۶.

۴- درمورد نیروهای نظامی درشاش و فرغانه رجوع شود به استخری، ۲۹۱.

۵- «متون»، ص ۴ (دربارهٔ یعقوب بن لیث)، ۱۳ [د ابن علمدار] در متن عربی هتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۵، عتبی - منینی، ۱، ۳۴۱ «دیس الفتیان بسمرقده» نامیده شده، در ترجمه فارسی (نوشته، چاپشقر، ۲۳۵)، «اسپه سالادسمرقده» خوانده شده .]

نیروی خاصی کسب می کردند . مردم سمرقند حتی در زمان سامانیان نیز مشکلاتی برای آن دودمان تولید می کردند^۱. در عهد قیصور غازیان سمرقند دلیوانه از شهر خویش، که در آن زمان حصار نداشت، در برابر هجوم بیگانگان دفاع کردند، ولی زان پس مورد تعقیب و ایذاء دولت واقع شدند^۲. سمرقند بنا به گواهی سیاحان دوران جدید، در عهد دودمان کنونی امرای بخارا، نیز به همین صفت مشهور بوده^۳.

در سال ۲۰۶ هجری/ ۸۲۱ میلادی . می بینیم که شورشی از طرف یکی از داوطلبان برپا شده^۴. در پایان همان قرن از میان آن صنف دودمان مقتدر صفاریان برخاست و به فرمانفرمائی طاهریان پایان بخشید و در ایران مقام برتر احراز کرد . صفاریان به این حد اکتفا نکرده خواستند حکومت خویش را به ماوراءالنهر بسط دهند و این خود سبب نابودی آن دودمان گردیده. یعقوب بن لیث بن معقل مؤسس این سلسله و سه برادر وی - عمرو و طاهر و علی اصلاً از شهر قرنین سجستان بودند که در يك مرحله راه از پایتخت آن ناحیه یعنی زرنج و در دست راست - کسی که به بست رود - قرار گرفته . یعقوب به شهر آمد (محملاً^۵ به زرنج) و نزد رویگری (صفار) اجیر شد و ماهی ۱۵ درهم

۱- رجوع شود به ماقبل ص ۲۱۵-۲۱۳

۲- شرف الدین یزدی، ترجمه یقین دلاکروآ، ۹۶، ۹۱، چاپ کلکته، ۱۱۲-۱۰۹ .

بارتولد در کتاب «نهضت مردم سمرقند» ۵۱۴-۵۱ مفصل تر صحبت کرده .

Wolff, «Narrative» pp. 202-203.

۴- طبری، III، ۱۰۴۴

۵- درباره آغاز دودمان ترك به «متون» ص ۴-۳ (گردیزی) استخیری ۲۴۷-۱۲۱۵

ابن خلکان چاپ و یوستنفلد، شماره ۸۳۸ (ترجمه فصلن، IV، ۳۰۱ و بعد). يك تاريخ دودمان صفاریان که با هنرمندی تحریر شده از قلم استاد نلکه تراوش کرده است.

3. nöldke, «Orientalische Skizzen», S. 187 - 207)

نیز رجوع شود به^۱

Barthold, «Zur Geschichte der Saffariden».

مزد می‌گرفت. برادرش عمرو، به قولی، خربنده بوده و قاطران میراند و به قولی دیگر نجار بود. برادران به زودی از میان رفیقان ترقی کردند و بر اثر گشاده دستی و سخاوت آنان پیروانی گرد ایشان جمع شدند و آنگاه به اتفاق عم خود کنیربن رهاق [در تاریخ سیستان، چاپ شادروان بهار، «کنیربن رهاق» نوشته، ص ۱۹۳] گروه راهزنی تشکیل دادند و با آن‌گروه به دسته‌ی «غازیان راه دین» که تحت ریاست درهم‌بن نصر بن صالح [در تاریخ سیستان ص ۱۹۲ «درهم‌بن نصر» نوشته] قرار داشته پیوستند^۱. دسته درهم‌بن نصر علیه خوارج سجستان حرب می‌کرده، گرچه، به طوری که در جای دیگر خاطرنشان کرده‌ام^۲، به معنوب خود در آغاز کار خویش خارجی بوده. یکی از برادران - طاهر - به هنگام نبردی که در نزدیکی شهر بست سا خارجیان در گرفت مقتول شد. بزودی این داوطلبان [متطوعه] چنان متحدان نامناسبی برای دولت از آب درآمدند که ابراهیم‌بن حسین^۳ که از طرف طاهریان در

۱ - در تألیف طبری (III، ۱۸۹۲) نام درهم‌بن نصر که در خدمت یعقوب بوده برده شده است. در متن گردیزی محتلاً، پیش از کلمه «نصر» کلمات «درهم‌بن» از قلم افتاده، ظهور درهم‌بن حسین در تألیف ابن‌الاثیر و ابن خلکان به نفع غالب بر اثر خطائی است و نام این شخص را با ابراهیم بن حسین اشتباه و مخلوط کرده‌اند. خواننده میر (چاپ طهران ۱۲۷۱ هجری/ ۱۸۵۵-۱۸۵۴ میلادی، II، ۱۲۷) درهم را نواده رافع بن لیث می‌خواند (رجوع شود به حدود ص ۴۴۰).

2 - Barthold, «Zur Geschichte der Saffariden»

در باره روابط یعقوب با صالح بن نصر (یا - بن نصر) و درهم (محتلاً برادر شخصی اخیران) رجوع شود به همانجا S. 178.

۳ - در تألیف ابن معین (فردوس التواریخ، ورق ۳۹۹) ابراهیم بن نصر بن رافع نوشته شده و به گفته ابن معین پدر یعقوب یعنی لیث هم در خدمت او بوده.

سجستان حکومت داشت ناگزیر جا خالی کرده آن ناحیه را به ایشان گذارد. پس از آن درهم صاحب و فرمانروای واقعی سجستان شد. و یعقوب را به ریاست بست منصوب کرد. چیزی نگذشت که یعقوب بر اثر دلیریهای خویش پیشوای خود را در نظر لشکریان تحت الشعاع خویشتن قرار داد. درهم به ندای عامه سرفروود آورد و رئیسی کل را به یعقوب واگذار کرد و در ردیف تابعان وی درآمد. در یکی از منابع مورد استفاده ابن خلکان تاریخ درست این واقعه - شنبه ۶ محرم ۲۴۷ هجری، (۲۲ مارس ۸۶۱ میلادی) ذکر شده است. به رغم گواهی یعقوبی^۱ ترقی و عروج یعقوب حتی در عهد سلطنت ملاهر بن عبدالله آغاز گردیده بوده.

یعقوب پیش از هر کاری به استفرار قدرت و حکومت خویش در سجستان اندیشید و شاه بومی را که رقبیل^۲ لقب داشت کشت و خوارج را مطیع خویش ساخت.^۳ و پس از آن حیطه حکومت خویش را به دره کابل و سند و مکران

۱ - «تاریخ»، ۱۱، ۶۰۵.

۲ - یا «زنبیل»، هارموات قرائت اخیر را تأیید می کند (Erānsahr, S. 248) و آنرا «محممل ترین» می داند ولی ظاهراً دلایل کافی برای نظر خویش ندارد. رجوع شود به، Nöldke, ZDMG, Bd LVI, S. 432.

۳ - ظاهراً یعقوب این بد دینان را بیشتر به سوی خود جلب کرد و کمتر به امحای ایشان پرداخت. به هر تقدیر در تألیف نظام الملک (چاپ شفر، متن، ۱۹۴، ترجمه ۲۸۳. کلمات اصل در ترجمه چندان درست ادا نشده) در مورد عاصی می گوید که «ندیم یعقوب لیث او بود و در مذهب خوارج دعوت بنیابت او می کنند»، حمدالله مستوفی قزوینی «تاریخ گزیده»، مستخرجات به ترجمه هفرمزی، ۴۲۰-۴۱۹، چاپ براون متن، ۳۷۵) صفاریان را هم مانند آل بویه متهم به شیعه گری می کند. نظام الملک نیز

بسط داد. سرانجام در سال ۲۵۳ هجری / ۸۶۷ میلادی^۱، هرات و بوشنگ، زادگاه طاهریان، را به تصرف در آورد. در آن زمان طاهر بن حسین بن طاهر در بوشنگ حکومت داشت^۲. در سال ۲۵۶ هجری / ۸۶۹ میلادی، یعقوب کرمان را مسخر ساخت. معتز خلیفه (۲۵۲ تا ۲۵۶ هجری / ۸۶۹ - ۸۶۶ میلادی)، در آن واحد این ناحیه را به دو کس عطا کرد - به یعقوب و علی بن حسین حاکم فارس، تا بر سر حکومت میان آنان جنگی برانگیزد و بدین طریق گریبان خویش را از شریکی از آن دو رها کند^۳. در این مبارزه یعقوب پیروز گردید و نه تنها کرمان بلکه فارس را هم از دست حریف بیرون کرده متصرف

—

ظاهر **یعقوب** را شمه می‌شمرده زیرا از زبان او خطاب به خلیفه می‌نویسد: «از پای نشینم تا سرتو به‌مهدیه فرستم» یعنی سرتو را نزد فاطمیان فرستم (چاپ شفر) متن ۱۴. ترجمه، ۲۰. بدیهی است که چنین - بختانی در آن تاریخ نمی‌توانست گفته شود زیرا در آن زمان هنوز نهدودمان فاطمیان وجود داشته نه شهر مهدیه. (درباره احداث این شهر رجوع شود به تألیف ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۷۰)؛ از اخبار منقوله چنین حدس زده می‌شود که **یعقوب** نیز مانند **ابومسلم** همه عناصر ناآرام طبقات پائین را به سوی خویش جلب کرده بود.

۱ - به گفته گردیزی (نسخه خطی اسکفورد، ورق ۱۰۵، نسخه خطی کمبریج ورق ۱۸۵) <چاپ محمد ناظم، ۱۲> فقط در سال ۲۵۸ هجری / ۸۷۱ میلادی، پس از تسخیر بلخ، به گفته طبری (III، ۱۵۰۰) **یعقوب** حتی در سال ۲۴۸ هجری / ۸۶۲ میلادی، به هرات لشکر کشید. رجوع شود به:

Berthold, «Zur Geschichte der Saffariden», S. 189

۲ - گردیزی نام وی را آورده.

۳ - طبری، III، ۱۶۹۸.

شد. در سال ۲۵۸ هجری / ۸۷۱ میلادی یعقوب از طرف خلیفه معتمد (۲۵۷ تا ۲۷۹ هجری/ ۸۹۲-۸۷۰ میلادی) - که در عهد وی برادرش ابو حامد موفق امور دولت را رتق و فتق می داد- مورد عنایت تازه ای قرار گرفت، باین معنی که بسمت والی بلخ و تخارستان منصوب شد^۱. به گفته فردیزی^۲ یعقوب شهرهای مزبور را در سال ۲۵۷ هجری/ ۸۷۰ میلادی در تصرف داشته و در عین حال غزنه و گردیز و کابل را مسخر ساخت. سرانجام در سال ۲۶۰ هجری / ۸۷۳ میلادی یعقوب عزم پیکار علیه خود محمد بن طاهر کرد. بهانه جنگ این بود که محمد به یکی از دشمنان یعقوب پناه داده بوده. محمد روز دوم شوال سال ۲۵۹ هجری. (اول اوت ۸۷۳ میلادی)^۳ اسیر گشت و یعقوب وارد پایتخت طاهریان شد. گفتگوی سفیران محمد با یعقوب که فردیزی نقل کرده شایسته توجه است: محمد فرمود به حریف وی بگویند که «اگر بفرمان امیر المؤمنین آمدی، عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم و اگر نه باز گرد»^۴. چون رسول به نزدیک یعقوب رسید و پیغام بگزارد، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت: عهد و لوائی من اینست»^۵.

۱ - طبری، ۱۸۴۱.

۲ - «متون»، ص ۴ (فردیزی)

۳ - تاریخ فوت در تالیف فردیزی آمده (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۶، نسخه کمبریج، ورق ۸۵b، <چاپ محمدناظم، ۱۳>، ۲ شوال ۲۵۹ هجری. در کتاب قلند که، یکشنبه ۲ اوت نوشته شده. S. 195، «Orientalische Skizzen» (نیز رجوع شود به، طبری، III، ۱۸۸۱).

۴ - فردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۰۶، نسخه کمبریج ورق ۸۵، <چاپ محمدناظم، ۱۳>.

۵ - همانجا.

این بار دیگر حکومت بغداد نمی توانست عمل یعقوب را تأیید کند .
 خلیفه در نتیجه نفوذی هم که طاهریان در بغداد داشتند بناچار می بایست جانب
 محمد را رعایت کند . در سال ۲۶۱ هجری / ۸۷۴ میلادی . زوارنواحی شرقی
 را در خانه عبیدالله بن عبدالله طاهری گرد آوردند و فرمان خلیفه که علیه
 یعقوب بوده برای ایشان قرائت شد^۱ . چیزی نگذشت که اعمال تهدیدآمیز
 یعقوب دولت را به گذشت واداشت . و به تقاضای یعقوب موفق بازرگانان
 را گرد آورد و فرمان جدیدی را قرائت کرد که بموجب آن یعقوب به ولایت
 خراسان و طبرستان و جرجان و ری و فارس و سالاری لشکر بغداد منصوب
 گردیده بود^۲ . ولی این اقدام هم نمی توانست یعقوب را از لشکرکشی به
 بغداد باز دارد . شکست یعقوب در دیرالعاقل (۲۶۳ هجری / ۸۷۶ میلادی)
 دودمان عباسیان را نجات داد ولی اغتشاشات خراسان را تجدید کرد و بسی
 نظمی ها از سر گرفته شد . محمد بن طاهر به دست لشکر خلیفه آزاد شد و باری
 دیگر به سمت ولایت نواحی شرقی منصوب گردید ، ولی بیشتر اوقات در بغداد
 اقامت داشت . و برادر او حسین بن طاهر که در سال ۲۶۱ هجری / ۸۷۴
 میلادی با لشکری کمکی از طرف صاحب خوارزم وارد مروالروود شده
 بود ، با چندین تن دیگر در شهرهای خراسان رتق و فتق می کردند .
 یعقوب در روز ۹ ژویه سال ۸۷۹ میلادی . (۲۶۶ هجری) درگذشت^۳ . [در
 تاریخ سیستان چاپ شادروان بهار ، ص ۲۳۳ «روز دوشنبه ده روز مانده از

۱ - طبری ، III ، ۱۸۸۷ .

۲ - همانجا ، ۱۸۹۲ .

۳- در تألیف ابن خلکان چنین است ، نلدکه S. 204 «Orientalische Skizzen»

چهارشنبه ۵ ژوئن نوشته . ولی این روز جمعه بوده .

شوال سنه خمس و ستین و ماتبن (۲۶۵) فرمان یافت^۱ نوشته [در حالی که حکومت خویش را فقط در جنوب ایران احیاء و مستقر کرده بود .

چنین بود سلطنت «صفار»ی (صفار = رویگر ، و نام آن دودمان از این کلمه مأخوذ است) که یکی از دشمنان وی - حسن بن زید فرمانروای طبرستان به خاطر اراده آهنبینی که داشت «سندان»^۲ش خوانده بود . یعقوب ، بدون آنکه برای اجرای اعمال خویش به سفسطه‌های قضایی متوسل شود حقوق خویش را فقط و فقط بر شمشیر مبتنی ساخت^۳. بدین سبب بناچار می‌بایست در اندیشه ایجاد لشکری وفادار باشد و نقدینه لازم را برای جنگ فراهم آورد. برای حصول مقصود اخیر الذکر غالباً ناگزیر می‌شد به مصادره اموال توانگران دست زند . پس از مرگ وی ، با اینکه در سال‌های اخیر دچار شکست‌های نظامی شده بود، در خزانه‌اش ۴ میلیون دینار و ۵۰ میلیون درهم مدخر بود . به گفته مؤلف «تاریخ خیرات»^۴ یعقوب ۵۰۰۰ شتر و ۱۰۰۰۰ خر داشته . لشکریان او - به استثنای سران اعیان و رؤسای اسب و علیق از خزانه دریافت می‌داشتند یعقوب در زندگی خصوصی خویش نیز سپاهتی بی‌توقع و خالی از تکلف باقی مانده

۱ - گذشته از سخنان سابق‌الذکر گردیزی به تألیف نظام‌الملک ، چپ شفر ،

متن ، ۱۴ ، نیز رجوع شود ، ترجمه ، ۲۰ .

۲ - موسوی ، «تاریخ خیرات» ، ورقه ۱۳۳ (به ماقبل ص ۱۵۰-۱۴۷ رجوع

شود) . من بنا این تألیف و برخی نسخ دیگر و از آن جمله «تاریخ بیهق» (رجوع شود به حدود ص ۹۳ ، حاشیه ۳) پس از چاپ «متون» و ۱۶۰ ص از «تحقیقات» آشنا شدم .

در باره «تاریخ خیرات» و مؤلف آن موسوی ، رجوع شود به : بار تولد ، «موسوی مورخ» ، ص ۱۳۶۵ و به اطلاعات موسوی درباره یعقوب بن لیث از سعودی اخذ شده

(«مروج» ، VIII ، ۴۶ و بهد . درباره شتران و خران ، همانجا ، ص ۵۵)

بود، لباس کرباس می پوشید و بر زمین بی فرش می نشست، و هنگام خفتن سر بر سپر می نهاد. فقط در موارد رسمی و به ویژه چون به رسولان و سفیران بار می داد در میان عده ای نگهبان قرار می گرفت که از بهترین سپاهیان برگزیده بوده و به دو دسته هزار نفری تقسیم شده بودند. در دسته اول لشکریان گرزهای طلا به دست داشتند و در دسته دوم گرزهای نقره. یعقوب در همه امور شخصاً تصمیم می گرفت و امور حکومت را با هیچکس تقسیم نمی کرد.

عمرو برادر یعقوب (۲۶۶ تا ۲۸۷ هجری / ۹۰۰-۸۷۹ میلادی) ناگزیر بود در مبارزه به وسایل دیگری متوسل شود و نرمش بیشتری ابراز دارد و اوضاع و احوال را با مهارت افزون تری در نظر گیرد و به حساب آورد. چون عمرو از طرف لشکریان خویش جانشین برادر شد به شتاب نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد و به سمت ولایت خراسان و فارس و اصفهان و سجستان و کرمان و سند منصوب گردید.^۱ در نتیجه روحانیان و داوطلبان [منطوعه] می توانستند وی را فرمانفرمای قانونی این نواحی بدانند و حریفان او را نشناسند.^۲ عمرو در این روش خویش دورتر رفته کوشید تا با طاهریان آشتی کند. وی عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را به نمایندگی خویش در بغداد - یعنی به سمت رئیس لشکری شهر - معین کرد و عصائی طلا به علامت شایستگی وی برایش فرستاد.^۳ با این حال آشتی با طاهریان - که یکی از ایشان به نام حسین بن طاهر از سال ۲۶۴ هجری / ۸۷۷ میلادی مرو را در تصرف داشته^۴ قبل دوام نبود

۱ - طبری، III، ۱۹۳۲.

۲ - «متون»، ص ۴ (گردیزی)

۳ - طبری، III، ۱۹۳۶.

۴ - همانجا، ۱۹۱۵.

(در مرو «برادر خوارزمشاه» سلف حسین بن طاهر بوده). در ماه آوریل ۸۸۵ میلادی (۲۷۲ هجری) مجدداً محمد بن طاهر به ولایت خراسان منصوب گشت و اعلام شد که رافع بن هرثمه - که از سال ۲۶۹ هجری / ۸۸۲ میلادی نیشابور را در تصرف داشته نماینده وی می باشد^۱ . خلیفه در حضور زوار خراسان عمرو را لعنت فرستاد و فرمود در مساجد نیز وی را لعن کنند^۲ . در ۲۷۶ هجری / ۸۸۹ میلادی عمرو باری دیگر مورد عنایت قرار گرفت و مجدداً عبیدالله بن عبدالله را به نمایندگی خویش در بغداد معین کرد . نام عمرو را بر پرچمها و نیزه ها و سپر ها نقش کردند . ولی در آغاز سال ۲۷۷ هجری / ۸۹۰ میلادی وی باری دیگر معزول شد و پرچمها و نیزه ها و سپر هایی که به نام او منقوش بودند بدور افکنده شدند^۳ . فقط از سال ۲۷۹ هجری / ۸۹۲ میلادی . چون خلیفه معتضد به تخت نشست عمرو سرانجام به طور قطعی فرمانفرمای قانونی خراسان شناخته شد و علمی که از بغداد رسیده بود سه روز تمام در حیاط منزل عمرو در نیشابور افرشته بود تا همگان برآی العین آن نشانه عنایت خلیفه را مشاهده کنند^۴ .

ولی در واقع قدرت عمرو نیز مانند حکومت یعقوب ، البته ، بر شمشیر متکی بوده و برای او هم موضوع تحصیل پول لازم برای جنگ در درجه اول اهمیت قرار داشته . فقط این مقصود اکنون - گذشته از طریق راهزنی و مصادره اموال - از راه انتظام و تمشیت امور مالی و اقتصادی هم حاصل می شده.

۱ - طبری ، ۲۰۳۹ .

۲ - همانجا ، ۲۱۰۶ .

۳ - همانجا ، ۲۱۱۵ ، ۲۱۱۷ .

۴ - همانجا ، ۲۱۳۳ .

رقم درآمد عمرو بر ما مجهول است . فقط از روی اخباری که درباره مقدار خراج زمان طاهریان و سامانیان در دست است ، می توانیم درباره آن داوری کنیم . به گفته طبری^۱ در سال مرگ عبدالله بن طاهر خراج همه نواحی تابع وی معادل ۴۸ میلیون درهم بوده . به گفته ابن خردادبه^۲ خراجی که عبدالله به خلیفه می پرداخته ۴۴۸۴۶۰۰۰ درهم و ۱۳ اسب اصیل و ۲۰۰۰ گوسفند و ۲۰۰۰ بنده از غزان به قیمت ۶۰۰۰۰ درهم و ۱۱۸۷ قطعه پارچه و ۱۳۰۰ قطعه آهن بود . این ارقام مربوط به سال های ۲۱۱ و ۲۱۲ هجری . (۸۲۶ و ۸۲۷ میلادی) می باشد . در سال ۲۲۱ هجری . ۸۳۶ میلادی - اگر به سخنان قدیمه اعتماد کنیم^۳ - عبدالله تعهد کرد بر روی هم ۳۸ میلیون [درهم] بردارد و در این مبلغ بهای بندگان ارسالی و گوسفندان و پارچه های پنبه ای گنجانده شده بوده . طاهر ا باقی درآمد به کیسه طاهریان می رفته . یعقوبی^۴ خراج خراسان را به ۴۰ میلیون [درهم] تخمین می زند و این مبلغ سوای خمس غنایم است (در غزوات بخاطر دین) که کلاً از آن طاهریان می شده . گذشته از این طاهریان از عراق ۱۳ میلیون - سوای هدایا - دریافت می داشتند . ابن حوقل^۵ و مقدسی^۶ در مورد

۱ - طبری ، ۱۳۳۹ - ۱۳۳۸ ، نیز رجوع شود به گفته مسعودی (مروج ، VIII) .

۱۲۵ و بعد) درباره هدایائی که عمرو در سال ۲۸۳ هجری / ۸۹۶ میلادی برای خلیفه فرستاد . در میان آن هدایا بشی مسین بود که عمرو از کوهیان مرز هندوستان گرفته بود .

۲ - ابن خردادبه ، ۲۸ .

۳ - قدیمه ، ۱۸۵ .

۴ - یعقوبی ، « کتاب البلدان » ، ۳۰۸ .

۵ - ابن حوقل ، ۳۴۱ .

۶ - مقدسی ، ۳۴۰ .

خراج خراسان تقریباً همین ارقام را برای دوران سامانیان ذکر می کنند. در آمد عمرو، که ماوراءالنهر را در تصرف نداشته، محتملاً^۱ خیلی کمتر بوده ولی در عوض، برخلاف عصر طاهریان، که بخشی از آن به کیسه خلیفه می رفت، کلاً^۲ در اختیار عمرو بوده. اخباری که مؤید ارسال نقدینه از طرف او به بغداد باشد در دست نیست. مگر هدا یائی که گاه و بیگاه می فرستاده. به گفته ابن معین^۳ عمرو نخستین پادشاه مسلمان بود که نام خویش را در خطبه آورد و حال آنکه پیش از آن خطبه فقط بنام خلیفه خوانده می شد. حتی چنانچه خبر منقول در تألیف وی را خطا بشماریم^۴ اممها^۵ توان گفت که عمرو پادشاهی مستقل تر از طاهریان بوده. به گفته ابن خلکان خراسان از دیربازی فرمانفرمای خردمند و قابل مانده عمرو به خود ندیده بود. گردیزی درباره سیاست مالی وی مطالبی به مضمون زیر می نویسد^۶ که ظاهراً از سخنان سلامی اخذ کرده. عمرو سه خزانه داشت. در خزانه اول در آمد از خراج و غیره گرد می آمد. این وجوه صرف نگهداری لشکریان می گشت. خزانه دوم ویژه درآمدهای املاک شخصی پادشاه بود و مخارج دربار از این محل پرداخت می شد. خزانه سوم به عواید اتفاقی^۷ و

۱ - «فردوس التواریخ»، ورق ۵۰۰، پیش از آن در خطبه جز خلیفه را دعا

نمی کردند و بنهاد نام پادشاه در خطبه او نهاد.

۲ - رجوع شود به گفته فرشخی (چاپ شفر، ۷۷) درباره خطبه به نام یعقوب وزان پس بنام نصر بن احمد در بخارا. ولی شاید این گفتهها چندان مورد اعتماد نباشد. ظاهراً عمرو نخستین فرمانفرمای مشرق بوده که نام خود و پند خویش را بر سکه نقره ضرب کرد. رابطه ای که در کشور های اسلامی میان سکه و خطبه وجود داشت بر همه معلوم است.

۳ - «متون»، ص ۴ (گردیزی).

۴ - معنی کلمه «احداث» که گویا نتوانسته توضیح دهد از متن کلام پیداست.

←

مصادره اموال لشکریانی که به خدمت دشمنان درآمده بودند اختصاص داشته و از این محل انعامهائی به خدام و فادار و بزرگان و رسولان تأدیه می‌گردید. اما راجع به مصادره اموال، بنا به گفتهٔ مردیزی، عمرو همیشه «بموقع» و به دلیل موجه بدان مبادرت می‌ورزید^۱.

عمرو توجه خاصی به لشکریان داشت و ایشان هر سه ماه یکبار در طی تشریفاتی موجب [صله] دریافت می‌داشتند. ابن خلکان و مردیزی^۲ شرح این تشریفات و بازدید را، از سلامی به وام گرفته، نقل کرده‌اند. پرداخت موجب لشکر زیر نظر مأمور مخصوصی که «عارض» نامیده می‌شد، صورت می‌گرفت. وی در محل ویژه‌ای که مختص این کار بود جلوس می‌کرد. لشکریان به محض استماع صدای دوطبل در آن محل گرد می‌آمدند. عارض «بلدرهٔ درم» پیش خویش داشت. «شاگرد عارض دفتر پیش‌گرفتی» و نامه‌های لشکریان را می‌خواند. و «نخستین نام عمرو بن لیث برآمدی»، «عارض او را بنگریستی و حلیه و اسب او را و سلاح او را همه سره کردی ... و بستودی و پسندیدی» «پس سیصد درم بسختی و اندر کیسه کردی و بدو دادی» «عمرو

→

(Kremer, «Culturgeschichte, Bd I, S. 200). نیز ممکن است که این کلمه عواید مزادع جدید باشد، رجوع شود به کلمهٔ «المستحدثة»، (روزن ZVORAO مجلد IV، ص ۱۳۵). این کلمه به معنی دیگر هم استعمال می‌شود («جوانان» به مثابه واحد نظامی ویژه). شاید به همان معنی «غازیان» یا «مطلوعه» به مقابل رجوع شود.)

۱ - زن پس‌گوریزی داستانی نقل می‌کند که چگونه عمرو یکی از هم‌زمان عمده خویش را بنام محمد بن بشر به جرایم گوناگون متهم کرد ولی چون محمد منظور مخدوم خود را دریافت و بدادن اموال خویش به خزانه رضا داد - عمرو اتهامات را پس گرفت. ۲ - «متون»، ص ۴-۵ («گوریزی»).

بستندی و اندر ساق موزه نهادی و گفتنی که : الحمدالله که ایزد تعالی مرا طاعت امیر المؤمنین ارزانی داشت و مستحق آبادی او گردانید ... پس برجای بلند شدی و بنشستی و سوی عارض نگاه همی کردی، تا همه لشکرا ، هریکی را ، تفحص همچنین کردی ... و صلۀ هریک بدادی ^۱ . ابن خلکان به همانندی این رسم عمرو با بازدید لشکر در ایران عهد ساسانیان و زمان خسرو انوشیروان^۱ اشاره می کند و حق با اوست . گمان نمی رود که این مشابهت تصادف محض بوده باشد .

درباره شیوة اداره امور عامه در زمان عمرو هیچ اطلاعی در دست نداریم . مرد دیزی فقط می گوید که عمرو همه جا منیهائی گماشته بود و از آنچه در متصرفات وی می گذشت با خبر می گشت^۲ . به گفته مؤلف « تاریخ خیرات »^۳ عمرو بندگان جوان می خرید و در خانه خود تربیتشان می کرد و آن گاه به بزرگان دولت می بخشید و این بندگان درباره اعمال صاحبان خویش به عمرو گزارش می دادند . و از ایشان وحشت نداشتند زیرا که در دوران پادشاهی عمرو هیچ بزرگی برای آن نداشت که بدون اجازه پادشاه بنده ای را بزند .

عمرو به حکومت ایران قناعت نکرده معتقد بود که حقوق طاهریان در ماوراءالنهر نیز باید به وی منتقل شود . این ادعا موجب نابودی وی گردید . در آن زمان قدرت دودمان سامانیان در ماوراءالنهر به نحوی استوار مستقر گشته بوده . گذشته از این در رأس آن سرزمین شخصی قرار داشت که از لحاظ

۱ - طبری ، ۱ ، ۹۶۵-۹۶۳ . دینوری ۷۵-۷۴ .

۲ - « متون » ، ص ۵ (گردیزی) .

۳ - موسوی ، « تاریخ خیرات » ، ورق b ۱۳۶ .

جریزه واستعداد از عمرو کمتر نبوده توانسته بود در متصرفات خویش سازمان دولتی که از لحاظ انتظام و هم‌آهنگی کمتر از آن عمرو نبوده ایجاد کند و ضمناً مبانی حقوقی حکومت او محکم‌تر از دولتی بوده که «قاطرچی پیشین» پدید آورده بود.

اسمعیل‌بن احمد که در سال ۲۳۵ هجری / ۸۴۹ میلادی در فرغانه به دنیا آمده بود در بخارا فعالیت خویش را آغاز کرد. وی در سال ۲۶۱ هجری / ۸۷۴ میلادی از طرف برادر خود نصر به آنجا اعزام شده بود. پس از سقوط طاهریان^۱ بخارا دچار سرنوشت دیگر بلاد خراسان گشت و فاقد حکومت استوار و مستقر بوده.

در آغاز سال ۲۶۱ هجری / ۸۷۴ میلادی حسین‌بن طاهر الطائفی که بطن غالب همان فرد مشهور دودمان طاهریان می‌باشد - از خوارزم وارد بخارا شد. ساکنان بخارا در برابر وی مقاومت ابراز داشتند. و وی پس از پنج‌روز حرب شهر را تصرف کرد. خوارزمیانی که با وی بودند در شهر دست به هر گونه حرکات بی‌رویه زدند. بخش مهم شهر در آتش سوخت. حسین به ساکنان عفو کامل نوید داد ولی بمحض این که مردم به سخن او اعتماد کرده متفرق شدند نقض عهد کرد. در نتیجه قیام تازه‌ای برپا شد. حسین در کوش خویش محبوس شد و ناگزیر شبانه آنجا را ترک گفت و حتی نتوانست پولی را که از مردم گردآورده بود با خود ببرد. شورشیان پولها را غارت کردند و بسیاری از خانواده‌های بخاری ثروت خویش را مرهون آن شبنند. پس از عزیمت حسین اغتشاشات تجدید شد. هواخواهان نظم و آرامش گرداگرد فقیه ابو عبد الله فرزند ابو حفص مشهور جمع شدند و بمتابعت از اندرز وی از نصر بن احمد

۱ - مطالب بعدی به گفته فرسخی است (چاپ شفر، ۷۶ و بعد).

یاری طلبیدند. و نصر برادر خود اسمعیل را به نزد ایشان فرستاد. اسمعیل وارد کریمه شد و شخص عبدالله به پیشواز او آمد و بنا به گفته مورخ این واقعه خاطروی را درباره آینده آرام و امیدوار ساخت و: «دل وی قوی شد دانست که ابو عبدالله هر چه کند اهل شهر آنرا باطل نتوانند کردن».

محتملاً اسمعیل به وساطت ابو عبدالله پیمانی با امیر حسین بن محمد الخوارجی که در آن ایام بخارا را بنصرف درآورده بود منعقد کرد. از این لقب برمی آید که وی یکی از پیشوایان خوارج و شاید هم یکی از همراهان یعقوب بوده است. قرار بر این شد که اسمعیل امیر بخارا و حسین معاون او باشد. و همه لشکر بدین سو گند خوردند. در نخستین جمعه ماه رمضان (۲۶۱ هجری / ۲۵ ژوئن ۸۷۴ میلادی) در بخارا خطبه به نام نصر بن احمد به جای نام یعقوب بن لیث خوانده شد و چند روز پس از آن اسمعیل وارد بخارا گردید. و بی درنگ نقض قول کرد و فرمود تا حسین را در زندان کنند و فرمانروای مطلق شهر گشت.

وضع و موقع اسمعیل بسیار دشوار بود. وی بایست در آن واحد علیه علم اعتماد برادر خویش نصر و بر ضد تحریکات حسین بن طاهر و با دستجات راهزن مرکب از بزرگان فقیر و علیه اعیان نافرمان بخارا مبارزه کند. اسمعیل از میان همه این دشواریها پیروز درآمد. وی در مبارزه با راهزنانی که در حدود چهار هزار نفر بوده در محلی بین بارکد و رامین به زودی اشتغال داشتند از یاری زمین داران و بزرگان که نفعشان پیش از همه چیز استقرار نظم و آرامش بوده بهره مند بوده است. اسمعیل پس از حصول این منظور متنفذترین افراد اشراف

۱ - طبق گفته روشنی (چاپ شفر، ۷۸) روز دوشنبه ۱۲ رمضان، ولی این روز پنجشنبه بوده [نه دوشنبه].

محلی را - که دینار خدات ابو محمد و بازرگانی ثروتمند بنام ابو حاتم یساری در رأس آنان بودند - از شهر تبعید کرد . بدین طریق که ایشان را به سمت رسولان به سمرقند فرستاد و ضمناً در نهان از نصر خواست که به زندانشان افکند . اسمعیل از غیبت ایشان استفاده کرده قدرت خویش را استوار ساخت و آنگاه از برادر خواست که رسولان را آزاد و مرخص کند و پس از بازگشت ایشان به بخارا مورد عنایات فراوانشان قرار داد و کوشید همه خواستهای آنان را مجری و مرعی دارد . ظاهراً می‌خواست بدین طریق حکومت خویش را استحکام بخشد و کاری کند که اشراف علیه نصر - نه علیه او - برانگیخته شوند . با این حال در مبارزه‌ای که زان پس میان دو برادر در گرفت مردم شهر نه همیشه جانب اسمعیل را نگاه داشتند . در شهر بازرگانی پیکند پذیرائی درخشانی از اسمعیل بعمل آمد . ولی در محل دیگری مردم از فروش آذوقه به لشکریان اسمعیل سر باز زدند ، زیرا اسمعیل در نظر ایشان یاغی بود علیه دولت قانونی . مبارزه در پائیز سال ۲۷۵ هجری (۸۸۸ میلادی) با اسیر شدن نصر پایان پذیرفت . اسمعیل میانه روی و اعتدال خردمندانه همیشگی خویش را در این مورد نیز نشان داد . میان دو برادر ملاقاتی صورت گرفت و اسمعیل با برادر نه همچون غالب یا اسیر بلکه مانند رعیت بسا پادشاه خویش سخن گفت . این کرامت نصر را متأثر نمود و البته به افزایش نام نیک و افتخارات اسمعیل کمک کرد . نصر به سمرقند بازگشت و تا زمان مرگ خویش که در ۲۱ اوت ۸۹۲ میلادی (۲۷۹ هجری . جمادی الاول) وقوع یافت^۱ اصماً ریاست

۱ - به گفته نرشخی (چاپ شفر ، ۸۳) نبرد روز سه شنبه ۱۵ جمادی الثانی سال

۲۷۵ هجری وقوع یافت . ولی این روز جمعه بوده .

۲ - نرشخی (چاپ شفر ، ۸۴) - در جمادی الاول ، به گفته سمعانی (دمتون) ،

دودمان را داشته. وی پیش از مرگ اسمعیل را به جانشینی برگزید. و در سراسر کشور حکومت او را شناختند.

در بهار سال ۲۸۰ هجری / ۸۹۳ میلادی از طرف خلیفه منشور بنام او صادر شد. در همان سال اسمعیل پیروزمندانه به تلس [طراز] لشکر کشید و کلیسای بزرگ آن شهر را به مسجد مبدل ساخت^۱ در این سال دودمان شاهان محلی اسروشنه سرنگون شد و ناحیه مزبور بلا واسطه به متصرفات سامانیان ملحق گشت^۲.

عمرو در طی سالهای بعد حکومت خویش را در ایران استوار ساخت. خلیفه نیز ناگزیر از اجرای امیال وی بود و بنا به خواست او در زمستان سال ۲۸۵ هجری (فوریه ۸۹۸ میلادی) زوار خراسانی را به کاخ خویش دعوت کرد و فرمان عزل اسمعیل و انتصاب عمرو را به ولایت ماوراءالنهر در حضور

→

ص ۵۹، جاب مارگولئوس، ذیل کلمه «السامانی» - در جمادی الثانی (روز مه در هردو مودد یکی است) چون به گفته سمعانی روز دوشنبه بوده - گفته اول ظاهراً درست‌تر است.

۱ - رجوع شود به، بارثولئوس، «گزارش سفر به آسیای میانه»، ص ۱۵ (براساس گفته‌های نوشخی و طبری). نیز رجوع شود به مسعودی (مروج، VIII، ۱۴۴ و بعد). در آنجا گفته شده که نام پادشاه «الطینکس» بوده (دیگراشکال قرائت این کلمه - همانجا، ۴۲۰) وعده اسیرانی که با «خاقون» او گرفته شده بوده به ۱۵۰۰۰ و شمار کشتگان به ۱۰۰۰۰ می‌رسیده. به عقیده مسعودی این ترکان از قبیله قارلینان بوده‌اند (عربی، خرلخ) (املا، «قارلیخ» را مترجم از کتاب «تاریخ بدخشان» چاپ لنینگراد، ص ۸۴ b اخذ کرده).

۲ - رجوع شود به ماقبل حدود ص ۴۵۰ اصل.

ایشان قرائت کرد^۱. بر اثر این اقدام رسولی از طرف وی با هدایا و منشور ماوراءالنهر نزد عمرو به نیشابور رفت. عمرو با تمسخر هدایای اجباری امیر المؤمنین را پذیرفت. رسول خلعتهای ارسالی خلیفه را در برابر عمرو نهاد. عمرو خلعتها را یکی پس از دیگری پوشید و هر بار به هنگام پوشیدن هر يك علی حده ایراز سپاسگزاری کرد. سرانجام رسول منشور ماوراءالنهر را پیش عمرو نهاد. عمرو گفت: «با این منشور چه کنم؟ این ناحیه را جز به یاری صد هزار شمشیر آخته از دست اسمعیل نتوان بیرون کرد». رسول پاسخ داد: «تو این را خواستی. اکنون خود دانی (که چه باید کرد)». عمرو منشور را گرفت و بوسید و بر سر نهاد و آنگاه در پیش خرد گذاشت. پس از آن رسول از آنجا رفت. عمرو فرمود تا به وی و همراهانش ۷۰۰ درهم بدهند^۲.

جریان جنگ میان اسمعیل و عمرو را به چند گونه نقل کرده اند. به گفته طبری^۳ اسمعیل نخست از عمرو خواست از نیت خویش سر باز زند و وی را (اسمعیل را) به فرمانفرمائی ماوراءالنهر باقی گذارد، ولی عمرو همه پیشنهادهای او را بالقطع رد کرد. و فقط بعدها که لشکریان اسمعیل در حوالی بلخ سپاهیان عمرو را محاصره کردند نقش ها عوض شد و این بار اسمعیل از قبول پیشنهاد صلح عمرو سر باز زد. به گفته نرشخی عمرو چون منشور خلیفه را دریافت داشت از احمد بن فریغون امیر گوزگان و ابوداود امیر بلخ^۴

۱ - طبری، ۲۱۸۳، III.

۲ - ابن خلکان، چاپ ویوستنفلد، شماره ۸۳۸، نیز بنگرید، «متون»، ص ۵.

۳ - طبری، ۲۱۹۳، III.

۴ - سکه های به نام این امیر در دست است. نام کامل او ابوداود محمد بن احمد می باشد. بنگرید، هارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۱۷۱.

و اسمعیل خواست تا سر به طاعت او گذارند. اسمعیل از این که عمرو وی را با آن امیران کوچک در یک ردیف قرار داده رنجید و این را وهنی برای خویش شمرد و به عمرو اعلان جنگ کرد و عمرو یهوده از در صلح و آشتی درآمد و رضا داد که ماوراءالنهر در دست اسمعیل باشد. بهر تقدیر اسمعیل توانست از دشمن خویش پیشی جوید و عملیات جنگی اعم از نبردهای سال ۲۸۶ هجری / ۸۹۹ میلادی و ۲۸۷ هجری / ۹۰۰ میلادی در محلی در جنوب آمودریا (جیحون) وقوع یافت نه در ماوراءالنهر. در پائیز سال ۲۸۶ هجری / ۸۹۹ میلادی^۱ محمد بن بشر^۲ سردار بزرگ عمرو شکست خورده کشته شد. اسمعیل همه اسیران را بدون اخذ غرامت مرخص کرد و در این مورد هم کوشید تا با کرامت و بزرگواری بردشمن غلبه کند. عمرو به سبب سود پرستی خویش مورد نظر و تمایل بزرگان و لشکریان نبوده. بخشی از آنان حتی پیش از پیکار قطعی به پادشاه خود خیانت کرده و بخشی نیز به هنگام نبردی که در نزدیکی بلخ در بهار سال ۲۸۷ هجری / ۹۰۰ میلادی وقوع یافت به اردوگاه اسمعیل پیوست^۳.

- ۱ - به گفته ابن خلکان نبرد در دوشنبه ۱۷ شوال ۲۸۶ هجری وقوع یافت. ولی این روز جمعه بود. در تألیف نلدکه (Orientalische Skizzen, S. 213) دوشنبه ۲۹ اکتبر ۸۹۸ میلادی نوشته ظاهراً خطای جایی است بجای ۸۹۹.
- ۲ - در تألیف فرشخی (چاپ شفر، ۸۶) - «محمد بن لیث» آمده.
- ۳ - به گفته سلامی نبرد در سه شنبه نیمه ربیع الاول ۲۸۷ هجری یعنی ۱۸ مارس وقوع یافت. به روایت منبع دیگر یعنی ابن خلکان، در چهارشنبه ۱۷ ربیع الثانی بوده ولی این روز (۲۱ آوریل) دوشنبه بوده. به گفته عتبی - منینی (I, ۳۴۳) در یکی از سه شنبه‌های اواسط ربیع الثانی ۲۸۷ هجری واقع شد. این ماه به شنبه ۵ آوریل سال ۹۰۰ میلادی آغاز شده بود. فرشخی (چاپ شفر، ۸۸) تاریخی محال را نقل می‌کند (چهارشنبه دهم جمادی - الاول ۲۸۸ هجری) به گفته طبری (III, ۲۱۹۴) خبر حرب روز چهارشنبه ۲۵ جمادی - الاول ۲۸۷ هجری. یعنی ۲۸ مه ۹۰۰ میلادی به بغداد رسید.

عمرو اسیر شد و پس از مدتی به بغداد گسیل گشت. خبر شکست عمرو را در بغداد با مسرت فراوان تلقی کردند. به رغم آن که اعمال اسمعیل با خواست اعلان شده خلیفه منافات کلی داشته، وی به شتاب تأیید کامل خویش را در برابر عمل اسمعیل که فاتح شده بود ابراز داشت.^۱ به ظن قوی، حکومت بغداد در ضمن اجرای خواست عمرو، در عین حال، توسط رسولان مخفی، اسمعیل را به مقاومت تهییج می‌نموده.^۲ اسمعیل، تا پایان زندگانی، تابع وفادار خلیفه باقی ماند و اندک‌اندک همه نواحی شمالی ایران را بر زیر اطاعت حکومت خویش در آورد.^۳ جانشینان وی ناگزیر نواحی کرانه دریای خزر و بخش غربی ایران را به دودمان‌های شیعی مذهب - علویان و زیاریان و خاندان بویه^۴ که ظاهراً به تودهای مردم متکی بوده و بیش از سامانیان درارضای تمایلات ملی ایرانیان کوشا بودند واگذار کردند.^۵

مورخانی که به شرح مبارزه میان سامانیان و صفاریان پرداخته بی شک نسبت به سامانیان حسن توجه داشته‌اند. سامانیان از لحاظ اصل و تبار، برخلاف مستبدان نظامی که از میان خلق برخاسته بودند - تعقیب کننده طبیعی کارهای

۱ - طبری، III، ۲۱۹۵.

۲ - نظام‌الملک، چاپ شفر، متن، ۱۴، ترجمه ۲۲.

۳ - رجوع شود به، (El, II) «jsmail b. Ahmed» Berthold.

۴ - لن - پول، «دودمان‌های مسلمان»، ص ۱۰۴، ۱۱۹-۱۱۲.

۵ - مؤسس دودمان زیار مرداوچ آرزوی احیای تاج و تخت سامانیان در سرداشت

(ابن‌الاثیر، جاب تورنبرگ، VIII، ۲۲۶ - از مسکویه رجوع نمود به جاب‌کالغانی، ۷،

۴۸۹). در سکه‌های افراد آل بویه غالباً به لقب باستانی ایرانی یعنی «شاهنشاه»

برمی‌خوریم.

طاهریان و مدافعان نظم و آرامش، که بیش از همه چیز مورد علاقه طبقات عالی جامعه بوده، شمرده می شدند. از سخنان طبری^۱ پیداست که «ثروتمندان و دهقانان» صرف نظر از روابطی که با شخص اسمعیل داشته بودند، در مبارزه با عمرو همگی دستیاران و معاونان وفادار اسمعیل بوده اند. اسمعیل يك سازمان دولتی پیچ در پیچ ایجاد و یا احیاء کرده بود که به هر تقدیر از لحاظ منافع اشراف، از برابری همه در مقابل قدرت و حکومت يك نظامی مستبد - برابری که صفاریان پدید آورده بودند - بهتر و مناسب تر بوده. فقدان اطلاعات مشروح درباره ساختمان دولت طاهریان بما اجازه نمی دهد این موضوع را حل کنیم که آفرینش این سازمان در واقع تا چه حد کار اسمعیل و سازنده دیگر دولت سامانیان - یعنی وزیر ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی^۲ بوده. در هر صورت فقط درباره عصر سامانی اطلاعات مشروح و مفصل به دست است و می توان تصویری بالنسبه کامل در باره سازمان های دولتی خراسان و ماوراءالنهر و شیوه زندگی اقتصادی اهالی به یاری آن به دست آورد.

بدیهی است امیری مستبد در رأس دولت قرار داشت - امیری که فقط در برابر خداوند باری مسئول بود^۳. اگر چنانچه سامانیان در نظر دولت بغداد امیران (والیان) و «موالی امیر المؤمنین» و یا حتی فقط عاملان (تحصیلداران مالیات)^۴ وی بوده اند ولی در متصرفات خویش، بلاتردید، شاهانی کاملاً مستقل شمرده می شدند. گاه در مناقشاتی که بر سر تخت شاهی بین دو طرف

۱ - طبری، III، ۲۱۹۴.

۲ - «معون»، ص ۶ (مگردیزی).

۳ - نظام الملك، چاپ شفر، متن، ۹، ترجمه، ۱۱.

۴ - طبری، III، ۲۲۷۹.

درمی گرفت ، طرفین به خلیفه روی آورده منشور می طلبیدند^۱. مواردی پیش می آمد که خلیفه-همچون تابع خاندان بویه که با سامانیان دشمنی داشتند بوده- به فلان یا بهمان عاصی منشور می داده^۲. ولی گفته نشده که منشور خلیفه عده هواخواهان فلان یا بهمان مدعی فرمانروائی را افزوده و یا بطور کلی در مناقشات نقشی داشته باشد. این دعاوا به نیروی سلاح فیصله می یافته. پس از آنکه خاندان بویه اختیار تخت و حکومت بغداد را به دست گرفت مواردی پیش می آمد که خلیفه منصوب از طرف آل بویه را در خراسان به رسمیت نمی - شناختند^۳. و این عدم شناسائی به هیچوجه نفاذ حکم و حیثیت دولت سامانی را متزلزل نمی ساخت. گاه مورخان ایرانی امرای سامانی را «امیر المؤمنین» می خوانند^۴، یعنی لقبی را که خاص خلیفه بوده به ایشان می دادند. ایرانیان غایت مقصود دولت داری را در این می دانستند که سلطان پیش از همه چیز «کدخدای خوبی برای مملکت خویش بوده»^۵ دائم در اندیشه عمران ظاهری آن باشد و به حفر نهرها و احداث قنوات و ساختن پلها بر رودهای بزرگ و آبادی روستاها و ترقی زراعت و بنای استحکامات و احداث شهرهای تازه و تزئین بلاد به ابنیه بلند و زیبا و برپا کردن رباطها در شاهراهها و غیره پردازد^۶. البته در اغلب

۱ - طبری ، ۲۲۹۰ .

۲ - ابن الاثیر ، چاپ تورنیرگ ، VIII ، ۳۸۱-۳۸۰ .

۳ - تیزن هاوژن ، درباره سکه های سامانی ، ص ۱۸۸ و بعد ، ۲۳۳ ، ابن الاثیر ،

چاپ تورنیرگ ، VIII ، ۳۸۱ ، IX ، ۱۰۳ .

۴ - «متون» ، ص ۹۰ (عوفی) .

۵ - نظام الملك ، چاپ شفر ، متن ۱۱۰ ، ترجمه ۱۶۳ .

۶ - همانجا ، متن ۶۰ ، ترجمه ۶-۷ .

موارد نقش پادشاه منحصر به انتخاب اشخاصی می‌شده که رشته‌های مختلف اداره امور را می‌بایست اداره کنند. در اساس، سازمان سیاسی اسلامی در شرق و همه مقامات اداری آن به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شده: یکی «درگاه» (دربار) و دیگر «دیوان» (دفتر). تا زمان سامانیان هیچ اطلاعی درباره وجود نگهبانان شخصی پادشاه - مانند آنچه در دربار عباسیان دیده می‌شده و از بندگان زرخرید و بیشتر ترکان مرکب بوده‌اند - در مورد ممالك اسلامی شرقی در دست نیست. در دربار اسمعیل و جانشینان وی چنین گروه نگهبانی را می‌یابیم. گرچه در آن زمان «اهل درگاه» هنوز اهمیتی را که بعدها به دست آوردند، کسب نکرده بودند. مشاغل عمده نظامی نه تنها به رئیسان نگهبانان شاهی بلکه به نمایندگان خاندانهای اصیل و بزرگ محلی نیز تفویض می‌گردیده. و در شمار لشکریان - گذشته از ترکان - دهقانان نیز بوده‌اند. بر روی هم در آن عهد بیشتر ساکنان ماوراءالنهر هنوز مسلح بودند^۱.

نظام الملك^۲ شغل غلام ترك را در دربار سامانیان چنین وصف می‌کند: «در عهد سامانیان این قاعده برجا همی بوده است، به تدریج بر اندازه خدمت و هنر و شایستگی غلامان را درجه می‌افزودندی چنانکه غلامی خریدندی و یکسال او را پیاده خدمت فرمودندی و در رکاب باقبای زندینجی (از نام قریه زندنه در بخارا مشتق می‌شود. رجوع شود به ص ۲۶۵) شدی و ابن غلامان را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یکسال بر اسب نشینی و اگر

۱ - استخری، ۲۹۲، ابن حوقل، ۳۴۳.

۲ - روزن، «داستان هلال الصابی»، ص ۲۷۵؛ رجوع شود به «هلال الصابی».

«تاریخ»، متن، ۳۷۴؛ ترجمه، ۴۰۰.

۳ - چاپ شفر، متن، ۹۵؛ ترجمه، ۱۴۰-۱۳۹.

معلوم شدی مالش دادندی و چون یکسال خدمت کردندى وثاق باشی باحاجب یگفتی و حاجب معلوم کردی آنگه اورا اسبی ترکی بدادندی بازقاش در کام گرفته و لگام و دوال ساده و چون یکسال با اسب و تازیانه خدمت کردی دیگر سال اورا قراجوری دادندی تا بر میان بسنی و سال پنجم زینی بهنر و لگام بکو کب و قبای دارای و دبوسی که در حلقه آویختی و سال ششم جامه عنوان و سال هفتم خیمه یکسری و شانزده میخی دادندی و سه غلام خود را در خیل او کردندى و اورا وثاق باشی لقب کردندى و کلاهی نمذ سیاه سیم کشیده و قبای گنجه در او پوشیده و هر سال، جاه و تجمل و خیل و مرتبت اومى افزودندی تا خیل باشی شدی ، پس حاجب شدی. در رأس خدام دربار «حاجب بزرگ» یا «حاجب الحجاب» که یکی از نخستین مأموران بلند پایه مملکت شمرده می- شده قرار داشت .

دومین شغل، از لحاظ اهمیت در درگاه شغل «صاحب حرس» یا «امیر حرس» بوده. شغل «صاحب حرس» نیز مانند دیگر مشاغل درباری در زمان معاویه ایجاد شد . معاویه نخستین فرمانفرمای اسلامی بود که خویشان را باشکوه و جلال پادشاهی محاط ساخت^۱. در آغاز شغل صاحب حرس، بی شک وجوه مشترك بسیار با شغل «رئیس نگهبانان» یا «صاحب الشرط»^۲ داشته . صاحب الشرط در عین حال رئیس نظامی شهر بوده . طبری در داستانی که درباره یکی از حکام اموی نقل می کند^۳ «حرس» و «شرط» را به يك معنى به کار

۱- چاپشفر ، متن ، ۱۳۱ ، ترجمه ۱۷۸ .

۲- طبری ، ۱۱۰ ، ۲۰۵ ، یعقوبی ، «تاریخ» ، ۱۱ ، ۲۷۶ .

۳- کلمه شرط . مفرد شرطه - همان XOPTIS یونانی است (استشاره شفاهی با ای . یو . گراچکوسکی) .

۴- طبری ، ۱۱ ، ۱۰۲۹-۱۰۲۸ .

می برد ولی در دربار خلیفه اشخاصی مختلف شاغل این دو شغل بوده اند^۱. ظاهراً شغل «صاحب الشرط» از لحاظ اهمیت بالاتر بوده، چنانکه دیدیم در بغداد برجسته ترین افراد خاندان طاهریان و صفاریان شاغل این مقام بوده اند. در سمرقند شخص اسمعیل در دربار برادر خویش نصر شاغل این شغل بوده و یا لاقل اسماً این مقام را داشته^۲. صاحب حرس (لاقل در زمان عباسیان) مجری اصلی احکام خلیفه بوده. نظام الملک^۳ از زبان خلیفه مأمون سخنان زیر را نقل می کند: «مأمون خلیفه روزی با ندیمان خویش گفت من دو امیر حرس دارم و کار هر دو از بامداد تا شب گردن زدن است و دست و پای بریدن و چوب زدن و به زندان کردن». مشخصات خارجی این مقام مطابق با مفهوم و هدف آن بوده. در زمان امویان صاحب شرط پیشاپیش حاکم با نیزه حرکت می کرده^۴. نظام الملک می خواهد که در کاخ شاهی همیشه ۵۰ چوبدار در اختیار صاحب حرس باشد: «بیست با چوب زر و بیست با چوب سیم و ده با چوب بهاء بزرگ».

گذشته از این مشاغل بزرگ يك سلسله کارهای کوچکتر نیز وجود داشته

۱ - طبری، II، ۲۰۵، III، ۱۵۵۰-۱۵۴۹.

۲ - فرشخی، چاپ شفر، ۷۸. در زمان امرای بعدی سامانی می بینیم که صاحب شرط نقش مجری احکام سیاست پادشاه را ایفاء می کند (فعالی، «دیتیمه»، مستخرجات، ترجمه باریه (مینار)، III، ۳۰۳، فعالی، «دیتیمه»، چاپ بيروت، IV، ۴۵).

۳ - نظام الملک، چاپ شفر، متن، ۱۲۲، ترجمه ۱۷۹.

۴ - طبری، II، ۸۶۲.

۵ - برخی از این مشاغل در سیاست نامه (نظام الملک، چاپ شفر، متن، ۱۱۱، ۱۱۴، ترجمه، ۱۶۴، ۱۶۷) آمده اند.

(مانند دربانان و خوان سالاران و میزبانان و غیره) . مشاغل عمده نظامی مملکت و به ویژه مقام ولایت و حکومت را گاه نمایندگان خاندانهای بزرگ و فرمانروا شاغل بوده اند (هرا - تگین اسفنجابی و پسر او منصور^۱ و ابوعلی صغایانی) و گاه غلامان ترك كه سوابق خدماتی داشته اند (سیمجوریان ، الپ تگین ، تاش ، فائق [حاجب]) . غلامان ترك فقط پس از رسیدن به سن ۳۵ سالگی می توانستند به چنین مقاماتی نایل آیند^۲ . و «حاجب الحجاب» قبول شغل حاکم عادی را دون منزلت خویش می شمرده و از آن شرم داشته^۳ . نخستین مقام نظامی مملکت شغل ولایت خراسان بود که شاغل آن لقب سپهسالار داشت^۴ و در نیشابور می نشست و همه متصرفات سامانیان را که در جنوب آمودریا قرار داشته اداره می کرد . در زمان سامانیان نیز - مانند آن چه بعدها در عهد مغولان مرسوم شده ، پادشاه می بایست بر سبیل نزاکت به هنگام انتصاب و الاثرین مأمور کشور - یعنی وزیر - با رؤسای نظامی و یا سپهسالاران مشورت کند^۵ .

امور مالی و اقتصادی درباره را «وکیل»^۶ اداره می کرد . در اهمیت این شغل در زمان سامانیان همین بس که در تألیف گردیزی شاغل آن در ردیف

۱ - رجوع شود به ماقبل ص ۳۹۲ .

۲ - نظام الملک ، چاپ شفر ، متن ، ۹۵ ، ترجمه ، ۱۴۰ .

۳ - «متون» ، ص ۱۱ ، (گردیزی) .

۴ - در ترجمه عربی «صاحب الجیش» (مقلمی ، ۳۳۷) .

5 - D'Osson, «Histoire des mongols» t. IV, p 666.

۶ - «متون» ، ص ۹۱ (عوفی) .

۷ - نظام الملک ، چاپ شفر ، متن ۸۲-۸۱ ، ترجمه ، ۱۲۱ .

امیر و وزیر نام برده شده است.^۱

دستگاه اداری و دفتری نیز در عهد سامانیان به بسط و توسعه کامل رسیده بود. در تألیف خوشنوی^۲ نام دهها محضر و مرجع بخارا را می بینیم که در پیرامون ریگستان قرار داشته، مانند: ۱- دیوان وزیر، ۲- دیوان مستوفی (خزانه دار)، ۳- دیوان عمیدالملک، ۴- دیوان صاحب شرط، ۵- دیوان صاحب برید^۳، ۶- دیوان مشرفان، ۷- دیوان املاک خاصه (پادشاه)، ۸- دیوان محتسب، ۹- دیوان اوقاف، ۱۰- دیوان قضا.

وزیر یا «خواجه بزرگ»^۴ در رأس همه اهل قلم یعنی دستگاه دفتری و نویسنده‌گی قرار داشت. دوات حتی در زمان سلجوقیان نیز علامت مقام و شایستگی وی بوده.

نظام الملک عقیده داشت که شغل وزیر نیز مانند مقام پادشاهی باید

۱ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۱۲۷، نسخه خطی کمبریج، ورق ۵

۱۰۲، چاپ محمد فاضل، ۴۳، «نام‌های بخارا سوی سرهنگان البتکین رسید از امیر و از وزیر و از وکیل».

۲ - چاپ شفر، ۲۴.

۳ - رجوع شود، خوشنوی، ترجمه لیکوشین، ص ۳۶ (در چاپ شفر متن فارسی تحریف شده).

۴ - اصطلاح فارسی «خواجه بزرگ» حتی در تألیف عربی بنده‌ازی (چاپ‌ها و تسمیاء، ۵۵) به کار برده شده است. درباره کلمه «خواجه» و منشأ خراسانی آن رجوع شود به مسعودی، «مروج»، IX، ۲۴، توضیحی که مسعودی داده ثابت می‌کند که این کلمه در عهد وی هنوز چندان در غرب دانسته نبوده.

۵ - ابن الاثیر، چاپ نورنبرگ، X، ۱۳۸.

به‌ارث از پدر به پسر برسد^۱. هم در زمان سامانیان چند دودمان وزارت پیشه وجود داشته‌اند (جیهانی، جلععی، عتبی). گرچه موردی دیده نشده (لااقل در زمان سامانیان مشاهده نگردیده) که پسر بلا واسطه جانشین پدر شود و به وزارت برسد. به این معنی که پس از سقوط فلان وزیر، قدرت علی‌الرسم به دست مخالفان وی می‌افتاده و فقط پس از گذشت سالها مجدداً به اخلاف وی باز می‌گردیده.

کلمه مستوفی، محتملاً^۲، مترادف الفاظ «خازن»^۳ و «خزینہ‌دار»^۴ بوده. ظاهراً محاسبان («حاسب» که جمع آن «حساب» است^۵) تابع خزانه‌دار بوده‌اند. دیوانی که خزانه‌دار در رأس آن قرار داشته محتملاً^۶ با «دیوان‌خراج» زمان عباسیان قابل تطبیق می‌باشد^۷. شیوه تقسیم‌امور مالی دولت به سه خزانه – شیوه‌ای که در زمان عمرو بن لیث وجود داشته – در کشور سامانیان^۸ متداول نگشت. نظام الملك^۹ غایت مقصود را در وجود دو خزینہ می‌داند که در یکی وجوه برای خرج تمرکز یابد و دیگری خزینة اصل که وجوه آن دست

۱ - نظام الملك، چاپ شفر، متن، ۱۵۱؛ ترجمه ۲۲۳.

۲ - «متون»، ص ۵۶ (سمعانی؛ چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الخازن»).

۳ - «متون»، ص ۱۰ (گردیزی).

۴ - «متون»، ص ۵۵ (سمعانی؛ چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الحاسب»).

۵ - طبری، III، ۱۵۵.

۶ - مقدسی (۳۰۰، ۳۴۰) سه تا از ثروتمندترین شهرهای اطراف نیشابور را

«خزینہ‌های» آن می‌خواند - یعنی طوس و نسا و ابیورد را. دجوع شود به، IV، BCA.

۲۲۵ <حواشی دگوله [دخویه]>.

۷ - نظام الملك، چاپ شفر، متن، ۲۰۵، ترجمه ۳۰۰.

ناخوردنی و مصون بوده و «تاضرورتی نبود» از آن خزانه اصل خرج نکردندی و اگر چیزی برداشتندی بوجه وام برداشتندی».

دیوان «عمیدالملک» محتملاً همان «دیوان الرسائل» یا «دیوان انشاء» است. از دیوان اخیر الذکر در تألیفات مورخان غالباً یاد شده است و حتی در زمان سامانیان نیز به این اصطلاح برمی‌خوریم^۱. در تألیف بیہقی^۲ رئیس دیوان رسائل لقب «خواجہ عمید» دارد و وی یکی از مأموران بلندپایه و عمده مملکت بوده.

درباره مقام «صاحب شرط» قبلاً سخن گفتیم. محتملاً دیوان وی با «دیوان لشکریان ترک» زمان عباسیان مطابقت داشته^۳. به ظن اقوی، از میان مأموران کشوری «عارض» در رأس این دیوان قرار داشته و در این صورت تابع صاحب شرط بوده است. نأدیه مواجب = لشکری و نظارت بر مرتب و منظم بودن وضع آن جزو وظایف عارض بوده است^۴. در زمان سامانیان نیز مانند عهد عمرو لیث مواجب سپاهیان و مأموران دولت سالی چهاربار (هر سه ماه یک بار) پرداخت می‌شده^۵.

۱ - ثعالبی، «یتیمہ»، مستخرجات به ترجمہ باریہ دمینار ۱، ۲۱۶-۲۱۳؛

III، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷ (متن ثعالبی-«یتیمہ»، چاپ بیروت، IV، ۳۲۰، ۲۹۰، ۶۹۰، ۷۰۵)

(۷۵)، «متون»، ص ۶۷ (سمعانی، چاپ هارگولیوس، ذیل کلمہ «المیکالی»).

۲- چاپ مورلی، ۱۶۳، ۱۶۷؛ <چاپ غنی-فیاض، ۱۴۴، ۱۴۷ >

۳- طبری، III، ۱۵۵۰.

۴- «متون»، ص ۵ (گودیزی)، ۶۲ (سمعانی، چاپ هارگولیوس، ذیل کلمہ

«العارض»، رجوع شود به ماقبل حدود ص ۴۸۰).

۵- ابن حوقل، ۳۴۲-۳۴۱. مجموع وجوهی که میان لشکریان تقسیم می‌شده

چنان‌که می‌دانیم پست و چاپار در مشرق زمین فقط برای رفع حوایج دولت وجود داشته ^۱. مأموران پستی (به جای اصطلاح «صاحب برید»، به اصطلاحات «صاحب خبر» و «منهی» نیز برمی‌خوریم) وظیفه دار بودند که اخبار مهم را از پایتخت به ایالات برسانند و دربارهٔ همهٔ اعمال مأموران محلی گزارش دهند. البته اصولاً مأموران پستی دیوان و ادارهٔ خاصی را تشکیل می‌دادند و مطیع حکم و ولایت نواحی نبودند. در عهد سامانیان حکم دولت مرکزی هنوز چنان نافذ بود که مأموران مزبور قادر بودند گزارشهای صحیح و مستقلی، حتی دربارهٔ اعمال مقتدرترین امیران نواحی یعنی حکام و ولات خراسان، به مرکز ارسال دارند ^۲. ولی هم در عهد غزنویان، گاه مأموران به ناچار از طریق پست (رسمی) گزارشهایی را که به میل حاکم و والی نوشته شده بود ارسال داشته و برای فرستادن اطلاعات صحیح مربوط به اعمال حاکم

به ۲۰ میلیون درهم بالغ می‌گردیده. شاید بدین سبب این پرداختها «بستگانی» (Vullers, «Lexicon») و به عربی «العشرینة» خوانده می‌شده (خوارزمی، «مفاتیح»، ۶۵).

۱ — «مفاتیح‌المولوم»، (۶۳) Bd I.S. 192 sq. Kremer, «Culturgeschichte»
برای کلمهٔ «برید» اشتقاقی فارسی ذکر می‌کند، ولی بیشتر محتمل است که این کلمه از لاتینی Voredus مأخوذ باشد (رجوع شود به: «Barid» Hartmann). کسی را که گزارش را می‌رسانده «الفراق» (فارسی، «پروانه» — خادم) و محفظه‌ای را که حاوی گزارشها بوده و فهرست آنها را «اسکدار» (فارسی «از» — کوه‌داری، — از کجا داری [خبر]؟) — خوارزمی، «مفاتیح»، ۶۴، کلمهٔ «اسکدار» در تالیف بی‌هیچ بسیار آمده، مثلاً در چاپ مورفی ۳۹۲-۱۳۹۴ «چاپ‌بخشی» — فیاض، ۳۲۱-۳۱۹. گزارشهای محرمانه به دمن «مما» — همانجا) نوشته می‌شده.

۲ — «متون»، ص ۱۲ (گردیزی)، ۹۲ (عوفی).

مزبور متوسل به اعزام سوارانی ملبس به لباس مبدل می‌گشتند^۱.
 کلمه «اشراف» به معنی تحت اللفظی «مراقبت از نقطه‌ای بلند» است و
 «مشرف» (مراقب) به گفته نظام‌الملک^۲ مشرف باید «آنچ بدرگاه رود او
 می‌داند و بوقتی که خواهد و حاجت‌افند می‌نماید». «و این کس باید که از
 دست خویش بهر شهری و ناحیتی نایی فرستد». در تألیف بیهقی^۳ مشرفان را
 در ردیف مستوفیان (خزینہ‌داران) نام برده که از اموال دربار صورت‌بری داشته‌اند
 و از اینجا چنین استنتاج توان کرد که نظارت و مراقبت مشرفان بیشتر در مورد
 و جوهری که مختص نگهداری در بار بوده اعمال می‌گشته.
 دیوان املاک خاصه^۴ سلطان در زمان عباسیان به نام «دیوان الضیاع»
 خوانده می‌شده. و به احتمال قوی در زمان سامانیان «وکیل» در رأس این دیوان
 قرار داشته.

وظیفه محتسب مراقبت از حفظ نظم در کویها و بازارها بوده و می‌بایست
 کسانی را که آشکارا قواعد دینی را نقض می‌کردند و یا در صدد فریب خریداران
 برمی‌آمدند و یا از نرخ مقرر اجناس گرانتر می‌فروختند جلب و مجازات کند*.

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۱۳۹۵، ۳۹۸، <چاپ غنی- فیاض، ۳۲۲، ۳۲۰>

۲ - چاپ شفر، متن ۵۶، ترجمه، ۸۷ - ۸۶.

۳ - چاپ مورلی، ۱۸۱، <چاپ غنی فیاض، ۱۵۸>

۴ - Kremer, «Culturgeschichte», Bd I, S. 199

۵ - محتسب به آن چه درون‌خانه می‌گشت کاری نداشت. رجوع شود به گلستان
 [محتسب را درون‌خانه چه کار] (چاپ قسطنطنیه، ۱۹۰۳، ص ۷۵، ترجمه خولموگوروف، ۸۸)

۵ - Kremer, «Culturgeschichte», Bd I, S. 423 sp.

۷ - چاپ شفر، متن، ۴۱، ترجمه، ۶۲.

به گفته نظام الملك شاهان «همیشه این کار را به یکی از خواص فرمودندی یا خادمی را یا ترکی پیر را که هیچ محابا نکردی و خاص و عام از او برسدندی» با این حال در عهد سامانیان حتی دانشمندان و علما شاغل این شغل بوده اند^۱. محتملاً مجازات و تنبیه و «مالش» محسوب در حق مقصران، در آن دوران، هنوز صورت خشنی را که بعدها پیدا کرد نداشته.

دیوان علیحده ای که در زمان سامانیان برای اداره اوقاف وجود داشته ظاهراً بعدها منحل شد. در منشورهای قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) اداره امور وقف جزو وظایف قاضی قلمداد شده^۲.

در رأس دیوان قضا «قاضی القضاة» قرار داشته. ایرانیان این شغل را با وظیفه «موید موبدان» زمان ساسانیان نزدیک و هم سنگ می دانستند^۳. گذشته از این دعاوی قضائی و به ویژه شکایاتی که از بد رفتاری اصحاب مناصب می رسیده غالباً توسط شخص پادشاه^۴ و یا یکی از افراد خاندان شاهی که به این شغل منصوب می شده - مورد رسیدگی قرار می گرفته^۵.

۱ - «متون»، ص ۶۶ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «المحتسب»).

۲ - «متون»، ص ۷۵ (بغدادی، «کتاب التوسل»).

۳ - نظام الملك، چاپ شفر، متن ۳۹؛ ترجمه، ۵۷؛ درباره مشاغل قضائی موید

مزرگ (۴- هو - تن mogpetan-mogpet) در منابع چینی نیز سخن رفته (بیچورین «مجموعه اطلاعات»، چاپ اول، III، ۱۶۸؛ p 581 «Sino - Iranica» (Lauffer)

۴ - نظام الملك، چاپ شفر، «متن»، ۱۱۷، ترجمه، ۲۶.

۵ - سماعی، نسخه خطی موزه آسمائی، ورق ۲۰۹ (درباره ابو یعقوب اسحق برادر اسمعیل، «کان علی مظالم بخارا»؛ چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «السامانی».

۶ - «متون»، ص ۵۲ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الاسپانیکی»).

در ایالات نیز همان مشاغل و دیوانهائی که در پایتخت وجود داشته دیده می‌شده و ضمناً وزیران ایالتی «حاکم» یا «کدخد» (کلمه اخیر غالباً در تألیف بی‌بقی مشاهده می‌گردد) نامیده می‌شدند. در زمان سامانیان و غزنویان مأموران ایالتی نیز در بسیاری از موارد توسط شخص پادشاه منصوب می‌گشته‌اند.^۱ مأموران مادون عریضه استعفا از خدمت را هم به نام امیر (با شاه) تنظیم می‌کردند.^۲ بعدها بر اثر توسعه قرطاس بازی، رئیس هردیوان مأموران وولات خویش را در شهرهای ایالتی منصوب می‌کرد.^۳

روحانیان در کشور و دولت سامانیان بسیار محترم شمرده می‌شدند.^۴ دیدیم که بانی قدرت آن دودمان حکومت خویش را به یاری صدر روحانیان محل در بخارا استوار ساخت. علما از وظیفه زمین بوسی در پیشگاه پادشاه معاف بودند. از میان فقیهان مذهب حنفی عالم‌ترین و شایسته‌ترین فرد را برمی‌گزیدند و امور را به صلاح دید وی قطع و فصل می‌کردند و خواسته‌های او را مجری می‌داشتند و شاغلان مشاغل را به دستور او معین می‌نمودند.^۵ از سخنان سمعانی^۶ می‌دانیم که این شخص که مقامش برابر مفتی یا شیخ الاسلام

۱- بی‌بقی، چاپ مورلی، ۱۶۶-۱۶۵، <چاپ غنی- فیاض ۱۴۶>.

۲- بی‌بقی، چاپ مورلی، ۷۵۴-۷۵۳، <چاپ غنی- فیاض ۶۰۱>.

۳- «متون»، ص ۴۳، ۴۲ (انشاء)، ۷۵ (بغدادی، «کتاب التوسل»).

۴- گفته‌های سمعانی درباره زاهدی که یکی از سامانیان بر تابوت او نماز خواند و شیخی که وزیر ابوعلی بلعمی تابوت وی را بدوش کشید- «متون»، ص ۵۳، ۶۷. (سمعانی، چاپ مارمولیوس، ذیل کلمه‌های «البابکسی» و «المنز»).

۵- مقدمی، ۳۳۹.

۶- «متون»، ص ۵۳-۵۲ (سمعانی، چاپ مارمولیوس، ذیل کلمه «الاستاذ»).

ادوار بعدی بوده، در آن زمان به لقب فارسی «استاد» (معلم) ملقب بوده و شغل «استاد» هم در زمان اسمعیل وجود داشته. در ماوراءالنهر بطور کلی علماء را با کلمه «دانشمند» یا بنا به لهجه‌ای «دانشومند» تسمیه می‌کردند^۱.

شغل خطیب نیز جزو مشاغل صرفاً روحانی شمرده می‌شده. می‌دانیم که در آغاز امر خود خلیفه و یا والی و جانشین او در مسجد خطبه می‌خوانده و وعظ می‌کرده‌اند. در زمان سامانیان این رسم در مشرق < قلمرو خلافت > قابل اجرا نبوده زیرا که شاهان و ولات ایشان اصلاً ایرانی و یا ترک بوده و گمان نمی‌رود که به زبان عربی آشنائی داشته بودند، ولی در مواردی که والی زبان عربی را نیک می‌دانسته، کماکان به لوازم شغل والی و خطیب توأماً اقدام می‌کرده است^۲.

ممکن نبود شیوه حکومت اداری و دفتری در سراسر کشور بطور یکسان اعمال شود، زیرا که برخی از نواحی هنوز در تحت حکومت دودمانهای محلی خویش - که در پاره‌ای موارد بسیار قدیم بوده - قرار داشته‌اند. گذشته از دودمان داودیه در بلخ که موجودیت آن کمتر تجلی کرد - سلاله‌های ویژه‌ای در سجستان (صفاریان)، و گوزگان (فریقونیان)، و غزنه (امیران محلی که بعدها بدست الپ قشغین و دیگر خدام درگاه برکنار شدند) و غرجستان (محلی

۱ - مقنسی، ۴۳، نظام‌الملک، چاپ شفر، متن ۸۸. ظاهراً این کلمه را

چان - چون و دیگر سیاحان چینی نیز به همین صورت شنیدند (به املائی چینی، «دا - شی - ما»، «دانشی-مان» و «تغشی-مان») - (چان - چون، ترجمه کاخاروف،

(۱۳۱۷، ۳۲۶)

(Bretschneider, «Researches», vol. I, p 90, n. 231)

۲ - «متون»، ص ۵۷ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «الخطیب»)

در بخش علیای مرغاب) و خوارزم و اسفنجاب و نواحی کوهستانی بخش شرقی خان‌نشین کنونی بخارا (صفانیان، ختل و راشت) وجود داشته‌اند. جمله این امیران (امیر صفانیان و صاحب اسفنجاب در اینجا محتملاً^۱ بخط نام برده نشده‌اند) به گفته مقدسی^۱ فقط هدایائی به پایتخت می‌فرستادند - نه خراج. در یکی از محال-بنی ایلان-رئیس دهقانان محلی که در تونکت [تنگت] زندگی می‌کرد، دیگر در آن زمان قدرت سیاسی نداشت^۲ ولی (محتملاً^۳ بسبب اراضی ملکی وسیع خویش) کماکان در میان مردم صاحب نفوذ بود، زیرا که مقدسی^۴ وی را «دهقانی نیرومند» می‌خواند. صاحبان خوارزم و اسفنجاب و صفانیان از لحاظ سیاسی واجد قدرت بیشتری بودند.

آغاز دودمان خوارزمشاهیان^۴ مربوط به ادوار افسانه‌ای می‌شود. دودمانهای عرب لقب «شاه» [امیر] را برای صاحبان محل باقی گذاشته، قدرت واقعی را به دست ولایت خویش می‌سپردند. ما درباره روابط بعدی خوارزمشاهیان و امیران عرب و جریان مبارزه بین آنها که منجر به تقسیم خوارزم به دو بخش گردید اطلاعی در دست نداریم. بخش جنوبی به انضمام شهرکات در دست خوارزمشاهان باقی ماند و بخش شمالی با شهر گرگانج در تصرف امیران بوده. میان صاحبان دو بخش دائماً تصادماتی وقوع می‌یافت تا اینکه در سال

۱ - مقدسی، ۳۳۷.

۲ - مؤلف نسخه خطی کوهانسکی (حدود العالم، ورق ۲۴) درباره ایلان خاطرنشان می‌کند که «مهران ابن ناحیت را دهقان ایلان خوانند و اندر قدیم دهقانان این ناحیت را از ملوک اطراف بودند».

۳ - مقدسی، ۲۷۷.

۴ - درباره ایشان رجوع شود به Sachau, «Zur Geschite» I.

۳۷۵ هجری / ۹۹۷ میلادی . امیران گرگانج متصرفات خوارزمشاهان را مسخر ساختند و لقب ایشان به غالبان رسید و تصادمات پایان یافت.^۱

صاحب اسفیج‌باب فرمانبرداری خویش را در برابر سامانیان فقط با ارسال چهارپول و هدایا و جاروب ابراز می‌داشت.^۲ وی در ترکان ناحیه شرقی سیر دریا و بخش غربی هفت‌آب که مطیع سامانیان بوده‌اند نیز مؤثر بوده. درباره «شاه ترکمن» که در شهر اردو زندگی می‌کرده گفته شده است که وی «از ارسال هدایا برای صاحب اسفیج‌باب هرگز فروگذار نمی‌کرده»^۳. متأسفانه نمی‌دانیم، آیا صاحب اسفیج‌باب در برابر قراخانیان، به‌نگام هجوم ایشان به ماوراءالنهر مقاومتی ابراز داشت یا نه .

منشأ صاحبان صفانیان و یا به قول ابن‌حوقل^۴ «آل محتاج» معلوم نیست. ایشان به لقب عربی «امیر» ملقب بوده‌اند . و لقب صاحبان پیش از اسلام صفانیان (یعنی «صفان - خدات») در آن دوران دیگر مشاهده نمی‌گردد . سرزمین صفانیان پس از سقوط سامانیان نیز در تحت حکومت امیران جداگانهای قرار داشته^۵. در ختل هم در آن عهد به القاب قبل از اسلام یعنی «ختلان - شاه» و «شیرختلان» بر نمی‌خوریم^۶. حتی در قرن ششم هجری

۱ - «معون»، ص ۱۳ - ۱۲ (مگردیزی)، فرشخی، چاپ شفر، ص ۱۸۹ (از

عربی) به‌بند - هم رجوع شود.

۲ - به ماقبل در حدود ص ۴۵۰ .

۳ - مقنسی، ۲۷۵ .

۴ - ابن‌حوقل، ۴۰۱ . درباره «آل‌محتاج» رجوع شود به ابن‌الائیر، چاپ

نوربرگ، VIII، ۱۹۶۰ .

۵ - «معون»، ص ۱۵ (مگردیزی).

۶ - ابن‌خردادبه، ۲۹۰ .

(۱۲ میلادی) امیران ختلان اصل و تبار خویش را به جهرام گور (ورهران پنجم - ۴۳۸ - ۴۲۰ میلادی) پادشاه ساسانی می‌رساندند.^۱

شغل رئیس^۲ (رئیس شهر و حومه) ، که در زمان پیش از مغول هنوز جنبه پلیسی کنونی خود را نداشته ، نیز به ارث از پدر به پسر می‌رسیده^۳ . رئیس اول شخص شهر و نماینده منافع آن شمرده می‌شده . و پادشاه بتوسط وی اراده خویش را به ساکنان شهر اعلام و ابلاغ می‌کرده^۴ . به احتمال قوی رئیسان از میان افراد معروفترین خاندانهای محلی منصوب می‌شدند و لا اقل در آغاز چنین بوده .

اما راجع به توده‌های مردم - باید گفت که وضع آنها در عهد سامانیان تا حدی خوب بوده زیرا صلح خارجی تأمین شده و صنعت و بازرگانی رونق بسیاری داشته بود . ما در تألیف دیگری^۵ خبری از نرشیخی نقل کردیم که ساکنان قریه‌ای صنعتی و بازرگانی اراضی خود را به کمک دولت از صاحبان آنها باز خرید کردند . گذشته از این در زمان اسمعیل املاک وسیع بخار - خداتان^۶ و چند قریه دیگر به ملکیت خزانة درآمد^۷:

۱ - این‌الاکیر ، چاپ نودنبرگ ، XI ، ۱۵۵ .

۲ - بیهقی ، چاپ مودلی ، ۲۹۸ ، ۱۳۵۲ > چاپ غنی - قیاض ، ۲۴۷ ، ۲۸۷ .

- ۲۸۶ < «متون» ، ص ۷۷ (بغدادی ، «کتاب التوسل»)

۳ - اکنون لقب «رئیس» به کسی داده می‌شود که در قرون وسطی شافل

شغل محسوب بوده.

۴ - گذشته از جاهای ذکرشده ، رجوع شود به «متون» ، ص ۱۵۷ (حافظ‌ابرو) .

۵ - باقرتولد ، سخنی چند درباره فرهنگ آریائی ، ص ۳۱ .

۶ - نرشیخی ، چاپ شفر ، ۱۰ .

۷ - همانجا ، ۱۴۰ - ۱۳۰ ، ۲۷۰ - ۲۶۰ .

مقدسی^۱ فهرستی از اشیاء صادراتی شهرهای مختلف نقل کرده که تصویر بالنسبه کاملی از رونق و شکفتگی صنایع تکمیلی و بازرگانی ماوراءالنهر به شرح زیر رسم می کند:

« اما راجع به کالاها - چیزهای زیر صادر می شود: از ترمذ صابون و انقوزه Asa Foetida از بخارا، منسوجات نرم، سجاده، قالی، پوشش کف مهمانسراها، فانوسهای مسین، پارچه های طبرستانی، تنگ اسب، که در محبس ها ساخته می شده، منسوجات اشمونینی^۲، دهنیات، پشم گوسفند، روغنی که به سرمانند؛ از کریمیه - دستارچه ها؛ از دبوسی و ودار، منسوجات و داری که گوئی یک پارچه باشد؛ شنیدم که یکی از سلاطین در بغداد این منسوجات را منسوج ابریشمی خراسانی می خوانده^۳؛ از رنجن - بالاپوش زمستانی از پشم قرمز^۴، سجاده، ظروف قلعی، چرم، کنف محکم و گوگرد؛ از خوارزم پوستینه سمور و قاقم و خز و پوست درخت قان و کلاه های بلند و سریشم ماهی و دندان ماهی^۵ و روغن کرچک و عنبر و پوست اسب دباغی شده،

۱ - مقدسی ۳۲۶ - ۳۲۳. ما فقط آنچه مربوط به بلاد ماوراءالنهر بوده از

فهرست مزبور اخذ کردیم. رجوع شود نیز، این دسته، چاپ خولسون، ۱۸۱۰-۱۸۰۰؛ Jacob, « Handelsartikel » بنظر من شخص اخیر الذکر گفته خویش را - دایر بر اینکه «ابوزه» «قرق» معنی می دهد نه «شاهین» ثابت نکرده است.

۲ - مأخوذ از نام شهر اشمونین در مصر (استخری، ۵۳)

۳ - رجوع شود به نظر این حوقل در باره منسوجات ودار (۴۰۳)، همچنین،

بکر، Djabdi

۴ - در باره منسوجات پشمی رنجن حتی طبری یاد کرده (II، ۱۲۴۹).

۵ - شاید دندان شیرماهی بوده، کلمات «دندان ماهی» به این معنی در فهرستهای

روسی دیده شده. (رجوع شود به PDTS، III، ۳۰۴-۳۰۳) به زبان ترکی د بالینگ

تینشی، رجوع شود به، ساموئیلویچ، « تیش »، ص ۱۲۷۸.

عسل، گردوی جنگلی، باز، شمشیر، سپر، پوست درخت خلتیج^۱، بردگان اسلاو (صقلابی)، گوسفند و گاو - همه این چیزها از بلغار (می آمده) و گذشته از آنها، انگور، مویز، نان بادامی، کنجد، منسوجات ماهوت راه راه، قالی، قوازه‌های بزرگ ماهوت، منسوج ابریشمی برای هدیه، پوششی از منسوج ملحم^۲، قفل، منسوج آرنج^۳ کمانهائی که فقط اشخاص زورمند از عهده کشیدن آن برمی آمدند، رهبن (توعی بنیر)، آب بنیر [ماء الجبن]، ماهی، قاین (قایق از ترمذ نیز صادر می شده). از سمرقند منسوج «سیم گون» و سمرقندی و دیگرهای بزرگ مسین و جامهای ظریف و خیمه و لجام و دهانه و ستام (صادر می شود). از دیزک، انواع اعلای پشم والبسه پشمی؛ از بناکت، منسوجات ترکستانی؛ از شاش، زین بلند از چرم اسب، تیردان، خیمه، چرم (که از سرزمین ترکان وارد می کردند و دباغی می شده)، بالا پوش، سجاده، شانه پوش، گنم، کمان های بسیار اعلا، سوزن جنس پست، الیاف پنبه که به سرزمین ترکان صادر می شده، قیچی. باز از سمرقند پارچه ابریشمی که به سرزمین ترکان صادر می شده و منسوجات قسرمز معروف به ممرجل، منسوج سبیزی^۴

۱ - <در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ چنین است: در چاپ روس ۱۹۰۰ «پوست قان»

نوشته شده - تحریریه >

۲ - رجوع شود به «ژوکوسکی، «دیرانه‌های مرو قدیم»، ص ۱۷.

۳ - به گفته تعالیمی (لطایف، ۱۲۹) یکی از منسوجات پنبه‌ای.

۴ - این منسوجات به نام شهر سبیزی فارس بوده اند. کتان برای تهیه این منسوج

گاه از مصر صادر می شده ولی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بیشتر در محلی زراعت می گشته (مقلعی، ۴۴۳). این موضوع مهم است زیرا نشان می دهد که صنایع مصر به واسطه صنایع فارس در صنایع ماوراءالنهر مؤثر بوده است. نیز رجوع شود درباره پارچه «دبیتی» به ص پمد. حاشیه.

(کتانی) ، مقدار زیادی ابریشم و منسوجات ابریشمی ، گسردوی جنگلی و معمولی ؛ از فراغانه و اسفیجاب - بندگان ترك ، منسوجات سفید ، اسلحه ، شمشیر ، مس ، آهن ؛ از طراز (تلس) - پشم بزر ؛ از شلجی - نقره ؛ از ترکستان به این محال اسب و قاطر وارد می کنند ، از ختل نیز . گوشت بخارا و نوعی از خربزه بخارائی معروف به اشاق (با اشاف) که نظیر ندارند ، کمان خوارزمی ، ظروف شاشی^۱ و کاغذ سمرقندی^۲ .

بطوری که از فهرست منقول معلوم است استخری^۳ که می گوید ساکنان ماوراءالنهر همه چیز را به حد وفور در سرزمین خویش داشتند و به هیچ محصول دیگر ممالك محتاج نبودند ، حق داشته . شکی نیست که صنایع در تحت تأثیر و نفوذ چین رشد می کرده و ابن الفقیه^۴ از این رهگذر چین را باخراسان برابر می نهد^۵ . فاتحان عرب مقدار زیادی از محصولات چینی را در ماوراءالنهر یافتند^۶ ، که البته فروش اجناس مزبور بمیزان ترقی صنایع محلی می بایست تقلیل یابد^۷ . تأثیری که چیره دستی صنعتگران چینی در مسلمانان باقی گذاشته -

۱ - > در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ « Porcel Lain » ، « چینی » نوشته شده که در شانشی (چاچ) تولید نمی شده . در چاپ روسی ۱۹۰۰ « ظروف شاشی » نوشته شده . در سرزمین شانشی حتی يك قطعه چینی هم یافت نشده (نه محلی و نه وارداتی) - بدل چینی هم کشف نشده - تحریریه .<

۲ - استخری ، ۲۸۷ .

۳ - ابن الفقیه ، ۳۱۶ .

۴ - > در چاپ روسی ۱۹۰۰ « ماوراءالنهر نوشته شده بوده . -< .

۵ - طبری ، III ، ۷۹ .

۶ - این خبر مقدسی ، که محصولات کار محبوسان زندانها در بازار فروخته می شده ، بسیار جالب توجه است .

بوده از اینجا پیداست که بعدها اعراب هر طرف زیبایی را که ماهرانه ساخته شده بوده چینی خواندند^۱، از میان مصنوعات ماسوراءالنهر آن چه بیشتر در قلمرو اسلام مشهور بوده عبارت بود از منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای دره زر-افشان و مصنوعات فلزی فرغانه به ویژه اسلحه که حتی در بغداد هم بازار فروش داشته (رجوع شود به ص ۳۷۹-۳۷۷) . بی شک وجود کانه‌های ذغال سنگ فرغانه که پیشتر از آن سخن گفته شد باعث ترقی و پیشرفت صنایع فلزی در ناحیه مزبور بوده (ص ۳۶۴) . اما در پیشرفت هنر نساجی ، گذشته از صناعت چین - تاحدی صنعت مصری تأثیر داشته . گذشته از منسوجات اشمونینی که مقدسی ذکر کرده کلمه «دبیقی» که در خوارزم رایج بوده نیز به سود نظر اخیر الذکر است (مشتق از نام «دبیق» که شهری است در مصر)^۲ کاغذ سمرقندی در تاریخ فرهنگ اهمیت فراوان دارد. بنا به اخبار اسلامی عده‌ای از صنعتگران چینی که در سال ۱۳۴ هجری / ۷۵۱ میلادی به اسارت زیاد بن صالح درآمده بودند کاغذ سازی را به سمرقندیان آموختند (رجوع شود به حدود ص ۲۲۰). تا ایام اخیر چنین گمان می‌رفت (طبق تحقیقات استاد کاراباچک)^۳ که ساختن کاغذ از پارچه‌های کهنه از اختراعات سمرقندیان بوده زیرا که قبل از سال ۳۲۹ هجری / ۹۴۰ میلادی کس از کاغذ چینی ساخته از پارچه کهنه خبر نداشته. ولی اکنون بر اثر تحقیقات سر م. آ. استین در آسبای مرکزی^۴، ثابت

۱ - نمایی ، لطایف ، ۱۲۷ .

۲ - همانجا ، ۱۲۹ . درباره منسوج «دبیقی» رجوع شود به : Becker, «Dabik».

«آنها از نخ کتان می‌بافتند . ولی گاه و یا حتی علی‌الرسم نخهای طلا و ابریشم بدان مخلوط می‌کردند» . در فارسی منسوج دبیقی می‌بافتند . (مقتضی ، ۴۴۳)

3 - Karabacek, « Das arabische Papier . S . 108 - 117 .

۴ - رجوع شود به ، Stein, « Serindia » , vol . II , pp . 650 , 673 .

شده که کاغذ ساخته شده از پارچه کهنه بدون مخلوط حتی در قرن دوم میلادی در چین تولید می شده و بنا بر این اختراع خاص تازیان نیست. گذشته از این منابع عربی نیز این مورد را همچون اختراع تازه ای نقل نمی کنند. در پایان قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) کاغذ سمرقندی در کشورهای اسلامی پیروسی و کاغذ پوستی را از بازار بیرون رانده بود^۱.

به موازات «نان بادامی» سابق الذکر که جزو صادرات خوارزم آمده بوده، می توان سخنان معالی^۲ را درباره هندوانه های خوارزمی که در ظروف سربی محاط از برف به دربارهای خلفا مأمون (۲۱۸-۱۹۸ هجری / ۸۳۳-۸۱۳ میلادی) و واثق (۲۲۸ تا ۲۳۳ هجری / ۸۴۷-۸۴۲ میلادی) حمل می شده نقل کرد. قیمت هر هندوانه ای که سالم به مقصد می رسیده به ۷۰۰ درهم بالغ می شده، از میان اجناس تجملی مشک قابل توجه بوده که از ممالک مختلف وارد می شده. و بهترین آن همانا مشک تبتی بوده^۳.

بازرگانی با صحرانشینان همیشه واجد اهمیت فراوان بوده و از ایشان به مقدار زیاد چارپایان باری و کشتاری^۴ و چرم و پوستینه برده دریافت می شده.

۱ - معالی، د لطایف، ۱۲۶. در قرن پنجم هجری (۱۱ میلادی) در سوریه نیز کاغذ تولید می کردند. ناصر خسرو از کاغذی که در طرابلس (سوریه) تهیه می شده سخن می گوید. «آنجا کاغذ نیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی بل بهتر» (ناصر خسرو، سفرنامه، متن، ۱۲، ترجمه ۴۱)

۲ - لطایف، ۱۲۹.

۳ - یعقوبی، د کتاب البلدان، ۳۶۵.

۴ - درباره ارزانی گوشت در سرحدات شمالی ماوراءالنهر رجوع شود به مقدسی ۲۷۴/۱۲. در باره صادرات گوسفند در سرزمینهای ترکان رجوع شود به استخری، ۲۶۸، این حوقل ۳۳۶.

داد و ستد با اقوام اسکان یافته نیز برای صحرائنشینان اهمیت داشته . ایشان از اسکان یافتگان لوازم ملبوس و گندم دریافت می کردند^۱. در ماوراءالنهر نیز همانند چین و روسیه - صحرائنشینان گله های خویش را خود به مرز نقاط مسکونی مجاور می آوردند و منتظر ورود کاروانها به صحرا نمی شدند^۲. خوارزمیان حداکثر سود را از تجارت با صحرائنشینان کسب می کردند و به گفته استخری^۳ رفاه و عمران سرزمین ایشان منحصرأ مبتنی به مناسبات بازرگانی با ترکان بوده . از گرگانج کاروانها بسوی جنوب یعنی خراسان و به مغرب به سرزمین خزران رهسپار می شدند^۴. تردیزی^۵ از راه دیگری که در امتداد دریای آرال [دریا یا بحیره خوارزم] ممتد بوده و بعد از طریق دشت به سرزمین پچنگان [بجناک- بجنه] منتهی می شده، سخن می گوید. خوارزمیان نمایندگان عمده طبقه بازرگان خراسان شدند . در هر يك از شهرهای خراسان عدۀ کثیری خوارزمی دیده می شد که کلاههای بلند بر سر داشتند و این خود ایشان را در میان ساکنان محلی مشخص می ساخت^۶. در شهر نسا همه اراضی ملکی را در دست خویش

۱ - درباره حمل گندم به سرزمین صحرائنشینان رجوع شود به ماقبل ص - ۳۹۵

۳۹۶. بطوریکه من مشاهده کرده ام اکنون هم با کمال میل از سارنها حتی نان بیات را قبول می کنند و در عوض دوغ می دهند .

۲ - استخری ، ۳۰۳ ، ابن حوقل ، ۳۹۱

۳ - استخری ، ۳۰۵

۴ - همانجا ، ۲۹۹ .

۵ - رجوع شود به بارکولد. « گزارش سفر به آسیای میانه » ، ص ۱۲۰-۱۱۹

۶ « متون » ، ص ۹۵ (عوفی) .

۶ - استخری ، ۳۰۵-۳۰۴

متمرکز ساخته بودند^۱. در این مورد نیز مانند دیگر موارد ترقی و رونق وضع مادی با پیشرفت منافع و علایق روحانی و عقلی توأم بوده. مقدسی^۲ می گوید کمتر معلم فقه و علوم انسانی و قرائت قرآن را دیده که عده ای خواری می جزو تلامذ خویش نداشته باشد. سرانجام باید گفت که احتیاج به کالا برای مبادله با صحرانشینان باعث ترقی و پیشرفت زیاد تولید منسوجات پشمی و نخی گردید^۳.

در مورد مزد کار در آن زمان، فقط می توانیم خبری را که حمدیچی^۴ نقل کرده و بموجب آن یعقوب بن لیث به مزدوری نزد رویگری کار می کرده و ماهی ۱۵ درهم می گرفته ذکر کنیم. سرانجام باید گفت که فقدان باج و خراج سنگین و خردکننده نیز به پیشرفت صنعت و بازرگانی کمک می کرده^۵. در آمد سامانیان تقریباً معادل ۴۵ میلیون درهم بوده^۶ و بالتمام در اختیار ایشان قرار می گرفته. در آن دوران خراج و مال نواحی شرقی قلمرو خلافت از بودجه خلیفه حنف شده بوده^۷. بزرگترین قلم خرج پرداخت مواجب لشکریان و شاغلان مشاغل بوده که به ۲۰ میلیون درهم سر می زده (هر سه ماه ۵ میلیون -

۱ - مقدسی، ۳۲۰.

۲ - همانجا، ۲۸۴.

۳ - استخری، ۳۰۴.

۴ - «متون»، ص ۱۳ رجوع شود به مقابل، حدود ص ۴۶۰.

۵ - مقدسی ۳۴۱-۳۴۰.

۶ - چون کوشیدیم دقیق تر تمهین کنیم به ارقام گوناگون برخورداریم (مقدسی، ۳۴۰، ابن الفقیه، ۳۲۹-۳۲۸).

۷ - روزن، ZVORAO مجلد IV ص ۱۳۶.

رجوع شود به ماقبل ص ۴۹۵) جمع مواجب شاغلان مشاغل برای هرایالت معین شده بوده. همه کسانی که در يك محل خدمت می کردند (و البته در سلسله مراتب خدمت هم درجه بودند) مبلغ مواجبشان متشابه بود.^۱ به گفته نظام الملك^۲، «پادشاهان پیشین» (یعنی سامانیان و غزنویان) به پرداخت مواجب («پیشگانی»^۳ یا «مواجب») اکتفا کرده به لشکریان زمین («اقطاع» جمع آن «اقطاعات») نمی دادند. با اینحال مستثنائی نیز وجود داشته، زیرا که فی المثل ناحیه ای وسیع مانند کوهستان [قهستان] در اقطاع سیمجوریان که اخلاف غلامی ترك بوده اند، درآمد بسود^۴. سرانجام غلامانی که به درجات عالیه نظامی نایل شده بودند می توانستند از طریق خریداری صاحب اراضی شوند. الپ قچین صاحب ۵۰۰ قریه در خراسان و ماوراءالنهر بوده و در هر شهری کاخ و باغ و کاروانسرای و گرمابه

۱ - ابن حوقل، ۳۴۲-۳۴۱.

۲ - نظام الملك، چاپ شفر، متن، ۹۲-۹۱، ترجمه، ۱۳۵-۱۳۴. در ترجمه شفر اصطلاح «اقطاع دار» بر اثر تفهم غلط متن، به کسانی اطلاق شده که فقط مواجب نقدی می گرفته اند. حتی ابو عبد الله الخوارزمی که مفاصل سامانیان بوده از کلمه اقطاع یاد می کند («مفاتیح»، ۵۹۵ و بعد) و تفاوت بین «قطعه» (اقطاع موردی) و «طعمه» (اقطاع مدت العمر) را بیان می نماید. رجوع شود به متن عمادالدین اصفهانی (بغدادی، چاپ هافوتسما، ۵۸) که بگرتقل کرده و حواشی بر آن نوشته.

(Becker, «Steuerpacht», S. 80)

۳ - در چاپ روسی ۱۹۰۰ جنس است؛ در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ «پیشگانی»

نوشته شده - تحریریه <

۴ - «متون»، ص ۶۰ (سمعانی، چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «السیمجوری»).

داشته^۱. بی شک تریبی که در زمان سامانیان و غزنویان وجود داشته بیش از شیوهٔ اقطاع لشکری^۲ از تحمیلات جابرانه و عوارض غیر قانونی جلو - گیری می کرده. ولی البته ممانعت کامل از تحمیلات مزبور محال بوده. مضاف بر این، بطوری که بعد حوادث آمد، دولت خود، به محض اینکه در وضع دشواری گرفتار می شد، خراج فوق العاده دریافت می داشت و مالیات های جدید وضع می کرد و پرداخت مواجب عمال و کارمندان را بتأخیر می افکند. مجموع این اوضاع سبب بروز نارضائی می شد. صرف نظر از محافظان شاهی و «مدافعان دین» که واجد سازمان بودند، در آن زمان رسمی رایج بود که همه اسلحه داشتند و این خود از لحاظ دولت به نارضائی فوق الذکر جنبهٔ خطرناکی می داد - به ویژه در مراکز بزرگ پر جمعیت شهرها. ساکنان بزرگ ترین شهر بازرگانی یعنی سمرقند عناصری عاصی و ناآرام شمرده می شدند^۳ و این شهرت خویش را تا دوران جدید نیز حفظ کردند^۴. احتمالاً پیدایش متنوران پروتر وی چیز یعنی افراد طبقهٔ کثیرالعددهٔ مأمورانی که در خدمت دولت شغلی پیدا نمی کردند خطرشان کمتر بود ولی بهر تقدیر برای دولت مزاحم و نامطبوع بوده اند. نظام الملک^۵ در بیان خطر وجود این طبقه داستانی از دوران دولت

۱ - نظام الملک، چاپ شفر، متن، ۱۰۲-۱۰۱، ترجمه ۱۵۰-۱۴۹.

۲ - جالب توجه است که سرنوشت خود نظام الملک با اینکه اقطاع لشکری را تأیید نمی کرده - این بود که شیوهٔ مزبور را به میزان وسیعتری - لااقل در آسیای غربی، بکار بندد.

۳ - ملقمسی، ۲۷۸ (رجوع شود به ماقبل، ص ۲۱۷-۲۱۴).

4 - Wolff «narrative» p.203

۵ - چاپ شفر، متن، ۱۴۸-۱۴۵، ترجمه، ۲۱۹-۲۱۵.

آل بویه که هم عصر سامانیان بوده اند نقل می کند .

نظام الملك برای جلوگیری از این خطر به ویژه با اشتغال يك شخص به چند شغل مخالفت می کند. نمونه هایی از اینگونه شاغلان چندین شغل هم در زمان سامانیان مشاهده می گردیده^۱.

اما راجع به باج یا حقوق گمرکی^۲... این عوارض بیشتر در گذرگاههای آمودریا مأخوذ می گردیده . از هر شتر ۲ درهم و از بابت قماش که سوار حمل می کرده (محملاً به وسیله اسب یا خر) يك درهم دریافت می داشتند . شمش نقره فقط می بایست به بخارا حمل شود و بدین منظور معاینه گمرکی صورت می گرفته . در توقف گاهها (محملاً در مقصد نهائی کالا) از نیم تا يك درهم مأخوذ می گردیده . وارد کردن غلامان ترك فقط با اجازه ویژه دولت ، که در هر مورد می بایستی صادر شود، ممکن می بود و ضمناً برای صدور چنین پروانه ای از ۷۰ تا ۱۰۰ درهم می گرفتند^۳. برای اجازه وارد کردن دخترکان - کنیز ترك نیز همین مبلغ گرفته می شد، ولی اجازه مخصوص ضرورتی نداشت . برای عبور زنان [کنیزکان؟] فقط ۲۰ تا ۳۰ درهم اخذ می کردند .

۱ - «متون» ، ص ۵۶ (سمعانی؛ چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «الخازن»)

۲ - مقدسی ، ۳۴۱ - ۳۴۰ . «ضریبه» اصطلاحی است که در مفاتیح العلوم

(۵۹) <خوارزمی> به همان معنی «مکس» بکاررفته . به کلمه «باج» فارسی که در تألیف ابن رسته، ۶۸/۳ آمده توجه شود. نيك معلوم است که درمالك اسلامی حقوق و عوارض گمرکی همواره مخالف قوانین دینی شمرده می شده .

۳ - به گفته ابن خردادبه (۲۸) بهای ۲۰۰۰ غلام که هر ساله از طرف طاهریان

به دربار خلیفه فرستاده می شده به ۶۰۰۰۰۰ درهم بالغ می گشته . بدین طریق بهای متوسط غلام ترك در قرن سوم هجری (۹ میلادی) ۳۰۰ درهم بوده .

دودمان سامانیان به یاری سازمان دولتی یاد شده توانست قریب یکصد سال برپا ماند و حال آنکه بنا باخبر تاریخ پس از اسمعیل در میان افراد آن خاندان هیچ کسی که واجد استعداد خاصی بوده باشد وجود نداشته . احمد (۲۹۵ تا ۳۰۲ هجری / ۹۱۴-۹۰۷ میلادی) جانشین اسمعیل مردی بسیار پارسا بوده . در زمان او زبان عربی مجدداً در مکاتبات رسمی بکار رفت (محتماً نه مدت زیادی) . به ظن غالب حمایتی که از مأموران عربی دان می شده یکی از علل ناراضائی غلامان نگهبان شاهی بوده است . وی را در شب ۲۳ ژانویه ۹۱۴ میلادی [پنجشنبه ۱۱ جمادی الآخر ۳۰۱ هجری - تاریخ بخارا ترشخی چاپ طهران - ص ۱۱۰] در فربر به قتل رسانیدند^۱. پس از این واقعه گروه درباری قدرت را به دست گرفته کاتب ابوالحسن نصر بن اسحق^۲ را متهم ساختند که با قاتلان همدست بوده . کاتب مزبور اعدام شد . شیخان و سران غلامان نگهبان^۳ نصر بن احمد هشت ساله را به تخت شاهی نشاندند (۳۰۲ تا ۳۳۲ هجری

۱ - حمدالله مستوفی قزوینی ، «تاریخ گزیده» ، چاپ براون ، متن ، ۳۸۱ ،

ترجمه ، ۷۳ > در ترجمه < کلمه «proclamations» چندان با « مناشیر و احکام » اصل مطابقت ندارد .

۲ - تاریخ صحیح را سمعانی داده (« متون » ، ص ۵۹ ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه « السامانی ») ، در واقع این روز برخلاف آنچه در همه منابع منقول است ، یکشنبه بوده .

۳ - ترشخی ، چاپ شفر ، ۹۲ ، نام کامل وی را گردیزی نقل کرده (نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۱۴ ، نسخه خطی کمبریج ، ورق b ۹۲) > چاپ محمد ناظم ، ۲۵ < ، « ابوالحسن نصر بن اسحاق الکاتب » .

۴ - گردیزی (نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۱۵ ، نسخه خطی کمبریج ، ورق b ۹۲) > چاپ محمد ناظم ، ۲۵ < ، « مشایخ وحشم » .

۹۴۳ - ۹۱۴ میلادی) . سخنانی از قول آن کودک نقل شده^۱ که مردم سران غلامانرا مقصرین واقعی قتل احمد می‌دانستند. وزیر ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی با موافقت رجال درگاه^۲ زمام اداره امور مملکت را به دست گرفت و توانست نظم را در کشور احیاء کند^۳. سپهسالار حمویه بن علی دستیار فعال وی بوده . در سمرقند شورش اسحق بن احمد برادر اسمعیل که به مردم آن شهر عاصی متکی بوده - خاموش شد؛ لشکریان حمویه اسحق را شکست دادند و وی پیشنهاد عفو را که به او شده بود پذیرفت و به بخارا بازگشت . فرزند وی الیاس به فرغانه گریخت . یکی دیگر از اعضای آن دودمان یعنی نواده نصر اول^۴ به ریاست سمرقند منصوب گشت . ابوصالح منصور ، پسر دیگر اسحق هم که علم قیام برافراشته بود در نیشابور بدرود زندگی گفت^۵. و پس از مرگ وی ، سردار حسین بن علی مروزی (در برخی منابع «مروالرودی» نوشته شده) که متحد وی بود در رأس شورشیان قرار گرفت . حسین بن علی مروزی در عهد پادشاهی احمد خدمات بزرگی به دولت کرده بوده و معتقد بود که قدر خدمت وی را آنچنانکه باید و شاید نشناخته اند . ظاهراً این سرکرده

۱ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۵۸، میرخوند، «تاریخ سامانیان»

چاپ دفرمری، ۱۹، ۱۳۴ .

۲ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۵۹ .

۳ - «متون»، ص ۶ - (گوردیزی) .

۴ - طبری III، ۲۲۹۰-۲۲۸۹، ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۶۰ .

میرخوند، «تاریخ سامانیان» چاپ دفرمری، ۱۳۲ . شاید طبری نام شاهزاده‌ای را که به حکومت سمرقند منصوب شده بود به خطا نقل کرده و شخصی که وی یاد کرده همان ابو عمرو محمد بن اسد است که در باره وی به بعد رجوع شود .

۵ - نرشخی، چاپ شفر، ۹۳، ۹۲ .

عاصی به عناصری از میان خلق متکی بوده زیرا که نظام‌الملک^۱ و مؤلف «فهرست»^۲ وی را در شمار سران نهضت شیعه نسام می‌برند. امر مبارزه و مقابله با وی به احمدبن سهل که نماینده اشراف و دهقانی نامدار بود محول گردید^۳. حسین در تابستان سال ۳۰۶ هجری / ۹۱۸ میلادی اسیر شد^۴. پس از آن قیام خود احمد وقوع یافت و در سال ۳۰۷ هجری ۹۱۹ میلادی^۵ به دست حمویه بن علی خاموش شد. و بعد از آن تقریباً در طی ده سال آرامش کشور بر هم نخورد^۶. شورش که در سال ۳۱۰ هجری / ۹۲۲ میلادی توسط ابی‌اسحق در فرغانه برپا شد بر اثر چیره دستی و کاردانی ابو عمرو محمدبن اسد که علیه شورشیان اعزام شده بود به آسانی خاموش

۱ - نظام‌الملک ، چاپ شفر ، متن ، ۱۸۷ ، ترجمه ، ۲۷۴ .

۲ - فهرست ، I ، ۱۳۸ ، ۱۸۸ .

۳ - در باره وی رجوع شود به «متون» ، ص ۷-۶ (مگردیزی)

۴ - تاریخ در تألیف‌های ابن‌الاثیر (چاپ تودنبرگ ، VIII ، ۶۵) و مگردیزی (نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۱۶ ، نسخه خطی کمبریج ورق ۱۹۴) > چاپ محمد ناظم ، ۲۹ < .

۵ - تاریخ در تألیف ابن‌الاثیر (چاپ تودنبرگ ، VIII ، ۸۹)

۶ - ابن‌الاثیر در شمار عاصیانی که در آغاز پادشاهی نصر قیام کرده بودند (همانجا ، ۵۹) شخصی به نام جعفر را نام می‌برد که هیچ اطلاعی در باره عملیات وی در دست نیست ، ولی شاید سکه‌هایی را که به نام میکائیل بن جعفر در سمرقند و شاش در سال ۳۰۶ هجری / ۱۹ - ۹۱۸ میلادی و ۳۰۸ هجری / ۲۱ - ۹۲۰ میلادی ضرب شده بوده ، باید به این نهضت مربوط بدانیم (هارکوف ، «فهرست مملکات» ، ص ۱۴۱)

شد.^۱ وی با دسته‌ای کوچک (۲۵۰۰ نفر) بر سر راه لشکریان الیاس کمین کرد و نیروهای وی را متفرق ساخت . گویا عدهٔ لشکریان الیاس به ۳۰۰۰۰ بالغ بوده . محمد بن حسین مت هم رزم اصلی الیاس^۲ به طراز گریخت و بنا به میل حکومت بخارا از طرف دهقان محل به قتل رسید . الیاس کوشید تا به یاری ابوالفضل بن ابویوسف والی شاش مجدداً شورشی برپا کند ولی توفیق نیافت و به کاشغر گریخت و با خاندان «دهقان» آنجا که طغان سنگین نام داشت وصلت کرد . الیاس پس از حملهٔ به فرغانه که با عدم موفقیت روبرو شد سرانجام پیشنهاد عفو پسر عموزادهٔ خود را پذیرفت و از کاشغر به بخارا بازگشت^۳. مقارن همین زمان یکی از مشهور ترین رجال عهد دولت سامانیان یعنی وزیر ابوالفضل محمد بن عبیدالله جلعمی به تصدی امور ملک و حکومت دعوت شد .

نهضت جدید در حدود سال ۳۱۸ هجری / ۹۳۰ میلادی^۴ در زمان سفر نصر به نیشابور وقوع یافت. سه برادر امیر نصر - یحیی و ابراهیم و منصور

۱ - در بارهٔ سکهٔ مسینی که به نام این امیر بوده به مقالهٔ من تحت عنوان

« ازمنسک کاپنه » II ، ۵۵۵ رجوع شود

۲ - چنان که بعد خواهیم دید سه سالاری که اصلاً از اسفنجاب بوده در پایان قرن چهارم هجری به این نام خوانده می‌شده . این امکان قوی است که هم رزم الیاس نیز از خاندان امرای اسفنجاب بوده است .

۳ - ابن الاثیر چاپ تورنیرک، VIII ، ۹۷ ، میرخوند ، « تاریخ سامانیان » ، چاپ دفرمری ، ۲۳۷ .

۴ - تاریخ دقیق این حادثه مورد اختلاف است (رجوع شود به ابن الاثیر ، VIII ، ۱۵۲ ، میرخوند ، « تاریخ سامانیان » ، چاپ دفرمری ، ۱۳۸ ، ۲۴۵) .

در کهن دژ بخارا محبوس بودند . و به توسط ابوبکر عبازا با عناصر شورشی مردم بخارا و لشکریان^۱ رابطه ایجاد کردند و از قلعه آزاد شده بخارا را به تصرف درآوردند . یحیی به امارت اعلام شد . عناصر عاصی ، به گفته ابن الاکیر^۲، از دیلمیان و شیعیان و « راهزنان » (یعنی غازیان) مرکب بودند . شرکت عناصر شیعه در این نهضت از آنجا هم پیداست که در رأس آن فرزند حسین مروزی نیز - در کنار ابوبکر - قرار داشته . وزیر بلعمی با فرزند حسین سازش کرد و وی ابوبکر را به لشکریان نصر تسلیم نمود . ابوبکر در زیر ضربات تازیانه به قتل رسید . افسانه ای مشهور بوده که نعش او را در تنور سوزان افکندند ولی بامداد روز دیگر آن را درست یافتند^۳ و شیوع این افسانه میزان محبوبیت وی را در میان مردم می رساند . پس از مبارزه ای با یحیی نظم برقرار شد . ولایت خراسان به ابوبکر محمد بن المظفر امیر صفانیان محول گردید و پس از وی فرزند او ابوعلی احمد بن محمد^۴ که شهرت بسیار دارد شاغل آن مقام گشت . يك نهضت دیگر شیعه که به مراتب وسیعتر بوده و حتی شخص امیر را هم جلب کرده بکام خود کشید در آخرین سال پادشاهی نصر وقوع یافت^۵.

۱ - گردیزی ، نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۱۷ ، نسخه خطی کمبریج اوراق

۹۵ a - ۹۴ b ، چاپ محمد ناظم ، ۲۹ < ، این ابوبکر میان برادران سعید و میان ضولیان بخارا و لشکر واسط بود .

۲ - ابن الاکیر ، چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۱۵۵ .

۳ - « متون » ، ص ۷ (گردیزی) .

۴ - ابن الاکیر ، چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۱۹۶ ، گردیزی ، نسخه خطی اکسفورد .

ورق ۱۱۸ ، نسخه کمبریج اوراق ۹۵ b - ۹۵۵ ، < چاپ محمد ناظم ، ۳۰ <

۵ - نظام الملک ، چاپ شفر ، متن ، ۱۸۷ و بعد ترجمه ، ۲۷۴ و بعد « فهرست » ، ۱۸۸ .

دعوت و تبلیغات شیعه در خراسان - خراسانی که یکی از اماکن عمده منبر کث شیعیان در آن قرار دارد - هرگز موقوف نگشته بوده و اخلاف علی از دیر باز میان مردم نفوذ بسیار داشتند - به گفتهٔ - ابوالحسن بیهقی^۱ به نقل از تألیف ابی‌بیع^۲، حتی در زمان عبدالله بن طاهر در نیشابور به نام یکی از علویان - یعنی ابوالحسین محمد بن احمد خطبه خوانده شده بوده. و عبدالله دختر برادر خود را به زنی وی داده بوده. در زمان پادشاهی نصر نیشابوریان با ابوالحسین محمد بن یحیی، نوادهٔ شخص یاد شده، بیعت کرده وی را خلیفهٔ خویش شناختند. نصر او را به بخارا احضار کرد و مدتی در آنجا نگاهش داشت ولی بعد مرخص کرد و خلعتش داد و حتی مستمری برای وی تعیین کرد. این شخص نخستین علوی بود که از خزانهٔ دولت مستمری در حقش برقرار شد. و سایل تبلیغات و دعوت شیعه پس از تأسیس خلافت فاطمیان بر مراتب بیشتر شد و تقویت یافت (در آغاز قرق چهارم هجری/ ۶ میلادی). مبلغان و فرستادگان فاطمی در خراسان رخنه کرده و حسین بن علی مروزی را به مذهب شیعه در آوردند. جانشین حسین همانا محمد بن احمد نخشبی (یا نسفی) بود. نخشبی به وصیت استاد خویش مرکز فعالیت خویش را به ماوراءالنهر منتقل کرد و در آنجا، نخست در شهر زادگاه خویش - نسف - وزان پس در پایتخت کسب موفقیت نمود. وی چندتن از بزرگان دولت و من جمله حاجب آیتاش و دبیر خاص ابوبکر بن ابوالشعث و عارض ابومنصور چغانی^۳ و رئیس

۱ - «تاریخ بیهقی»، نسخهٔ خطی موزه بریتانیا، ص ۱۴۹.

۲ - رجوع شود به ماقبل، مقدمه، دربارهٔ فرشخی و غیره.

۳ - شاید پسر ابوعلی که بعدها حکومت صفانیان و ترمذ داشته (متون). ص

بخارا و صاحب خراج^۱، و امیر ایلاق حسین ملک را^۲ به مذهب خود در آورد. نخشبی به واسطه ایشان به دربار راه یافت و چیزی نگذشت که خود امیر هم «قرمطی» شد^۳. نصر بنابه میل نخشبی رضا داد که ۱۱۹۰۰۰ دینار^۴ به رسم دیه مرگ حسین بن علی^۵ که در زندان مرده بود به قایم خلیفه فاطمی (از ۳۲۳ تا ۳۳۵ هجری / ۹۴۶ - ۹۳۴ میلادی) بپردازد. بدیهی است که گرایش و تمایل وافر امیر به بددینان شیعه نمی توانست مورد تأیید روحانیان باشد و ایشان به متحدها همیشگی خویش یعنی افراد غلامان ترک ننگهبان شاهی توجه و مراجعه کردند. ترکان تاج و تخت را به «سپهسالار بزرگ» تکلیف کردند. نقشه

۱ - «صاحب خراج» ۱. محتملاً این اصطلاح همان مفهوم شغل «مستوفی» را می رساند (رجوع شود به ص ۴۹۶-۴۹۵).

۲ - دربارهٔ ویژگیهای این ناحیه رجوع به ماقبل ص ۵۰۱ د

Barthold, «Die Altürkischen in Schriften», S. 32.

۳ - از تألیفات نظام الملک و بیهقی پیداست که این اصطلاح مفهومی بس وسیع تر از آنچه علی الرسم در مواردی استعمال می شود - داشته.

۴ - متن «فهرست» در اینجا آن چنانکه باید روشن نیست رجوع شود به «فهرست» ۷۹۰ II.

۵ - به گفتهٔ ابن الاثیر (چاپ تورنبرگ، VIII، ۶۶) حسین بن علی پس از قیام خویش از طرف وزیر ابو عبد الله جیهانی از زندان آزاد و مجدداً به خدمت پذیرفته شد. مرگ او محتملاً پس از قیام جدیدی بوده که در بارهٔ آن خبری در دست نداریم. ثعالبی (دقیقه) «مستخرجات» به ترجمهٔ باریه دهمینار ۲۰۴ (اشعار حسین را خطاب به بلعمی وزیر نقل می کند که شاعر در طی آن به خاطر آزادی خویش از زندان از آن وزیر سپاسگزاری می کند).

توطئه‌ای کشیده شد که سپه سالار با اطلاع نصر به بهانه لشکرکشی که می‌بایست در آینده به بلاساغون (که اندکی قبل از آن تاریخ توسط ترکان کافر تسخیر شده بود) صورت گیرد، ضیافتی ترتیب دهد و همه سرداران را دعوت کند و ایشان را به طرف خویش جلب نماید و بیعت ستاند و به یاری آنان امیر را سرنگون سازد و قمرمطیان را نابود کند. از این توطئه نوح پسر نصر باخبر شد^۱. نصر بنابه خواست پسر رهبر توطئه گران را به حبله به نزد خویش آورد و فرمود تا سرش از تن جدا کنند. و پس از آن پدر و پسر در ضیافت سرداران لشکر حضور بهم رسانیدند. نصر اعلام کرد که از توطئه ایشان باخبر است و امر کرد سربریده مقتول را پیش آنان افکند.

وی در عین حال از تخت و تاج به نفع نوح مستغنی شد زیرا علیه نوح تهمت کفر و بددینی وجود نداشت. ترکان که غافلگیر شده بودند بناچار سر به اطاعت فرود آوردند. نوح فرمود تا پدرش نصر را به زنجیر کرده به کهن دز برند. پس از آن اعلام شد که پیش از لشکرکشی علیه کفار ترک باید بددینان سرزمین خویش را نابود ساخت. و اموال ایشان می‌بایست به دست مسلمانان متدین افتد و در این زمینه کار از خزانه امیر از دین برگشته آغاز شود. قتل و ایداء بددینان در ماوراءالنهر و خراسان صورت گرفت و این کار از غنچه‌ی و پیروان نامدار وی آغاز گشت. ضمناً اقداماتی به عمل آمد تا مسلمانان متدین

۱ - تشخیص این که اینجا صحبت از کدام مأمور است دشوار می‌باشد. ممکن نیست

حاجب بزرگ که نامش در شمار پیروان بددینان آمده، یا والی خراسان که در آن زمان ابوعلی چغانی بوده، باشد. شاید اصطلاح حاجب خاص که در مورد آبتاش به کار رفته بمعنی رئیس درگاه نبوده بلکه حاجب محبوب پادشاه باشد. در این صورت «سپهسالار» در تألیف نظام الملک ممکن است حاجب بزرگ باشد.

(بسبب دشمنی‌های شخصی) در این میان با بددینان کشته نشوند. از آن زمان شیعیان فقط به صورت معتقدان مذهبی مخفی در ماوراءالنهر ادامه موجودیت می‌دادند .

این داستانی است که نظام الملک نقل می‌کند . در « فهرست » حکایت اطفای نهضت شیعه اندکی دگرگونه منقول است . به گفته وی علت عمده « توبه » نصر بیماری بوده که ویرا بستری کرده بوده و ظاهراً می‌پنداشته که این بیماری مجازاتی است که از عالم بالا بر او نازل گشته . نصر توانست پیش از مرگ این نظرها به نوح ابراز دارد . نوح پس از جلوس بر تخت فرمود تا نخشبی را دعوت کنند و میان او و فقیهان مجلس مباحثه‌ای ترتیب داد . فقیهان آن بددین را رسوا و سخنانش را رد کردند . از سوی دیگر نوح معلوم کرد که نخشبی ۴۰۰۰ درهم از مبلغی را که به رسم دیه مرگ حسین معین شده بود خود تصاحب کرده است و پس از آن نخشبی و پیروانش بسیاست رسیده اعدام شدند .

مورخان هیچ سخنی درباره بد دینی والحاد نصر نقل نکرده‌اند . وی در روز پنجشنبه ۶ آوریل سال ۹۴۳ میلادی / ۳۳۲ هجری^۱ بر اثر سل ریوی بدرود جهان گفت . بیماری او ۱۳ ماه طول کشید . نصر اندکی پیش از مرگ حجره‌ای نزدیک دروازه کاخ برای خویش ساخت و در آنجا زندگی زاهدانه‌ای داشت^۲ . فقط بنا به پاره‌ای از اخبار نصر نیز مانند پدر خود احمد به دست

۱ - تاریخ صحیح در تالیف سماعانی (« متون » ، ص ۵۹ ، چاپ هارگولیوس . ذیل کلمه « السامانی ») و ترجمه فارسی تالیف عتبی (فرشخی ، چاپ شفر ، ضمیمه ۲۲۸) آمده .

۲ - ابن الاثیر ، چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۳۹۱ ، میرخوند ، « تاریخ سامانیان » ، چاپ دفرمری ، ۱۴۱ .

غلامان کشته شد. در این اخبار و منابع^۱ تاریخ دیگری جز -۳۱ مه ۹۲۲ میلادی (۱۲ رمضان ۳۳۰ هجری) نقل نشده. به احتمال قوی تاریخ اخیر الذکر روز مرگ نصر نبوده بلکه تاریخ سقوط وی و افتادن قدرت واقعی به دست نوح می باشد. محتملاً خبر مربوط به بنای حجره توسط نصر هم مربوط به همین واقعه است. به رغم سخنان نظام الملک جلوس رسمی نوح بر تخت شاهی فقط پس از مرگ پدر او وقوع یافت. و به گفته ترشخی که معاصر نوح^۲ بوده وی روز اول شعبان سال ۳۳۱ هجری (۱۰ آوریل ۹۲۳ میلادی) بر تخت نشست یعنی پس از سه روز عزاداری که علی الرستم بخاطر درگذشت امیر متوفی برگزار شد.

ابن الاکیر نیز از اعدام نخستینی سخن گفته^۳. نقش معلم دینی مقتول را از سردار ربودند و مرتکب این عمل معلوم نشد. ابن الاکیر^۴ و میرخوانده^۵، به نقل از او - چند مضمون و لطیفه از حلم و

۱ - قدیمترین آنها تألیف حمدان الله مستوفی قزوینی است (« تاریخ گزیده » ، چاپ براون ، متن ، ۳۸۳ ، ترجمه ۷۴) که همان تاریخ (۱۲ رمضان ۳۳۰ هجری) در آن نقل شده ولی در باره قتل امیر سخنی نرفته . نیز رجوع شود به « ترشخی » ، چاپ شفر ، ضمیمه ، III - ۱۱۲ و جوزجانی ، ترجمه داوردی ، ۳۷ .

۲ - چاپ شفر ، ۹۴ .

۳ - چاپ تودنبرگ ، VIII ، ۳۰۲ .

۴ - همانجا ۳۰۱ - ۳۰۰ .

۵ - « تاریخ - امانیان » ، چاپ دفرمری ، ۱۴۱ - ۱۳۹ . در اینجا هم همان لطیفه های تألیف ابن الاکیر نقل شده - حتی ترتیب نقل آنها هم یکی است . رجوع شود نیز به « متون » ، ص ۸۸-۸۹ . (در باره نصر واستاد او - از عوفی) .



ملايimt نصر نقل می کنند . ولی منقولات دیگری نیز به دست ما رسیده ^۱ که وی مردی سخت تند خو و عصبانی بوده و سرانجام بنابه اندرز بلعمی وزیر و عمید مصعبی ^۲ امر کرد که سه روز اجرای احکام اعدام و سیاستهای سخت را که از طرف وی صادر شود معوق گذارند. گذشته از این به سه تن از پیران برگزیده فرمود در مورد کسانی که مورد غضب امیر واقع شده اند و ساطت کنند . از سخنان ابن الاثیر ^۳ و مردیزی ^۴ پیداست که این اقدام مؤثر واقع نشد. به گفته ایشان به هنگام مرگ نصر هیچ کس از همراهان و هم زمان عمده وی باقی نمانده بوده . « آنان دائماً بر ضد یکدیگر تحریک می کردند . برخی از ایشان هلاک شدند (یعنی اعدام شدند) و پاره ای در گذشتند (به مرگ طبیعی) . گمان نمی رود امیر ناتوانی که در سن کمتر از چهل سالگی به بیماری سل در گذشت در جریان امور دولت تأثیری داشته بوده . محتملاً جوانب نیک ایام پادشاهی او را باید مربوط به شایستگی وزیران وی - ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی - دانست . متأسفانه در داستان ارتداد نصر و توطئه و تبدلات سال ۳۳۱ هجری گفته نشده که در آن ایام چه کسی در رأس امور اداری

۱ - بیهقی، چاپ مورلی: ۱۱۹-۱۱۷ > چاپ غنی - فیاض ، ۱۰۸-۱۰۶ < .

۲ - ابوالطیب محمد بن حاتم . به گفته ثعالبی (مستخرجان به ترجمه باریه

دمینار ، ۱۹۷ ، ۱۹۶) وی بسبب خردمندیش مورد پسند نصر قرار گرفت و نصر او را به خود نزدیک کرد . مصعبی به لقب وزارت رسید ولی سرانجام اعدام شد . به گفته مردیزی وی به هنگام انتصاب جیهانی به وزارت « مقاومت کرد » (د متون ، ص ۸ - در نسخه خطی اشتباهاً « الصبی » نوشته شده .)

۳ - چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۳۰۰ .

۴ - « د متون » ، ص ۸ .

کشور قرار داشته و نقش وزیر در آن حوادث از چه قرار بوده . به گفته فردیزی جریان صحیح امور دولتی بر اثر انتقال قدرت از دست جلععی به دست جیهانی، مختل گردید. به گفته ابن الاثیر^۱ این واقعه در سال ۳۲۶ هجری / ۹۳۸ میلادی وقوع یافت. جلععی تا نوامبر سال ۹۴۰ (۳۲۹ هجری) زنده بود^۲. جیهانی در سال ۳۳۰ هجری / ۹۴۱ - ۹۴۲ میلادی «زیر آوار» هلاک شد . این اصطلاح علی الرسم در مورد کشته شدگان زمین لرزه به کار می رود^۳. در باره زلزله سال ۳۳۰ هجری خبری در دست نیست. اگر مرگ آن وزیر با تغییرات بزرگ سال ۳۳۰ هجری ارتباط مستقیم نداشته بهر تقدیر پیروزی روحانیان و گروه نظامیان را تسهیل کرده بوده . در «فهرست»^۴ ابوعلی جیهانی متهم شده که به بددینی و ارتداد ثنویت [مانویان ، زندیقان ، معتزله] تمایل داشته.

در زمان پادشاهی نوح بن نصر (۳۳۲ تا ۳۴۳ هجری / ۹۵۴ - ۹۶۳ میلادی)^۵

۱ - چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۲۸۳ .

۲ - «متون» ، ص ۵۴ ، (سمعانی ، چاپ مارگولیس ، ذیل کلمه «البلععی»).

۳ - ابن الاثیر ، چاپ تورنبرگ ، VIII ، ۲۹۴ .

۴ - در تألیف ابن الاثیر (همانجا ، ۳۰۲) در داستان زلزله سال ۳۳۱ هجری

شهر نسا در خراسان چنین آمده .

۵ - «فهرست» ، I ، ۱۳۸ . این که مؤلف در اینجا نام حسین بن علی مروزی

و ابو زید بلخی را آورده نشان میدهد که دو جیهانی - یعنی پدر و پسر را - درست از

یکدیگر تشخیص نمی داده (ص ۵۷) . شاید اتهام به بددینی و ارتداد علیه هر دو وجود

داشته . «ارشاد» یاقوت (II ، ۶۰ - ۵۹) ابو عبدالله جیهانی و نواده وی را یکی

دانسته . نام جیهانی اولی مجدداً در همان اثر یاد شده (VI ، ۲۹۴ - ۲۹۳) .

۶ - در «ارشاد» یاقوت (III ، ۹۹) او « من ادباء ملوک آل سامان » خوانده

علائم آشکار سقوط دودمان سامانیان نمایان شد. بر اثر حوادث پایان زمان پادشاهی نصر قدرت بدست فقیه ابوالفضل محمد بن محمد السلمي [در انساب ... احمد بن عبدالله نوشته] که بعدها به لقب «الحاکم الشهد» ملقب گردید و از زاهدان راسخ العقیده بود - افتاد. وزیر جدید^۱ (فقیه پارسامنش مدتی از قبول این سمت سر باز زد ولی سرانجام بر اثر اصرار نوح رضا داد) روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت و همه اذعیه و نماز مقرر را - حتی شبانه - بجا می آورد و از این رهگذر حتی بهنگام سفر هم از تسهیلات مقرر دینی استفاده نمی کرد.

وی کمترین مدت را صرف پذیرائی کسانی که در باره امور دولتی و مملکتی مراجعه می نمودند می کرد و در اولین فرصت و امکان به مطالعه تألیفات دینی خویش می پرداخت. بدیهی است که چنین مدیر و حاکمی قادر نبود مملکت را از وضع دشوار نجات دهد - وضعی که بر اثر غارت خزانه در سال ۳۳۱ هجری پدید آمده بوده. برای اطفای نایره شورش خوارزم در سال ۳۳۳ هجری^۲ و جنگ با ترکان^۳ و سرانجام پیکار با ابوعلی چغانی والی خراسان وجود افراد لشکری ضرورت داشت. در بهار سال ۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلادی خراسانیان از شخص اخیر الذکر به نوح شکایت کرده بودند^۴ و نوح مصمم

۱ - درباره وی رجوع شود به «متون»، ص ۶۱ (سمعانی، چاپ مارکولئوس ذیل کلمه «الشهد»).

۲ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۱۱ - ۳۱۰، میرخوند، «تاریخ سامانیان»، چاپ دفرمیری، ۲۴۹.

۳ - پسر شاه ترکان اسیر نوح بوده (همانجا).

۴ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۳۴، میرخوند، «تاریخ سامانیان»، چاپ دفرمیری، ۱۴۳.

بود وی را معزول و به جایش ابراهیم بن سیمجور را که از دارودسته ترکان بوده و «هیبت‌الملک و سیاسة‌الدین» در وجود او گرد آمده بوده منصوب سازد.^۱ ابوعلی چغانی به هیچ گونه حاضر نبود که آن مقام را داوطلبانه به جانشین خویش دهد. دولت قادر نبود علیه وی اعمال زور نماید زیرا که لشکریان بموقع مواجب نگرفته و آشکارا علیه امیر و وزیر زبان به شکایت گشوده بودند. دشواریهای مالی باعث افزایش خراج و مالیاتها شد. معدسی^۲ می‌گوید که در دوران پادشاهی فوج خراج يك سال را پیشکی برسم وام مأخوذ داشتند و دولت این وام را هیچ‌گاه ادا نکرد. شاعران آن زمان^۳ از «مأموران دیوان خراج» شکایت کرده می‌گویند ایشان خراج پس افتاده را در زمانی مأخوذ می‌داشتند که پرداخت مالیاتهاى عادى هم برای مردم بار سنگینی بوده.

فوج در پائیز سال ۳۳۵ هجری/ ۹۴۶ میلادی پیشوای دارودسته لشکری یعنی احمد بن حمویه^۴ (محملاً^۵ پسر حمویه بن علی مشهور) را فدای وزیر کرد. ولی دوماه بعد ناگزیر به ریختن خون وزیر بدست سپاهیان رضا داد. وی مسئول پرداخت مواجب لشکر و همدستی با ابوعلی چغانی شناخته شده

۱ - «متون»، ص ۶۰ (سفعانی، چاپ مارمگولیوس، ذیل کلمه «السمجوری»، «یجمع‌الی هیبة‌الملک سیاسة‌الدین»).

۲ - مقنسی، ۳۴۰.

۳ - ثعالبی، «دیتحه»، مستخرجات به ترجمه باریه دمینار، I، ۱۷۶. ترجمه باریه دمینار («l'excédant» و «de droit ordinaire») گمان نمیرود چندان موفقیت‌آموز باشد. در باره معنی کلمه «بقایا» به «مفاتیح خواارزمی»، ۶۰، نیز رجوع شود. ظاهراً این همان «الباقی» نمی‌باشد (هم‌نجا).

۴ - «متون»، ص ۸ (گردیزی)

بود. به گفته مورخان^۱ قتل وزیر به فرمان نوح صورت گرفته بوده. سمعانی^۲ از قول البیج داستانی نقل می‌کند که دولت دسته‌ای لشکری برای دفاع از وزیر اعزام داشت ولی لشکریان را شورشیان مجبور به عقب نشینی کردند. در این میان قبلاً ابوعلی ابراهیم بن احمد عم نوح را از بین‌النهرین دعوت کرده بود. لشکریان نوح که ظاهراً بعد از قتل وزیر هم به دریافت مواجب خود موفق نشده بودند، بسوی شورشیان روی آوردند. یک ماه پس از مرگ «الحاکم الشهد» در ماه ژانویه ۹۴۷ میلادی (۳۳۶ هجری) ابوعلی و ابراهیم وارد بخارا شدند و بنام ابراهیم خطبه خوانده شد. نوح به سمرقند گریخت. حکومت ابوعلی در بخارا بیش از دوساه نبود. دشمنی ساکنان بخارا وی را مجبور به ترك آن شهر كرد و ضمناً مشاغل عمده دیوان را به همراهان خود تفویض کرد و گذشته از ابراهیم یکی دیگر از اعضای دودمان سامانی یعنی ابو جعفر محمد برادر نوح را در بخارا باقی گذاشت.^۳ خود

۱ - گذشته از گردیزی ابن‌الاثیر هم (چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۴۵)

۲ - «متون»، ص ۶۲ - ۶۱ (سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الشهد»)

۳ - درباره وی و کارهای رجوع شود به ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۴۸ - ۳۴۲؛ گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورقهای ۱۲۲ - ۱۲۰؛ نسخه خطی کمبریج، ورقهای ۹۹ - ۹۷؛ چاپ محمد نازم، ۳۹-۳۳؛ متون، ص ۸-۹

۴ - گفته‌های ابن‌الاثیر (چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۴۵) و میرخوند «تاریخ سامانیان»، چاپ دفرمی، ۱۴۷ - ۱۴۶) درباره گریختن ابوعلی به ترکستان و بازگشت وی با بخارا را سخنان گردیزی تأیید نمی‌کند. به گفته ابن‌الاثیر؛ ابراهیم طبق پیمان با بخارا می‌خواست با نوح صلح کند ولی ابوعلی قبل از ورود نوح بخارا می‌خواست با شکست داد و می‌خواست شهر را طعمه حریق سازد و بخواهی مشایخ از این اقدام منصرف شد. به گفته میرخوند ابراهیم به نوح ملحق شد و ابوعلی هردو را شکست داد. گردیزی درباره پیکار بین ابراهیم و ابوعلی سخنی نمی‌گوید. به گفته او ابوعلی می‌خواست بخارا را طعمه آتش سازد زیرا که ساکنان آن شهر با وی دشمنی می‌ورزیدند.

ابوعلی لشکر کشی به سمرقند را بهانه کرده از بخارا خارج شد ولی پس از رسیدن به نسف به صفاتیان سزادگاه خویش - بازگشت. بی درنگ هردو شاهزاده با نوح وارد مذاکره شدند و نوح به ایشان نوید بخشایش داد و در (آوریل - بهار) به پایتخت خویش بازگشت. نوح در مقام مبارزه با عاصیان آن اعتدال و ملایمتی را که پدرش مرعی میداشت ابراز نکرد. و به رغم قول و وعده‌ای که داده بود فرمود تا عم و دو برادر خویش (ابوجعفر محمد^۱ و ابومحمد احمد) را از نور بصر محروم کنند و یکی از اعیان دولت را به نام حاجب طوغان اعدام کرد. منصوبین قرائعین که یکی از افراد خاندان اسفنجاییان بود به ولایت خراسان منصوب شد. ابراهیم بن سیمجور در بهار سال ۳۳۷ هجری / ۹۴۸ میلادی درگذشت^۲.

هنوز ابوعلی که عاصی و متمرّد اصلی محسوب می‌شد شکست نخورده بود. وی چون اطلاع یافت که نوح لشکری علیه او گرد می‌آورد به بلخ رفت (جریان حوادث می‌رساند که صاحب بلخ طرفدار او بوده) و از آنجا باردیگر به بخارا حمله کرد و در خرننگ^۳ به رغم عقب نشینی نوح و نیروهای عمده

۱ - «معتقد بودند که قصیده روده کی مادر می را بکرد باید قربان» خطاب به این ابوجعفر محمد بن احمد بوده. اکنون پس از کشف «تاریخ سیستان» این نظر مردود است. و از تألیف مزبور پیداست که «ممدوح» این قصیده ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث فرمانروای سیستان بوده است. رجوع شود به: گیب - Ros8. < «A Qasida», p. 213 sq

۲ - «متون»، ص ۶۰ (سمعانی؛ چاپ مارمولیوس. ذیل کلمه «الیمجوری».

۳ - به گفته جمال قرشی «متون»، ص ۱۳۲) نزدیک خرننگ «رباط الملك» یا «رباط الملك» قرار داشته که شمس الملك بنا کرده بوده. در باره این رباط و دیگر ساختمانهای خان مزبور به بعد رجوع شود. محتملاً رباط در دشت ملك در مغرب کریمینه واقع بوده. بدین قرار من هنگام چاپ «متون» (ص ۸) ظاهراً به اشتباه خرننگ و خرننگ را یکی دانسته‌ام (در باره خرننگ به ماقبل ص ۳۰۳ [فهرست فصل اول] رجوع شود).

وی، شکست خورد (در پایان سال ۹۴۷ میلادی / ۳۳۶ هجری). پیروزی دولت با بیرحمیهای تازه و سیاستها و اعدامها توأم بود. در میان زیان دیدگان از این حوادث یکی از اعضای خاندان عتبی نیز بوده. اعمال بعدی ابوعلی (رفتن به بلخ و گوزگانان، عقد اتحاد با امیر ختل و الحاق به لشکروی در سمنگان^۱، اتحاد با کمجیان^۲ و امیر راشن) نشان می دهد که او همه صاحبان نواحی مسیر علیای آمودریا را که تابع و مطیع دولت مرکزی بودند، علیه آن دولت شورانده بوده. در نتیجه این واقعه لشکریان بخارا که صفانیان تخت گاه ابوعلی را غارت کرده بودند دچار وضع دشواری شدند و رابطه ایشان با بخارا بالکل قطع گشت. در پایان سال ۳۳۷ هجری / ۹۴۸ میلادی طرفین به صلح رضا دادند و ابوعلی پسر خود را به رسم گروگان به بخارا فرستاد. از گذشتهائی که دولت نسبت به ابوعلی و متحدان وی منظور داشت اطلاعی در دست نداریم. ولی در این که پیروزی نصیب شورشیان گشته بود حرفی نیست و این خود از احتراماتی که در باره پسر ابوعلی مبذول شده بوده پیداست: بافتخار ورود او پایتخت را زینت کردند و خلعتش پوشانند و بر سر خوان پادشاهی خواندند. ابوعلی در صفانیان باقی ماند و بدرخواست دولت نهضت مذهبی محلی ضد اسلامی را خاموش و سرکوب کرد. در خراسان منصوبین قراقطین بیهوده کوشید تا انتظامات و تنسیقات را میان لشکریان برقرار کنند و دائماً از امیر می خواست که وی را از آن شغل خطیر معاف دارد. ظاهراً مواجب لشکر کماکان بطور بی ترتیب پرداخت می شد. در سال ۳۴۰ هجری / ۹۵۱ میلادی منصور

۱ - مسلماً در معن همراهی بجای «سمنگان» «سمنگان» باید خوانده شود و

اعراب «سمنجان» - ش می گویند (رجوع شود به صفحه ۱۷۴).

۲ - (به ص ۱۸۱-۱۸۰ رجوع شود).

درگذشت . و ابوعلی به جانشینی او منصوب گشت و در سال ۳۴۱ هجری / ۹۵۲ میلادی وارد خراسان گشت و صفانیان و ترمد را به فرزند خویش ابو- منصور نصر بن احمد گذاشت . ابوعلی نظم را در خراسان و خوارزم مستقر ساخت و جنگ با خاندان بویه را آغاز کرد^۱. این جنگ بصلح انجامید - صلحی که موجب نارضایتی نوح شد. ابوعلی مجدداً معزول و ابوسعید بکترین مملک الفرغانی به جایش منصوب گشت . روز دوشنبه ۲۸ اوت ۹۵۲ میلادی (۳۴۳ هجری) نوح - پیش از آنکه بکر [بصوب محل مأموریت رود] درگذشت^۲.

از نوح پنج پسر باقی ماند، به شرح زیر: عبدالملک، منصور، نصر، احمد^۳ و عبدالعزیز . نوح نیز مانند پاره‌ای از خلفا مردم را مجبور کرد تا در زمان حیات وی با شاهزادگان - که می‌بایست یکی بعد از دیگری به پادشاهی برسند - بیعت کنند^۴. اهمیت اعیان لشکری در آن زمان از اینجا پیداست که برای هر يك از پسران ارشد نوح یکی از نمایندگان نگهبانان شاهی^۵ معین شده بوده .

۱ - «متون»؛ ص ۸-۹ (مردیزی)، ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ VIII، ۳۷۱-.

۳۷۸، ۳۷۰.

۲ - ابن‌الاثیر، چاپ تورنبرگ VIII، ۳۸۱ - ۳۷۹؛ «متون»؛ ص ۵۹.

(سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «السامانی»)، به گفته عنبی - منینی (I)، ۳۴۹) و <جر باذقانی> (نوشخی چاپ شفر، ضمیمه، ۲۲۹) در سمنه ۲۲ اوت.

۳ - نام وی در تالیف نوشخی نیز آمده (چاپ شفر، ۱۶).

۴ - مردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۲۴؛ نسخه خطی کمبریج، ورق B ۱۰۰. <چاپ محمد ناظم، ۳۹>؛ در اینجا فقط نام چهار شاهزاده نقل شده (نام منصور از قلم افتاده).

۵ - مقدسی، ۳۳۷.

عبدالملک به تخت جلوس کرد. حقایق واقع عقیده ابراهیم مقدسی^۱ در باره کاردانی و استعداد این امیر ابراز می‌دارد (ومی گوید که «میان دودمان سامانیان همنا نداشت») چندان تأیید نمی‌نماید. خواهیم دید که در پایان دوران حکومت وی قدرت بطور در بست در دست رئیس نگهبانان بوده. عبدالملک پس از جلوس بر تخت سلطنت فرمان سلف خویش را تأیید و ابوعلی را معزول و جعفر را بجای او منصوب کرد. ابومنصور محمد بن عزیر به وزارت انتخاب شد.^۲ ظاهر اوضاع و احوال به حال ابوعلی مساعد نبوده، زیرا به گفته ابن الاثیر^۳ وی دانست که نمی‌تواند در خراسان بماند و یا به صفانیان بازگردد. و واقعاً به رغم کمکی که از طرف آل بویه به وی شد و منشور و فرمانی که از خلیفه رسید نتوانست در خراسان مستقر شود. فقط نعش امیر پیشین صفانیان [ابوعلی]، که در [پائیز] نوامبر سال ۹۵۵ میلادی (۳۴۴ هجری) در گذشت - به صفانیان بازگشت. دولت جدید قدرت را مدت قلیلی بدست داشته. جعفر بن ملک «به نگهبانان شاهی بنظر تحقیر می‌نگریست و در انجام نیازمندیهای ایشان مسامحه می‌کرد و نفرت و کینه آنرا برانگیخت». وی در [آغاز زمستان] سال ۹۵۶ میلادی (۳۴۵ هجری) بدست الپ‌تگین رئیس نگهبانان [غلامان] در کنار دروازه قصر عبدالملک - و احتمالاً با موافقت وی - به قتل رسید. زان پس وزیر نیز معزول شد و شغل او به ابو جعفر عتبی رسید. جانشین جعفر در خراسان ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری بوده که در گذشته یکی از تابعان بکر

۱ - مقدسی ۳۳۸ - ۳۳۷.

۲ - در تألیف گردیزی چنین است: مقدسی (همانجا) ابومنصور عزیر را وزیر نوح می‌خواند.

۳ - چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۷۹.

شمرده می‌شده. پسر الپ‌تگین در سال ۳۴۶ هجری / ۹۵۷ میلادی منشور و علم برایش برسد. عتبی و ابوالحسن سیمجوری - هردو - در عهد حکومت خویش نارضائی عامه را برانگیختند و در نتیجه موقتاً از سریر قدرت برکنار شدند. در سال ۳۴۸ هجری / ۹۵۹ میلادی ابومنصور دوسف‌بن اسحق به وزارت و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق (از ۳۴۹ هجری) به ولایت خراسان منصوب گردید. شخص اخیر الذکر را گردیزی حاکمی عادل خوانده. ظاهراً الپ‌تگین نیز موقتاً معزول شد زیرا که فرمان انتصاب سپهسالار جدید را ابومنصور بن‌یاقرا^۱ برای وی برد. مقدسی ابومنصور اخیر الذکر را حاجب بزرگ منصور خوانده است.

ابن‌الاکیر به اعدام یکی از سپهسالاران مقتدر که موجب اغتشاشاتی در کشور شده بود اشاره می‌کند و این خود می‌رساند که عبدالملک و وزیر وی برای رهائی از سیادت دارودسته لشکری کوشش می‌کرده‌اند. بهر تقدیر این کوشش به عدم موفقیت انجامید زیرا که عبدالملک برای رهائی از شر حضور الپ‌تگین - که ناخوش آیند بود - بناچار او را به ولایت خراسان منصوب کرد و الپ‌تگین در [آخر زمستان] فوریه سال ۹۶۱ میلادی (۳۵۰ هجری) وارد آن خطه شد. غلام پیشین الپ‌تگین به سمت حاجب منصوب گردید. پیش از آن الپ‌تگین به عزل و انتصاب ابوعلی محمد بن محمد بلعمی بجای وی توفیق یافت. ابوعلی محمد بلعمی از استعداد و کاردانی پدر چیزی به ارث نبرده بود و آلت بی‌اراده سپهسالار ذی‌اقتدار بود^۲.

۱ - می‌دانیم که نام این حاجب بر سکه‌های منصور دیده می‌شود. رجوع شود به ۱

کهنن هاوون، د در پارة سکه‌های سامانی، ص، ۲۱۸

۲ - «متون»، ص، ۱۱-۱۰ (گردیزی)؛ ابن‌الاکیر، چاپ تودنبرگ، VIII،

۳۹۶، مقدسی، ۳۳۸.

اوضاع کشور چنین بوده که مرگ زودرس عبدالملك (در آخر پائیز - نوامبر ۹۶۱ میلادی / ۳۵۰ هجری) باعث اغتشاشات تازه‌ای شد. چنانکه پیشتر دیدیم (ص ۶۲-۲۶۰) شورشیان حتی کاخ امیر راهم غارت کرده سوزاندند. بلعمی به میل الپ‌تغین عمل کرده فرزند خرد سال نصر متوفی^۲ را بر تخت نشاند ولی پادشاهی او بیش از يك روز نپایید. اعضای دودمان سامانیان و نمایندگان نگهبانان شاهی طرفدار ابوصالح منصور بن خوخ بودند و وی به باری فائق که از زمان کودکیش بروی گماشته شده بود تخت سلطنت را صاحب شد. ظاهراً همه الپ‌تغین را رها کرده بودند. بلعمی جانب‌دولت تازه را گرفته بود زیرا که شغل وزیر را تا به هنگام مرگ حفظ کرد. در

۱- تاریخ دقیق مورد اختلاف است. «متون» ص ۵۹ (سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «السامانی»؛ ابن‌الاثیر، چاپ تودنیرک، VIII، ۳۹۸، فرشخی؛ چاپ شفر، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۲، ۲۲۹، عتبی، نسخه خطی مسوذه آسیائی، ورق ۶۷، عتبی - منینی، ۱، ۳۴۹ - در این تألیف تاریخ پنجشنبه ۱۱ شوال - ۳۵۰ هجری نقل شده، ولی این روز شنبه ۲۳ نوامبر بوده).

۲- نام شخص اخیر الذکر را فقط مقدمی ذکر کرده (۳۳۸)؛ و واقعه جلوس او را مطلبی که گردیزی آورده می‌گوید، هم از فرزندان او یکی صواب‌تر بودنشان، تأیید می‌کند (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۲۶، نسخه خطی کمبریج، ورق b ۱۰۱، <چاپ محمد نازم، ۴۱>). نظام‌الملک برخلاف این گفته اظهار می‌دارد (چاپ شفر، متن، ۹۷؛ ترجمه، ۱۴۶) که گویا الپ‌تغین منصور را برای اشغال تخت شاهی زیاد جوان می‌شمرده. دیگر ناقلان آثار دیگران (فرشخی، چاپ شفر، ۱۰۴؛ میرخواند، «تاریخ سامانیان»، چاپ دفرمری، ۱۵۳) نیز می‌گویند، که الپ‌تغین می‌خواسته عم منصور را بر تخت شاهی بنشاند..

خراسان ابومنصور بن عبدالرزاق که الپتگین در ولایت طوس باقیش گذاشته بود به طیب خاطر علیه دشمن قدیمی خویش برخاست، بویژه که دولت مقام الپتگین را به وی پیشنهاد کرد. الپتگین به غزنه رفت و در سال ۳۵۱ هجری / ۹۶۲ میلادی فرمانروای محلی آنجا را سرنگون و اساس دودمان نوینی را پی ریزی کرد.^۱ به گفتهٔ محمد دیزی ابومنصور می‌دانست که وی را در اولین فرصت از آن شغل برکنار خواهند کرد. بدین سبب به سپاهیان خویش اجازه داد که کشور را غارت کنند و با خاندان بویه روابطی برقرار کرد. در سال ۳۵۱ هجری / ۹۶۲ میلادی ابوالحسن محمد سیمجوری که بتازگی به ولایت خراسان منصوب شده بود، علیه وی اعزام شد (احمد فرزند منصور بن عراقگین نیز در لشکر وی بوده). ابومنصور مقتول گردید. و ابوالحسن تا پایان دوران پادشاهی منصور در سمت ولایت خراسان باقی ماند. و با آل بویه و آل زیار با کسب موفقیت جنگ کرد.^۲ هدف این جنگها از مضمون پاسخ منصور به ابوالحسن پیداست. ابوالحسن از منصور برای لشکریان پول خواسته بود و منصور جواب داده بود: «مال حشم از بی‌ستون بن و شمعگیر باید ستد»^۳ (بی‌ستون یکی از افراد آل زیار بود). ابوالحسن و ابوجعفر عتبی که در شغل وزارت با جلعمی شریک بودند اکنون رفتارشان برخلاف زمان عبدالملک بوده بود و شایستهٔ شهرت حکامی خردمند و عادل گشتند. در غزنه نیز حکومت

۱ - گفتهٔ نظام‌الملک (چاپ شفر، متن، ۹۷، ترجمه، ۱۴۴) دربارهٔ الپتگین

حاکمی از حسن توجه نویسنده به وی است.

۲ - (رجوع شود به ماقبل ص ۴۸۶ حاشیه ۵)

۳ - محمد دیزی (نسخهٔ خطی اکسفورد، ورق ۱۲۸، نسخهٔ خطی کبریج، ورق

۱۰۳، چاپ محمد ناظم، ۴۵ <.

سامانیان لااقل اسماً - احیاء شده بوده. در سال ۳۵۳ هجری / ۹۶۴ میلادی . اسحق^۱ فرزند و جانشین الپتگین متوفی به سال ۳۵۲ هجری / ۹۶۳ میلادی از صاحب پیشین محلی غزنه شکست خورد و به بخارا گریخت. و فقط در سال ۳۵۴ هجری / ۹۶۵ میلادی بیاری دولت سامانی توانست بر حریف خویش فایز آید^۲. پس از آن بر سکه های مضروب در غزنه - گذشته از نام صاحب و حاکم محلی - نام سامانیان نیز ضرب می شده^۳. تا حدی که اطلاع داریم باقی دوران پادشاهی منصور به آرامش گذشت . بلعمی در بهار سال ۹۷۴ میلادی (۳۶۴ هجری) در گذشت (رجوع شود به ص ۵۰ حاشیه ۳) و پس از وی شغل وزارت مجدداً به یوسف بن اسحق رسید و وی نیز فقط پنج ماه بعد از سلف خویش زندگی کرد. در آخرین سال پادشاهی منصور، ابو عبدالله احمد بن محمد جیهانی پسر ابوعلی محمد و نواده ابو عبدالله محمد بن احمد مشهور به وزارت منصوب گشت . منصور در [آخر بهار] ژوئن سال ۹۷۶ میلادی

۱ - محتملاً اسم واقعی او اسحق بن ابراهیم بوده . رجوع شود به ابن حوقل .

۱۳-۱۴ .

۲ - درباره این وقایع رجوع شود به «متون» ، ص ۱۶۰ (فصیح) ، جوزجانی . ترجمه راوردی ، I ، ۷۳-۷۰ . بیشک تاریخی که فصیح برای افتادن غزنه بدست الپتگین نقل کرده خطاست (۳۲۲ هجری) . بر روی هم به رقم شایستگی تألیف فصیح که منقول از دیگران است ، نمیتوان با راوردی (جوزجانی ، ترجمه راوردی ، I ، ۴۰) دساز شده وی را « Excellent authority » نامید و وی حتی در مورد وقایع قرن چهارم هجری (دهم میلادی) سزاوار چنین تعریفی نیست .

۳ - ساوالیف ، « تکمله ها » ، ص ۲۴۰ .

۳۶۶ هجری درگذشت.

ابوالقاسم نوح فرزند وجانشین منصور فقط ۱۳ سال داشت^۱. و به جای وی مادرش^۲ و وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی که در سال ۳۶۷ هجری / ۹۷۷ میلادی^۳ به این سمت منصوب گشته بود، امور ملك را اداره می کردند. دولت در آغاز دوران این پادشاهی می کوشید تا تعایل نمایندگان عمده دارو دسته لشکری و بویژه ابوالحسن سیمجوری را بطرف خویش جلب کند و وی را در هدايا و عنایات والقاب مستغرق ساخت^۴. وزیر افتخارجو پس از تحکیم موقع

۱ - به گفته عتبی (عتبی - منینی، I، ۳۴۹، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۷) در سه شنبه ۱۲ شوال (۱۳ ذی الحجه). گردیزی در باره وقایع دوران این پادشاهی مشروحتر از همه سخن گفته (نسخه خطی اکسفورد، ورقهای ۱۳۰ - ۱۲۶، نسخه خطی کمبریج ورقهای b ۱۰۴ - b ۱۰۱، <چاپ محمد ناظم، ۲۷-۲۳>). از تألیف عتبی فقط وقایع مربوط به ماوراءالنهر ذکر شده؛ مشروحتر در: Sacy, « Histoire de yeminedoula »

۲ - در تألیف ابن الاثیر چنین است، چاپ تورنبرگ، VIII، ۴۹۵.

۳ - در باره مشارالیه رجوع شود به عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۲۳، عتبی - منینی، I، ۱۳۶، فرشخی، چاپ شفر، ۱۴۰).

۴ - تاریخ ابن انتصاب در تألیف گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ۱۳۰، نسخه خطی کمبریج ۱۰۵ a: <چاپ محمد ناظم، ۳۸>، ربیع الثانی ۳۶۷ هجری، در تألیف یاقوت (ارشاد) هم همین تاریخ آمده، II، ۶۰ - از ذیلی که ابوالحسن محمد بن سلیمان بن محمد به تألیف سالمی نوشته و محتملاً مأخذ گردیزی بوده. «فردالتاریخ، خلاصه و به جای «مزیدالتاریخ» آمده، رجوع شود به «ارشاد»، III، ۱۴۰.

۵ - «متون»، ص ۱۱، (گردیزی)

و قدرت خویش تصمیم گرفت تفوق و اولویت دستگاه اداری و دفتری را احیاء کند و سرداران را مطیع خود سازد. وی در آغاز سال ۳۷۲ هجری / ۹۸۲ میلادی^۱ توانست ابوالحسن سیمجوری را با همه اقتدارش سرنگون کند و حاجب‌خاش را بجایش نشاند. حاجب‌خاش زمانی غلام پدر عتبی بوده و بی شک به آن وزیر وفاداری داشته. بنا به پاره‌ای اخبار^۲ وی در این مورد نظرات انتقام‌جویی شخصی علیه ابوالحسن نیز داشته زیرا ابوالحسن عتبی را برای اشغال کرسی وزارت زیاد جوان می‌شمرد و به نوح توصیه می‌کرده که جیبانی را به آن سمت منصوب کند. ابوالحسن بناچار به کوهستان (قهستان) که اقطاع خاندان او بوده رفت (رجوع شود به حدودص ۵۰۵). دیگر نمایندگان و سران نگهبانان [غلامان] و من جمله هاشم‌ذی‌فلوذ برای جنگ با آل‌بویه اعزام شدند. پیروزی وزیر دیری نپایید. در [اول بهار] مارس سال ۹۸۲ میلادی (۳۷۲ هجری) لشکریان خراسان از خاندان بویه شکست خوردند و فقط مرگ عضدالدوله آل‌بویه را از هجوم به خراسان بازداشت^۳. در مرو به امر عتبی لشکریان تازه‌ای

۱ - تاریخی که در اثر عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۶: عتبی - منینی، ۱۰۵، ۱) کلمات «فی منتصف شعبان منها» فقط در حواشی منینی آمده (و تألیف گردیزی) (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۱: نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۰۵) چاپ محمد ناظم، ۴۹ < نقل شده «میان شعبان سال ۳۷۱ هجری است»
۲ - «متون»، ص ۱۲-۱۱ (گردیزی)، ۹۱-۹۲ (عوفی)، فرشخی، چاپ شفر، ۱۰۵: حمدالله مستوفی قزوینی، «تاریخ گزیده»، چاپ براون، متن، ۳۸۵ و بعد: ترجمه ۷۵ رجوع شود به ماقبل، ص ۶۴.

۳ - گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۱: نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۰۶) چاپ محمد ناظم، ۵۰ < و اکرنی خراسان و تاش را لاش کردند. مقلسی (۳۳۸) معتقد است که مرگ عضدالدوله و سقوط دودمان وی به کیفر و جزای حمله او به سامانیان بوده.

مها گشتند. عتبی می‌خواست شخصاً به ارتش مزبور ملحق شود ولی بدست قاتلی که از طرف فائق و ابوالحسن خریداری شده بود کشته شد. عتبی مورخ، این خوبش‌اوند خود را، آخرین وزیری که شایسته این لقب بوده، می‌خواند و حق با اوست^۱. جانشینان وی بالکل فاقد قدرت بوده حتی برای مبارزه با نمایندگان درگاه کوششی هم بعمل نمی‌آوردند. دولت تاش را برای اعاده نظم به بخارا احضار کرد. وی باریقان خویش سازش نمود و بدین وسیله شغل سپهسالاری را حفظ کرد. ابوالحسن در کوهستان (قهستان) باقی ماند. ابوعلی فرزند اوبه سمت والی هرات و فائق به مقام والی بلخ منصوب گشت. پس از عزیمت تاش از بخارا دارودسته خصم تفوق یافت. و در (پابان تابستان) ماه اوت سال ۹۸۶ میلادی/ ۳۷۶ هجری^۲ عبدالله بن محمد بن عزیر^۳، مخالف خاندان عتبی، به وزارت منصوب گشت و شغل سپهسالار مجدداً به ابوالحسن

۱ - نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۹، عتبی - منینی، I، ۱۲۱، و بعد (در باره برتری وی در برابر وزیران دیگری که نامشان در تألیفات تاریخی آمده) ، *فرسخی* چاپ شفر، ۱۳۰. شایان توجه است که وی در پایان دوران زندگی خویش منصبی نظامی نیز دریافت داشت (عتبی، همانجا) *فرسخی* چاپ شفر، ۱۲۹) و مقام قدرت‌کشوری و لشکری را بدست گرفت.

۲ - در تألیف *مردیزی* (نسخه خطی اسکفورد، ورق ۱۳۲، نسخه خطی کمبریج، ورق b ۱۰۶؛ چاپ محمد فاضل، ۵۱) تاریخ ربیع الاول ۳۷۶ هجری ذکر شده؛ این‌الاثر (چاپ تورنیرک، IX، ۱۹) این واقعه را مربوط به سال ۳۷۳ هجری/ ۸۴۳-۹۸۳ میلادی می‌داند.

۳ - در «تاریخ بیهق» («تاریخ بیهق»، نسخه خطی بریتانیا، ورق ۶۹۵) از یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی این وزیر شکایت شده.

داده شد. تاش کوشید در مقابل ابوالحسن و فائق مسلحانه پایداری کند و از فخرالدوله جوئی کمک گرفت و شرفالدوله ابوالفوارس - یکی دیگر از اعضای آن خاندان و فرمانفرمای فارس - نیز ۲۰۰۰ سوار به یاری او فرستاد ولی در [زمستان] - سال ۳۷۷ هجری (۲ دسامبر ۹۸۷ میلادی) شکست خورد و به گرگان گریخت^۱ و یک سال بعد در آن شهر به مرض طاعون درگذشت^۲. به گفته عتبی آخرین وزیران آن دودمان^۳ قادر به استقرار نظم نبودند و بیشتر ناحیت‌ها در دست عاصیان بوده، در آمد دولت کاهش یافت و لشکر دست تعرض به مردم دراز کرده، حکومت به دست ترکان افتاد و حکم وزیران بی اثر بود». ابوالحسن در بهار سال ۲۷۹ هجری / ۹۸۹ میلادی درگذشت^۴ و ابوعلی فرزند وی که با استعدادتر و نامجو تر از پدر بود جانشین وی شد. دولت بخارا آشکارا نسبت به فائق توجه بیشتری مبذول داشت و این خود ابوعلی را برانگیخت که سلاح به کف گیرد. فائق شکست خورد و به مروالرو در گریخت. ابوعلی رسولی به

۱ - در تألیف گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۱۳۳ نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۱۰۷۵ > چاپ محمد ناظم، ۵۲ <) تاریخ ۷ شعبان ۳۷۷ هجری ذکر شده.
 ۲ - به گفته عتبی (عتبی - منینی، I، ۱۴۵) وی سه سال در گرگان بسربرد ولی خود عتبی تاریخ طاعون و مرگ تاش را (همانجا، I، ۱۴۹) سال ۳۷۷ هجری (۳ مه ۹۸۷ - ۲۰ آوریل ۹۸۸) ذکر کرده. دسای « Histoire de De Sacy » (yemineddoula »، p. 349 تاریخ ۳۷۹ هجری را ذکر کرده ولی این تاریخ به تواریخ وقایعی که بعد آمده مربوط است.

۳ - نرغسی، چاپ شفر، ۱۵۲؛ عتبی - منینی، I، ۱۵۲.

۴ - به گفته گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۳؛ نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۱۰۷۵ > چاپ محمد ناظم، ۵۲ < در ماه ذوالحجه ۳۷۸ هجری.

بخارا فرستاده اعمال خویش را توضیح و توجیه کرده اظهار اطاعت نمود . دولت ناگزیر پوزش طلبی فاتح را پذیرفت و وی را به ولایت همه نواحی واقع در جنوب آمودریا منصوب کرد . ابوعلی که از نوح لقب « امیرالامراء مؤید من السماء »^۱ گرفته بود در اندک مدتی حاکم و مالک الرقاب مطلق آن نواحی شد . وی با اشاره به حوایج لشکریان خویش همه درآمدهای دولتی و حتی عواید املاک دولتی را هم تصاحب کرد^۲ .

در این گیرودار فائق پس از لشکرکشی خالی از موفقیت خویش به بخارا^۳ بلخ راه تصرف در آورده روانه ترمذ شد . ابوالحارث محمد بن احمد^۴ بن فریغون امیر گوزگانان به فرمان نوح وارد پیکار شد ولی شکست خورد و علیه دشمن مشترك یعنی طاهر بن فضل صاحب صفغانیان (معلوم نیست که وی از خویشان محتاجیان بوده یا نه) با فائق پیمان اتحاد بست . به گفته عتبی^۵ قبل

۱ - در تألیف عتبی چنین است (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۲۹ ، عتبی - منینی ، I ، ۱۵۵) ، رجوع شود به میرخواند « تاریخ سامانیان » ، چاپ دفرموی ، ۱۷۰ .

۲ - « متون » ، ص ۱۲ (گردیزی) . همانجا انواع درآمدها ذکر شده ، خراج ارضی باج گمرکی کالاها ، خراج جنسی ، درآمدهای اتفاقی و عواید املاک دولتی .

۳ - به گفته عتبی (عتبی - منینی ، I ، ۱۵۵) در روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۳۸۰ هجری ۸ ژوئن ۹۹۰ میلادی شکست خورد .

۴ - عتبی و منابع بعدی وی را احمد بن محمد می خوانند (عتبی - منینی ، I ، ۱۶۶) ، رجوع شود به « توهماتکی » ، جغرافی دان پارسی زبان نازده کشف شده ، ص ۱۳۰-۱۲۷ .

۵ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۳۱ ، عتبی - منینی ، I ، ۱۵۷ (در اینجا ، « ابوالمنظر محمد بن احمد ») ، ترشخی ، چاپ شفر ۱۵۷۰ .

از آن تاریخ صفانیان جزو متصرفات امیر گوزگانان بوده . ظاهر به هنگام محاصره بلخ کشته شد و پس از مرگ اولشکریانیش گریختند . دولت سامانیان بالکل از هم پاشیده شد و طعمه سهل الوصولی برای فاتح گشت - فاتحی که لشکریانیش در آن زمان به مرزهای شمالی ماوراءالنهر رسیده بودند .

در باره این که دولت خانان ترك كه به سیادت سامانیان پایان دادند چگونه تکوین یافته بوده اطلاعاتی در دست نیست . حتی موضوع انتساب این خانان به فلان یا بهمان قبیله ترك نیز مورد اختلاف و بحث است . اخباری که در جاهای دیگر نقل کرده^۱ و از پیروزیهای تنرغزان بر قارلیغان و اشغال کاشغر توسط قوم یغما - شاخه ای از تنرغزان - و تسخیر بلاساغون بدست ترکان کافر سخن گفته ایم ، تاحدی حاکی از آن است که قراخانیان در رأس تنرغزانی که دولت قارلیغان (خرلقان) را منهدم ساختند قرار داشته اند . ولی وضع و موقعی که قارلیغان در دولت قراخانیان داشته - و بعد در آن باره سخن خواهیم گفت - و کاملاً با وضع غزان در امپراطوری سلجوقیان منطبق می باشد ، علیه نظر سابق الذکر گواهی می دهد^۲ . درباره اسلام آوردن قراخانیان نیز جز اخبار افسانه ای

۱ - بارتولد ZVORXO ، مجلد XI ، ص ۳۴۹ - ۳۴۸ : بارتولد ، « تاریخ

مختصر هفت آب » ص ۹۵-۹۴ : Barthold, « Die Altürkischen Inschriften » S. 28

۲ - نیز رجوع شود به ، بارتولد « درباره مسیحیت در ترکستان » ، ص ۲۲ :

Barthold, « Zur Geschichte des Christentums » S. 40 .

چنانکه بعد خواهیم دید در پایان قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) هسته لشکر قراخانیان را جنکیلان تشکیل می داده اند . با اینحال بطوری که از کتبه محمود کاشغری که معاصر آن زمان بوده مستفاد می گردد (I ، ۳۳۰) ترکمنان امپراطوری سلجوقی همه ترکان شرقی را جکیل (یا چکیل) می خواندند .

چیزی در دست نداریم. قدیمترین روایت این افسانه در تألیف جمال همرشی^۱ دیده می‌شود. خودوی به «تاریخ کاشغر» که در قرن چهارم هجری (۱۱-میلادی) نوشته شده بوده استناد و اشاره می‌کند. (رجوع شود به ص ۶۷). طبق این افسانه، نخستین کسی که اسلام پذیرفت ستوک یغراخان عبدالکریم جد فاتح نخستین ماوراءالنهر و نیای بزرگ فاتح دوم آن سرزمین بوده که در سال ۳۴۴ هجری / ۹۵۵ میلادی بدرود زندگی گفت. به رغم قدمت این روایت اشتباهات زیادی در ذکر تواریخ و به ویژه در مورد دودمان سامانیان، در آن مشاهده می‌گردد. بدین سبب گمان نمی‌رود که تاریخ مذکور قابل اعتماد باشد و نمی‌تواند ما را از قبول خبر ابن الاثیر^۲ - که می‌گوید در سال ۳۴۹ هجری / ۹۶۰ میلادی قوم کثیرالعدده ترک (۲۰۰۰۰۰ چادر) اسلام آوردند - بازدارد. چون همیشه روابط بازرگانی نزدیکی میان ماوراءالنهر و دشت^۳ وجود داشته ادیان

(۱) - «متون»، ص ۱۳۰ و بعد. افسانه دیگری (درباره رؤیای صادقه خان ترک)

در تألیف ابن الاثیر منقول است (چاپ تورنبرگ، XI، ۵۴). در اینجا امیر مزبور قراخان نامیده شده. با احتمال قوی هر دو لقب را داشته. نام نواده او که ماوراءالنهر را فتح کرده در تألیف ثعالبی (۵ پشیمه، چاپ بیروت، IV، ۳۱۶) بصورت «نغرا - فرا - خان» آمده.

۲ - چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۹۶. ابن مسکویه (چاپ مارگولیوس، متن، II، ۱۸۱، ترجمه، VII، ۱۹۶) نیز باین واقعه اشاره می‌کند. مأخذ اصلی باید تألیف ثابت بن الصابی باشد.

۳ - درباره مهاجرنشین‌هایی که مهاجران ماوراءالنهر در مصرفات ترکان تأسیس کرده بودند رجوع شود به ماقبل ص ۹۶-۳۹۵. و نیز بارکولد، «درباره مسیحیت در ترکستان» ص ۲۱-۲۰؛ بارکولد، «تاریخ مختصر هفت آب»، ص ۸۳، ۸۹.

Barthold, «Zur Geschichte des Christentums», S. 48 - 47

که در ماوراءالنهر پیروانی داشته بودند می‌بایست تدریجاً در میان صحرانشینان دشت نیز انتشار یابند. از مدار کی که در جای دیگر - درباره انتشار آئین مزدا و تعالیم ثنوی و مسیحیت و اسلام، گرد آورده‌ام ضمناً پیداست^۱ که دعوت و تبلیغات اسلامی حتی در زمان بنی‌امیه نیز در دشت جریان داشته ولی چندان موفقیتی اهر از نکرده بوده. صحرانشینان - بدون اینکه اعراب از شمار ایشان مستثنی شوند^۲ اسلام را بصورت رسمی آن، یعنی تعالیم علمای مسلمان، همیشه دینی می‌شمردند که بکلی باحوایج و نیازمندیهای ایشان مغایرت داشته و قابل انطباق نبوده. شیوخ و دیگر عرفای اسلامی، که هنوز هم در دشت بیش از دیگران پیرو دارند، در آن زمان هم بمراتب بیشتر از [علمای مزبور] نفوذ داشتند. در باره تبلیغات اسلامی میان ترکان در عهد سامانیان تقریباً هیچ اطلاعی نداریم. فقط از سخنان سمعانی^۳ می‌دانیم که در کشور ترکان به دوران پادشاهی عبدالملک

→
و همچنین رجوع شود به گفته سمعانی (« متون » ، ص ۵۲ ، چاپ مارگولیس.
ذیل کلمه « ازرکیان ») در باره ازرکیان زرتشتی بخاری که مامس خلیفه علی بوده
و برای تجارت به چین سفر کرد و از آنجا (از راه دریا) به بصره رفت و در آنجا اسلام
پذیرفت . درباره مهاجرنشین‌های سغدی در ترکستان شرقی و چین رجوع شود نیز :
Stein , « Sorindia » (Index)

۱ - بارگولد ، « در باره مسیحیت در ترکستان » ، ص ۹ : « یاقوت » ، « منجم » ،

۸۳۹ ، I .

2 - Tozy , « Essai » , p . 528

۳ - « معون » ، ص ۶۵ (سمعانی ، چاپ مارگولیس . ذیل کلمه « الکلمانی » .

ظاهراً نام پایتخت خان در نسخه خطی تحریف شده است . به متن در چاپ مارگولیس
و خرن ۴۸۶ a توجه شود (ثم وقع الى الخان حامان (sic) والصل ولیل بالسلطین)

شخصی به نام ابوالحسن محمدبن صوفیان العلماقی نیشابوری می‌زیسته که در سال ۳۴۰ هجری / ۹۵۱-۵۲ میلادی نیشابور را ترك گفته بود. وی چند سالی در بخارا بسر برد و زان پس به خدمت «خان خانان» درآمد و پیش از سال ۳۵۰ هجری / ۹۶۱ میلادی در دربار وی بدرود زندگی گفت. چون این تقارن تاریخی وجود دارد توان گفت که شاید فعالیت کلماتی رابطه‌ای با وقایع سال ۳۴۹ هجری / ۹۶۰ میلادی داشته. اگر افسانه فعالیت شاهزاده سامانی تاحدی مبنای تاریخی داشته باشد و اگر نام شاهزاده مزبور نصر باشد^۱ - پس فقط ممکن است پسر فوج بن نصر بوده باشد. چنانکه پیشتر دیدیم (رجوع شود به حدودص ۵۳۵) - نصر بن دوح یکی از شاهزادگانی بوده که مردم در زمان حیات پدر ایشان با مشارالیه بیعت کردند، ولی بعد از آن تاریخ دیگر اطلاعی درباره آنان در دست نیست. نیز دیدیم (رجوع شود به حدودص ۵۱۷) که در نیمه اول قرن دهم میلادی (چهارم هجری) واقعه فرار شاهزاده سامانی به نزد ترکان وقوع یافت ولی هیچ مدرکی برای حل این موضوع که آیا «دهقان» کاشغری به نام طوغان - تعیین نسبتی با دودمان قراخانیان داشته یا نه - درست نداریم. از دیگر نمایندگان اسلامی که در میان ترکان فعالیت می‌کردند نام ابوالحسن سعیدبن حاتم الاسبانیست که پیش از سال ۳۸۰ هجری / ۹۹۰ میلادی «به سرزمین ترکان رفته بوده» بر ما معلوم است^۲.

۱ - «متون»، ص ۱۳۱ (جمال قرشی). در باره روایت بعدی که در آن

شاهزاده سامانی به «خواجه ابوالنصر سامانی» مبدل شده، رجوع شود به:

Smirnov, «Manuscripts turcs», pp. 160-161. Grenard, «La Légende»

p. 7 (Khodja Aboul-Nasr Samani)

۲ - «متون»، ص ۵۲ (سمعانی: چاپ مارکولئوس، ذیل کلمه «الاسبانیکی»)

اما راجع به مناسبات سیاسی سامانیان و ترکان ... دیدیم که در قرن سوم هجری (۹ - میلادی) و نیمه اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) سامانیان خود به دشت لشکر فرستادند تا ترکان را مطیع سازند. اخبار مربوط به تسخیر اسفنجاب بدست دوحین اسد (رجوع شود به ص ۶۰ - ۴۵۸) و لشکر - کشی اسمعیل به طراز (رجوع شود به ص ۴۸۲) و نصر به شاوغرا و اشغال قریه هفت ده در فرغانه توسط مسلمانان (رجوع شود به ص ۵۳ - ۳۵۲) همه؛ حاکی از نکته فوق است. تنها موردی که ماوراءالنهر مورد حمله لشکر عظیمی از ترکان گردید در سال ۲۹۲ هجری / ۹۰۴ میلادی و زمان پادشاهی اسمعیل بن احمد بوده^۱ که مهاجمان بیاری داوطلبان از قبا و خلیفه بیرون رانده شدند. نمی‌دانیم که آیا علیه ترکان کافری که در سال ۳۳۱ هجری / ۹۴۲ میلادی به سلاسون را مسخر ساخته بودند - لشکر کشی صورت گرفته یا نه. فقط می‌دانیم که در سالهای بعد پسر خاقان ترك در اسارت سامانیان می‌زیسته^۲. خبر مربوط به رباطی که به فرمان فائق در نزدیکی مرکی^۳ ساخته شده بوده نشان می‌دهد که در نیمه دوم قرن چهارم هجری (دهم میلادی) دولت سامانی تا

۱ - رجوع شود به بارتولد، « گزارش سفر به آسیای میانه »، ص ۱۰ بر پایه گفته استخری (۲۹۱) . به رغم آن چه در آنجا گفته شده، بیشک منظور نظر شاعر غربی است نه شرقی (رجوع شود به ماقبل ص ۳۹۵ - ۳۹۶) . از شاوغر شرقی در تألیفهای استخری و ابن حوقل بالکل یاد نشده است.

۲ - به گفته طبری، III، ۲۲۴۵.

۳ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، VIII، ۳۱۰؛ میرخوند، «تاریخ سامانیان» چاپ دفرمری، ۲۴۹ (نقل از ابن حوقل).

۴ - مقدسی، ۲۷۵.

حدی در سرزمین ترکان نفوذ داشته . صحرائشینان به مصنوعات کشور متعبد و با فرهنگ احتیاج داشتند و در عین حال بسبب قدرت دولت سامانیان نمی توانستند مصنوعات و اجناس مزبور را از طریق دست برد و غارت بدست آورند و بالنتیجه چنانکه در موارد متشابه دیده شده ، دسته های کثیر العده تشکیل داده بمنظور روابط تجاری به شهرهای مرزی روی می آوردند.^۱ گذشته از این پاره ای از دستجات غزان که بسبب نامعلومی زادگاه خویش را ترك گفته بودند، با موافقت دولت بخشی از اراضی ماوراءالنهر را که فقط به درد صحرائشینان می خورد ، اشغال کردند و در عوض متعهد شدند که از مرز کشور در برابر هرنهاجم و مهاجمی دفاع کنند. پیشتر (ص ۹۶-۳۹۵) از ترکمنانی (غزانی) که در غرب و جنوب غربی اسفیجاب مکان گزیده بودند صحبت داشتیم. شاخه دیگری از ترکمنان ، در تحت ریاست سلجوق^۲ از هم قبیلگان خویش در بخشهای سفلی سیر دریا ، جدا شدند . سلجوق اسلام آورد و مردم مسلمان جند را از زیر بار خراج کفار نجات داد^۳. سلجوق درگذشت و در جند مدفون گشت . ظاهراً میان جانشینان وی و مسلمانانی که خود او [از قید کفار] آزاد کرده بود نزاع در گرفت و ایشان به سوی جنوب پیش روی کردند . در قرن

۱ - جوع شود به ماقبل ، ص ۵۰۸-۹ .

۲ - ملای صحیح این کلمه [به خطوط اروپائی]، به رغم آن چه دانشمندان معاصر اروپای غربی پذیرفته اند ، نه Saljūq یا Saljuq (دانشمندان انگلیسی و فراسوی و آلمانی چنین می نویسند) بلکه Seljūk درست است و صحت این املاء از نحوه تحریر این کلمه به صورت « سلجک » که در يك اثر اصیل ترکی مانند « کتاب کرکود » و مطالب « دیوان لذت الترك » محمود کاشغری آمده - معلوم است (I ، ۳۹۷) .

۳ - ابن الاثیر . چاپ تورنبرگ ، IX ، ۳۲۲ .

یازدهم میلادی (پنجم هجری) در جند امیری مسلمان وجود داشته که با باز - ماندگان سلجوق سخت دشمنی می ورزیده است^۱. بازماندگان سلجوق را سامانیان پذیرفتند و ایشان در حوالی نور متمکن گشتند (رجوع شود به ص ۷۸-۲۷۷). حمدالله مستوفی قزوینی این واقعه را مربوط به سال ۳۷۵ هجری / ۹۸۵ میلادی میداند. چند سال بعد نخان بلاساغون اسفنجاب را اشغال کرد و چنانکه بعد خواهیم دید ترکمنان [سلجوقی] نیز تا حدی در مبارزه بین وی و سامانیان شرکت کردند.

جعفر اخان هارون بن موسی^۲ نساوده ستوک که لقب «شهاب الدوله و

۱ - بیهقی، چاپ مودلی، ۸۵۶؛ <چاپ غنی - فیاض، ۶۸۲-۶۸۱>.

۲ - در تألیف جمال قرشی چنین است (« متن »، ص ۱۳۲). تألیف مزبور شامل مشروحترین و ظاهراً قابل اعتماد ترین اطلاعات در انساب قراخانیان است. ابن الاثیر (چاپ تورنبرگ، XI، ۵۴) و عوفی (« متون »، ص ۸۴) می نویسند که از موسی پرستوک شاخه دیگری از قراخانیان منشعب شده بوده که قصر بدان شاخه منسوب است. ابن الاثیر بفرخان را (چاپ تورنبرگ، IX، ۶۸) هارون بن سلیمان می خواند. منابع بسیار قدیم مانند عتبی و گردیزی، بفرخان را فقط «پس ایلک» می خوانند. به گفته جمال قرشی نیز پدر بفرخان فقط به ایلک موسوم بوده و حال آنکه پرستوک یعنی جد نصر - لقب خانی داشته. نیز توجه شود به هلال (هلال الصابی، « تاریخ »، متن، ۳۹۳)، « هرون بن ایلک ». > به عقیده پ، پلیو به جای املاي II.AK که در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ بکار رفته بهتر بود II.IG نوشته شود (« پادشاه »، به اوینودی کنونی رجوع شود) (رجوع شود به ۱۵، p. «Notes sur le Turkestan» Pelliot اینجا در حاشیه نسخه بار تولد (چاپ انگلیسی) چنین یادداشت شده، ۱۶ Pelliot بهتر است، ILIG - تحریریه <

ظهیرالدعوة^۱ داشته تقریباً در ماوراءالنهر با هیچ گونه مقاومتی روبرو نشد. ابوعلی با وی پیمانی محرمانه بر سر تقسیم متصرفات سامانیان منعقد کرد و به موجب آن قرار شد بغراخان ماوراءالنهر را اشغال کند و نواحی جنوبی آمو- دریا در تحت حکومت ابوعلی باقی بماند. گذشته از این بسیاری از دهقانان، چنان که پیشتر گفته شد، نقش بالنسبه مهمی در امور دولت بازی می کردند ولی با اینحال از حکومت وقت ناراضی بودند و ایشان نیز بغراخان را دعوت می کردند. درباره این که روحانیان نسبت به نخستین فاتح ماوراءالنهر چه نظرو روشی داشتند اطلاعی در دست نیست. ولی اخبار تاریخی حاکی از زهد و پارسائی بغراخان^۲ و هواخواهان عمده وی- یعنی ابوعلی و فائق- است^۳ و این خود می رساند که روحانیان همچنان که بعدها از نصر حسن استقبال کردند- مقدم وی را نیز پذیره گشتند. محالبی^۴ یکی دیگر از هواخواهان بغراخان را به نام ابو محمد عبدالله بن عثمان الوائقی ذکر می کند که از بازماندگان خلیفه

۱ - برسکه بغراخان که در سال ۳۸۲ هجری / ۹۹۴ میلادی در ایلاق ضرب شده

نیز همین القاب دیده می شود. رجوع شود به مارگوف، « فهرست تملکات »، ص ۱۹۸.

۲ - عقی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۰؛ عقی - منینی، I، ۱۶۳.
« طائفة من دهاقین ماوراءالنهر ». رجوع شود به بارتولد، « سخنی چند درباره فرهنگ آریائی »، ص ۳۳. در ترجمه فارسی (فرسخی، چاپ شفر، ۱۵۵) بجای دهاقین از « کسان نامی ماوراءالنهر » سخن رفته؛ De Sacy, « Histoire de Yémīneddoula, p. 332: « autres émirs ».

۳ - ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۷۰.

۴ - دهیون، ص ۵۶، ۵۹-۶۰ (سمعانی)، چاپ مارمولیوس، ذیل کلمه های « الخاصة » و « السمجوری » <

۵ - « یتیمه »، مستخرجات به ترجمه باریه همینار، III، ۳۴۱ - ۳۳۹

واثق شمرده می شده . اخلاف خلفا - چه در متصرفات خاص خلیفه و چه در قلمرو سامانیان - مستمری معینی دریافت می داشتند . ولی واقعی نتوانست مستمری و یا مقام پردرآمدی دستوپا کند . و در نتیجه به نزد ترکان رفت و نفوذ عظیمی بر خان ایشان بهم زد ، بطوری که خان مزبور « رأی و نظر او را راهنمای خویش قرار داده و به همه چیز بادیدگان وی می نگریست » واقعی مولای خویش را راضی کرد که به ماوراءالنهر لشکر کشد و معالجبی بدین سبب وی را باعث و بانی اصلی سقوط دودمان سامانیان می شمارد . واقعی پس از تسخیر ماوراءالنهر موکی مرکب از سیصد غلام بدور خویش گرد آورد و رؤیائی در سر داشت که خلافت و زرا اعلام کنند و بغراخان هم همچون تبع و دست نشاندۀ او ماوراءالنهر و خراسان را در تصرف داشته باشد . بیماری و غیبت بغراخان موجب شد که وی به عراق فرار کند . واقعه اخیر و این که مورخان کاملاً در مورد واقعی خموشی اختیار کرده اند این پندار را پدید می آورد که معالجبی در ارزیابی اهمیت وی راه مبالغه رفته^۱ . با احتمال بیشتر ، واقعی نیز مانند دیگر بازماندگان واقعی یا ساختگی عباسیان در خراسان ، شخصیت ناچیزی بوده و فقط خود خویشتن را بزرگ می شمرده است . در همان سال ۳۸۲ هجری / ۹۹۶ میلادی معالجبی به دیدار یکی دیگر از اخلاف خلفا به نام مأمونی نایل گشته -

۱ - مورخان نیز از واقعی یاد کرده اند . از گفته هلال (هلال الصابی ، « تاریخ » متن ، ۳۹۷ - ۳۹۳ ، ترجمه ، ۴۲۴ - ۴۲۰) - که مشروحترین اطلاعات را در باره وی و نفوذش در بغراخان در اختیار ما می گذارد ولی از قصر یادی نمی کند و او را با بغراخان اشتباه می کند - چنین برمی آید که واقعی ماوراءالنهر را تا تاریخ مرگ نصر و جلوس برادر او به تخت شاهی ، ترک نگفته بوده (به بعد رجوع شود) . بمصفا واقعی مجدداً از بین النهرین به ایالات شرقی رفت ولی سرانجام به فرمان محمود غزنوی محبوس شد و تا هنگام مرگ خویش در « حبس محترمانه » می زیست .

بود که از سامانیان مستعری دریافت می‌داشته. وی به ثعالبی صریحاً گفته بود که بزودی در رأس عدهٔ کثیری از هواخواهان خراسانی خود به بغداد حمله کرده تخت خلافت را اشغال خواهد کرد^۱.

اطلاعات مادر بارهٔ نظروروش توده‌های مردم به این مبارزه - مبارزه‌ای که میان دودمان قدیمی و فاتحان جسرین داشته - اندک است. به گفتهٔ عتبی^۲ مردم بخارا به هنگام عقب نشینی ترکان در تعقیب ایشان شرکت جستند و باز-گشت نوح را بسا شادمانی پذیره گشتند. ولی در این که علیه بغراخان - به هنگام حرکت او از اسفنجاب به سمرقند و بخارا و اشغال پایتخت سامانیان توسط وی - پایداری ابراز شده باشد چیزی گفته نشده. به احتمال اقوی، مردم که بیش از همه از اغتشاشات دائمی در رنج بودند در برابر تبدیل دودمان زمامدار بی‌اعتنا بوده‌اند. سامانیان حتی از زمان نوح بن نصر ناگزیر از افزودن مالیاتها شدند. در «تاریخ بیهقی» خبرجالب توجهی دربارهٔ مالیاتی نقل شده که بنظر ما منصفانه و به حق می‌آید ولی در آن زمان نارضائی عظیم مردم را برانگیخته بوده - و این مالیات برارث بوده. در اواخر حکومت سامانیان مقرر شد که پس از مرگ کارمند دیوان بخشی از اموال وی از آن خزانه شود. بعد قاعده‌ای متداول گشت که پس از مرگ هر يك از افراد عامه که پسر وی از او باقی نمانده باشد، حتی در صورت وجود وراث دیگر هم، قسمتی از دارائی او به سود خزانه ضبط شود و این رسم لااقل در بیهقی مرعی و مجری می‌گشته. و سرانجام این قاعده به اموال کسانی که وراث مستقیم درجهٔ اول داشتند نیز

۱ - ثعالبی، «یتیمه»، مستخرجان به ترجمهٔ باریجه دهمینار، III، ۳۳۹ -

۳۳۳.

۲ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۳۳: عتبی - منینی، I، ۱۷۶: فرشخی

جواب شفر، ۱۶۱.

بسط یافت^۱.

حاجب ایماچ علیه بفرابخان اعزام گشت ولی دچار شکست سخت گشته اسیر شد. فقط هائق قادر بود دولت را نجات دهد. وی مورد غفو قرار گرفت و با احترامات مقدم او را در بخارا پذیره گشتند و برای دفع دشمنان به سمرقند گسیل گشت. هائق در خرجنگ (رجوع شود به ماقبل حدود ص ۵۳۰) شکست خورد و ضمناً باید گفته شود که این شکست را نتیجه خیانت آن سردار دانستند و این حدس بی اساس نبوده. دوح می‌بایست به ناچار پانخت خویش را ترک گوید و در ربیع الاول ۳۸۲ هجری (مه ۹۹۲ میلادی)^۲ بفرابخان وارد بخارا شد. هائق به پیشواز امیر فاتح رفت و اظهار اطاعت کرد و به حکومت ترمذ و بلخ منصوب شد. اگر گفته بی‌بهری را باور کنیم، بفرابخان برغم انحطاط دودمان سامانیان طعمه فراوانی در خزانه بخارا بدست آورد. خان در کاخ معروف جوی مولیان (رجوع شود به ص ۲۶۰-۲۵۹) منزل گزید. در این گیرودار نوح در آمل لشکری گرد آورد و عبدالله بن محمد بن عزیر^۳ را از خراسان احضار کرده سمت وزارتش داد. ابوعلی کماکان از رساندن یاری

۱ - «تاریخ بیهق»، نسخه خطی موزه بریتانیا، ورق ۷۵.

۲ - همین تاریخ (ربیع الاول ۳۸۲ هجری) در تألیفهای دو مورخ دیگر قرن پنجم هجری (۱۱ میلادی) - یعنی «گردیزی» (متون، ص ۱۲) و «بیهقی» (چاپ مورلی، ۲۳۴، > چاپ غنی - فیاض، ۱۹۹ <) دیده می‌شود و بالنتیجه باید گفته ابن الاثیر را (چاپ تودنبرگ، IX، ۶۸ - ۶۷) درباره دو لشکر کشی بفرابخان (در سالهای ۳۸۲ و ۳۸۳ هجری) مردود دانست. در تألیف عتبی تاریخ ذکر نشده.

۳ - در تألیف «گردیزی» اشتباهاً «عبدالعزیز» نوشته شده. عتبی (عتبی - منینی I، ۱۷۰، و دسائی (De Sacy «Histoire de Yémineddoula», 383) ابوعلی - بلعی را که در آن زمان گمان نمی‌رود زنده بوده، نام می‌برد؛ رجوع شود به صفحه ۵۰ حاشیه ۳.

به پادشاه خویش امتناع می‌ورزید ولی در عین حال مناسبات او با جغراخان نیز به سردی گرائیده بود. جغراخان پس از استقرار در بخارا پیمان مربوط به تقسیم متصرفات سامانیان را شکست و به لحنی که امیران خراسان به سپهسالاران خویش نامه می‌نوشتند - به ابوعلی مطالبی می‌نوشت^۱. بدین سبب سرانجام ابوعلی رضا داد که با لشکریان خویش به نوح پیوند ولی خواست تا در عوض لقب «ولی‌امیرالمؤمنین» که تا آن زمان مختص سامانیان بوده به وی داده شود^۲. نوح با این شرط هم موافقت کرد. ولی اوضاع قبل از ورود ابوعلی نسبت به سامانیان مساعد شد و نوح توانست بدون یاری والی نافرمان خویش به بخارا بازگردد. بیماری (بواسیر) که نتیجه خوردن میوه‌های بخارا و آب و هوای آنجا بوده^۳ خان را مجبور به ترك بخارا کرد و وی نخست به سمرقند رفت و ابوعلی محمدبن عیسی دامغانی وزیر سامانیان را با خود به آنجا برد^۴. عبدالعزیز بن قوح فرزند نوح بن نصر را در بخارا

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۳؛ عتبی - منینی، ۱۷۷۰، ۱، ترشخی، چاپ شفر، ۱۶۲.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۳۳؛ عتبی - منینی، ۱۷۴، ۱، ترشخی، چاپ شفر، ۱۶.

۳ - در این باره در تألیف ثعالبی (۵ پتومه)، چاپ بیروت، ۱۱۴۰، ۱۷، (۳۱۶) نقل از سخنان ابوالفتح احمد بن محمد بن یوسف کلارمند، که سامانیان را ترك گفته به خدمت جغراخان درآمده بود و با دامغانی وزیر رقابت می‌کرده مطالبی ذکر شده. در ترجمه باریه همینار (III، ۳۴۱) نام این کلارمند ابوالفضل آمده.

۴ - در باره وی رجوع شود به گوردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۳، نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۰۷۵؛ <چاپ محمد ناظم، ۵۲>). وزیر دراول رجب ۳۸۲ هجری / ۲ سپتامبر ۹۹۲ میلادی در سمرقند درگذشت.

گذاشتند و بغراخان اعلام کرد که تخت و تاجی را که حقاً به عبدالعزیز تعلق دارد به وی باز می‌گردانند.^۱

معملاً در این مورد وصیت‌نامهٔ نوح‌دین نصر در مد نظر بوده (رجوع شود به حدود ص ۵۲۰). از یکی از گفته‌های ابن‌الاکبر^۲ چنین استنتاج می‌توان کرد که سبب عقب نشینی خان در عین حال حملات ترکمنان بوده - زیرا که نوح موفق به جلب یاری ایشان گشته بود. بهر تقدیر ترکمنان به اتفاق ساکنان بخارا هزیمت‌یان را تعقیب نمودند و عقب ماندگان را نابود ساختند و بنه‌ها را غارت کردند.^۳ در چنین اوضاع و احوالی بغراخان نتوانست به وعده وفا کرده به عبدالعزیز در برابر دشمنانش مساعدت نماید. در نیمهٔ جمادی‌الآخری سال سیصد و هشتاد و دو هجری (۱۷ اوت ۹۹۲ میلادی)^۴ نوح به بخارا بازگشت. و به فرمان وی عبدالعزیز را کور کردند. بیماری خان در سمرقند شدید تر شد و وی در راه ترکستان در محل کچکر باشی در گذشت.^۵ بدین طریق حکومت

۱ - در تألیف سردیزی اشتباهی وجود دارد: «متون» ص ۱۲، حاشیه ۵.

۲ - چاپ تورنبرگ، ۱۸۰۳۲۲.

۳ - عتبی، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورق ۳۳۳، عتبی - منینی، ۱، ۱۷۶.

نوشخی، چاپ شفر، ۱۶۱.

۴ - تاریخ واقعه در اثر بیهقی (چاپ مورلی، ۲۳۴: > چاپ غنی - فیاض،

۲۰۰ <).

۵ - «متون»، ص ۱۲ (سردیزی)، شاید همان دژ کچکر (با کچکر) - باشی

که در شاهنامه از آن یاد شده. رجوع شود به: بارتولد، «در بارهٔ مسجحت در ترکستان»،

ص ۱۶، Marquart، «Zur Geschichte des Christentums»، S. 35.

«Komanen»، S. 110.

سامانیان لااقل در حوضه رود زرافشان احیاء گشت. فائق که از یاری حامی خویش محروم شده بود با اینحال کوشید تا از بلخ حرکت کرده بخارا را تسخیر کند ولی شکست خورد و به مرو رفت و مساعدت خویش را به دشمن پیشین خود ابوعلی عرضه داشت. ظاهراً نیروهای فائق قابل ملاحظه بوده زیرا که ابوعلی پیشنهاد وی را بامسرت استقبال کرد - گرچه در گذشته به سبب پیروزی سامانیان هدایای پربهائی به منظور جلب عنایت دوح گرد آورده بود. به گفته عتبی برای این مقصود از ساکنان ثروتمند خراسان پول جمع شده بود. [و چون اوضاع دگرگونه شده بود] آن هدایا به فائق داده شد. دولت در مقابل و برای مخالفت با اتحاد دو تابع و دست نشاندۀ مقتدر خویش جز آن چاره‌ای ندید که به شخص ثالثی متوسل شود - شخصی که تا آن زمان شرکته در وقایع نداشته ولی از آن دوران آشفته استفاده کرده قدرت خویش را در بخش جنوبی افغانستان مستقر ساخته بود.

سبکتگین^۱ که بعدها انساب نویسان متعلق وی را از اخلاف شاهان

۱ - املاى متداول این نام را حفظ کرده‌ایم. گرچه بطوری که استاد فلده در نامه خصوصی خویش به من اشاره کرده تلفیق صفت «سبک» فارسی با لقب ترکی «تگین» (شاهزاده) مستبعد و نادرست بنظر میرسد. از لحاظ علم اشتقاق لغات محتملترین قرائت این کلمه «سیو - بگ - تگین» است. تلفیق دولقب آخری غالباً دیده نده (مثلاً رجوع شود به «متون»، ص ۲۰ - از مورخ مجهول قرن ششم هجری (۱۲ - میلادی)، ولی به تلفیق آن با کلمه «سیو» (لشکر) بر نخورده‌ایم. «سبک» ممکن است «سبیک» ترکی و بجای «سویک» (محبوب) باشد. هارکوارت (Komanen. S. 50) املاى زیر را آورده Sübük - Tjgin. ولی مبنا و مأخذ آنرا ذکر نکرده. > به عقیده پ. پلیو بهتر است سبک تگین یا سبوک - تگین (Säbäk, Säbük) خوانده شود. رجوع شود به 10. , Notes sus la «Turke peten», Pelliot - تحریریه <

باستانی ایران نامیدند^۱ یکی از ترکان کافر بود^۲ که بدست هم قبیلگان خود و با «مجاهدان» سامانی اسیر و توسط برده فروشان به خراسان آورده شده، در نیشابور توسط سپهسالار اسپنجین^۳ خریداری گشته بود. صاحب وی هم از روزهای نخستین متوجه استعداد و قابلیت غلام جوان شد و بالتبجیه ارتقاء منزلت سبکتگین خیلی سریعتر از معمول صورت گرفت^۴. سبکتگین پس از جلوس منصور به همراه خداوند خویش به غزنه رفت و خدمات نمایانی نسبت به وی و جانشینان او انجام داد. آخرین جانشین منصور که پیری نام داشت تخت امارت را به او گذاشت و سبکتگین در ۲۷ شعبان ۳۶۶ هجری [تاریخ گسزیده - چاپ فوائدی - ص ۳۹۰ سال ۳۶۷ نوشته (۲۰ آوریل ۹۷۷ میلادی) به مقام فرمانفرمائی و امارت غزنه رسیده. سبکتگین زان پس با شهرت و افتخارانی که بر اثر پیروزیهای خویش در افغانستان و هندوستان کسب کرده بود، به دعوت قوچ وارد ماوراءالنهر شد. در نزدیکی کش دیداری میان آن دو دست داد و سبکتگین به قوچ سوگند وفاداری یاد کرد و تعهد نمود که وی را در مقابل دشمنانش یاری کند. خوارزمشاه و امیر گرگانج [جرجانیه] در

۱ - «متون»، ص ۱۵۸ (حافظ ابرو)، نظام‌الملک، چاپ شفر، ترجمه.

۱۴۱ > حاشیه <

۲ - بیهقی چاپ مورلی، ۱۰۷ > چاپ غنی - فیاض، ۹۹ <

۳ - بیهقی چاپ مورلی، ۲۳۸ - ۲۳۷ : > چاپ غنی - فیاض - ۲۰۲ -

< ۲۰۳

۴ - نظام‌الملک، چاپ شفر، متن ۹۶ و بعد ترجمه، ۱۴۰ و بعد.

۵ - این تاریخ در تألیف جوزجانی، ترجمه راوری، ۱۰، ۷۴ - ۷۳،

> چاپ ناساؤ - لیس، ۷ < آمده.

هنگام اقامت نوح در آمل با وی مساعدت کردند (رجوع شود به ص-۵۰۱ و ۵۰۲). نوح شهر ایبورد را به اولی و نسا را به دومی برسم پاداش داد. ولی این دو شهر خراسان در واقع زیر حکومت ابوعلی قرار داشتند. و مسلماً نوح می‌خواسته با این بخشش‌ها دشمنان جدیدی بر مخالفان پیشین ابوعلی بیافزاید. ابوعلی به طیب خاطر از نسا صرف نظر کرد ولی از راه دادن نماینده خوارزمشاه به ایبورد جداً سرباز زد. و بدین طریق تفاهت موجود میان دو دولت خوارزمی را شدیدتر ساخت و هرگونه خطری را که از آن سو ممکن بود متوجه وی شود پیش‌گیری کرد. عملیات جنگی در خراسان صورت گرفت. امیران گوزگان و غرجستان به لشکریان نوح و سبکتگین پیوستند. امیر گرگان، دارابن قاجوس که متحد ابوعلی بوده به هنگام پیکار به جانب نوح روی آورد. و آن پیکار با پیروزی کامل لشکریان سامانی پایان یافت (۳۸۴ هجری / ۹۹۴ میلادی)^۱. سبکتگین به خاطر این پیروزی به لقب «ناصرالدین والدولة» و پسر او ابوالقاسم محمود به لقب «سیف‌الدولة» مفتخر گردید. ابوعلی و فائق به گرگان رفتند و محمود در نیشابور مقام ابوعلی را اشغال کرد و اقداماتی برای استقرار نظم و آرامش در خراسان بعمل آورد. نوح به بخارا بازگشت^۲.

۱ - به گفته عتبی (عتبی - منینی، ۱۰، ۱۸۹) در چهار شنبه نیمه رمضان

۳۸۳ هجری، شاید هم ۱۳ رمضان اول نوامبر ۹۹۳ میلادی.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۳۷ - ۳۴؛ عتبی - منینی، I، ۱۹۹ - ۱۸۰؛ نورسخی، چاپ شفر، ۱۷۳ - ۱۶۴. گفته‌های گردیزی در باره این حوادث چیز تازه‌ای ندارد جز خبر حمله سبکتگین (نسخه خطی اسکفورد ورق ۱۳۵؛ نسخه خطی کمبریج، ورق b ۱۰۸ > چاپ محمد ناظم، ۵۵ < که چون از

ابوعلی و فائق به متصرفات خاندان بویه پناه بردند. بخشی از عواید ناحیه گرگان به ایشان داده شد، ولی از بدل مساعدت دیگری جداً امتناع گشت. در بهار سال ۳۸۵ هجری / ۹۹۵ میلادی^۱ به متابعت از خواست فائق و به رغم اندرز ابوعلی قرار شد باری دیگر به خراسان حمله شود. و توانستند محمود را شکست داده نیشابور و طوس و چند شهر دیگر را اشغال کنند. ولی هیچ يك از عاصیان به فتح و موفقیت نهائی امیلوار نبود. و هر يك جداگانه می - کوشید با دولت مربوط شده شخصاً فرمان عفو خویش را دریافت دارد. پیکار قطعی که به پیروزی کامل سبکتگین و متحدان وی پایان یافت (این بار شخص فوج نتوانست وارد کارزار شود) در حوالی طوس وقوع یافت. هردو عاصی اصلی به سرخس و از آنجا به آمل [آمل ترکستان] گریختند و چون سبکتگین با سپاهیان کثیر خود نمی توانست در بیابان به سرعت ایشان قطع منازل کند - از این برتری خویش استفاده کردند. هردو نفر از آمل رسولانی به بخارا فرستاده دست توسل به عنایت و بخشش دوزح زدند. دولت خواهش فائق را شدیداً رد کرد. ولی عفو کامل ابوعلی را وعده داد. و به وی دستور داده شد به گرگانج رفته در نزد امیر ادوالعباسی مأمون بن محمد بسر برد. هدف دولت این بود که در میان نیروهای عاصیان تفرقه اندازد و این منظور

خیانت آتی دارا خبر داشت در حضور جابوس ابوعلی گفت که دارا وفای و برادر ابوعلی - ابوالقاسم - وعده داده اند که هنگام پیکار به طرف لشکر دولت آیند و یکی از ایشان قول داده است که خود ابوعلی را به دست سبکتگین دهد. و بدین سبب چون دارا بسوی دشمن رفت ابوعلی از دو متحد دیگر خویش نیز سلب اعتماد نمود.

۱ - به گفته عقی (عربی - هنینی، I، ۲۰۵) در ربیع الاول ۳۸۵ هجری (۵ آوریل - ۴ مه ۹۵۵ میلادی)

کاملاً حاصل شد. ابوعلی عفو را پذیرفت و راه کرانه آمودریا را درپیش گرفته روانه خوارزم شد.^۱ فائق که تنها مانده بود عزم جزم ساخت که بدون رضای نوح به ماوراءالنهر رود. گروهی لشکری که تحت ریاست حاجب بگتوزون علیه وی فرستاده شده بود در نزدیکی نسف با وی نلافی کرد ولی به پیکار نپرداخت و فائق صحیح و سالم به متصرفات قراخانیان رسید و مقدم وی را با مسرت پذیره گشتند. در این گیرودار گروه لشکریان ابوعلی در نزدیکی هزاراسپ مورد حمله ابو عبدالله خوارزمشاه واقع شدند. و خود ابوعلی بدست وی اسیر گشت.^۲ [شنبه غره ماه رمضان ۳۸۶ هجری] (۱۹ سپتامبر ۹۹۶ میلادی) و از میان همراهان وی فقط حاجب ایلمنگو به گرگانج رسید. امیر مأمون از این واقعه استفاده کرد تا از کسی که در تحت حمایت خویش داشته دفاع و در عین حال بادشمن دیرین خودکار را یکسره کند. خوارزمشاه - ابو عبدالله اسیر شد. و متصرفات و لقب وی به مأمون رسید. میان ابوعلی

۱ - در تالیف عتبی چنین است (نسخه خطی موزه آسیائی ، ورقهای ۴۱-۳۷ عتبی - منینی ، I ، ۲۱۹ - ۱۹۹ : ترسخی ، چاپ شفر ، ۱۸۶ - ۱۷۴ . به گفته گردیزی (نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۳۶ : نسخه خطی کمبریج ، ورق ۱۱۰۹ > چاپ محمد ناظم ۵۷۱ <) ابوعلی پس از جنگ به دی گریخت و در آنجا ماهی ۵۰۰۰ درهم مستوری از علی بوئی (یعنی فخرالدوله مشهور) می گرفت . ولی با این حال « زیهر زنی را » به نیشابور بازگشت و محمود او را گرفت و از اسارت فراد کرد و به خوارزم رفت .

۲ - عتبی - منینی ، I ، ۲۲۴ ، غنیه اول رمضان ۳۸۶ هجری . ولی این تاریخ محتملاً نادرست است ، اول رمضان ۳۸۶ هجری پنجشنبه بوده - ۱۷ سپتامبر ، رجوع شود به بند ، ص ۵۶۲ حاشیه ۱ .

و دولت بخارا بوساطت مأمون آشتی کامل برقرار شد . ابوعلی به بخارا باز گشت و از طرف وزیر عبداللہ بن عزیز و حاجب بختیوزون و دیگر اعیان و بزرگان دولت مورد استقبال شایانی قرار گرفت و دوح در کاخ ریگستان وی را به حضور پذیرفت (رجوع شود به ص ۲۵۹ و بعد) ولی بعد به فرمان دوح وی و هیجده نفر از برادران و سرداران او را در کهن دژ بخارا محبوس ساختند^۱.

در همان سال هجوم تازه قراخانیان وقوع یافت . دوح که فقط بخشی از ماوراءالنهر را در تصرف داشت قادر نبود قوای قابل ملاحظه ای برای مقابله با ترکان فرستد و بناچار به یاری سبکتگین متوسل شد و از وی استمداد کرد . سبکتگین در آن زمان در بلخ اقامت داشت و چون دعوت دوح را دریافت کرد با لشکری عظیم وارد ماوراءالنهر شد و امیران گوزگان و صفانیان و ختل نیز به وی پیوستند. سبکتگین در محلی بین کش و نسف موضع گرفت و از دوح خواست که به لشکر وی پیوندد . وزیر عبداللہ بن عزیز دوح را قانع ساخت که الحاق سرور سامانیان با گروه ناچیزی که وی در اختیار دارد، به لشکر عظیم سبکتگین برای تخت و تاج شاهی تحقیر آمیز و توهین آور است . در نتیجه دوح از اجرای خواست سبکتگین سرباز زد . سبکتگین لشکری مرکب از بیست هزار مرد جنگی به ریاست فرزند خویش محمود و برادر

۱ - عتبی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورقهای ۴۳ - ۴۱ ، عتبی - منینی ،

I ، ۲۳۱ - ۲۱۹ ؛ فرسخی ، چاپ شفر ، ۱۹۱ - ۱۸۶ ؛ متون ، ص ۱۳ - ۱۲

(گروه یزی) نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۳۷ ، نسخه خطی کمبریج ، ورق ۱۱۰ ؛

< چاپ محمد نازم ، ۵۸ - ۵۷ > - در اینجا عدد کسانی که با اتفاق ابوعلی مجبور

شده بودند ذکر گردیده است .

خود بفرایق [بفرایق] روانه بخارا ساخت. همین کافی بود که دولت سامانی را با هرگونه گذشتی موافق سازد. وزیر معزول و تسلیم سبکتگین گشت. و به جای وی ابونصر احمد بن محمد بن ابوزید که طرفدار سبکتگین بود منصوب شد. بنا به تقاضای سبکتگین، ابوعلی و حاجب وی ایلمنگو نیز تسلیم وی گشتند.^۱ همه را در قلعه گردیز محبوس کردند. سبکتگین با قراخانیان پیمان صلح منعقد کرد و دشت قطوان مرز میان متصرفات سامانیان و قراخانیان شناخته شد. و بدین طریق سراسر حوضه سیر دریا در تحت حکومت قراخانیان باقی ماند. فائق بنا بدرخواست قراخانیان به ولایت سمرقند منصوب گردید.^۲

بدیهی است که سبکتگین فرمانروای مطلق همه نواحی واقع در جنوب

۱ - به گفته گرهیزی (نسخه خطی کمبریج ، ورق ۱۱۰۸ ؛ > چاپ محمد ناظم ۵۷۰< ؛ نسخه خطی اکسفورد در اینجا افتادگی دارد) این واقعه در شعبان ۳۸۶ هجری یعنی اوت یا سپتامبر ۹۹۶ میلادی وقوع یافت و این با تاریخی که قبلاً در باره اسارت ابوعلی در خوارزم ذکر شده نفاض دارد (رجوع شود به ماقبل ص ۶۰-۵۵۹).

با احتمال نوی عتبی اشتباهاً بجای ۳۸۵ هجری ۳۸۶ هجری نوشته و اسارت ابوعلی در خوارزم ۲۸ سپتامبر ۹۹۵ میلادی صورت گرفته بوده . طبق جداول ویوسنتفلد روز اول رمضان ۳۸۵ هجری یکشنبه ۲۹ سپتامبر ۹۹۵ میلادی بوده اگر جز این باشد برای وقایع بعدی قبل از مرگ فوح مدت زمان خیلی باقی می ماند . گذشته از این حتی در سال ۳۸۶ هجری شایعاتی در میان مردم راجع به قتل ابوعلی رواج داشته ؛ رجوع شود به «متون» ، ص ۶۰ (سمعانی) چاپ مارگولیس ، ورق ۳۲۳ b ، ذیل کلمه « السیمجوری ») .

۲ - عتبی ، نسخه خطی موزه آسپانی ، ورقهای ۴۶-۴۴ ؛ عتبی - هنینی ، ۱ .

۲۴۱ - ۲۳۱ ؛ ترشخی ، چاپ شفر ، ۱۹۵۰ - ۱۹۱ .

آمودریا گشت ودوح دیگر در وقایع خراسان دخالتی نداشت. در ماوراءالنهر وزیر ابونصر کوشید تا با شدت عمل نظم را مستقر سازد و «خون را باخون شست» ولی پس از پنج ماه بدست غلامان کشته شد. فوج از بیم آن که سبکتگین - که حامی وزیر بوده - دولت را منهم به تبانی با قاتلان سازد - غلامان مزبور را سخت سیاست کرد و رسولی به نزد سبکتگین فرستاد و خواهش کرد که وی جانشین مقتول را معین کند.^۲ سبکتگین اختیارات انتخاب را به خود پادشاه محول کرد. قرعه به نام ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی افتاد و وی تا تاریخ مرگ فوج یعنی روز ۱۴ رجب ۳۸۷ هجری / ۲۳ ژویه ۹۹۷ میلادی باقی بود.^۳

ابوالحارث منصور پسر و جانشین فوج (به گفته سمعانی^۴ فقط در ماه نوامبر سال ۹۹۷ میلادی [پائیز ۳۸۷ هجری] با او بیعت بعمل آمد) بنا به گفته دیهقی^۵

۱ - کلماتی است که عتبی بکار برده (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۴۶، عتبی - منینی، I، ۲۴۱، ینسل دما بدم، ۱، نوشخی چاپ شفر، ۱۹۶).

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق، ۴۷، عتبی - منینی، I، ۲۵۰، نوشخی، چاپ شفر، ۲۰۰-۱۹۹.

۳ - عتبی تاریخ سحیح را داده (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۴۸، عتبی - منینی، I، ۲۵۵)، «ثلث عشره لمة خلت». مترجم فارسی عتبی (نوشخی، چاپ شفر، ص ۲۰۱) و در دیگر منابع فارسی «سیزدهم رجب» نوشته شده. مع هذا با احتمال بیشتر جمعه روز چهاردهم بوده.

۴ «متون»، ص ۵۹ (سمعانی، چاپ مارمولیوس، ذیل کلمه «السامانی»، ورق b ۲۸۶، رجوع شود به کلمات آخر).

۵ - چاپ هورلی، ۸۰۳ گمان نمیرود که وقایع تاریخی وجود این صفات را در او تأیید کرده باشند.

از لحاظ عقل و نیروی اراده ممتاز بوده و بسا شدت عمل موقتاً نظم را در متصرفات خویش مستقر ساخت ولی نتوانست دودمان سامانیان را از اضمحلال نجات دهد. قدرت در دست فائق و وزیر برغشی باقی ماند. ابوعلی و هواخواهانش در اسارت سبکتگین جان سپردند ولی معلوم نیست که چگونه و به چه علتی وزیر عبداللّه بن عزیر آزاد شد و توانست به ماوراءالنهر بازگردد. و به تلقین وی ابو منصور محمد بن حسین بن بنت اسفنجابی (محتملاً از خاندان فرمانفرمایان اسفنجاب بوده، رجوع شود به ص ۵۱۷، حاشیه ۲) علم عصیان برافراشت و امیر قراخانی ماوراءالنهر ایلک نصر را به کمک طلبید. ایلک و عتک کمک به ایشان داد و به زیر حصار سمرقند رسید ولی فرمود تا هر دو عاصی اصلی را بگیرند. از دیگر سو فائق که بنا بدخواست ایلک وارد اردوگاه وی شده بود با احترامات فوق العاده مورد استقبال قرار گرفت و در رأس سه هزار سوار به بخارا اعزام گشت. منصور پایتخت خود را رها کرده به آمل گریخت. فائق بخارا را اشغال کرده خویشتن را چاکر و فادار سامانیان اعلام نمود و منصور را وادار به بازگشت کرد.^۲ حاجب دیگری به نام بختوزون با سمت سپهسالاری به خراسان اعزام شد. محمود می بایست از آنجا برود زیرا که پدرش سبکتگین در گذشته بود (در همان سال ۳۸۷ هجری

۱ - «متون»، ص ۶۰ (سمعانی؛ چاپ مارگولیس، ذیل کلمه «السامانی».

ورق b ۲۸۶) این افسانه که نش ابوعلی زاهد و متقی از هم نپاشید و متلاشی نشد حاکی از توجه روحانیان به سیمجوریان است.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۵۱-۵۰؛ عتبی - مینوی، I.

۲۶۸-۲۷۱؛ نوشخی، چاپ شفر، ۲۰۶ - ۲۰۵؛ گودیزی، نسخه خطی اکسفورد.

ورق ۱۳۷، نسخه خطی کمبریج ورق b ۱۱۰؛ چاپ محمد نازم، ۵۹ <.

۹۹۷ میلادی) پسر کوچک او اسمعیل به تخت شاهی جلوس کرده و نمی خواست زمام قدرت را به برادر ارشد خویش بدهد .

منصور به منظور جلوگیری از يك جنگ خانگی جدید می کوشید تا توافق و آشتی را میان اعیان دولت و بهویژه بین فائق و بگتوزون برقرار سازد. ولی برغم کوشش وی فائق ابوالقاسم سیمجوری حاکم قهستان (کرهستان) را در نهان راضی کرد که به بگتوزون حمله کند. این مبارزه به پیروزی بگتوزون پایان یافت (ربیع الاول ۳۸۸ هجری / مارس ۹۹۸ میلادی) و فائق سخت ناخشنود گشت و زان پس پیمان صلح و آشتی میان او و بگتوزون منعقد شد و در ژوئیه ۹۹۸ [اول تابستان ۳۸۸ هجری] بگتوزون مظفر و فائق به بخارا بازگشت . پس از آن میان فائق و وزیر جرغشی نزاع در گرفت و وزیر به شخص امیر [منصور] پناه برد . در این مورد نیز منصور بدون اینکه موفقیتی حاصل کند در نقش مصلح ذات البین ظاهر شد . فائق تسلیم دشمن خویش را طلب کرد و با خشونت امیر را مورد ملامت قرار داد . سرانجام بواسطت مشایخ بخارا موافقتی حاصل شد . جرغشی از شغل وزارت معزول شد و به هموزمان رفت^۱ . به گفته محمدی آخرین وزیران سامانیان عبارت بودند از :

۱ - در نسخه خطی موزه آسیائی عثمی (ورق ۵۱ همچنین عثمی - منینی ، I ، ۲۸۷) - ربیع الثانی (آوریل) نوشته شده ولی در ترجمه رینولدس (۲۲۱) - ربیع الاول است ؛ هم چنین است در تالیف گودیزی نسخه خطی اکسفورد ورق ۱۳۸ ، نسخه خطی کسیریج ورق b ۱۱۱ ؛ > چاپ محمد ناظم ، ۵۹ < و ابن الاثیر (چاپ نوربرگ ، IX ، ۹۷) .

۲ - عثمی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۵۳ ، عثمی - منینی ، I ، ۲۸۹ ؛

De Sacy ، « Histoire de Yémineddoula » ، p . 389 .

ابدوالقاسم عباس بن محمد برعکی و ابدوالفضل محمد بن احمد جیهانی^۱ (محملاً فرزند ابدوعبدالله احمد) . عتبی ابدوالحسن حمولی را هم نام می برد که بسمت رسول از طرف محمود به بخارا فرستاده شده بوده ولی در آنجا از سامانیان منصب وزارت یافت. ظاهراً این وزیران در جریان حوادث هیچ تأثیری نداشتند .

آشتی دادن منافع بگتوزون و محمود از هر مهمی دشوار تر بود . محمود در آن زمان بر برادر خویش اسمعیل هائق شده بوده غزنه را در دست داشت و دیگر نمی خواست از ولایت خراسان به سود بگتوزون صرف نظر کند . منصور بیهوده کوشید تا رضای خاطر محمود را با تفویض حکومت بلخ و ترمذ و هرات و بست و دیگر شهرها بوی، جلب کند. محمود ولایت سراسر خراسان را می خواست و حریف خویش را به زور مجبور کرد نیشابور را ترك گوید^۲. منصور به اتفاق هائق^۳ با لشکریان وارد خراسان شد ولی به گفته

→ به گفته بیهقی (چاپ مورلی ، ۴۴۵ - ۴۴۲ ، > چاپ غنی - فیاض ، ۳۶۰ - ۳۵۷ < ، وزیر مزبور سقوط آن دودمان را پیش بینی کرده و عزم کرد تا فرصت باقی است از امور کناره گیرد و اموال خویش را حفظ کند. بدین منظور چنین وانمود کرد که پایش شکسته و بیاداری پزشکی که از او رشوه گرفته بود موفق شد امیر تزلزل کند و اجازه دهد که به ملک - خود رود - املاکی که اندکی پیشتر در گوزگان خریداری کرده بوده . وزیر پس از ورود به آنجا بشتاب ملک را فروخت و « با دلی شاد و پائی سالم » به نیشابور رفت و سالهای دراز زندگی پرتجملی داشت و از احترام عامه برخوردار بود .

۱ - در هر دو نسخه خطی (نسخه اسکفورد ، ورق ۱۳۸ ، « کبریج » ، ورق ۱۱۱)

« الحیانی » نوشته شده ، > چاپ محمد ناظم ، ۵۹ ، « الجیهانی » < .

۲ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۵۵ ، عتبی - منینی ، I ، ۲۹۲ :

De Sacy ، « Histoire de Yemineddoula » ، p . 370 ،

۳ - عتبی نسخه موزه آسیائی ، ورق ۵۶ - ۵۵ : عتبی - منینی ، I ، ۲۹۱ -

De Sacy : ۲۹۴ ، همانجا ، ص ۳۷۰ .

دیپهی هنوز امیدوار بود که کار به صلح و سازش انجامد. این بار تردید امیر سرانجام مشومی برای وی داشت. بگتوزون در سرخس با لشکریان خویش به او پیوست. بگتوزون تردید امیر را حمل بدان می کرد که قصد دارد در نهان با محمود سازش کند. هائق نیز کاملاً در این بیم شریک بود و می ترسید که او و بگتوزون دچار سرنوشت ابوعلی شوند و هراس او بی اساس نبود. بالنتیجه این دو تصمیم گرفتند که بر منصور پیشی گیرند. و در ۱۲ صفر ۳۸۹ هجری (۱ فوریه ۹۹۹ میلادی)^۲ امیر را معزول و پس از يك هفته کور کردند و به بخارا فرستادند. و برادر کوچک او ابوالفوارس عبدالملک را به جانشینی او اعلام کردند.

محمود اعلام داشت که می خواهد انتقام عزل امیر را بگیرد. با این حال به زودی با دشمنان خویش توافق حاصل کرده از نیشابور به سود بگتوزون صرف نظر کرد و بلخ و هرات را برای خود گذاشت، یعنی همان شرایطی را که زمانی منصور به وی پیشنهاد کرده بود پذیرفت.

ظاهر ا برتری عده لشکریان دشمن - که ابوالقاسم سیمجوری نیز بدانان پیوسته بود - وی را به این عمل وادار کرد. به رغم آن که این پیمان نفعی به حال محمود نداشت وی به حلی از انعقاد آن راضی بود که از فرط شادی

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۰۴ - ۸۰۳ > چاپ غنی - فیاض، ۶۴۰ - ۶۴۱ <.

۲ - بیهقی نیز همین تاریخ را ذکر کرده (چاپ مورلی، ۸۰۴ > چاپ غنی - فیاض ۶۴۱ <) و همچنین گردیزی نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۸، نسخه خطی کمبریج ورق ۱۱۱۵ > چاپ محمد ناظم، ۶۰ <، یعنی تاریخ ۱۲ صفر ۳۸۹ هجری را

۲۰۰ دینار به فقیران صدقه داد^۱ (در ماه مه سال ۹۹۹ میلادی / بهار ۳۹۰ هجری) ولی چیزی نگذشت که پیمان نقض شد . عقب داران لشکر محمود مورد حمله عهد شکنانه قرار گرفتند و جنگ از سر گرفته شد . محمود به پیروزی درخشانی نایل آمد و سراسر خراسان به زیر حکومت وی در آمد . نامه‌ای در دست است که محمود در طی آن پیروزی خویش را به اطلاع خلیفه ابقادر رسانیده^۲ . محمود در آن نامه می‌گوید که تنها علت جنگ امتناع سامانیان از شناختن خلیفه بوده است . « قلمرو دولت سامانیان - در جنوب آمودریا - به ارث به محمود رسید » (جمله عتبی) . واوضاع به‌حلی دگرگون شد که محمود لقب سپهسالار را بر خود نهاد بلکه از قبل خویش نصر برادر خود را به سپهسالاری خراسان منصوب کرد . عبدالملک وفائق به بخارا گریختند و یگتوزون نیز بعد از آنکه بیهوده کوشید تا مبارزه علیه محمود را از سر گیرد - به آنجا رفت . فائق در تابستان همان سال درگذشت و پس از مرگ وی ابلک نصر^۳ عزم جزم کرد که آخرین بقایای حکومت سامانیان را در ماوراءالنهر از میان بردارد . به گفته یکی از معاصران که گواه عینی وقایع بوده^۴ سامانیان تصمیم گرفتند با همه نیرو و مایوسانه در برابر

۱ - در تألیف موردی چنین است ؛ در تألیف بیهقی (چاپ مورلی ، ۸۰۵ ،

> چاپ غنی - فیاض ، ۶۴۲-۶۴۱ <) فقط از تقسیم مبلغ هنگفتی سخن رفته .

۲ - هلال الصابی ، « تاریخ » ، متن ، ۳۴۵-۳۴۱ ، ترجمه ، ۳۷۰-۳۶۶ . پیکار

در نزدیکی مرو وقوع یافت ، در سه شنبه ۳ جمادی الاول ۳۸۹ هجری / ۱۶ مه ۹۹۹ میلادی .

۳ - در تألیف موردی (نسخه خطی کمبریج ، ورق b ۱۱۱) > چاپ محمد

ناظم ، ۶۰ < وی را « برادرخان » میداند .

۴ - روزن ، « داستان هلال الصابی » ، ص ۲۷۵ ، هلال الصابی ، « تاریخ » ،

متون ، ۳۷۲ و بعد ، ترجمه ، ۴۰۰ و بعد .

دشمنان خویش پایداری کنند. به فرمان دولت خطیبان مساجد بخارا مردم را دعوت کردند تا سلاح بکف گرفته از دودمان شاهان خود دفاع کنند. در آنزمان بخارا ثانیان نیز مانند دیگر مردم ماوراءالنهر هنوز مسلح بودند. اگر سامانیان موفق به سازمان دادن نهضت خلق به سود خویش می گشتند دشواریهای بسیار برای قراخانیان پدید می آمد ولی گمان نمیرود که این عمل از سقوط آن دودمان جلوگیری می توانست کرد. اما وعظ و تبلیغ خطیبان هیچ تأثیری نکرد. سامانیان - و حتی شخص اسمعیل هم^۱ هرگز برای جلب اعتماد توده های مردم و تبدیل ایشان به تکیه گاه تخت شاهی خویش کوششی بعمل نیاوردند. و دلیل و گواه این مدعی همانا روش تعقیب و ایداء نهضتهای شیعه است، نهضتی که بی تردید صورت دموکرات منشانه ای داشته. می دانیم که تعالیم شیعه در زمان آخرین امرای سامانی نیز در ماوراءالنهر پیروانی داشته که پدر و برادر ابن سینای مشهور نیز جزو آنان بوده اند^۲. اما حسن توجه روحانیان سنی نیز - چنان که دیدیم - به رغم عنایتی که سامانیان نسبت به دین و نمایندگان آن مبذول می داشتند^۳ معطوف به آن دودمان نبوده بلکه بسوی

۱ - رجوع شود به داستان جالب توجهی که عوفی در باره وی نقل می کند (متون، ۱، ص ۹۱-۹۰).

۲ - ابن ابی اصیبه، ۱۱، ۲، ابن القطی، ۴۱۳.

۳ - رجوع شود به تألیف استاد و. آ. ژوکوسکی (تاریخ ادبیات فارسی، ص ۵۵) داستان جالب توجه وی در باره تدوین دستوری دینی در زمان سامانیان بزرگوار، بی و فارسی بنام ابوالقاسم سمرقندی مذکور در این داستان به همراه اسم ابومنصور ماثری که مدافع عمده مذهب حقه علیه معتزله و قریطیان بوده - نیز منقول است. (متون، ۵۰، ص ۵۰ - نفی، و قدیه، ترجمه و یاتکین، ۲۶۳).

دشمنان ایشان - مانند ابوعلی و فائق متوجه بوده است . مردم که عقیده‌ای به مواعظ خطیبان نداشتند روی « به کسانی آوردند که قبیهان ایشان شمرده می‌شدند » یعنی - بنا به حدس درست جبارون و ر . ر . روزن - به روحانیان غیر رسمی که همواره نفوذشان در میان اهالی بمراتب بیش از خطیبان و امامان منصوب از طرف دولت بوده - روی آوردند . بطوریکه همیشه در موارد متشابه پیش می‌آید^۱ صحرانشینان خرافاتی که بالنسبه مدت قلیلی از اسلام آوردنشان می‌گذشته بیش از دولت متمدن و با فرهنگ به دین و خلمنگزاران آن احترام می‌گذاشتند . بدین سبب علی‌رغم عقیده جبارون و ر . ر . روزن دلیلی نمی‌بینیم که قبیهان را « بی شک » قراخانیان به رشوه خریده بودند . بهر تقدیر مردم به اندرز معلمان خویش گوش فرا داده تصمیم گرفتند که « چون مبارزه بر سر نعمتهای این جهانی درگیر شود » مسلمانان نباید « خود را به کشتن دهند » . ایلک اعلام داشت که علت رفتن او به بخارا فقط ابراز دوستی نسبت به سامانیان و دفاع از ایشان است . اهالی مقدم فاتحان را بدون ابراز مقاومت پذیره گشتند . پیشوایان نیروهای نظامی بخارا ، یعنی بگتوزون و ینال قگین داوطلبانه به اردوگاه فاتحان رفته و در آنجا بازداشت شدند . روز دوشنبه

1 - Dozy, « Esai », p 304

۲ - در تألیف گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۳۹ ؛ نسخه خطی کبیرج، ورق b ۱۱۱) < جاپ محمد ناظم، ۶۱ > چنین است ؛ در تألیف عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۰، عتبی - منینی، I، ۳۱۹، نرخی، جاپ، شفر، ۲۱۶) و در منابع متأخر (میرخواند، « تاریخ سامانیان »، جاپ دفرمری، ۱۹۷) سه شبیه نوشته واشباه است .

دهم ماه ذی القعدة سال ۳۸۹ هجری^۱ (۲۳ اکتبر ۹۹۹ میلادی) ایلک بدون اینکه با مقاومتی مواجه شود وارد بخارا شد و خزانه سامانیان را تصرف کرد. عبدالملک و دیگر اعضای دودمان سامانی همه به اوزگند اعزام شدند و ایلک نیز حکم و جانشینانی از طرف خویش در بخارا و سمرقند منصوب کرده خود به آنجا بازگشت. بدین طریق آن دودمان شاهی کذائی در میان بی‌علاقگی و بی‌اعتنائی عامه خلق - سقوط کرد. و کس در آن زمان به اهمیت تاریخی این واقعه که پایان سیادت عنصر یومی آریائی برای همیشه بوده پی نبرد.

برای حل این مسئله که پس از مرگ جفرخان هارون چه کسی در رأس دودمان قراخانیان قرار داشته اسناد و مدارك دقیق و صحیح در دست نیست.^۲ شاید این شخص پدر نصر، یعنی ارسلان خان علی بوده که به گفته جمال قرشی^۳ در ژانویه سال ۹۹۸ (زمستان ۳۸۸ هجری) شهید شد. صفت «حریق» (سوخته شده) که در مورد مرگ او بکار رفته حساکی از علت در گذشت وی است. نصر - که لقب ارسلان ایلک داشته - بهر تقدیر فقط حکومت ماوراءالنهر را به اقطاع داشته و در اوزگند بسر می‌برده. در دولت قراخانیان: مانند همه دولت‌های معظم صحرائشینان، مفهوم مالکیت عشیرتی از حقوق خصوصی به

۱ - توجه شود به گفته استاد نلدهکه (Nöldeke, «Das Iranische Nationalepos» S 152, anm. 8) «یکی از غم‌انگیزترین بلیه‌های عظیمی که در تاریخ آن کشور دیده میشود».

۲ - > رجوع شود به تألیف تازه، «Die Karachaniden» Pritsak، - تحریریه <.

۳ - «متون»، ص ۱۳۳-۱۳۲.

حقوق عمومی منتقل شده بوده. دولت و کشور ملك همه عشیرت و خاندان خان شمرده می شده و به سهم ها [یا اقطاعات] ی کثیر و کوچك منقسم می شده و گاه تابعان [خانهای جزء] مقتدر حکومت رئیس دولت را بالکل به رسمیت نمی شناختند. شیوه اقطاع - مانند همیشه - غالباً سبب جنگهای خانگی و تغییر و تبدیل دائم فرمانفرمایان بوده. و بدین جهت به هیچ گونه نمی توانیم تاریخ و مدت فرمانفرمائی فلان یا بهمان عضو این خاندان را مشخص و معین سازیم. حتی مسکوکات قراخانیان که به مقدار زیاد بدست ما رسیده نیز به حل این موضوع کمک نمی کند - زیرا که بسبب فقدان مدارك دقیق تاریخی غالباً نمیدانیم که القاب مختلف مذکور و منقور بر يك سکه متعلق به شخص واحدی می باشد یا از آن چند کس است.

قراخانیان در اوایل قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) نهضتی را که از طرف ابوالبراهیم اسمعیل سامانی - یکی از برادران منصور و عبدالملك برپا شده بود سرکوب و خاموش کردند. برادران منصور و عبدالملك را به اسارت به اوزگند برده بودند و ابوالبراهیم مذکور با لباس زنانه از اسارت گریخته بوده^۱. اسمعیل که به لقب «منتصر» ملقب شده بود وارد بخارا شد و از آنجا به خوارزم رفت و عده کثیری پیرو در گرد خویش جمع کرد و محتملاً این عمل وی با موافقت خوارزمشاه ابوالحسن علی پسر و جانشین مأمون بوده که در سال ۳۸۷ هجری / ۹۹۷ میلادی بدست

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۱، عتبی - مینینی، I، ۳۲۰.

نرشخی، چاپ شفر، ۲۱۷. در کتاب لن پول و ترجمه من (دودمانهای مسلمان، ص ۱۰۸، ۱۰۹) وی بخطا ابوالبراهیم خوانده شده.

لشکریان خویش کشته شد^۱. حاجب ارسلان یالو به ریاست لشکریانی که وی گرد آورده بود منصوب شد و وی توانست جعفر قنچین حاکم بخارا را که از طرف قراخانیان منصوب شده بود از آن شهر بیرون کند. بقایای لشکر منهزم به سپاهیان قنچین خان حاکم سمرقند پیوستند ولی خان اخیر الذکر نیز در نزدیکی پل رود زرافشان به دست لشکریان سمرقند شکست خورد و مجبور به فرار شد. منتصر به بخارا بازگشت^۲. و اگر سخنان عتبی را باور کنیم^۳ ساکنان آن شهر مقدم او را با شادی پذیره گشتند. به رغم این موفقیتها مبارزه با نیروهای اصلی ابدک محال بود. و چون منتصر و ارسلان یالو از نزدیک شدن او مطلع شدند از طریق آمل [آمل ترکستان] به ایران گریختند. مبارزه ایشان با محمود و برادر او نصر نیز، به رغم برخی موفقیتهای موقتی، به ناکامی انجامید. منتصر گناه عدم موفقیت را بعهدۀ هم رزم عمدۀ خویش حاجب ارسلان یالو حواله کرده و فرمود که او را به قتل رسانند. منتصر پیش از آن نیز بخاطر استقلال مفرطی که یالو در محل نشان میداد از وی ناراضی بود^۴. چون آخرین نیروهای منتصر بدست نصر نابود گردید - آن

۱ - عتبی، نسخه خطی موزۀ آسیائی، ورق ۴۸؛ عتبی - منینی، ۲۵۴، ۱. و بندا، فرشخی، چاپ شفر، ۲۰۱.

۲ - محتملاً این واقعه در سال ۳۹۰ هجری / ۱۰۰۰ میلادی وقوع یافت؛ یکی از سکههایی که منتصر در بخارا ضرب کرده بوده مربوط باین سال (۳۹۰ هجری) است. رجوع شود به، مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۱۶۹.

۳ - نسخه خطی موزۀ آسیائی، ورق ۶۱؛ عتبی - منینی، ۳۲۳، ۱. فرشخی چاپ شفر، ۲۱۸.

۴ - عتبی، نسخه خطی موزۀ آسیائی، ورق ۶۳؛ عتبی - منینی، ۳۲۹، ۱. فرشخی، چاپ شفر، ۲۲۱.

مدعی سریر شاهی در سال ۳۹۴ هجری / ۱۰۰۳ میلادی به ماوراءالنهر باز - گشت و از غزان (ترکمنان) یاری طلبید. بنا به گفتهٔ گردیزی^۱ پیغو (محتماً باید «پیغو» خوانده شود)^۲ پیشوای غزان فقط به این مناسبت «مسلمان شد». به جلس درست‌تر وی فرزند سلجوق بوده و چنان که پیشتر دیدیم، در گذشته نیز در مبارزه با قراخانیان به سامانیان کمک کرده بود. غزان به امید غنیمت فراوان با طیب خساطر به منتصر پیوستند و یاریش کردند تا لشکریان سوباشی‌تگین‌رادر کرانهٔ زرافشان شکست دهد و زان‌پس سپاهیان خود ایلک را نیز در نزدیکی سمرقند منهزم سازد (تابستان سال ۳۹۴ هجری / ۱۰۰۳ میلادی) و ضمناً ۱۸ تن از سرداران را اسیر کردند. غزان جداً از تسلیم اسیران به منتصر استنکاف کردند و ایشان را نزد خود نگاه داشتند و ظاهراً امیدوار بودند سربهائی بابت آزادی ایشان دریافت دارند. منتصر به ایشان بدگمان شد که می‌خواهند با ایلک رابطه‌ای برقرار سازند و عزم به ترك آنان کرد. در اواخر پائیز سال ۳۹۴ هجری / ۱۰۰۳ میلادی در درغان با گروه کوچکی (۳۰۰ سوار و ۴۰۰ پیاده) از آمودریا، که یخ بسته بود، گذشت و وارد

۱ - «متون»، ص ۱۳ (گردیزی). در تألیف عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی ورق، ۶۴، عتبی - منینی، ۳۳۵، I، نوشخی، چاپ شفر، ۲۲۲) شرح کمتری داده شده.

۲ - > به عقیدهٔ پ. بلیو بیغو و یا پیغو - به هردو صورت میتوان خواند زیرا که در علم اشتقاق اسامی خاص منول به نام بای - خو، بی - خو (Pai - hou) که مطابق است با Baique یا Baiqu) بر می‌خوریم؛ گفته از این میدانیم که در ترکی نام «پیغو» که مرغی است شکاری وجود دارد که شبیه باز است؛ رجوع شود به > تحریریه < Polliot, «Notes sur le «Turkestan», p. 16.

آمل شد. در سال ۳۹۵ هجری / ۱۰۰۴ میلادی کوشید تا در نسا و ابیورد مستقر شود ولی از جنود خوارزمشاه که به خواهش ساکنان آنجا اعزام شده بودند شکست خورد. در میان همراهان وی که در این پیکار از پای درآمدند نام پسر قاش نیز ذکر شده است^۱. منتصر با بقایای لشکر خویش بار سوم وارد ماوراءالنهر گشت و از دست شحنة بخارا شکست خورد و در نور موضع گرفت و از آنجا به دشمن خویش که در دبوسی قرار داشته حمله کرد. این بار پیکر به پیروزی منتصر پایان یافت و پس از آن، سرانجام نهضت مردم به سود سامانیان برپا شد. حارث ملقب به ابن علمدار رئیس غازیان سمرقند با ۳۰۰۰ مرد جنگی به منتصر پیوست. شیخان شهر^۲ ۳۰۰ غلام را مسلح کردند. غزان نیز باری دیگر به لشکریان منتصر پیوستند. وی در شعبان سال ۳۹۴ هجری (مه - ژوئن ۱۰۰۴ میلادی) به یاری این نیرو در بورنمذ نیرو-های اصلی ایلک را شکست داد و اگر به سخنان مرد دیزی اعتماد کنیم^۳، لشکریان «خان بزرگ» را منهزم کرد. ولی دوران پیروزی او چندان دراز نبود. خان با نیروهای تازه بازگشت و در دشت گرسنه میان دیسزک و خاوص [خاوس] با وی مصاف داد. غزان به غنیمتی که در بورنمذ بدست آورده بودند اکتفا کرده به محال خویش عودت کردند و در این پیکار شرکت نکردند. یکی از

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۵: عتبی - منینی، I، ۳۴۰؛ فرشچی، چاپ شفر، ۲۲۵.

۲ - در اصل عربی «مشایخ»، نوشته شده (عتبی - منینی، I، ۳۴۱) و در ترجمه فارسی [ترجمه جرفادقانی] «حواجکان».

۳ - «متون»، ص ۱۳، اینجا شمار لشکریان ابن علمدار فقط ۱۰۰۰ نفر ذکر شده است.

سرداران منتصر بنام حسن بن طاق [در ترجمه فارسی عتبی، چاپ قویم، ص ۱۴۷ «طارق» نوشته] با ۵۰۰ تن از کسان خویش در بحبوحه نبرد به ایلک پیوست. منتصر باری دیگر به خراسان گریخت و از آنجا برای چهارمین دفعه به ماوراءالنهر بازگشت زیرا به مواعید خویشاوند خود این - سرخك سامانی که در بخارا میزیسته امید بسته بود. این سرخك در نهان با ایلک قرار داده گذاشته بود و می کوشید به منتصر نوید باری دهد و وی را به ماوراءالنهر بکشاند. منتصر را لشکریانش در میان راه بخارا ترك گفتند و به سلیمان و صافی - حاجبان ایلک - پیوستند. دشمنان بقایای لشکر منتصر را در میان گرفتند و همه گنرگاههای آمودریا را اشغال کردند. و منتصر فقط با هشت تن از همراهان خویش نجات یافت. برادران و هم زمانش اسیر و به اوزگند اعزام شدند. خود منتصر در آغاز سال ۳۹۶ هجری / ۱۰۰۵ میلادی^۱ بدست رئیس یکی از قبایل عرب که در پیرامون مرو میزیسته کشته شد.

پس از مرگ آخرین نماینده دودمان سامانیان، مسئله تقسیم مرده ریگ ایشان در میان قراخانیان و محمود، باقی ماند. جلوس رسمی محمود بر تخت و بسمت امیر مستقل در همان ماهی صورت گرفت که لشکریان ایلک وارد بخارا شدند، یعنی در ماه ذوالقعدة ۳۸۹ هجری (اکتبر - نوامبر ۹۹۹ میلادی) این «ولی» جدید «امیر المؤمنین» منشور خراسان و تاج و لقب «بیمین الدولة

۱ - به گفته گرهیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۴۲، نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۱۴ n، چاپ محمد ناظم، ۶۵ <) - در ربیع الثانی ۳۹۵ هجری ذکر شده، به گفته عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۶، عتبی - مینی، I، ۳۴۶، ترشخی، چاپ شفر، ۲۲۸) - در ربیع الاول - منقول است.

امین الملة» را از خلیفه القادر بالله دریافت داشت^۱. محمود نیز در عوض نام خلیفه قادر را در خراسان در خطبه آورد. خلیفه قادر را خاندان بویه بر سریر خلافت نشاندۀ بودند ولی سامانیان وی را نمی شناختند^۲. محمود بیش از سامانیان دربار خویش را با شکوه و جلال ظاهری آراست. و در عهد او لقب «سلطان» - لاقبل در محیط زندگی درباری - متداول و معمول گشت [پیش از او «شاه» و «امیر» و «خدا» و «خداوند» استعمال می شده]. به رغم گفته های مورخان^۳ این کلمه - کلمه ای که در آغاز به معنی «قدرت ملک و دولت» بوده و بیشتر در مورد دولت خلیفه قانونی بکار می رفته - قبل از محمود به امیران و حکام منفرد و اشخاص اطلاق نمی شده. در تألیف طبری این کلمه به همین معنی استعمال شده^۴. فاطمیان نیز لقب «سلطان» داشتند.

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۶۰؛ عتبی - متینی، I، ۳۱۷؛ گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۴۰؛ نسخه خطی کمبریج، ورق b ۱۱۰؛ < چاپ محمد نازم، ۶۲ >. لقب سوم وی یعنی «کَهِفُ الدَّوْلَةِ وَالْإِسْلَامِ»، به گفته گردیزی (نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۵۸؛ نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۲۷۵؛ < چاپ محمد نازم، ۸۸ - ۸۷ >) فقط در سال ۴۱۷ هجری / ۱۰۲۶ میلادی به محمود داده شده. لطیفه ای که نظام الملك نقل می کند (چاپ شفر، متن، ۱۳۶-۱۳۱؛ ترجمه، ۲۰۰-۱۹۳، ظاهراً هیچ پایه و اعتبار تاریخی ندارد).

۲ - ابن الاثیر، چاپ تودنبرگ، IX، ۱۰۳؛ هلال الصابی، «تاریخ»، متن، ۳۴۱؛ ترجمه، ۳۶۶؛ توجه شود به تیزن هاوژن، «در باره سکه های سامانی»، ص ۲۳۴.

۳ - ابن الاثیر، چاپ تودنبرگ، IX، ۹۲؛ جوزجانی، ترجمه راورتی، I، ۷۵-۷۶؛ نظام الملك، چاپ شفر، متن، ۴۴؛ ترجمه، ۶۸.

۴ - طبری، III، ۱۸۹۴؛ آنجائی که از حضور سلطان در پیکار سخن رفته.

جدولهای نجومی ابن یونس^۱ به «امیر المؤمنین ابدوعلى المنصور سلطان اسلام و امام الحاکم بامرالله» تقدیم شده (از ۳۳۶ تا ۴۱۲ هجری / ۹۹۶ - ۱۰۲۱ میلادی). مقدسی^۲ با «سلاطین و وزراء» صحبت داشته بوده و درباره یکی از شهرهای کوچک آسیای میانه می گوید که در آن شهر «بیشتر ساکنان کفارند ولی سلطان ایشان مسلمان است». مورخان و شاعران درباری محمود را سلطان می خواندند و محتملاً نویسندگان اسناد رسمی نیز وی را در اسناد چنین ملقب می ساختند. ولی عوام در محاوره روزانه محمود و جانشینان وی را بطور اعم کماکان امیر می خواندند. در تألیف جیسهقی اشخاص در مکالمه مسعود را مدام «امیر» خطاب می کنند. مردیزی تقریباً کلمه «سلطان» را بکار نمی برد و این واژه در سکه های دوران پادشاهی نخستین امیران غزنوی نیز دیده نمی شود^۳.

قراخانیان نیز خویشتن را «موالی امیر المؤمنین» می شناختند^۴ و لااقل در ماوراءالنهر چنین بوده. در ماوراءالنهر هم در نخستین سالیهای حکومت آن دودمان به نام خلیفه قادر سکه ضرب می کردند^۵. ایدک نصر در مسکوکات خویش لقب «ناصرالحق» داشته. موافقت و سازش بین او و محمود در

۱ - نسخه خطی لیدن، شماره ۱۴۳ (در باره آن رجوع شود به ۱)

(Catalogue LB . Vol . III , p . 88)

۲ - مقدسی، ۴۴، ۲۷۵.

۳ - لنین پل، دودمانهای مسلمان، ص ۲۴۳.

۴ - این کلمات در سکه بخاری سال ۳۹۰ هجری / ۱۰۰۰ میلادی نیز دیده میشود (مارکوف، فهرست تملکات، ص ۱۹۸).

۵ - از سال ۳۹۳ هجری / ۱۰۰۳ میلادی (همانجا ص ۲۰۰)

زمان مبارزه با منتصر صورت گرفت . محمود در سال ۳۹۲ هجری / ۱۰۰۱ میلادی ابو طیب سهل بن محمد صنعونی امام شافعی و طغیانیچک والی سرخس را به رسولی به اوزگند فرستاد . نصر رسولان را با لطف و مهربانی پذیرفت و هدایائی گرانبها به وسیله ایشان به خدمت سلطان فرستاد که عبارت بود از : محصولات معادن ، مشک ، اسبان و شتران ، غلامان و کنیزان ، بازهای اشهب ، پوستینه های سیاه ، شاخ خنوا ، قطعات سنگ یشم و طرفه های قیمتی چینی . محمود دختر نصر را به زنی گرفت . پیمانی - با همان شرایطی که پیشتر میان بفرخان و ابوعلی منعقد شده بوده - میان آن دو بسته شد ، یعنی مرز بین دو مملکت مسیر آمو دریا اعلام گشت ؟ چیزی نگذشت که قراخانیان نقض عهد کردند . محمود تعهد کرد که هر ساله برای غزا به هندوستان رود^۲ . و در طی یکی از آن غزوات و لشکر کشی ها در سال ۳۹۷ هجری / ۱۰۰۶ میلادی که محمود در مولتان بوده ، قراخانیان دولشکر به خراسان فرستادند که اولی در تحت

۱ - BGA , IV , 222 > لفت نامه < « ختو » . اکنون این کلمه به مفهوم

دندان شیرماهی و نیزه ماهی بکار میرود . رجوع شود به :

Laufer . « Arabic and Chinese Trade » pp . 315 - 384 .

Pelliot , « Addenda » , pp . 365 - 370 ; (Laufer , « Sino - Iranica » , p. 585 sq)

Ruska , dl . Hd IV , S . 239 (همون مؤلف عقیده دیگری اظهار داشته ،

{ « Noch einmal al - Chutu ww » , S . 183 sq . Ferrand , « Relations » ,

T. II , p . 879 , sq

۲ - عتبی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورقهای ۸۸ - ۸۷ ، عتبی - منینی ،

II ، ۳۲ - ۲۸ ، گردیزی ، نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۴۰ ، نسخه خطی کمبریج ،

ورق ۱۱۳۵ ، چاپ محمد ناظم ، ۶۳ < .

۳ - عتبی ، نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۶۰ ، عتبی - منینی ، I ، ۳۱۸ .

ریاست سوباشی تگین نیشابور و طوس را اشغال کند و دومی به ریاست جعفر تگین بلخ را متصرف شود. مردو گروه جنگی و طیفه محوله را انجام دادند. ساکنان بلخ سخت در برابر دشمنان مقاومت کردند و بدین سبب آن شهر غارت شد.^۱ در نیشابور مردم فاتحان را بدون ابراز پایداری استقبال کردند و اشراف^۲ محل در اینجا نیز مانند ماوراءالنهر جانب ایشان را گرفتند. محمود چون خبر هجوم اینانرا شنید به شتاب به غزنه بازگشت و جعفر تگین را مجبور کرد از بلخ به ترمذ عقب نشینی کند. سوباشی تگین نیز نتوانست در مبارزه با محمود و سرداران وی پایداری کند و فقط با عده اندکی از لشکریان خود به ماوراءالنهر رسید و بنه خویش را به نزد خوارزمشاه علی فرستاد. برادر سوباشی و نهصد نفر از لشکریان وی اسیر شدند. ایملک خواست توجه محمود را از سوباشی متصرف کند و بسوی دیگر معطوف دارد و بدین منظور باری

۱ - بیهقی، چاپ مولی، ۶۸۸؛ <چاپ غنی - فیاض، ۵۵۱>، «متون»، ص ۱۵۷ (حافظ ابرو).

۲ - عتبی، نسخه خطی موزة آسیائی، ورق b ۹۷، عتبی - منینی، II، ۷۷، «د مایلهم کتیرمن اعیان خراسان».

۳ - ویلکن در ترجمه میرخوند خود (تاریخ غزنویان، ۱۶۳) ارسال بنه را به خوارزم به ارسالان جاذب نسبت می‌دهد، ولی متن (همانجا، ۳۱) حاکی از چنین ترجمه‌ای نیست. این اشتباه وارد آثار زاخاالو، «Zur Geschichte» (Sachau، II، S. 8) و استاد ولسوفسکی شده (اطلاعات تاریخی و جغرافیائی، ص ۴۵). رینولدس، برغم تصدیه زاخاالو، در این مورد کاملاً دقیق است؛ رجوع شود به: عتبی، نسخه خطی موزة آسیائی، ورق ۹۸؛ همچنین، «Histoire de Yémineddoula» (De Sacy، p. 385).

دیگر جعفر عین را با ۶۰۰۰ مرد جنگی به بلخ فرستاد. دسر برادر محمود این دسته را در ساحل آمودریا تار و مار کرد^۱. گردیزی^۲ مختصری در باره یکی از پیکرهائی که در کرانه آمودریا وقوع یافته و به بقایای لشکر ترکان هجوم شده بوده - نقل می کند. لشکریان محمود «ترانه ای ترکی به آهنگ خنتی خواندند». ترکان چون این صدا را شنیدند از بیم جان خویشان را در امواج رود افکندند و بخشی از ایشان غرق شدند. محمود سپاهیان خویش را از تمییب دشمن باز و بر حذر داشت زیرا می ترسید که یأس دشمنانش را دلیر کند و نتیجه محاربه دگرگون گردد.

گویا سرداران ایلک در پاسخ ملاتمهای وی گفتند که «با آن فیلان و سلاح و آلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد»^۳. ایلک عزم کرد که انتقام این شکست را از محمود بکشد و سال بعد با نیروهای مهمی لشکر کشی را تجدید نمود. وی به یاری «دهقانان ماوراءالنهر»^۴ متوسل شد و با قدرخان

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۹۹ - ۹۷، عتبی - منینی،

De Sacy، « Histoire de Yéminedoulla »، pp. 384 - 387، II، ۷۷-۸۲.

۲ - «متون»، ص ۱۴-۱۳؛ متأسفانه متن هم در نسخه اکسفورد هم کمبریج،

هر دو، تحریف شده با متن اخیر من در تابستان سال ۱۸۹۹ آشنا شدم.

۳ - گردیزی، نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۴۴؛ نسخه خطی کمبریج، ورق

۱۱۶ a < چاپ محمد ناظم، ۶۹ >؛ بسیار سرهنگان گفتند که با آن فیلان و سلاح و آلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد.

۴ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۹۹؛ عتبی - منینی، II، ۸۳، و

استغفر دهاقین ماوراءالنهر.

یوسف^۱ صاحب ختن عهد اتحاد بست. عتبی صورت ظاهرا این ترکان را مشروحاً می‌نویسد که « رویهای پهن و چشمان کوچک و بینی‌های پخ و موی اندک [در زرخدان] و شمشیرهای آهنین و ملبوسی سیاه » داشتند. پیکار در نزدیکی پل شرخبان، چهار فرسخی بلخ^۲ [در تاریخ عتبی، ترجمه فارسی سابق الذکر « کنار پل چرخیان » نوشته] و به گفتهٔ گردیزی روز یکشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۳۹۸ هجری / ۴ ژانویه ۱۰۰۸ میلادی وقوع یافت. در لشکرگاه محمود ۵۰۰ فیل وجود داشت که ترکان از عهدهٔ جنگ با آنان بر نمی‌آمدند و به گفتهٔ مورخان وجود این فیلان سرنوشت نبرد را معین کرد. لشکریان قراخانیان بالکل شکسته و منهزم گشتند. وعدهٔ کثیری از آن جنگیان به هنگام فرار در رود غرق شدند^۳.

تهاجم قراخانیان به خراسان به‌ممین پیکار خاتمه یافت و عملیات دسته‌جمعی ایشان دیگر محال بود، زیرا که در میان خود قراخانیان نفاق افتاده بود.

۱ - کلمهٔ « قدر » در لقب « قدرخان » البته عربی نبوده بلکه صفتی است ترکی. رجوع شود به « رادلوف » « آزمایشی برای تسدوین لغتنامهٔ لهجه‌های ترکی »، II، ۳۲۶؛ در تألیف محمود کاشغری « قدیر » آمده (I، ۳۰۴) و در آنجا لقب را « الجبار الصب من الملوك » معنی کرده.

۲ - در تألیف ابن‌الاثیر (چاپ تورنبرگ، IX، ۱۳۵) - ۲ فرسخ نوشته شده.

۳ - عتبی، نسخهٔ خطی موزهٔ آسیائی، ورقهای ۱۰۰-۹۹؛ عتبی - منینی، ۸۳-۸۶؛ De Sacy، « Histoire de Yéminedoulla », pp. 386 - 387. گردیزی نسخهٔ خطی اکسفورد، ورقهای ۱۴۵-۱۴۴؛ نسخهٔ خطی کمبریج، ورقهای ۱۱۶ a - ۱۱۶ b؛ چاپ محمد ناظم، ۶۹ <.

طفان‌خان کاشغری برادر ارشد ایلک^۱ علیه برادر خویش پیمان اتحادی با محمود بست. ایلک خواست از اوزگند به کاشغر لشکر کشد ولی برف بسیار مجبور به بازگشتش کرد. پس از آن هردو طرف رسولانی به نزد محمود فرستادند و وی نقش میانجی دعوی را بازی کرد و در این راه موفقیت نصیب وی شد. و ضمناً خواست با زرق و برق و جلال دربار خویش رسولان را تحت تأثیر قرار دهد و هنگام بار در میان نگهبانانی، که البسه زیبا و درخشانی بتن داشتند، با تشریفاتی رسمی و مطمئن ظاهر شد. از سخنان عتبی چنین نتیجه گرفته می‌شود که این واقعه در سال ۴۰۲ هجری / ۱۲ - ۱۰۱۱ میلادی وقوع یافته.

به گفته عتبی^۲ ایلک در ۴۰۳ هجری / ۱۳ - ۱۰۱۲ میلادی درگذشت و طفان‌خان در ماوراءالنهر جانشین وی شد. چنان که پیش گفتیم روشن کردن تاریخ قراخانیان امری بس دشوار است. دُرُن^۳ از روی مدارك سکه شناسی چنین استنتاج کرده که دو برادر ماوراءالنهر را مسخر ساختند. یکی فاصره - الحق نصر و دیگر قطب‌الدوله احمد^۴ و از این دو برادر نصر ارشد بوده و

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۱۲، عتبی - منینی، II، ۱۲۸.

«الکبر».

۲ - نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۳۱، عتبی - منینی، II، ۲۱۹.

De Sacy، « Histoire de Yéminedoulla »، p. 397.

3- Dorn، « über die Münzen »، S. 706 - 707.

۴ - بر بعضی سکه‌ها هنوز « نصر الملة » بوده (مارگوف، « فهرست تملکات »

ص، ۲۲۱ - ۲۱۰). لقب قراخان و یا قراخاقان که در بعضی سکه‌ها دیده می‌شود، محتملاً مربوط به یکی از برادران و یا سلطان نبوده بلکه مربوط به پدر ایشان علی
←

بدین سبب مقام نخست را حایز گشته، ولی احمد بعد از برادر زنده بوده. سکه‌هایی به نام نصر بن علی^۱ تا سال ۴۰۱ هجری / ۱۱ - ۱۰۱۰ میلادی در دست است. معلوم نیست که آیا جانشین وی نیز لقب ناصرالحق بر خویش نهاده یا نه. اگر جانشین وی این لقب را نپذیرفته باشد باید گفت که وی [نصر] تا سال ۴۰۶ هجری ۱۶ - ۱۰۱۵ میلادی سلطنت می‌کرده^۲. سکه‌هایی که به نام احمد بن علی است تا سال ۴۰۷ هجری / ۱۲ - ۱۰۱۶ میلادی در دست است. پاسخ این پرسش که آیا حکومت طغان خان کاشغری عملاً به‌ماوراءالنهر نیز بسط می‌یافته یا نه دشوار است زیرا بر سکه‌های خان مزبور که بدست ما رسیده نه سال ضرب دیده می‌شود نه محل آن^۳. محتملاً طغان‌خان که برادر «ارشده» بوده حتی در زمان حیات ایلک نصر نیز اسماً رئیس آن دودمان بوده. مگردیزی در داستان تسخیر ماوراءالنهر نصر را «برادر خان» می‌خواند. تعداد القاب و اسامی منقور بر مسکوکاتی که در ظرف نخستین سالهای قرن پنجم هجری در ماوراءالنهر ضرب شده به قدری زیاد است که از روی آنها رسیدن به استنتاج تاریخی دشوار می‌باشد. نام برادر چهارم ایشان یعنی

→ می‌باشد. رجوع شود به: ابن‌الاثیر، چاپ تودنبرگ، IX، ۲۱۰، «متون»، ص ۸۴ (عوفی)، هلال‌الصایی («تاریخ»، متن ص ۳۹۶، ترجمه، ۴۲۴) فقط «احمد بن علی قراخان» را به سمت جانشین «بغراخان» نام می‌برد.

۱ - نام «نصر» که به حروف اویغوری بر سکه‌های مضروب در اسروشته به‌سال ۴۰۹ هجری و ۴۱۰ هجری نوشته شده («مارکوف»، «فهرست نمکات»، ص ۲۳۵) محتملاً مربوط به شخص دیگری است.

۲ - همانجا، ص ۲۱۷.

۳ - همانجا، ص ۲۲۴ Dorn, «über die Münzen» S. 717

ابومنصور^۱ محمدبن علی که بعدها به لقب ارسلان خان ملقب گشت، بر - سکه‌ای که در سال ۴۰۳ هجری / ۱۳ - ۱۰۱۲ میلادی در بخارا ضرب شده دیده می‌شود.^۲ ارسلان خان نیز با طغان خان دشمنی می‌ورزید و گفته بییهقی^۳ در باره «خانان وایلك» که در اوزگند با یکدیگر پیکار کردند و در سال ۴۰۷ هجری / ۱۰۱۶ میلادی به وساطت خوارزمشاه مأمون صلح در میان ایشان بر قرار شد - گواه این مدعی است. شاید هم عملیات جنگی نزدیک اوزگند بین ارسلان خان حاکم ماوراءالنهر و همدرخان - که چنانکه خواهیم دید در آن زمان کاشغر را در تصرف داشت - جریان داشته.

در باره چگونگی تصرف خوارزم بدست محمود در تألیف بییهقی داستانی بسیار مشروح^۴ و جالب توجه که از «تاریخ خوارزم» بیرونی مأخوذ است، منقول می‌باشد. دیدیم که بجای خوارزمشاه مأمون پسر وی ابوالحسن علی نشست. داستان لشکر کشی سوباشی قنگین (رجوع شود به ص ۵۷۷-۵۷۸) نشان می‌دهد که علی مدتی تابع قراخانیان بوده و احتمالاً شکست ایلک و متحدانش موجب نزدیکی علی به محمود گشت. به گفته عتبی^۵ علی باخواهر

۱ - در تألیف عتبی چنین است (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۳۲؛ عتبی - منینی، II، ۲۲۷)، «ارسلان خان ابومنصور الاصم»؛ در تألیف ابن الاثیر (چاپ تورنبرگ، IX، ۲۱۰) و بسیاری از سکه‌ها، «ابوالفضل» نوشته.

۲ - مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۲۶.

۳ - چاپ مورلی، ۸۴۴؛ «چاپ غنی - فیاض، ۶۷۳».

۴ - بییهقی، چاپ مورلی، ۸۳۸ و بعد؛ «چاپ غنی - فیاض، ۶۶۸ و بعد». زاخالو نیز در کتاب «خوارزم» خویش از این داستان استفاده کرده (رجوع شود به ماقبل، ص ۷۱).

۵ - نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۱۳۵-۱۳۴؛ عتبی - منینی، II، ۲۵۱؛ «ابوالحسن علی»، p. 398. De Sacy, Histoire de Yéminedoulla. که خوارزمشاه را اشتباهاً «ابوعلی» نامیده.

محمود ازدواج کرد. برادر و جانشین علی یعنی ابوالعباس مأمون بن مأمون نیز به همین گونه متحد محمود بوده، باین معنی که خواهر سلطان را درجالة نکاح داشته. به گفته عمر دیزی^۱ این نکاح در سال ۴۰۶ هجری/ ۱۰۱۶-۱۰۱۵ میلادی واقع شد. - چون خلیفه خلعت و منشور و علم و لقب «عین النوله وزین الملة» را برای مأمون فرستاد وی ترسید که چنانچه این هدایا و لقب را بلا واسطه از خلیفه قبول کند - موجب نارضائی محمود خواهد شد. و بدین سبب جرأت نکرد رسول خلیفه را در پایتخت خود بپذیرد. و بیرونی بناچار از پایتخت خارج شده در دشت به پیشواز رسول رفت و هدایا را دریافت داشت. هنگامی که محمود با طغان خان و ایدک پیمان صلح منعقد کرد، خوارزمشاه به رغم میل متحد مقتدر خویش جداً از الحاق بدان پیمان سرباز زد و این خود سبب سردی روابط بین دو سلطان گردید. محمود به اندرز وزیر ابوالقاسم احمد ابن حسن میمنندی خواست و فاداری مأمون را بیازماید. وزیر مزبور ظاهراً از طرف خویش در ضمن گفتگو با رسول خوارزمشاه ابراز تمایل کرد که خوارزمشاه در قلمرو خود به نام سلطان خطبه خواند و ضمناً افزود که سلطان از این سخنان او بی اطلاع است. بنا به گفته بیهمی این وقایع در سال ۴۰۵ هجری/ ۱۰۱۴ میلادی وقوع یافت. خوارزمشاه البته دانست که وزیر بدون اجازه سلطان چنین درخواستی نمی کند ولی با این حال در اجرای خواست محمود تسامح و تأخیر کرد. و آنگاه وزیر درخواست مزبور را به صورت جدی تری تجدید کرد. مأمون سرداران و محترم ترین نمایندگان اهالی را گرد آورد و موضوع تقاضای محمود را بسمع ایشان رسانید و گفت قصد اجرای

۱ - نسخه خطی اکسفورد، ورق ۱۴۷، نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۱۸ b

آن را دارد زیرا در صورت خلاف خود و کشور را نابود خواهد کرد .
 اعیان دولت از تصویب تصمیم وی امتناع کردند و از کاخ برون رفتند و علم
 برافراشتند و سلاح از نیام بیرون کردند . و سخنان درشتی بر زبان آوردند
 (محتملاً در باره مامون و محمود) . مامون خواست ناراضیان را آرام کند
 و اعلام داشت که هیچ تقاضائی از او بعمل نیامده و فقط می‌خواسته است
 وفاداری ایشان را بیازماید . زان پس بیرونی « به زبان زر و سیم » اعیان دولت
 را راضی کرد که توبه کنند و بخاطر گستاخی خویش از سلطان پوزش طلبند .
 خوارزمشاه در عین حال به اندرز بیرونی و ساطت خویش را به قراخانیان که
 با یکدیگر در جنگ بودند پیشنهاد کرد و میان ایشان صلح برقرار کرد و با
 آنان عهد اتحاد بست . محمود چون از این واقعه مطلع شد رسولانی به نزد
 « خان و ایلک » فرستاد و ناخشنودی خویش را اعلام داشت . ایشان پاسخ
 دادند که خوارزمشاه را دوست و داماد محمود می‌شمرده‌اند و چنانکه محمود
 خود قبلاً خواسته بوده پیمان با وی را فقط همچون متمم عهدنامه‌ای که با
 سلطان منعقد کرده بودند محسوب داشته‌اند . و اگر میان سلطان و خوارزمشاه
 سوء تفاهمی وجود دارد حاضرند برای اصلاح میان آنها و ساطت کنند . این
 پیشنهاد بی‌پاسخ ماند . قراخانیان خوارزمشاه را از رسالت فرستادگان محمود
 مطلع ساختند . و وی به ایشان پیشنهاد کرد که چند گروه جنگجو از اکناف
 به خراسان فرستند تا به جنگهای چریکی پردازند ولی مردم مسالمت جو و
 عادی را زبانی نرسانند و این لشکرکشی را همچون وسیله‌ای برای استقرار
 صلح بشمارند . قراخانیان از ارسال کمک مسلح برای خوارزمشاه جداً امتناع
 ورزیدند ولی پیشنهاد و ساطت را تجدید و تکرار کردند و مامون نیز پذیرفت .
 در زمستان سال ۴۰۷ هجری / ۱۷-۱۰۱۶ میلادی محمود در بلخ رسولان خان

و ایملک را به حضور پذیرفت و با پاسخ محترمانه‌ای باز گرداند و گفت که هیچ اختلاف نظر جدئی بین وی و خوارزمشاه وجود نداشته و آنچه بوده به وساطت قراخانیان رفع شده .

بر اثر این پیش آمد مأمون نامه جالب توجه زیر را از طرف سلطان دریافت داشت :

« مقررست که میان ما عهد و عقد برچه جمله بوده است وحق ما بروی تا کدام جایگاهست و وی درین باب خطبه ، دل ما نگاه داشت که دانست که مآل آن حال او را برچه جمله باشد ، ولیکن نگذاشت قومش و نگویم : حاشیت و فرمان بردار (برین جمله باید) ، چه حاشیت و فرمانبردار نباشد که فرا پادشاه تواند گفت : « کن و مکن » ، که این عجز و نیاز پادشاه را باشد و در ملک و خود مسلط و مستقل نبود ؛ از ایشان پیچیدم و ما مدنی دراز ، اینجا ببلخ مقام کردیم ، تا صد هزار سواره و پیاده و پیلی بانصد ، این شغل را آماده شد ، تا آن قوم را ، که چنان نافرمانی می کنند و بر رأی خداوند خویش اعتراض می نمایند مالیده آید و بر راه راست بداشتنه آید و نیز امیر را ، که ما را برادر و داماد است ، بیدار کنیم و بیاموزیم که : امیری چون باید کرد ، که امیر ضعیف بکار نیاید ، و اکنون ما را عنری باید واضح ، تا از اینجا سوی غزنین باز گردیم و از این دوسه کار ، یکی بیاید کرد . باچنان بطوع و رغبت ، که نهاده بود ، خطبه باید کرد و با نثاری و هدیه ای تمام باید فرستاد ، چنانکه فراخور ما باشد ، تا در نهان باز نزدیک وی فرستاده آید ، که ما را بزیادت مال حاجت نیست و زمین و قلعه های ما بدردند ، از گرانی بار زروسیم و اگر نه : اعیان و ائمه و فقها را از آن ولایت ، پیش ما باستغاثه فرستد ، تا با چندان هزار خلقی که آورده آمده است ، باز گردیم » .

عملاً^۱ اجرای هر سه شرط خواسته شده بود . و یا لاقلاً مأمون اتمام حجت محمود را چنین تلقی کرد و فرمود نخست در متصرفات خویش در خراسان- در نسا و فراوه^۲ - و بعد حتی در شهرهای دیگر نیز - بعام سلطان خطبه خوانند (به استثنای دو تخت‌گاه پادشاهی یعنی کاث و گرگانج). مشایخ و قضات و اعیان دولت و ۸۰۰۰۰ دینار و سه هزار اسب بخدمت سلطان فرستاده شدند. لشکریان خوارزمشاه در تحت فرماندهی حاجب بزرگ الپ-تگین^۳ در هزار اسب مستقر بوده و محتملاً^۴ شب استقرار آنان در آنجا تدارکات جنگی محمود بوده . اکنون لشکریان مزبور علیه امیر خود توجه کرده بودند . وزیر و چند تن دیگر از مشاوران خوارزمشاه مقتول شدند و دیگران فرار اختیار کرده جان خویش از مهلکه نجات دادند. خود خوارزمشاه در کوشک خویش متحصن شد ولی عاصیان کوشک را آتش زدند و هنگام آتش سوزی امیر را به قتل رساندند (چهارشنبه ، نیمه شوال ۴۰۷ هجری / ۲۰ مارس ۱۰۱۷ میلادی) . عاصیان عبدالعزیز محمدبن علی برادر زاده هفده ساله امیر مقتول را به تخت نشاندند . ولی قدرت واقعی عملاً در دست الپ-تگین و وزیری که وی منصوب کرده بود قرار داشت . عاصیان هر چه خواستند کردند . توانگران را غارت کرده کشتند . هر کس که توانست از این واقعه بهره گرفته ، دشمنان شخص خویش را از پای درآورد .

محمود از آن چه بر سر خواهر وی - بیوه مأمون - آورند بیم داشت و بدین سبب نخست ، به اندرز وزیر ، ظاهراً اعتدال نشان داد و فقط خواست

۱- رجوع شود بمقابل ، ص ۳۳۹-۳۴۸ .

۲- در تألیف عتبی (عتبی - منینی ، II ، ۲۵۴) نام وی نیالتکین (یعنی نیالتکین) نقل شده .

که به نام سلطان خطبه خوانده شود و قاتلان را تسلیم کنند. و قرار شد رسول از طرف خود به خوارزمیان توصیه کند که بهترین وسیله جلب عنایت و رأفت سلطان این است که خواهرش را محترمانه به نزدش گسیل دارند. چنان که وزیر انتظار داشت خوارزمیان بیوه خوارزمشاه را بی درنگ به خراسان فرستادند. در عین حال سران شورشیان دستور دادند که پنج شش نفر را بگیرند و گفتند که ایشان قاتلان مأمونند و به زندانشان کردند و متعهد شدند که بلافاصله پس از انعقاد پیمان تسلیمشان کنند و باضافه ۲۰۰۰۰۰ دینار و ۴۰۰۰ اسب نیز به خدمت محمود فرستند. محمود در این گیرودار سرگرم تدارکات جنگی بود. به فرمان وزیر در ختل و قوادیان و ترمذ کشتیها مهیا گشت و در آمل برای لشکر آذوقه فراهم کردند. محمود به قصد معطل کردن خوارزمیان عازم غزنه شد و رسولان را هم با خود به آنجا برد و فقط چون به غزنه رسید جواب قطعی بایشان داد و تسلیم الپتغین و دیگر سران شورشیان را طلب کرد. خوارزمیان چاره‌ای جز تهیه مقلعات مقاومتی مایوسانه نداشتند. و توانستند در حدود ۵۰۰۰ سوار گردآورند.

محمود چون عازم این لشکرکشی گشت به «ایلك و خان تركستان» اطلاع داد که برای انتقام جوئی مرگ داماد خویش حرکت کرده ناناچه‌ای را که برای وی و ایشان جز زحمت و نگرانی چیزی نداشته بزرگ فرمان خود در آورد. قراخانیان بی شك می‌فهمیدند که افتادن خوارزم بدست محمود تا چه حد بزیان ایشان است. با این حال جرأت نکردند که نقض عهد کنند و در پاسخ حتی نیت محمود را در مجازات شورشیان تصویب کردند و نوشتند «صواب اندیشیده است... تا پس ازین کس را از اتباع و اسباب زهره نباشد که خون ارباب ملك ریزد». خوارزمیان که دیگر انگائی جز نیروهای خویش

نداشند قادر نبودند مدت مدیدی در برابر لشکریان مقاومت کنند و وی از آمل آغاز لشکرکشی کرد و ظاهراً در امتداد کرانهٔ چپ آمودریا به حرکت در آمد.^۱ محمود از جعفر بند^۲ که در مرز خوارزم قرار دارد مقدمهٔ [طلابه] لشکر را در تحت فرمان محمد بن ابراهیم الطغائی^۳ به پیش فرستاد. این دسته مورد حملهٔ خوارزمیان قرار گرفت و ایشان در تحت ریاست خمارقاش شرابی ناپوسیده از سوی دشت پدید آمدند و تلفات بسیار به لشکر محمود وارد آوردند. محمود موفق شد بموقع برای نجات مقدمهٔ لشکر خویش سر رسد. پس از آن خوارزمیان شکست خوردند و شخص خمارقاش به اسارت درآمد. روز بعد در هزار اسپ با نیروهای اصلی خوارزمیان مصادمه روی داد. و خوارزمیان مجبور به فرار شدند. و ضمناً دو تن دیگر از سران شورشیان یعنی الپ‌تگین بخاری و صیادتگین خانی [در تاریخ بیبهقی چاپ نفیسی، ص

۱ - گذشته از بیبهقی (چاپ مولی، ۸۵۱ - ۸۵۰) > چاپ غنی - فیاض.

۶۷۸ - ۶۷۷ <) گردیزی نیز در بارهٔ عملیات جنگی سخن گفته (« متون » ، ص ۱۴) . در زیر اصلاحاتی چند در متن مأخوذ از نسخهٔ خطی کمبریج که من منتشر کرده‌ام بعمل می‌آید .

۲ - به احتمال قوی این شهر همان « جگربند » است (رجوع شود به ص ۳۴-۱۳۳) . در بارهٔ اشکال مختلف قرائت این کلمه رجوع شود به مقدسی ، ۲۸۷ ، حاشیهٔ g . ژوکوسکی ، « ویرانه‌های مرو قدیم » ، ص ۶۱ - ۶۰ .

۳ - در تألیف بیبهقی محمد اعرابی نوشته شده . محتملاً اوسر کردهٔ عدهٔ بدویان خراسان بوده . عتبی (عتبی - منینی، II ، ۲۵۶) وی را ابو عبدالله محمد بن ابراهیم می‌نامد که « طلمیة السلطان فی کماة العرب » بوده .

۸۲۵: «شادق‌تغین» [نیز اسیر شدند^۱. بعد از آن لشکریان محمود^۲ بسوی پایتخت خوارزم (کاث) به حرکت در آمدند و آن شهر در ۵ صفر ۴۰۸ هجری ۳/ ژوئیه ۱۰۱۷ میلادی^۳ مسخر شد. سه تن پیشوایان قیام را به زیر پای پیلان افکندند. و نعلهای ایشان را « بردند انهای پیلان نهادند » و در شهر گردانند و « منادی می کردند که هر کسی که خداوند خویش را بکشد سزای او اینست » پس از آن نعلها را به سه دار که برگور مامون برپا کرده بودند، و قسمتی از آنها با خشت پخته بود، آویختند. دیگر شورشیان را بر حسب درجه گناهشان به سیاستهای گوناگون رساندند. بنا به گفته عتبی، گذشته از قاتلان مامون، عده دیگری که محمود گمان بد دینی و کفر بایشان می برد نیز مورد سیاست قرار گرفتند و به دیگر سخن کسانی را که سلطان از روی حسابهای سیاسی می خواست از شرشان رهائی یابد مجازات کردند. خوارزمشاه جوان و همه اعضای آن دودمان به دنبال محمود به متصرفات وی برده شدند و در قلاع مختلف محبوس گشتند. دستجات لشکر خوارزم را مقید به غل و زنجیر به غزنه بردند و زنان پس در آنجا آزادشان کرده در صفوف لشکریان محمود

۱ - عتبی نیز (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۳۶، عتبی - منینی، II،

۲۵۸) شرحی در باره این حوادث نقل می کند و به گفته وی فقط **الپ‌تغین** جرأت کرده در برابر ملامت سلطان پاسخ درشت داد و دیگران سکوت کردند.

۲ - در متن بعد از کلمات « و سپاه یمین الدوله » کلمات زیر افتاده: « و روی بخوارزم نهادند و شهر خوارزم را بگرفتند اول کار آن کرد یمین الدوله ... »

۳ - سخنان **بیهقی** (چاپ مولی، ۸۴۸، < جاب غنی - فیاض، ۶۷۶ > تاریخ منقول در تألیف **مروزی** (۵ صفر) را تأیید می کند و می گوید که حکومت شورشیان چهار ماه طول کشید.

منسلکشان کردند و در لشکرکشیهای هندوستان از ایشان بهره گرفتند .
التوننش حاجب بزرگ محمود^۱ به خوارزمشاهی منصوب شد. و قرار شد تا
استقرار آرامش نهائی در آن سرزمین عده‌ای از لشکریان محمود در تحت
ریاست ارسلان جاذب در آنجا باقی بماند .

تصرف خوارزم برتری محمود را در برابر قراخانیان مسلم کرد . و
مضاف بر این جنگهای داخلی که در قلمرو قراخانیان جریان داشته ایشانرا
از لشکرکشی به منظور کشورگشائی محروم ساخته بوده . اطلاعاتی که در
باره تاریخ ماوراءالنهر در آن عهد بدست داریم تا حدی مبهم است . به گفته
عتبی^۱ و ابن اثیر^۲، طوغش خان [طغان] که متحد وفادار محمود بوده در
همان سال ۴۰۸ هجری / ۱۰۱۷-۱۸ میلادی درگذشت و وفات وی بلافاصله پس
از پیروزی بزرگی که علیه لشکریان فراوان کفار (بیش از ۱۰۰۰۰۰ خیمه^۳)
کسب کرده بوده، واقع شد. لشکریان اخیرالذکر از سوی چین آمده بودند.
برادر و جانشین وی ارسلان خان ابو منصور محمدبن علی « الاصم »^۴ به زهد

۱ - در متن پس از کلمات: « و حاجب بزرگ خویش » کلمات زیر افتاده :
« التوننش را بخوارزم شاهی نامزد کرد و خوارزم و کرکنج بدو داد و او را تا آخر
عهد خویش ... » .

۲ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ورقهای ۱۳۲ - ۱۳۱ ، عتبی - منینی ، II ،
۲۲۷ ، بدون تاریخ .

۳ - چاپ تودنبرگ ، IX ، ۲۱۰ - ۲۰۹ .

۴ - به گفته عتبی (عتبی - منینی ، II ، ۲۲۰) صد هزار ، به گفته ابن اثیر
۳۰۰ هزار . در اثر وی خبر دیگری منقول است که لشکرکشی در سال ۴۰۳ بهنگام
حکومت احمدبن علی وقوع یافت .

۵ - « الاصم » (به گفته عتبی) معلوم نیست که این لقب وی بوده یا از يك
نقص جسمی حکایت می کرده .

و تقوای مفراط ممتاز بوده . در زمان وی دوستی با محمود همچنان باقی و برقرار بود و محمود از وی و « برادر او ایلک » تمنی کرد که یکی از دوشیزگان خویشاوند خود را به فرزند ارشد محمود که مسعود نام داشت به زنی دهند . مقدم شاهزاده خانم یاد شده را با تشریفات و احترامات فراوان در بلخ پذیره گشتند ولی مع هذا محمود کاشغری در « دیوان لفت الترك »^۱ داستان لطیفه گونه جالب توجهی نقل می کند که میان مسعود و زوجه ترك وی در همان شب اول عروسی اختلاف و نزاعی پدید آمد که به كتك کاری کشیده شد . بنا به گفته بیبختی^۲ زن ارسلان خان سالیانه غلام و کنیزی برسم هدیه برای محمود می فرستاده . محمود نیز در عوض منسوجات پربها و مروارید و پارچه ابریشمی (دیبای رومی) برای مشارالیها ارسال می داشته . ابن الاکبر^۳ می گوید که علی تغین برادر ایلک ایلخان (فاتح ماوراءالنهر) اسیر ارسلان خان بوده . وی موفق به فرار شد و به بخارا رفت و آن شهر را تصرف کرد و با ارسلان فرزند سلجوق پیمان اتحاد بست . « ایلک برادر ارسلان خان » علیه ایشان وارد جنگ شد ولی شکسته و منهزم گشت . ایشان در بخارا باقی ماندند . افعال زشت علی تغین باعث و انگیزه لشکر کشی محمود ، که زین پس در آن باره سخن خواهد رفت ، گشت . مورخ مزبور در تاربخ مختصر قراخانیان^۴ می گوید که پس از مرگ طوغان [طغان] خان ، همدرخان یوسف

۱ - محمود کاشغری ، I ، ۳۹۴ .

۲ - چاپ مورلی ، ۳۰۵ ، < چاپ مخنی - فیاض ، ۲۵۲ > .

۳ - چاپ بونبرگ ، IX ، ۳۲۳ .

۴ - همانجا ، ۲۱۱ - ۲۱۰ . نیز رجوع شود به نوشخی ، چاپ شفر ، ۲۳۴ .

(چاپ « تاریخ حیدری ») . در تألیف ابن الکیر سال واقعه ذکر نشده .

پسر بفرخان هارون (فاتح نخستین بخارا) که از طرف طوغان خان در سمرقند حکومت می کرده از اطاعت ارسالن خان سرپیچید و محمود را به یاری طلبید. محمود بسا کشتیها از آمودریا عبور کرد (این نخستین لشکر کشی وی به ماوراءالنهر بوده) ولی بعد عقب نشست. ارسالن خان و همدرخان پیمان صلح و اتحاد میان خود بستند تا متصرفات محمود را مسخر سازند و در سال ۴۱۰ هجری / ۱۰۱۹-۲۰ میلادی متفقاً به خراسان حمله کردند ولی در نزدیکی بلخ دچار شکست و حشت انگیزی شدند. چیزی از این پیکار نگذشت که محمود از خوارزمشاه التوتوش تبریک نامه ای در یافت داشت. آب رود آمو کلاهمای بسیاری از ترکان مقتول را با خود به خوارزم آورده بود و التوتوش بدین طریق از پیروزی سلطان خویش خبر یافت. پس از آن دهبدار میسان همدرخان و محمود صورت گرفت.

به رغم این جزئیات که نقل شده با اطمینان خاطر می توان گفت که لشکر کشی یاساد شده محمود به ماوراءالنهر و پیکار سال ۴۱۰ هجری هرگز وقوع نیافته بوده. والا خاموشی کامل عثمینی و گردیزی در این باره توجیه پذیر نمی بوده. گردیزی^۱ یکی از علل لشکر کشی سال ۴۱۶ هجری / ۱۰۲۵ میلادی را همانا تمایل محمود به عبور از آمودریا و مشاهده آن ملک می داند، و از اینجا می توان نتیجه گرفت که لشکر کشی سال ۴۱۶ هجری نخستین هجوم محمود به ماوراءالنهر بوده. محمود واقعاً در مبارزه همدرخان یوسف علیه دیگر افراد آن دودمان، متحد وی بوده. ولی فقط این مبارزه چند سال بعد وقوع یافته بوده و همدرخان نه در سمرقند بلکه در ترکستان شرقی حکومت می کرده.

دیدیم که عتبی (به صفحه ۵۸۰ رجوع شود) در داستان جنگ ۳۹۹ هجری / ۱۰۰۷-۱۰۰۸ میلادی ، قنبرخان را صاحب ختن می خواند . اگر به سخنان ابن اثیر اعتماد کنیم^۱، فتح شهر مزبور و استقرار اسلام در آن نیز ثمره همت قنبرخان بوده . به احتمال قوی پس از مرگ بغراخان سهمی ز ملک انتقال سیادت به شاخه دیگر قراخانیان یوسف فرزند بغراخان وی دریافت نداشت ولی توانست عناصر ناراحت مردم را بسوی خویش جلب کند و به باری ایشان ملک و متصرفه ای برای خویش ایجاد نماید^۲. وی پس از آن به تدریج رقیبان خود را از دیگر شهرهای ترکستان شرقی بیرون راند . دیدیم که در آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) در کاشغر طوغان خان برادر ارشد ایلک نصر حکومت می کرده . ولی هم در سال ۴۰۴ هجری / ۱۰۱۳-۱۴ میلادی دربار کند و در سال ۴۰۵ هجری در کاشغر نیز ، به نام خلیفه همداد و قنبرخان یوسف سکه زده می شده و ضمناً قنبرخان در سکه ها به لقب « ناصرالدوله » و « ملک المشرق » خوانده شده است . در سالهای بعد نیز در کاشغر به نام قنبرخان سکه ضرب می شده^۳ و از اینجا می توان نتیجه گرفت

۱ - چاپ تورنیرک ، IX ، ۲۱۱ .

۲ - ظاهراً داستان منقول در تألیف ابن القلانسی (۷۱) که می گوید دوزیری قریک که بعدها وزیر خلیفه فاطمی شد ، در «ختل» اسیر شده و به کاشغر گسیل گشته بوده و از آنجا به بخارا گریخت . ولی در آنجا باری دیگر به بردگی درآمد و به بغداد اعزام شد و زان پس به دمشق بردنش مربوط به تسخیر ختل از طرف قنبرخان است . ناحیه ختل مدتها پیش از آن جزء قلمرو اسلام درآمد . گذشته از این این نام همیشه به شکل « الختل » دیده شده و در فهرست آمدروز نیز به همین شکل آمده . به احتمال اقوی باید « ختن » خوانده شود .

۳ - مارگوف ، « فهرست تملکات » ، ص ۱۹۲ .

که طوغان خان مدتها پیش از تاریخی که مورخان برای مرگ او ذکر می کنند، بخش شرقی ترکستان را از دست داده بوده و فقط حاکم هفت آب و شاید هم امیر و صاحب کل ماوراءالنهر محسوب می شده. برادر او محمد بن علی در زمان حیات برادر، بنا به گواهی سکه های موجود، شاهزاده مقطع ماوراءالنهر بوده و تا طراز جزء قلمرو وی شمرده می شده. وی پس از مرگ برادر (به رغم گفته های مورخان، شاید درگذشت وی در سال (۴۰۶ هجری > ۱۷-۱۰۱۶ میلادی < بوده) لقب ارسلان خان را بر خود گذارده تا سال ۴۱۵ هجری / ۱۰۲۲-۲۵ میلادی حکومت کرد. در آن زمان و شاید هم در سالهای آخر سلطنت ارسلان خان آشوبهایی برپا شد و علی قنچین از آن بهره گرفت. این که وی در واقع، به گفته ابن اکیر، برادر ایلک نصر (و بالنتجه برادر طوغان خان و ارسلان خان) بوده است یانه - اظهار نظر در این باره دشوار است. به رغم طول زمان حکومت علی قنچین هیچ سکه ای بنام او در دست نیست. به ظن قوی فلس های بی شماری را که مربوط به آن عهد می باشند و نام ایلک و ارسلان ایلک و ارسلان قنچین بر آنها نقش است باید منسوب به علی قنچین دانست. در سکه ها نام علی بن علی به هیچ وجه دیده نمی شود. در سکه ای که به سال ۴۲۴ هجری در کرمینه ضرب شده نامهای علی بن محمد (در یک طرف سکه) و علی بن حمین (در طرف دیگر سکه) مشاهده می گردد. نام علی بن حمین در سکه های دبوسیه که در سال ۴۲۵ هجری ضرب

۱ - همانجا، ص ۲۴۵ - ۲۲۶. به گواهی برخی سکه ها نام ایلک - که عتبی و ابن اثیر برادر ارسلان خانش می خوانند - (به ماقبل ص ۵۸۱ و ۵۸۶ رجوع نمود) احمد بوده.

شده منقور است < ۳۴-۱۰۳۳ میلادی >^۱. مراتب فوق به سود صحت اخبار منقول در تألیف ابن اثیر نیست. چنان که بعد خواهیم دید، برادر علی قنقین لقب طوغان خان داشته و در هفت آب حکومت می کرده. به احتمال قوی این طوغان خان دوم و علی قنقین، هردو، پسران طوغان خان اول بوده اند که ممکن است به نام اسلامی حسین موسوم بوده. در پاره ای سکه های آن عهد به نام یوسه و یا یوسف بن علی برمی خوریم^۲. از آنجائی که سکه هایی منقور بدین نام سالها بعد از تاریخ مرگ علی قنقین نیز دیده می شود، به احتمال قوی فرزند و جانشین وی هم به همین نام خوانده می شده. در مشرق زمین غالباً نام ولیعهد و وارث تاج و سربر حتی در زمان حیات پدر بر سکه ها ضرب می شده. خود علی قنقین هم در زمان سلطنت نصر به ماوراءالنهر آمد، زیرا که به گفته بیسپی^۳ میمنندی وزیر در سال ۲۲۱ هجری / ۱۰۳۲ میلادی به سلطان محمود می گفته که علی قنقین سی سال است در ماوراءالنهر مقام دارد.

محمود از آشوب و اغتشاش قلمرو قراخانیان استفاده کرده بالشکریان خویش وارد ماوراءالنهر گشت. بهانه آغاز جنگ این بود که مردم ماوراءالنهر غالباً به بلخ آمده از اعمال علی قنقین زبان به شکایت می گشودند

۱ - همانجا 728 - 729 S. 63; S. 728. « Nachträge », Dorn. به همین سکه ها

(در يك مورد « حسن » می خواند) هوورت هم توجه کرده و اوهم به علی قنقین

منسوبان می داند - Howorth, « The Northern frontagers », pt IX, pp. 485 -

488; Dorn, « über die Münzen », S. 724.

۲ - هارکوف، « فهرست تملکات »، ص ۲۴۸.

۳ - چاپ مورلی، ۴۱۸، < چاپ غنی - فیاض، ۳۳۸ >.

و علی قنچین سفیران محمود را که عازم خدمت «سلاطین ترک» یعنی حکام و امیران ترکستان شرقی بوده‌اند، اجازه عبور نمی‌داده^۱. در سال ۴۱۶ هجری / ۱۰۲۵ میلادی محمود از آمودریا گذشت^۲ و بدین منظور جسری - پلی قایمی - بر آن رود بست که به زنجیر استوار گردیده بوده^۳. از میان صاحبان و امیران ماوراءالنهر نخست امیر صفانیان (چغانیان) و پس از وی خوارزمشاه التوتکاش به محمود پیوستند. محمود برای لشکریان فراوان خویش اردوگاهی برپا کرد و فرمود تا برای خود وی خرگاهی که ده هزار سوار را جای می‌داد برپا کنند. در همان زمان هم‌رخان از سوی کاشغر وارد ماوراءالنهر شد، محمدبزی قدرخان را «سالار همه ترکستان» «خان بزرگ» می‌خواند. او تا سمرقند پیش رفت. و اگر سخن دیبختی^۴ را باور کنیم دیداری دوستانه بین او و محمود در کنار دروازه سمرقند صورت گرفت. اما از داستان مشروح تری که محمدبزی نقل می‌کند چنین مستفاد می‌گردد که اردوگاه محمود - که خان بدانجا رفت - در نقطه‌ای بسیار جنوبی تر قرار داشته، زیرا که خان «سوی سمرقند آمد و از آنجا پیشتر آمد بر سبیل صلح و دوستی تا بیک فرسنگی سپاه امیر محمود رسید و آنجا فرود آمد و سرای پرده بفرمود تا بزدند و رسولان بفرستاد و امیر محمود را رحمة الله از آمدن خویش خبر داد و اشتیاق نمود بدیدار او»^۵.

۱ - دلیل اخیر در تألیف ابن اثیر مذکور است (چاپ - تورنبرگ، IX،

(۳۲۳).

۲ - در باره وقایع بعد رجوع شود به «متون»، ص ۱۷-۱۶ (مردیزی)

۳ - شرح فنی که در متن آمده برای من کاملاً روشن نیست.

۴ - چاپ مورلی ۸۲، ۱۳۵۵ > چاپ غنی - فیاض، ۷۹، ۲۱۶ <.

۵ - > مردیزی، نسخه خطی کمبریج، ورق ۱۲۴۵، چاپ محمد ناظم،

۸۲ < [مستخرجات ما از چاپ نهران - شادروان قزوینی می‌باشد - مترجم]

داستان موردیزی ما را با تشریفاتی که در آن عهد به هنگام دیدار دو امیر مستقل و مقتدر مرعی می‌گشته، کاملاً آشنا می‌کند.

محمود در پاسخ سفیر همدرخان محلی برای دیدار معین کرد. و دوامیر با چند سوار به آن محل وارد شدند. «و چون یکدیگر را بدیدند هر دو پیاده شدند. و امیر محمود رحمه الله بکنا گسهر بیش بها با دستارچه بخزینه دار داده بود فرمود تا در دست همدرخان داد^۱، و همدرخان همچنین گوهری آورده بود از رعب و فزع که بدو رسید فراموش کرد و چون از پیش محمود باز - گشت یادش آمد، بدست کس خویش بفرستاد و عذر خواست و بازگشت» [به اردوگاه خویش]^۲. «و چون روز دیگر بود امیر محمود رحمه الله بفرمود تا خیمه بزرگ از دیبای منسوج بزدند و کار بساختند میزبانی را^۳ و رسول فرستاد. و مر همدرخان را مهمان خواند... و چون همدرخان بیامد بفرمود تا خوانی بیاراستند هرچه نیکوتر و امیر محمود رحمه الله با وی بهم دریک خوان نان خوردند و چون از خوان فارغ شدند. بمجلس طرب آمدند و مجلس آراسته بود سخت بدیع از سپرغمهای غریب و میوه های لذیذ و جواهر گرانمایه و مجلس جامهای زرین و بلور و آئینهای بدیع و نوادر چنانچه همدرخان اندر آن خیره ماند^۴ و زمانی نشستند و همدرخان شراب نخورد از آنچه

۱ - همانجا، «تا در دست قدرخان داد»

۲ - > موردیزی، نسخه خطی کمبریج، ورق b ۱۲۴ - ۱۲۴ B، چاپ

محمد ناظم، ۸۳ <.

۳ - در نسخه خطی کمبریج «و» پیش از کلمه «بفرمود» وجود ندارد. [در

چاپ قزوینی هم وجود ندارد - مترجم].

۴ - در نسخه خطی کمبریج [هم] «خیره ماند».

ملوک ماوراءالنهر را رسم نیست شراب خوردن خاصه ملکان ترکان ایشان وزمانی
 سماع شنیدند و برخاستند. پس امیر محمود رحمه الله بفرمود تا نثاری که
 بایست حاضر کردند، از ادانه‌های زرین و سیمین و گوه‌های گرانمایه و
 طرایفهای [در چاپ بنیاد فرهنگ: «ظرایفهای»] بغدادی^۱ و جامهای نیکو
 و سلاحهای پیش‌بها و اسبان گرانبها باستانهای زرین و بعضای مرصع بجواهر
 و ده ماده فیل باستانهای زرین و بعضاهای مرصع بجواهر، اشتران بردعی^۲
 با هراها بزر و هودجهای اشتران^۳ با کمرها و ماههای زرین و سیمین^۴ و جلاجل
 و هودجهای از دیباج منسوج و نسج و فرشهای گرانمایه از محفوظیها
 ارمنی و قالی‌ها و اویسی و بوقلمون و دستهای نسج و منسوج^۵ و طبرهای معلم
 مور و تپهای هندی و عود قماری^۶ و صندل مصفری^۷ و عنبر اشهب و گوران

۱ - در نسخه خطی کمبریج، «اینها».

۲ - این شهر بطوریکه میدانیم در قفقاز است. در باره تخریب شهر توسط
 روسیان رجوع شود به: «The Russian seizure of Bardha'ah», Margoliouth,
 «Bardha'ah», Barthold, pp. 82-95. رجوع شود نیز، یاگوبوسکی، «د این
 مسکویه، درباره لشکرکشی روسیان به بردع - هیئت تحریریه».

۳ - در نسخه خطی کمبریج بعد از «هراها»، چنین است، «بزر هودجهای
 اشتران (sic) با کمرها و باهای زرین و سیمین و جلاجل و هودجهایی از ... الخ».

۴ - به قیاس با «عصا» گمان می‌رود منظور کلمه «باهو» باشد.

۵ - دستها، شاید منظور قواره پارچه باشد.

۶ - برخلاف آنچه در چاپ روسی (۱۹۰۰) آمده از دعاغه قمارین (هندوستان)
 نبوده بلکه از قهر (کامبوج) بوده. رجوع شود به: Ferrand, T. I. p. 284.
 «Relations» (دیگر تذکرات نیز در فهرست همانجا).

۷ - قرائت «مصفری» در متن تحریفی از «مقاصری» است. رجوع شود به،
 Ferrand, «Relations», t. II pp. 605, 617, n. 8. «چوب صندل مقاصری» -
 در چاپ انگلیسی ۱۹۲۸ چنین است. در چاپ روسی ۱۹۰۰ صندل «مصفری» (۹)
 بوده - هیئت تحریریه <

ماده و پوستهای پلنگ بربری و سگان شکاری و چرغان و عقاب شکوه داده بر کلنگ و آه و نخجیر و مر هدرخان را باعزاز و اکرام باز گردانید و او را لطف بسیار کرد و عنبر خواست و چون هدرخان بلشکرگاه خود رسید و آن چندان چیز از طرایف و متاع و سلاح و مال بدید متحیر گشت و ندانست که مکافات آن چگونه کند، پس بفرمود خزینه دار را تا در خزینه بگشاید و مال بسیار بیرون آورد و بنزدیک امیر محمود فرستاد با چیزهای که از ترکستان خیزد از اسپان نیک با نثار و آلت زرین و غلامان ترک با کمر و کیش بزر و باز و شاهین و مویهای سمور و سنجاب و قاقم و روباه و اداتها ساخت از پشم دو میش خنو و طریف و دیبای چینی و دارخاشاک^۱ چینی و آنچه بدین ماند و هر دو ملک از یکدیگر جدا شدند برضا و صلح و نیکوی^۲.

اما راجع به نتایج سیاسی این دیدار: تصمیم گرفته شد که ماوراءالنهر را بیاری مساعی مشترک از علی قسین منتزع کنند و به یغان قسین^۳ پسر دوم

۱ - کلمه «دارخاشاک» در نسخه خطی کمبریج «خاشاک» برای من نامفهوم است. [شاید مقصود «دارچینی» باشد که پوست درختی است - مترجم].

۲ - > داستان دیدار سلطان محمود و قدرخان کمال^۴ در تألیف گردیزی [زین الاخبار]، نسخه خطی کمبریج، ورقهای b ۱۲۵ - a ۱۲۴، چاپ محمدناظم، ۸۵ - ۸۲ آمده است - هیئت تحریریه <.

۳ - در نسخه‌های خطی «یفا» و «یغان» آمده. البته «ن» در سکه‌ها هم دیده نمی‌شود، S. 708, 721, «über die Münzen», (Dorn), «مارگوف»، فهرست تملکات، ص ۲۴۳، در هردو مورد شخص دیگری، سوای پسر قدرخان در نظر است. می‌همان بنظر ما در اینجا کلمه «یغان» (فیل) با قیاس با کلمات ارسلان و بفرا به حقیقت بیشتر شبیه است. حذف «ن» در دیگر سکه‌ها نیز دیده شده است (مارگوف، «فهرست تملکات»، ص ۱۹۲) > در چاپ انگلیسی «Yaghan» - تحریریه <.

قلمبرخان دهند و یغان کتگین هم باید با زینب دختر محمود ازدواج کند . و قلمبرخان تمهد کرد که دختر خویش را به امیر محمد پسر دوم محمود به زنی دهد . چون محمود از فرزند ارشد خویش محمود ناراضی بوده می خواسته محمد را به ولیمهدی خود اعلام کند^۱ . ولی این اندیشه ها جامه عمل نپوشید . محمود قبل از همه چیز به ترکمنان که با علی کتگین متحد بودند و اسرائیل پسر سلجوق در رأس ایشان قرار داشت روی آورد^۲ . محمود موفق به اسیر کردن اسرائیل گردید (به گفته ابن اکثیر بدین منظور به پیمان شکنی توسل جست) و وی را به هندوستان اعزام کرد و در آنجا در دژی زندانی ساخت . دستجات وی بعضاً نابود شدند و بخشی نیز از رئیسان و امرای خویش (اخلاف سلجوق) دوری جستند^۳ و با اجازه محمود به خراسان نقل مکان کردند .

علی کتگین سمرقند و بخارا را ترك گفته به دشت گریخت . بار و بنه وی به دست بلتغا کتگین حاجب محمود افتاد و در آن میان زن و دختر علی کتگین نیز اسیر شدند . محمود به رغم این کامیابی ها به بلخ بازگشت و از آنجا به غزنه رفت ، بدون آنکه به منظور تأمین منافع متحدان خویش اقدامی بعمل

۱ - بیهقی، جاب مورلی، ۲۳۰، ۶۵۵ > جاب غنی - قیاض ، ۱۹۷ ، ۵۲۷ - ۵۲۶ < .

۲ - در تألیف گردیزی چنین است (متون، ص ۱۷) ؛ ابن اکثیر (جاب تورنبرگ، IX، ۲۶۶، ۳۲۳) وی را ارسال می خواند . به احتمال قوی نام ترکی اسرائیل چنین بوده .

۳ - به گفته گردیزی (نسخه خطی اکسفورد ، ورق ۱۵۶) ۴۰۰۰ خانوار از ایشان از امرای خود شکایت یش محمود بردند . نسخه خطی کمبریج ، ورق b ۱۲۵ ، > جاب محمدناظم ، ۸۵ < .

آورد. ظاهراً نابودی یکی از دوشاخه اصلی قراخانیان در نقشه او نبوده، زیرا که در این صورت قديرخان حاکم و فرمانروای تام الاقدار سراسر ترکستان می‌گشته. بعداً خواهیم دید که فقط ترمذ و قوادیان و صفانیان و ختل^۱، یعنی نواحی مجاور بلخ که محتملاً^۲ پیشتر هم تابع محمود بوده‌اند (به ما قبل حدود صفحه ۵۸۵ رجوع شود)، در زیر فرمان غزنویان بوده. شاهزاده یغان کتگین وارد بلخ شد تا از آنجا به غزنه رفته با شاهزاده خانم غزنوی ازدواج کند و به یاری پدر زن خویش بخارا و سمرقند را متصرف گردد. محمود از او خواست که بازگردد و ضمناً اعلام داشت که عازم شهر سومات (در هندوستان) می‌باشد و تا وقتی که وی در هند است ایشان با احتمال قوی موفق به غلبه بر رقیبان ترکستانی خویش خواهند گشت و آنگاه خواهند توانست با مساعی مشترک ماوراءالنهر را مسخر سازند. شاهزاده مسلماً معنی واقعی این پاسخ را دریافت و با خاطری رنجیده بلخ را ترک گفت. قديرخان و پسرانش بر طوغان خان برادر علی کتگین غلبه کرده بلاساغون را از دست او بدر کردند^۳. محمود پس از بازگشت از هندوستان قبیله ادویه^۴ حمیری را به مرو فرستاد. به گفته بیهقی در ماوراءالنهر عملیاتی نظامی در جریان بوده که ما هیچ اطلاعی از آن در دست نداریم و به صلح و آشتی انجلمید^۵. به هر

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۹۸۰. <چاپ غنی - فیاض، ۹۲>.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۹۸، ۶۵۵. <چاپ غنی - فیاض، ۹۱>.

۵۲۶ <.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۵۶ - ۶۵۵ > چاپ غنی - فیاض، ۵۲۷ -

۵۲۶ < درینا بخشی از کتاب بیهقی که وقایع یاد شده در آن مشروحاً وصف شده بوده

بدست ما نرسیده است.

تقدیر علی قسین در مقام امارت بخارا و سمرقند باقی ماند. برادر او طوغان خان [طغان خان] که از بلاساغون طرد شده بود، ظاهراً مدت زمانی اخسیکت را در تصرف داشته و در سالهای ۴۱۷ و ۴۱۸ هجری در آنجا بنام وی سکه ضرب شده در بخش جنوبی فرغانه یعنی در اوزگند [یا اوزجند] که سابقاً تخت‌گاه ایلک نصر بوده در سال ۴۱۶ هجری بنام قدرخان سکه ضرب شده و نام وی در سکه‌هایی که در سال ۴۲۰ هجری در اخسیکت ضرب شده نیز دیده می‌شود^۱.

در سال ۴۱۷ هجری رسولانی از طرف دو امیر کافر بنام قیس‌خان و یغراخان وارد غزنه شدند^۲. از القاب ایشان چنین برمی‌آید که اینان از خانان ترک بوده، شاید هم به دودمان قراخانیان بستگی داشته‌اند. اینان مراتب فرمانبرداری خویش را به محمود ابراز داشته اظهار تمایل کردند که بغزنویان علقه خویشاوندی برقرار کنند. محمود رسولانرا با احترام پذیرفت ولی چنین پاسخشان گفت: «ما مسلمانی و شما کافرانید و ما را شاید خواهر و دختر خویش شما دادن، اگر مسلمان شوید تدبیر آن کرده‌آید»^۳.

۱ - مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۴۶، ۲۵۰.

۲ - <در چاپ محمد ناظم (۸۷) اسامی خانان قتاخان و اقفرخان آمده - تحریریه>. [در چاپ تهران قزوینی، قتاخان و ایغرخان، نوشته - مترجم].

۳ - «متون»، ص ۱۷ (گردیزی) <چاپ محمد ناظم، ۸۷>. راورتی این امیران را برادران قدرخان می‌خواند و در این مورد به گردیزی استناد می‌کند. ولی در نسخه‌های اسکفورد و کمبریج به این نکته اشاره‌ای نیست. از این سفادت‌ترکان، بموجب منبئی که در دست نیست، در رساله فقه‌اللقوی مجهول المؤلفی که پ. م. ملیورانسکی چاپ و منتشر کرده نیز یاد شده است («لغت‌شناس عرب درباره زبان ترکی»

در همان سال ۴۱۷ هجری محمود رسول خلیفه قادر را که منشور فتح نواحی مسخره والقباب تازه‌ای برای خود وی و پسرانش و برادرش یوسف آورده بود، به حضور پذیرفت^۱. محمود در ضمن روابط خود با خلیفه وقت خویشان را همچون جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سراسر سرزمین

→ متن، ص ۸۰، ترجمه ص ۴۱). مؤلف رساله از «طبیای الحیوان» طیب شرف‌الزمان المروزی نقل کرده و این اثر می‌توانست بسیار جالب توجه ما باشد. می‌نویسد که در آن کتاب اساسی نواحی چین و ترکستان منقول بوده و از نامه‌هایی که صاحب چین و صاحب ترکستان در سال ۴۱۸ هجری ارسال کرده بودند سخن رفته. ولی مؤلف می‌گوید که نامه‌های مزبور به ماه پنجم سال موش (سیچفان تیل - مترجم) موزع بوده که با سال ۴۱۵ مطابق می‌شود. شرف‌الزمان از منابع مزبور نام‌های دوازده حیوان را که در گاهنامه ترکی آمده اخذ کرده است. در فهرست وی سال ماهی (بالیخ) محل سال اژدها را اشغال کرده و سال ببر (بارس تیل یا قایلان تیل) بنام سال شیر نیز نامیده شده («ارسلان» که در نسخه خطی «صلان» نوشته شده و ملیورانسکی نتوانست کلمه را توجیه کند). > و. و. ف. مینورسکی در سال ۱۹۴۲ میلادی فصولی از کتاب شرف‌الزمان طاهر مروزی را که مربوط به چین و ترکستان بوده چاپ و منتشر کرده (متن عربی و ترجمه و ملحقات و حواشی). («فهرست کتاب شناسی رجوع شود). مؤلف رساله فقه اللغة (لغتنامه عربی - ترکی) که پ. م. ملیورانسکی چاپ کرده اکنون معلوم شده و این مهلتا می‌باشد بطوری که پ. پ. پللیو خاطر نشان کرده «صلان» خطاست و بجای «قبلان» که بیراست نوشته شده، نه «ارسلان». (رجوع شود به، pp. 17-18. «notes sur le «Turkestan» (Pelliot).
- تحریره >.

۱ - گردیزی، نسخه خطی اسکفورد، ورق ۱۵۸، نسخه خطی کمبریج ورق B

۱۲۷: > چاپ محمد ناظم، ۸۸-۸۷ <.

شرقی <خلافت> معرفی می کرد. میان وی و خلیفه پیمانی بسته شده بود که بموجب آن خلیفه متعهد می شد، جز به وسیله محمود، با قراخانیان مناسباتی نداشته باشد و هدایائی برای ایشان ارسال ندارد^۱. به گفته نظام الملک (که درستی آن محل تردید است)^۲ محمود در ضمن مناسبات و مکاتبات خویش با خلیفه، قراخانیان را به نام رعایا و اتباع خویش می خوانده - گو اینکه، چنان که دیدیم، عملاً با امیر و رئیس آن دودمان، روابط وی بر پایه تساوی کامل حقوق مبتنی بوده.

روابط میان قراخانیان و غزنویان تا حدی پس از مرگ محمود، که در روز «پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الآخر» سال ۴۲۱ هجری [تاریخ مسعودی] وقوع یافت، دگرگون شد. چنان که دیدیم حکومت محمود فقط به برخی نواحی ماوراءالنهر بسط یافته بوده. ولی دوران سلطنت او در تاریخ سراسر مشرق واجد اهمیت بسیار است زیرا که مبانی و مبادی دستگاه دولتی شرقی اسلامی در عهد وی به کمال نایل آمد. هواخواهان اساس مزبور، مانند نظام الملک، غالباً به محمود اشاره و استناد می کنند. بدین سبب لازم می دانیم درباره خصوصیات اصلی دوران سلطنت محمود اندکی مشروح تر سخن گوئیم - به ویژه که تا کنون هیچ کس به این مهم نپرداخته. حتی آخرین و تازه ترین مورخ اسلام یعنی ۷۰۰ مولدر^۳، ضمن سخن از ویژگیهای خوی و سیرت محمود تقریباً فقط به جد و همّت خستگی ناپذیر وی اشاره می کند و بس. از صفات منفی محمود فقط از «تعصبات مذهبی کوتاه بینانه» وی سخن

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۳۵۹، <جواب غنی - فیاض، ۲۹۱>.

۲ - چاپ شفر، متن، ۱۳۲، ترجمه ۱۹۳.

۳ - Müller, «Der Islam», Bd II, S. 53, 60-61, 75

می‌رود که در نتیجه آن سبیل خون‌کنار در هندوستان جاری کرد و درمنصرفات خاص خویش بی‌رحمانه مرتدان و بدوینان را معدوم ساخت.

ولی دوران سلطنت محمود جوانب دیگر، جوانبی تاریک‌تر، نیز دارد و هزاران هزار از اتباع وی نه تنها به اتهام ارتداد و بددینی بلکه بر اثر فشار مالیاتهای خانمان برپاده جان می‌سپردند. لشکر کشیهای محمود به هندوستان غنایم فراوان نصیب شخص وی و نگهبانان او و «غازیان داوطلب» بسیاری که از هرسو واز آن جمله از ماوراءالنهر^۱ بطرف او روی می‌آوردند، می‌گردانید. گاه محمود ازمحل آن غنایم و نقود ساختمانهای زیبا، مثلاً^۲ مسجد و مدرسه، درغزنه برپا می‌کرد^۳. ولی این لشکر کشیها برای عامه‌ناس و اکثریت مردم جز منبع فقر و بی‌نوائی نبود. محمود برای لشکر کشیهای خویش به پول نیازمند بود. پیش از یکی از این لشکر کشیها محمود فرمود در ظرف مدت دو روز مبلغ ضروری را گرد آورند و این فرمان مجری شد و به گفته مورخ درباری مردم را به خاطر آن همچون «گوسفند پوست‌کنند»^۴. این گونه افعال و وقایع نشان می‌دهند که برخلاف آن چه مورخ مزبور می‌گوید^۵

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۳۶؛ عتبی - منینی، ۲۶۲، II و بعد. در اینجا از بیست هزار غازیان که ازمحال دور و نزدیک ماوراءالنهر آمده بودند، سخن رفته.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۱۴۲-۱۴۱؛ عتبی - منینی، II، ۲۹۰ و بعد؛ De Sacy, «Histoire de yámineddoula», pp. 404-405.
۳ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۴۲؛ عتبی - منینی، II، ۱۶۸.
۴ - سلحواسلخ الغنم.

۵ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۲۰؛ عتبی - منینی، II، ۱۵۸ و بعد. عتبی، چاپ قویم در دست بوده و فقط جملاتی به تقریب شبیه به ترجمه‌ای که بارتولد آورده، داشته است که نقل شد - مترجم.

فقط ابوالعباس فضل‌دین احمد اسفراینی مسئول وضع مالیاتهای خانمانسوزی که باعث شد «از هیچ روزن دود برنخیزد و از هیچ دبه کس بانگ خروس نشنود و اهل حرث و زرع از عوارض تکلفات و نوازل انزال و اقسام قسامات وطن بساز گذارند و دست از زراعت بکشند» ... تنها ابوالعباس مسئول این وضع نبوده. در این میان و چنین اوضاع و احوال سال قحطی آغاز شد (۴۰۱ هجری) بر اثر یخ بندان زودرس گندم نروئید^۱ و مردم سخت محتاج و فقیر شدند و حال آنکه در نیشابور گندم به قدر کافی وجود داشته. و به شهادت عتبی^۲ روزی ۴۰۰ من^۳ نان فروخته نشده در بازار باقی مانده بوده. مورخ مذکور این واقعه را نقل کرده تعجب می‌کند که «در امکان اقوات چون باری تعالی حکمی رانده باشد و برات وفات قومی روان کرده حکم او را مانعی و قضایش را داعی نباشد». گویا تنها در نیشابور و اطراف آن قریب صدهزار نفر تلف شده بوده ...

بنقریب همه سگان و گرگان نابود شدند و سواران آدم خواری دیده شده بوده. بدیهی است که مقصران و مرتکبان به مجازات شدید محکوم می‌شدند ولی این محکومیتها بی‌اثر بود. سلطان به حکام خویش فرمود تا میان ساکنان فقیر پول تقسیم کنند و به همین اکتفا کرد.

ولی چون بر اثر فقر و بی‌چیزی ساکنان امر وصول مالیاتها متوقف گشت و وزیر از ارضای توقعات پولی سلطان جداً سر باز زد، ناگزیر اقدامات

۱ - تاریخ بیهقی، نسخه خطی موزه بریتانیا، ورق ۱۰۲۵ (مستخرج از بخش مفقود تاریخ بیهقی).

۲ - نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۱۲، عتبی - منینی، ۱۲۷۰.

۳ - یاد المنا، رجوع شود به خوارزمی، مفاتیح، ۱۴۰، ۶۷۰ و بعد

مؤثرتری بعمل آوردند. و سلطان لازم دانست به یاری نمابنده اشراف که از جرگه عناصر قرتاس باز اداری بدور بود - یعنی به استعانت از دهقان ابو - اسحق محمد بن حسین رئیس بلخ متوسل شود^۱. معلوم نیست که رئیس به چه وسیله ای موفق شد (در همان سال ۴۰۱ هجری) در هرات مبلغ هنگفتی گرد آورد. مع هذا وزیر اقدامی برای گسرد آوردن مبلغ کسری بعمل نیاورد و داوطلبانه خود به زندان رفت و با این عمل خویش خشم سلطان را برانگیخت. اموال وزیر ضبط و مصادره شد و وی را مجبور کردند تا سوگند باز کند که در هیچ جا پولی پنهان نکرده. بعد گویا معلوم شد که به رغم سوگند خویش وجهی را نزد یکی از بازرگانان بلخ به امانت سپرده است. جریان بازجویی تجدید شد وزیر بینوا را هر روز شکنجه کردند تا سرانجام بر اثر آن درگذشت (۴۰۴ هجری / ۱۴-۱۰۱۳ میلادی) سلطان محمود از غیبت خویش به هنگام مرگ وزیر استفاده کرده نارضائی خود را از شدت عمل مجریان اراده خویشتن اعلام داشت^۲.

ساختمانهای زیبای محمود با وجوهی که از هندوستان حاصل شده بوده برپا می گشته، ولی خرج نگهداری ابنیه مزبور بار سنگینی بردوش مردم بسوده است. حافظ اجرو^۳ داستان جالب توجهی مستخرج از بخش مفقود تألیف جیهی، در بساره باغ زیبایی که محمود در بلخ احداث کرده بوده، نقل می کند. نگهداری باغ مزبور به عهده ساکنان شهر محول شده

۱ - در باره اهمیت این شغل به ماقبل ص ۵۰۴ - ۵۰۲ رجوع شود.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۲۱، عتبی - منینی، II، ۱۶۰.

و بعد (تاریخ در ص ۱۶۱).

۳ - متون، ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

بوده . سلطان در آن باغ مجالس بزم و سرور برپا می کرد ولی همواره مجالس بزم برهم می خورده و بزودی متوقف می گشته . روزی سلطان از نزدیکیان خود پرسید که چرا به رغم زیبایی باغ هرگز نتوان بزم و سروری را در آن بپایان رسانید . ابونصر مشتکان (عمید ، استاد بیبختی) رخصت خواست که سخن بی پرده گوید و اظهار داشت که مردم بلخ همه از بی ثمری نگهداری این باغ در غمند و هر ساله پرداخت مبالغ کلانی را که صرف این امر بی وجه می شود میان خود تقسیم می کنند و بدین سبب سرور به دل سلطان راه نمی یابد . سلطان متغیر شد و چند روز بسا ابونصر سخن نگفت . چیزی نگذشت که غوغای مردم سلطان را در یکی از معابر بلخ متوقف ساخت و جمعیت شکوایه ای علیه عوارض مزبور به وی تسلیم کردند . سلطان بی درنگ گمان برد که شایگان را ابونصر برانگیخته ، و حال آنکه وی هیچ اطلاعی از قصد و نیت ایشان نداشته . پس از آن محمود رئیس بلخ را احضار کرده پرسید که در ۳۹۷ هجری ، شهر بلخ از فراخانیان ، که وی (سلطان) از آنجا طرد کرد ، چه مبلغ زیان دید . رئیس پاسخ گفت زیان وارد را به زبان رقم نتوان بیان کرد : « آنان شهر را بی سبب ویران کردند و زمان بسیار لازم است تا شهر به صورت پیشین در آید و این خود محل تردید است . » آنگاه سلطان گفت « ما چنین مصائبی را از ساکنان شهر بدور می داریم و آنان از نگهداری باغی برای من مضایقه دارند » . رئیس پوزش خواست و گفت : « آن کس (که شکایت آورد) با ما دیداری نداشته و (بر روی هم) این شکوایه بدون اطلاع نیکان و بزرگان تسلیم شده » . مع هذا چهار ماه بعد که سلطان عازم غزنه بوده فرمود تا فرمانی نویسند و مردم بلخ را از وظیفه نگهداری باغ معاف دارند و این وظیفه را به عهده یهودیان محول کردند و ضمناً دستور صادر گردید که

بیش از ۵۰۰ درهم از ایشان نستانند .

بدین قرار از لحاظ توجه به رفاه و آسودگی مردم، محمود را نمی‌توان در شمار سلاطین متنور قرار داد . اما راجع به اینکه شاعران و دانشمندان در دربار وی از حمایت اوبرخوردار بوده‌اند ... حتی ۷۰ مؤلر^۱، به رغم جانبداری خویش از محمود ، اعتراف می‌کند که این حمایت فقط مولود تمایل نامجویانه‌ی وی بوده که می‌خواسته دربارش مرکز هر چه درخشان و برجسته بوده باشد ، نه عشق واقعی به معارف و فرهنگ . توجه محمود به امور دینی نیز دلیل زهد و تقوای صادقانه‌ی وی نبوده است . محمود البته رابطه‌ی میان محافظه کاری سیاسی و دینی را درک می‌کرده . بدین سبب از علماء و شیوخ حمایت می‌نموده ، ولی این حمایت تا حدی مرعی می‌گشت که ایشان آلت بی‌اراده‌ی سیاست او بوده‌اند . در موارد نادره که سخن از مبالغه ناچیز در میان بوده ، محمود به خواستهای برخی از افراد روحانی توجه کرده فلان و یسا بهمان مالیات را لغو می‌کرده است^۲ . ولی نظر وی در باره‌ی نقش روحانیان همچون قشر یا لایه‌ای علیحده با وضوح خاصی از رفتار او نسبت به نهضت پارسایانه‌ای که در آن زمان در نیشابور پدید آمده بوده ، پیداست^۳ . بانی نهضت زاهد ابو بکر محمد بن اسحق رئیس فرقه کرامیه که توسط ابو عبدالله محمد بن

1 - Müller , « Der Islam » , Bd II , S . 62 .

۲ - ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، IX ، ۲۴۷ .

۳ - در باره‌ی وی عتبی مشروحاً سخن گفته (نسخه موزة آسیائی ، ورفهای

۱۴۶ - ۱۴۳ : عتبی - منینی ، II ، ۳۰۹ و بعد

de Sacy , « Histoire de Yémineddoula » pp . 406 - 407 .)

کرامی تأسیس یافته بوده ، شمرده می شده است^۱ . حتی پدر ابوبکر در زمره زهاد محترم بوده . و خود ابوبکر هم در زمان سبکتگین مردی مهم محسوب می گشته . محمود کماکان از وی و دیگر افراد آن فرقه حمایت می کرده . عتبی اشعار یکی از شاعران آن زمان را نقل می کند دایر بر اینکه « دین » حقیقی دین محمد بن کرامی است ، هم چنانکه « فقه » حقیقی نیز فقه ابوحنیمه می باشد . مع هذا دیگر علماء ، کرامیان را به تشبیه متهم می کردند . این فرقه از لحاظ سخت گیری به مذاهب و فرق دیگر در میان همگنان ممتاز و ابوبکر در امر تعقیب و ایداء مرتدان و بد دینان دست راست سلطان بوده است . حتی در زمان هجوم ترکان هم نفوذ و وجهه ابوبکر در میان ساکنان نیشابور به حدی زیاد بوده است که فاتحان آنرا خطرناک شمرده ، و بالضروره اقداماتی بعمل آوردند . زمانی که لشکریان محمود ترکان را به ترك شهر مجبور کردند ایشان ابوبکر را باخود بردند . ولی وی موفق به فرار از چنگک ایشان شد و پس از آن اهمیت او در دولت محمود بیش از پیش گشت . ابوبکر به رغم آنکه لباس صوف (یعنی پوشاك صوفیان) به تن داشت رئیس نیشابور شد و همه ساکنان شهر از وضع و شریف « به وی با بیم و امید می نگریستند » . تعقیب و ایداء بی رحمانه مرتدان و بد دینان و مصادره اعمال ایشان ، که بهانه ای برای سوء استفاده های فراوان بوده ، سرانجام نارضائی عامه را برانگیخت و سلطان پس از تردید و تزلزل فراوان تصمیم گرفت ابوبکر را فدا کند . و باری دیگر شخصی غیر روحانی و محبوب سلطان به نام ابوعلی حسن -

۱ - درباره فرقه کرامیه شهرستانی سخن گفته (ترجمه هاربروگر ، ۱ ، ۳۰ -

۲۹ ، ۱۱۹ و بعد) . وی در باره مشیبه بودن این فرقه و اهمیت آن در زمان سلطنت محمود نیز اشاره می کند .

ابن محمد، که از خاندان بزرگان بوده، به رئیسی نیشابور منصوب گشت. جد او در شمار «اعیان و توانگران» عهد سامانیان بوده و پدرش در زمانی که محمود هنوز سپهسالار خراسان بوده به وی پیوسته بود. رئیس جدید بی - درنگ اقدامات سختی علیه کرامیان بعمل آورد. ابوبکر به مجازات رسید و از اموال خویش محروم گشت^۱ و پیروان اصلی وی در دژه‌های متفرقه زندانی شدند. رئیس به‌دیگر نمایندگان روحانی و به‌ویژه علویان اعلام کرد که باید در مقابل احترامی که نسبت به ایشان مرعی می‌گردد بنون قید و شرط مأمور و امر و مطیع مقامات غیر روحانی باشند^۲.

جنگهای دینی یا غزوات محمود، بطوریکه دیگران نیز خاسطر نشان ساخته‌اند^۳ کاملاً به انگیزه تصرف ثروتهای هندوستان بوده و هیچ دلیلی در دست نیست که تعصبات مذهبی و دینی را محض آن بدانیم. تعقیب و اذواء مردان و بددینان نیز توجیهی جز علل سیاسی پیش گفته ندارد. گاه اتهام به ارتداد و بددینی فقط بهانه‌ای بوده برای ضبط و تصرف اموال متهم^۴. گرچه

۱ - مع هذا فعالیت او پایان نیافت. وی پس از مرگ محمود به تفاق دوست خویش قاضی ساعد در شمار کسانی بوده که بهنگام ورود سلطان جدید مسعود به نیشابور از طرف سلطان مورد تنقید و احترام قرار گرفته (بیهقی، چاپ مورلی، ۳۹، < چاپ غنی - فیاض، ۳۹ >). در مقامات شیخ ابی سعید نیز این دو نفر همچون تعقیب کنندگان مردان و بددینان معرفی شده‌اند (ابن المنور، چاپ زوکوسکی، ۸۴ و بند) به بعد حدود ۶۵۰ رجوع شود.

۲ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۴۶، عتبی - منینی، II، ۳۲۵، فاشرم ان حشتم بالطاعة مرصولة.

۳ - منوچهری، مقدمه، ۱۳۳.

۴ - ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۲۸۳.

تألیف فردوسی [شاهنامه] به نام وی اهداء شده مع هذا اگر محمود را حامی تمایلات ملی ایرانیان بدانیم خطا خواهد بود. نیروی جنگی محمود منحصرأ از غلامان زر خرید و مزدوران تشکیل شده بوده. نظام الملک ضمن اینکه ترکیب لشکر را از اقوام مختلفه ضروری می‌شمارد^۱ به ویژه به محمود اشاره و استناد می‌کند و اخبار تاریخی نیز سخنان وی را تأیید می‌نماید^۲. محمود به همه ارباع دیگر خویش فقط همچون نیروی پرداخت کننده [مالیات و عوارض و غیره] می‌نگریسته و هرگونه تجلی مراتب میهن پرستی را از طرف ایشان بی‌جا می‌دانسته. بنا به گفتهٔ بیسقی ساکنان بلخ^۳ بخاطر مقاومتی که در برابر قراخانیان ابراز داشته بودند (به ماقبل ص ۷۸ - ۵۷۷ رجوع شود)، فقط مورد عتاب و توبیخ سخت محمود قرار گرفتند و وی گفت که: «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرستان ویران شد و مستغلی بدین بزرگی از من بسوختند^۴: تا وان. از شما خواسته آید. ما آن درگذاشتیم. نگرید تا پس از این چنین مکنید، که هر پادشاهی، که قوی‌تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد خراج بیایداد و خود را نگاه داشت ...» این

۱ - چاپ شفر، متن، ۹۲: ترجمه ۱۳۶ - ۱۳۵.

۲ - به گفتهٔ عتبی (نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۹۹، عتبی - منینی، ۱۱).

۳ (۸۴، p. 380)، de Sacy، «Histoire de Yémineddoula»، لشکریان محمود که در سال ۳۹۹ هجری نزدیک بلخ پیروز شدند مرکب بودند از ترکان و هندوان و خلیجان و افغانان و غزان (محملاً، الترنویه، خطاست و باید، الغزیه، خوانده شود).

۴ - چاپ مولی، ۶۸۸، > چاپ غنی - فیاض، ۵۵۱ <.

۵ - منظور بازار بزرگ شهر است که به فرمان محمود ساخته شده بوده و هنگام تصرف شهر طعمه حریق شده بود.

که عصر محمود دوران پیروزی و تفوق زبان و ادبیات فارسی نبوده خود از تشبث وزیر میمندی که خواست زبان عربی را باری دیگر زبان رسمی دیوان رسائل سازد - پیداست . پیش از آن همه نامه‌ها به زبان فارسی نوشته می‌شده و در نتیجه به گفته عتبی^۱ « بازار فضل کاسد شده بود » و « عالم و جاهل و فاضل و مفضول در مرتبت مساوی گشته » و بدین سبب در عهد وزیر میمندی « کوکب کتابت از مهابوی هبوط باوج شرف رسید » و اجازه داد که زبان فارسی فقط در صورت احتیاج مبرم بکار رود « که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد » . مسلماً در آن عهد مانند این مخاطبان فراوان و این مسوارد بسیار بوده .

ظاهراً از آن زمان تقسیم مردم به دو گروه آغاز شد، یکی لشکری که از سلطان مواجب دریافت می‌داشته و در عوض می‌بایست با وفاداری خدمت کند و دیگر رعایا که سلطان از ایشان در برابر دشمنان خارجی و داخلی دفاع می‌کرده و در عوض می‌بایست بی‌قید و شرط فرمان سلطان برند و مالیات‌ها را بدون چون‌وچرا پرداخت نمایند. نه لشکریان حق داشتند امیال خویش را در برابر اراده سلطان ابراز دارند و به مخالفت برخیزند و نه رعایا. دیدیم (رجوع شود به ص ۵۸۴) که این نظر و عقیده با چه صراحتی در نامه محمود به خوارزمشاه بیان شده . توسعه سلطنت مستبده - مانند همیشه - با بسط مفرط دستگاه جاسوسی و فزونی عده منهای توأم و مربوط بوده . محمود حتی جاسوسانی برای انهای اعمال و افعال فرزند خویش مسعود بر او گماشت^۲.

۱ - نسخه خطی موزه آسیائی ، ورق ۱۲۳ ، عتبی - مینی ، ۱۱ ، ۸۸ ، ۱۷۰

و بعد . ۱ . p . 396 ، « Histoire de Yémineddoula » ، de Sacy

۲ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۱۳۵ ، ۱۵۴ ، چاپ لنی - فیاض ، ۱۲۱ ،

جمله این مراتب ما را بدین نتیجه می‌رساند که دوران سلطنت محمود مسلماً برای رعایای وی بسیار سنگین و ناگوار بوده^۱. و اگر شخص محمود دچار عواقب دردناک و غم‌انگیز دستگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکموی در زمان حکمرمایش متزلزل نشد، این را فقط نتیجه اوصاف شخصی وی که با جانشینانش تفاوت فاحش داشته‌توان دانست و توجیه کرد. اراده استوار و خرد و بی‌غـ آميز محمود از تجلی مفرط و گیهای سیرت آن مرد مستبد و خودکامه‌ری بندوبار ممانعت می‌کرد. محمود از ابراز نظر مخالف مخاطبان خویش سخت عصبانی می‌شد و این خود برای کسانی که طرف صحبت وی بودند لحظات نامطبوعی پیش می‌آورد، ولی مع‌هذا مانع از آن نمی‌شد که سرانجام سلطان تصمیم درست را اتخاذ کند^۲. موقع و وضع وزیر در چنین شرایطی بسیار سخت بوده، چنان که زنی خردمند در این باره گفته بوده: «چون سلطان کسی را وزارت داد، اگر چه دوست دارد آن کس را در هفته دشمن گیرد»^۳ بیشتر از سر نوشت یکی از وزیران وی سخن گفتیم (رجوع شود به ص ۶۰۸-۶۰۹). می‌مندی که جانشین آن وزیر بوده نیز از کار برکنار و در دژی محبوس شد. ولی موارد سیاست

۱ - رجوع شود به داوری (البته سخت و غیر منصفانه) مارکوارت در باره

غزنویان : (Marquart , « Komnenen » S . 50 . anm . I)

« Jene Dynastie , Welche von den Mordbrennern Sü - bük - tigin und seinem widerlichen Sohne Mah - mnd in Gaznin gegründet wurde »

> دودمانی که در غزنه بدست قاتل غارتگر سبکتگین و فرزند نفرت انگیز او محمود تاسیس شد < .

۲ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۹۵ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۴۰۰ > .

۳ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۲۱ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۳۴۰ > .

اعدام (اگر تضییقات دینی را مستثنی کنیم) در دوران سلطنت محمود بالنسبه نادر بوده ست. بنابه گفته عتبی^۱ سلطان محمود معتقد بود که پادشاه در لحظه غضب فقط از رعیت آنچه را تواند گرفت که به هنگام بخشایش بتواند مستردش دارد یعنی اموال و آزادی فرد را و نه زندگی او را. ممکن بود سر نوشت بدتری نصیب میمنندی وزیر شود. محمود به یکی از نزدیکان خویش به نام ابوالقاسم کنیر فرمانی کتبی داد که وزیر را «بخاطر خونهایی که بامر او ریخته شده» به قتل رساند. فقط امتناع جدی ابوالقاسم از قبول این مأموریت زندگی وزیر را نجات داد.^۲ این جسارت نجیبانه، ظاهراً، هیچگونه عواقب ناروایی برای شخص ابوالقاسم ببار نیاورد و این خود بهر تقدیر دلیلی بر خویشن داری و کظم غیظ محمود بوده. در عهد غزنویان هنوز توجه به مشروع بودن اعمال و افعال آنچنان شدید بوده که می کوشیدند حتی به مصادره اموال کسان مغضوب جنبه بیع شرعی بدهند. محمود امیران محلی غرjestان را سرنگون کرد و ایشانرا بزنندان افکند و تابه هنگام مرگ در حبس بودند ولی مع هذا بهای اراضی ملکی ایشانرا که به خزانه دولت منتقل شده بوده، بدانان پرداخت^۳ (بدیهی است که محمود بهای املاک را در این موارد می توانست به نظر خویش تعیین کند). جالب توجه تر از این شرحی است که بیهقی درباره مصادره اموال وزیری مغضوب (در زمان سلطان محمود) که به مرگ محکوم شده بوده، می دهد.

۱ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورقهای ۶۰ - ۵۹، عتبی - منینی،

۱، ۳۱۶ و بعد، p. 398، « Histoire de Yémineddoula »، de Sacy.

۲ - بیهقی، چاپ مودلی، ۴۵؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۶۴ >

۳ - عتبی، نسخه خطی موزه آسیائی، ورق ۱۱۷؛ عتبی - منینی، ۱۱۶۶،

de Sacy، « Histoire de Yémineddoula »، p. 394.

وی را مجبور کردند اعلام دارد که همه اموال منقول و غیر منقول خویش را به بیع شرعی به سلطان می فروشد و در مقابل مبلغی را که قبلاً معین شده بوده، دریافت دارد. مأموران دولت که به هنگام این معامله حضور داشتند قبالة بیع را برسم شهود امضاء کردند و «حاکم مسجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز، علی الرسم فی امثالها»^۱.

پس از سلطنت کوتاه مدت محمد فرزند کوچکر محمود قدرت بدست فرزند ارشد او مسعود افتاد (۴۲۲ تا ۴۳۳ هجری). مسعود فقط عیوب و نواقص پدر را به ارث برده بود. مسعود نیز مانند پدر عقیده ای مبالغه آمیز به قدرت حکومت خویش داشت و می خواست، مانند وی، همه امور را به نظر خود حل و فصل کند. ولی چون از لیاقت و شایستگی پدر بی بهره بود، تصمیمات نکبت بار اتخاذ می کرد و بدون توجه به اندرزهای اشخاص کار آزموده، به سخنی در اجرای آن پافشاری می کرد. داستانهایی که از دلیریهای مسعود در شکار و پیکار^۲ آمده گواه بر قدرت و جسارت جسمانی وی بوده است. و بدین سبب فقدان کامل مردانگی و مروت اخلاقی و معنوی وی بیشتر موجب شگفتی می گردد. وی در برابر بدبختی از هر زن سست عنصری ضعیف تر بوده^۳. طمع و نفع پرستی مسعود به هیچ وجه کمتر از محمود نبود و عوارض و تحمیلاتی که در زمان وی بر مردم وضع شده بوده به حد اعلی رسید. در زمان سلطنت مسعود نمونه های چندی از مجازات «دله دزدان برای خوش آیند دزدان بزرگ» دیده می-

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۲۱۵؛ <چاپ غنی - فیاض، ۱۸۵-۱۸۴>.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۲۸۸؛ <چاپ غنی - فیاض، ۲۴۰>.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی، ۷۶۳؛ <چاپ غنی - فیاض، ۶۲۴>.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۲۸؛ <چاپ غنی - فیاض، ۶۶۱-۶۶۰>.

شود^۱. ولی غارتگرانی که حاصل دزدی خود را با سلطان در میان می‌گذاردند می‌توانستند با آسودگی خاطر فعالیت خویش را دنبال کنند. از آن جمله ابوالفضل سوری حاکم خراسان مقامی خاص داشت. سلطان از سوری هدایای گرانبها و فراوان دریافت می‌داشته. ولی مع‌هذا این هدایا نیمی از آنچه از مردم گسرفته بوده شمرده می‌شده است و بس. مردم را کارده استخوان رسیده بوده و اعیان و بزرگان «نامه‌ها نوشتند و رسولان به ماوراءالنهر فرستادند و به اعیان ترکان بنالیدند» و از ایشان یاری طلبیدند^۲. اما قراخانیان خود از این اوضاع استفاده نکردند بلکه سران ترکمن که در خدمت ایشان بودند از آن بهره‌گرفتند.

مسعود سیاست پدر را در مورد قراخانیان تعقیب کرد. در پایان سال ۴۲۲ هجری پیمان با خلیفه تجدید شد و خلیفه متعهد گشت که جز به واسطه غزنویان رابطه‌ای با قراخانیان نداشته باشد^۳. در عین حال روابط مسعود کماکان با رئیس قراخانیان بر پایه تماوی بوده است. رسول مسعود می‌بایست توجه قدرخان را به اهمیت توافق و دوستی میان «دو صاحب» همچون ایشان برای جهانیان، جلب نماید^۴. جنبه حقیقی روابط میان غزنویان و قراخانیان به وجه احسن در نامه خوارزمشاه التوتوش به سلطان که در سال ۴۲۱ هجری نوشته شده بوده شرح داده شده^۵: «معلومست امیرماضی چند رنج برد و مالهای عظیم بذل کرد

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۵۵۷ - ۵۵۶، <چاپ غنی - فیاض، ۴۴۹>.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۵۱۰ - ۵۰۹، <چاپ غنی - فیاض، ۴۱۲>.

۳ - ۴۱۱ <.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۳۵۹، <چاپ غنی - فیاض، ۲۹۱>.

۵ - بیهقی، چاپ مورلی، ۲۵۱، <چاپ غنی - فیاض، ۲۱۳-۲۱۲>.

۵ - بیهقی، چاپ مورلی، ۹۸. بخشی از متن که از طغان‌خان [طوغان‌خان] یاد شده، از روی بخشی دیگر تصحیح شده (همانجا، ص ۶۵۵)؛ <چاپ غنی - فیاض، ۹۲-۹۱، ۵۲۶>.

تا همدرخان خانی یافت، بقوت مساعدت او و کار وی قرار گرفت و امروز آنرا تربیت باید کرد تا دوستی زیادت گردد، نه آنکه ایشان دوستان بحقیقت باشند! اما مجاملت درمیان بهمانند و علی‌تگین دشمنست بحقیقت و مار دم‌کنده^۱ که برادرش را طغان‌خان [طوغان‌خان] از بلاساغون بحشمت امیر ماضی برانداخته است و هرگز دوست دشمن نشود. باوی نیز عهدی و مقاربتی باید، هر چند بر آن اعتمادی نباشد، ناچار کرد نیست و چون کرده آمد و نواحی بلخ و تخارستان و چغانیان [صفانیان] و ترمذ و قبادیان و ختلان بمردم آکنده باید کرد که هر جا خالی یافت و فرصت دید غارت کند و فرو کوید».

مسعود اندرز التوت‌تاش را بکار بست و در بهار سال ۴۲۲ هجری^۲ رسولانی به کاشغر اعزام داشت که در رأس ایشان ابوالقاسم ابراهیم‌بن عبد الله حصیری و قاضی ابوظاهر عبد الله بن احمد قباخی^۳ قرار داشتند. رسولان می‌بایست خبر جلوس مسعود را به تخت سلطنت به اطلاع همدرخان رسانند و مراتب و داد را به وی ابلاغ نمایند و دختر همدرخان را برای ازدواج با مسعود و دختر بفرستد و ولیعهد همدرخان را برای امیر مودود فرزند و ولیعهد مسعود

۱ - در متن چنین است [بارتولد تمبیر این جمله را در ترجمه خود آورده - مترجم].

۲ - این تاریخ در تألیف بیهقی آمده (چاپ مورلی، ۱۲۶۱، > چاپ غنی - فیاض، ۲۲۰ <) از روی روز هفته می‌توان نتیجه گرفت که اشتباً به جای ماه ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی نوشته شده.

۳ - برای نام‌های کامل رسولان رجوع شود به بیهقی، چاپ مورلی، ۲۵۰، > چاپ غنی - فیاض، ۲۱۲ <. ابوظاهر یل‌جا (چاپ مورلی ۱۲۳۱، > چاپ غنی - فیاض ۱۹۹ < ابوظالب نامیده شده است.

طلب کنند. مسعود به رسم مهریه از قبل خود ۵۰۰۰۰ دینار هراتی و از طرف
فرزندش ۳۰۰۰۰ دینار می داد^۱. گزارشهای رسولان که از کاشغر و در طی
سال ۴۲۲ هجری ارسال شده بوده نشان می داد که ایشان بادشواریهائی روبرو
شده بودند^۲. در سال ۴۲۳ هجری^۳ جریان مذاکرات به سبب مرگ قدرخان
متوقف گشت و فرزند ارشد او بفراتگین سلیمان خان جانشین وی شد و لقب
ارسلان خان یافت. یغانگین محمد فرزند دوم او به لقب بفرخان ملقب گشت
و به حکومت درتلس [طراز] و اسفنجاب [اسپیجاب] پرداخت. مسعود علی -
الرسم نامه ای حاوی تسلیت مرگ خان و نهیت جلوس جانشین وی به کاشغر
ارسال داشت. رسولان سرانجام روز نوزدهم ماه شوال سال ۴۲۵ هجری پس
از آنکه مأموریت خویش را با موفقیت انجام دادند به غزنه بازگشتند. ولسی
عروس مودود در راه درگذشته بود و شاه خاتون عروس مسعود سلامت وارد
غزنه شد و باشکوه و تشریفات فسوق العاده مورد استقبال قرار گرفت. بنا به
گفته بیسیمی امیر مسعود می خواست ترکان را محو و حیران تجمیل بی نظیر

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۲۵۴-۲۵۳؛ < چاپ غنی - فیاض، ۲۱۰ >.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۳۴۸؛ < چاپ غنی - فیاض، ۲۸۳ >.

۳ - درتالیف ابن اثیر چنین است < چاپ نورنبرگ، IX، ۲۱۱ >، بیهقی

تاریخی ذکر نمی کند و یک جا می گوید (چاپ مورلی، ۶۵۶؛ < چاپ غنی - فیاض،

۵۲۷ >) که قدرخان یک سال پس از جلوس مسعود به تخت سلطنت درگشت و جای

دیگر (چاپ مورلی، ۱۸۹؛ < چاپ غنی - فیاض، ۸۵ > اظهار می دارد که دوسال

بعد از جلوس وی وفات یافت. تاریخی که جمال قرشی ذکر می کند (اول مصرم - ال

۴۲۴ هجری - رجوع شود به ۵ متون، ص ۱۳۲) ظاهراً بوسیله مدارک سکه شناسی

تکذیب می شود (مارکوف، « فهرست تملکات »، ص ۲۵۱) .

خویش کند^۱.

مذاکرانی که با علی قنین بعمل آمده بود به نتیجه‌ای نرسید. مسعود پیش از جلوس به تخت سلطنت از علی قنین خواسته بود وی را علیه محمد [برادرش] یاری کند و در عوض تخت را به او وعده داد. و چون مسئله وراثت تخت و تاج، بر اثر خیانت هواخواهان محمد، بدون خون ریزی، حل شد مسعود به وعده خویش وفا نکرد و بدبهی است علی قنین ناراضی گشت^۲. مسعود، برخلاف اندرز التوفتاش، که (چنانکه پیشتر دیدیم) سیاستی تدافعی را توصیه می کرده^۳، نقشه پدر خویش را تجدید کرد. باین معنی که خواست با سپردوم همدرخان کمک کند تا وی ماوراءالنهر را از دست علی قنین منتزع سازد. و در نظر گرفته شد که چنانچه این نقشه در عمل نامناسب باشد امر تسخیر ماوراءالنهر به التوفتاش محول گردد. مشاوران سلطان نقشه دوم را بهتر دانستند و بموقع اجرا گذارده شد^۴. در بهار سال ۴۲۳ هجری التوفتاش می‌بایست به فرمان سلطان بالشکر وارد ماوراءالنهر شود. سلطان نیروئی کمکی مرکب از ۱۵۰۰۰ مرد جنگی از بلخ به یاری او فرستاد^۵. علی قنین به دیوسیه عقب نشینی کرد و دفاع از بخارا را به غازیان سپرد و در قلعه ۱۵۰ غلام باقی گذاشت. غازیان و

۱ - بیهقی چاپ مورلی، ۵۲۶، ۱۶۵۶ > چاپ غنی - فیاض، ۴۲۵.

< ۵۲۷.

۲ - بیهقی چاپ مورلی، ۳۴۸، > چاپ غنی - فیاض، ۲۸۳ <.

۳ - بیهقی چاپ مورلی، ۴۲۶، > چاپ غنی - فیاض، ۳۴۵-۳۴۴ <.

۴ - بیهقی چاپ مورلی، ۴۱۹ - ۴۱۸، > چاپ غنی - فیاض، ۳۳۹ -

< ۳۳۸.

۵ - بیهقی چاپ مورلی، ۴۲۳، > چاپ غنی - فیاض، ۳۴۲ <.

ساکنان بخارا سر به فرمان مسعود نهادند. قلعه به حمله مسخر شد و در آن میان هفتاد غلام به اسارت درآمدند^۱. حمله‌ای که در نزدیکی دبوسیه به نیروهای اصلی علی‌تغین بعمل آمد حایز موفقیت کمتری بوده. در آنجا ترکمنان که سلجوقیان در رأس ایشان قرار داشتند به علی‌تغین ملحق شدند^۲. «علامت سرخ» علی - تغین و جتروی که نشانی امتیاز سلطنت بود بر «بالائی» قرارداداشت^۳. پیکر قاطع نبود ولی التوفتاش زخم مهلکی برداشت. و فقط در نتیجه مهارت و احتیاط وزیر وی لشکر به سلامت به خوارزم بازگشت. وزیر [خواجه احمد] زخمی شدن خوارزمشاه را از دشمنان پنهان داشت وبا وزیر علی‌تغین وارد مذاکره شده چنین نمود که از پیش خود سخن می‌گوید. مشارالیه به توصیه‌ی امیر خویش را قانع ساخت که پوزش طلبد و از خوارزمشاه تمنی کند که میان او و دولت غزنویان وساطت کند. در این میان علی‌تغین خاطر نشان کرد که سلطان ماضی [محمود] وی را فرزند می‌خوانده و به هنگام دعوائی که بر سر وراثت تخت و تاج در گرفته بوده او (علی‌تغین) آماده‌ی بذل یاری مسلحانه به مسعود بوده^۴. التوفتاش که زخمی مهلك برداشته بود مع‌هذا کوشش کرد تا بر خوبستن چیره گردد و رسول علی‌تغین را به حضور پذیرفت و بدین طریق علی‌تغین بالکل فریب خورد. علی‌تغین پس از انعقاد پیمان به سمرقند رفت^۵ و از بازگشت خوارزمشاه به آمل [چارجوی کنونی - مترجم] ممانعت بعمل

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۲۴؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۴۳ >.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۲۵؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۴۳ >.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۲۸؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۴۶ >.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۳۲؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۴۹ >.

۵ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۳۴؛ < چاپ غنی - فیاض، ۳۵۱ >.

نیاورد. مرگ خوارزمشاه پیش از آغاز عقب نشینی لشکریان وی وقوع یافت، ولی خوارزمیان وقتی از آن واقعه خبر شدند که فاصله میان آنان و لشکریان دشمن بیست فرسخ بوده^۱. سلطان روز هیجدهم جمادی الاولی سال ۴۲۴ هجری از این وقایع اطلاع حاصل کرد^۲.

لشکرکشی مسعود، محتملاً، علی قغین را بر آن داشت که به خویشاوندان خود نزدیکتر شود و برتری ایشان را بر خویش بپذیرد. دربخارا و سمرقند بنام ارسلان خان و جغراخان سکه زدن آغاز کردند^۳. گذشته از این، پس از دو سال علی قغین متحد جدیدی بدست آورد که همانا امیر خوارزم بوده.

خوارزم، به سبب موقع جغرافیائی خود، همیشه عملاً دولتی مستقل بوده، به ویژه در زمانی که سرداری آزموده و امیری مجرب همچون التوندش در رأس امور آن سرزمین قرار داشته، التوندش چون به ولایت خوارزم منصوب شد با کمال موفقیت دستبردها و حملات همسایگان صحرا - نشین خویش را، که برای نخستین بار از نام قپچاقیان نیز در میان آنان بادی شده، دفع می نموده^۴. درعین حال، او و جانشین وی، مانند خوارزمشاهان قرن ششم هجری دستجاتی چند از افراد اقوام باد شده را به خدمت خویش پذیرفتند^۵. گذشته از این التوندش نیز مانند خداوندگار و سلطان خویش

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۴۳۶، <چاپ غنی- فیاض، ۳۵۲>.

۲ - این تاریخ را بیهقی آورده (چاپ مورلی، ۴۲۵، <چاپ غنی- فیاض،

۳۴۲>).

۳ - مادکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۵۲-۲۵۱.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۹۱، <چاپ غنی - فیاض، ۸۶>.

۵ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۵۹/۳۹۸، <غنی - فیاض، ۳۲۳/۶۸۴>.

غلامان بسیار برای انحراف در سلك نگهبانان خود اتباع می کرد . شمار نگهبانان التوتنش حتی محمود را هم بیمناك ساخته بود ^۱ . گرچه التوتنش کماکان خویشان را تابع دولت غزنوی می شمرد ، ولی محمود نیکمی دانست که وی ممکن است هر لحظه علم عصیان برافرازد و با اتکاء به لشکریان خویش توجه به فرامینی که از غزنه یا بلخ فرستاده می شود نکند . محمود کوششهایی به عمل آورد تا خوارزمشاه را با فریب به غزنه بکشاند ولی این تشبثات با موفقیت قرین نگشت . محمود نیز به این گونه توطئه ها و تحریکات توسل جست ولی توفیقی نیافت ^۲ . مع هذا التوتنش آشکارا قیام نکرد ، ولی به توصیه وزیر خویش به نحوی صریح نشان داد که اگر فردی از اتباع وی بازیجه تحریکات دولت غزنوی گردد ، چه سرنوشتی در انتظار وی خواهد بود ^۳ . پس از مرگ التوتنش ، مسعود جرأت نکرد حکومت را از اخلاف وی منتزع کند ولی اقداماتی بعمل آورد که قدرت ایشان را تقلیل دهد . سعید فرزند سلطان مسعود به لقب خوارزمشاه ملقب گشت و هارون پسر التوتنش می بایست فقط به سمت نماینده شاهزاده مزبور (خلیفه الدار) در خوارزم حکومت کند . خلعت و هدایایی که هارون دریافت داشت فقط نیمی از آنچه به پدر او داده شده بود ، است ^۴ . در بهار سال ۴۲۶ هجری هارون نافرمانی ظاهر ساخت . بهانه ظاهری عصیان

۱ - نظام الملك ، چاپ شفر ، متن ، ۱۲۰۶ ، ترجمه ، ۳۰۲ - ۱۳۰۰ ، متون ،

ص ۹۰-۸۹ (عوفی) .

۲ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۳۸۹-۹۱ و بعد ۱ > چاپ غنی - فیاض ، ۸۶ ،

۳۱۶ و بعد < .

۳ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۱۱-۴۱۰ > چاپ غنی - فیاض ، ۳۳۳-۳۳۲ < .

۴ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۳۹ > چاپ غنی - فیاض ، ۳۵۵ < .

وی مرگ برادرش بوده ، که در دربار مسعود می زیسته و از قضای بد از بام سقوط کرده بوده (در پایان ۴۲۵ یا آغاز ۴۲۶ هجری) ، «بدخواهان» به هارون نوشتند که برادرش به فرمان مسعود از بام به زیر افکنده شده ^۱ . هارون بسا علی قنین و سلجوقیان هم پیمان شده در ماه اوت ۱۰۳۴ میلادی (تابستان سال ۴۲۶ هجری) علناً از زیر فرمان سلطان بدرشد و در خطبه نام او را نیاورد^۲ .

شایع بود که پیمانی میان هارون و علی قنین وجود دارد که هارون به مرو لشکر کشد و علی قنین در همان زمان به ترمذ و بلخ حمله کند^۳ . شاید هجوم کبیجیان کوهستانی (در بهار سال ۴۲۶ هجری) به ختل^۴ و حمله ترکمنان به قبادیان [قوادیان - کوادیان] (در پایان همان سال) مربوط به نقشه های مزبور بوده . بك قنین رئیس ترمذ علیه ترکمنان وارد اقدام شد . ترکمنان لشکریان او را دور زده نزدیک میله از آمودریا گذشتند .

بك قنین فقط در شاپورگان به ایشان رسید و شکسته و منهزمشان کرد ، ولی در حین تعقیب دشمن کشته شد . سردار لشکر علی قنین بن عبدالله که از طرف مسعود اعزام شده بود نظم را مجدداً استوار ساخت^۵ .

۱ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۹۹ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۴۰۳ > . قبل از داستان این واقعه در تمام نسخ افتادگی وجود دارد ، در چاپ تهران ۱۳۰۷ هجری قمری (ص ۴۱۰) < همچنین در چاپ غنی - فیاض > سه سطر دیده می شود که در چاپ مورلی نیست .

۲ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۸۵۵ - ۸۵۴ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۶۸۰ - ۶۸۱ > .

۳ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۵۳۵ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۴۳۳ > .

۴ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۴۹۹ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۴۰۳ > .

۵ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۵۴۴ - ۵۴۳ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۴۴۰ - ۴۳۹ > .

در همان سال ۴۲۶ هجری هارون متحدانی، که همانا سلجوقیان بوده‌اند، بدست آورد. به گفته ابن‌الکثیر، هم در سال ۴۲۰ هجری^۱ میان علی‌تغین و سلجوقیان نزاعی در گرفته بود. الپ قرا سردار لشکر علی‌تغین به فرمان وی یوسف (نوه سلجوق) را به قتل رسانید. علی‌تغین خود یوسف را قبل از آن به ریاست ترکانی که در خدمت وی بودند منصوب کرده، به لقب اینانچ-پیغو ملقبش ساخته بود.^۲ در سال ۴۲۱ هجری طغرل و داود، عموزادگان مقتول، قیام کرده الپ قرا را با ۱۰۰۰ تن از لشکریان وی کشتند. علی‌تغین به اتفاق پسران خویش علیه ایشان وارد کارزار شد. مردم هم وی را یاری کردند. ترکمنان کاملاً شکست خوردند. اموال ایشان به تصرف دشمن درآمد و بخشی از زنان و کودکانشان اسیر شد. «ضرورت اقتضا می‌کرد که به خراسان مهاجرت کنند». و چون هارون ایشان را دعوت کرد که به وی پیوندند باشتاب از این دعوت استقبال نمودند. فقط ابن‌الکثیر از این وقایع سخن گفته است. بییهقی^۳، برعکس، اظهار می‌دارد که علی‌تغین تا پایان روزگار خویش می‌کوشیده تا دوستی و توجه ترکمنان را با «سخن و سیم» جلب کند، زیرا که ایشان را تکیه‌گاه تخت و تاج خویش می‌شمرد. پس از وی دو پسر او و سردار لشکر ایشان با ترکمنان خصومت آغاز کردند و ایشان را ناگزیر ساختند به خوارزم روند. اینان در زمان التوتاش نیز غالباً در خوارزم قشلاق می‌کردند^۴

۱ - چاپ تودنبرگ، IX، ۳۲۵-۳۲۴.

۲ - «پینو»، را شاید باید «پینو» خواند. رجوع شود به،

Marquart, «Komanen», S. 45.

۳ - چاپ مورلی، ۸۵۶، ۵۵۱، <چاپ غنی-فیاض، ۶۸۱، ۴۴۵>

۴ - بییهقی، چاپ مورلی، ۵۸۳، <چاپ غنی-فیاض، ۴۷۰>.

هارون زمینی نزدیک شاهراخان و رباط ماشه^۱ به ایشان اختصاص داد. در آنجا ترکمنان در پائیز همان سال (ذی الحجه سنه ۴۲۵ هجری) مورد حمله شاه مملک امیر و صاحب جند قرار گرفتند و ایشانرا باوی دشمنی دیرینه بود. هفت تا هشت هزار تن ترکمن کشته شد. و باقی از رود که یخ بسته بود گریخته جان به سلامت بدر بردند. هارون با شاه مملک وارد مذاکره شد. شاه مملک جداً از قبول وساطت هارون درد عوای وی باسلجوقیان امتناع ورزید ولی به عقد پیمانی باوی رضا داد و موافقت کرد نیروئی کمکی برای لشکر کشی به خراسان باوی باقی گذارد. قرار بر این شد که هر دو لشکر به کنار رود برسند و دیدار دو سلطان در قایقها و در میان رود صورت گیرد. دیدار [سه روز باقیمانده از ذی الحجه سنه ۴۲۵ هجری] در روز ۱۲ اکتبر وقوع یافت. ولی شاه مملک از بسیاری لشکر هارون (۳۰۰۰ تن) بیمناک شد و به عهد خویش وفا نکرد و بدون اطلاع متحد خود بشتاب به جند بازگشت. دشمنی شاه مملک مانع از آن نشد که هارون در بهار سال ۴۲۷ هجری بسوی خراسان لشکر کشد، زیرا که «جززمستان که این بیابان برف گیرد از جند به خوارزم نمی توان آمد»^۲.

مرگ علی قچین - اگر باعث تبعید ترکمنان شده، هم در تابستان یا پائیز سال ۴۲۶ هجری (۱۰۳۴ میلادی) وقوع یافته بوده. در بهار سال ۴۲۶ هجری [۶ جمادی الاخری ۴۲۶ هجری] مسعود از جلوس فرزند ارشد وی بر تخت

۱ - در اینجا «ماشه» نوشته > بیهقی، چاپ مورلی، ۱۸۵۶، چاپ غنی -

فیاض، ۶۸۲ < رجوع شود به ماقبل ص ۳۳۹ - ۳۳۸.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۱۸۵۶-۱۸۵۸، > چاپ غنی - فیاض، ۶۸۲ -

۶۸۴ <. این داستان اندکی مشکوک است. جای شکفتی است که در ماه اکتبر يك لشکر تمام توانست از روی یخ رود آمو گذر کند.

خبر یافت و نامه‌ای حاکی از تسلیم و تهنیت به بخارا ارسال داشت. در آن نامه ابلک جوان را «الامیر الفاضل الولد» خوانده بود. ولی هم در آن زمان هردو پسر علی‌تگین به پیمان خویش با هارون عمل می‌کردند. طبق پیمان مزبور تعهد کرده بودند که به صفانیان [چغانیان] و ترمذ حمله کنند و از آمودریا بگذرند و نزدیک اند خود به هارون ملحق شوند. ابوالقاسم امیر صفانیان قادر نبود در برابر ایشان پایداری کند و به سوی شمال و کشور کومیجیان [کمبجیان] گریخت. لشکر ابلک از دارزنگی گذشته ترمذ را محاصره کرد ولی نتوانست قلعه مزبور را به تصرف در آورد. هم در آن زمان خبر رسید که هارون در آغاز لشکر کشی بدست غلامانی که از طرف دولت غزنوی خریده و تطلیع شده بودند کشته شده.^۱ پس از آن پسران علی‌تگین از راه در آهین به سمرقند بازگشتند.^۲ در تابستان آن سال خبر کامیابیهای سلجوقیان، که پس از مرگ هارون به خراسان آمده بودند، پسران علی‌تگین را بر آن داشت که باری دیگر به صفانیان حمله کنند و چون از سمرقند خارج گشتند، ابن بارق دوسه منزل راه پیمودند که خبر رسید، ابوالقاسم و دیگر سران لشکر مسعود نیروی مهمی گرد آورده‌اند.^۳ مسعود می‌خواست از پسران علی‌تگین بخاطر دستبردها و حملاتشان انتقام گیرد. ولی روز ۸ دسامبر [دوشنبه چهارم صفر سال ۴۲۷ هجری] از سوی ایشان رسولی نامدار به اتفاق دانشمند سمرقندی وارد بلخ شد و از طرف امیر خویش عذر

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۵۷۵، < چاپ غنی - فیاض، ۴۶۵ >.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۶۰، < چاپ غنی - فیاض، ۶۸۵ >.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی، ۵۷۷ - ۵۷۵، < چاپ غنی - فیاض، ۴۶۵ -

۴۶۶ >.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۱۱، < چاپ غنی - فیاض، ۴۹۲ >.

خواهی کرد. عنبر پذیرفته شد ولی چون مسعود می خواست نارضائی خویش را نشان دهد به سفیر بارنداد و مذاکرات فقط میان وزیر و دانشمند صورت گرفت^۱.

يك سال بعد در دسامبر سال ۱۰۳۶ میلادی [چهارشنبه ۱۷ صفر ۴۲۸ هجری] مسعود باری دیگر رسولان پسران علمی-تجین - الپخچین و عبدالله پارسی خطیب بخاری - را در تخت گاه خویش پذیرفت . این بار رسولان با تشریفاتی مجلل بار یافتند. سلطان به ایشان گفت: «برادر ما ایملک را چون ماندید». بدین طریق این بار احترام بیشتری در مورد پسر علمی-تجین ابراز شده بوده - بیش از آنچه در نخستین نامه مسعود ابراز شده و وی را «فرزند» خوانده بوده . مسعود اعتمادی به رسولان نداشت و فرمود مراقب باشند که ایشان هیچ اطلاعی از امور ملک و دولت کسب ننمایند. ایملک ثمنی کرده بود که یکی از شاهزاده خانمهای غزنوی را بهزنی بهوی دهند و یکی از شاهزاده خانمهای قراخانیه را برای یکی از پسران سلطان بهزنی پذیرند. وی در عوض وعده داد که از هر گونه ادعائی نسبت به مختل صرف نظر کند. گذشته از این می خواست که مسعود میان او و سردودمان قراخانیان یعنی ارسلانخان و ساطت کند. ایملک از قبل خویش به سلطان وعده داد که در مبارزه با سلجوقیان با نیروی نظامی یاریش کند. خواستهای او مجری گشت و قرار بر این شد که خواهر ایملک به عقد ازدواج سعید پسر مسعود در آید و دختر نصر برادرزاده محمود زن ایملک شود . رئیس بلخ عبدالسلام^۲ به سمت رسولی به ماوراءالنهر اعزام شد. وی در عید اضحی سال ۴۲۸ هجری

۱ - بیهقی، چاپ مورلی ۶۱۶-۶۱۵، < چاپ غنی - فیاض ۴۹۶ > .

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۳۴ - ۶۳۱؛ < چاپ غنی - فیاض ۵۰۸ و

(سپتامبر سال ۱۰۳۷ میلادی) در دربار پسران علی قسین بوده.^۱

مناسبات محمود باقراخانیان ترکستان نیز بی شک دوستانه باقی نماند. در پائیز سال ۴۲۶ هجری مقارن بازگشت رسولان غزنویان، فرستادگانی از طرف بغراخان سر رسیدند. بغراخان خواسته بود که شاهزاده خانم زینب عروس وی را به نزدش فرستند. سلطان می خواست خواهش او را انجام دهد که به او خبر رسید بغراخان قصد دارد بخشی از میراث محمود را از طرف زینب ادعا کند. رسول بغراخان مرخص شد و سلطان زان پس به ارسال خان در باره دعاوی برادرش شکایت کرد. ملامت و سرزنش ارسال خان فقط بغراخان را عصبانی کرد به طوری که وی دشمن آشکار برادر و غزنویان شد. در چنین شرایطی موفقیت های سلجوقیان در سال ۴۲۷ هجری موجب کمال مسرت وی گردید، به ویژه که از دیرباز علائق دوستی میان او و طغرل استوار بوده.^۲ در سال ۴۲۷ هجری کفش دوزی را در کنار آمو دریا دستگیر کردند و معلوم شد جاسوس بغراخان است و نامه هایی بنام سران ترکمن با خود داشته. بغراخان در طی نامه های مزبور یاری و مساعدت خویش را، بهر اندازه که ایشان خواسته باشند، نوید داده بود. سلطان بنا به توصیه یکی از نزدیکان به هیچ وجه بروز نداد که از اقدام خان باخبر است. کفش دوزیاد شده صد دینار دریافت داشت و به هندوستان اعزام شد تا کس از وجود نامه ها اطلاع حاصل نکند. امام ابو صادق قیسانی در رأس رسولان نامداری که بیش از ده هزار دینار مخارج مخلفات سفارت ایشان

۱ - بیهقی چاپ مورلی، ۱۶۶۱، > چاپ غنی - فیاض، ۵۳۰ <.

۲ - ظاهراً داستان ابن الاثیر که طغرل به اسارت بغراخان درآمده و زان پس بوسیله برادرش داود نجات یافت، مربوط به این بغراخان نمی باشد (ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۳۲۳).

شد، به ترکستان گسیل گشت تا به واسطهٔ ارسلانخان پیمان صلحی با برادر او منعقد سازد. رسول روز [سه شنبه هفتم ذوالقعدة سال ۴۲۸ هجری] ۲۳ اوت سال ۱۰۳۷ میلادی از غزنه خارج شد و یکسال و نیم در ترکستان بسربرد و بسا موقعیت کامل مأموریت خویش را انجام داد. بغراخان دربارهٔ وی می گفت: «همهٔ مناظره و کار و حنیفه می آورد». از داستان فوق پیداست که در آن زمان و خامت روابط بین دو برادر، بهرغم گفته‌های بی‌یهی، که پیشتر نقل شد، هنوز به‌منصومت علنی منجر نشده بوده. مضاف بر این مسعود روز شنبه عیداضحی ۴۲۸ هجری (۲۱ سپتامبر همان سال ۱۰۳۷ میلادی) در آن واحد رسولان هر دو برادر را با اتفاق امیری نامعلوم دیگر یار داد.^۱

در سال ۴۲۹ هجری (۱۰۳۸ میلادی) ابواسحق ابراهیم^۲ فرزند ایلک-

۱ - بی‌یهی، چاپ مورلی، ۶۵۸ - ۶۵۵، > چاپ غنی - فیاض، ۵۲۷ - ۵۲۹ <.

۲ - بی‌یهی، چاپ مورلی، ۶۶۰، > لشکرخان والی سکان، > چاپ، غنی - فیاض، ۵۳۰، > لشکرخان والی سکان، <. رجوع شود به بار تولد، > تاریخ مختصر هفت آب، ص ۹۷.

۳ - متن بی‌یهی، (چاپ مورلی، ۶۸۲؛ > چاپ غنی - فیاض، ۵۴۸ <) ظاهراً اندکی تحریف شده، ایلک ابراهیم مرکز وجود نداشته، اصطلاح «ایلک‌عاضی»، بعدها هم همیشه در مورد نصر بکار رفته (رجوع شود به «متون»، ص ۱۳۳ > از جمال قرشی <). ظاهراً این خبر مربوط به نخستین باری است که طمغاج خان ابراهیم که بعدها معروف شد نامش زبان زد شده گرجه و، به گفتهٔ ابن‌الطبر (چاپ تورنبرگ، IX، ۲۱۱) کنیهٔ دیگری (ابوالمظفر) داشته که محتملاً بعدها بر خود نهاده بوده.

نخستین نصر که در آن زمان به لقب جویری-کینگ^۱ ملقب بوده وارد ماوراءالنهر شد. وی موفق شده بود از اسارت پسران علی-کینگ فرار کند. ظاهراً نخست خواست نزد برادر خویش عین‌الدوله دراوزگند^۲ پناهگاهی جوید. ولی در آنجا هم نتوانست دیری بماند^۳. در تابستان سال ۴۲۹ هجری (۱۰۳۸ میلادی) وزیر غزنوی از وی نامه‌ای دریافت داشت و سلطان را در آن باره مطلع ساخت. «نام بزرگ» آن شاهزاده دولت غزنوی را بر آن داشت که پاسخ مساعدی به وی دهد، گرچه به خواست سلطان نامه چنان نوشته شد که اگر به‌دست پسران علی-کینگ افتد نیز زیان فراوان نرساند^۴. شاهزاده به سرزمین کومیجیان [کمیجیان] رفت و وعده‌ای سه‌هزار نفری گرد آورد و به غارت و خشه و ختل و پیرامون و اطراف هلبوک پرداخت. و چون به کنار پنج رسید خبر یافت که سلطان می‌خواهد به‌شخص خود علیه وی لشکر کشد. جویری-کینگ عصب‌نشین کرد و اظهار پشیمانی نمود. مع‌هذا در ماه محرم سال ۴۳۰ هجری (اواخر اکتبر)

۱ - در تألیفات بیهقی و گردیزی و منوچهری، همجا «پورتگین» آمده ولی مسلماً باید «جوری» («کرگه») خواند، رعایت بحر شعر منوچهری (متن، ۴۷، مصرع ۶۲) نیز مستلزم چنین قرائتی است.

۲ - در چاپ تهران بیهقی چنین است و درست است > چاپ سال ۱۳۰۷ قمری < (ص ۵۵۸) ۱ در چاپ مورلی (۶۸۲) «راست اورکنج». نامه وی از اوزگند به وزیر نوشته شده بود.

۳ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۹۷، > چاپ غنی - فیاض، ۵۵۸ <.

۴ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۸۴، > چاپ غنی - فیاض، ۵۴۸ <.

۵ - مسلماً باید در تألیف بیهقی بجای «رخش» «وخش» خوانده شود، > در چاپ غنی - فیاض نیز «وخش» آمده. هیئت تحریریه <.

لشکری مرکب از ده هزار سوار علیه وی اعزام گشت^۱. بزودی خبر رسید که بدوری قنچین از ختل بیرون رفته به سرزمین کومیجیان بازگشته است. علی سردار لشکر بنا به خواست مسعود به بلخ بازگشت. مسعود نقشه خویش را دایر به لشکر کشی به ماوراءالنهر، به شخص خود، از سر گرفت تا در همان زمستان کار بدوری قنچین را يك سره کند و در فصل بهار علیه ترکمنان وارد کارزار شود. وزیر بیهوده کوشید تا ثابت کند که لشکر کشی باید در بهار که علف تازه روئیده صورت گیرد و یا در موسم خزان که محصول زمین درو شده و کافی است امر حرب با بدوری قنچین را به امیر صفانیان و پسران علی قنچین محول کرد و نباید لشکر سلطان را با دشواریهای لشکر کشی در زمستان مواجه ساخت^۲. سلطان برای هیچ اندرزی گوش شنوا نداشت و بنا به گفته عمردیزی^۳ می پنداشت از بی نظمی ها و اغتشاشاتی که در ماوراءالنهر بروز کرده بوده استفاده کند و آن سرزمین را به منصرفات خویش ملحق سازد.

بك قنچین رئیس ترمذ^۴ به فرمان مسعود می بایست پل شناوری (جسر)

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۶۹۹-۶۹۶، <چاپ غنی- فیاض ۵۶۰-۵۵۷>.

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۷۰۳-۷۰۲، <چاپ غنی- فیاض ۵۶۳>.

۳ - «متون»، ص ۱۷ (عمردیزی).

۴ - از سخنان بیهقی (چاپ مورلی، ۷۰۴، <چاپ غنی- فیاض ۵۶۳>.

می توان چنین نتیجه گرفت که این **بك قنچین** حتی در زمان سبکتگین به ریاست ترمذ منصوب شده بوده یعنی همان **بك قنچینی** است که (چنانکه پیشتر دیدیم، ص ۶۲۷) به گفته خود بیهقی در سال ۴۲۶ هجری کشته شده. بعد <بیهقی> (چاپ مورلی ۷۰۷) **نوش قنچین** را رئیس ترمذ می خواند ۱ <در چاپ غنی- فیاض ۵۶۶، فرمانده نظامی، ترمذ > «کونوال **بك قنچین**» قلمداد شده - هیئت تحریریه >.

را که محمود در سال ۴۱۶ هجری از آن عبور کرده بود تجدید ساختمان کند . این پل دو کرانه رود را به جزیره آرال پیغمبر متصل می ساخت و بدین سبب به دو نیم تقسیم می شد (در این باره رجوع شود به صفحه ۱۹۲ - ۱۹۱) . تجدید بنای جسر چندان دشوار نبود ، زیرا که همه قایقها و دیگر مصالح هنوز در محل باقی بوده . لشکریان سلطان روز دو شنبه نوزدهم ربیع الاول سال ۴۳۰ هجری (۱۸ دسامبر) از رود گذشتند و روز یکشنبه سلخ آن ماه (۱۳ دسامبر) وارد صفانیان شدند و نشانی از دشمن نیافتند . ولی در عوض از سرما و برف رنج بسیار بردند . به گفته بییهقی که در این لشکرکشی شرکت داشت «در هیچ سفر لشکرها آن رنج نرسید» . روز سه شنبه [چهارشنبه] سوم ربیع الآخر (۹ ژانویه) چون لشکر به دره شونیان رسید نامه ای از وزیر واصل گشت که سلجوقیان از سرخس در جهت گوزگان به حرکت در آمده اند . حمل شده می شد که می خواهند به ترمذ رسیده جسرا ویران کنند و رابطه سلطانرا باملك و متصرفاتش قطع نمایند . سلطان ناگزیر از عقب نشینی شد ، به ویژه که جویری تغین هم از شونیان حرکت کرده دره را اشغال کرده بود . در این شرایط مبارزه با دشمنی که نيك با اوضاع محل آشنا بوده محال بود . روز آدینه دوازدهم ماه (۱۲ ژانویه) عقب نشینی آغاز گشت . درست دو هفته بعد یعنی روز آدینه ۲۶ ماه ربیع الآخر (۲۶ ژانویه) مسعود وارد ترمذ گشت . در این میان جویری تغین در تعقیب منه زمان بوده و بخشی از بار و بنه و شتران و اسبان ایشانرا به غنیمت گرفت^۱ ، بدیهی است که لشکرکشی ناکامیاب مسعود بر اهمیت

۱ - بییهقی ، چاپ مورلی ، ۱۷۰۷ ، چاپ غنی - فیاض ، ۱۵۶۶ ، در حاشیه

قرائت «نومان» بجای «شونیان» توصیه شده ؛ در چاپ روسی ۱۹۰۰ «ترکشان» نیز این کلمه به صورت «نومان» بوده - هیئت تحریریه > .

دوری‌نگین افزود ، از نامه‌هایی که در طی پائیز سال ۴۳۱ هجری به دولت غزنوی رسیده پیدا بود که دوری‌نگین به کمک ترکمنان در چند پیکار بر پسران علی‌نگین پیروز شده و تقریباً ماوراءالنهر را از دست ایشان بیرون کرده است^۱.

شرح پیروزیهای متواتر سلجوقیان در خراسان از حدود وظیفه ما خارج است^۲ و از وصف مبارزاتی که میان نیروهای جنگی مسعود که از لحاظ عده و تسلیحات بر حریف برتری داشته ولی با بار و بنه‌ای عظیم حرکت می‌کردند علیه دستجات سبکبار صحرائنشینان که «بیابان ایشان را پدر و مادر» بود^۳ و قادر بودند بنه خویش را در فاصله دو بیست ورستی (۳۰ فرسخی) نیروهای اصلی خویش را بجا بگذارند^۴ صرف نظر می‌کنیم . دستجاتی از ماوراءالنهر به دعوت سلجوقیان به یاری ایشان می‌آمدند^۵ . از خطر حمله از پشت سر نیز کاملاً مصون بودند ، زیرا که پس از مرگ هارون (رجوع شود به ص ۶۲۸) حکومت خوارزم به دست برادر او اسماعیل خندان افتاد و وی در دشمنی با غزنویان استوار مانده بود . مسعود هم در سال ۴۳۰ هجری برای رهائی از این دشمن منشور ولایت خوارزم را بنام شاه ملک جندی ارسال داشت . شاه ملک کوششهایی بعمل آورد تا خوارزمیان را قانع کند ، به اختیار سر به اطاعت

۱ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۷۴۵ ، < چاپ غنی - فیاض ۵۹۴ > .

۲ - این کار را بیهوشین - کاریمیرسکی تا حدی انجام داده است (رجوع شود به ماقبل ص ۷۵) .

۳ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۶۶۹ ، < چاپ غنی - فیاض ۵۳۷ > .

۴ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۷۱۳-۷۱۲ ، < چاپ غنی - فیاض ۵۷۰ > .

۵ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۷۳۴ ، < چاپ غنی - فیاض ۵۸۶ > .

او که دست نشاندۀ سلطان به حق است ، نهند ولی مساعی وی با موفقیت قرین نگشت . وی فقط در زمستان سال ۴۳۲ هجری به خوارزم لشکر کشید . در جمادی الاخری سال ۴۳۲ هجری (فوریه سال ۱۰۴۱ میلادی) در جلگه آسب جنگ در گرفت و به شکست خوارزمیان پایان یافت . به گفتهٔ بیهقی مقاومت باز هم میسر بوده ولی شایعات مربوط به نزدیک شدن لشکریان غزنوی میان خوارزمیان نفاق افکند . اسماعیل که از غدر و خیانت بیمناک بود تخت گاه خویش را ترك گفت (روز شنبه ۲۲ رجب سال ۴۳۲ هجری - ۲۸ مارس) و به نزد سلجوقیان گریخت . و شاه ملك در آوریل (شعبان ۴۳۲ هجری) پایتخت را اشغال کرد و بنام مسعود خطبه خواندند و حال آنکه در آن زمان سلطان هلاک شده بود^۱.

پیروزی قطعی سلجوقیان بر مسعود پیش از لشکر کشی شاه ملك حاصل شده بوده . پیکار دندانقان^۲ (در ماه مه ۱۰۴۰ میلادی) [۸ رمضان سال ۴۳۱ هجری] سلطنت غزنویان را در خراسان برای همیشه پایان داد . در محل پیکار تختی برپا شد^۳ و طغرل بر آن جلوس کرد و جملگی با وی به امیری خراسان بیعت کردند پس از آن خبر این پیروزی طی نامه‌هایی به هر دو خان ترکستان

۱ - بیهقی، چاپ مورلی، ۸۶۷-۸۶۵ ، <چاپ غنی- فیاض ۶۹۶-۶۸۷> .

۲ - این قلمه در ۶۰ ورستی [تقریباً ده فرسخی] مرو قرار داشته ، رجوع شود به ژوکوسکی، دیرانهای مرو قدیم ، ص ۳۸ .

۳ - بیهقی ، چاپ مورلی ، ۷۸۸ ، به رقم این، راوری (جوزجانی، ترجمه راوری، I ، ۱۳۲ ، حاشیه) صریحاً می گوید که ،

«Baihaki does not say anything about a throne» ;

< رجوع شود به چاپ غنی - فیاض ، ۶۲۸ ، «طغرل بر تخت نشست» > .

و پسران علی قنچین و جوری قنچین و عین الدوله داده شد. فراوان را تا کرانه آمودریا تعقیب کردند تا ایشان به ماوراءالنهر گریزند و شاهد زنده تأیید خبر پیروزی باشند. از دیگر سو مسعود در نامه‌ای خطاب به رئیس قراخانیان که توسط ابوالفضل بییهقی تنظیم و تحریر شده بود، اظهار اطمینان کرده که ارسال خان از یاری رساندن به وی مضایقه ننموده، حتی شخصاً بدین منظور لشکر کشی خواهد کرد^۱. ولی شخص مسعود یقین داشت که باید نه تنها از بلخ و سرزمین‌های تابع آن بلکه از غزنه نیز صرف‌نظر کند. وزیر و دیگر اعیان مأموران دولت ثابت می‌کردند که بیم وی به هیچ وجه پایه و اساسی ندارد^۲. مع‌هذا مسعود مصمم شد به هندوستان رود و برای جوری قنچین منشور ولایت بلخ و تخارستان^۳ را ارسال داشت (تا میان او و سلجوقیان را برهم زند) و به اعیان مأموران که در غزنه باقی مانده بودند اجازه داد که چنانچه سلجوقیان وارد شدند به خدمت ایشان در آیند^۴.

بطوری که وقایع بعدی نشان داد یأس و هراس مسعود واقعاً بیموقع و زود بوده. پس از خلع و هلاک سلطان (در ۱۱ جمادی‌الاول سال ۴۳۲ هجری - ژانویه سال ۱۰۴۱ میلادی)^۵ و سلطنت کوتاه محمد برادر وی، که لشکریان

۱ - بییهقی، چاپ مورلی، ۷۹۶، <چاپ غنی - فیاض، ۶۳۴ - ۶۳۳>.

۲ - بییهقی، چاپ مورلی، ۸۳۰ - ۸۲۹، <چاپ غنی - فیاض، ۶۶۱ - ۶۶۲>.

۳ - بییهقی، چاپ مورلی، ۸۲۶، <چاپ غنی - فیاض، ۶۵۹>.

۴ - بییهقی، چاپ مورلی، ۸۳۲، <چاپ غنی - فیاض، ۶۶۳>.

۵ - به کتفه گردیزی (نسخه اکسفورد، ورق ۱۷۴، نسخه کمبریج ورق ۵

۱۴۰، <چاپ محمد نازم، ۱۱۰ < ۱۱ جمادی‌الاول ۴۳۲ هجری رجوع شود به

«متون» ص ۱۸.

مجدداً بر نخش نشانند، دیهیم و سریر در شعبان ۴۳۲ هجری (آوریل ۱۰۴۱)^۱ به فرزند شایسته و جدی مسعود یعنی امیر مودود منتقل گشت و در عهد او اوضاع باری دیگر از لحاظ غزنویان مساعد شد. بلخ و ترمذ در دست مودود باقی ماند؛ «پادشاه ترکان» در ماوراءالنهر (محملاً دوری کجین) نسبت به وی ابراز فرمانبرداری کرد.^۲ در ترمذ امیرک بیسقی رئیس بود (نام حقیقی او ابوالحسن احمد بن محمد بوده) و وی، به گفته ابوالحسن بیسقی مورخ^۳ مدت ۱۵ سال از آن شهر در برابر سلجوقیان دفاع کرد و فقط هنگامی که بالکل از غزنویان ناامید شد، شهر را تسلیم داود نمود. داود مقام وزارت به وی داد ولی امیرک به شدت امتناع ورزید و عازم غزنه شد و در آنجا به ریاست دیوان رسائل منصوب گردید. ولی داستانی که مورخ مزبور درباره دفاع دراز مدت ترمذ نقل می‌کند با سخنان خود او دایر بر اینکه امیرک هم در زمان مودود یعنی پیش از سال ۴۴۰ هجری به ریاست دیوان رسائل منصوب شده بوده، تناقض دارد. قبل از آن تاریخ یعنی در سال ۴۳۹ هجری سلجوقیان خوارزم را به تصرف در آوردند و شاه‌ملک به ایران گریخت، و زمانی چند شهر بی‌هق را^۴

۱ - تاریخی که بیسقی نقل کرده نیز مشابه است (شعبان ۴۳۲ هجری) (چاپ مورلی، ۱۸۶۷، <چاپ غنی - فیاض، ۱۹۹۰، >). همچنین در تألیف ابن‌الثیر (چاپ تورنبرگ، IX، ۳۳۴)، مولر (Müller, «Der Islam», Bd II, S. 77) اشتباهاً سال ۴۳۴ هجری نوشته.

۲ - ابن‌الثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۳۳۴.

۳ - تاریخ بیسقی، نسخه خطی موزه بریتانیا، ورق‌های a ۷۰ - b ۶۹.

۴ - همانجا، ورق‌های a ۲۹ - b ۲۸، شاه‌ملک در اینجا بنام ابوالفوارس شاه ملک البرانی و به لقب «شاه ملک خوارزمشاه حسام‌الدوله و نظام‌الملک» خوانده شده است.

در دست داشت. سرانجام در مکران اسیر شد و در اسارت جان سپرد.^۱
 افتادن بلخ بطور قطع به دست سلجوقیان، و بالتبجیه قطع رابطه کامل
 غزنویان با ماوراءالنهر فقط در سال ۴۵۱ هجری (۱۰۵۹ میلادی)، طبق قراردادى
 که میان داود و سلطان غزنوی ابراهیم بسته شد، عملی گشت.^۲
 در آن مدت دوری قنین ابراهیم حکومت و قدرت خویش را در
 ماوراءالنهر استوار ساخت و دولتی مستقل ایجاد کرد. از سکه‌ها چنین برمی-
 آید که وی در سال ۴۳۳ هجری / ۱۰۴۱-۴۲ میلادی^۳ بخارا را در تصرف
 داشته و شاید هم به سمت تابع و دست نشانده جغراخان در آن شهر مستقر بوده
 است. در سکه‌ای که به سال ۴۳۸ هجری / ۱۰۴۶-۴۷ میلادی^۴ محتملاً در
 سمرقند ضرب شده بوده^۵ لقب کامل ابراهیم «عمادالدوله و تاج‌الملک سیف
 خلیفه‌الله طمغاج خان ابراهیم» ذکر شده است.^۶ لقب طمغاج خان^۷ که ابراهیم
 برخود نهاده و پیش از وی جغراخان نیز بدان ملقب بوده - تقلیدی بوده از

۱ - بی‌هقی، چاپ مورلی، ۸۶۸-۸۶۷، <چاپ غنی - فیاض، ۶۹۱>،
 ابن‌اثیر، چاپ تودنبرگ، IX، ۳۴۶.

۲ - Müller، «Der Islam»، Bd II، S. 77 رجوع شود نیز به جوزجانی،
 ترجمه رادولفی، I، ۴۰۳، ۱۳۲، <چاپ ناسالو - لیس، ۲۰>.

۳ - مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۵۶.

۴ - همانجا، ۲۶۲.

۵ - عمادالدوله و الخ.

۶ - با املاى «طمغاج» و «طنغاج» نیز دیده شده در نوشته‌های ارخن «طمغاج»
 آمده. درباره معنی این کلمه رجوع شود به، Radloff، «Die alttürkischen Inschriften
 der Mongolei» Lief. III، S. 428، Hirth - «Nachworte»، S. 35.

امپراطوران چین . محتملاً^۱ توجیه این نکته که ابراهیم بعدها لقب « پادشاه مشرق و چین »^۲ و پسرش نصر لقب « سلطان مشرق و چین » را بر خود نهادند^۳ نیز همین است . و حال آنکه طبق اخبار موثق فقط ماوراءالنهر را در تصرف داشتند و بس .

به گفته ابن اثیر^۴ موفقیت های ابراهیم بر اثر جنگهای خانگی قراخانیان ترکستان - که در آن باره جای دیگر سخن گفته شده^۵ - آسان شده بوده . گذشته از آن، هم در زمان یغراخان در سال ۴۳۶ هجری / ۱۰۴۵-۱۰۴۴ میلادی نهضت شیعی در ماوراءالنهر وقوع یافت و به ظن قوی آخرین جنبش از این نوع نبوده . در یفا که درباره آن اطلاعات بسیار مختصری در دست است . این بار نیز مبلغان شیعه مردم را با موفقیت به بیعت با مستنصر خلیفه فاطمی (۴۲۸ تا ۴۸۷ هجری) ترغیب و تحریض کردند . یغراخان نیز چنین وانمود کرد که تعالیم ایشان را می پذیرد ولی مقصود وی فقط این بود که اعتماد کاذبی نسبت به خویشان در نهاد آنها برانگیزد . و هنگامی که ایشان هیچ بیمی از خطر نداشتند به تعقیب و ضرب و شتم شیعیان بخارا دست یازید و فرامین مربوطه به دیگر شهرها نیز ارسال داشت^۶.

در تاریخ ماوراءالنهر ، دوران قراخانیان ، یعنی عهد نخستین دودمان ترك که مستقیماً در سراسر آن سرزمین حکم می رانده ، مسلماً واجد اهمیت

۱ - ماركوف ، « فهرست تملکات » ، ص ۲۶۳ و بعد .

۲ - همانجا ، ص ۲۶۸ و بعد .

۳ - چاپ تودنبرگ ، IX ، ۲۱۱ .

۴ - بارتولد ، « تاریخ مختصر هفت آب » ، ص ۹۸ .

۵ - ابن اثیر ، چاپ تودنبرگ ، IX ، ۳۵۸ .

عظیمی است . درینا که اخبار مربوط به آن عهد ، که در دست است ، کوتاه و مختصر می باشد و بدین سبب نمی توانیم دیگر گوییهائی را که در نظامات عهد سامانیان پدید آورده بودند تعقیب کنیم و معلوم سازیم وضعی که مغولان در آن سرزمین یافتند چگونه ایجاد شده بوده . در باره تغییراتی که سلجوقیان در ایران داده بودند اندکی بیشتر اطلاع داریم . اوضاع و احوال متشابه (یعنی تسخیر سرزمینی که سازمان سیاسی اسلامی مشرق در آن حکمفرما بوده ، توسط صحرائشینان ترك) تاحد زیادی ، می بایست عواقب و نتایج همانندی بیار آورد . گذشته از این ، تأسیس امپراطوری سلجوقی برای ماوراءالنهر نیز واجدا اهمیت بوده ، زیرا که خوارزم و خوارزمشاهان نیز جزء امپراطوری مزبور بودند و ایشان که در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) ماوراءالنهر را بزیر فرمان در آوردند در آغاز ولایت دست نشانده سلجوقیان شمرده می شدند . بدین سبب مختصراً به ذکر ویژگیهائی که سلجوقیان را از اسلاف ایشان ممتاز می داشته می پردازیم .

دیربازی است که خصایل شخصی نخستین سلاطین سلجوقی ، یعنی طغرل و الب ارسلان و مملک شاه آنچنانکه باید و شاید ارزیابی شده است . حتی آ. موللر که بطور اعم نسبت به ترکان نظری فوق العاده تحقیر آمیز دارد^۱ ، حق فرمانروایان مزبور و به ویژه دو نفر آخری را کاملاً ادا کرده است^۲ . حتی در قرون وسطی نیز به تضادی که میان خو و سیرت قوم ترك و سلاطین آن قوم وجود داشته توجه شده بوده و این خود از سخنان جالب توجه ادیبی درباره

1 - Müller, «Der Islam», Bd II, S. 22

۲ - همانجا ، S. 95

۳ - ترجمه ژوبر ، I ، ۴۹۸ .

ترکان پیداست . وی می گوید : « امیران ایشان جنگجو و عاقبت اندیش و استوار و عادل بوده و به صفات حمیده ممتازند . ولی مردم ترك بیرحم و وحشی و خشن و نادان می باشند » . با در نظر گرفتن درجه فرهنگ و تمدن ترکان آن زمان و خصوصیات زندگی ایشان ، جلس زده می شود که در این مورد همان علل و اسباب روانی که موجب اختلاف فاحش میان حالت روحی توده مردم و حالت روحی فرد در سن نوباوگی می گردد ، مؤثر بوده است . گذشته از این مفاهیم اخلاقی صحرائنشینان پیش از مفاهیم اخلاقی اقوام متمدن و با فرهنگ تابع دین بوده است . طبیعی است که نخستین سلجوقیان و قراخانیان از محمود و مسعود مسلمان تر بوده اند ، هم چنان که ولادیمیر مقدس از امپراطوران بیزنطیه مسیحی تر بوده . در نظر قراخانیان دین فقط آلت حفظ حاکمیت ایشان نبوده و قواعد دین برای سلاطین نیز واجب الاجرا بوده و ایشان ، چنانکه پیشتر دیدیم (رجوع شود به حدود صفحه ۶۰۰) از نوشیدن شراب امتناع می ورزیدند . به احتمال قوی بعضی از فرمانفرمایان مزبور ، در تحت تأثیر دین ، صادقانه میل داشتند آرمان سلطان عادل را عملی سازند و پادشاهی دادگستر باشند .

پیشوای قوم صحرائنشین که از لحاظ وضع ظاهر و پوشاک^۱ به زحمت از لشکریان خویش مشخص و در همه رنجهای ایشان شریک بوده^۲ نمیتوانست

۱ - لباس طغرل هنگام ورود به نیشابور (۴۲۹ هجری) مفصلاً در تاریخ بیهقی شرح داده شده (چاپ مورلی ، ۶۹۱ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۵۵۳ >) . وی « قباى ملحم » (رجوع شود به ماقبل صفحه ۵۰۶) و عصابة تـوزى (منسوج تـوزى منسوب به شهر کوچکى در فارس بنام توز ، بسیار مشهور بوده ، رجوع شود به مقلسى ، ص ۴۳۵) و موزه نمیدین داشت ، « و او کماني بزه کرده داشت در بازو افکنده و سه چوبه تیر در میان زده » .

۲ - به هنگام عقب نشینی ترکمان طغرل چند روز موزه و زره از خود دور نکرد (بیهقی ، چاپ مورلی ، ۷۶۰ ؛ < چاپ غنی - فیاض ، ۶۰۰ >) .

به صورت سلطان مستبدی همچون محمود و یا مسعود در آید . شایسته توجه بسیار است که شغل منفور صاحب حرس (رجوع شود به ماقبل ص ۴۸۸-۴۹۰) در زمان سلجوقیان بالکل فاقد اهمیت گردید^۱ . مقام صاحب خبر نیز بلا متصدی ماند . دستگاه جاسوسی حسن اخلاقی و حشیان را جریحه دار می- ساخت . نظام الملک^۲ که طرفدار دستگاه مزبور بوده ، پاسخ البارسلان را به این پرسش که چرا کسی را به مقام صاحب خبر منصوب نمی کند به شرح زیر نقل کرده : « چون من صاحب خبری نصب کنم آنک مرا دوست دل و یگانه باشد با اعتماد و دوستداری و یگانگی خویش صاحب خبر را رزنی نهد و او را رشوتی ندهد و آنک مخالف و دشمن من بود با او دوستی گیرد و او را مال بخشد . چون چنین باشد ناچار صاحب خبر همیشه از دوستان بسمع ما خبر بد رساند و از دشمنان خبر نیک و سخن نیک و بد همچو تیر باشد ، چون تیر بیاندازی آخر یک تیر بر نشانه آید ، دل ما هر روز بردوست گران تر می- شود و بردشمن خوشتر ، پس باندک روزگار دوست دورتر می شود و دشمن نزدیک تر ، تا جای دوست دشمن بگیرد آنک از آن خلل تولد کند : کس در نتوان یافت » . منکر نتوان شد که از این سخنان نه تنها اعتمادی شریفانه به آدمیان می تراود بلکه گواه بر عقل سلیم شخصی است که هنوز تمدن فاسدش نکرده . دستگاه جاسوسی یک نقص دیگر هم داشت ، به این معنی که ممکن بود علیه سلطان بکار رود . مثلاً اگر محمود جاسوسانی بر پسر خویش مسعود گماشته بود (رجوع شود به صفحه ۶۱۹) ، مسعود نیز در دفترخانه پدر جاسوسانی داشته^۳ . از دیگر سو نظام الملک که شغل صاحب خبر را یکی

۱ - نظام الملک ، چاپ شفر ، متن ، ۱۲۲ ، ترجمه ۱۷۹ .

۲ - همانجا ، متن ، ۶۵ ، ترجمه ۹۹ .

۳ - بیهقی ، چاپ هورلی ، ۱۶۵-۱۱۶۴ > چاپ غنی- فیاض ، ۱۴۶-۱۴۵ < .

از «قواعد» نظام دولت و ملک می‌شمارد حق دارد. زیرا که حنف دستگاه جاسوسی، بدون آنکه به جای آن نظارت مؤثر و واقعی برقرار شود، ممکن بود فقط خودکامی و بی بند و باری شاهزادگان و والیان را شدیدتر و افزون سازد.

نظر ایرانیان دربارهٔ سلطنت مطلقه - یعنی پادشاهی واحد که آمر و ناهی مطلق در امور ملک و دولت باشد - نیز برای صحرائنشینان بیگانه بود و از لحاظ ایشان امپراطوری ملک همهٔ خاندان‌خان بوده است. این حقیقت که در آغاز کار سلجوقیان در آن واحد در برخی از بلاد خراسان بنام طغرل خطبه خوانده می‌شده و در بعضی شهرهای دیگر بنام برادر او داود^۱، خود نشان می‌دهد که سلجوقیان در بدو امر تاجه حد با فکر وجود سلطان واحد و مطلق بیگانه بوده‌اند. اساس فئودالی و جنگهای خانگینی که مولود اجتناب ناپذیر آن اساس بوده در دولت سلجوقیان و قراخانیان بسط و توسعهٔ فراوان یافت. روش اقطاع لشکری یعنی حصه‌هائی از زمین که در عوض مواجب و یا بخشی از آن به لشکریان داده می‌شده نیز از لحاظ منافع اهالی زیان بخش بوده^۲. این اساس یعنی اقطاع در بخش شرقی جهان اسلام فقط پس از فتوحات ترکان بسط و توسعهٔ وافر یافت. در گذشته نیز گاه به پاداش لشکریانی که خدمات نمایانی کرده بودند زمین داده می‌شده. ولی این گونه موارد به حدی نادر بوده که نظام الملک می‌گوید گویا پادشاهان پیشین به هیچکس زمین به اقطاع نمی‌دادند و فقط مواجب نقدی می‌پرداختند. این ترتیب هنوز در عهد وی در قلمرو دولت غزنویان مراعات می‌شده^۳. در امپراطوری سلجوقیان دادن اقطاع عملی

۱ - ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۳۲۸-۳۲۷.

2 - Kremer, «Culturgeschichte», Bd I, S. 251 sq. 285

۳ - رجوع شود به (ماقبل ص ۵۱۱ حاشیه ۲).

عادی و مرسوم بوده ولی این پدیده منجر به برقراری حقوق تقید روستائیان به زمین نگشت. نظام الملك^۱ به دارندگان اقطاع یادآور می شود «که ایشان را بر رعایا جز آن نیست از فرمان که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو و چون آن بستند بتن و سال وزن و فرزند ایمن باشند». محتملاً علت کاهش اهمیت شغل وکیل را باید دادن اقطاع دانست. زیرا نتیجه تقسیم اقطاع همانا تقلیل اراضی دولتی بوده است.^۲

از اغتشاشاتی که بر اثر روش فتودالی و محتملاً در نتیجه بسط اقطاع داری پدید آمده بوده، مسلماً بیشتر طبقه زمین دار زیان می دیده و بطوریکه حقایق واقع نشان می دهند میزان این زیان در ماوراءالنهر بیش از خراسان بوده. دیدیم که (به صفحه ۵۴۷ و بعد رجوع شود) که دهقانان ماوراءالنهر تا حدی مسبب سقوط دودمان سامانیان بوده اند. بالطبع در آغاز فرمانروایی دودمان تازه اهمیت دهقانان افزایش یافت و این خود از سکه هائی که بنام دهقان ایلاق ضرب می شده پیداست.^۳ در داستان لشکرکشی و پیکار سال ۱۰۰۷-۱۰۰۸ میلادی (۲۲ ربیع الثانی ۳۹۸ هجری) نیز، چنان که پیشتر گفتیم (رجوع شود بهص ۸۱-۵۸۰) از «دهاقین ماوراءالنهر» علیحده سخن رفته است. ولی در داستانهای فتوحات مغولان دیگر خبری از اهمیت طبقه مزبور در ماوراءالنهر نیست و حال آنکه در خراسان از زمین دارانی که در قصرها و قلاع اجدادی خویش زندگی می کرده اند سخن رفته است. مغولان به رسم همیشگی خویش ساکنان

۱ - چاپ شفر، متن ۲۸، ترجمه، ۴۰.

۲ - همانجا، متن، ۱۸۱، ترجمه، ۱۲۱.

۳ - Dorn, «über die Münzer», S. 715, مارکوف، «فهرست تملکات».

روستا را گرد آورده به کار محاصره شهرها و قلاع می گماشتند و در این باره احکام مربوطه را بنام زمین داران صادر می نمودند^۱. لقب دهقان به ترکانی که زمین به اقطاع دریافت می داشتند منتقل می شده و لااقل در خراسان چنین بوده. چون در سال ۴۲۲ هجری شهرهای دهستان و نسا و فراوه به سلجوقیان (طغرل و داود و عم ایشان چینگو، یا یبغو) اختصاص داده شد، هر سه تن به لقب دهقان ملقب گردیدند و هدایائی که شایسته و بایسته مقام «والی» بوده دریافت داشتند، که عبارت بود از «کلاه دوشاخ و لوا و جامه دوخته برسم ما (ایرانیان) و اسب و اسنام و کمر بزرهم برسم ترکان و جامه های نابریده از هردستی هریکی را سی تا»^۲. محتملاً انحطاط طبقه زمین دار در ماوراءالنهر در نتیجه کاهش فوق العاده اراضی ملکی بوده و مترجم تألیف نیرسخی به این نکته اشاره کرده است^۳. در زمان وی زمینی که در روزگار سامانیان به جفتی ۴۰۰۰ درهم فروخته می شده کس به رایگان نمی خواسته. و اگر هم خریداری پیدا می شده، مع هذا زمین به حالت غیر مزروع باقی می مانده «به سبب بی رحمی (امیران) و ظلم به رعایا».

آرمان و غایت مقصود دولت مداری یعنی وجود سلطان مقتدر و مستبد که در سرزمینهای گشوده شده حکمفرما باشد بالطبع نمی توانست در فاتحان بی اثر بماند. گرایشهای مستبدانه امیران هم ایلان ایشانرا از آنان دور می کرد

۱ - نسوی، «سیرت جلال الدین»، متن ۵۳، ترجمه ۹۱-۹۰، ترجمه نسون

صحیح تر است (d'Ohsson, «Histoire des Mongols», t. I, p. 278)

۲ - بیهقی، چاپ مورلی، ۱۶۱۱، «چاپ ثنی - فیش»، ۴۹۲ <

۳ - چاپ شفر، ۲۹-۳۰. البته مؤلف از بهای زمین در بخارا سخن می گوید

ولی به احتمال قوی وضع در روستاها نیز چنین بوده.

واز دیگر سو به نمایندگان دستگاه اداری و مأموران عالیمقام ایرانی نزدیکشان می نمود . سلجوقیان قادر نبودند کاملاً^۱ خویشان را همانند سامانیان و غزنویان سازند ، زیرا که تا پایان کار خود از هر گونه دانش و تعلیمی بیگانه بودند . خبر موثقی در دست است^۲ که حتی آخرین سلطان مقتدر سلجوقی یعنی سنجر سواد خواندن و نوشتن نداشت . دلیلی نیست که بگوئیم اسلاف وی با سوادتر از او بوده اند . گرچه پدرش ملکشاه واجد فرهنگ بیشتری معرفی می شود . بدیهی است که سلطان بی سواد نمی توانسته مراقب دستگاه اداری متصرفات وسیع خویش باشد و این وظیفه منحصرأ بر عهده وزیر بوده . بدین سبب در عهد سلجوقیان وزیران به درجه ای از اقتدار رسیدند که پیشتر بی سابقه بوده . نظام الملك کاملاً^۳ حق داشت که خود را با سلطان خویش شریک در حکومت بخواند . در عین حال در چنین شرایطی مداخله سلطان و دربار او در امور حکومت انعکاس نکبت بار خاصی در جریان امور می داشت . لاجرم نظام الملك^۴ می کوشید تا حتی المقدور احکام کتبی از درگاه کمتر صادر شود ، زیرا که « هر چه بسیار شود حرمتش برود » . فرامین شفاهی سلطان خطرناکتر بوده . به عقیده نظام الملك^۴ ، می باید قاعده بر این قرار گیرد که این گونه فرامین از طرف شخصی واحد به دیوان یا خزانه ابلاغ گردد و آن شخص حق نداشته باشد این مهم را به دیگری محول کند . دیوان باید پس از دریافت فرمان گزارشی در آن باره تنظیم کند . و فقط بعد از آن که

۱- «متون» ، ص ۳۸ (ازسندی سیاسی که بنام شخص سنجر نوشته شد).

۲- ابن اثیر ، چاپ تورنبرگ ، ۱۳۸۰ ، X .

۳- چاپ شفر ، متن ، ۱۶۶ ، ترجمه ۱۰۰-۹۹ .

۴- همانجا ، متن ، ۱۸۱ ، در ترجمه (۱۲۰) برعکس گفته شده .

سلطان گزارش را استماع فرمود فرمان بموقع اجرا در آید. جای سخن نیست، که این ترتیب - ترتیبی که با ماهیت حکومت مستبدانه قابل گنجایش نبوده - هرگز در عمل بکار بسته نشد و تقویت مفرط قدرت وزیر فقط موجب برخورد - هائی میان او و سلطان می گردیده .

پیچ در پیچ ترین مسئله ای که دستگاه اداری می بایست حل کند همانا موضوع سرنوشت فساتحان نسرک بوده که باتفاق سلطان وارد کشور شده بودند و به هیچ وجه نمی خواستند به زندگسی اسکان یافته تن در دهند و تابع همان حکومتی باشند که باقی مردم بوده اند . نمایندگان دستگاه اداری ایرانی بالطبع مایل بودند دستجات صحرائشیان را جزء « حشم » بشمار آورند و ایشان را تابع سازمان و نظامانی که در زمان سلاطین پیشین برای حشم مرکب از بندگان زر خرید و ترکمنان وجود داشته سازند . از این جهت عقیده نظام الملک^۱ درباره ترکمنان شایان توجه است. دستجات متعدد ایشان همیشه منبع اغتشاش و بی نظمی بوده اند ولی اتخاذ اقدامات شدید علیه آنان نیز روا نبوده ، زیرا که با دودمان حکمروا خویشی داشتند و در گذشته بدان خدمت کرده بودند و « رنجه کشیده » . « از فرزندان ایشان مردی هزارا نام باید نبشت و بر سیرت غلامان سرا ایشان را می باید داشت که چون پیوسته در خدمت مشغول باشند آداب سلیم و خلعت بیاموزند و با مردم قرار گیرند و دل بنهند و چو غلامان خدمت کنند و آن نفرت که در طبع ایشان (به دودمان حاکم) حاصل شده است بر خیزد و هر وقت که حاجت آید پنج هزار و ده هزار بخدمتی که نامزد شوند بر نشینند بترتیب غلامان و ساز ایشان، تا از این دولت بی نصیب نباشند و ملک را محمدرت حاصل آید و ایشان خشنود باشند » . البته تبدیل

فرزندان «دشت و صحرا» به «غلامان درباری» کاری چندان آسان نبوده . و وفق دادن منافع مردم اسکان یافته با منافع فاتحان - فاتحانی که نمی خواستند از زندگی صحرائنشینی و خانه بدوشی دست بکشند - امری بس دشوار تر بوده است . به میزانی که سلاطین ترك یعنی خوانین پیشین آن قوم بشکل شاهان مستبد ایرانی درمی آمدند ، مصادمات اجتناب ناپذیری که میان کشاورزان و صحرائنشینان وقوع می یافته ، به وجهی روزافزون ، به نفع کشاورزان پایان می پذیرفته و صحرائنشینان ناگزیر بودند اسکان یافته متمکن شوند و یا در سرزمینی که فتح کرده بودند در فقر و مسکنت بسر برند .

در این شرایط نيك درك توان کرد که حصول کمال مقصود نظام الملک تا چه حد دشوار بوده و کوچک ترین علائم ضعفی که در نظامات دولتی پدید می آمده چه خطراتی را در برداشته . در نظر نظام الملک نیرو گرفتن اسماعیلیان بدین در زمان سلطنت ملک شاه به ویژه خطرناک بوده است^۱ . نفوذ زنان نیز^۲ خطری شمرده می شده زیرا که زنان در میان صحرائنشینان موقعی غیر از زنان اقوام اسکان یافته داشتند . افراد کارمندان دولت که بدون شغل مانده بودند نیز ممکن بود مایه اغتشاش گردند . بدین سبب می بایست مراقبت شود که يك نفر تصدی دو یا چند شغل را به عهده نداشته باشد زیرا که در اینصورت عده افراد شاغل مقامات کاهش می یافت^۳ . در نظر نظام الملک^۴ طرح تقلیل مخارج نظامی که در اواخر سلطنت ملک شاه پدید آمده بود خطرناک تر بوده . یکی از

۱ - همانجا ، متن ۱۶۵ - ۱۶۴ ، ترجمه ۲۴۴ - ۲۴۲ .

۲ - همانجا ، متن ۱۵۶ و بعد ، ترجمه ۲۳۱ و بعد .

۳ - رجوع شود به ماقبل ص ۱۳-۵۱۲ .

۴ - چاپ شفر ، متن ، ۱۴۴ ، ترجمه ، ۲۱۳ .

نزدیکان سلطان وی را قانع ساخته بود که چون صلح در همه جا برقرار شده نیازی به نگهداری ۴۰۰۰۰ تن لشکری بطور دائم و پرداخت مواجب ایشان وجود ندارد و می‌توان عده لشکر را به هفتاد هزار تقلیل داد.^۱ در اینصورت دودمان سلجوقیان ۳۳۰۰۰ نفر دشمن مسلح دست و پا می‌کرد. اما در نظر نظام‌الملک بهتر آن بود که شمار لشکر را تا ۷۰۰۰۰ افزایش دهند و آسیای شرقی و افریقا و یونان را به زیر فرمان در آورده مطیع سازند. نظام‌الملک^۲ دریغ می‌خورد که چرا ملک شاه به منظور صرفه جوئی، برخلاف اسلاف خویش، مجالس ضیافت و بزم‌های سترگه برای لشکر ترتیب نمی‌دهد.^۳ در نظر صحرائنشینان همه اقوام و ملل گشاد دسئی و کرامت برترین صفت نیک سلاطین و قهرمانان می‌باشد. وزیر از بزمهائی که طغرل ترتیب داده بوده یاد می‌کند و به اهمیت وافر این گونه ضیافتها در دولت قراخانیان اشاره می‌نماید و از یأس و سرخوردگی ساکنان ماوراءالنهر سخن می‌گوید که چون ملکشاه به هنگام لشکرکشی به آن سرزمین ایشانرا ضیافت نکرد، چگونه دل آزرده گشتند.

در دولت قراخانیان شاهد پدیده دیگری می‌باشیم که ظاهرآ در دولت سلجوقیان حایز چندان اهمیتی نبوده و آن مبارزه میان مقامات غیر روحانی دولت و روحانیان بوده است. در زیر از چند واقعه که حاکی از شدت و حدت

۱ - به گفته راوندی (چاپ اقبال ، ۱۳۲ - ۱۳۱) عده سوارانی که جزء نگهبانان شخصی سلطان بوده‌اند، در زمان ملک شاه فقط ۴۶۰۰۰ بوده .

۲ - چاپ شفر ، متن ، ۱۱۵ ، ترجمه ، ۱۶۹ - ۱۶۸ .

۳ - در باره بزمها و ضیافتهای آنها ارسالان ، رجوع شود به پنداری، چاپ هائوسما ، ۴۷ .

این مبارزه است سخن خواهیم گفت . در یفا که منابع ما علل این تصادمات را معلوم نمی کنند . نخستین خانات ترک، چنانکه پیشتر مشهود افتاد، واقعاً پرهیزگار بودند و ضمناً البته ، شیوخ و دیگر زهاد را بیش از علمای رسمی دین مورد احترام قرار می دادند . در ایران یکی از این شیوخ متنفذ ابوسعید مهنوی معروف بسود که ، اگر به سخن نویسنده تذکره حیات وی اعتمادی باشد^۱، سلجوقیان در آغاز مبارزه خویش علیه غزنویان بهزیارت او آمدند، از یکی از داستانهای عوفی^۲ چنین نتیجه توان گرفت که شیخ ابوسعید بعدها زندگی زاهدانه ای نداشته بلکه برعکس «همچون سلطانی» روزگار می گذرانده است . وی از این رهگذر در نقطه مخالف شیخ دیگر، یعنی ابوالحسن خرقانی قرار داده شده است . ولی شیخ ابوالحسن خرقانی زهد خویش را به چیزی نشمرده و اعتراف می کرد که امر خدا را هم در لباس زنده و هم در رخوت فاخر می توان انجام داد . شیخ ابوسعید نیز نسبت به نمایندگان علم مثبت همین روش مدارا و تحمل را سرعی می داشت . به گفته حمدالله مستوفی قزوینی^۳ شیخ گفتگویی با ابن سینا داشته و پس از آن گفته «آن چه من می بینم او میداند» و فیلسوف نیز درباره شیخ گفت: «آنچه من می دانم او می بیند» . این نظر شیخ نسبت به حکیمی که آن چنان منفور علمای سنتی و «مذاهب حق» بوده^۴ واقعاً شایسته توجه است . شیخانی که قراخانیان با ایشان تماس داشتند، ظاهراً این

۱ - ابن المنور ، چاپ ژوکوسکی ، ۲۰۶ .

۲ - «متون» ، ۹۷ ، ابن المنور ، چاپ ژوکوسکی ، ۱۸۸ .

۳ - «متون» ، ص ۱۵۳ (از «تاریخ گزیده» در چاپ براون نیست) .

رجوع شود به ابن المنور ، چاپ ژوکوسکی ، ۲۵۲ .

۴ - ابن الیر ، چاپ تورنیرگ ، IX ، ۳۱۰ .

چنین مسالمت‌جو بوده‌اند .

بنا به گفتهٔ ابن‌اثیر^۱، طمغاج خان ابراهیم بسیار پرهیزگار بود . حتی نصر پلر وی زاهدی گوشه‌گیر بوده است^۲. شخص طمغاج خان هرگز بدون اینکه از ققیهان استفتا کند پول نمی‌گرفت (یعنی مالیاتهای جدید وضع نمی‌کرد) .

احترام وی به روحانیان به حدی بود که چون داعی ابوشجاع علوی روزی به وی گفت: «تو شایستهٔ پادشاهی نیستی» ، خان در کاخ خویش را بست و تصمیم گرفت از تخت و تاج امتناع کند. مع‌هذا مردم وی را قانع کردند که داعی خطا کرده و توجهاتی که خان به رعایا دارد خود سخنان وی را رد می‌کند .

در داستانهای عوفی طمغاج خان « بزرگ »^۳ همچون سلطانی عادل و کامل معرفی شده است . داستانهای مزبور از جنبهٔ لطیفه‌گوئی و افسانه پردازی خالی نیست، ولی از روی آن می‌توان نظر خلاق را نسبت به سلطنت طمغاج خان که به هر تقدیر امیری برجسته بوده درك کرد. عوفی^۴ احکام کتبی خان را نیز نقل می‌کند. بنا براین قراخانیان ، ظاهراً از سلجوقیان با سوادتر و تحصیل کرده‌تر بودند و این خود طبیعی است ، زیرا که در ترکستان شرقی ، بی‌شك ، تحت تأثیر تمدن چین – لااقل از طریق تمدن اویغوری – قرار گرفته بودند. در

۱ – همانجا ، ۲۱۲ – ۲۱۱ .

۲ – رجوع شود به داستانهای طنزآمیز جمال قرشی ، در بارهٔ نصر (دمتون) ،

ص ۱۳۵ – ۱۳۳) .

۳ – همانجا ، ص ۸۷ – ۸۴ .

۴ – همانجا ، ص ۸۷ .

منظومه « کوفاد موبیلمیک » که در سال ۱۰۶۹ میلادی (۴۶۲ هجری) توسط یکی از اهالی بلاساغون نوشته شده به برخی از اصطلاحات و کلمات فرهنگی ترکی برمی خوریم (مثلاً کلمه « بیتکچی » بمعنی « کاتب »، « کارمند دولت ») که در عهد مغول نیز بکار می رفته و بی شک، قراخانیان و مغولان از اویغوران اخذ کرده بوده اند.

طغاج خان ابراهیم نخست به استقرار نظم و امنیت کامل در قلمرو دولت خویش توجه کرد. هرگونه تجاوز به حقوق مالکیت اشخاص بیرحمانه مجازات می شد. روزی راهزنان بردروازه قلعه سمرقند نوشتند که « ما همچون پیازیم - هر قدر سرما را بزنند بیشتر می روئیم ». خان فرمود تا زیر این کلمات چنین نویسند: « من اینجا همچون باغبانم و هر قدر شما بروئید من هم شما را از بیخ می کنم ». روزی وی به یکی از نزدیکان خویش چنین گفت: « دیری است که من شمشیر غضب از نیام انتقام برون کشیده دلیران و جوانان زیبا را می کشم، و اکنون به چنین کسان نیازمندم، زیرا اطلاع یافته ام که ساکنان دو شهر نیت طغیان در دل می پروراند و می خواهند آشکارا علم عصیان برافرازد. اکنون مرا مردان عمل لازم است و به ارزش ایشان واقف شده ام. تو باید یکی از سران دستجاتی را که زمانی به راهزنی مشغول بوده اند برای من پیدا کنی تا من تفقدش کنم و او مردان کار را برای من گرد آورد. یکی از سران دزدان و راهزنان که در زمان حکومت خان اظهار پشیمانی کرده بود و باتفاق چهار پسرش با کدیمین اعاشه می نموده وجود داشت و وی را به نزد خان آوردند و

۱ - در اصل کوکر (؟) و بتک. نام اولی بالکل نامعلوم است. دومی شاید همان

قریه بتک باشد (رجوع شود به ماقبل، ص ۲۰۴-۲۰۳).

خان او را به سمت جاندار [دژخیم] خویش منصوب کرد^۱ و خلعتهای فاخر به او و فرزندانش عطا نمود. وی به فرمان سلطان دسته‌ای سیصد نفری از کسانی که سرگرم دزدی و راهزنی بودند گرد آورد. سلطان آنان را به خدمت خویش پذیرفت و فرمود تا ایشان را هم به خلعت‌ها سرفراز کنند. آنان را يك يك بنوبت وارد اطاقی که خلعت‌ها در آن نگهداری می‌شده می‌کردند و از آنجا به اطاق دیگری داخل می‌نمودند و فرو می‌گرفتند. با رئیس دسته و فرزندان وی نیز چنین کردند و زان پس همه به سیاست رسیدند. چنین شدت عمل و سخت‌گیری تا آن زمان در سرقند کس ندیده بوده. و دزدان و راهزنان را چنان وحشتی فراگرفت که زان پس در ملك درهمی هم مفقود نشد. از جزئیات این داستان حدس زده می‌شود که اقدامات مزبور علیه طبقه‌ای از مردم بوده - که از میان ایشان به عهدی دیگر، آنانکه اصطلاحاً «غازیان» نامیده می‌شدند، برخاسته بودند.

خان از منافع مردم زحمت کش نه تنها در مقابل ناقضان علنی حقوق مالکیت؛ بلکه علیه بازرگانان و سوداگران حریص نیز دفاع می‌کرده. روزی قصابان شکایت نزد وی بردند که بهای گوشت فوق العاده اندک است و درآمد ایشان از آن رهگنر ناچیز. و تمنی کردند که بها افزوده گردد و در عوض ۱۰۰۰ دینار به خزانه پردازند. خان رضا داد و قصابان نقداً پرداخته، بهای گوشت را افزودند. آنگاه خان فرمود اعلام کنند که ساکنان حق خرید گوشت ندارند و هر کس بخرد به سیاست اعدام خواهد رسید. قصابان زیان فراوان دیدند. و در هر کوی پنج شش کس گوسفندی را خریده می‌کشتند و میان خود تقسیم

۱ - کلمه «جاندار» تاحدی فراوان دیده می‌شود و ظاهراً به معنی «صاحب

حرس» استعمال می‌شود (رجوع شود به ما قبل، ص ۹۰ - ۴۸۹).

می کردند . کار به آنجا کشید که قصابان ناگزیر باری دیگر مبلغی نقد پرداختند تا بهای پیشین برقرار شود . در این باره خان گفت : «اگر من همه رعایای خود را به ۱۰۰۰ دینار می فروختم نه نیکو می بود» [مناسفانه مؤلف منبع این سخنان را یاد نکرده تا از اصل متن نقل شود و بالضروره از ترجمه او مجدداً ترجمه شد - مترجم] .

معلوم نیست که علت برخورد و منازعه این خان زهد پیشه با روحانیان و اعدام یکی از شیوخ بنام امام ابوالقاسم سمرقندی فرمانوی چه بوده است^۱. درباره زندگی امام مذکور چیزی جز داستان به لطیفه آمیخته ای که در «کتاب ملازاده آمده (به ما قبل ص ۲۷۶ رجوع شود) چیزی نمی دانیم و آن داستان هم از قول ابوالقاسم منقول است^۲. امام به هنگام حج در کوه حره - درغار پیامبر دعا کرد و از خداوند خواست که دولتش دهد. آنگاه صدائی به گوشش رسید که : «دولتی که مابه آدمیان عطا می کنیم به سه صورت است : نخست پیامبری، دودیکر شهادت و سه دیگر فقر. باب پیامبری اکنون مسدود است. تو اکنون شهادت را

۱ - وی را نباید با شخصی که همین نام داشته و در عهد سامانیان می زیسته است اشتباه کرد (متون ، ص ۵۰ <نسخی> ؛ ژوکوسکی ، «در تاریخ ادبیات فارسی» ، ص ۵) . يك ابوالقاسم سمرقندی سومین نیز وجود داشته که همانا امام ناصرالدین باشد که از سمرقند در سال ۵۳۶ هجری به بلخ وارد شد و مؤلف کتاب «بحر الاسرار فی مناقب الاخیار» که در حدود سال ۴۳۲ هجری (۱۰۴۰ میلادی) در بخارا نوشته شده از او پیاد می کند .

طبق فهرست جدید India office Library nr 575 و طبق فهرست قدیم شماره ۱۴۹۶ ، ورقهای b ۳۳۰ - b ۳۲۹ ؛ مؤلف وصف مشروحی از بلخ می کند .

۲ - «متون» ، ص ۱۷۰ .

برمی‌گزینی یا فقرا^۱. امام شهادت را برگزیده گفت: «می‌دانستم که برای کشیدن بارشهادت باید سیرتی همچون سیرت محمد رسول‌الله داشتن». اگر سخنان عوفی را درست شمیریم و باور کنیم^۲ سیاست امام تنفرمردم را علیه خان برانگیخت. ولی داستانی که پیشتر از ابن‌اکبر نقل کردیم بیشتر حاکی از آن است که به هنگام برخورد خان با روحانیان، مردم جانب سلطان را نگاه داشتند.

هم در زمان طغماچ‌خان ابراهیم حملات سلاطین سلجوقی به ماوراءالنهر آغاز گشت. در بخش شرقی امپراطوری سلجوقیان، پس از مرگ داود، پسر او الپ‌ارسلان حکومت می‌کرد و وی در سال ۴۵۷ هجری (۱۰۶۴ میلادی) لشکرکشی دشوار و پرمراتبی به ختل و صفانیان بعمل آورد. پس از آنکه غزنویان بلخ و ترمذ را ازدست دادند، بدیهی است که سرزمینهای مزبور نیز می‌بایست به زیر فرمان سلجوقیان درآیند. امیران و صاحبان آن نواحی قیام کردند و طفیان ایشان را الپ‌ارسلان بدشواری بسیار خاموش کرد. و چون حمله به قلاع کوهستانی صعب‌الوصول آغازگشت الپ‌ارسلان ناچار خود پیش‌افتاد تا دیگران بدو تاسی کنند^۳. در سال بعد ۴۵۸ هجری (۱۰۶۵ میلادی) از خوارزم به جند و صیران [صوران - سنوران] (به گفته میرخوافد در زمستان، رجوع شود به ماقبل ص ۶۲۸). امیران بلاد سر به اطاعت و فرمان نهاد و به امارت ملک خویش باقی و برقرار ماند^۴. پیش از آن تاریخ الپ‌ارسلان به متصرفات طغماچ‌خان ابراهیم دستبردهائی می‌زد و بالتبجه خان در سال ۴۵۳ هجری

۱ - همانجا، ص ۸۵.

۲ - ابن‌اکبر، چاپ تورنبرگ، X، ۲۲.

۳ - همانجا، ۳۳، X، 22، Sachau، «Zur Geschichte».

رسولانی به بغداد گسیل داشت تا از اعمال سلطان سلجوقی به خلیفه اسلام شکایت کند. خلیفه جز اینکه خان را به خلعت و القاب مفتخر کند کاری نتوانست کرد^۱. از مدارك سکه شناسی^۲ چنین برمی آید که خان گذشته از القاب یاد شده (رجوع شود به ص ۶۳۴) به القاب زیر نیز ملقب بوده است: «عز الامة»، «كعب المسلمين» و «مؤيد العدل».

ابراهیم هم در زمان حیات به نفع فرزند خویش شمس الملک از سلطنت امتناع ورزید. وی درنگ شعیث^۳ برادر شمس الملک علیه وی عصبان کرد و تصادمی میان دو برادر در سمرقند وقوع یافت - ولی در بخارا نیز در همان سال درگذشت پدرشان، دو برادر جنگ کردند (سال ۴۶۰ هجری) مبارزه به سود شمس الملک پایان یافت. و در زمان او جنگ با سلاطین سلجوقی تعقیب شد. در پائیز سال ۴۶۵ هجری (۱۰۷۲ میلادی) الپ ارسلان با سپاهی انبوه (۲۰۰۰۰ نفر) به ماوراءالنهر لشکر کشید. این لشکر کشی هم از آغاز متوقف شد زیرا که الپ ارسلان به خنجر کسوتوال قلعه ای که اسیر شده و سلطان ویرا به اعدام محکوم کرده بود - هلاک گشت. در زمستان آن سال شمس الملک ترمذ را گرفت و بالشکریان خویش وارد بلخ شد. ایاز (پسر الپ ارسلان) که صاحب بلخ بود قبل از آن شهر را ترک گفته بود. چون لشکر شمس الملک در طریق بازگشت بود

۱ - ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، IX، ۲۱۲.

۲ - مارگوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۶۵.

۳ - بنا به نوشته سکه ها (همانجا ص ۲۶۸ - ۲۶۷) باید بجای «سیف» «شعیث» خوانده شود و حال آنکه در چاپ اثر فرسخی «سیف» نوشته شده (چاپ شفر، ۴۹). ابن اثیر (چاپ تورنبرگ، IX، ۲۱۲) این شاهزاده را طغان [طوغان] خان می خواند. ظاهراً لقب طغان خان بر یکی از سکه های شعیث دیده می شود.

عده‌ای از مردم بلخ به دستجات ترکان حمله کردند. شمس‌الملک خواست بخاطر این عمل شهر را طعمه آتش سازد ولی بعد به خواهش اهالی از این کار درگذشت و به دریافت غرامت از بازرگانان اکتفا نمود. ایاز روز غره جمادی‌الثانی سال ۴۶۵ هجری (ژانویه ۱۰۷۳ میلادی) به بلخ بازگشت و روز ۶ مارس (آخر زمستان) از آنجا به ترمذ حمله کرد ولی موفقیتی کسب ننمود. و بیشتر لشکریانش در میان امواج رود غرق شدند.^۱ در پایان آن سال و با در آغاز سال بعد [اول ربیع‌الاول ۴۶۵ - ابن‌الحیر] ترمذ که در تحت حکم برادر شمس‌الملک قرار داشت تسلیم ملکشاه شد و سلطان شاهزاده را با تشریفات پذیرفت و با هدایا مرخص کرد. ملکشاه از ترمذ به سمرقند حرکت کرد. شمس‌الملک طلب صلح کرد و به وساطت نظام‌الملک متوسل گشت. سلطان به صلح رضا داد و به خراسان بازگشت.^۲ ابن‌الحیر^۳ از مبارزه شمس‌الملک با پسران قدرخان یوسف یعنی طغرل قراخان و یوسف و بغراخان هارون نیز سخن می‌گوید. مبارزه به آشتی انجامید و قرار شد که خجند سرحد میان متصرفات شمس‌الملک و سرزمین خانات ترکستان باشد. ظاهراً معنی این قرار چنین بوده که شمس‌الملک از فرغانه و بخشی از ماوراءالنهر که آنسوی سیر دریا (سیحون) قرار داشته، صرف نظر کند. و این که در مرغینان و اخسیکت و تونکت شروع به ضرب سکه بنام طغرل قراخان و فرزند او طغرل‌تغین کردند، خود مؤید این نظر است. و حال آن که پیشتر بر سکه‌های اخسیکتی و تونکتی نام ابراهیم و پسرانش ضرب می‌شده.^۴

۱ - ابن‌الحیر، جاب تودنبرگ، X، ۵۳ - ۴۹.

۲ - همانجا، X، ۶۴ - ۶۳.

۳ - همانجا، IX، ۲۱۲.

۴ - مارکوف، د فہرست نملکات، ص ۲۷۲ - ۲۶۳.

شمس الملک مانند پدرش به عدالت مشهور بود. وی کماکان زندگی صحرائنشینی داشت و فقط در فصل زمستان خود و لشکریانش در اطراف بخارا بسر می بردند و ضمناً سخت مراقب بود که افراد لشکری درخیمه های خویش زندگی کنند و مزاحم مردم نشوند. و پس از غروب آفتاب هیچ مرد لشکری جرأت نداشت در حدود شهر باقی بماند.^۱ قراخانیان از ایفای وظایف سلاطین - به رغم شیوه زندگی صحرائنشینی خویش - یعنی «تزئین شهرها با ابنیه مرفیع و زیبا و بنای رباطها بر جاده ها و غیره» (رجوع شود به ماقبل ص ۴۸۷) شانه خالی نمی کردند. مثلاً حتی طمغاج خان ابراهیم در کوی گرجمین یا کرچمن سمرقند (رجوع شود به ماقبل ص ۲۰-۲۱۸) قصری زیبا بنا نهاد تا مانند برج فاروس که از افتخارات اسکندر مقدونی است و طاق کسری که نام خسرو انوشیروان را مخلد ساخته، اخلاف را بیاد شکوه نام خان اندازد.^۲ از ابنیه شمس الملک «رباط ملک» که در سال ۴۷۱ هجری نزدیک قریه خرجنگک ساخته شده بوده شهرت داشت. رباط دیگری توسط شمس الملک در محل آق کتل بر جاده سمرقند به خجند ساخته شد. اخباری در دست است که خان در آن محل مدفون گشته بوده.^۳ ساختمان کاخ شمس آباد (نزدیک بخارا) و بنای تازه مسجد جامع بخارا (رجوع

۱ - «متون»، ص ۸۵ (عوفی).

۲ - همانجا، ص ۸۷. الهی ارسلان معاصر وی نیز در احداث ابنیه همین

انگیره داشته (بناداری، چاپ هائوتسما، ۴۷).

۳ - «متون»، ص ۱۳۲ (جمال قرشی)، ۱۶۸ و ۱۷۲ (کتاب ملازاده).

از «رباط ملک» در «عبدالله نامه» نیز یاد شده است <حافظ تانیش> (نسخه خطی موزه آسیائی ورقهای b ۲۲۰ - ۲۲۰۵). بفاصله یک مرحله در شمال چیزک [دیزک].

شود به ص ۲۵۷ - ۲۵۹) نیز از اوست. مبارزه میان دولت و روحانیان در زمان نمس الملک نیز دوام داشت. هم در آغاز سلطنت وی در سال ۴۶۱ هجری امام ابوجراهم اسماعیل بن ابونصر الصفار در بخارا اعدام شد و بنا به گفته سمعانی سبب محکومیت وی آن بوده که خان را به اجرای اوامر دین تحریض می کرده و از حرام و مناهی بر حذر می داشته^۱.

در سال ۴۷۳ هجری خضر برادر شمس الملک جانشین وی گشت و درباره دوران سلطنت وی تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست. حتی سال مرگ او نیز در هیچ يك از منابع و متون ذکر نشده است. به گفته نظامی عروضی سمرقندی^۲، مؤلف قرن ششم هجری امور ملک در عهد او رونق بسزا داشته. خضر ماوراءالنهر و ترکستان (؟) را متصرف بود. و از سوی خراسان بوسیله پیمانهای استوار خویشان را ایمن و مصون داشته بوده. شخص سلطان به خرد و عدالت ممتاز بوده و از شاعران حمایت می کرده. مؤلف مزبور از رسم سلطان و اعیان دولت ماوراءالنهر که در تالارهای بار سینی های پر از زر و سیم قرار می دادند، سخن می گوید. در تالار خضر خان چهار سینی گذارده میشد که هر يك حاوی ۲۵۰ دینار بوده. يك روز هر چهار سینی نصیب يك شاعر شد. «و از جمله تجمل ملک او یکی آن بود که چون برنشستی بجز دیگر سلاح هفتصد گرز زرین پیش اسب او بیردندی» [از چهار مقاله عروضی سمرقندی].

۱ - «متون» ۱، ص ۶۲ (سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الصفار»، ورق b ۳۵۳، که اشتهاً بجای «قتله» «قبلة» نوشته شده). یکی از روحانیان با نفوذ دوران آن سلطنت واعظ بلخی زین الصالحین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الشومانی معلم شمس الملک بوده («متون» ۱، ص ۶۱، از سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الشومانی»، ورق B ۳۴۱).

۲ - «چهار مقاله» چاپ قزوینی، ۴۶ دبد. ترجمه براون، ۵۲ دبد.

در دوران احمد^۱، پسر وجانشین خضر، دشمنی میان خان و روحانیان منجر به مداخله سلجوقیان گشت. در آغاز سلطنت احمد، وزیر ابونصر بن سلیمان الحماسانی که در زمان خضر قاضی القضاة بود اعدام شد. بنا به گفته سمعانی^۲ رفتار او، همچون سلطان، چندان خوب و شایسته نبوده. به گفته ابن اثیر^۳، خان جوان به اهالی فشار وارد می‌آورد و ایشان را در مضیقه نهاد و ابوطاهر بن علیک فقیه شافعی از طرف مظلومان ملتشاه را به یاری طلبید.

ملکشاه در سال ۴۸۲ هجری بخارا را اشغال و سمرقند را محاصره کرد و در آنشهر با مقاومت سرسختانه‌ای روبرو شد. گرچه، اگر به گفته ابن اثیر اعتماد کنیم، اهالی به هنگام محاصره قلعه سمرقند به لشکریان سلجوقی آذوقه می‌رسانده‌اند، خان دفاع از هر برج را به یکی از امیران خویش محول کرد. فرزند یکی از ایشان که علوی بود (یعنی نماینده منافع روحانیان بوده) در بخارا اسیر شده بود. و ملکشاه تهدید به قتلش می‌کرد. بدین سبب پدر او در دفاع از برجی که به وی محول شده بود سستی می‌نمود و آنرا به تصرف لشکریان سلجوقی داد. سمرقند گرفته شد. احمد در خانه‌ای پنهان گشت و وی را در آنجا یافتند و طناب در گردنش کرده به حضور ملکشاه آوردند. سلطان وی را به اصفهان فرستاد. ملکشاه از سمرقند آنسو تر رفت و به‌اوزگند

۱- در چاپ کتاب «راحة الصدور» راوفلی (۱۳۰) وی «سلیمان» نامیده شده > محمد اقبال < است. حدس ناشر دایر بر اینکه نام واقعی او سلیمان بن احمد بوده هیچ اساسی ندارد.

۲- «متون»، ص ۶۴ (سمعانی)، چاپ مارکواپوس. ذیل کلمه «الکاسانی»، ورقهای b (۴۷۱-۴۷۱) A (۴۷۱).

۳- چاپ تورنیرگk، X، ۱۱۲ و بعد.

رسید. خان کاشغر به فرمان او به حضورش رفت و اظهار فرمانبرداری کرد و بنام او خطبه خواند و سکه ضرب کرد.^۱ سلطان زان پس به خراسان بازگشت و از جانب خویش والئی در سمرقند منصوب کرد.

پس از حرکت سلطان ملکشاه بی درنگ آشوب و اغتشاش از سر گرفته شد. نبیله جکلیان^۲ که هسته اصلی لشکر قراخانیان را تشکیل می‌داده، از نخست سلطان، که در تمام مدت خویش در ماوراءالنهر، یکبار هم ضیافتشان نکرده بود^۳ ناراضی بود (ظاهراً جکلیان وارد خدمت ملکشاه شده

۱ - بنداری نیز درباره این وقایع، منتهی اندکی بصورت دیگر، صحبت می‌داند (چاپ هائوکسا، ۵۵) و به گفته وی لشکر کشی به اوزگند یک سال بعد از لشکر کشی به سمرقند وقوع یافت. ملکشاه خان سمرقند و «پادشاه ترک» را به اصفهان برد و بدستخت و تاج را به هر دو تن بازگرداند.

۲ - شفر بدون هیچ دلیل و اساسی (نظام الملک، چاپ شفر، ترجمه، ۱۳۲) در اینجا کلمه «جکله»، بمعنی «ملک و کشور» می‌بیند. و حال آنکه این کلمه ترکی نیست و فارسی است > بطوری که پ. پللیو ثابت کرده کلمه «جکله» فارسی نبوده و ریشه منغولی دارد (رجوع شود به: Pelliot, «notes sur le Turkestan», pp. 18-21) هیئت تحریریه >)، این که این الیر اهالی سمرقند را «جکلیه» می‌خواند نیز صحیح نیست. کلمات «المروغین بالجکلیه» فقط مربوط به کلمه «عسکرهم» می‌باشد. شکی نیست که باید «جکلیه» و «جکلیان» خوانده نه «جکلیه» و «جکلیان». درباره نقاط پیشین اقامت جکلیان رجوع شود به: بارتولد، «تاریخ مختصر هفت آب» ص ۹۰، ظاهراً جکلیان با قراخانیان به ماوراءالنهر آمدند. در «دیوان لغات الترک» محمد کاشغری (I، ۳۳۰) گفته شده است که ترکمنان همه ترکان شرقی را جکلیان یا جکلیان می‌خواندند.

۳ - نظام الملک، چاپ شفر، متن، ۱۱۵، ترجمه ۱۹۹-۱۹۸.

بودند). بر اثر قیام ایشان والی ناگزیر به خوارزم رفت. عین الدوله رئیس جکلیان یعقوب تغین امیر شهر آقباش برادر خان کاشغر را از هفت آب، دعوت کرد. یعقوب حکومت خویش را با اعدام عین الدوله آغاز کرد و بالطبع جکلیان را علیه خویش برانگیخت. بمحض آنکه ملتش وارد بخارا گشت، یعقوب از طریق فرغانه به آقباش گریخت. لشکریان وی در نزدیکی طواویش به ملتش پیوستند و سلطان باری دیگر سمرقند را اشغال کرد و امیری را در آنجا گذاشت و مجدداً به اوزگند رسید. جنگهای داخلی که میان خانان ترکستان^۱ بروز کرده بود، هرگونه خطری را از آنسو منتفی ساخت و ملتش توانست با خاطری آسوده به خراسان بازگردد.

معلوم نیست چه انگیزه‌ای ملتش را بر آن داشت که پس از مدتی تخت و تاج را به احمد بازگرداند، ولی وی دیری حکومت نکرد و در آغاز سال ۲۸۸ هجری در طی مبارزه با روحانیان هلاک شد. خان در دوران اقامت خویش در ایران با دیلمیان بدین رابطه داشته. و پس از بازگشت وی به ماوراءالنهر به بددینی متهمش کردند. فقیهان وقاضیان سمرقند فتوایی میان لشکریان منتشر ساخته خلع و هلاک خان را طلب کردند. احمد در پایتخت آن چنان محبوب عامه بود که اقدام به قیام در آنجا محال شمرده می‌شد. دار و دستۀ لشکریان، طغرل بنال بك رئیس شهر کاسان را راضی کرد که از دولت دوری کند. و چون احمد با لشکر به زیر حصار شهر رسید، سران سپاه طغیان کردند و خان را گرفته به سمرقند بازگرداندند. در آنجا خان مخلوع از طرف روحانیان محاکمه شد. احمد خویشان را از هیچ جهت مقصر نشناخت ولی قضات دلایل جرم را کافی دانستند. خان به مرگ محکوم و بزه کمان خفه

شد^۱. وقعه منقول بزرگترین پیروزی بود که روحانیان به اتفاق نظامیان علیه دولت و مردم کسب کردند. از دیگر وقایع عهد سلطنت احمد فقط می دانیم که شمس آباد که در زمان خضر حفاظت می شده در زمان وی رو به انحطاط نهاد و احمد پس از بازگشت از ایران کاخ زیبای تازه ای در جویبار بنا کرد. محتملاً این همان محلی است که به «جوباره ابوجراهم» معروف می باشد (رجوع شود به ص ۲۵۰). کاخ مزبور در طسی سی سال اقامتگاه خانان بوده^۲.

طاغیان مسعودخان پسر عموی خان مقتول را بر سریر حکمرانی نشاندهند. در سال ۴۹۱ هجری (۱۰۹۷ میلادی) آن سرزمین به زیر فرمان سلطان برکیارق^۳ فرزند ارشد ملکشاه درآمد و به تناوب سلیمان تغین و محمود تغین و هارون تغین از طرف وی منصوب و حکومت کردند^۴. از میان این سه تن فقط اصل و نسب اولی معلوم است. وی پسر دود کوچ تغین و نواده طمغاج خان ابراهیم بوده^۵. در آغاز قرن ششم هجری (۱۲ میلادی) باری دیگر قراخانیان ترکستان

۱- ابن اثیر، چاپ تورنیرگ، X، ۱۶۶-۱۶۵؛ قرشی، چاپ شفر، ۲۳۶-

۲۳۷.

۲- قرشی، چاپ شفر، ۲۸.

۳- ابن اثیر، چاپ تورنیرگ، X، ۱۸۱.

۴- پنداری، چاپ هالوتسما، ۲۵۹-۲۵۸. محتملاً محمود تغین همان محمود خان است که در تألیف ابن اثیر آمده (چاپ تورنیرگ، X، ۲۱۳) و می گوید که خان کن بوده است. در این جا ابن اثیر محمود را جانشین بلاصل احمد و نواده یکی از امیران پیشین می داند. وی درباره مسعود جای دیگری یاد کرده است (X، ۱۶۶).
۵- انساب صحیح در تألیف جمال قرشی منقول است (رجوع شود به «متون»، ص ۱۳۲) نام دود کوچ تغین در زمان حیات پدر وی بر برخی سکه ها ضرب می شده (مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۶۶).

به ماوراءالنهر هجوم آوردند. همدرخان جبرائیل^۱ نوادهٔ بفرخان محمد (رجوع شود به ص ۶۲۵) نه تنها آن سرزمین را اشغال کرد بلکه در سال ۲۹۶ هجری (۱۱۰۲ میلادی) از آنجا بسوی متصرفات سلجوقیان حرکت کرد. وی موفق به تصرف ترمذ شد ولی در ۲۲ ژوئن (اول تابستان) در نزدیکی شهر شکست خورد و در پیکار با سلطان سنجر کشته شد^۲. سلطان، محمد تغین پسر سلیمان تغین را از مرو فرا خواند. شاهزادهٔ مزبور در زمان هجوم همدرخان از ماوراءالنهر به خراسان گریخته بود^۳. محمد تغین به لقب ارسلان خان ملقب گشت و ناسال ۵۲۵ هجری (۱۱۳۰ میلادی) امیر آن سرزمین بود.

ارسلان خان در آغاز دوران سلطنت خویش ناگزیر با امیر ساغر بک که

-
- ۱- این اثر جای دیگر اورا طغان خان [طوغان خان] می نامد (چاپ تورنیرگ، ۲۱۳، ۱x) در همانجا گفته شده که ابوالمعالی محمد بن زید البغدادی علوی از طرف طوغان خان در سمرقند حکومت می کرده ولی پس از سه سال علم طغان برافراشت. طوغان خان شهر را منسوخ ساخت و در آن گیرودار بندادی و مردم بسیار کشته شدند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که ترکستانیان به یاری روحانیان ماوراءالنهر را اشغال کردند و اسی بمد روحانیان علیه فرمانروایان جدید آن سرزمین نیز به مبارزه برخاستند.
- ۲- به گفتهٔ بنداری (چاپ هالوتسما، ص ۲۶۲) وی در هنگام شکار اسیر شده بوده.

- ۳- این اثر، چاپ تورنیرگ، x، ۲۴۱-۲۳۹، «متون»، ص ۸۴ (عوفی). بموجب مندرجات «کتاب ملازاده» («متون»، ص ۱۷۲) ارسلان خان حتی در قریهٔ مسوس^۱ یا مسوس ناحیهٔ مرو بدینا آمده بوده (ژوگوسکی، «دیرانه‌های مرو قدیم»، ص ۲۳). به گفتهٔ عوفی و گفتهٔ مؤلف «کتاب ملازاده»، ارسلان خان نیز به لقب طمغاج خان ملقب بوده.

نافرمانی پیشه ساخته بود مبارزه کرد . به گفتهٔ ابن اثیر^۱ وی نیز از دودمان قراخانیان بوده . نخستین قیام ساغر بك در سال ۴۹۷ هجری (۱۱۰۳ میلادی) وقوع یافت . سنجر به یاری دست نشاندۀ خویش شتافت . و به میانجیگری سلطان میان رقیبان پیمان صلح و آشتی بسته شد . در آغاز زمستان (ماه دسامبر) همان سال سنجر به مرو بازگشت . در سال ۵۰۳ هجری / ۱۱۰۹ میلادی ساغر - بك یاری دیگر قیام كرد . ارسلان خان به یاری سنجر طاغیان را در نخبش شكست داد^۲ .

زان پس آن ملك بیست سال از نعمت آرامش برخوردار بود . ارسلان خان پیش از دیگر قراخانیان به سبب ابنیه‌ای که احداث کرده شهرت یافته است . دربارهٔ برخی از ابنیهٔ مزبور ، مانند احیای کهن دز بخارا (به ص ۲۴۲ رجوع شود) و حصار آن شهر (رجوع شود به ص ۲۴۸) و ساختمان نمازگاه عید ، در ۵۱۳ هجری ، در محل کاخ مخروبهٔ شمس آباد و بنای مسجد جامع مجلی در سال ۵۱۵ هجری و احداث دو کاخ - که اولی بعدها به مدرسه تبدیل شد (ص ۲۶۰ و بعد) و احیای شهر پیکند (ص ۲۷۶) پیشتر یاد کردیم . منارهٔ مسجد جامع واقع در نزدیکی کهن دز ، به فرمان خان به شهرستان متصل شده و بصورت نخست و با کمال زیبایی احیاء گشت . ولی اندکی پیش از پایان کار ساختمان مناره فرو ریخت و يك سوم مسجد جامع را هم ویران ساخت .

۱ - چاپ تورنیرك ، X ، ۲۴۱ ، ۲۵۲ . در نسخه های خطی تألیف ابن اثیر به املاي « هاغو » و « ساغو » نیز برمی خوریم . رجوع شود به فرسخی ، چاپ شفر ، ۲۴۰ .
 ۲ - ابن اثیر ، چاپ تورنیرك ، X ، ۳۳۵ . در همان سال (۵۰۳ هجری) شایع شد كه سلطان سنجر در نزدیکی آمودریا بر « قوم كافر » پیروز شده (ابن القلانسی ، ۱۶۸) .

ارسلانخان فرمود تا بنای مناره را منحصرأ به خرج وی تجدید کنند. مؤلف «کتاب ملازاده»^۲ ساختمان مناره را مربوط به سال ۵۲۱ هجری (۱۱۲۷ میلادی) می‌داند. ندین ارسلان خان، گذشته از این ساختمانها و لشکر کشی علیه کفار^۳ (محتملاً علیه قیپجاقیان) در رفتار وی بازاهد حسن بن یوسف البخاری السامانی ملقب به «نمد پوش» تجلی کرد. شیخ مزبور سی سال در خانقاه خویش در بخارا زندگی می‌کرده و فقط با سبزیجات سد جوع می‌نموده. در بخارا جز وی نیز شیخی دیگر بنام ابویسر کلیبادی می‌زیسته که مسلماً از خوردن گوشت احترازی می‌کرده. ارسلانخان نمدپوش را «پدر» خطاب می‌کرده. زاهد توانست به یاری خان بخارا را از «مفسدین و اهل بدعت» مصون دارد. وی هر صوفی

۱ - فرشخی، چاپ شفر، ۵۰-۴۹، این مناره تا روزگار ما باقی بوده.

۲ - «متون»، ص ۱۷۲.

۳ - به گفته بنداری (چاپ هاگوتسما، ۲۶۴) ارسلان خان (که وی احمش می‌خواند. به بعد رجوع شود) ۱۲۰۰۰ مملوک ترك داشت و دائماً بیاری ایشان علیه کفار ترك لشکر کشی می‌کرد و مسافت دوماه راه در سرزمین ایشان به پیش می‌راند. رجوع شود به داستان ابن اثیر (چاپ تورنبرگ، x۱، ۵۵ و بعد) درباره لشکر کشیهای ارسلان خان که هارگوارت نقل کرده (Komanen, S. 104 sp.). که اشاره به مجلد xli و تاریخ ۵۲۲ هجری اشتباهاً منقول است). گفته شده که ارسلان خان ۱۶۰۰۰ خیمه از «الانراك الخطا» به زیر فرمان داشته که کارشان حفاظت مرز میان دولت اووچین (الصین) بوده. هارگوارت از اینجا نتیجه می‌گیرد که شهر ایمیل (نزدیک چوگچاگ کنونی) را همین مزدوران ساخته بودند، نه فراختایانی که با «گورخان ازچین آمده بودند» (به بعد رجوع شود). این عقیده مسلماً خطاست. و اینکه زمانی قدرت خان سمرقند آن قدر به سوی شمال بسط یافته بوده بالکل غیر محتمل است.

را که در روز در بازار از حوض آب می نوشیده از شهر بیرون می کرد. در نظر او مراعات قواعد ادب نخستین و طیفه صوفی بوده است. در سال ۵۰۹ هجری ۱۱۱۵-۱۶ میلادی شیخ به تیریکی از «مفسدین» هلاک شد^۱.

برغم مراتب فوق در عهد این سلطنت نیز مبارزه با روحانیان متوقف نگشت. ابوالحاق ابراهیم بن اسماعیل پسر امام صفار که در زمان شمس الملک اعدام شده بود (به ص ۶۱ - ۶۶۰ رجوع شود) مانند پدر «از مجامله پرهیز می کرد و از اعمال ناپسند سلاطین پسرده برمی داشت و نسبت به پادشاهان سختگیر بود» سنجر ناگزیر وی را به خاطر آرامش ملک به مرو فرستاد^۲. ارسلان خان در پایان دوران حیات دچار فلسف گشت و ناچار فرزند خویش نصر را در حکومت شریک کرد. علیه امیر جوان توطئه ای بعمل آمد که رئیس روحانیان، فقیه و مدرس، علوی اشرف بن محمد سمرقندی و رئیس شهر سمرقند در رأس آن قرار داشتند. شبانه به هنگام غیبت ارسلان خان، نصر کشته شد^۳. پدرش از سنجریاری طلبید و در عین حال فرزند دیگر خویش احمد را فراخواند^۴. فقیه

۱ - «متون»، ص ۱۷۱-۱۷۰ (کتاب ملازاده).

۲ - همانجا، ص ۶۲ (سمعانی، چاپ مارگولیوس، ذیل کلمه «الصفار»، ورق

b (۲۵۳).

۳ - دریک جا (ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، xl، ۵۴) گفته شد: است که نصر

خود در توطئه شرکت داشته و به امر پدر خویش مقتول گردید.

۴ - نام این شاهزاده در تالیف ابن اثیر نیامده، ولی محتملاً سکهای که بنام قدیرخان احمد ضرب شده به وی تعلق دارد (مارکوف، «فهرست تملکات»، ص ۲۷۵-۲۷۶)؛ راوندی (مستخرج، چاپ شفر، ۳۲) «چاپ اقبال ۱۶۹» و بنداری (چاپ هالوتسما، ۲۶۴) خان سمرقند را احمد می نامند و وی را یا ارسلان خان اشتباه می کنند و این خود مؤید نظر فوق است.

ورئیس به پیشواز او رفتند. خان جوان بی درنگ فرمود تا ایشان را فرو گیرند فقیه در همان آن اعدام شد. بنا به یکی از گفته های ابن اثیر^۱، بدین طریق آرامش مجدداً برقرار شد، بطوری که دیگر به یاری سنجر نیازی نبود و ارسلان خان از اینکه به سلطان مراجعه کرده پشیمان گشت. ابن اثیر جای دیگر می گوید^۲ که سنجر قرقان^۳، را که علیه خان قیام کرده بودند شکست داد. بهر تقدیر میان سلطان و لشکریانش وارد ماوراءالنهر شده بودند و امیر آن سرزمین نزاع در گرفت. و سنجر هنگام شکار ۱۲ نفر را بازداشت کرد که در بازجویی اعتراف کرده گفتند که از خان پول گرفته قصد کشتن سلطان را داشته اند. پس از آن سلطان سمرقند را محاصره کرد. روحانیان، محتملاً به خواست خان، نامه ای به سلطان نوشته از ملک خویش طرفداری کردند. پاسخی که از طرف سنجر به «امامان و شاهزادگان و بزرگان و اعیان» سمرقند نوشته شده به دست ما رسیده است. سلطان اظهار شگفتی می کند که روحانیان «به کسی که خدا سرنگونش کرده و همه وسایل قدرت از وی سلب شده و از تأیید الهی محروم گشته و خداوند جهان وظل الله و مأمور خلیفه خلعتش کرده، اطاعت می کنند». زان پس سلطان می نویسد که وی خود او را از حضیض ذلت بر آورد و بر تخت مستقر ساخت و رقیبان وی را به خراسان تبعید کرد و در ظرف مدت ۱۷ سال به لشکر او را یاری کرد. و در این میان خان بد حکومت کرد و اخلاف پیامبر را رنجاند و خاندانهای قدیمی را نابود ساخت و به سوءظن محض مردم را اعدام کرد و اموالشان را ضبط نمود. حدس زده می شود که

۱ - چاپ تورنبرگ، x، ۴۶۶ - ۴۶۵.

۲ - همانجا، xi، ۵۵ - ۵۴.

۳ [این کلمه بصورت «قارلیغ» و «قرلق» و «خلج و خرق» غیره نیز دیده شده. مترجم.]

نامه روحانیان بر اثر فشار مقامات غیر روحانی ارسال شده بوده. سرانجام سلطان اعلام کرده بوده که ۷۰۰۰ تن از لشکریان شکست ناپذیر وی سه روز است که در برابر شهر قراردادند و آماده حمله می باشند و فقط اندیشه نجات شهر از غارت اجتناب ناپذیر شهری که ساکنانش به تقوی و تدبیر معروفند - و وساطت همسر سلطان^۱ (دختر ارسلان خان) وی را از دادن فرمان حمله باز میدارد .

سمرقند در آغاز بهار سال ۱۱۳۰ میلادی - ربیع الاول سال ۵۲۴ هجری^۲ - مسخر گردید . خان بیمار را در محضه گذارده پیش سلطان آوردند^۳ او را به نزد دخترش فرستاد . اندکی بعد^۴ وی در بلخ درگذشت و در مدرسه ای که خود در مرو ساخته بوده به خاکش سپردند . نخست برادر او ابوالمظفر طمغناج بغراخان ابراهیم ، که در دربار سنجر تربیت یافته بود^۵ جانشین وی

۱ - « متون » ، ص ۲۶-۲۵ (انشاء)

۲ - این تاریخ در تألیف ابن اثیر آمده .

۳ - بنداری ، چاپ هالوتسما ، ۲۶۴ .

۴ - به گفته مؤلف « کتاب ملازاده » ، (« متون » ، ص ۱۷۲) در سال ۵۲۴ یا

۵۲۵ هجری و به گفته قرشی (« متون » ، ص ۱۳۲) در رجب ۵۲۶ هجری (مه - ژوئن ۱۱۳۲) .

۵ - استاد و . آ . ژوکوسکی (« دیرانه های مرو قدیم » ، ص ۲۸-۲۷) اشتهاً

این خبر را مربوط به اله ارسلان سلجوقی دانسته است . از سرنوشت احمد اطلاعی جز آنچه ابن اثیر می گوید (چاپ تورنبرگ ، X ، ۴۸۰) نداریم . وی می نویسد که در تابستان سال ۱۱۳۲ میلادی (۵۲۷ هجری) سنجر که در مغرب سرگرم عملیات جنگی بوده ، بالاچار به خراسان بازگشت و زیرا به او خبر رسید که احمد خان امیر ماوراءالنهر قیام کرده است ، « محتملاً » احمد ، پس از تسخیر سمرقند توسط سنجر ، به امارت بخشی از ماوراءالنهر باقی مانده بوده .

۶ - « متون » ، ص ۲۴ (در سند سیاسی) ، مورخان بالکل یادی از ابن خان

نمی کنند .

گشت و پس از او یکی دیگر از افراد آن دودمان بنام هلیج طمغاج خان اجداد المعالی حسن بن علی بن عبدالمؤمن که بیشتر به نام حسن قنغین^۱ مشهور است بر سریر خانی جلوس کرد و سرانجام رکن الدین (یا جلال الدین)^۲ محمود فرزند ارسلان خان به جای او نشست . محمود که خواهرزاده سنجر بوده رعیت وفادار خال خویش بوده است . مضاف بر این سنجر می توانست خان کاشغر را^۳ والی و دست نشاندۀ خویش بنامد. بدین طریق، سراسر آسیای مسلمان ، مانند زمان ملکشاه، تابع سلطانی واحد گشت. ولی در همان اوان قومی که برای نخستین بار مسلمانان ماوراءالنهر را مجبور کرد تا حکومت کفار را بر خویشان بشناسند - به مرزهای شرقی عالم اسلام نزدیک می شده است .

-
- ۱ - ابن الاثیر ، چاپ تورنبرگ ، XI ، ۵۵ .
 ۲ - «متون» ، ص ۲۷ ، ۳۳ (انشاء) .
 ۳ - همانجا ، ص ۳۷ (انشاء) .

